

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232871

UNIVERSAL
LIBRARY

ابو الفضل شيخنا
ابننا

سور شجر - تاريج

عنه بيوت سينس اس

اکبرنامه جلد دوم

* فهرست دفتر دوم از اکبرنامه *

(صفحات)	(اظهار)	(صفحات)
توجه مرکب مقدس حضرت شاهنشاهی از		۱ برپادشاه
دارالملک دهلی بسمت پنجاب بدفع		۲ به طالع جلوس سعادت پیوند حضرت
فتنه سکندر و تعائب او و محاصره قلعه		۳ ماهی
میانکوت ۴۷		۴ بر طالع جلوس حضرت شاهنشاهی
آغاز سال دوم الهی از تاریخ جلوس سعادت پیوند		۵ جناب فضائل
حضرت شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت		۶ تاریخ جدید الهی از مبدای جلوس
از دور اول ۴۹		۷ و بلاغت .. شاهنشاهی
دور دوم مقدس حضرت مریم مکانی و دیگر		۸ ل الیوم محمد اکبر پادشاه غازی
حضرات قدسیات از کابل و توجه حضرت		۹ انتظام بخشان ممالک محروسه در هنگام
شاهنشاهی برسم استقبال ۵۴		۱۰ ابد قرون حضرت شاهنشاهی
فتح قلعه مانکوت و مراجعت مرکب مقدس		۱۱ شاه ابوالمعالی و بزرگان تادیب
شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال ۵۸		۱۲ کردن
آغاز سال سیوم الهی از تاریخ جلوس حضرت		۱۳ اول الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
شاهنشاهی یعنی سال خوداد از دور		۱۴ بی سال فروردین از دور اول
اول ۶۵		۱۵ ذکر ناحق شناسی میرزا سلیمان و محاصره نمودن
نهضت مرکب گیتی گشای شاهنشاهی بدارالملک		۱۶ او حصار کابل را و برگشتن او بصلح و غلبه
دهلی و رمل بان شهر گرامت پیوند ۶۷		۱۷ نمودن اولیه دولت
توجه حضرت شاهنشاهی بفیل و جنگ		۱۸ رسیدن خبر فتنه انگیزی هیمو بمسلم جلال و
انداختن فیلان مست ۷۱		۱۹ نهضت مرکب اقبال بدفع فتنه آن سیه روزگار
نهضت مرکب مقدس حضرت شاهنشاهی		۲۰ نکتت مآل
بدارالخلافت آگره و دیگر سوانح اقبال ۷۶		۲۱ انتهای افواج قاهره از مرکب جهانگشای حضرت
آغاز سال چهارم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی		۲۲ شاهنشاهی برسم منقلا
یعنی سال تیر از دور اول ۸۱		۲۳ فتح مرکب اقبال حضرت شاهنشاهی در محاربه
		۲۴ با هیمو و دستگیر شدن و بیاسا رسیدن او

و از آنجا براه دریا بمستقر خلافت نزل اجل
فرمودن ۱۲۱
فتح ولایت مالوه بشمشیر هفت عساکر اقبال ۱۳۳
آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال شهر یور الهی از دور اول ۱۳۵
ایلاغر نمودن مرکب مقدس شاهنشاهی بولایت
مالوه و ظل معدلت گستردن بران ساخت
نشاط و رجوع بمستقر خلافت .. ۱۳۹
شرح قصه بدیع و سائحه منیع که بحضرت
شاهنشاهی روی نمود .. ۱۴۴
پوشش مرکب مقدس شاهنشاهی بتجانب ممانک
شرقیه و زمین یوس نمودن خان زرن
و مراجعت بدار الخلافه آگره .. ۱۴۶
ذکر میله از احوال خواجه معین الدین چشتی
قدس سره ۱۵۴
آغاز سال عتق الهی از مبدای جلوس شاهنشاهی
یعنی سال مهر از دور اول .. ۱۵۸
جنگ پورنگه که حضرت شاهنشاهی بنفس
نفیس خود فرمودند .. ۱۶۲
تعیین فرمودن عبد الله خان از یک بانظام
ولایت مالوه ۱۶۵
نقل مکتوب شاه والا جیه شاه طهماسب
صفوی ۱۷۰
سیاست ادهم خان بمعدلت شاهنشاهی ۱۷۳
تربیت فرمودن اعتماد خان و انتظام ممالک
خالصات باو تفریض نمودن .. ۱۷۸
آغاز سال هشتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

مقید ساختن بیرام خان ناصر الملک پیر محمد
خان را ۸۵
آغاز سال پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال امرداد از دور اول ۹۰
نهیضت مرکب مقدس حضرت شاهنشاهی بشکار
و پرده از روی کار بیرام خان برداشتن ۹۱
بیدار شدن بیرام خان از خواب غفلت و چاره کار
خود اندیشیدن و راه صلاح گم کردن ۹۶
نهیضت مرکب اقبال شاهنشاهی از دعلی بدفع
فتنه بیرام خان و دیگر سوانح دولت افزای ۱۰۰
مراجعت مرکب مقدس شاهنشاهی از قصبه
جیحیر و فرستادن عساکر اقبال بر سر راه
بیرام خان ۱۰۴
بنی صریح رزیدن بیرام خان و پرده از روی کار
خود برداشتن روی به پنجاب آوردن ۱۰۵
فرمان جلال الدین والدینا اکبر پادشاه غازی ۱۰۶
فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان انکه
با عساکر دولت بدفع فتنه بیرام خان و نهیضت
مرکب مقدس شاهنشاهی بهمان سمت
و اشتغال نایره متحربه میان لشکر اقبال
و بیرام خان و فتح اولیای دولت ۱۱۰
وزیر مرکب مقدس شاهنشاهی بلاهور و دیگر
سوانح اقبال ۱۱۵
نهیضت مرکب مقدس شاهنشاهی بصوب
کود سواک و اتمام کار بیرام خان ۱۱۶
نهیضت مرکب اقبال شاهنشاهی از حرد پنجاب
بدار الخلافه آگره و ظل اقبال بدهلی انداختن

بصوب نوروز به زیست شکار فیل .. ۲۴۴
 آغاز سال دهم از جلوس اقبال قزوین شاهنشاهی
 یعنی سال دمی از دور اول .. ۲۴۵
 نهضت مرکب مرید شاهنشاهی بدفع فتنه
 بغی خان زمان علی قلی و دیگر سوانح اقبال
 که دران یورش عالی روی نمود .. ۲۴۸
 آغاز سال یازدهم الهی از مبدای جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال بهمن
 از دور اول .. ۲۴۹
 نهضت مرکب والای شاهنشاهی بدفع فتنه
 میرزا محمد حکیم و دیگر وقایع اقبال .. ۲۷۳
 آغاز سال دوازدهم الهی از جلوس مسعود
 شاهنشاهی یعنی سال اسفندارم از دور
 اول .. ۲۸۱
 نهضت مرکب اقبال شاهنشاهی از دارالخلافه
 آگره بجنوب و قتل خان زمان و بهادر خان
 در معرکه فتح .. ۲۸۹
 نهضت مرکب گیتی گشای شاهنشاهی بفتح
 قلعه چیتور .. ۳۰۰
 قصیده شیخ ابوالفیض فیضی .. ۳۰۵
 محاصره نمودن حضرت شاهنشاهی قلعه
 چیتورا .. ۳۱۳
 آغاز سال سیزدهم الهی از جلوس مقدس
 شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور
 دوم .. ۳۲۷
 نهضت مرکب مقدس شاهنشاهی بتسخیر
 قلعه زندهپور .. ۳۳۳

یعنی سال آبان از دور اول .. ۱۸۱
 ذکر تعیین نمودن منعم خان خانخانان بکابل
 و سوانح که روی نمود .. ۱۸۳
 فتح ولایت گنجان به نیروی همت عساکر
 اقبال .. ۱۹۰
 آمدن شاه ابوالمعالي بار دیگر و فتنه انگیزی
 نمودن و آواره صحرای ادبار شدن .. ۱۹۸
 نهضت مرکب اقبال شاهنشاهی بصوب دهلی
 و بجزایر سعادت سایه انداختن بر ساحت
 آن شهر و رسیدن خار چشم زخم بکلبرگ
 عنصر شاهنشاهی و بسهم سعادت قرار
 گذاردن و قزوین صیانت ایزدی بودن .. ۲۰۰
 آغاز سال نهم الهی از جلوس سعادت قزوین
 شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور اول .. ۲۰۳
 فتح ولایت گنده تئگ به تیغ همت خواجه
 عبدالعزیز آصف خان .. ۲۰۸
 اظهار انوار عدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهی
 نسبت بخواجه معظم .. ۲۱۶
 نهضت مرکب مقدس حضرت شاهنشاهی
 بجانب مالوه و شکار فیل نمودن و بر سر
 عبد الله خان ایلغار فرمودن و بفتح و نصرت
 باز گشته بشکار فیل پرداختن و ظل مراجعت
 بر مستقر خلافت انداختن .. ۲۲۱
 الحقایق میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی پناه
 شاهنشاهی و استخلاص کابل از میوزا سلیمان
 و دیگر سوانح اقبال .. ۲۳۷
 نهضت مرکب مقدس حضرت شاهنشاهی

زاینچۀ طالع شاهزاده شاه مراد بطور یونانیان ۳۵۴
 زاینچۀ دیگر بطور دیگر ۳۵۵
 نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر
 و دیگر سوانح اقبال مآثر .. ۳۵۶
 ذکر مجمله از احوال حضرت شیخ فرید شکر گنج
 قدس سره ۳۵۹
 آغاز سال شانزدهم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی
 یعنی سال تیر از دور دوم .. ۳۶۱
 آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس
 شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور
 .. دوم ۳۶۶
 نهضت موکب جهان نوزد شاهنشاهی بتسبیر
 دیار کجرات ۳۶۸
 ولادت سعادت افزای گلستانه بهار اقبال شاهزاده
 سلطان دانیال ۳۷۲
 زاینچۀ طالع شاهزاده سلطان دانیال ۳۷۴
 زاینچۀ دیگر ۳۷۵
 خانمۀ نر دوم ۳۷۶

آغاز سال چهاردهم الهی از جلوس مقدس
 شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت
 از دور دوم ۳۳۶
 تسخیر قلعه کالنجر بدستکاری اولیای دولت
 قاهره ۳۴۰
 ولادت سعادت پرتو دردی جهان افروز برج دولت
 و اقبال گوهر شب تاب درج عظمت و اجلال
 شاهزاده عالمیان سلطان سلیم ۳۴۲
 زاینچۀ طالع شاهزاده سلطان سلیم ۳۴۶
 زاینچۀ دیگر ۳۴۷
 توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی پیدایه
 از دارالخلافه باجمیر و کامیاب شدن
 آن شهسوار عرصه اقبال بمطلب صوبی
 و معنوی ۳۴۹
 آغاز سال پانزدهم الهی از جلوس مقدس
 شاهنشاهی یعنی سال خرداد از دور
 دوم ۳۵۱
 ولادت سعادت افزای واسطه عقد دولت و رابطه
 سلک اقبال شاهزاده شاه مراد ۳۵۲

بسم الله الرحمن الرحيم

جهان جهان ستایش - و زمان زمان نیایش - مر آرایندۀ عرشِ احدیت - و پیرایندۀ کرسیِ ممدیتِ راست - که در بارگاهِ لاهوتِ سواى او حاکمى على الاتفاق نیست - و در کارگاهِ ناسوتِ وراى او ناظمِ على الاطلاق نه - عالمِ تقدیسِ بوئے از چمنِ ربوبیتِ او ست - جهانِ تنزیهِ کوئے از شاعراى الوهیتِ او - نعیمِ سایهٔ از نورِ مهرِ او ست - حکیمِ شعلهٔ از نارِ قهرِ او - انبیا و صالحینِ مظاہرِ رحمتِ او یزد - اشقیا و طالحینِ مصادِرِ غضبِ او - اگر آفتاب است مشعلِ دارِ طریقِ معروفِ او ست - و اگر ماهتاب است آئینهٔ دارِ طلعتِ محمدتِ او - اوست که یگرا از ذرّۀ مذرُوبِ تحضیضِ مذلتِ فرود آرد - و دیگرے را از اسفل السّافلینِ ذلّت و هوان - باعلی علیینِ رُعتِ و شان بر دارد *

* نظم *

کویم که جاندار و بیجان همه • ز فضلش گرانبار احسان همه

حکیم که کس را بدو راه نمی • ز اسرارِ حکمش کس آگاه نمی

و درودِ نامحدود بر سالارِ قوافلِ قدسیان - مدارِ جهان و جهانیان - افضل الهدایهٔ سالکانِ مراحلِ شریعت - امثل الحماة رهروانِ منازلِ معرفت - مجمعِ حسناتِ دو جهانی - منبعِ کمالِ زمینی و آسمانی - نخلِ ایست که رطبِ چینِ توحیدش همگی ساکنانِ زمین و آسمان - چشمهٔ ایست که آبِ هدایتش از ماهِ تاماهی روان - خوانِ ست که از الوانِ اطعمهٔ حقیقتِ معمور - مغارِ ست که شوارعِ بهبودی دنیا و عاقبتِ لُزان پر نور - از یک نگاهِ مهرش هزاران گنهگار را نویدِ مغفرت آید - و از یک نظرِ قهرش صدها شیاطین را وعیدِ وبال و نکال برسد *

* نظم *

ز بحرِ رسالتِ گزیدهٔ دره • ز فخلِ هدایتِ رسیدهٔ بره

برفعتِ سبقِ برد بر عرشیان • بعصمتِ فزون گشت بر قدسیان

و فرادانِ صلوات و سلام - بر آل و اصحابِ کرام - که شجراتِ بابرگ و باراند از بوستانِ بشاد - و دوحاتِ سایه دار اند حامیِ جمهورِ عباد - خصوصاً امراء المؤمنین - خلفاءِ راشدین - که افرازندۀ الویة دینِ مبین اند - و فرورشدۀ دنیا بدین *

* نظم *

کواکب بر افلاک دین پروری * جواهر ز دریای دانشوری

به بیدش به پیغمبران همدرد * به نیکی ملقب بخیر الهم

أما بعد الحمد لله والمنة لله بحسن توفیق یزدان پاک - و نیک تأیید خالق انیم و افلاک - آنچه موعود بود - بر روی وفا جلوه گری نمود - و آنچه منظور بود - از حاضیض اختفا بر فراز ظهور آمد مقصود بر روی امید خندید - مطلوب از نهانخانه قوت بجلوه گاه فعل رسید - یعنی درمیان دفتر این نامه گرامی - از مصدقات شیخ ابوالفضل علامی بمساعدت همان ده نسخه مذکوره (که در دیباجه اولین دفتر بالتفصیل شرح داده شد) باضافه نسخه دیگر که بنسخه ک مسرور گردید حسن اختتام پذیرفت - و این عروس معنی از طبع لایس نو در بر گرفت *

پوشیده نماند که ابتدای طبع این دفتر بعهد مستر بلخمن صاحب بود - اما زمان بوقلمون آن جذاب را بیش ازین فرصت نداد - و پیش از اختتامش بساط حیات در نور دیدند و تفصیل این سائحه عبرت بخش آنکه بر واقفان حقائق اسرار این جهان بی ثبات - و عارفان دقائق رموز این عالم مخزوفات - مبرهن است که این خمخانه هوش ریا را حکم خانه ست - نه علی الدوام دران یکی رحل اقامت اندازد - و دیگری رخت بملک عدم کشد - و این طلسم سرای حیرت افزا را شبه بسفای - که مدام دران گله علم خوبی افرازد - و دیگری پژمیده بخاک افتد فی فی هضم خانه دلفریب چون گویم بلکه تماشا ناهست - که یک ساعت چند نظاره کرده بیرون خرامد و دیگری بصد شوق و تمنا اندرون آید - و مصداق این مقال حال مجوز طبع ساختن این کتاب عالی جذاب را لاقداب مستر بلخمن صاحب است - که در تحصیل علم و هنر چه چه توفیها بر روی کار آوردند - و در ترویج علوم و فنون چه چه آئینها ابداع فرمودند - هنوز کاره از کارهای در خور همیش سرانجام نیافته بود که رخت هستی ریستند - و این سرای فانی را نوک گفته بدار جاودانی شتافتند - و در ایشیائیک سوسائیتی (که جذاب ممدوح را دران حکومت بود) بجای ایشان والاجذاب معالی القاب (صاحب معالی و مفاخر - خداوند مذاقب و آثار - دیباجه نکته سنجان - سرنامه دانش آموزان - گل گزار معانی - لعل بی بهای کان سخن دانی - در درج حکمت پروری - درج برج بالغ نظری - ماهر علوم عقلی و نقلی - مستر هوزن لی - برنسیل میشن کالج - طالت ازمان انافذه - و دامت ایام انادته) جانشین گشند *

* شعر *

گر گل از باغ جهان رختش بکتمان درکشید • لاله بر اورنگ شاهي تاج زر بر سر رسید

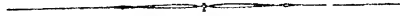
و در مدرسه عالیه (که اصل حکومت جناب متوفی درانجا بود) اعلی حضرت - والا مذقبت (صاحب اخلاق سنجیده - خداوند اطوار پسندیده - ماهر انواع فروع و اصول - جامع اقسام معقول

و منقول - مہر تابانِ نکتہ دانی - ماہِ رخشانِ سخن رانی - انصح اللسان - اوضح البیان
 خیر من صنف و لفظ - الصاحب اے ای کف - لالزت اثمار احسانہ لامعہ - و انوار امتداندہ ساطعہ
 و انہار افاضتہ جاریہ - و اخبار افادتہ ساریہ (نعم البدل آمدند) * شعر *

اگر نو روزِ عالم رفت برباد * گلِ صد برگِ سوہی را بقا باد

انشاء اللہ تعالیٰ اگر زمانہٴ غدار چندے مہلت دہد - و طالعِ بیدار اندکے مساعدت نماید
 یقینکہ در صحیح و تحقیقِ دفترِ سیوم نیز جست و جوی بے تغافل - و نکاہی بے نکاہل - بکار
 خواہم برد - و در تدقیق و تدقیقِ آن بہزار اہتمام پی خواہم نشرد - و التوفیق من اللہ الجلیل
 و ہو حسبی و نعم الوکیل *

اللہیف الانیم - عبد الرحیم *



بسم الله الرحمن الرحيم

سلسله انتظام کارگاه آفرینش (که مطابق حقیقتِ نمای شهرد - و شواهدِ قدرتِ واجب الوجود است) وابسته بفرمانِ رائی بزرگ نهاده باید که بارِ عالم و عالمیان را بباروی تائید الهی بر سر تواند گرفت - و کار جهان و جهانیان را بذیری کمالِ آلهی سامان و سرانجام تواند نمود - شعشعه عظمی از ناصیه اقبال او تابد - و بارقه ابهت از لوحه احوال او فروغ دهد - شاهین ترازوی عدالت بباروی ریاست او استقامت یابد - و آئین چاروسی سلطنت بدستباری فکر و رویت او رونق و بها پذیرد - زرهای ناب (که نقد خزانه آسمان است) بسکه عدل او کامل عیار برآید - و گوهی شب چراغ (که صیقل زده مهره انجم است) بتاج دولت او سر بلندی بیدد - چهارچمن خلافت از جویدار شمشیر او آب خون - و شش جهت مملکت از ماهیچه لوی او تاب گیرد - طنطنه کوس نهیبش غریب حوادث روزگار ستیزه انگیز را به بستی برد و کوکبه سپاه شکوهش عرصه گرد آلود جهان تاریک را مشعله بخشد - گرد فتنه را بآب تیغ جهانگشای بشناند - و برقی حادثه را بساتاب چتر گردون سای منطقی سازد - پیش طاق درگاهش قطب نمای بادیه گردان آرزو گردد - و بارگاه آستانش قبله کاه زمین بوس گردن کشان پیشاه نفوس شود - همش بر آبدی خراب آباد دلها مقصور بود - و طبیعتش بر جمعیت شهرستان جانها مجبول و مفلور باشد - مستبش در نهانخانه ضمیمه خواص و عوام وطن سازد و عایش بر خلوتگاه زبان صغار و کبار آرام کند - بلکه صفوف نبات (که جلوه نمایان مقام ثبات اند) از چشمه سار انصال او سرسبز و سیلاب گردند - و از نسیم بهارستان افاضه او نشو و نما یابند

و منور جماد (که ثابت قدمان مقام ایستاد اند) هم از مآثر عدالت او فیض وافی گیرند - و از مکام عنایت او نصیبه وافر بردارند .

• نظم •

همین نه جانور از دین و داد تاجوران * بامن وعیش گیرند بزب و فرگرد

بنو بهار عدالت دمد ز سنگ گیاه * گیاه نخل شود نخل بارور گردد

فروغ عدل دهد آن اثر بروی زمین * که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد

[چون ذات مقدس این فو نهالِ چمن اقبالِ مصداقِ این مفاخر و معالی بود - و استحقاقِ این منصبِ عالی داشت - و تبشیرِ دولت و سعادت از آغازِ طلوعِ صبحِ ولادت او می‌نات - و رواجِ مشکبارِ جهانِ آرائی از عفتوانِ صغرا و بمشیمِ ادراکِ عارفانِ انفس و آفاق می‌رسید - و شکوهِ جهان‌بانی از لوحِ پیشانی او می‌درخشید - و فروغِ جهانگیری از نظیرِ دربین او به بلندی می‌شناخت و آثارِ نعتِ نشینی از طرزِ نشیمن او پیدا بود - و رقومِ خاتمِ فرمانِ روانی از خطوطِ دست او خوانده می‌شد - و زمانه (که افلاک در چنبدین احوال انتظارِ آن می‌بردند) رسید - و درسه (که انبیا در چنبدین قرانات فرصتِ آن می‌جستند) ظهور یافت] انتظام بخشان سلسله کون و مکان ندای بشارت در دادند - و نوید رسانان سکنه زمین و آسمان به پیامِ امن و امان زبان حال برگشاند

• نظم •

کای گهرِ بخت بختام ترا * دورِ شهنشاهی عالم ترا

گوشِ فلک بارِ بی کوسِ تست * تختِ هواخواه قدم بوسِ تست

بر سرِ دل تاجِ شرافت تراست * خطبه خوکِ خون که خلافت تراست

در هکیمیه سلطان چهاردانش گردون به برجِ سعادتِ حرت رسیده نظیرِ عالی به بیت الشرف انداخته بود [که نعتِ چهار پایه حمل را به جاوسِ سعادت مغرور سازد - و غبارِ آلودگانِ خطبه خاک را بقیضِ عالم تازه و تر گرداند - بر تختگاهِ چمن سایبانهای اشجار سایه افکن شوند - و خسرو گل با تاجِ مد برگی مرصع به لعل و یاقوت بر سرِ بر زمین جلوس فرماید - و مرغیان خوش آواز چون خطیبانِ جاوسِ پادشاهی (طلیسانِ شهپر بردوش - و پوستینِ قائم در آغوش) بر مغبرِ صد پایه چوبین خطبه شوق بالند کنند - سرو و صنوبر (که ایستادگانِ پشاهِ ادب اند) سر بر تعظیم فرود آرند - و شمشاد و تنوع (که کهن پیران آرزومند اند) به برگ و نوای جوانی رسند - بزرگانِ شقایق و ریاحین خالقهایی رنگارنگ در بر پرشند - و خردهای لاله و نسربین از شگفتگی در پدراهن نمانند - آوازِ کوسِ رعد بر تارکِ نیلای ابر غلغله در هفت اقلیم اندازد - و میتِ گهر افشانی نو بهارِ عالمی عام بپهارِ دکن عالم در دهد] نسایم فیوضاتِ ازلی از مهبطِ عنایت آغاز زیدن نهاد

و حدایق اِزهارِ خلافتِ الهی بنازگی شگفتن گرفت - ماه جبّه نیار بسجده شکر می برد
و بکف الخضیب نور می چید - قطب دودیده فرقدان را بمیل زرّین شعاع سرمه سفید میکشید
مهندسانِ رصد بند و مجسطی گشایانِ فلک پیوند (که باطلرب دانش رامد کواکبِ دولت
بودند) اختراع زائجه جهانبازی از صحایف زینج آسمانی نمودند - لاجرم بتأیید الطایف ذوالجلال
و اتفاق جنودِ دولت و اقبال * مصرعه * بساعتی که بهر آسمان سجود کند *
در عیدگاهِ خطّه دلگشای کلانور * مصرعه * که باد قبله اقبال دهر در دهر دور *
جشنه عالی و مجلسه والا (که غیرت افزای انجمنِ افلاک تواند بود) ترتیب دادند * مثنوی *

دل افروز جشنه شد آراسته * درون و برون هر دو پیراسته
نمودند در پیش این سبز کاخ * بساطی چو میدانِ همت فراخ
سراپرد های مکمل کلاه * کشیدند بر دره جشنگاه
کران تا کران فرشِ آن سرزمین * پرند خطا بود و دیبای چین
زبس سایبانهای زرینه تار * هوا بود چون پرده زنگار
فلک را گرفتند در زرّ ناب * که خوش نیست در جشن نیلی نقب
زبس نکبت بزم میوقت دور * فلک ذائقه مشک بود از بخور
بزرگانِ درگاه برخاستند * عروسانه تخت بر آراستند
که در شیزه سلطنت را به نقد * بشاه جوان بخت بگذاشتند عقد
دو عالم بیکجا فراهم کنند * به پیوند جارید محکم کنند
زمان میدهد پرده در پرده ساز * که ای تخت با بختِ دولت بزار *
شه میگذد بر سرِ تخت جای * که خواهد شدن تخت ازو دیر پای
کس نمی نشیند بر اورنگِ جاه * که خواهد بار بخت بردن پناه^(۱)

آنگاه در ساعتِ فیض اشاعت (یعنی قریب نصف النهار جمعه - برویت دوم و باهرِ اوسط سیوم
ربیع الثانی سال (۹۴۳) نهصد و شصت و سیوم قمری - دهم اسفندارمذ ماهِ جلالی سال (۴۷۷)
چهارم و هفتاد و هفتم - پانزدهم تیر ماهِ قدیمی یزدجردی سال (۹۲۵) نهصد و بیست و پنجم
چهاردهم شباط ماهِ رومی سال (۱۸۹۷) یک هزار و هشتصد و شصت و هفتم) آن والدودمان
عالی خاندانِ خاعتِ زرّین در بر و تاج مشکین بر سرِ بدولت و سعادت بر تختِ سلطنت
و اورنگِ خلافت نشست - و آواز مبارکبادی از شش جهت برخاست - مزیر آسمان منظر بخطبه

اقبال سر بلندی گرفت - و درجات رفعت بمقام و معالی ارجمندی یافت * شعر *

ایزد کنون بفرق خدیو جهان نهاد * بارے که پیش ازین بسر آسمان نهاد

آنرا که در نهاد بود قوتے چنین * بار دو کون بر سر او می توان نهاد

شاه جهان که بار جهان بر سرش رسید * بنهاد بار بر سر و منت بجان نهاد

هر چند خطیب بصورت پایه پایه فروید می آمد اما در معنی مرتبه مرتبه بلند میشد - چون

زبان خطیب بالقباق اقدس سامعه افز شد و بدام اشرف اعلی گوهر ریز گشت گلابانگ دعا

از چپ و راست برخاست - و نوا می تسلیم و رضای کم و کاست برآمد - بدوایه بزدان کارخانه

سلطنت خلعت زرین بر دوش خطیب انداخته خطیب را در زر گرفتند - و گنجینه داران

بازگاه خلافت از زمین و یسار گوهر افشانی و زر پاشی کردند * شعر *

ز یکطرف زر و از یکطرف گهر میروخت * گهر طبق طبق و زر سپر سپر میروخت

همان روز طغرای فرمان روانی بالقباق حضرت شاهنشاهی رفعت یافت - و منشور کشور گشایی

بخاتم دولت آن خدیو جهان زینت گرفت - و تمام آنروز جهان افروز (که فی التقیقت

نوروز بهار دین و دولت بود) سکه سلطنت در دارالصوب اقبال بدام اشرف مسوک شد

و اقسام نقود بمعین عدل او کمال یافت * رباعی *

چون سکه بدام شاه پیوسته شد * در چشم ستاره قدر مه کاشته شد

دینار بسرخ روئی افروخته گشت * در هم بسفید روئی آروسته شد

زمان زمان خوانهای زر و سیم در دامن امید روزگار ریختند - و نفس نفس گنجینه های انعام در کنار

آرزوی عالم افشاندند - مدای نفیر شوق و سرور تازه شد - و کوس عیش و شادی بلند آوازه

گشت - سلطنت طرح اقامت انداخت - خلافت بقوارنه سلامت رسید - تخت مربع نشین

انجمن رفعت شد - تاج بسر بلندی جاوید سرافرزی یافت - نگین بطغرای جلال رسید

چتر سایه دولت بر آفاق دستار - لوا طراز نور عای نور یافت - کوکبه را گوی مراد در خم چوکن

آمد - تیغ در خلوت ناه پیام آرام گرفت - خنجر از تردد آسود - کمان از کشاکش روزگار نجات دید

تیر از جگر دوزخ ادا فارغ نشست - عقل بلند مقام (که بسر بلندی از آسمان گذشته) به خطیب

منبر سلطنت گفت * شعر *

دارم خطیب خطبه سرائی مدحش * پست و بلند ساخته اندیشه منبرم

شایسته بها گهرم کنج شاه را * لیکن نه گهری که بگیرد در زرم

جهان (که آهوی دامجسته شیرشکاران این بیشه است) صیدِ دولت او شده نفسِ افتخار برآورد که

* شعر *

طالع مرا چو بسته بفتراکِ دولتش * کس چون گمان برد که شکارِ محقرم
اقبال (که سپهسالارِ قهرمانِ سلطنت است) شکرگویانِ تعدادِ نعمت نمود * شعر *
کز خاک برگرفته خاقانِ اعظم * بر آسمان کشیده دارای اکبرم
در حضرتش بظاهر و باطنِ مکرّم * وز دولتش بصورت و معنیِ تونگرم
از فیضِ اوست این همه سیراب گلشنم * و ز بزمِ اوست این همه لب‌ریز ساغرم
دولت (که رنگ‌آمیزِ صورخانه گیتی ست) بر سرِ یکرنگی آمده زبان برگشاد که * شعر *

رخسارِ من ز خالِ دورنگی منزّه است * الباسِ ابیضِ من و یاقوتِ احمرم
باغِ فریبِ چشمِ ملکِ نقشِ مفرشم * عطرِ دماغِ روحِ قدّسِ دردمِ میجرم
تا هست گوهرِ سخنم گوشوارِ عرش * مدحبتِ سرایِ تخت و دعاگویِ انصرم
آسمانِ منطقهٔ مرصّعِ نجومِ بر میان بسته رقصِ کفانِ آواز برداشت که * شعر *

دارم ناطقِ چاکری و طوقِ بندگی * در حضرتش مباد جزاینِ زیب و زیورم
فتح است بر جزوِ مخالفِ صفِ مرا * کز خیالِ بندگانِ خدیوِ مظفرم
سعادت (که هواخواهِ دولخانهٔ سلطانی ست) عرضِ حال کرد که * شعر *

هر بامداد قبلهٔ من آستانِ اوست * کز شوقِ آفتابِ شرفِ رو به خاورم
آید مگر کلیدِ عنایتِ بجیبِ من * بر آستانهٔ سلسلهٔ برپایِ چون درم .

جمیعِ سران و سرداران و سپه‌کشان و سپهسالاران و سایرِ ارکانِ سلطنت و اعیانِ دولت از صمیمِ
دل و صدقِ ضمیر بآن والادودمان بیعت کردند - و پیمانِ هواخواهی موکّد بایمانِ الهی ساختند
اعتضادِ دولتِ قاهرهٔ بیرام خان خانانان به التفاتِ اشرف وکیلِ السّاطنت شد - و حلّ و عقدِ
امورِ خلافت و رتق و تفقِ جزوِ نصرتِ برایِ وافی‌درایت و کفِ کافی‌کفایتِ او تفریضِ یانت
و دیگرِ امری مملکت‌آرائی و سایرِ بزرگانِ سلسلهٔ چغتایی (چه ازان جماعت که بشرفِ بساطِ بوسِ
حضور استسعاد داشتند - و چه ازان سپه‌کشان که در اطراف و اکنافِ بضیّ ولایت و فتحِ ممالک
تعیّن بودند) هر یک بیش از فراخورِ حالت و استعدادِ بعنایتِ پادشاهی خاصّ شده به تربیتِ

خاص اختصاص یافت *

تصویر زائچۀ طالع جلوس سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی

• صورت زائچۀ طالع جلوس اقدس نقش پذیر پرگار صدق و رقم آرای خامۀ سداد ساختن
لوازم وقت است - تا ببذالان را مستوجب مزید روشنائی گردن - و کوتاه بینان را چشمِ دور بین
بدست افتد - بلکه مُرده درونان را جان بخشد - و جان داران را جانِ جهان بین کرامت فرماید

* شعر *

زائچۀ طالع شاهي ست این * جدول اسرار الهی ست این
لائحه درات و لوح مراد * فذلکۀ دانش و فهرست داد
کوکبۀ کوکب عز و علاست * کون و مکان را بسعادت مصلست
دیده برین لوح ازل باز کن * بود و جهان تابع ابد ناز کن

<p>۲ خانۀ دوم سرطان</p> <p>۳ خانۀ سیوم اسد</p>	<p>۱ خانۀ اول ابرس</p> <p>جوزا</p>	<p>۱۲ خانۀ دوازدهم ثور</p> <p>۱۱ خانۀ یازدهم حمل زحل قمر</p>
<p>۴ خانۀ چهارم سنبله</p>		<p>۱۰ خانۀ دهم شمس زهره مریخ حوت</p>
<p>۵ خانۀ پنجم میزان</p> <p>۶ خانۀ ششم عقرب</p>	<p>۷ خانۀ هفتم مشتری</p> <p>دنب قوس</p>	<p>۹ خانۀ نهم عطارد دلو</p> <p>۸ خانۀ هشتم جدی</p>

ذکر تصویر طالع جلوس حضرت شاهنشاهی

در اختیار این طالع سعادت مطالع بدایع لطایف ملحوظ شده - اول آنکه در وندِ عاشور (که بیت السلطنت است) نیز اعظم انافه نور می نماید - و اصل در اختیار ساعت جلوس سریر سلطنت صلاح خانه عاشور است - و آنکه چنین صلاحی که بقدرم آن نگارنده گیتی شده باشد و امام ابوالمحمّد غزنوی (که از اکابر ارباب تنجیم است) فرموده که رواست برای این کار طالع عقرب اختیار کند - تا وندِ عاشور آمد که خانه نیز اعظم است - و المنة لله که اینجا نیز اعظم خود در بیتِ عاشور ناشر انوار سعادت و اقبال آمده *

شاه که مراد بخش امید بود * بخشنده دلش به نور جاوید بود

چون پرتو او جهان نسا زد روشی * آنرا که مریب چو خورشید بود

خانه دوم (که خانه مال است) سرطان اتفاق افتاده - و نیز اصغر (که صاحب خانه است) در خانه یازدهم (که خانه امید است) فوق الارض وقوع یافته - دلالت کند بر آنکه مقالید خزاین و کُنوز عالم بے سابقه مشقت بدست گنجور اقبال او در آید - خانه سیوم (که تعلق بخورش و پیوند دارد) اسد است - و صاحب او نیز اعظم در وندِ عاشور - جمیع اقربا مأمور احکام سلطانی و محکوم او امر شاهنشاهی باشند - خانه چهارم سبزه (که آنرا وند الارض خوانند - و منسوب است بعواقب امور و املاک) و صاحب او در نهم (که بیت السفر است) دلیل شده بر حسن عاقبت و ثبات ممالک محروسه - خانه پنجم میزان است (که خانه فرزند و عشرت و هدیه است) و صاحب او زهره در حوت (که برج شرف اوست) دلالت کرده بر آنکه فرزندان سعادت پیوند بعطوفت و شفقت پادشاهی قرین باشند - و در سایه دولت و کف عذایت تربیت یابند و انداج افراج انجمن سرور بزال افضال لبالب باشند - و قوافل هدایا از چهار رکن عالم بر آستان دولت او بار گشایند - خانه ششم عقرب (که خانه عبید و خدم و امراض است) و صاحب او مریخ در خانه سلطنت واقع شده - علامت است بر اعتدال مزاج سعادت امتزاج - و بر بسیاری غلمان وفادار - و خدمتکاران جان سپار - مشغول اگرچه در قوس است اما بحسب تسویه البیوت بجانه ششم نثار سعادت جاوید میکند - خانه هفتم قوس وندِ غاری^(۲) ست نظیر طالع - و آن خانه اعدا است - چون بحسب تسویه البیوت از کوکب سعد خالی ست بر مقهوری اعدای دولت ابد قرین دلیل است قوی - خانه هشتم جدی است متعلق بمواریث - و صاحب خانه در یازدهم

دلیلیست برین که سعادتِ موروئیِ فریر، حالِ کمالاتِ ذاتی باشد - خانۀ نهم دلو - بعلم و دین و سفر منسوب است - و عطارد (که صاحبِ طالع است) آنجاست - و بنظرِ تثلیثِ ناظرِ طالع آمده افاضۀ انوارِ دانش میکند - و مخبر است از صدقِ تفکر در امورِ دین و دولت - و اصابتِ تدبیر در بابِ سفر - و موافقتِ آن بقوتِ دولت

* شعر *

شاه که بعقلِ نورفزون خوانیمش * در راهِ خدایِ رهنمون خوانیمش

هرچند که سایۀ خدایند شهبان * او نورِ خداست سایه چون خوانیمش

خانۀ دهم حوت (که آنرا و تدِ عشر خوانند) خانۀ سلطنت و امهات است - نیرِ اعظم و زُهره و مریخ آنجاست - همیشه ایامِ سلطنتِ بعیش بگذرد - و اسبابِ امهات و شوکتِ صاحبِ طالع روز افزون باشد - و امهاتِ عالی درجیات بدولتِ او همراه رسند - خانۀ یازدهم حمل منتسب برجا و اعداقت - بیتِ الشرفِ نیرِ اعظم افتاده - و قمرِ سریع السیر زاید النور آنجاست - هر امید (که بخاطرِ اقدس رسد) بزودی و بهبودی برآید - و دوستانِ بوسیلهٔ این دولتِ عظمی کامروا شوند - خانۀ دوازدهم ثور است - و آن خانۀ اعدا است - از کواکبِ خانی افتاده - و مریخ از دهم ناظر - دشمنانِ دین و دولتِ بصمصامِ بهرامی خون آشام شوند - نیرِ اعظم در حمل (که خانۀ شرفِ نیرِ اعظم است افتاده - و اکابرِ این فن تصریح کرده اند که در زائچۀ جلوس اختیارِ قمر) که واسطۀ افاضۀ انوار است از اجرامِ علوی بر اجسامِ سفلی (در حمل باید - و این بس معتبر داشته اند و نیرِ اعظم بمشتبری اتصال دارد - و خداوندِ عشر در هفتم وقوع یافته - و خانۀ طالع هوائیست و اینها دولتِ برآرامندگیِ عساکرِ نصرتِ قرین و بر مزیدِ نظامت و شوکتِ بادشاهی میکنند و سهم السعاده قوی حال است - چه در اسد (که خانۀ نیرِ اعظم است) تحقق دارد - و صاحبِ او در عشر آمده - و مشتبری (که دلیلِ صدقِ بیعت است) در هفتم بخانۀ خود کمالِ سعادت دارد و خداوندِ عشر صاعد است - روز بروز امورِ ملکی و مهماتِ سلطنت در ترقی و تزايد باشد و بعضی از بیتِ الطالع خانۀ قمر مستقیم الطولع آمده - و عطارد با قمر نظرِ دوستی دارد - و این همه دلائلِ ساطعه است برگشایشِ کار بطریقِ بهبود - و افزایشِ دولت به نیلِ مقصود - و شرحِ لطائفِ این زائچۀ و بدائعِ آن از حیطة تحریر و احاطۀ تقریر بیرونست - دقائقِ شناسانِ جدارلِ آسمانی و درجاتِ دانانِ مغایعِ سطرلابِ دانی بزیجِ فکرت و تقویمِ فطنت میدانند که از زمانِ [که ابتدای جنبشِ افلاک و کواکب شده - و انتظامِ عالمِ ناسوت (که کتبِ لبادِ آفرینش است) باهتمامِ اجرامِ تعلق گرفته] اینچنین ساعتِ بزرگِ بزرگی بخش (که چندین سعادت

ابدی در ضمن آن منظوم است (معلوم که چند گذشته باشد - و یکی از منتسبان سلسله نظم در تاریخ جلوس اشرف گفته

* شعر *

از خطبه شاه رفعت منبر شد * وز سکه عدل کارها چون زر شد

بذشت بتخت سلطنت اکبر شاه * تاریخ جلوس نصرت اکبر شد

و مصراع *

* جلوس خداوند عالم پناه *

نیز مشعر برین سال سعادت انظام است - و عبارت کام بخش نیز تاریخ این زمان

سعادت توامان است که مولانا نورالدین ترخان نگاشته خامه ضراعت نموده بود *

ذکر وضع تاریخ جدید الهی از مبدع جلوس حضرت شاهنشاهی

بر ضامین صافی درونان انصاف پذیر پوشیده نماند که قلم مشیت بردفاتر اکوان برین رفته که نظام سلسله عالم به حفظ وقت و تعیین تاریخ صورت نه بزند - و تعیین وقایع و تبیین سوانح بتواریخ سنین و شهر تخصیص و تشخیص یابد - و سنت ازلی چنان جریان یافته که بعد از چندناه امر عظیم را مبدع تاریخ سازند - و احکام و معاملات دینی و دنیوی را بران مبتنی گردانند - و چون جلوس اشرف از فروانی فرخندگی و افزونی خجسته سزاوار آن بود (که غره جبهه مرادات بیغایت و مقدمه ظهور سعادت نامتناهی گردد) به الهام ربانی (که در ضمیر قدسی حضرت شاهنشاهی پرتو انداخته بود) بموافقت آرای اصابت پیرای حکمت پروران بالغ نظر (که فروغ قبول حضرت شاهنشاهی یافته بودند) این سر دفتر سنین و شهر را مبدع تاریخ جدید ساخته نورافزای آسانی و آسودگی گشتند - و (چون نوروز جهان افروز مقارن و مقارب جلوس اشرف بود - و جلوس اشرف از جلال نظرات تربیت فیر اعظم) این کسر را (که هزاران فتح در ضمن آن چهره گشا است) عنوان ایام نوروزی و دیباجه فوخی و فیروزی دانسته مبدع تاریخ گرامی را از نوروز آینده اعتبار نمودند - و مدار حساب بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند - و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال بالقای ربانی این تاریخ گرامی را تاریخ الهی موسوم ساختند - و دبیران سعادت ارقام در مذاشیر و دفاتر ثبت و مرقوم گردانیدند - و اسمای ماههای این تاریخ را همان اسمای شهر مشهوره فارسی معتبر داشتند - و بقلب الهی مزین گردانیدند - چون نوروزین ماه الهی - و اردی بهشت ماه الهی - و نامهای ایام نیز همان سی نام متعارف فارسی گذاشتند بدین ترتیب * آرمز (آرمز) * بهمن * اردی بهشت * شهریور *

اسفندارمدم * خرداد * مرداد * دیبازر * آذر * آبان * رَش * ماه * تیر * کُش * خور (دی بهمهر) *
 مهرگان (مهر) * سروش * رشن * فروردین * بهرام * رام * باک * دیبادین * دین * آراد *
 اشکاد * آسمان * زمیاک * ماراسفند (مهراسفند) * انیوران * و چون در بعضی ماهها دو روز
 از سی زیاده بود آنرا روز و شب نامزد کردند - و بمیامی توجیه شاهنشاهی ایام مستوره برافتاد
 و ماه چون سال شمسی شد - و نیز ضمیر انور حضرت شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که در سنوات
 این تاریخ مقدس نیز دوازده باشد - لاجرم هر سال مسمی باسم ماه از ماههای الهی ساختند
 چنانچه سال اول سال فروردین الهی - و سال دوم سال اردی بهشت الهی - و عهد مؤسسان
 این تاریخ قدسی علامه النعمانی (افلاطون الثواری) امیر فتح الله شیرازی السیاطب عضد الدوله بود
 که در ساعت مسعود این اساس فلک ارتفاع نهاد - و اگرچه اساس این تاریخ در سال (۹۹۲) نهصد
 و نود و دو اتفاق افتاد اما چون از ابتدای جلوس اقدس مدار مورث و واقع و واردات بر تاریخ الهی
 خواهد بود ثبت این واقعه شریفه در سال جلوس لاق نمود - امید که (چون دولت و اقبال
 این سلسله ابد بیوند از شمسعد الهی ست) فروغ این دودمان عالی هزار سال جهانتاب
 و جهانگیر باشد - و امتداد سزین و شهر سال و ماه از تاریخ و حساب مستامیان ادوار افلاک بگذرد
 و نقل فرمان جهان مطاع (که از تحریرات اقام این دیباجه سعادت ابوالفضل است - و بعد از
 تاسیس این تاریخ سعادت اساس بمائک مجریسد شرف اجرا یافته بود) این است •

فرمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی

درین زمان دولت آزادی و هدام سعادت پیرای (نه یک قرن از جلوس نصرت قرین
 بر سر بر سلطنت گذشته - و آغاز بتسام حدیثه اقبال است) فرمان کیتی مطاع پرتو ارتفاع یافت
 که حکام مائک محروسه و سایر مقصدیان مهمات مائک و مالی بتفاوت درجات و تناسب طبقات
 بنواتر و تکثیر مکارم شاهنشاهی مفتخر و مستظهر بوده بداند که چون تمامی همت و لا مصرف
 آنست [که کافه اقام از خواص و عوام (که بدائع و دائع غیبی اند) در ظلال امانی و آمل
 منشرح البال و مرقه الحال بوده اوقات گرمی را (که مفقود البدل و معدوم العوض است)
 در مرضیات الهی مصرف دارند - و رقیه عقیدت خود را از قلاعه تقلید (که ابای ملل کلهم و اصحاب
 نحل باجمعهم دست رد بران زده اند - و در جمیع ادیان مآثر تباحث و وقاحت آن بالبع
 وجوه ادا می نمایند) باز داشته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند - و در مسالک مطالب

خلیه و جزئیّه بے بدقّه دلیل قدم نهند - و در مشارع مقام خود فقیراً و قطمیراً بے اضاعتِ حجت شروع نهنمایند [و ضمیر اصابت پذیر ما استکمالاً و تکمیلأ همواره در حقائق علمی و دقائق حکمی نظر می اندازد - و بغضات و هدایت غیبی از مبادی عالیه بوسیله الهامات و واردات مستفیض و مستفید است - و از آثار سلف و خاف نیز بمقتضای حسن سرپرست و صفای عقیدت محفوظ و بهر منف [درینولا چون عبور بر تقاریم متعارف^(۱) اهل هند (که بزبان این طایفه پتره گویند بفتح بای میوحدّه فارسی - و سکون تاء منتهای فوقانی - و فتح رای غیر منقوطه - و های منحنی) افتاد - و درین ادراک کل پتره مشاهده نمود که مبدع شهر قمری را بعد از استقبال گرفتند که زمان افزایش ظلمت است - و آدرا بزبان هندی کش پتره گویند - و این سید باطنان بحض نقاید و جهالت و غایت غوایت و ضلالت ابتدای ماه را بر ظلمت نهاده اند - و با آنکه (بطلان این عمل بے ماحصل و عدم استناد آن بدلیل روشن تر از آنست که با استدلال احتیاج افتد) از مهر و متدین این طایفه چنان بمسامع عزّ و جلال رسید و مطابق آن کتب معتبره قدیمه خود را بنظر صوابین درآوردند که مبدع شهر قمری پیش قدمای از ابتدای روشن شدن این جانب ماه (که بجانب ماست) بوده - که آنرا بلسان ایشان شکل پتره نامند - و از زمان بکوماجیت بواسطه شیوع نامتدینان و وقوع هرج و مرج این روش روشن متروک و مهجور شده است - و معقولیت آنکه اول ماه را از ابتدای ظهور نور کنند از اجل بدیهیات است [بنابر حکم مقدس سعادت نقاد یافت که ارباب تنجیم و اصحاب تقویم و مستخرجان کل ممالک محروسه مدار تقویمهای خود را بر طریقه اثبته شکل پتره نهند - و بواسطه احتیاط و اهتمام و تسهیل و تیسیر یک تقویم را بمهر اشرف اقدس مزین فرموده فرستادیم که برین نط جاری گرداند *

درین اثنا اکابر و اعظم بساط قدس بموقف عرض رسانیدند که بر خاطر الهام^(۲) مآثر پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آنست که اوقات مهمّات و معاملات باسانی معاروم شود بفوعدیکه احدی را مجال منازعت نباشد - مدّلی آنکه شخصی مبیاعت نمود یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن مدّت چهار سال و چهار ماه مثلاً قرار داد - تا مبدع معین نباشد تعیین این مدّت متعسر بل متعذر خواهد بود - و پیداست که هرگاه از ابتدای تاریخ عهده بعد گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب یسر و سهولت بر جمهور اهل عالم گشودن ست - و بر واقفان مواقع اخبار ظاهر است که از مبادی احوال تا غایت حال دای سلاطین عظام و اساطین حکمت آن برده است که همواره بوسیله اهتمام خود اساس این بنای سعادت اقتباس را میجدد می ساخته اند - و معامله گذاران

روزگار را از مضائق حیرت نجات می بخشیده اند - و الحال [چون تاریخ هجری (که آغاز آن از روز شصت اعداد و کلفت احب است) نزدیک بهزار رسیده - و تاریخ هند از هزار و پانصد مجباز گشته - و همچنین تواریخ اسکندری و یزدجری که از الوف و مات تجاوز نموده - چنانچه در تفاوت مسطور و مزبور است - و نوشتن آن در مطارحات و معاملات بر اهل عالم خصوصاً بر عوام الناس (که مدار معامله بر ایشانست) بسیار مشکل شده - و ایضاً در ممالک متحروسه ارباب هند تواریخ مختلفه دارند - مثل آنکه در ولایت بنگ تاریخ از ابتدای حکومت لپچمن سین است - و از آن باز تا حال چهار صد و شصت و پنج سال شده است - و در ملک گجرات و دکن تاریخ سالبان است - که الحال یک هزار و پانصد و شش سال است - و در مالوه و دهلی و غیر آن تاریخ بکرماجیت متعارف است - که الحال یک هزار و ششصد و چهل و یک سال شده و در نگرکوت هر که حکومت آن قلعہ داشته باشد از او ابتدا می کنند - و حالت و ترتیب هر کدام معلوم دانایان وقائع و دانشوران آثار است - و مشخص است که ابتدای هیچ کدام از تواریخ هندیّه از امور عظیمه حق اساس نیست] اگر بمقتضای عموم رفت و شمول عطوفت خود و غرض تاریخ میجدد شود (که هم آسانی خلایق در آن باشد - و هم اختلاف تواریخ هندیّه مرتفع گردد) هر آئینه مبررات و حسنات این راجع حال و مالی آن رفیع الدرجات خواهد بود و در کتاب معتبره زجیات متداوله مثل زج ابلخانی و زج جدید کورانی مصرّح است که مدد تاریخ ظهور امرت عظیم گردانند - مذل ظهور ملک قوم یا حصول ساططه عظیم - و الله لک تبلیک و تعالی که درین سلطنت کبری از عظم امور و جلال دفع (از تسخیر بلاد عظیمه و تفتیح قلاع حصینه و دیگر فتوحات و قایدات) آن قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این امر جلیل الشان دارد - اما آخر آن حضرت مبدء تاریخ جدید را از روز جلوس بر سر بر سلطنت خود (که از اکبر نعم الهی و اعظم آلاء نامتناهی است - که از آن هذام سعادت آثار امروز بست و ذم سالی شمسی و سیام قمری میشود) فرمایند هر آئینه بوسیلۀ این امر خیر هم مراسم شوکداری بتقدیم رسانیده باشند - و هم انجاح مقاصد طوائف عالیهان بتصول انجامیده باشد - و ایضاً در ضمن این عمل خیر کسر بهشان رفیع المکان تاریخ هجری (که از روز هجرت حضرت خیر الانام است از مکه معظمه بمدینه محترمه بواسطه استیلا اهل عدوان - که محلّ شاید توهم ناقصان دلیل الفطوره قلیل الکیاسه است) لازم نمی آید - چنانچه در زمان ملک شاه (با آنکه تاریخ هجری این مقدار امتداد نیافته بود - و کار بدین درجه مشکل نشده) بجهت آسانی تاریخ جلالی وضع نمودند

تأطیفه (که در معاملات کار برایشان مشکل باشد) باین وسیله ازان صعوبت برآیند و در تقاویم ممالک اسلام (از عرب و روم و ماوراء النهر و خراسان و عراق و غیرها) ساری و جاریست و تمسک متشرعان روزگار و متدینان هر زمان بآن تقاویم رایج - بنا بر تکرار التماس این جماعه و مراعات خواطر ملتسم ایشان را بموقف قبول رسانیده شد - و حکم مقدس نفاذ یافت که نوروزی (که قریب سال جلوس بود) آنرا مبدء تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب آسانی و شادمانی گشایند - و از معدن دانش فرمان واجب الاتباع صادر شد که ارباب استخراج در تقاویم متعارفه دیار اسلام (چنانچه تواریخ عربی و رومی و فارسی و جلالی مرقوم میسازند) این تاریخ جدید را ضمیمه آنها ساخته ابواب یسر گشایند - و در تقویمهای هند بجای تواریخ مختلفه آنها خصوصاً تواریخ بکرماجیت (که اساس آن بر تلبیس بود) این تاریخ مجدد قلمی نمایند - و تواریخ متذوعه آنها برطرف سازند - و چون در تقاویم متعارفه هند سالها شمسی و ماهها قمری بود حکم فرمودیم که ماههای این تاریخ مجدد نیز شمسی باشد *

و [چون دانشوران ملل و نحل بجیت شکرگذاری و سپاسداری از شهر و سنین روزی چند را بمناسبات فلکی و مرادطات روحانی بجیت سرور جمهور خلایق و خوشحالی طوائف انام (که باعث چندین خیرات و مبررات است) اختیار فرموده اعیاد نام نهاده اند - و دران ایام مسرت پیرا اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خضوع و خشوع بجناب کبریای الهی (که خلاصه عبادات و زبد طاعات است) مساعی جمیله بقصدیم رسانیده غنی و فقیر و صغیر و کبیر بقدر قدرت مایده تفصل و احسان گشاده ابواب عشرت و کامرانی را بر خواطر مکروبه و بواطن محزونۀ اخوان زمان و انبغی روزگار گشوده انواع برر احسان نموده اند] بذابوران بعضی جشنهای عالی (که تفصیل آن از ذیل این منشور فیاض النور بوضوح خواهد پیوست - و از چندین هزار سال در بلاد مشهور و معروف است - سیما درین هزار سال معمول سلاطین عدالت گستر و حکمای حقائق آئین بوده است - و درین دیار بواسطه بعضی امور از شیوع افتاده بود) بجیت ابتغای مرضیات الهی و اقتضای آثار قدما آن ایام مسرت فرجام رایج ساختیم - باید که در جمیع ممالک محروسه (از امصار و بلاد و قریات) بوجه اتم و طریق احسن رایج گردانند - و درین معنی کمال اهتمام مبذول داشته دقیقه نامرعی نگذارند تفصیل اعیاد ایام نوروز - نوزدهم فروردین ماه الهی - سیوم اردی بهشت ماه الهی - ششم خرداد ماه الهی - سیزدهم تیر ماه الهی - هفتم مرداد ماه الهی - چهارم شهریور ماه الهی - شانزدهم مهر ماه الهی - دهم آبان ماه الهی - نهم آذر ماه الهی - هشتم و پانزدهم و بیست و سیوم دی ماه الهی - درم بهمن ماه الهی - پنجم اسفندارمذ ماه الهی *

تحریراً بالامرالمطاع *

ذکر اعظم انتظام بخشان ممالک محروسه در هنگام جلوس

ابدقربین حضرت شاهنشاهی

در این هنگام خجسته (که روز ولادت دولت و سعادت - و زمان ظهور عیار نقد عقیدت و ارادت بود) میرزا سلیمان بن خان میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بآرامش و آسایش ملک بدخشان مقرر بود - و ولایت کابل و غزنین و سایر آنحدود از هندو کوه تا آب سند (که به فیلاب شهرت دارد) بهوشمندی و کاردانی منع خان (که در زمره سرکرد های این دولت ابدقربین بدهد و عدل ممتاز بود) انتظام داشت - و محمد حکیم میرزا و مخدرات سراق عفت بحسن خدمت او دران دیار آسوده حال بودند - و قندهار با توابع و لواحق (که بجایگزیر بیرام خان طراز اختصاص داشت) باهنگام شاه محمد قلاتی (که علم شجاعت و تهوّر می افراخت) از حوادث و فتن بر کوران بوده موثر امن و رفاهیت بود - و داد دهان دارالملک دهلی سابقاً بقام تفصیل گذارش یافتند - و دارالخلافه آگره و آن نواحی بحکومت اسکندر خان اوزبک رونق داشت و نظام سوکار سبیل به تدبیر علی قلی خان شیبانی بود - و سرکار کالپی بسرداری عبد الله خان اوزبک انتظام می یافت - و امدهت بخش میوات ملازمان تروی بیگ خان بودند - و قباخان در کول جلالی و آنحدود بوده لوازم خدمت بجای می آورد - و حیدر محمد خان در بیانه بوده اجرای احکام پادشاهی می نمود - و بتازگی مناشیر عطفیت بهریک از ملازمان درانه معلی شریف صدر بانت که هر کدام را بذورش خسروانه عز امتیاز بخشیده محال جایگزیر برقرار گذاشتیم - تا عیار اخلاص و نیکوخدمتی هر کدام بظهور آید - آن زمان درخور همت والای شاهنشاهی بمراتب و مدارج کمال خواهیم برآورد - و مغز [چون رای جهان آرای حضرت شاهنشاهی تناعی آن میکرد که روزی چند در نقاب احتجاب باشند - تا جمال عالم افروز آنحضرت را جز آنحضرت نظر کنی نباشد - چه وجه نیت دوزاندیش حق گزین آن بود که در لباس توجّه دنیا عیار مردم گرفته اندازه حال هرکس به بهترین وجه در پیشگاه خاطر مقدس قرار یابد - یا حوصله کوتاه آن مردم تاب دریافت کمالات قدسی نداشت - ناگزیر بجهت آسودگی جهانیان چنین بسر میبردند یا برای آنکه دشمنان تیره رای حیل اندرز خاطر غبار آلود خود را از بداندیشی گوهر والای عنصر قدسی فارغ ساخته در تبه کاری خود مشغول باشند - یا برای آنکه (چون نظر در برین آن نگین خاتم خلافت بملک بے منتهای معنوی افتاده بود) نظر بر خاکدان دنیا نمی انداختند - یا بجهت

مصالحه دیگر که بالغ نظرانِ دربرینِ بسرِ وقتِ آن توانند رسید [این پادشاهِ صورت و معنی تمامِ مهماتِ مالی و ملکی به بیرام خان سپرده خورده بامرے چند (که پرده کمالِ آنحضرت تواند شد و ظاهر بیدانِ زمانه بی بدقائقی آن نتوانند بود) اشتغال داشتند] *

گرفتن شاه ابوالمعالي و بزدان تادیب بند کردن

چون مشیتِ جهان آرای ایزدی (که انتظام بخش سلسله صوری و معنوی ست) خلعتِ سلطنت را خواهد (که بدمانِ بقا پیوندد - و بطرازِ ثباتِ مطرز سازد) رخنه گرانِ ملک و فتنه سازانِ روزگار را به شاخ و برگِ ساخته از بیخ و بُن براندازد - و ازین شورش انگیزانِ آشوب پیشه امرے چند بوجود آید که باعثِ وبال و موجبِ زوالِ ایشان گردد - و مصداقِ اینمعنی ست (که در آغازِ صبحِ دراتِ ازلی شعاع - و فروغِ خلافتِ ابدی ارتفاع - اتفاق افتاد) که (چون افسرِ اقبال از شکوهِ دراتِ حضرت شاهنشاهی سربلندی یافت - و اورنگِ سلطنت بفرعِ عظمتِ آنحضرت پرتو سعادتمندی گرفت) مدهوش باد و همی و خیالی شاه ابوالمعالي (که از خود پرستی حسن و بدمستی دنیا جوهرِ دماغ او پریشان شده بود - و پای اعتدال او از مساکِ ثبات رفته چنانچه ماجرای او از آغازِ ملازمت او بحضرت جهانبانی تا سیری شدنِ آن بدرزگار جانبجا گذارش یافته کَلکِ تفصیل شده) درین هنگام (که فرمانِ رَوایِ زمانِ پشاهِ راهِ عالمِ بقا شنات - و گیتی خدیو دوران با چندین جلبابِ خفا و حجابِ استتار از شورش و آشوبِ دلهای اربابِ تجرد و اصحابِ تعلقِ نجات یافت) خونِ این خمارِ آلود باد و دیرین و رقم خوانِ تقویمِ پارین را اندیشه های تباه پریشان تر ساخت - و سودایِ سری و مالتخولیای سروری بیشتر موجبِ فسادِ دماغ و تهییجِ مرادِ جنون او شد - مست بود سگِ دیوانه گزود - دیوانه بود نیشِ عقرب خورد - و نیز بعضی ارکنه عملی دنیا (که از بدنهادی جز صلاحِ خود نه بیند - حاشا حاشا بلکه جز فسادِ خود در اندیشه تباه نگذراند) از تیره رانی کور باطنی حق از باطل نشناخته از اسبابِ مزیدِ بدمستی او بودند - و همیشه دارویِ بیهوشی در باد و غرور او می ریختند *

درین میان بیرام خان خان خانات (که زمانِ مهمامِ کارگاهِ سلطنت را بدمستی گردانی خود گرفته ناظمِ اشتاتِ امور بود) اولِ خدمت (که بعد از جلوسِ ابد پیوندِ حضرت شاهنشاهی بوقوع آورد) زنجیر کردنِ این بدمستِ دیوانه بود - و شرحِ این سرگذشت آنکه (چون آن شعله خس را

(۲) نسخه [۱] دقت (۳) در [بعضی نسخه] بزدان تادیب کردن (۴) در [چند نسخه] که وبال

ایشان موجب زوال ایشان گردد (۵) نسخه [۱ ب] مهیج (۶) نسخه [۸] این *

دود سودا در سر بلچید - و کله گوشه شعورش از باد غرور کچ شد (آثار خیالات فاسد ظاهر شدن گرفت - و احتمالات فتنه از پرده روی نمودن پدید آمد - روز سیم از نوروز جلوس اشرف در همان ساحت دلگشا مجلس عالی ترتیب دادند - حضرت شاهنشاهی بدرات و اقبال برادرزنگ سلطنت نشستند - و سران و سروران جهانگشای بآداب خدمت جایجا ایستادند - و این بدمست را (پیش از آنکه این محفل هوشمندان منتظم شود) پیغام فرستادند که جشن عالی انعقاد یافته - و مهمات ملکی و مالی در میان است - و آمدن ایشان ضرور - آن بدمست خودپرست عذرے چند بدتر از گداز بجهت نا آمدن خود تمهید نمود - از آنجمله آنکه من هنوز از تعزیت برنیده ام - و بر تقدیر آمدن سلوک حضرت شاهنشاهی بمن چگونه خواهد بود و در مجلس کجا خواهم نشست - و آمارا چون پیش خواهند آمد - چون مبالغه عظیم در طلب او رفت سخن از پرده بیرون انداخت - و شرح نسبت قرب به بساط اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مزید توجه آنحضرت بیان نمود - و آمدن خود را بشرط چند دور از کار (که چون سودای خام او ناپخته بود) مشروط ساخته حاضر شد - و بجانب دست راست حضرت شاهنشاهی نشست - و وقت آن شد که مایه نعمت و سیاط افضال گسترده شود - چون شاه ابوالعالی دست بشستن دراز کرد توک خان قوچین (که از چابک دستان قوی بازو بود) بدستپائی اقبال نیز دستي کرد - و از پس در آمده هر دو دست او گرفته دستگیر ساخت - و دیگر ایستادگان پایه سر بر والا نیز درین خدمت با او همدستی کرده کار از پیش بردند - شاه ابوالعالی از فرط حیرت بے دست و پا شده سر رشته طاقت از دست داد - و مردمی که همراه او بودند (چون اکثری از قدیم در سلک درخواهان این دودمان عالی انتظام داشتند - و پیش او بمصلحت فراهم آمده بودند) همانروز به تاریکی در عدا بندگان بے واسطه در آمده مستمال عنایت پادشاهی گشتند - و ارل نخچیری (که در دام اقبال افتاد) او بود *

در آئین سلطنت و قانون نصفیت بزد و زندان را ازان جهت مسلحین داشته اند که عیار شوزختان فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمی (که طلسم ست بدیع نما - و معنائی ست بس مشکل گشا) بیک ناخوشی (که ازو بظهور آید) بعدمخانه نباید فرستاد - که این بنای عالی نهاد جز بدست قدرت ایزدی تعمیر نیابد - بذا بران دانش پیشهای انتظام بخش در انهدام و انعدام این کلخ والا اساس سرعت مستحسین نداشته اند * مصرع * که نتوان سر کشته پیوند کرد *

امّا آدمی (که حقیقت بدگوهری و بد درونی و شور انگیزی و فتنه اندوزی او بارها بامتحان رسیده باشد) بندخانه زندان را بوجود آورده و سزوار کارآگاهان نیست - لیکن این جهان آرا (چون بیکر قدسی نژاد حضرت شاهنشاهی را مظهر کامل رحمت و راسعه خود فرموده است) سر رشته تدبیر از دست چنین خیراندیشان گسسته اسباب ابقای این جوان معامله ناهم را سرانجام داده برندان فرستادند - تا در مبدائی سلطنت عالم آرا آنچه صورت قهری داشته باشد بظهور نیاید اگرچه در نیستی اشرار کوشیدن با جمهور انام لطف نمودن است لیکن چون لطف ست بصورت قهر در چنین موسم نوروز اقبال بظهور نیامد - و این دیوانه فتنه انگیز را زنجیر کرده بلاهور فرستادند و متصدیان این خدمت او را به پهلوان کلکز عسک لاهور سپردند - و آن معامله ناهم از بی پروایی یا بداندیشی در نگاه داشت آن بدمست فتنه اندوز احتیاط نکرد - تا آنکه از بندخانه فرار نمود و میرزا شاه و جمعی (که در لاهور بودند) پهلوان کلکز را مقید ساختند - پهلوان از بیم بی ناموسی زهر خورده خود را از زندان جسمانی خلاص گرد - و منعم خان (که فرمانروایی کابلستان برای رزین او مقوض بود) باستماع این خبر خوشحال شده میرهاشم برادر ابوالمعالی را (که کهمر و غور بند و ضحاک و غیر آن بجایگزین او مقرر بود) بلطائف الحیل طلب داشته مقید ساخت و آن نیز عین صلاح دولت بود - و از سوافر عشرت افزای این وقت ارسال منشور اقبال است بدارالامین کابل *

چون خواطر قدسیه اولیای دولتی از مهمات ضروری این حدود فراغ یافت استیصال اسکندر (که در کوهستان سواک بسر میبرد - و این یورش دولت اندما در اصل از دارالملک دهلوی بجهت آن بود) بر پیشگاه همت شاهنشاهی استقرار گرفت - لیکن از اینجا [که خاطر اقدس یاد حضرات بیگمان میفرمود - و نیز اولیای دولت برای دل نهان بهادران جان سپار (که بتازگی در هند درآمده بودند) قرار دادند که جمعی از امرای قدیمی و معتمدان درگاه را به کابل باید فرستاد - تا اول حضرات بیگمان را و ثانیاً اهل و عیال سایر ملازمان عقبه اقبال را بزودی در ممالک وسیع دلگشای هندوستان آورند - تا ثبات قدم ورزیده مردم از اندیشه رفتن ولایت (که خور کرده اند) بقدری باز مانند [بنابرین اندیشه انتظام بخش محمد قلی خان برلاس و شمس الدین محمد خان انکه و میرزا حسن خان و میرزا خضر خان هزاره و بابوس و خواجه جلال الدین محمود بخش (۴) و جمعی دیگر را با اسباب و هدایای گرامی بجهت تقدیم این خدمت ارجمند روان ساختند - و روز پنجم از جلوس لیدقرین لشکرها را در سایه رایت ظفر آیت (که مطلع صبح فیروزی ست) مستمال عنایت

(۲) نسخه [د] کلکز (۳) نسخه [ب] و خضر خان (۴) نسخه [ا] بدخشی *

فرموده بآنین شایسته بجانب کوهستان سوالک (که آنرا هماغل نیز گویند) نهضت عالی فرمودند *

آغاز سال اول الهی از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال فروردین از دور اول

(چون روزگار بسلطنت معدلت افروز این نورپروژه الهی رونق گرفت - و عالم و عالمیان بزبان حال و لسان قال تهذیب گویان و شکرگزاران انبساط ربیعی کردند - و ملک صوبی و معنوی رونق و صفای دیگر یافت) بهار جان و تن بمبارکبادی آمد - و بعد از بیست و پنج روز از زمان سعادت جلوس بتاریخ چهارشنبه بیست و هشتم ربیع الثانی (۹۹۳) نهد و شصت و سه هلالی نوروز جهان افروز شد - و سلطان خاور با رایات عالم آرای بمکافات حمل آمد *

جهان شد تازه از زبان بهاران * زمین را آبرو انروز باران
خور خرم نهاد خرمی دوست * به کلبا بردید از خرمی بوست
گل از گیل تخت کاوسی برآورد * بنفشه بر طاوسی برآورد
زهر شاخه شفق نو بهارے * گرفته هر کلمه بر کف نثار

نیر اعظم چنانچه افسردگیهای روزگار را طواری تازه بخشید همچنان تهذیب جلوس مقدس شاهنشاهی رسانده مستبصران آگاه دل و مستعدان رموز شناس را هزاران نوید جان پرور آورد ملک صورت ابتهاج یافت - عالم معنی رونق گرفت - ظاهر همونگ باطن گشته روشنایی بروشنایی افروز *

کسے با که پرورش یافتهای این نور انوای انجمن صورت و معنی تهذیب گویند دانا دارند که چه میبندند (از درازی عمر و کامیابی ظاهر و باطن و اعتدال صوبی و معنوی) نتیجه بخشند چنانچه در باستانی نامها آثار آن مذکور است - پس اندازه سعادت حقیقی و عجبائی روز پرورد [که تهذیب او را بے واسطه بشری بذات انور بزبان فعلی (که بهار جهان آرای نبات از است) فرماید] که تواند دانست - و مقدار برکات این عطیه علیا که یار شناخت - و چون فراراد دانش منشان حال و گذشته آنست (که هرگاه امرت جلیل القدر رفیع الشان را مبدع تاریخ گردانند آغاز آن از نوروزی که قریب باشد اعتبار نموده کم و بیش را منظور ندارند) بنابراین چند روز پیش از نوروز را داخل نوروز اعتبار کرده مبدای تاریخ الهی ازین نوروز سعادت افزا قرار دادند - چنانچه در منشور سابق بتفصیل گذارش یافت - و هرچا تاریخ الهی مذکور شود ابتدای آن ازین بهار دلگسای معتبر است *

و از اعظم بخششهای حضرت شاهنشاهی (که در مفتاح این سال مقدس بظهور آمد) بخشش باج و تمغاست - مقدار آن که تواند دریافت - بے تکلف از حاصل اقلیم افزون است گیتی خدیو به شکرانه عطیات الهی این چنین موعبت کبری فرمودند - و قوافل دلهای سوداگران (که هیض رسانیان بارگاه تعلق اند) و خواطر جمهور مردم (که مظاهر فنون قدرت الهی اند) بوسیله این عطیه والا خوش رقت شد - و این سانحه خیر مستجاب هزاران دردت و اقبال گشت آنچه بواسطه نقاب اندوزی فرمان روای زمان و حرص افزائی کارپردازان سلطنت روزه چنده اختلال درین اساس خیر راه یانت چون نیت مقدس شاهنشاهی بر دوام این عاطفت علیا بود (با وجود آنکه چندانکه این عنایت علیه در پرت تعطیل و تاخیر مانده) برکات و مبررات (که نتایج این کردار شایسته بود) از کارگران قضا و قدر بر یک منوال پرتو ظهور داشت - لکه الحمد امروز (که جهان آرای خلافت خود بجز و کل مهمات سلطنت میروند - و عیار جهانیان گرفته هر کدام را در خور استعداد کامروا میسازند) این بهین عطیه در کل ممالک محروسه رواج دارد و هر چند از بندهای زبان آور فوائد و منافع عظیمه این باب را بعبارات فریبده بعرض اقدس رسانیدند (چون خاطر حق گزین حضرت شاهنشاهی از روی وابستگی بواسطه محض تحصیل رضامندی ایزدی حکم برین عطیه دولت اساس فرموده بود) مسموع نشد - و طبقات عالم از عهد شکر این یک عاطفت از هزاران عواطف نمی توانند برآمد - ایزد تعالی باندازه برکات ثمرات این موهبت و مسرات چندی قلوب و نفوس (که بوسیله این عنایت مورد رفاهیت اند) در سنین عهده مراتب دولت و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهی افزایش بخشاک *

• و از سوانح این ایام سعادت قرین آنست که نقاره اکبر عراق معدن مکارم اخلاق میر عبداللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالی نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام شد - و ولد اعز اشد از میر غیاث الدین علی (که بعاطفت خسروانی بخطاب نقیب خانی سر بلندی یافته از خاصان بساط قرب شاهنشاهی ست) همراه بود - میر بفنون علوم و فضائل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرافت صفات امتیاز تمام داشت - و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند به تشییع و در عراق به تسنن زبان روزگار بود - همانا که رفتار میر بصوب دارالامن صاع کل بود که غالیان هر طایفه او را مطعون میداشتند *

چون رایات جهان آرا ظلال نصرت بر حوالی قصبه دهری انداخت بهادران نصرت پیوند

(۲) در [چند نسخه] میرسد (۳) در [چند نسخه] میسازد (۴) نسخه [۱۵] مبین (۵) در

[بعضی نسخه] دانستی *

و غازیان صف شکن (که بسرکردگی پیر محمد خان برسم منقلا پیش میرفتند) در حوالی کوهستان سواک بغنم رسیده بدستگیری ثبات پائی تدبیرات مایه بتقدیم رسانیدند - لیکن (چون اعتماد این گروه والا شکوه بر اقبال الهی بود و اعتضاد سکندر بر محض تهور) به جنگ مشخص شکست یافته خود را بشعاب جبال انداخت - و سپاه ظفر راکب همعنان فتح و فیروزی بدرگاه معلی آمده مورد نوازش شد - و رایات عالیات بجهت تشدید مبانی احتیاط شکار را از اسباب نشاط ساخته قریب سه ماه دران حدود جهان آرا بود - و اکثر زمینداران باستان بوس والا سعادت پذیر گشته سرانجام شرف روزگار خود نمودند - از آنجمله دهرمچند راجه نگرکوت (که به بنور اعتبار و مزیت جمعیت کلاه تقوی بر اقران کج می نهاد) بسرنوشت دولت ازلی سعادت زمین بوس عقبه عالی دریافت - و در اقدام این خدمت خود را سابق مضمار عبودیت گردانید و بشرانف توجهات شاهنشاهی شرف اختصاص یافت *

و از سوانح نصرت انتما (که دران زمان بظهور آمد) واقعه محاصره نمودن حاجی خان نازنول راست - و شرح این قصه آست که چون قضیه ناکزیر شتار شدن حضرت جهانبانی بظهور آمد حاجی خان (که از غلامان رشید شیرخان بود) با جمعیت فراوان محاصره نازنول نمود راجه بهاریمیل کچولاه (که بذکر عاطفت شاهنشاهی از اعیان سلطنت شد - و پایه قدر از از جمیع راجها و رایان هندوستان گذشت - و فرزندان و ذبائر و قوم او بمراتب و مناصب ارجمند رسیدند چنانچه محمله در هرجا گذارش خواهد یافت) دران ایام همراة حاجی خان بود - میجنون خان قوشال جاکیر دار آنجا متحصن شد - و کار بر اهل قلعه روی بدشواری نهاد - راجه مذکور بمقتضای نیک طینتی و عاقبت اندیشی در میان آمده بصلح قلعه را در وقت - و میجنون خان را بدرقه عالم پناه روان ساخت - درینولا (که حضرت شاهنشاهی زینت بخش اوزنگ فرمانروائی شدند و مهمات دار الملک دهلی برای صواب انتمای تردی بیگ خان قرار گرفت) خان بآئین شایسته بر سر حاجی خان رفته نازنول را ازو مستخلص ساخت - و بتعانی آن ناعاقبت اندیش بمیوات رفت - و آنجا بسیاری از ارباب تمرد و عصیان را تادیب و تنبیه نموده بدار الملک دهلی مراجعت کرد و بشجاعت دانش اساس انتظام آرامی گشت - و در همین ایام شیخ گدائی کنبو سر شیخ جمایی دهلوی از گجرات آمده ادراک ملازمت نمود - و چون در زمان غربت در گجرات به بیرام خان حسن سلوک نموده لوازم مردمی بجای آورده بود درین وقت (که عذای اختیار

(۲) نسخه [ط] ، امجد (۳) نسخه [ا ب د] باجمعه (۴) در [بعضی نسخه] بهارمیل - و در [بعضی]

بهارمیل (۵) نسخه [ا] و سایر اقوام او (۶) نسخه [ز] کنبوه *

بدستِ بیرام خان بود (بهاداش آن پایه شیخ روی در افزایش نهاده - و بمنصبِ صدارت سرآمدند
و در میان اقران بتعظم و ترفع زندگانی کرد - و چون ایام باران نزدیک رسیده بود بجهت اطمینان
خلایق و رفاهیتِ جمهور اقام بدولت و سعادت مراجعت فرموده - ساحتِ قصبه جالندهر مستقیم
سراذقات اقبال شد - و از داک و دهش گزار جهان طراوت تازه یافت - و تا قریب پنج ماه موکب
مقدس دران عرصه دلگشا نشاط پیرای بود - ایلچیان ^(۳) عبد الرشید خان وائی کاشغر رسیده
استسکان زمین بوس نمودند - و شرافت کثف و هدایا بظرف اقدس در آورده مشمول عواطف
ظلال الهی شدند *

و محمله انبیا قضا آنکه عبد الرشید خان بدوستانه سلسله قرب و قرابت صوبی و معنوی را
بحسن وسائل تحریک می نمود - و تاسیس مبنای یکجبهتی باین دودمان عالی نموده پناه برای
خود می اندیشید - و حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز آداب مروت و تقوت بتقدیم می رسانیدند
از اجداد دران هنگام (که یورش هندوستان پیش نهاده شده بود) خواجه عبدالباری را
(که از خواجهای سلسله عالیّه نقشبندیّه بود) بکاشغر فرستاده بودند - درینولا مشارالیه باستلام
عقبه اقبال معزز گشت - و میرزا شرف الدین حسین را حاکم کاشغراز جانب خود فرستاد - که هم
مراسم تعزیت بجای آورد - و هم لوازم تهنیت بتقدیم رساند - خواجه عبدالباری پسر خواجه
عبدلکافی ست - و او پسر خواجه عبدالهادی - و او پسر خواجهان ^(۴) خواجه است - و او بواسطه
فرزند خواجه احرار است (قدس سره) و میرزا شرف الدین مذکور پسر خواجه معین است
و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود - و خواجه برادر خرد خواجه عبدالهادی پسر
خواجگان ^(۵) خواجه است - و میرزا شرف الدین حسین باین مناسبت بهمراهی خواجه عبداللوی آمده
دریافت ملازمت علیا نمود - میرزا از جانب مادر نیز اصالته تمام دارد - چه والدّه میرزا کیچک بیگم
دختر میر علاء الملک ترمذی ست - و آن عقیقه دختر فخر جهان بیگم صبیّه قدسیّه حضرت
خاقان سعید سلطان ابوسعید میرزا ست - و رتبه میرزا در اندک فرصتی بلند شد - و بمرتبه امیرالامرائی
رسید - چه با نسب صوبی خدمت شایسته ضمیمه آن گردانیده ظاهر را ترجمان باطن خود
ساخته مدعی پایه بلند اخلاص شد *

این درگاه ست که اینجا یکدوره اخلاص را بجهان برابری می سازند - اندیشه تباہ سنگ راه تو
نشود - و نگوئی (که زیاده از پایه او مکرمت فرمودن از قانون عدالت بیرون آمدن است)

(۲) نسخه [۵] عالی (۳) نسخه [ط] عبدالرسول (۴) در [چند نسخه] خواجه (۵) در

[چند نسخه] خواجه *

چه عدالت را مکنه ست دیگر - و تفضّل را پایگاه دیگر - (اگرچه در امثال این امور ازین خدیو صورت و معنی اعتبار افزودن عیار گرفتن است - و بپادشاه نامرد افکن مردساز دنیا حالت او را دانستن) اصالت صوری مد خدشه در راه باخود دارد - و بر تقدیر رفع آن خدشها نسبت صوری و مناسبت ظاهری در حصول مقصود بکار نیاید - رابطه معنوی و پاک نهادی باطنی میباید تا در محک اخلاص کامل عیار تواند نمود - و لهذا چه عالی نسبان خاندان دنیا در درگاه معلّی آمده دعوی ارادت و اخلاص کردند - و چون خاک این آستانه دولت پناه عیار جوهر جهانیان است در اندک فرمت نیک ذاتی و بدنهادی بظهور آمد - و بمیثاق آن رسیدند - آنان (که پاک درون بودند - و از اعلاست معنوی بهره مند) روز بروز پایگاه ایشان افزود - و آنان (که طراز صفای ظاهر را و پوش خبیث باطن ساخته گذم نمائی و جوهر و شوی میگردند) عقیدت ناز بانواع خسران و نکال گرفتار گشته شرمفزا ازل و ابد شدند - چنانچه حال میرزا شرف الدین حسین و محمد مدّیل او عبرت بخش هوشمندان حساب نژاد دار شده است - و اندک از بسیار هر کدام در محک خود یاد کرده راه سعادت مندی بوجه روز خلاق گشاده خواهند کرد - و درین هضم (که جائده هر مستقیم سرادقات عزّت بود) کمال خان کبر پسر سلطان سارنگ (که برادر خود سلطان آدم کبر است) به دست گرمی در لخت و اوع قدیم آمده دولت زمین بوس دریافت - و مشمول مراحم خسروانی نشسته در جرگه امرا انزلاک یافت - و در جنگ یمو و منکوت و غیر آن خدمات شایسته کرده مورد توجّه خاص حضرت شاهنشاهی گشت *

ذکر ناحق شناسی میرزا سلیمان و محامره نمودن او حصار کابل را و برگشتن او

بصلح و غلبه نمودن اولیای دولت

درین هضم سعادت پیری (که مرکب معلّی در جائده نظام بخش جهانیان بود) خبر بغی و طغیان میرزا سلیمان بمسمع قبل رسید - و اهتمام در فرستادن کمک شد - و تفصیل این سرگذشت آنکه (چون خبر وحشت اثر شفقار شدن حضرت جهانیان جمت آشنایی بکابل و بدخشان رسید) میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم [چه بمقتضای آنکه دران مرز و بوم از حقیقت و اخلاص کم نشان میدهند - و چه از معامله ناهمی و نادانی آنها که از پایه سوداگری فرود آمده خسران خود طلب نمایند - و چه از بد ذاتی و بد درونی که سر خود را در زبان دیگران اندیشند - و چه باغواهی تیره باطنان کوتاه اندیش (که جز بسود نمائی نقد نظر کج شان

نیفتد) و تعریضِ حرم بیگم کوچ میرزا که مدارِ مهماتِ مالی و ملکی میرزا بے اتفاتی او صورت نه بست - و میرزا از کوچک دلی او را بر خود مسط ساخته بود [بمحضِ کوته اندیشی (ه غافل از آنکه سریرِ خلافت بجایِ اقدس ارتفاع آسمانی گرفته) از فرمان برداری و بندگی موروثی حضرت شاهنشاهی (که خدمتش سرمایه بزرگی - و اطاعتش طاعت ایزدی ست) بیرون آمده سرطغیان برداشتند - و میرزا سلیمان نظر بر هرچ و مریج زمانه و مریس ظاهرئ این خدیو جهان (که برده جمال جهان آرا بود) انداخته مدعی سلطنت شد - و در زمانه که موسم حق گذاری و پاداشِ نعمت رسیدگی بود (که حقوق تربیت و رعایتِ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشنایی بوسله خدمات پسندیده بظهور آورده موردِ آفرین جهانیان گردد - و به نیت درست و عزمِ واثق جوهرِ اخلاصِ خود را بر محک امتحان نافدان بصیر رسانده کامیاب صورت و معنی شود) از فرطِ تبه رانی و ناشایستگی از بے حقیقتان ناحق شداس کشته دفاترِ جلال احسان را بآبِ عصیان شسته برخاک طغیان انداخت - و حقوق را بعقوق مبدل ساخته راه بے آزر می پیش گرفت - و از کوهستان بدخشان لشکرهای پراکنده بهم رسانده دست اندازی کابل پیش نهادِ خاطرِ حق ناشناس خود ساخت *

حرم بیگم دخترِ میر و بیگ (که کوچ میرزا بود - و مادرِ میرزا ابراهیم - و بولی نعمت مشهور) در مبادئ ایام (که حضرت جهانبانی متوجّه تسخیر هندوستان شدند) بواسطه مراسم تعزیت میرزا هندال آمدند - که حضرت تقی عصمت گلپهره بیگم و گلبدن بیگم همشیره های گرامی حضرت جهانبانی جنت آشنایی را ملازمت نموده بپوشش نماید - و لوازم سوکوتی و سایر آداب خدمت بتقدیم رساند - اگرچه بیگم آمدنِ خود را از روی تدبیر چنین داناد اما حقیقت کار آن بود که بیگم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (که بپوشش بود) رنجیده برآمده بود باین اندیشه که سفر حجاز در پیش دارم - و باعث رنجیدن آنکه (چون بیگم بفرونی رای و تدبیر مهمات مالی و ملکی بدخشان را از پیش خود گرفت - و از فواخرین گروه و برادرانِ گروه دیگر استقلال تمام یافت) حسد پیشهای تنگ حوصله سخن ساز از بد ذاتی سخنان ناشایسته باو نسبت کرده خاطرِ میرزا ابراهیم را آزرده ساختند - تا آنکه آن ترک ساده لوح از جای رفته حیدر بیگ برادرِ خرد بیگم را (که مردم او را مَنهم میداشتند) ببهانه گرفته کشت - بیگم رنجیده به کابل آمد - چندگاه در خدمتِ حضراتِ ساداتِ عفت بود - بعد ازان میرزایان از کارِ خود پشیمان شده مردم فرستاده بیگم را باز گردانیده بردند - و او از کوتاهی عقل و تیرگی باطن بر ظاهر احوال کابل اطلاع یافته

گرفتن آن را بخود قرار داد - و در نظر میروا سلیمان صورت گرفتن این ولایت را بسهولت
چهره گشا کرد - لیکن از شکوه حضرت جهانپویی این تیره باطلانی ظاهر بین را مبتال آن نمی شد
چون حادثه ناگزیر ظهور یافت این ولی نعمت کافور نعمت در بے راهی رافبر سالک مسالک و بال
و نکل گشت - منعم خان چون بر حقیقت کار اطلاع یافت بمقتضای عقل دورانیش خود
جنگ صف قرار نداده بسر انجام اعداب قلعه داری اشتغال نمود، دل بر تخصّص نهاد - و به تعمیر
شکست و ریخت قلعه کابل و مرمت برج و باره پرداخت - و پیش از آنکه میروا میروای فتنه سال
در حوالی کابل غبار تفرقه انگیزد حقیقت شورش انگیزی و حسد اندوزی را عرضه داشت کرده
بدگاه گیتی پناه فرستاد - میروا کثرت خود را و قوّت اولیای دولت را در نظر کوتاه بین آورده
کوچ بکوچ اوّل سال اوّل الهی (که واسطه بهار بود) آمده کابل را متاعره نمود - و در صدمه
اوّل آثار تسلّط و افساد ظاهر ساخته بجنگ و جدال قدم پیش نهاد - و میان کابلیان حقیقت گذار
و بدخشیان جرأت نشان هتلمه کارزار گرم شد - و آتش کبر و دار زبانزدن گرفت - هر روز
جوانان را طلب از جانب میروا سلیمان پای قلعه رفته دای دلیری و دلاوری میدادند - و با اراده
بیرون نهاده بدوازه می نختند - و اخلاص منشیان کابل در محافظت قلعه کمال اهتمام بیای
آورده از بالای حصار بضرب توپ و تفنگ چاره کار این بے اعتدالان می نمودند - و بهادران شیردل
چابک پای از قلعه برآمده دای جلاوت و شهادت میدادند - چون این نبود آرمایان اخلاص پیشه
اعتماد بر اقبال ابدی بودند حضرت شاهنشاهی داشتند با وجود افزونی مخالف مظفر و منصور
میگشتند - و هیچ اندیشه بخاطر حق گزین این طبقه راه نمی یافت *

چون حقیقت حال بوسیله عراض منعم خان مکشوف ضمیر جهانپاد شد توجه بفرستادن
لشکر نمودند - جمع بعرض رسانیدند که همان مردم (که بجهت آوردن حضرات سرادق عصمت
رفته اند) برای این کار کفایت می کنند - و هنوز زهی جهان آرای بجهت اتمام مهمات
ضروری ممالک هندوستان قوا بفرستادن کمک نداده بود که بتقدیر الهی کار کابل و کابلیان از فتنه
میروا نجات یافت - و گروهی (که بجهت آوردن حضرات مقدّسات بیگمان رفته بودند) اگرچه
شریک معامله نشدند اما چون نزدیک نیلاب رسیدند و خبر آمدن لشکر هندوستان در کابل
مشهور شد باعث دلنوازی متحصّنان و برهم زدگی خاطر مخالفان گشت - میروا دست
در تدبیرات زده بسپیل و مکر پیش آمد - و قاضی خان بدخشی را (که از مخصوصان او بعلم

(۲) نسخه [۱] طایفه (۳) نسخه [ح] انور (۴) در [بعضی نسخه] اهتمام - و در [بعضی] انتظام

(۵) نسخه [د] کمک دیگر *

و عقل امتیاز داشت - و از سعادت ذاتی و بخت مندی آخرهای عمر بهلازمت و تربیت حضرت شاهنشاهی امتیاز یافته از عاکفان عتبه اقبال شد - چنانچه مجمل از آن در جای خود ابرار یابد) بوسه رسالت فرستاده فنون تزیین در میان آورد - مشارالیه کاردانی خود را بتقدیم رسانیده کاره ساخت - منعم خان برای رزین خود نگاهداشتن رسول را صلاح دولت دانسته رخصت نداد - و او را مشمول احسان خود ساخته آنچنان سلوک نمود که فرادانی آذوق و نوزنی عقیدت اهل حصار خاطر نشان او شد - و آنچنان تدبیر شایسته بظهور آورد که باوجود کمال به سامانی و تنگی بر چنین ایلچی دوربین خلاف واقع خاطر نشان گشته کمال استعداد و فراخی احوال یقین گشت - و الحق بهمین تدبیر دوراندیشانه کار شگوف باتمام رساند - بعد از چندانه منعم خان فرستاده را رخصت داده پیغام داد - که الحمد لله که من با چنین خدیو زمان اعتضاد دارم - و درون حصار آنقدر مردم باخلاص مردانه هستند که بیرون شده جنگ میتوانم کرد - لیکن مراسم احتیاط از دست نمیدهیم - و صد شکر که آذوق و سامان قلعه داری سالها سرانجام یافته است - و با این همه لشکر هندوستان (که از موز و مایع افزون است) با استعداد تمام پیدم خواهد رسیدن ازین اندیشه ناصواب برگردد - و خود را بکافور نعمتی انگشت نمای خاص و عام مساز - و ذیل بدنامی بر رخساره دولت مکش - ارباب شجاعت را بوعده نتوان فریفت - چه جای آنکه این گروه والا شکوه بدستداری دولت از حسیض این مرتبه فراترک شده باسماں اخلاص سربلندی یافته باشند - این طایفه قدسیه را چگونه با قسوم و افسانه از جای توان برد •

میدرزا (که بامید بیوفائی سگدان آن مرز و بوم و کم آذوقی اهل قلعه طمع خام در سرداشت) یکبارگی ناامید شد - نه رای بودن و نه روی برگشتن داشت - از همه راه گسسته و ناامید گشته دل بر صلح نهاد - و قاضی خان را باز به قلعه فرستاد - مشارالیه (چون شامت احوال رعایا از ابتدای محاصره دریافته بود) بشرایط عظیمه در صلح زد - منعم خان (که دل بر کشته شدن نهاده بود) رحم بر حال خرد و تنگداری متحصنان نموده بصلح راضی شد فرستاده چون کاروان برد اول شرط صلح آنرا ساخت که خطبه بنام آن گدماز کوتاه حوصله بی ادب معامله نا فهم خوانده شود - منعم خان در اینجا مسلک حق را به تدبیر منافقان مخلص نما گذاشته قرار بر چنین سر ادب داد - و شرط دیگر آنکه آن روی آب باران به بدخشان متعلق بوده بمیزان منسوب باشد - منعم خان بظاهر نه بباطن قبول این معنی نموده رخصت داد که در مسجدی از مساجد بحضور چنده از مردم خطبه را بروی (که قوار یافته بود) خواندند

میرزا بجهت محافظت ولایت مذکور مقدم بیگ را بآب باران گذاشته به بدخشان مراجعت نمود
برگشتن میرزا همان بود - و برخیزانیدن مقدم بیگ همان - و بمیان اخلاص بذنای درست پیمان
کابل از چنانچه چوبین مردم ناحق شناس خلاص شده بحسن معدلت منعم خان نظام دیگر یامت
و میرزای ناحق شناس برای ادبار خود خمیرمایه سرافجام داده به بدخشان رفت •

سپهان الله اولیای دولت قاهره (که متکفل اشغال شاهنشاهی بودند) (چه بواسطه
وفور ناز و نعمت هندوستان - و چه بجهت سایر عزیمت‌های ناقص فکر) تنذیه میرزا سلیمان
نکردند - اما اقبال ابدفون (که ملازم باب حضرت شاهنشاهی بود) همچنان در اهتمام پاداش
ع ادبی او بود - چنانچه شکست‌ها و نکبت‌ها مرتبه به مرتبه به میرزا روی داد - و ایند منقلم میرزا را
(که سر از طاعت درگاه ولی نعمت بلیده بود) سرافکنده بآستان بوس درگاه خلایق پناه آورده
اگرچه منظمان صوری کارخانه سلطنت در سزادان میرزا اهتمام نندمودند اما کارفرمایان معنوی
در کار خود بوده سزای او را در گذار او نهادند - چنانچه در جای خود گذارش یابد - آخر کار (چون
کابلان در حمایت ایزدی بوده احوالات ارباب طغیان نجات یافتند) قرار گرفت که هودج عزت
حضرت مریم مکانی و تولدین بیگم و سایر مختارات بارگاه عصمت بموجب توجه قدسی متوجه
هندوستان شوند - و بتخیر و سعادت همه ادراک صیبت فیض منجبت حضرت شاهنشاهی نموده
بر نعمای صوری و معنوی سجدات شکر ایزدی بجا آورند - چنانچه ندمه حیات و رفعت برسم
ایجاز و اجمال نقش زده قلم و واقع رقم خواهد شد •

رسیدن خبر فتنه انگیزی هیمو بهساع جلال و نهضت موکب اقبال بدفع

فتنه آن سیه روزگار نکبت مآل

هنوز خاطر انظام بخش از مهمات اسکندر چنانچه باید جمع نشده بود و سلطان جهان آرای
از بهر زدی کابل همچنان نگرانی داشت که خبر رسیدن هیموی سیه بخت (که سودای سلطنت
در دماغ فاسد او پیچیده بود - و اندک از احوال او گذارش یافت) و جنگ نمودن او با امرای
عظام و پای ثبات از جای رفتن ایشان و به تصرف درآوردن دارالمک دهلې بتاریخ روز سی ریم
مهر ماه الهی موافق هشتم ذی حجه در قصبه جالندهر (که مخیم سرادات اقبال بود) رسید
و بمجلس ازین سرگذشت آنکه هیموی تیره روزگار را با ابراهیم (که مدعی سلطنت بود)

(۲) نسخه [۱] عدو مال (۳) در [اکثر نسخه] شدند (۴) در [اکثر نسخه] آوردند (۵) در

[اکثر نسخه] استماع (۶) نسخه [ا ب و ج] هیمون •

جنگها روی داد - و همه جا غالب آمد - و سلطان محمد^(۳) را (که در بنگاله اسم سروری بر خود بسته بود) شکست داده مرحله پیمای ملک نیستی گردانید - و با تاج کرانی^(۳) و رکن خان نوحانی جنگها کرده هزیمت داد - و در بیست و در معرکه با مخالفان مبارز خان نبرد کرده غالب آمد - از غلبهائی (که او را روی نموده بود) اندیشههای تباہ بخود راه داد - و در زیانت که (اگر باطل بر باطلت از خود بیشي جوید و کاهرو گردد) باعث دلیری آن نمیشود که خود را بر کوه آهذین اساس حق بزند - و درینولا (که حضرت جهانبانی بتائید جنود الهی فتح هذدستان فرمودند) او را مشاغل دیگر مشغول داشت - و اندیشه باطل او بظهور نیامد - و انذون (که مسدود خلافت بوجود جهان آرای حضرت شاهنشاهی رونق گرفت) خاطر از مخالفان خود برداخته باستعداد فراوان (از لشکر گران و فیضان جنگی) از حدرد شرق مبارز خان را (که اندک از احوال او سابقاً ایراد یافت) در چنده^(۴) گذاشته متوجه دغلی شد - و امرای نصرت قرین (که بسرکارها و صوبها نامزد بودند) صلاح وقت دیده بدهلی مجتمع شدند - تردی بیگ خان ناظم اشتات گشته استعداد پیکار می نمود - و هر کدام را بزبان (که تسلی بخش برهمزه خاطران روزگار تواند شد) فراهم آورده سامان کارزار میکرد - اکثر جان فشانان نیز دست از اقطار مملکت گرد آمدند - مگر علی قلی خان شیدانی^(۵) (که بهجود سبیل بدیع بعضی از افغانان متخول العاقبت اشتغال داشت) نتوانست خود را بارلای دولت ملحق ساخت .

و مجمل احوال او آنکه شادی خان (که از امرای بزرگ مبارز خان بود - و اکثر پرتگاهی سرکار سبیل در حوزة تصرف خود داشت) علی قلی خان درین سال (که مبدای تاریخ الهی ست - و امید که بسعادت نامتذلهی مقرون باشد) بمداغ او توجه نمود - و بعضی از اعیان ملازمان خود مثل محبت خان و لطیف خان و غیاث الدین را پیشتر از خود فرستاد - که از آب رهب گذشته منتظر آمدن او باشند - و این جماعت را باد موانگی از تدبیر و احتیاط (که نخستین پایه هوشمندی ست) باز داشت - شادی خان ناگهانی بر سر ایشان ریخت - و این نامعامله همان بے توزک جنگ کرده عنان استقامت از دست دادند - و لطیف خان با جمعی در آب فرورفت علی قلی خان از استماع این سانحه با جمعی از ملازمان عتبه اقبال (که کمک او بودند - مثل مهدی قاسم خان و بابا سعید قبیاق و محمد امین دیوانه) مشورت کرده بآئین شایسته بقصد

(۲) نسخه [ب] محمود (۳) نسخه [۸۱ ح] کرانی (۴) در [بعضی نسخه] جنازه - و در [بعضی]

چنانگده (۵) نسخه [ح] نبرد درست (۶) نسخه [ح] سیستانی (۷) نسخه [ب] سبیل

(۸) نسخه [۸] محب خان .

شادی خان روان شد - همان روز (که قرار یافته بود که صباح آن از آب رهب عبور کنند) نوشته تردی بیگ خان رسید - که هیمو باستعدان تمام می آید - مناسب وقت آنست که دفع آشوب این قیصر بخت سیم روزگار را اهم مهمات دانسته در ساعت متوجّه این حدود شوند - علی قلی خان از آن کار دست باز داشته روی بدلهی آزد - و پیشتر از آنکه بدلهی رسد [به موجب سروشت (که حکمت آن جز ایزد بشچون نداند) یا به داخله اندیشه‌های تبار مولانا پیر محمد شروانی حاشا حاشا بلکه بخت آنکه امرای خود فروش خود ستار متنه بر خدیو جهان نباشد - بلکه برای ظهور آثار قدرت کامله این خدیو اورنگ اقبال - تا فتح هندوستان از سر نو بتدبیر بازاری درایت این موبد تائیدات سماوی گردد] امرای عظام جنگ عظیم کرده پای نبات از دست دادند و دهلی (که پای تخت هندوستان بود) بتصرف هیمو در آمد - و سرمایه بدمستی و تخت افزائی او گردید *

و متعجب از این سائنس عبرت بخش آنست که پیشتر ازین غلبه آن سیه بخت بر مخالفان مبارز خان (که سرکشان مرحله ادبار بودند) او را در اندیشه‌های تبار انداخته بود درین هنگام (که واقعه ناکزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی در اقطار ممالک انتشار یافت) از کوتاه بینی زمان هرچ و هرچ خیال کرده آن دایره بیباک بران شد که با موکب اقبال حضرت شاهنشاهی (که نایب ایزدی متکفل انتظام کارگاه سلطنت این خدیو زمان است) پای دلیری از بساط ادب بیرون نهاده پیکار نماید - آن ظاهر دیر فدرست صغیر سن این بزرگ عالمیان را (که برده نوزنی بر بزرگی این فزاینده روزگار انداخته بود) سرمایه مزید دلیری خود ساخت - و روز خزانه و کثرت لشکر و سایر اسباب جنگ (که گذاشته چندین فرمانروایان هندوستان بود) موجب مزید جرأت و جسارت او گشت - و برآمدن امرای نصرت پیشه از شهرها و قصبات ممالک متبرسه سبب زیادتین غرور آن تباری شد - تا آنکه با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک کمان و پانصد سرباز متوجه این داعیه نامواب گشت *

تردی بیگ خان در دهلی لوازم نبات پائی و مراسم حقیقت اندیشی بجای آورده تدبیرات مستحسن پیش نهاد خود ساخت - و اکسر امرا (که از اقطاع خود برخاسته آمده بودند) فراهم نموده سرانجام این معرکه اقبال نمود - هم دل خود را در شجاعت فروغ افزایش داد - و هم در مادیهای دل داده را دل بخشید - تا آنکه بیست و چهارم مهر ماه الهی سال اول موافق روز سه شنبه غره شهر ذی حجه (۹۴۳) نهضت و شصت و سه هیومی سیه بخت باچنان استعداد

نزدیک بدهلی رسیده در حوالی تعلق آباد فرود آمد - آمرا و خوانین باهم جمع شده صحبت کنش و بزم مشورت آراستند - جمع از شیرمردان از روی احتیاط و طایفه از شترلان از راه جی دلی بچنگ راضی نمیشدند - سخن ایشان آن بود که لایق دولت آنست که تا آن زمان (که موکب اقبال شاهنشاهی بیاید) بهر وضع که باشد قلعه را استحکام داده جویای فرصت شبخون باشیم - و گروه جنگ را تا آمدن علی قلی خان و آمرای آنحدود موقوف میداشتند - طبقه از بهادران جان بناموس ده (که معرکه رزم در نظر اخلاص گزین شان از عشرت کاه بزم خوشتر بود) میگفتند که فرصت را غنیمت دانسته کارزار نمائیم - که گفته اند

• بیت •

زمانه ازان کس تیرا کند * که او کار امروز فردا کند

آخر مصلحتها برین رای قرار یافت - و همه دل نهاد جنگ شده کمر همت بستند - و روز آراد بیست و پنجم مهرماه الهی موافق روز چهارشنبه دوم ذی حجه از هر دو طرف فوجها آراسته شد غول بشهامت تردی بیگ خان انتظام یافت - افضل خان و اشرف خان و مولانا پیرمحمد شروانی [که بوسه و کالت از جانب بدرام خان (بجهت انتظام مهمان ملازمان عتبه اقبال - یا باراده شراسته و بهرمزدن هنگامه آراسته تردی بیگ خان) آمده بود] همدرین جا قرار یافته بودند - و حیدر محمد خان و قاسم متصل و حیدر بخششی و علی دوست خان باریگی و جمعه دیگر برانغار را استحکام نمودند و اسکندر خان و جمعه دیگر ^(۲) جرانغار را زینت داده جویای جدال بودند - و عبد الله اوزبک و قباخان و اعل خان و جمعه دیگر هراول بوده معرکه آرائی میکردند - و از جانب مخالف نیز بروشه (که سزار نبرد باشد) فوجها آراسته در برابر آمده کوششهای مردانه بجای می آوردند . مبارزان از دو جانب دل از جان برداشته کارزار می نمودند - جان نثاران نیز دست هراول و جرانغار عساکر اقبال شرائط مردانگی بتقدیم رسانیده هراول و برانغار غنیم را از پیش برداشته بتعاقب شتافتند - چنانچه برکوششهای مردانه و نبردهای صاحب همتان این گروه جان نثار رستم و اسفندیار دناخوان بود - و زبان زمانه و زمانیان صدای هزاران آفرین داشت - غنائم فراوان بدست اولیای دولت افتاد - و تا چهار صد فیل نامی از ضمائم غنائم گشت - و رای حسین جلوانی (که از خطمای رؤسای مخالف بود) غرقه بحر فنا شد - و زیاده از سه هزار کس درین نبرد مرد آرمای از مخالفان تیره بخت بخاک نیستی فرورفتند *

همیوی مغرور (که تهور را با خدیعت جمع ساخته همواره راه گربزت میرفت) سه صد فیل کزیده با جمعه از فدائیان جان برزده از لشکر خود جدا شده فرصت گریختن یا وقت تاخیر را منتظر بود

درین هنگام (که عساکر منصور فتح چنین نموده در پی گریختها شتاب داشتند - و گروه در غارت مال و نهب اسباب کوشش می نمودند) تردی بیگ خان (که بساط آرای این معرکه دلآوری بود) با جمع معدود ایستاده تماشا میکرد - همیوی فتنه ساز وقت را غنیمت دانسته برین فوج میدان آرای تاخت - همراهان خواجه سلطان علی (که بافضل خانی رسیده بود) و میرمنشی (که باشرف خانی امتیاز داشت) و جمعه دیگر (که همه کس کم داشتند) همّت شان یاری نکرد و موافق پیرمحمد شروانی نیز برای شکست هنگامه سپهسالاری تردی بیگ خان مسلک فرار اختیار نمود تردی بیگ خان را (که ایام مکافات بے اخلاصی زمان سالف نزدیک رسیده بود) زندگانی را عزیز شمرده عاری گریختن بر خود پسندید - و کارے چنین پیش رفته و فتح چنین روی داده بر صورت عکس ظاهر شد *

[هر که از تبه رانی چنین براه رود - و اخلاص و عقیدت یکسو - معامله سوداگران از دست دهد - و پلس اعتبار خون (که در معنی نگاهبان اسباب سلطنت صاحب حود است) ندماید] هر آینه در همین هنگامه جهان صورت چرا نوبم که خودش رخته شود - که آبرویش رخته گردد چنانچه صورت حال این زندگانی دوست عبرت بخش ارباب هوش شد - مرا درین گفتگو فطرت بلند مخاطب نیست - آن کوهر بیهای که دیاب را چون در خاکدانها طلبکار باشم - این قدر معامله نافهم نیستم - لیکن میگویم که بتواتر گفت دانشوران خود پرور بتجربۀ شریف و وضع پیوسته است - که گردیده بیشتر زخم میخورند از شوره که تلاش پذیر دارند - و دوست داران زندگی و گریزندنان مرگگی زودتر پادمالی موکب هلاکت میکنند از حریصان مرگ و بے باکان جنگ آدمی (اثر اندک حساب نگاه دارند - و در هنگام غم بدخامی و در موسم شادی بدمستی ندماید) هر آینه روز بد نهیدد - جمعه از محتاسبان روزنامهچۀ اعمال رسیدن تردی بیگ خان به عاری چنین از قسم مکافات بے اخلاصی او (که باحضرت جهانبانی جنت آشیانی در مبادی یوش ایران بظهور آورد) خیال می نمایند - حاشا که مکافات بے اخلاصی چنین باشد - و عمل قبیح را همین قدر عاری در میزان عدالت کجا گنجایش تواند بود - چون خدیر زمان را (که برای تکمیل صورت و معنی آورده اند) در لباس خودی دیده در نظر نمی آورد و میخوانست که خود آرای بوده بزرگی نماید این جهان آرا آن خود پسند را چنین سزا در گذار نهاد - های های این چه کوتاه بینی ست

(۲) در [بعض نسخه سابق (۳) نسخه [۴] در چنین هنگامه - و نسخه [۵] درین هنگامه (۴)

نسخه [۴] بتواتر دانشوران (۵) در [بعض نسخه] کجا گنجد *

بلکه کارگرانِ قضا و قدر برای ظهورِ سطوتِ شاهنشاهیِ غرور و بدمستیِ هیمو را افزایش دادند تا آن بدمستِ پندار پرست در نظرِ کوهنظرانِ جهان (که عالم ازین طبقه مالمال است) بجزرگ نماید - آنگاه او را گرفتار گردانیده بخاکِ نگونساری افکند - تا خوارى او سرمه چشمِ کوه نظران گردد - و بجلالتِ حالتِ این خدیو زمان اندک را رسیده در امتثالِ احکامِ او (که وسیله انتظامِ صوری و معنوی ست) بیشتر اهتمام نمایند^(۱۲) - و بالجمله هیمو (که لشکرِ انبوه خود را برهم زده و گریخته می دید) ظهورِ این واقعه بدیع را از خداعِ غنیم دانسته تعاقبِ تردیِ بیگ خان نمود و در همان جنگ گاه غرور افزائی نموده میدانِ آرائی کرد - و بهادرانِ صفدر (که از پسِ گریختنها شتافته بودند) چون مراجعت می نمودند حیرت زده براهِ تردیِ بیگ خان می شتافتند - و هیمو بعد ازین بدارالملکِ دهلی آمده شورا افزای گشت - و بدمستی را با دیوانگی فراهم آورد *

چون این قضیه نامطبوع معروضِ بارگاهِ معلی شد حضرت شاهنشاهی به نیروی خود دور بین این را در نظر نیارزده طرزدانانِ بساطِ عزت و معرکه آریانِ صفوفِ اقبال را یریلغِ گیتی مطاع اصدار فرمودند - که سرانجامِ یورشِ عالی نمایند - که بساعتِ مسعود نهضت فرموده سزای آن مغرور تبه راى را در کنارِ او نهاده آید - و چهره وقارِ پادشاهانه بگونه رضا و تسلیم برافروخته سایه التفات بر اتمامِ اشغالِ جهانیانی انداختند - و چون خاطرِ جهان گشای از رهگذرِ سکندر جمع نبود لشکرِ از بهادرانِ اخلاص گزین را بدشلیقیِ خضر خواجه خان (که از نسلِ فرمانِ رایانِ مغلستانِ سعادتِ مصاهرتِ این خاندانِ عالی اختصاص یافته در امرای رفیع قدر شان عظیم داشت) برای نظامِ پراگندگیهای پنجاب و دفعِ فتنه سکندر گذاشته قلع و قمعِ هیمو بد اندیش پیش نهادِ همتِ جهانگشای ساختند *

و چون عیدِ قربان نزدیک بود برای انتظامِ جهانیان مراسمِ عید بتقدیم رسانیده بساعتِ سده^(۱۴) روزِ بهمن درمِ آبان ماهِ الهی موافقِ روزِ پنجشنبه دهم ذی الحجه (که عیدِ قربان بود) عیدگاهِ مخیمِ ساداتِ اقبال گشت - و اتمامِ لوازمِ جشنِ عیدی کرده در همانجا مقام فرمودند - و فرمانِ قضا جریانِ باسمِ تردیِ بیگ خان و امرای در بابِ دلدهی و ثباتِ پائی شرفِ اصدار یافت - حاملش آنکه در چنین وقایع (که بموجبِ سرنوشتِ ایزدی از مکنِ بطون بظهور می آید) دل از دست نباید داد - که کار فرمایِ ابداعِ رنگ آمیزی میکند - از فرطِ احتیاط و استعداد در ساحاتِ قصبه تهنیسر فراهم آمده مترصدِ وصولِ زیادتِ اقبال باشند - و روزِ دیگر بقایدِ دولتِ ازلی از انجا نهضت فرموده روزِ آبان دهم ماهِ الهی موافقِ روزِ جمعه هیزدهم این ماه عرصه سهند مخیم

سرحدات اقبال شد - و آمراى انهرام يافته و علي قلي خان شيباني پيش از رسيدن منشور دولت محدود سهرند آمده بودند - بعد از سعادت بساط بوس مورد استمالت گشتند •

و از سوانح اين وقت كشتن بيرام خان است تردى بيگ خان را - و تفصيل اين سرگذشت آنكه بيرام خان تردى بيگ خان را همسر خود دانسته پيوسته از جانب او در اندیشه مي بود او نيز خود را سبه آراى لشكر اقبال قرار داده تدبير برانداختن بيرام خان از مخيلات خود داشته در كمين فرصت مقام داشت - و تعصب مذهب دين برانداز را هر كدام از متممات دين دانسته ضميمه برانداختن بديگر ساخته فرصت مي جست - و با وجود چندين مخالفت (كه منشاى آن ناهمديگي ست - و سرچشمه آن ناتوان بيني و حسد) با يديگر از راه مكر و تزوير توان بودند و توان به تركي همراهِ را گويد - بيرام خان اين وقت را (كه تردى بيگ خان از وقوع شكست خيالت زده و اديار يافته بود) غذيمت دانسته طرح دوستي و هدايه محبت تازه ساخته بسعي مولانا پير محمد خان شرواني بخانه خود طلبيد - و او را در خورانه گذاشته خود بيهانه طهارت بيدون رفت - و فرمان بران از پس او كارش تمام ساختند - و خواجه سلطان علي و مير منشي را (كه گمان نفق و راز داري داشتند) با خنجر بيگ (كه قرابت قريب به تردى بيگ خان داشت) گرفته مقيّد ساختند - و حضرت شاهنشاهي بجهت مصالح و حكم (كه خرد در بين بآن پي برد) خود را بظاهر از سرانجام مهم ملكي ب پروا نموده بشكر مشغول بودند - يا براى انسه (از بداندیشی کوتاه اندیشان زمانه ايمى بوده در يافت مراتب فيكو خدمتي و مدارج اخلاص عالميان بر وجه احسن در پيشگاه دي دقيقه شناس صورت بديد - و فزون بداندیشيهای فادرستان روزگار بر خاطر نور پذير ب مديت ديگران روشن شود) آنروز (كه اين واقعه بظهور آمد) آنحضرت برسم عادت بصحترای دلگشای سهرند بشكر باشه عسرت پيداي خاطر مقدس بودند •

چون صورت حال بمسامع عليه رسيد از فزوني خود كار شناس دقيقه دان تغيير ب صفحه ظاهر آنحضرت صورت پذير نشد - و مكافات آنرا بواين توانا حواله فرموده بچنين شكايت فنون تقدير ايزدي را تماشاغي گشتند - و شاهان (كه بدولت و اقبال از شكارگاه مراجعت فرموده بسر ادق عزت رسيدند) خان خندان مولانا پير محمد شرواني را بخدمت فرستاده معرض داشت كه باعيت اين دليلي از من غير از دولتخواهي درناه عالي امر بديگر نيست - تردى بيگ درين جنگ ديده و دانسته از روى قريب و بدنيئي^(۲) عار گريختن بر خود پسندیده است - و ب اخلاص و نفاتي او معلوم همگان است - كه از اول تا آخر چگونه مصدر حرکات ناپسندیده بود - اگر در امتثال

این تقصیرات تغافل و زبیده شود مهمات کلی (که پیش نهادِ همتِ جهانگشای حضرت است)
منتشّی نمی شود - و آنکه گستاخی نموده رخصت نگرفته ام بغایت شرمزده ام - و سبب
این جرأت آن بود که ذات اقدس معدنِ لطف و منبعِ عطوفت اند - هر آنکس که بکشتن او راضی
نمیشدند و درین صورت (که منع این کار متهم از آن خدیو جهان بظهور می آمد) خلاف آن نمودن
گستاخی را از اندازه بیرون بودن بود - و امتثالِ امر موجبِ خللِ ملک و ناسدِ لشکر میشد
امید که به نظرِ عفو منظور گردد - تا موجبِ عبرتِ سایرِ بد درویشانِ دلیور در تقصیر گردد - آن خدیو
جهان و جهانِ معنی فرستادهٔ بیرام خان را فوازش فرموده - معذرتِ خان خانان بمحضِ عواطفِ
کار آگاهانه پذیرفتند - و باطنِ او را بمآثرِ رضا استمالت و اطمینان بخشیدند - و همتِ والا بر استیصالِ
فتنه گماشتند

انتهاش افواج قاهره از موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی بوسم منقلا

چون مهمتِ رایتِ گیتی آرای پرتو فتح بر حوالیِ ساحاتِ سرایِ گرونده انداخت
حکمِ جهانگشای شد که لشکرِ آراسته از بهادرانِ جان بناموس ده بوسم منقلا از پیشِ موکبِ معلی
روانه سازند - لاجرم اسکندر خان اوزبک و عبدالله خان اوزبک و علی قلی خان اندرابی و حیدر محمد
آخند بیگی و محمد خان جلاویر و میرزا قلی چولی و لعل خان بدخشی و مجنون خان قاشقال
و بسیاری از مجاهدان و مبارزان را بسرکردگیِ علی قلی خان شیبانی پیشتر روان ساختند
و بیرام خان از ملازمانِ خود حسین قلی بیگ پسرِ ولی بیگ و شاه قلی محرم
و میر محمد قاسم نیشابوری و سید محمود^(۳۱) باره و اوزان بهادر را با دیگر بهادرانِ معرکه دیدند کارطلب
همراه ساخت - که هراول منقلا بوده هنگامهٔ دلآوری و جانفشانی گرم سازند - و عیارِ مردانگی
و کارگذاری از یکدیگر گیرند - و این دولتمندان در آرایشِ مغلوبِ عساکر اهتمام فرموده برانغار
و جرانغار و قول و هراول و چندانق و طرح و تولقمه و آرتپی و التمش را بآئینِ جهانگیری
و آدابِ صفِ آرائی ترتیب داده هرجا را بقروغِ خرد عقیقت گزینانِ اخلاص پوست
روشنائی بخشیدند - و افواجِ قاهره را بلمعانِ سیوفِ نبرد آزمایانِ جنگ دوستِ کارشناس
اعضاء کرامت فرمودند *

و گیتی خدیو بعد از سرانجامِ کارگاهِ اسباب (که بهینِ طلیمه ایست ظفرانتما
اربابِ ریاستِ عظمی را - و سنجیده خصلتِ ست توکل اساسانِ اقبالمند را) دل در نیازمندی

(۲) نسخه [ح ی] کهرنده - و در [بعضی نسخه] گرونده (۳) در [چند نسخه] محمد *

ایزدِ جان بخش برآزنده مقصود نگارنده اسباب بسته (با خاطری آرمیده - و پیدشانی نَشاده و دلی نیازگزین - و عزمی درست - و رائی راست - و حوصله فراخ - و دستِ قوی - و پائی استوار و همتِ والا - و فطرتِ عالی - و تدبیرِ مایه - و چهرهٔ برافروخته - و لبهٔ خندان) پای دولت در رکابِ اقبال نهاده نهضت فرمودند - و در چنین موسم (که عنفوانِ شباب و عنوانِ طغیانِ طبیعت است) آن خدیوِ والا پیوسته بدوربینی و فرمانِ پذیرایی خرد خورده دان ملک آرای بوده خود را در نقابِ بی التفاتی و پردِ صغیر سن داشته نگاهبانی جمالِ جهان آرای سلطنتِ خویش کرده بے مداخلهٔ قاصد و پیغام و سخن ساختگی حرفِ سرایانِ غرض آلود عیارِ راستانِ درست بین و مخلصانِ حق پسند میگرفتند - و دار و مدارِ اشغالی پادشاهی را بعاشقانش سپرده برآمدِ مقاصدِ صوری و معنوی را از ایزد بیچون دانسته نیازمندِ درگاهِ هستی بخشِ خرد آفرین میبودند - و دانشورانِ رسمی اسبابِ پرستِ مسببِ نشناس پی بفرزونی خرد و لای این اوزنگ نشین خلافت و بزرگی حالتِ کُبرای این برگزیدهٔ کونین نبوده خود را از اسبابِ عظیمه (چون گونم فاعلِ حقیقی نظامِ کارخانهٔ سلطنت) میدانستند - و لهذا روز بروز کارِ آن یگانهٔ معبودِ حقیقی در ظهورِ روشنائی بخشید - و حالِ آن ساده دلانِ حق ناشناس در گویِ ظلمت رفته عیارِ مسهای زرانندود گرفته آمد - چنانچه ازین روز نامتِ احوالِ سعادتِ قرین بر ستنِ سنجان نکتہ رس روشن خواهد شد * و خلاصهٔ حقیقتِ کار آنکه نور پرورده (که از ظلمتِ پرستاری خلق نجات یافته دل را در روشنائی پرستش ایزدی نورانی سار) نور افروزِ کارگاهِ ابداع تعهدِ مهماتِ کلی و جزئی او را بمکرماتِ علیای خود تفویض فرموده در اشغالِ صوری دلتنگ ندارد - و آرزوی او را ضمیمهٔ آنچه (در حاشیهٔ خاطرِ فیض گزین او نگذشته باشد - و بحوصلهٔ روزگار در ننگید) ساخته در کنارِ دولتِ او نهد - و او را اوزنگ نشینِ ملکِ صورت و معنی گردانیده پیشوای صفوفِ ظاهر و باطن گرداند - و هر خاکسارِ و مدبرِ (که نکبای نکبت و ادبارِ آتشِ دولتِ او را فرو نشاند) پردِ پندارِ پیش دیدهٔ بصیرتِ او فرود آید - و در تاریکیِ انکار و ظلمتِ خلاف درآمده بتکاپوی خود در خلابِ هلاکت فرو رود - چنانچه از حالِ شگرفِ حضرتِ شاهنشاهیِ خاطرنشانِ منکرانِ بادیهٔ گمراهی و دلبشینیِ مخالفانِ تیغِ رای (که باین دولتِ ابد پیوند انتساب داشتند) گشته هزاران هزار مصداقِ بظهور آمد که در محلِ خود گذارش یابد - و آنکه از خسرانِ زدگی میرزا سلیمان (که ارادهٔ مخالفت نموده با ده هزار کس بتسخیرِ کابل آمد - و منعم خان خانانِ باستمداو

(۲) نسخه [ه و] نگاه دارند (۳) نسخه [ی] حرف مازان (۴) نسخه [ا] بمبتلعاش (۵)

نسخه [ی] می بخشید (۶) نسخه [ب ج] در کوی ظلمت

همّتِ علیای حضرت شاهنشاهی با معدودے حراستِ آن حدرد نموده رایتِ اخلاص بر افراشت معلوم هوشمندانِ آگاه دل میشود که هرگاه میثامین برکاتِ قدسیّه این خدیوِ صورت و معنی در دور دست آن کرد حالِ نزدیکانِ ناخجسته عاقبت (که از سیه بختی با نفسِ مقدسِ آنحضرت اندیشه ستیزه و پیکار نمایند) قیاس باید کرد که چگونه خواهد بود - و خود سرانِ مغرور را تازیانه آگاهی ست سرگذشتِ هیمو - که در مطلع احوال ظهور یافت - و درین ایام در بلاد و امصار هندوستان گرانے عظیم پدید آمد - و در اکثر ممالک خصوصاً در دیارِ دهلی خطّی برالجب شد اگر از زر نشانه می یافتند از غلّه اثرے نمی دیدند - آدمیان در مقام خوردن یکدیگر شدند چندی باهم پیوسته آدم تنها را می ربودند - و غذای خود می ساختند - اگر چه این پاداشِ اعمالِ جمہورِ مردم تا دو سال کشید اما یک سال معوبتِ تمام داشت - و همانا که در وی ایام گذشته بود که بعالمِ ظهور آمد - تا بمیامینِ جلوسِ مقدس بر اورنگِ خلافت ناهمواریهای زمانه و ناهنجاریهای روزگار یکبارگی در شود *

فتح موبک اقبال حضرت شاهنشاهی در محاربه با هیمو

و دستگیر شدن و بیاسا رسیدن او

سبحان الله زه تلون احکام تقدیر - و تنوع آثار قضا - هیچ گاه از زمین برنخیزد که چندین حکمت دران تعبیه نباشد - و هیچ برگ از درخت نچند که چندین مصلحت در مطاوی آن مندرج نبود - پس وقایع و سوانح (که متضمن بر جنبشِ عالم باشد) اندازه مصالح و اسرارِ آنرا (که در طی آن مکنون است) که تواند گرفت - و از انجمله است این بزمِ رزمنا که هم نظامِ ظاهر را از اسبابِ والا ست - و هم بهترین وسائلِ هدایتِ گمراهانِ بادیه غوایت و ضلالت - تفصیل این موهبتِ کبری آنکه هیمو سیه بخت از فراهم آمدنِ اسبابِ بدمستی (چنانچه اندک ازان گزارش یافت) پیوسته در نفرت و پندار بوده اندیشههای تباه بخود راه میداد - علی الخصوص چون قضیه تردی خان واقع شد لشکرِ هندوستان را دل بس قوی گشته در جنگِ مبارزانِ عساکرِ اقبال دلیر شده بودند - و شورشِ غرور در شریف و ضعیف افتاده خیالاتِ فاسد بخود راه میدادند *

چون خبرِ نهضتِ رایتِ اقبال در لشکرِ مخالف انتشار یافت هیمو توپخانه گران خود را (که در کیفیت و کمیت بسیار بود) بسرکردگیِ مبارک خان و بهادر خان (که از امرای کلان او بودند) بیشتر از خود بقصبه پانی پت (که قریب سی کرهه دهلی باشد) فرستاده

خود در استعداد پیکار شد - و بخاطرش راه نیافته بود که عساکرِ نصرت نژاد باستعجال خواهند آمد
شیردلانِ هڅامه منقلا آمدنِ توپخانه را بآن قصبه شنیده فوج آراسته از تیز دستانِ نبرد دوست را
(چون لعل خان بدخشی و میرزا قلی اوزبک و سمانجی خان) بدشتر فرستادند
که دست بردي نمایند - و چون این فوج حقیقتِ جمعیتِ غنیم را نوشته فرستاد علي قاي خان شیباني
نیز خود را ملحق ساخت - و غاریانِ چابک دست به نیروی اقبال شاهنشاهی (که به پشت گرمی
این دولتِ عظمی گریه کار شیران بتقدیم رساند - خیال باید کرد که شیران باعث ضايع چنين استوار
چه کارهای شگرف که بجای آورند) خلاصه توپخانه را بتصرف در آوردند - و پدش آمدها
از سطوتِ اقبال لشکر منصور بے جنگ راه گریز پدش گرفتند - و هیوموی خون گرفته از اسماع
این خبر لشکر خود را سه فوج ترتیب داد - دست راست بغرور شادي خان کاکر شورافزای
گشت - و دست چپ را باهتَمام خواهرزاده خود رمیه نام (که از دلیرانِ بیباک بود) سپرد
و خود به نخوتِ تمام و استعجالی غریب روان شد - و فیلان کوه نموک اژدها دم را (که اندوخته
چندین فرمانروایانِ هڅدوستان بود - و برای عبرتِ ظاهر بیژان کوه اندیش بسو نوشت آسمانی
پدش این بے بهره صورت و معنی گرد آمده) همراه گرفت - از انجمله پانصد فیل سره که هر کدام
در تیز پائی و چرب دستی عالم بود - و در مستی و دلیری کارنامه دودن این قوی هیکنان
سبک روح را دودن نفلان گفت - که اسپ عرافی دودنه هر چند گرم روی کند از پدش این فیلان
بدر نتواند رفت - و الحق هر فیل ازین فیلان نامی برای برهم زدن فوجِ نون بسند بود - بتخصیص
برهم زدنِ هچوم سوارانِ که اسپان شان شوگر چنین صورتی مهیب و پیکرت بدیع ندیده باشند
و صفاتِ این جدل دودنه کجا بر رشته باریکِ عبارت درآید - عماراتِ عالی را بتجفیس ویران سازند
و درختانِ قوی را بهازنی از بیخ برآرند - و در هڅام نبرد و کارزار بخروطوم تعبانی اسپ را با سوار
از زمین بردارند - و بهوا اندازند

• بیت •

ببویه نرم روند و گهر که حمله برند • چو سرمه سوده شو ز بر پای شان سندان
و شرح سپاهی لشکر او را چه رقم نماید - خلاصه سخن آنکه با سی هزار سوار کارطلب از راجپوت^(۴)
و افغان (که بارها کار کرده سرمایه مزید نخوت و استکبار او می شدند) بآئینه غریب متوجه شد
و فیلان را بکجیم و سلاح آراسته رعداندازان و تخش افکنان را بر پشتِ آن مهیب پیکران
بدیع منظر جاداده آماده نبرد شد - و همه فیلان را بروشمی (که در روز هچا آرایند - و بر خرطومها دشنها
و حربها تعبیه کنند) آراسته فیلان تجربه دیده را به مردانِ نبرد و فیلبانان قوی دل سپرده هر کدام را

جائے و مقامے مقرر گردانید - فیل غالب جنگ نام (که از فیلان سرآمد نامی بود)
 بحسن خان فوجدار مقرر گردانید - و فیل گچ بهونر^(۲۹) (که در هزار یکے مثل او کم بهمرسد)
 بسواری میک^(۳۰)ل خان معین ساخت - و فیل چور^(۳۱) بیدان (که از فیلان زبردست بود) باختیار خان داد
 و فیل فوجمدار^(۳۲)اررا بستگرام خان نامزد کرد - و فیل کلی بیگ^(۳۳) (که در اکثر جنگها آن سیه بخت
 تیره رای خود بران سواری میکرد) درین روز برای سوار^(۳۴)ی چاچن نام فیلبان داد - و باین فوجداران
 (که هزبران بیشه و غابودند - و از معتمدان شیروخان و سلیم خان) و بسایر برکشیدهای خود
 استمالتها داده سرگرم کارزار ساخت - اما اسباب آرائی پیکار با سبب پیشهای ظاهر بین بکار آمد
 با خدا پرست سبب براندار (که او را برای انتظام و تکمیل عالم صورت و معنی آورده باشند) چه نفع
 رساند - بلکه آنهاهم اسباب و آلات از ضام^(۳۵)ات بیوثات قدس^(۳۶)ی آن جمال آرای عالم سلطنت کردند - و بنقد
 مصداق این معنی همین قضیه بدیع است *

و شرح این اقبال بدیع نما آنکه بتاریخ روز دبیادین بیست و سیوم آبان ماه الهی موافق
 روز پنجشنبه دوم محرم (۹۹۴) نهمد و شصت و چهار عساکر فیروزی نهاد را (که بهسوم منقلا پیشتر
 می آمدند) چون بحدود قصبه پانی پت اتفاق نزول افتاد قزاقان^(۳۷) هردین رسیده خبر رسیدن غنیم
 و شرح کمیت لشکر و استعداد آن تبهکار بعرض پیش قدمان موکب عالی رسانیدند - و بیقین پیوست
 که آن سیهکار آشفته روزگار خود بسرانجامی که دارد دیوانه قدم می نهد - و پیش از رسیدن
 بقصبه مذکور چنان بر السنه روزگار افتاده بود که هیمو لشکرے گران را بسرکردگی شادی خان کاکر
 پیشتر فرستاده است - آمرای نصرت پیوند ازو چندان حساب نمی گرفتند - و دل بر اقبال روزافزون
 بسته متوجه پیش بودند - چون آمدن هیمو بآن استعداد بیقین پیوست از انجا (که بر اعتضد معزوی
 خود نظر نینداخته بودند) بوسیله حرف سرایان تپی مغز (که پیوسته لشکرها از ان مردم خالی نباشد
 بلکه از آنها لشکرها شو) تذبذبے در خواطر اولیای دولت راه یافت - دلاوران لشکر اقبال حقیقت
 کار عرضه داشت نموده بدرگاه نصرت پناه فرستادند - و خودها آماده جان نثاری شدند - درین گره
 و الاشکوه سپاهی ده هزار کس بود - اما پنج هزار مرد نبرد شاید که باشد - بهادران فیروزمند
 و دلاوران اخلاص منمش آمدن غنیم نزدیک دانسته از روی خرد درویدین و حوصله فرار (که در چنین

(۲) نسخه [د] بهونر (۳) نسخه [ب] مشکل خان - و نسخه [ح] ی [منگلی خان (۴) نسخه

[و] حور و نال - و نسخه [ز] جور و نال - و نسخه [ح] چور و نال (۵) در

[بعضی نسخه] فوج بدار (۶) نسخه [ز] به شکران خان (۷) نسخه [ح] چان - و نسخه [ی]

جاین (۸) نسخه [ح] فتوحات *

وقت از هزاران لشکر کارگذار ظفرانگیزتر است) افزونی ظاهر مخالف و فراوانی صورت غنیم
بنظر در نیارده (چنانچه رسم سعادت‌کیشان بخت بلند است که کار امروز بقدر نگذارند)
به شایبه توقف و افعال فوجهای منصور را ترتیب شایسته داده جوای ^(۲) پیکار نصرت سرانجام شدند
میمنه بشکوه شهادت سکدرخان و جمعی دیگر از نیرود آرمایان نامور آراسته گشت - و میسر
بمهابت عبدالله خان و طایفه از فدویان جان‌بذاموس باز رونق گرفت - و قول بشجاعت
علی قلی خان شیبانی تأیید یافت - و حسین قلی خان و شاه قلی محرم و جمعی از جوانان
کاران بآرایش هدامه هراوی معین گشتند •

چون سخن بانجا رسید مناسب آنست که ایستادنی در درازا و رفتنی در پهنای رافع شود
تا سخن شاداب گردد - ای جوای اخبار عیادت بخش سر رشته سخن را نگذاشته ساعت
گوش بمن دار که از آن زمان (که حضرت شاهنشاهی بمقتضای رای جهان‌کشای امرای نامدار را بر سر
منقلا از پیش روانه فرمودند) خود با عساکر فتح و جفود اقبال رسوم فرمان‌روایی و لشکر آرایی را
دقیقه نامرعی نگذاشته کوچ بکوچ متوجه فتح و نصرت بودند - درین روز بهجت انما (که نوبز
فرخی و فیروزی ست) ریای اقبال از قصبه کرناال (که تا قصبه پانی پت ده کرده باشد)
نهضت فرموده به پنج‌گروهی پانی پت نزول اجال فرمودند - و از نزدیک رسیدن غنیم بمنقلا
در آردی معلی خبری نبود - و هنوز لشکر نصرت پیوند گرد راه از خود نیفشانده و نفس راست
نکرده بود که خبر رسید مخالف بلشکر پیش با سایر اخبار ناخوش بالهم رسید - و چنان ظاهر شد
که جمعی را مگر پای از جای لغزیده باشد - اما هنوز بازار کشش و کوشش گرم است - موکب عالم آرا
در همان زمان آهنگ رزم فرموده آمده نهضت پیش شد - و در ساعت بهادران عقیدت مند
و دلاوران اخلاص‌گزین را یرلیغ والا صادر شد که سلاح در بر و تأیید ایزدی در دل گرفته ملازم رکاب
نصرت اعتمام باشند - در اندک فرصتی بساز و بپیرایه (که در خور آفرین صاحب اقبالان باشد)
فراهم آمده جوای پیکار شدند - آنحضرت چهره وقار پادشاهانه بخرسندی افروخته (مغفر اقبال
ایزدی بر سر - و جوش حرارت الهی در بر) مسلح و مکمل گشته پای دولت در رکاب عزیمت
نهادند - بیرم خان خاندان در پیش منغا و گرد قشونات ^(۳) و تومنات می گردید - و در حفظ
قوانین نبرد و نگاهداشت مراتب جدگ و محافظت جای خرد اهتمام میکرد - و از جانب حضرت
شاهشاهی مواعید لطف و قهر رسانده بزم رزم را ترتیب می بخشید - و بعد از ترتیب لشکرها

(۲) نسخه [۱] آمده (۳) نسخه [ح] حسن قلی خان (۴) نسخه [ی] درازی (۵) در

[بعضی نسخه] قسومات •

و استمالتِ دلها فرمان فرمای جهان بآئین کشورگشایی و قانون جهان آرایی تکار باد پای جهان پیمارا برانگیخته نهضت فرمودند - و چون مهجۀ لوی جهانگشای پرتوِ وصول نزدیک بقصبۀ پانی بت انداخت - طلیعۀ فتح و ظفر از برابر ظاهر شدن گرفت - و یکجہ جوانان و بهادران پیهم رسیده مؤذۀ فتح می‌رسانیدند - و شاه قلی محرم هیمو مذکور را دستگیر ساخته بحضور اقدس آورد - و بنوازشاهی خسروانه سر بلندی یافت *

و شرح دیباجۀ این نصرتِ علیا و موهبتِ عظمی (که کارنامه اقبال تواند بود) برسم اجمال آنست که چون هیمو را معلوم شد (که رایاتِ اجلال دور است - و چندی از آمرای پیش آمده اند) عنان از دست داده باستعجال خود را بایشان رسانید باین خیال که چون آن مردم را (که خلاصه و چیده اند) بر دارد دیگر کارِ دشوار بر و آسان گردد - و برافزونی لشکر کار کرده و بر روانی فیلیان مست اعتماد نموده بغرور از اندازۀ پیش قدم در پیگار نهاد - و از نشاءِ بد مستی غرور نتوانست دریافت که آنرا (که بفیلیان اعتضاد باشد) برانکه بر فیل اعتماد دارد هر آئینه غلبه رود پس آنکه با مبدعِ فیل^(۲) راز نهانی دارد استیلائی او را که تواند انکار نمود - و استظهارِ فیلیان با او چه سودمند آید - بهر حال آن خون گرفته شوریده بخت سرگرم جنگ و ستیزه گشت - و دلبران از جانبین کوششهای شگرف نموده مانند رعد در نیسان و شیر در زیستان خروشیده بر یکدیگر می‌تاخندند - و دادِ دلآوری و جان فشانی و نیکو خدمتی داده آبروی تازه بهم می‌رسانیدند

* شعر *

در لشکر چنان برهم آمیختند * که از آب آتش برانگیختند

تو گوئی هوا لاله کارد همی * ز پولاد بشجاده باره همی

انچه بهادران لشکرِ منصور در ثبات بانی و جان نثاری تقصیر نمی‌کردند لیکن از صدماتِ فیلان مردم میمند و میسره را پای از جای لغزید - چندی از شیران بیشه پیکار یعنی لشکریان شیرشکار (که غبارِ معرکه نبرد را گلگونۀ عروسِ فتح و غارِ چهره اقبال میدانستند - و آب زندگانی از چشمه سارِ تبخِ خون آشام جسته شادابِ مقصود بودند - مثل محمد قاسم خان نیشابوری و حسین قلی خان و شاه قلی محرم و اعلی خان بدخشی) چون در باتنه که اسبان و زبوری فیلیان نمی‌توانند آمد کُذالان شده با تیغهای خون چکان مانند شیران گرسنه در جست و جوی شکار خود را بحریف رسانیده دست برد می‌نمودند - و سواران گران رکاب را از خانۀ زمین انداخته بخنجر نعل

(۲) نسخۀ [ی] فیلیان (۳) این لفظ در کتب لغت یافته نشد اما ازلیکه معنیش پیاده باشد چنانچه در

[موانع اکبری] در بیان کیفیت جنگ هیمو بجای کُذالان شده پیاده شده نوشته *

باد پايان آتش کردار کار تمام میساختند - و گروه گروه فدائیان تیرانداز از اطراف و جوانب برآمده داد کارزار میدادند - علی قلی خان شیبانی (که لشکر قول بحسن اتمام او رونق داشت) در جائی واقع شده بود که جرّے کلان درپیش داشت - که فیلان در برابر آن عبور نمیتوانستند کرد دلازان برخاش جو و مردان شیرحمه قول بر جای خود پای ثابت افشوده قابوی تاختن می جستند و چندان تحمل کردند که فیلان از اطراف و جوانب قول برنڈاشتند - بعد ازان از عقب مستان درآمده داد تیراندازی و تیغ زنی میدادند - و هیموی تیره تخت بدروز خود بر فیل هوایی نام (که از فیلان سرآمد او بود) مغرور نفس و هوا سواره نظر بر دهانه پندان تیغ زن و کشاکش غازیان صف شکن داشت - چپقلشهای مبارزان عساکر اقبال دیدۀ عبرت دیده جوق از فیلانی مست همراه خود ساخته هر تودۀ (که در حوصلۀ طقت داشت) و هر تودۀ (که مکنون باطن فتنه سرشت او بود) ظاهر ساخته حملهای قوی و جرأت های عظیم کرده بسیاری از زیر دستان عساکر کردن شکر را از پای درآورد - و بیگونداس (که از برکشیدهای او بود - و در کار فیر از تیراندازان امتیاز داشت) پیش از پاره پاره شد - و شانی خان جندگ کرده پانمال با پندان موب اقبال گشت - ناگاه در اندای گبر و دار تیرے از کمانخانه غضب الہی بچشم هیمو رسید - و کاش چشمش شوق از پس سر او گذرا شد - همانا که با پندان و دود غرور آن سید تخت تیره درون همان بود که ازان روز برآمد جمعی (که در حواشی او نگ و تار داشتند) چون دیدند که تیر اقبال بهدف رسید بازوی همت مست کرده دل از دست دادند - و بی دست و پا شد؛ دیگر کمرب طاققت نه بستند - و شکست بر لشکر او افتاد - هر کدام خاک ادبار بر فرق پیشه و آبروی جلالت بر خاک ریخته رو بگریز نهادند - درین هنگام شاه قلی خان مجرم با چندے از شیر مردان کارزار بغیل (که هیمو بران سوار بود) رسید - و نمیدانست که هیمو بران فیل سوار است - قصد کشتن فیلبان کرد - تا آن فیل را بطریق الجبا^۱ از جمله غنائم خود سازد - فیلبان بیچاره (که نه مغرور حقیقت داشت - و نه جوش شجاعت) از بیم جان صاحب خود را نشان داد - شاه قلی خان از نوید این عطیۀ عشرت افزا مغفون طالع خود گشته کلاه شادمانی بر آسمان انداخت - و آن فیلبان را امان داده بانعام پادشاهی امیدوار ساخت - و آن فیل را با چند فیل دیگر جدا کرده از معرکہ یکسو شد .

و چون از مہب عذایت ازلی نسیم فتم و فیروز بر رایت فتح آیت حضرت شاهنشاهی وزید مخالفان سید روز تبه کار بیکبارگی پشت داده نجات خود را در قرار دیدند - شیران پیشۀ شجاعت فیلبان را از قلۀ آن کوهها بضرر تیر و نوّت گرز نونسار میساختند - و پندان کوه منڈش را

چون بادِ صرصر می رانند - جائیکه سطوتِ اقبالِ روز افزون صف‌آرای هنگامهٔ نبرد باشد شیرمردان صف‌دار را از گریز^(۲) گریز چاره نیست - آنچنان حیواناتِ بیخرد را کجا شکوهٔ همت می ماند آمرای نصرتِ قربین از چنین فتحی (که تا انقراضِ عالم طغرای فتح‌نامه‌های شهریاران والا شکوه و دیباچهٔ مخاخر جهاندارانِ عالیقدر خواهد بود) در تقدیمِ مراسمِ شکرِ پروردگار شدند - و سایرِ عساکرِ فیروزِی مآثرِ درکشتنِ گریخته‌ها و جمعِ غنائمِ اهتمام داشته از کشته‌ها پشت‌ها و از غنائمِ خزائنِ آماده و مہیا ساختند - تا پنج هزار کس در میدان افتاده بودند که بحساب درآمد - و از آنها (که در گریختنِ در راه‌ها پایمال شدند) که شمار تواند کرد - و تا هزار و پانصد فیلِ نامی در تصرفِ اولیای دولتِ قاهره در آمد - و طایفهٔ از بهادرانِ نصرتِ قرآن گریخته^(۳) را نکامشی کرده بسیاری از مخالفان را به تیغِ انتقام گذرانیده کامیابِ نصرتِ پیاپی سر بر اعلیٰ معاودت نمودند - فرمان‌فرمای زمان ازین عطیةٔ کبریٰ آدابِ سپاسداری بپای آورده هر کدام از مبارزانِ عساکرِ منصوبه را بعواطفِ بیکرانِ شاهنشاهی اختصاص بخشید - و در اثنای آنکه (هوایِ از بهادرانِ نیکوخدمت بدولتِ حضور رسیده کامیابِ دین و دولت می‌گشت) شاه‌قلی‌خانِ محرمِ هیمورا بسته بدرگاهِ خلایق پناه آورد - هرچند ازو پرسیدند از جهالتِ بسختی نیامد - یا توانائیِ سختی سرائی نداشت - یا مغلوبِ خجالتِ بوده سختی را بر خود نه پسندید - بی‌رام خان خان‌خانان از حضرتِ شاهنشاهی التماس نمود که این سرمایهٔ فساد را بدستِ مقدسِ خود بگذارند - و بوسیلهٔ غزا احرازِ مدارجِ ثواب و جزا فرمایند آن خدیوِ خردمندی و خداندِ خردمندان^(۴) که صغیر سن را نقابِ دانشِ خداداد دانسته در پردهٔ بیگانگی بوده از شورشِ انکارِ منکران و اعتقادِ متخلصانِ فراغت داشتند (برای هدایتِ اربابِ استعداد و بر زبانِ حقائقِ ترجمان گذرانیدند که بکشتنِ گرفتارِ اسیرِ همتِ علیا رخصت نمودند - و همانا که در بارگاهِ معدلتِ حضرتِ احدیت نیز بر چنین کارها توالی متوہب نباشد - هرچند دولتخواهانِ سالوحِ اهتمام و اسحاجِ بیشتر نمودند توجهٔ شاهنشاهی کمتر بظهور آمد)

بنازم این دریافتِ بلند را که در بطونِ اوراق و اذهانِ آفاق ازان اثری نیست - اما دانشِ نژادانِ بارگاهِ کبریٰ نیکو دانند که این جز در نورآبادِ خاطرِ مقدسِ ذاتِ پاک (که بے وساطتِ بشری و وسائلِ ملکی از حضرتِ دادارِ دانش‌آفرین دانافوارِ نور پذیر معرفتِ حقیقی شده باشد) پدید نیاید - چنانچه از صفحهٔ پیشانی این تخت‌نشینِ صورت و معنی روشن است - و نیز بر معاملهٔ فهمانِ ظاهرین پیداست که (هرگاه بزرگ‌نهادِ خدا شناس در پایهٔ محبوبی ایندی

(۲) نسخهٔ [د] از گریز و گریز چاره نیست (۳) نسخهٔ [ب ۵] قرین (۴) در [چند نسخه] امیر

(۵) نسخهٔ [ب] ممدیت •

رسیده باشد - و داند که خلاف رضای او گردیدن خود را بوفیغ زدن است - چه بے سعی بشری
 قهرمان مبدع کُل او را بتحاکم مذلت و مغایر هلاکت می اندازد - چنانچه امروز بر مطالعه کنندگان
 روزنامه ایست احوال این پادشاه سعادت اساس ظاهر میشود (او را کجا فرصت آنست که بتوجه
 معنوی باطنی در خاکساری و فزای ارباب خلاف پردازد - و بر تقدیر فرصت زمان و رخصت خرد
 همت دلالی او کجا تجویز آن میکند که دامان اقدس باطن او بپنجهن غبار آلوده شود
 و هرگاه معامله چنین باشد تیغ آلودن بخون آینه خان خون گرفته ناپاک کیا - و آن شخص متدلس کیا
 و ملتسمات اهل روزگار در چه پایه - آخر بیروم خان خان خانا چون دانست (که آنحضرت متوجه
 این معنی نمیشوند) خود را از آن باز داشته بمقتضای عقیدت موزوئی (که از راه تقلید پدران
 و استادان در آدمی جا کرده سرشتی میکند) خود در تحصیل این ثواب موهوم شد
 و بشمشیر آبدار عالم را از ثواب هستی او پاک ساخت - کاشکی آنحضرت از پرده برآمده توجه
 فرموده - یا صاحب حوصله در پیغمبر درگاه برده - تا او را در بندخانه داشته مستعد ملازمت
 عقبه اقبال ساخته - الحاق بس نوکر شایسته بود - و همگی بلند داشت - و هرگاه تربیت این چنین
 بزرگی یافته چه کارها که ازو بظهور نیامده - و برای ظهور سطوت شاهنشاهی و آگاهی ظاهر بیدان
 سر او را بکابل فرستادند - و تنه او را بدارالملک دهلی برده بردار عبودت کردند - عالم از شور و غلب
 آرمید - و جهانپای را آسودگی و خرسندی بدید آمد *

و از بدائع کرامات و غرائب خارق عادات حضوت شاهنشاهی (که درین سانس
 از ممکن بطون بر منصفه ظهور جلوه گری فرموده) آنست که در دارالسلطنه دهلی در هنگامی که
 حضرت جهانپای جنت آشیانی بعد از فتح اسکندریا تاجا تشریف آورده بودند (در تصویرخانه
 بموجب اشارت عالی مشق تصویر میفرمودند - و نادره کاران باریک بین (چون میر سید علی
 مصور و خواجه عبدالصمد شیرین قلم که از بے بدلای این فن اند) در ملازمت بوده
 راه و روش این کار بدیع مذکور میساختند - روزی در کتابخانه حضرت جهانپای آن نسخه
 جامع الهی بجهت تشکین خاطر بتصویر توجه نموده صورت آدمی نگاشته فلم الهامی رقم ساختند
 بطریق که عضو صور آن تمثال از هم جدا افتاده بود - یکی از دوست یافتهای حضر آن نقش
 بدیع دیده استفسار نمود - بر زبان غیب ترجمان آنحضرت گذشت که این صورت هیومست
 و حال آنکه در آن وقت نام و نشان از هیوم نبود - مستمعان حقیقت کار در نیافته از استکشاف آن
 باز ماندند - و در آنروز (که بیروم خان التماس مینمود - و کوشش میکرد که هیوم را بدست

اقدس خود بشمشیر بگذرانند) بر زبان مقدس گذشت که من کار این مغرور را درانروز ساخته ام و بند از بند جدا کرده ام - و اشارت بهنگام این تصویر فرمودند - سبحان الله دران سن در چه وقت و بچه طرز بزبان فعل و لسان قول خبر این واقعه دراست افزا داده بودند - آری امروز و فردا و دی و حاضر و غایب پیش آخشیشیان ظاهر باشد - اما پیش نور پروردان ایزدی (که گوهر پاک این شاگردان حق و استادان عقل مظهر نور الهی و مطلع خورشید حقیقی ست) آینده چون گذشته در خدمت حال است - و غایب چون حاضر در شرف حضور - کسی که خدا را حاضر داند دانستن غایب چه کار - حاشا حاشا آنجا غایب نباشد - سائب شاه راه ارادت ابوالفضل (که راقم این دیباجه افضال است) روزی صورت این واقعه کرامت بنیان را از آنحضرت پرسید - فرمودند که ملهم غیب خبری بر زبان ما داده بود - سر این کار او بهتر داند - درخشیدن نیر حقیقت آنچنان و پرده گزیدن اینچنین - قوی حوصله عالی فطرته [که با چندین خمناهای اقسام باده هوش ربا (که پهلوانان راه را نمی ازان بدم مستی می رسد - یکی می آغاز جوانی - درم باده دراست صوری سیوم شراب سظوت معنوی - چهارم باده حس ظاهری - پنجم مدام لطف باطنی) بهوش والا بوده خود را ندیده دید بانی الهی نماید] مقصود او را عاشق او گردانند - و دراست را ملازم آستان امید او سازند - من (که معتکف شبانه روزی این عتبه اقبال) بیاد ندارم که بر کس نگاه لطف انداخته باشند یا از روی آنس مخاطب ساخته حرف فرموده که بدمست نشود - و در نشست و خاست و گفت و شنید با بر کشیده های او تغییر روشی ننماید - بالغ نظران خرد پرور نیکو دانند که اندازه حوصله کسی (که چندین باده مرد انکی بکار برد - و هوشمندی او روز بروز افزون گردد) که تواند شناخت لیکن سعادت پیوند آکاد دل این قدر داند که نگاهبان او تربیت حق باشد - و چنین فتوحات عظمی او را با سهل وجوه دست دهد - و چنین موهبتی بزرگ و کاره شگرف و مهی بدیع در روزگار کمتر روی نماید *

و یکی از غرائب کرامات آنکه درین اثنا (که از قصبه جالندهر بجبهت تسخیر هندوستان و استیصال هیمو نهضت عالی واقع شد) روزی بمیر آتش حکم معلی سعادت نقاذ بانت که بجبهت مسرت خاطر و تماشای مردم اقسام آتشبازی سرانجام نماید - و درانمیان صورت هیمو ساخته بدارند و پر کرده در آتش اندازند - کار پردازان کارگاه اقبال در اندک فرصتی گزار آتش سرانجام دادند و درین اثنا صورت هیمو را نیز آورده سوختند - در ظاهر هنگامه بزم بازی گرم ساختن بود و در معنی خرمی هستی بدخواه سوختن - آری کسیکه در لباس نشاط و بازی چنین کارهای والا

سرانجام نماید او را زبید که با چغین مردم در پرده درآمدہ جمال معنوی خود را ننماید و در کار خود بصورتِ بی‌بروایی باشد - و مے شایبہ تکلف درین مراتب (که والا نژادان عالی‌ہمت عزیمتِ تسخیرِ ہندوستان کردہ کارزار فرمودہ اند) ہرگز چغین کارنامہ بظہور نیامدہ چنانچہ برداندہ داستانہای باستانی باندک تاملِ ظاہر میشود - چہ در ہیچ مرتبہ ازین مراتب سابقہ (کہ فرمانِ روانِ دادگر قصدِ ہندوستان کردند) ہیچ یک از والیانِ ہند باین شجاعت و داعیہ و تدبیر نبود - بلکہ در سرانجامِ مالکِ خود درماندہ بودند - بخلافِ این مردِ مردانہ کہ بدوستہ تسخیرِ اقبالیم در دست را اندیشمند بودہ سرانجامِ پورشہای عظیم مکونِ خاطر میداشت - و الحق آنچه ہیمو را بخت مساعدت کردہ بود فرمانِ فرمانیانِ ہندوستان را دران اوقات میسر نبود [از ہجوم سپاہیانِ کارطلب - و فراوانیِ مبارزانِ کارزار - و افزونیِ اسبابِ توپخانہ (کہ جز در ممالکِ روم ازین نشانِ تقوتِ یافت) و بسیاریِ فیلانِ زبردست کہ یکے برایِ برہم زدنِ لشکرے کفایت کند] مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامہ در مبارزتِ حضرتِ صاحبقرانی (کہ در ہند بظہور آمد) شرحِ ملاحظاتِ بہادرانِ لشکر و عظمتِ والیِ ہندوستان چگونہ بیان میکند - و بتفاخر مرقوم میسازد کہ صد و بیست فیلِ جنگی دران جنگِ عظیم بتصرفِ اولیایِ دولت درآمد - و بر تاریخِ دانانِ ہستیار مغز حائِ والیِ آن زمان روشن است کہ بہ نسبتِ ہیمو کدام پایہ را داشت - و درین کارنامہ عبرتِ افزا (کہ اندک از بسیار گزارش یافت) ہزار و پانصد فیل بدستِ فرمان پذیران بارہ والا درآمد - سایرِ معاملات را ازین قیاس میتوان کرد - و کمیتِ خزائن و سایرِ اسباب و آلاتِ فرمانِ روانیِ خود کجا بشمار درآمد - و این میدانِ فتح و نصرتِ همان جایِ میمنت گستر است کہ حضرتِ کبیتی ستانی فردوس مکانی بسططانِ ابراہیم نبرد فرمودہ روایتِ فتحِ برافراشتہ بودند چنانچہ مجملہ ازان در جایِ خود رقم پذیر شد - و در ہمین روز بہتیت افزای (کہ بقائیدِ الہی چغین فتحی بزرگ روی داد) سکندر خان اوزبک را با جمعی بتعاقبِ ہزیمت یافتگان و حراستِ دارالملکِ دہلی از آسیبِ اوباشِ تعین فرمودند - و او مسارعت فرمودہ خیل از نفوسِ شریہ و اشتیاضِ معطلہ را از زندانِ زندانیِ خلاص ساخت - و ناظمِ پرآگندگیهایِ ممالک شد - و غنائمِ فراوان بدستِ او افتاد - روز دیگر موکبِ اقبال از انجا نہضت فرمودہ بساعتی (کہ اخترشناسانِ کاردانِ گزیدہ بودند) پرتو و صول بر ساحتِ قدسِ مساحتِ دارالملکِ دہلی انداخت - و بنورِ معدلت و زبورِ نصفت آن دیارِ سعادت پرتو روشنی افزای نظارگیان گشت - و اکابرِ اشراف و ہنرمندانِ ہرفی و نادہ پدرانِ ہر صنف طایفہ طایفہ و طبقہ طبقہ شرفِ استعہوال دریافتہ

زبانِ شکر بمبارک باد گشادند - و میزون خان قاقشال حسنِ اخلاص راجه بهارمیل را (که در محاصره مشاهده نموده بود) بعرض مقدس رسانید - و به مقتضای راقبت ذاتی فرمان طلب شرف صدر یافت - و راجه فرمان پذیر گشته احرارِ زمینِ بوسِ عبودیت نمود - روزی (که راجه و فرزندان و اقربای او را خلعتهای فاخره بخشیده برای رخصت بدارگاه سلطنت آورده بودند) آنحضرت بر فیل مست سوار دولت بودند - و فیل از شورش مستی بهر طرف میدوید - و مردم یکسو میشدند - نوبتِ این فیلِ مست بطرف راجپوتان درید - این طبقه را چون (اعتصام کامل بر اخلاص خود بود) ایستاده ماندند - و این ایستادن بنظر بلند بینِ حضرت شاهنشاهی پسندیده درآمد - و استکشاف از احوالِ راجه فرموده بر زبان غیب ترجمان گذشت که ترا نهال خواهیم کرد - و همچنان شد - چنانچه نگاشته آید *

شکر ایزد جهان آرای که هندوستانیان را بلکه جهانیان را سرے پدید آمد - که بزرگی او را فقیرها بسند نیاید - و دانش او را کذابها کفایت نکند - بمیامی عدالتش باغ همیشه بهار هندوستان طراوت خاص یافت - و حق پرستان دادار بنده را اعتضاده قوی بدست افتاد و بشکرانه این موهبت کبری جشنهای بزرگ ترتیب یافت - و گنجیهای انعام در دامین روزگار افشاده شد - عاطفت شاهنشاهی گروه را (که در پیشگاه جان سپاری جوانِ همت نموده بودند) باصنافِ نوازش سرفراز گردانید - شریف و ضعیف و خرد و بزرگ بجزائل عطایا کامیاب گشتند - از انجمله علی قلی خان شیبانی را بخطاب خان زمانی سرفراز کردند و سرکار سنبل را با سایر پرگنهای میانِ دو آب بجایگیر او مقرر ساخته بجهت انتظام مهمات آنحدود رخصت فرمودند - و عبدالله خان آرزیک را بشجاعت خانی محتاط ساخته بسرکار کالپی اختصاص بخشیدند - و اسکندر خان را خانِ عالم خطب دادند - و مولانا پیر محمد شروانی را بلقب ناصرالملک ملقب ساخته در رکاب نصرت اعتصام داشتند - و قباخان بانظام ممالک دارالخلافه آگره و آنحدود نامزد شد - رای ممالک آرای شاهنشاهی کارسازان بارگاه سلطنت را بهر ناحیه فرستاده نظام بخش و آماده عرصه دلگشای هندوستان شد *

درین اثنا بمسامع علیه رسید که حاجی خان غلام شیرخان افغان (که بمزید شجاعت و هوشمندی و لشکر گرد کردن امتیاز تمام داشت) در الوز و آنحدود دمِ خود سوری میزند و نیز پدر و زنِ هیموی سید تخت و سایر اسباب و اموال او دران سرکار است - ناصرالملک را با جمعه از جهان سپاران درگاه و معتقدان کار آگاه باین خدمت تعیین فرمودند - حاجی خان

از مذمات افواج قاهره هراسیده پیشتر از وصول عساکر راه فرار پیش گرفت - و الور و تمامی سرکار میوات بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - و از آنجا بحدود قصبه^(۲) دیوتی ماچاری (که بنه و بار هیمو آنجا بود) روان شدند - جای مستحکم بود - تود و کارزار بسیار شد و بد هیمو را دستگیر ساخته زنده پیش ناصرالملک آوردند - مشارالیه او را بسوی دین خود راهبری نمود - آن پیر کهن سال جواب داد که هشتاد سال است که درین کیش ایستاده خود را پرستارم - درین وقت ترک دین خود چگونه کنیم - و به مجرب بیم جان نافهیده چگونه در طریق شما درآیم - مولانا پیر محمد سخن او را ناشنیده انگاشته بزبان شمشیر جواب داد و از آنجا فتح نموده با غنای فراوان و بچاه قیل آمده اسلام عتبه اقبال نمود - و مورد نوازش خسروانی گشت - و حاجی خان از قصبه الور برآمده بجانب اجمیر و آنحدود روان شد - که مامنه برای عیال خود خیال کرده و سپاهیان گذاشته آماده جنگ و ستیزه گردد - رانا [که زمیندار بزرگ بود - و پسر آن رانا بود که با حضرت گیتی سنی فوریس مکانی آنطور (که مذکور شد) پیکار نموده شکست یافته بود] ازو چیزها طلبید - و تکلیفهای مالا یطاق نمود - ناگزیر میان او و رانا در نواحی اجمیر محاربه عظیم روی داد - از حاجی خان مذکور و مظفر خان شروانی (که وکیل او بود) درین جنگ کارهای نمایان بظهور آمد - عقبت کار (چون رانا مغرور کثرت لشکر بود) شکست یافت - و حاجی خان آمده اجمیر و ناگور و آنحدود را بتصرف خود درآورد • چون استیلائی حاجی خان بسامع علیه رسید محمد قاسم خان نیشابوری و سید محمود^(۳) بارهه و شاه قلی خان محرم و طاهر خان و خرم سلطان و جمع دیگر را بجهت دفع او تعین فرمودند و چون (ساحت ولایت دهلی و میان دو آب از خس و خاشاک معاند و مخالف رفت و زرب یافت) رای جهان گشای چنان تقاضا فرمود که پرتو التفات بر ممانک شرقیه هندوستان انداخته آید تا آن ملک وسیع (که مرغزار دولت و اقبال است) از غبار ارباب فتنه و فساد شست و شو یابد درین اثنا بموقف عرض رسید که خضر خواجه خان را با سکنده سور در نواحی اشور جنگ واقع شده و خضر خواجه خان تاب ایستادن نیاورده بلاهور درآمده است •

و تفصیل این اجمال آنکه در سوانح احوال مرقوم صحائف اجمال شده بود که (چون موکب اجلال از عرصه جالندهر بجهت استیصال هیمو دهلی رویه نهضت فرمود) بمذفعه اسکندر خضر خواجه خان مقرر شده بود - و اسمعیل بیگ دولدی و علی قلی خان و میرلطیف^(۴)

(۲) نسخه [۱] دیوتی ماچاری - و در [بعضی نسخه] دیوتی ماچاری - و در آئین اکبری دیوتی ساچاری

نوشته (۳) نسخه [۵] [و ح] محمد (۵) در [بعضی نسخه] میرلطیف •

و شاه قلی نارنجی و خالق بردی بیگ و جمعی کثیر را همراه او ساخته بودند - امرای عظام رفته در لاهور توقف داشتند - در چنین وقت (که غوغای هیمو سرمایه آشوب روزگار شد - و بر امرا چنین شکسته در حدود دهلی روی نمود) ملا عبد الله سلطان پوری [که از گربزت و روباه بازی از افغانان خطاب شیخ الاسلامی - و از حضرت جهانبانی جنت آشیانی خطاب مخدوم الملکی برای خود گرفته بود - و از فتنه اندوزی (که در سر داشت) و آب دو روئی (که در نهان او بود) بظاهر خود را از اولیای دولت ابد قرین و نمونه در باطن بافغانان سرے داشت] بسکندر مقدمات نوشت - و او را اغوای برآمدن از کوه کرد - سکندر جمع از اوباشان افغان و بعضی از زمینداران کوهستان پنجاب را با خود فراهم آورده از کوه برآمد - و در پنجاب توجیه مال کرد خضر خواجه خان شهر لاهور را بحراست حاجی محمد خان سیستانی گذاشته بدفع او برآمد و چون حاجی محمد خان سیستانی را اعمال ناشایسته ملا عبد الله یقین شد (او را یقین و شکنجه پاداش نمود - و نیمه تن او را در زمین کوده بعضی از زرهای او (که گور کرده دست بخل او بود) از زمین برآورد - و چون (خضر خواجه خان نزدیک بقصبه چیمپاری ^(۳) رسید - و فاصله قریب ده کوه ماند) دو هزار کس گزیده خود را از لشکر جدا ساخته پدش فرستاد - و سکندر فرصت از دست نداده بجمعیته فراوان روبرو شد - و جنگ عظیم در گرفت - و آفرم را برداشت خضر خواجه خان ایستادن را صلاح وقت ندانسته پای عزیمت بضبط لاهور آورد - و سکندر اندک تعاقب نموده تحصیل ولایت مفت وقت دانست - و چون (این خبر بمسامع قدسیه رسید) عیال الوقت سکندر خان را (که بخان عالمی امتیاز بخشیده بودند) سیالکوت و آنحدود را جایگزین کرده پیشتر باسعیال تمام روانه ساختند که اعتضاد خضر خواجه خان باشد *

توجه موکب مقدس حضرت شاهنشاهی از دارالملک دهلی بسمت پنجاب بدفع

فتنه سکندر و تعاقب او و محاصره قلعه مانکوت

چون از مادر و وارد چنین مسموع شد [که با سکندر لشکر فراهم آمده - تا آنکه (موکب اقبال شاهنشاهی عنان عزیمت بآن صوب منعطف نفرماید) عده این کار مشکل بآسانی گشوده نخواهد شد] لاجرم عزیمت ممالک شرقیه هندوستان را موقوف داشته اراده یورش پنجاب مصمم همّت عالی شد - و از تفاولات بدیعه آنکه جمعی از ملازمان بساط عزت از دیوان لسان الغیب تفرّج نمودند - اتفاقاً این بیت برآمد

* بیت *

سکندر را نمی بخشند آبه * بزور و زرمیسر نیست این کار

دلِ معنی دوستِ مختصانِ دربین را اعتصامِ تازه روی داد - و خاطرِ ظاهر آرایان را ازین بشارت ثباتِ پای بهمرسید - آری چون (ایزد جهان آرا اقبال افزای این دولتِ ابدقرین است) دوربیدانِ انجمنِ معنی را نظر بر فروغِ جلال و جمالِ آن برگزیده ایزدی انداخته از جمیع اندیشه‌های رسمی روزگار فارغ بال میگردداند - و گروه را (که از دولتِ بالغ نظری نصیبه نیست) در چنین اوقات (که خواطرِ باغِ طرب میگرداند) بامثالِ این تفالوتِ مسرت بخش دل‌های پریشان را اطمینان می بخشد - لاجرم فرمانِ جهان مطاع شرفِ نفاذ یافت که امرای کبار و نوپندانِ عظام و سایرِ بهادرانِ اخلاص‌گزین و دلیوانِ عقیدت اندیش سامان و سرانجامِ یورشِ عالی نموده ملازمِ رکابِ آسمانِ قباب باشند *

و چون (سامانِ این یورشِ عالی بر وجهِ دلخواه سرانجام یافت) خاطرِ نخبندان از جمیع مهماتِ ملکی جمع فرموده (با آنکه لشکرِ سرما کمالِ طغیان داشت) بقاریخِ بیست و ششمِ آذر ماهِ الهی موافقِ دوشنبه چهارمِ شهرِ صفر مهدی قاسم خان را بحضرتِ دهلی گذاشته برهمنونی طلبه اقبالِ بیجانِ پنجاب نهضت فرمودند - منزلِ بنفول شکارگان آهسته آهسته این یورشِ انقظام بخش میفرمودند - هم مراسمِ ده و دهش بتقدیم میبردند - و هم لوازمِ مسرت و شادمانی (که ناگزیر نشاء تعلق است) سرانجام می یافت - و عالمیان از اقطارِ عالم بصیتِ آثارِ مکرمت و انوارِ معدلت از ترک و تاجیک فوج فوج آمده خود را پای بندِ اقبال میساختند علی الخصوص از کابل و بدخشان و قندهار و غرض نبود که جمعی کثیر از هواخواهانِ قدیم و جدید آمده پیشانیِ نیاز بسپردند درگاهِ سلاطین پناه نورانی نمی ساختند - و در اندای راه از لاهور خبر آمد که در خانه بیروم خان خان‌خانان از کوچِ سعادت سرشت (که از نژادِ خانان میوات بود) بقاریخِ ششمِ دی ماهِ الهی موافقِ پنجشنبه چهاردهمِ صفر فرزندِ متولد شد نام او عبدالرحیم نهادند *

و مجمل از مقدمه احوال آنکه دران ایام (که حضرتِ جهانباتی عرصةِ دهلی را بقدمِ معدلت آرا زیب و زینت بخشیدند) برای تسلیِ زمیندارانِ اولیای دولت بفرزندانِ این طبقه نسبت میگردند - از انجمله جمال خان عم زادِ حسن خان میواتی (که از زمیندارانِ معتبر هندوستان بود) بشرفِ زمین بوس سربلند گشت - او را دو صبیّه جمیله بود - عاطفتِ خسروانی دختر کالان او را در حباله عقدِ خود درآورده او را بمفاخرت و مباحثاتِ عز امتیاز بخشید و همشیره خود او را در عقدِ بیروم خان خان‌خانان درآوردند - و درینجا (که رایت شاهنشاهی

متوجه دفع هیمشود) خان خانان مردم خود را بلاهور فرستاده بود - درین هنگام (که همت علیا متوجه فتوحات باندازه است) این نوید رسید - و شگون گرفته عسرت افزای گشتند - بیرام خان جشن بزرگانه ترتیب داده لوازم آن بجای آورد - اخترشناسان بزرگی و شایستگی او را از دلائل زائجه طالع استفاده نموده ابلاغ نمودند که عنقریب به تربیت حضرت شاهنشاهی سربلند شده به پشت گرمی اخلاص خود خدمات عالی بتقدیم رساند - و بکار سازی طالع مسعود بمراتب والا رسید - و سواد خوانان معانی پیشانی سطور عقیدت از خطوط ناصیه حال او خوانده بموده های گرامی مسرت بخش دلهای اخلاص سرشت شدند - و التحق بترجمه حضرت شاهنشاهی (که اکسیر اهلیت و کیمیای جوهر سعادت است) همانطور بظهور آمد - چنانچه روز بروز انوار فرارانی رشد و آثار افزونی اخلاص از پیشانی او خوانده میشد - و حقیقت آن صیقلاً در هر جا در محل خود نگاشته قلم تفصیل خواهد شد *

چون (حدرد جالندهر مخیم اردوی معلی گردید) اسکندر افغان (که دران ولایت رایت فتنه و فساد افراخته بود) خود را بطرف کوهستان سواک (که مقر معهود و مستقر مقرر او بود) کشید - که روزه چند دران جبال مستحکم بسر برده منتظر وقت باشد - و موکب ظفر نشان بداعیه صواب انقما (که یکبارگی فساد او را از میان برداشته شود) دفع او را پیش نهاده همت جهانگشای ساخت - و دشواری راه و صعوبت جف در پیشگاه فطرت عالی نموده بعزم درست و قصد جزم از دنبال سکندر بجانب کوهستان سواک (که عالم ست دیگر - و گریزگاه خود سران و گردن کشان ممالک هندوستان) توجه نموده بعزمه قصبه دیسونه نزول اجلال فرمود و از اینجا فضای دلگشای قصبه دهمری بپورده موکب معلی گلستان دولت و بهارستان اقبال شد *

آغاز سال دوم الهی از تاریخ جلوس سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی

یعنی سلای اردی بهشت از دور اول

دران منزل فیض محمل سرمایه رونق هستی جهان و جهانیان و پیرایه آرایش زمان و زمانیان نیر اعظم عطیه بخش عالم در بیت الشرف خویش بمركز اعتدال رسیده زمین و زمان و کون و مکان را به نفحات ربیعی طراوت نو و نضارت تازه رسانید - و همانا که حمل را بیت الشرف برای آن میگویند که درین هنگام خاکبان خاکسار را بتربیت خاص شرف سعادت داده حیات (۱)

(۲) در [بعضی نسخه] مسرت پداری (۳) در [چاند نسخه] میشود (۴) نسخه [ه] دیسونه - و نسخه

[ز] دیسونه (۵) نسخه [ب ه] محل - و نسخه [ح] محفل (۶) نسخه [ب] جانے *

بتارگی می بخشد - و الا پایه آن شرف بخش اجرام علوی و اجسام سفلی برتر از آنست که مکان را خطاب بیت الشرف آن روشنائی بخش انجمن هستی داده آید - و باجمله این نیر گیتی آری در شب پنجشنبه متعارف بعد از ده ساعت و چهل دقیقه شب چهارشنبه نجومی بیست و هفتم ربیع الثانی سال (۹۴۶) نهد و شصت و چهار قمری از چشمه حوت به نزهتگاه حمل آمد - و نوروز جهان افروز عالم آرای گشت - و آغاز سال دوم از تاریخ الهی شد * نظم *

شکر انصاف بر زبان بهار * گفت بلبل چو مردم عشیار
عنبرین گشته از نسیم صبا * از مسام زمین مشام هوا
دشتها پُر انصاف ببالین * باغها پُر عروس بے کابین
راغ پُر تنقهای سقاظون * باغ پُر فرشهای بونولمون
مرغ نالان فوار فلبن و گل * مست بے مطربان و سغور و گل

همانا که وقوع چنین نشاطی در پیشگاه مقصد عالی دایمست واضح بر حصول مقصد و مرزده است بغایت روشن - که کار پیش گرفته سعادت انجام و انجام سعادت یابد - چنانچه بنقد وقوع این یورش و ادبار سکندر درین معامله ارباب بصیرت را آذین بخشد - که باندک فرعت فرار اختیار نموده بتلعه مانکوت درآمد - و حضرت شاهنشاهی باموکیب عالی محاصره نموده بدولت و اقبال تسخیر آن قلعه فرمودند - تفصیل این اجمال آنکه دران هنگام (که اسکندر از هول موکیب نصرت قرین راه فرار پیش گرفته بکوستان سواک درآمد بود - و قصبه دهمری مخیم سوارقات (اقبال گشته) پیوسته خبر می آمد که مطلب آن مدبر بدسار آنست که عساکر اقبال را کشیده در جاعای تنگ در آورد - و دران تنگداهی قلب کمر انتقام بستیزه به بندد حضرت شاهنشاهی گوش برین سخنان نه نهاده به آئین شایسته پیشتر توجه فرمودند و ناصرالملک را با جمعه کثیر از بهادران کارطلب بتاخت و تاراج زمینداران آن کوه فرستادند - مبارزان نصرت قرین در اندک فرصت به نیروی نائید الهی بسیاری از راجهای آن کوه را تادیب و تغذیه لایق نموده تمامی اسباب و اموال را از غنیمتهای وقت شمرند - و کوهستانیان بدگوهر (که باندیشهای نادرست با سکندر جمع شده بودند) جدا شدند - و سنگ تفرقه در جمعیت آن بدنیت افتاد - و بے جنگ فرار اختیار کرد - حکم معلی از پیشگاه قهرمان اصدار یافت که دلازان چابک دست بتعاقب این گم گشتگان بادیه ادبار بشتابند - و به نیروی بازوی اقبال سر این مدبران را بدست آورند - جمعه از دلیران لشکر ایلغار کرده به بعضی از اردوی او رسیدند - و اسکندر

ازین تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطراب و اضطراب بقلعه مانکوت (که سابقاً برای روز بد خود آماده داشت) انداخت - پیش دستان سپاه منصور شتافته اردوی او را غارت نموده از تعصی این مدبر معروض بارگاه اقبال داشتند *

و قلعه مانکوت قلعه ایست متضمن بر چهار قلعه استوار - که سلیم خان در هنگامی (که بقصد استیصال گروه گنهران رسیده خایب و خاسر برگشته بود) این قلعه را بطرز غریب بر فراز کوهچپا (که بمقارن هم بوده اند) بر سر هر کوهچپه قلعه بسنگ و ساروج ساخته بود - و تمامی آن قلاع بنظر بیننده یک حصن زیاده در نمی آید - اصل آن جای (که اساس این حصون حصینه نهاده اند) در حد ذات خود جائی ست بغایت محکم - لشکرها را به آن وصول مشکل - و بر تقدیر وصول دست بر ساکنان آن یافتن بس دشوار - آبهای گوارا فراوان دارد - و آذوق چندانکه خواهند - فکیف که در چنین مکانی (که قلعه خدا آفریده وصف حال او باشد) قلاع حصینه بران اساس یابد - و آردا مقصود اصلی از ساختن این قلاع عظیمه آن بود که (چون نهضت رایات حضرت جهانبانی جنت آشدانی بصوب هندوستان شود) برای لشکر پنجاب مقری و مامنی باشد - و بخراب آباد باطن او میگذشت که لاهور را ویران ساخته آنجا آبادان سازد - و لشکر انبوه را آنجا گذارد تا دران مامن بسر برده محافظت این حدود نمایند - و باعث بر خرابی لاهور آنکه چون آن شهر ست بغایت بزرگ - و مسکن اقسام تجار و اصناف مردم (که باندک توجه لشکرها عظیم را از آنجا توان سرانجام داد - و یراق فوجها در سعادت ازان مهیا توان کرد) مبدا عساکر اقبال این دودمان ابد قرین آنجا رسیده استعداد فراوان بهم رساند - و کار از علاج بگذرد - پیش از آنکه (این اندیشه بعمل آید) بهمان نیت فایدار از تنگنای هستی برآمد *

و بالجمله چون (فرار نمودن سکندر و متحصن شدن او بمسامع اقبال رسید) از آنجا (که عزیمت سلطانی تلوا حکام یزدانی ست) حضرت شاهنشاهی (با عزیمت و رائی روشن و نیت حق پسند) رنج خویش را منظور نداشته آسایش جمهور عالمیان را چه همت جهان گشای گردانیده متوجه محاصره آن قلعه شدند - تا شر آن فتنه انگیز را از سر کافه انام دور ساخته دولت آرای باشند و بدلیغ قطاع از کمین سطوت ارتفاع یافت که بخشیان لشکر آرای بآئین شایسته مورچها بر عساکر اقبال تقسیم نمایند - و افواج قاهره قلعه را از روی تمکین مرکز وار در میان گرفته دایره محاصره بر دور آن کشیدند - و همواره با آداب قلعه گیری و مراسم تردد و شجاعت گستری پرداخته داد جانسپاری میدادند - و ادهم خان (که در بساط قرب حصر شاهنشاهی اختار بخت بلند داشت)

روز اول در پای قلعه رفته دست برده شگرف بروی کار آورد - که کارنامه شجاعت تواند شد و تفصیل این اجمال آنکه و قتیکه (عساکر نصرت قرین بهای قلعه رسیدند) گروه انبوه از دلاوران نامی افغان (که سنجق شجاعت بر کاخ بهرامی می افراختند) کمان دعوی بر پیشانی استکبار نهاده از حصار برآمدند - و شمشیرهای خون چکان علم کرده بر ساحات دروازه جولان غرور نمودند - ادھم خان بگه تازی نموده شیر مرغانه تنها میان آن گروه درآمد - و بقوت دست شست و زور بازوی شجاعت چند مرد نبرد ایشان را فرود آورد به خاک و خون غلط اندود - و شمشیر بیدار بانی و چابک روی بازگشت - و بصدای آفرین و احسانت سر بلندی یافت - و شمشیرین هر روز سران جنگ دوست و زور دستان کار طلب از مورچلهای خود پیشدستی کرده دست برداری نمودن می کردند - و لشکر مخالف باس قلعه و آئین احتیاط مرعی داشته بضرب قوت و تفنگ هیچ متفلس را پیرامون قلعه گشتن نمی گذاشتند - و در آن تگدازی ادبار آنچه از دست و بازوی این مشتق تیره روزگار می آمد بجای می آوردند - اما باصلحیان اقبال مؤید سقیزه چه حاصل - و بولیان و لاطاع عورده را چه فایده *

ما تیغ برهنه ایم در دست قضا * شد کشته کسی که خودش را بر ما زد

و از جمله سوانح (که در مباحث ایام مجاوره روی داد) آنست که بهادر خان برادر خان بمان (که در زمین داور گرد افتاده و فساد انگیزانه بود) و غدار شورش و آشوب بوسه خود بخشیده و سرفکنده از زمین داور آمده بزمین بوس سرفراز گشت - و بر سینه سپارش بیوم خان خانان سزای اعمالی ناشایسته او در گذار او نهانند - خان خانان اگرچه بهرانی در حق او اندیشید اما در معنی برای او اسباب نفرت و بدکاری سرنجام داد - غلطت اصلی آنست که آدمی را به بدکرداری سزا داده نوع تربیت نموده که دیگر پیرامون بدی نگردد *

و مجمل ازین قضیه آنکه (چون زیارت نصرت بهرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تسخیر هندوستان نهضت فرمود) قندهار (که بتیغ بیوم خان مقرر بود) باهتمام شاه محمد قندهاری (که از عقل و اخلاص مؤید اعتماد بود) آرایش داشت - و زمین داور بدوازی بهادر خان تفویض یافته بود - چون هندوستان مهبط امن و امان شده مستقر اورنگ خلافت گشت بهادر خان را بدفندی ذاتی بجوش آمد - و خیال کوفان قندهار در سرش افتاد - از خواست که از راه مکرو فریب کافر نعمتی کرده قندهار را بتصرف درآورد - و از اینجا (که حرام نمکی خسران دین و دنیا بار می آرد) ازین اندیشه تباہ کاره نمشود - و شرح این سرگذشت آنکه بهادر خان

این راز را با فرخ حسین پسر خواجه قاسم هزاره (که مصاحب او بود) در میان نهاد - و پندریچ چندی از دیوانه سران تهی مغز را با یراق در خانه او پنهان ساخت - و بروز معهود قرار یافت که این کمین کرده ها برآمده کار نگهبانان دروازه بانجام رسانند - و بهادرخان نیز از دروازه ماشور^(۳) درآمد - و باهم اتفاق نموده کار شاه محمد ساخته بر قندهار متصرف شود - در روز موعود (که این پنهان شده ها بر سر پوشیدن سلاح بودند) بعضی از آگاهان جاسوس مشرب ازین غدر خبردار شده بحارسان قلعه رسانیدند - در ساعت مردم بگرفتار ایشان نامزد شدند - بیشتر از آنکه بر سر این گروه بداندیش رسد خبردار شده سراسیمه بدروازه ماشور شتافتند - دروازه مقفل بود چون دلها بای داده بودند اقتدار بر شکستن قفل نیافتند - چندی حرکت مذبحی کرده بخدق فیستی فرو رفتند - و برخه خود را از دیوار انداخته بهای خود بر سر درآوردند - و جمع گردخته در خانه های شهر به پناه بداناتان دوروی مختفی شدند - و باندک فرصتی شاه محمد تکاپوی نموده همه را بیاسا رسانید - و بهادرخان تیره رای (چون درین حیل اندازی کار ساخت) درین مرتبه بزمین داور آمده سرانجام لشکر نمود - و ادبش واقع طلب با خود همراه ساخته بار دیگر بتخیال خام قصد قندهار کرده آماده جنگ و جدال گشت *

شاه محمد (چون کمک هندوستان را دور خیال می کرد) استحکام قلعه داده ملتجی بفرمان روی ایران شد - و نوشت که حضرت جهانبانی چنان قرار داده بودند که بعد از فتح هندوستان قندهار بملازمان ایشان متعلق باشد - اکنون مناسبت آنست که جمع را فرستند - که هم تدارک طغیان این کافر نعمت شود - و هم قندهار بایشان سپرده آید - انتظام بخش ایران سه هزار تومان از جایگیر داران سیستان و فوره و گرمسیر بسردار علی یار بیگ افشار فرستادند - بهادرخان ازین لشکر خبری نداشت - ناکهانی بر سر او ریختند - و جنگ سخت در پیوست - دو بار اسپ این بخت برگشته از پا افتاد - آخر کاره نسخه رو برگز نهاد - و نتوانست که بزمین داور و آندویم برسد - و شاه محمد کمک خود را تواضع نموده عذرها در نادان قندهار در میان آورد و خالی باز فرستاد - بهادرخان خایب و خاسر شده ناگزیر شومگین بدرگاه گیتی پناه آمد و چون (این درگاهست ظل عتبه کبریا اندک پذیر بسیار بخش - و لذت عفو را درین درگاه روز باره ست بس گرم) گناه چنین بزرگ بخشیده ملتان بجایگیر او مقرر شد - و جایگیر دار سابق ملتان (که محمد قلی خان برلاس بود) ناگور و آندود یافت - و بهادرخان را از روی مراحم خسروانی سردار یکی از مورچاها فرمودند - و کارهای گرامی به پشت گرمی این دودمان

(۲) در [چند نسخه] فرخ حسین (۳) در [بعضی نسخه] ماشوره (۴) نسخه [ج] اطلاع یافته *

عالي ارکان ازو بظهور آمد - القصه (هرچند متجصّنان قلعه در نگهباني اهتمام بيشتري ميکردند) بهادران نصرت قريب در اسباب گرفتن قلعه کوشش نموده رز بروز بختتر ميشدند - و در برآوردن سرکوبها و ساياتها و ساير اسباب قلعه کشائي اهتمام عظيم مي نمودند - درين هذّام نويد قدوم بركات انظام حضرات عنايف قدس و شرائف سراق جلال از خطه دلگشاي دار الاقبال کابل ببارگه عرض رسيد که باقوانل شوق و رواحل شغف بمواحي اهور رسیده انتظار اشارت عالي ميبرند *

ورود مهن مقدس حضرت مريد مکاني و ديگر حضرات قدسيات

از کابل و توجه حضرت شاهنشاهي برسم استقبال *

پيش از آنکه (خبر شورش ميرزا سليمان و رسيدن او بخيال کابل بموقف عرض رسد) بمقتضاي فريضه شوق پرتو اشارت حضرت شاهنشاهي بران يافته بود که مهن معلى و ستر موزي حضرت مريد مکاني و ديگر وروده نشينان حرم مقدس بدوستان سرراي هندوستان ورود سعادت فرمايد - چنانچه بيشتريان بدان رفتند - ليکن بواسطه آشوب ميرزا سليمان آمدن حضرات عنايف زوى در پردۀ توقف داشت - و باهتمام تمام مفسور اقبال بذايم مذمّه خان سعادت نفاذ يافته بود که بعد از تسكين فتنه ميرزا سليمان پرديگان حريم احترام را محفوف ظلال محفله قدسه حضرت مريد مکاني باستقبال خلافت روان سازد - و بعد از آنکه (گد سقييه و غبار آشوب ميرزا سليمان بستان ناپيد ايزدي فرونشست - و ضمانت اولياي دولت انديدوند ازين ميو مطمئن شد - چنانچه سمت نداشت يافت) حضرات سراق عفت [چه بمقتضاي ايفاي نذر (که ارحضرات شرف ظهور يافته بود) وجه بموجب اشارت حضرت شاهنشاهي] توجه والا نموده سامان سفر هندوستان فرمودند خانه کوچهاي اکثر سپاهيان جان سپار (که در موكب ظفراعتماد بودند) در سايه محفله محفوف الكرامت آنحضرت فراهم آمده مهياي اين سفر بركت اثر بودند - و چون (فتنه عيموى سيه بخت دران حدرد زبان زد واقعه طلبان بود) اين سفر قدسي از قوت بقل نمي آمد + تا آنکه خبر فتح داغ بر پيشاني ظلماني فتنه اندوزان نهاد - و سرهيمورا آورده از دروازه آهدين دارالملک کابل آرنخته نقاره شادي بلغد آوازه کردند - و بعد از اداي شرائط شکر و لوازم نشاط بساعت مسعود متوجه اين صوب باصواب شدند - و منعم خان (که ميالک کابل بخصيت او انتظام داشت) نيز بر افزون دولت و فراواني سامان هندوستان نظر داشته در ملازمت حضرات قدسي سمات روانه هندوستان شد - تا هم در راه بدقت اين قافله معلى شود - و هم در هندوستان خدمات شايسته

بتقدیم رسانیده رونق افزای کار خود کرده - و کابل را بکاردانی و سربراهی محمد قلی خان برلاس (که بطریق کمک از درگاه معلی آمده بود) سپرد - و میرزا محمد حکیم با والدۀ ماجده و همشیره های اعیانی خود بموجب حکم حضرت شاهنشاهی در دارالانشاء کابل ماند - و بخواجه جلال الدین محمود بنجوق حکومت غزنین قرار یافت - چون قافله اقبال بعرضۀ جلال آباد رسید بجهت سامان بعضی از اسباب سفر روزی چند توقف اتفاق افتاد - درین اثنا مذهبیان درگاه قضیۀ استیلای بیدام خان و کشتن تردی بیگ خان بتفصیل رسانیدند - بنابراین منعم خان فسخ عزیمت هندوستان لایق حال خود دید - و حضرات را بدفعه شده از کتل ستاره گذراند - و از انجا رخصت گرفته بکابل آمد شمس الدین محمدخان انکه و برادران گرامی او و خواجه عنبر ناظر و ملا مقصود بنکالی و جمعی کثیر از ملازمان اقبال در ملازمت حضرات بودند - و چون منعم خان بکابل رفت محمد قلی خان را رخصت هندوستان داد - و بعد از آن امر و سایر جان سپاران درگاه در خدمت هرچ اقبال حضرت مریم مکانی زمام راحله عزم و عذاب قافله توجّه بمستقر خلافت منعطف گردانیدند *

و از سوانحی (که در آن راه بموجب تقدیر ازای روی نمود) آنست که در همشیره اعیانی حضرت شاهنشاهی (یک در حوالی جلال آباد - و دیگری در نواحی نواب در کتل ستاره) این جهان گذران را پدرو کردند - و حضرت مریم مکانی و سایر حضرات بیگمان از رحلت این جگه گشای دولت روزی چند بسوگوار پی دراخته رضا بقضای الهی دادند - و شوق دیدار مقدس شاهنشاهی جابر جمیع غموم و احزان شد - و بعد از اتمام آداب این واقعه ناگزیر متوجّه مخیم اقبال شدند و چون (مؤذۀ قدوم حضرات سرادقات عصمت در حواشی حصار مانکوت بمسامع والا رسید) حضرت شاهنشاهی ازین نوید دلکش و بشارت جان فزا سلسله جنبان عشق و انبساط گشته عصمت قباب ماهم انکه مادر ادهم خان را (که بفروزی عقل و درستی اخلاص نسبتی قوی بحضرت شاهنشاهی داشت - و از زمان آسایش بهواره تا آرایش تخت در ملازمت اقدس بوده طریق نیکو خدمتی بفرق متنت می سپرد) باستقبال محفۀ مقدسه حضرت مریم مکانی و دیگر عفاف سرادق عصمت فرستادند - و آن عصمت قباب در دارالملک لاهور بسعادت ملازمت حضرات قدسیه مشرف شده کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهی بدریافت حضرات عفاف اظهار نموده در ملازمت متوجّه مخیم اقبال شد - و چون (صاحب نواحی مانکوت مورد خیام دولت گشت) حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال توجّه عالی باستقبال فرموده خان خانان را بخدمت محاصره گذاشتند - و در یک منزلی حصار سعادت قران سعدین میسر شد - و حضرت مریم مکانی را چشم آرزو بجمالی جهان آرای حضرت شاهنشاهی (که نورافزای بصر و بصیرت ارباب دانش و بینش است) روشنی پذیر شد

و مراسم خرمی و خوشدلی از طرفین بوقوع پیوست - و صباح آندرز بهزاران کامیابی و کام بخشی حضرت مریم مکانی و حضرت حاجی بیگم و حضرت گلبدن بیگم و گلچهره بیگم و سلیمه سلطان بیگم و جمعی کثیر (از اقربا و منسوبان این دردمان عالی - و متعلقان عساکر صورت قرین) بمعسکر اقبال نازل سعادت فرمودند - و اردوی مقدس شاهنشاهی را (که از آمدن مصلحه دلتنگ بود) از ورود قدس حضرات و آمدن بسیار از سپاهیان اخلاص مذهب عظیم روی داد - و مقدم گرامی را وسیله فتح و فتوح دانسته بتأکی در اقدام افزودند *

و از سوانح (که در مصلحه از اسباب نفوذ دولت گشت) آن بود که خان زمان را (که بتدوین سفید رفتن) بوسیله اعضاء این دولت بدفرن و انساب او باین دولت سعادت قران فتوحات عظمه روی داد با وجود آنکه معنی حقیقت و اخلاص در ذیقه بود - شاهنشاهی ازو تا اخلاص هزاران توسع باد است - او مضمون نوکری و اقلی ندانسته - بلکه رسوم و عادات سودا در مذهب کارخانه دایمی (که هر زمانه را از ان کزیر نیست) ادراک نکرد بود - چندینجه متبیل درین شهر مصلحه احوال و خیم انداخت و در جای خود رفیق فایم و قانع دواز خواهد شد - و آنچه (دینولا بدوکت انساب موری او را موید خدمات ایقه گردانید) یک جنگ رکن خان نوحانی ست (که از امرای بزرگ مجارستان مذکور است) که بدو مر آفرینی نموده او را شکست داد - و اندر متصرفان حدود سفید و گردن کشتن آن نواحی را تا کمند اول گردانید - و همچنین از کابلهای شکر (که در آن ایام از بوجود آمد) مدافعه حسن خان بچگونگی ست *

و متبیل ازین سوانح بدیج آنکه حسن خان عندکوز از زمینداران مشهور هندوستان بود هم از روی خویشان و برادران و فوکران امتیاز داشت - و هم از راه اعتبار فرمان روایان هند در جاهای مستحکم بوده پیوسته اندیشههای تباد بخود داد میداد - درین هنگام (که روایت اقبال شاهنشاهی بمصاحبه فاعله منکوت مشغول بود) این کوته اندیش مغرور وقت فرصت کار دانسته لشکر گران فراهم آورده متوجه تهب و غارت سرکار سفید شد - و جلال خان سوز را (که یکی از سرداران کابله افغانان بود) باخود همراه ساخت - چون اندیشه تباد او معلوم خان زمان شد با امرای پادشاهی (که در آن حدود نامزد بودند) اتفاق نموده در ظاهر لکنو بمحاربه پیش آمد - و بهادران لشکر فیروزی اتر کارنامهها بظهور آورده مظفر و منصور شدند - لشکر مخالف از بیست هزار سوار جنگی بیشتر بود و سپاه اقبال از چهار هزار کس زیاده نبود - بتأکید دولت خدا داد باوجود آن حال (که اندک از اطوار

(۲) نسخه [۱] خرسندی (۳) در [اکثر نسخه] دینی (۴) در [بعضی نسخه] کلک (۵) در [بعضی نسخه]

لوحانی (۶) نسخه [۵ و] بچگونگی (۷) در [اکثر نسخه] هندوستان است *

سردارِ آنها نوشته آمد) بمحضِ میامینِ انتسابِ این دولتِ ابد قرین ظفر یاقته کام روا شد - و غنیمت از اندازه بیرون از هر جنس بدست او افتاد - و فیعل بسیار ضمیمه غذایم گشت - و از قیلان فامی (که بدست افتاده بودند) سبدلیا و دلسنکار بود - که با صورت و سیرت سرآمد - هم در صف شکنی بیعیدیل بودند - و هم در گرم روی مفت یکتائی داشتند - و منظرِ نظر مشکل پسند گشته در حلقه قیلانِ خامه شاهدشاهی داخل شدند - چون (سرانجام کارِ خانِ زمان بوبال و نکال کشید و جوهرِ بد ذاتی او بظهور پیوست - و از سرانِ گروهِ اخلاص گشت) کارهای او را خاطرِ اخلاص گرای بخصت نمیدهد که بتفصیل نوشته آید - عذابِ جوارِ قلم ازین عرصه منعطف داشتنِ اولی *

و از سوانحِ اقبال (که در هنگامِ محاصره قلعه مانکوت از اولیای دولت بظهور آمد) فتح قیا خان است - و مَحْمَد ازین داستانِ مسرت انجام آنکه قلعه گوالیار (که از قلاع مشهوره هندوستان است - و در استحکام نظیرِ خود کمتر دارد) در تصرفِ مبارزِ خانِ عدلی بود - و از جانب او بهیل خان نام از غلامانِ سلیم خان پسرِ شیو خان بحکومتِ آن قلعه کُله که می نهاده - و راجه رام ساه (که در زمانِ سابق اجداد او حاکمِ این قلعه بودند) با راجهوتِ بسیار بگری آن آمده از محاصره به تنگ آورده بود * قیا خان از آگوه متوجه گوالیار شد - و رام ساه قلعه را گذاشته روی به پیکار آورد - و دلاوریها بتقدیم رسانید - قیا خان دایمات پائی داده چپقلشهای مرد آزمای نمود و نصرت از همتِ جهانگشای شاهنشاهی جسته غنیم را برداشت - و بسیاری را روانه عدم آباد کرد و بمحاصره قلعه گوالیار اهتمام نمود *

و از سوانحِ بهجت انسا (که در انای محاصره مانکوت بظهور پیوست) آنکه دخترِ نیک اختر میرزا عبد الله مغل (که باصالت موصوف بود) بحباله عقدِ آن گوهر یکنای خلافت در آمد - بیزام خان درین نسبت راضی نمیشد - چون خواهر او در خانه میرزا کامران بود (او را از کامرانیه میدانست - و درین کار توقف میکرد - تا آنکه ناصر الملک او را آگاه ساخت که توقف در امثالِ این امور بغایت ناخوش است - و بفروغِ خردِ خود اهتمام نموده این کارِ خیر بانجام رسانید - و فرمانِ دران کارشغاس در آراستنِ میجاسِ آنس و وزمِ عشرت کوشش نموده جشنِ پادشاهانه ترتیب دادند - این داستان را باینجا گذاشته بسرِ مقصود می شتابد - و تتمه سرگذشتِ محصورانِ قلعه مانکوت می نویسد *

(۲) نسخه [۱] سبدلیا و دلسنکار (۳) در [بعضی نسخه] مشهور (۴) نسخه [ب ۵] سبدل خان

(۵) در [اکثر نسخه] محاصره به تنگ *

فتح قلعه مانکوت و مراجعت موكب مقدس شاهنشاهي

بلاهور و ديگر سوانح اقبال

از جلال تائيدات ازلي و ميامن توجّهات شاهنشاهي (که کليد جميع مغلفات صوري و معنوي ست) گشايش کار روی داد - و هرگاه (اين جهان آرا بمقتضای نيت عليا متکفل مهمات منسوبان اين خديو صورت و معني ست) در کاره (که بنفس مقدس متوجه باشند) خيال بايد کرد که کارفرمايان ابداع چگونه در اتمام آن اهتمام داشته باشند - و مصداق اين مثال فتح چنين قلعه ايست که بسد سکندري بهلو ميبرد - و صورت گشايش آن در اندیشه نادانان نميگذشت - و القصه لوازم محاصره (که بتيدال کس نميرسد) بوجه احسن سرانجام يافت - و مورچها از هرجا پيش رفته در چندجا سرکوبهاى قلعه فرسا برآوردند - از ان ميدان مورچه (که باهتمام کارداني ناصرالملک بود) از همه مورچها بيشتتر رفت - و راه درآمد و برآمد زندانيان قلعه بسته شد - سکندر (هرچند بر استحکام قلعه تكيه داشت) از صورت حال پراکنده دل گشت - و باوجود پراکنده دلي چون واقع طلبان فرصت فتنه و شور مبدارز خان عدلي (که مجمل از حالات او بتم اختصار نداشت يافته است) ميطلبيدند (که شايد سربرداشته از ممالک شريفه هندوستان عدلي رويه متوجه شود و کار قلعه ناتمام ماند - و او را فرصت شورش مملکت آسوده بديد آيد) دل از قلعه ابري بر نيداشت - ليکن چون (مخالفان دولت خدايه را کاره از پيش نيمرد) مبدارز خان را پيمانده زنداني بر شد - و نمونه از اين سرنوشت آنکه چون (پسر محمد خان حاکم بداله صدر خان نام لقب جلال الدين بر خود بسته دعوى بزرگي نمود) بقصد انتقام بدر خود (که مبدارز خان در جنگ او را برخاک نيسي انداخته بود) متوجه شد - و جنگ عظيم کرده نصرت يافت و مبدارز خان عدلي دران جنگ ناه کشته شد - و چهار سال و چيزه ايام حکومت او بود - بتمام چه در قسمت عظمي و عذابيست کبري که اولياى دولت بک طرف از اسباب برهم زدن مخالفان مي شوند - و مخالفان در يکديگر آوخته قصد يکديگر ميکنند - و معاضدت اين دولت جاويد مي نمايند *

چون اين خبر به محصّنان قلعه رسيد يکبارگي پويشان خاطر و پراکنده باطن گشتند - سکندر اعتلاي اعلام دولت روز افزون و شکست بر شکست خود را چون مستبصرانه و کار آگاهانه ديد نا اميدي بر نا اميدي بروز آورد - بختيار در سلک زنهاريان درآمد - و بدست عجز و اضطراب جمع از معتمدان کاردان را فرستاده التماس نمود - که حضرت شاهنشاهي يک از زندگان بساط قرب

و معتمدانِ بارگاه قبول را به قلعه روانه سازند - که خاطر بیقرار مرا تسلی پذیر عذایت ساخته ضمیمه لشکر فیروزی گردانند - و آنحضرت (که معدنِ مروت و مردمی اند) از روی مراحمِ بددیغِ انگه‌ها را (که بوفورِ کاردانی و اعتماد از پیش قدمان بود) باین کار فرستادند - سکندر از روی خجالت اظهار آن نمود که عقل عاقبت اندیش نداشته‌ام - و طریقِ کوتاه‌بینی سپرده‌ام - دیگر مرا آن حالت نمانده که بسجده آن درگاه روی خود سفید توانم کرد - اگر درین مرتبه بمیامن الطافِ شاهنشاهی چندگاه از ملازمتِ حضور معاف باشم لایقِ حالِ منست - اکنون پسرِ خود را به‌بذگی میفرستم و امیدوارم که مرا جائی ناهزد شود - که روزی چند آنجا بوده خود را آمادهٔ سعادتِ آستان‌بوس گردانم - و بخدمتی جهان‌آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گدازِ عبودیت از خطِ اطاعت برزدارم و طوقِ این احسان در گردنِ جان انداخته زبورِ سعادتِ خود سازم - و خاطرِ فرستاده را بفریب ملازمت و مرسومِ خدمتِ رضامند ساخته بناصرالملک نیز (که وکالتِ خان‌خانان داشت - بلکه وکیلِ السلطنت بود) از نقد و جنس ارسال داشت - و مشارالیه از روی دولتخواهی در انجامِ مرامِ سکندر شده خلاصهٔ التماسِ اورا بوساطتِ خان‌خانان معروضِ بساطِ اقدسِ شاهنشاهی ساخت. و آنحضرت (که لذتِ عفو بیشتر از انتقام میدانند) ملتزمِ خان‌خانان را بعزّ قبول مقرون داشته بموجبِ قرار داد خرید و بهار و آنقدر بجایگیر او مقرر ساختند - و او پسرِ خود عبدالرحمن نام را مصحوبِ غازی خان تنویری^(۲) (که از امرای معتمد او بود) بدرگاهِ سلاطین پناه فرستاد - که خدمتِ شایستهٔ اینها باعثِ مزید توجّه شاهنشاهی نسبتِ باو شود - و بموجبِ عزائمِ پادشاهانه قرار داد از قوتِ بفعل آمد - و پیشکشهای گرامی باچند فیلِ گزین (که شایستهٔ بارگاهِ عالی تواند بود) ارسال داشته بتاریخِ یازدهمِ مرداد ماهِ الهی^(۳) موافقِ شنبه بیست و هفتمِ ماهِ رمضان کلیدِ قلعه را باولبای دولتِ قاهره سپرد - و حضرتِ شاهنشاهی رقمِ عفو بر جرائدِ جرائم او کشیدند و از سوادِ صحائفِ اعمال او اغماضِ عین فرموده اورا راه دادند - که از زندانِ حصار بیرون رفت و بهزار بیم و ترس خود را بخرد و بهار رساند - و بعد از دو سال بعدم‌خانه شتافت *

و چون (فتحِ قلعهٔ مانکوت بخوبترین وجه صورت گرفت - و سلطان سکندر از زهاربان قهرمان سلطنت شده سرے بسلامت بود) حراستِ آن به ابوالقاسم برادرِ محمد قاسم خان موجی^(۵) قرار گشت - و باستصوابِ مشیر اقبال موکبِ عالی به فتح و نصرتِ بتاریخِ شانزدهمِ مرداد ماهِ الهی موافقِ دومِ شوال بعد از انقضای شش ماه و کسری از دامنِ کوه سوائک بعمرهٔ دلگشای لاهور

(۲) نسخه [۱] تنویر - و در [اثرنسخه] تنور (۳) در [اکثر نسخه] امرداد (۴) در [بعضی نسخه]

برسalamت (۵) نسخه [ج] موجی *

نهضت فرمود - تا ممالک پنجاب را سرانجام شایسته فرموده بدارالخلافه آگره نازل اجل فرمایند - در اندای راه از نافرمانی و بقدر نعمت نارسیدگی خاطر پیرام خان برهم خورده و شرح این ماجرا آنست که در اواخر ایام محاصره قلعه مانکوت فی الجمله عارضه در طبیعت خان خاندان راه یافته بود - و در آن چندی پیدا شده که سواران اسپ نتوانستند کرد - و در آن ایام حضرت شاهنشاهی (بهجت انبساط^(۲) خاطر فیض مظاهر - و انشراح باطن قدسی موطن) توجه عالی بچنگ فیل میداشتند - و اکثر اوقات باین نشاط (که صد حکمت شگرف را متضمن است) روی التفات می آوردند - روزی در میان دو فیل پادشاهی (که فتوحا و لکنه نام داشتند) جنگ بامتداد کشید - اتفاقاً آن دو فیل جنگ کنان قریب بخیمه خان خاندان رسیدند - و هجوم خلایق و ازدحام تماشاگران و غوغای عوام باعث توهم و توحش خان خاندان شد - و همه اش بران داشت که مگر باشارت عالی بوده باشد - و تصدیق بعضی مردم فتنه انگیز نیز ضمیمه پریشانی خاطرش شد خان خاندان یکی از محرمان خود را نزد مامم انکه فوستاده پیغام داد که درین آستان سپهر مطاف بخود گمان تقصیر ندارد - و بغیر از آداب دولتی خواهی امری بظهور نیاید - فتنه سازان چگونه گداز می بسازان کرده باشند که موجب این همه عذابتی شده باشد که فیلان مست را بچاندن من سر دهند مامم انکه بمقتضات تسلی بخش تسکین خاطر شورش یافته اوفرو - دینولا ازین خدیو جهان (که خود را در لباس بیگانگی داشته در اخای احوال توجه میفرمود - چنانچه سرائین را در خور دریافت خود بیشتر ازین ازل بگنجد سپرده) امری بدیع بظهور آمد که موجب حق شناسی طایفه از نیک نهادان گشت •

و تفصیل این سانحه هدایت بخش آنست که روزی شاهنشاه جهان آرا از دید کوتاه بینان بنگاه آمده در جوش شد - و قوت غضبی (که از طینت ذاتی باعبدال آفریده و بدعت نهاد دست قدرت است) رخصت خشم نمودن یافت - و از ماموران عبده اقبال (که پیوسته در رکاب سعادت اعتصام می بودند) دل گران فرموده جدا شدند - و حکم متدس شد که هیچ احدی در رکاب نصرت قباب نباشد - تا آنکه جلودار و امثال این مردم را (که وحدت کای خلوت از کثرت اقسام این مردم غبار آلود نمیگردد) باز داشته یگانه و تنها (بباطن باخدای خوه بدنیا - و بظاهر از مردم خشم آلود) از معسکر اقبال بیرون آمدند - از اسبان خاصه حضرت شاهنشاهی طرف اسب عراقی حیران نام (که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود - و در تیزی و تغذی مثال نداشت - و در بدخونی نیز نظیرش پدید نبود - هرگاه و شده کس پیروان آن نتوانست گشت - و بدشواری بدست آمده

و آن جهان پهلوان الهی بمقتضای قوت و عظمت فطری پیوسته برو سوار گشته (درین تنهاری بران رخس سعادت پیوند سوار بودند - از کثرت صوری یکسو شده در نور حضور ایزدی روشنی افزای بوده گرم رفتار شدند - چون پاره راه طی شد ناگهانی بحال آن رخس اقبال متوجه نشده بکاره فرود آمدند و موضعی خاص با خدای خود همراه گشتند - آن تکار آتش خوی باد پیمای برسم عادت خود تندپا کرده گرم دیدن شد - تا آنکه از نظر درویش آنحضرت پنهان گشت - چون باز خاطر مقدس میل سواری فرمود نه در ملازمت کس - و نه در خدمت اسب - لخته در اندیشه این کار شدند ناگاه دیدند که همان اسب از دور دیده می آید - تا آنکه دویده دویده بآرامش سنجیده در ملازمت آنحضرت رسیده ایستاد - و آنحضرت در شگفت غریب مانده بران وحشی نژاد سوار دولت شدند اسب (که عادت او باشد که به آسانی سواری ندهد - و در او شدن آن باشد که بدسواری بدست افتد و آنگاه در چنین صحنه ها شده باشد - و از نظر غایب گردد) - و بعضی توجه شاهنشاهی خود آمده بآرامش تمام سواری دهد که هرگز به آسانی میسر نمی شد) از عجایب تصرفات این سریر آرای دولت تواند بود *

آری کس را (که ایزد بیچون در نوازش باشد - و متکفل این کارها شود) در وسعت آید خاطر او از تنهایی چه اندیشه باشد - و اگر ذات مقدس او چنین نتایج بخشد چه دور - اگرچه بظاهر چنان می نماید (که دادار خرد آفرین جمالی عالم آرای آن پادشاه صورت و معنی را بر خودش روشن میسازد) لیکن از روی معنی برای رهنمونی ظاهر پرستان مختصرترین چنانچه در شاهراه هدایت می نهد - تا چنانکه (او را خداوند صورت و پادشاه ظاهر میداند) بهتر و بیشتر ازان فرمانروای معنی دانسته رضامندی او را رضاجوئی حق پنداشته بگلشن سرای سعادت جارید رسند - خوشا بزرگ که حالش چنین باشد - و زهی دولتمندی که او را چنین آگاه سازند - و چه کور باطنی حق ناشناس که با چندین انوار حقانیت در حجاب بیگانگی مانده در خلاب نادانی فرو رود - و چه باطل بیدولتی که با وجود یانیت این پایه ارجمند به راه نفق و خلاف رفته با خدای جهان آفرین ستیزه نماید - سخن کوتاه که این گفتار شگرف را نهایت نیست - و گیتی خدیو ظهور این عارف غیبی را الهام ربانی دانسته فسح عزیمت تنهاری فرموده باز بدل گرمی و نوازش نویغان اخلاص پیوند (که در اردوی معلی بودند) توجه فرموده سایه التفات بران حدرد انداختند - و جهانیان را فروغ و فراغ حاصل آمد - و موكب معلی بتاریخ بیست و پنجم مرداد ماه الهی موافق یازدهم شهر شوال

(۲) نسخه [ج] دیده می آید (۳) در [اکثر نسخه] و آنگاه چنین صحرانی شده باشد (۴) نسخه

[۵] گردیده - و در [بعض نسخه] گردد (بعض توجه *

پیشتر از رسیدن اردوی ظفروتن چیده بالاخر نزول اقبال فرموده سلطنت آرای گشتند - و پیوسته باندیسات شکار اشتغال میفرمودند - و بعد از چند روز اردوی معلی بتمام و کمال رسید - خان خانان از فنون فرمان برداری سلطان واهمه (بار بر سر حکایت رفته و به نسبت شمس الدین محمد خان آنکه گلمنه شده) اظهار نمود که همچنان (که چهره اخلاص و عبودیت من درین دوشمان عالی از غبار زبر و یا مصفاست) نظر مرحمت و التفات آنحضرت را نسبت بخود بر وجه اکمل و اتم دانسته گمان قنور در از کار آن نمی برم - اما چون (گاه ثناء حضرت را بے التفات می یابم) از نیت غیبت و سعي سعایت شما میدانم - از من چه واقع شد که کمر بعد از من بسته ید - و تشنه خون من شده مزاج اقدس را بر سر افتخار می آرید - و کار بجائی می رسانید که قصد جان من میکنید شمس الدین محمد خان ازین صدمات مضطرب شده جمع را بخود متفق ساخته باخویش و پیوند خود پیش خان خانان رفت - و عهد و موثقی در میان آورده سوگندهای غلاظ و شدد یاد کرد که هرگز زبان بغیبت شما نگشاده ام - و نتوانم گشود - تا آنکه خان خانان را دل بجای آمده شورش او قدری فرو نشست *

و از سوانح این ایام آنکه بهادر خان را بد ملتان رخصت فرمودند که جایگزین خود را (که نویافته بود - چنانچه سابقاً ایمانی بدان رفته) سرانجام دهد - و هم یلوجان آنخدر را (که سر برده برداشته بودند) تحبیه نماید - بهادر خان دران ولایت دشتا رسیده لوازم مردنگی بجای آورد جمع انبوه از سوار و پیاده در برابر او آمده زیاده از انداز تاب و توان خود کوشش می نمودند و تا مدتی یک ماه ادب پیکار از جانبین بتقدیم می رسید - و چون (سایه اقبال این خدیو جهان بر تو توجه بر حصول امنیت او انداخته بود) بیامی توفیقات ایزدی فیروز مذ گشت *

و چون این جهان آرا در مقام اظهار سطوت شاهنشاهی بود (که از نقاب استغنا برآمده خود ناظم پراکندگیهای عالم شوند) بفرمان خان (که پیوسته لاف عقیدت زده) برده از روی کار او برداشتن گرفت - و او را سالک بیراهه ساخت - و آنکه بیراهه رفتن او اکثری از مردم هوشمند دریافته آن بود که فیلان پادشاهی را خواهی نخواهی بامرای اعتبار کرده خود تقسیم نمود - تا آنکه خیل از فیلان خاصه پادشاهی را (که پرده عظمت و جلال جهان آرای آنحضرت بردند) گرفته به بهانه آنکه مردم میسپارد از آنحضرت جدا ساخت - آن خدیو جهان نمیخواست که این تحکم را قبول نماید - لیکن چون (کارها بوقت خود باز بسته است - و هنوز آنزمان نرسیده بود) اغراض نظر فرموده رضا بقضا داد - سبحان الله این چه وسعت حوصله - و این چه اندازه مددراست

و آنگاه در عتقوانِ شباب که موسمِ طغیانِ طبیعت و مبدای غلیانِ قوای غضبیست - آرے بزرگ را (که جهان آفرین در کذبِ حمایتِ خود به پرورد) اینها از و چه بدیع^(۲) باشد *

و درین هنگام (که عرصهٔ لاهور بفرورغِ قدومِ عدالت آرای حضرت شاهنشاهی رونق داشت) سلطان آدم کبهر بزمینِ بوس رسیده بغوازشِ پادشاهی اختصاص یافت - و چون (در عتقوان در آمدنِ آیاتِ حضرت جهانبانی جنت آشیانی بفتحِ هندوستان شرفِ ملازمت در نیافته بود) توجّه بخاطر داشت - لیکن چون خدمتِ شایسته کوده بود [که مثلِ میرزا کامران (که سرمایه چندین شورش و آشوب بود) گرفته سپرده] چشمِ مرحمت فراوان داشت - و پیوسته عرائض او بدربارِ معلّی می آمد - درینولا (که عالم بفرآورنگِ حضرت شاهنشاهی فروغِ آسمانی یافت و اقبالِ بکارِ خون در آمد - که هر جا سرے و سردارے باشد موی کشان بسجودِ آستانِ عالی آورده سر بلندِ سعادتِ جاودانی سازد) آن دولت مند را نیز داعیهٔ آستانِ بوس گریبان گیر شد - و از وحشی طبعی خود التماس نمود که چون بملازمت سرافراز شوم همراهِ مرکبِ والا بهندوستان ندرند - و بمآثرِ الطافِ خالقِ نواز از جا و مقامِ خود جلالی وطن نشوم - و یکی از معتمدانِ پایهٔ سریرِ والا مرا گرفته بدرگاهِ معلّی بر - عراطفِ شاهنشاهی پاداشِ خدمتِ شایسته فرموده جمیعِ ملتسمات او را بذروهٔ قبول ارتفاع داد - و تیمور خان جلاور باین خدمت اختصاص یافت - تا او را مقرونِ استمالت آورده بسپیدهٔ درگاهِ کیتی پند سر بلند ساخت - و زیاده از آنچه (در حوصلهٔ خواہش او بود) بمراحمِ شاهنشاهی ممتاز شد *

و از سوانح (که در ایامِ توقفِ عالی در لاهور عبرت بخش از بابِ تمرد شد) بدینا رسیدنِ بختمل زمیندارِ مو است - و مچمل ازین قضیه آنکه این زمیندار از شور و بختل^(۳) که داشت سلطان سکندر همراه شده موجبِ ضلالتِ او گشت - و از اینجا (که رسمِ بیشترے از زمیندارانِ هندوستان آنست که راهِ یکجہتی گذاشته همه طرف را نگهبانی میکنند - و هر که غالب و شور افزا باشد باو همراهی می نمایند) در هنگامِ شورشِ روزگار (که قضیهٔ ناگزیرِ حضرت جهانبانی جنت آشیانی زبان زدِ اقطار و اکنافِ هندوستان گشت - و سکندر سور سر بفساد برداشت) آن گمراه همراه گشته در پیِ آرایشِ هنگامهٔ او شد - و درین هنگام (که زیاتِ نصرتِ محاصرهٔ مانکوت نمود - و کاروبارِ بر متحصنانِ قلعه باضطرار کشید) بوسیلهٔ حیلای زمیندارانه آمده ضمیمهٔ لشکر گشت - بیرام خان (چون بر حقیقتِ افسانِ او آگاهی داشت) او را سیاست رساند - و بجای او برادرِ او بختمل را (که بهوشیاری و دولخواهی در پیش بود) مقرر ساخت - از اینجا (که آئینِ همتِ والی شاهنشاهی

آنست که خود آیندها (اگرچه از روی اضطرار آمده باشند) از صدماتِ قهر محفوظ میباشند و فطرتِ بلند (که بهزاران مرّوت و فتوّت سرشته است) تجویزِ آزارِ این طبقه نمی فرماید [ظهورِ این قضیه ملایم طبعِ اشرفِ اقدس نیامد - اما چون (نقاب از جمالِ جهان آرا برنداشتند بودند) بظاهر چندان توجّه نفرمودند - و چون (خاطرِ جهانگشای از مهمّاتِ پنجاب فارغ شد) چهار ماه و چهارده روز (که دارالسلطنه لاهور از فرِ نزولِ سپاهِ منصورِ غیرت افزای سپهرِ والا بود) شرائفِ اوقات بفارغِ بالی و نشاطِ رانی مصروف بوده (بظاهر در لباسِ بے پروائی بکارِ اشتغال داشته - و در معنی در غایتِ پروا بوده) عیارِ اربابِ اخلاص گرفته می شد - چون (کار پردازانِ کارگاهِ خلافت از انتظامِ مهمّاتِ فارغ شدند) حکومتِ لاهور بحسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان تفویض نموده در ساعتی میمنت بخش بیست و پنجمِ آذر ماه الهی موافق سه شنبه پانزدهم شهرِ صفر (۹۹۵) نهصد و شصت و پنج نهضتِ اعلامِ نصرتِ اعتصامِ بیجانِ دارالملکِ دہلی اتفاق افتاد *

و از جمله سوانح [که در عرصه قضیه جالندهر (که مخدّم ساداتِ عالی بود) بوقوع پیوست] قضیه انعقادِ خان خاندانِ بیرام بود بعصمتِ تبابِ سلیمه سلطان بیگم - و تفصیلِ این سانحه آنکه حضرتِ جهانبانی جنتِ آشیانی در عهدِ جهان آرائی خود آن عفتِ نقاب را (که خواهرزاده آنحضرت و صبیّه میرزا نورالدین محمد بود) نامزدِ بیروم خان کرده بودند که بعد از فتحِ هندوستان آن دُر دانه یکنایِ فطرت را (که باصالتِ نسب و جلالتِ حسب از مختدّراتِ ساداتِ عصمت و مکذوباتِ معادنِ عفتِ ممتدّ بود) به بیرام خان بسپارند - و مرهونِ وقتِ ملانده بود - درین هنگام (که عرصه جالندهر از رویِ موکبِ عالی مهبطِ انوار شد) خان خاندانِ خاطر بر سرانجامِ این داعیه گماشته از بدکانِ حضرتِ شاهنشاهی استدعا و استمراجِ این شغل نمود - حضرتِ شاهنشاهی (چون در لباسِ بے پروائی درآمده راهِ مُدارا میسپردند) بامضای آن التماسِ اشارت فرمودند - و بآن خدِ معلی ازدواجِ روی داد - تمامِ مستوراتِ ساداتِ سلطنتِ خصوصاً ماہم^(۳) انگه درین انعقادِ سعیِ موفورِ بظهورِ رسانید - چنانچه عقد و زفاف در یک هفته صورت گرفت - میرزا نورالدین محمد پسرِ میرزا علاء الدین محمد است - و او پسرِ خواجه حسن^(۴) که بخواجهزاده چغانیان شهرت دارد - و خواجهزاده نبیره خواجه حسن عطاراند و ایشان بیواسطه پسرِ خواجه علاء الدین اند که خلیفه ارلِ خواجه نقشبند اند - و پوشیده نماند که خواجهزاده چغانیان به نسبتِ دامادی سلطان محمود میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا

(۲) نسخه [د] چهار روز (۳) در [اکبر نسخه] بیکه ماهم انگه - و در [بعضی نسخه] بیگم ماهم انگه

(۴) نسخه [ج ه ی] حسین •

اختصاص داشتند - پشه بیگم دختر علی شکر بیگ جد سیوم بیرام خان (که در عقد سلطان محمود میرزا بود) دختر او را (که از میرزا شده بود) بخواجه زاده عقد بستند - حضرت کیتی سدانی فردوس مکانی بملاحظه نسبتهای مذکور میرزا نورالدین محمد را (که آثار اخلاص و حسن عقیدت از پیشانی او دریافته بودند) مکرمت فرموده گلبرگ بیگم را (که صبیحه قدسیه آنحضرت اند) انتساب فرمودند - و سلیمه سلطان بیگم (که به نیک سیرتی و پاکدامنی و فطرت عالی امتیاز دارند) از آن قدسیه بظهور آمده - و حضرت جهانبانی جنت آشیانی باین مناسبت آن نسبت خیال فرموده بودند - سبحان الله چه عالم تقلید است - از اینکه سلطان محمود را در باب خواجه زاده چغانیان سهو رفته باشد (که با غیر کفو نسبت کرده باشند) برای چه حضرت فردوس مکانی پیروی آن نموده نسبت بمیرزا نورالدین محمد کنند - و بچه سبب اکنون به تبعیت گذشتهها این نسبت صورت بندد *

آغاز سال سیوم الهی از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال خورداد از دور اول

المذله که مکیل سال دوم از تاریخ الهی مرمع بجواهر خرمی و خوشدلی آویزه گوش روزگار و آرایش گردن ماه و سال گردید - و کوکبه بهار سال سیوم الهی بساطع دولت و اقبال بلندی گرفت و بعد از چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز جمعه بیستم جمادی الاولی سال (۹۶۵) نصد و شصت و پنج اورنگ نشین فلک چهارم ظلمت زدای هفت طارم ببرج حمل تحویل نمود عالم صورت را چون جهان معنی طراوت تازه داد - و زمین پژمرده را چون آسمان سال خورده نظارت باندازه بخشید - دل بستگان عشرت بظهور شعاع سعادت این سال آئین نشاط از سر گرفتند و آرزو مندانشق از نسیم نوروزی روح تازه در قالب ایمانی و آمال در دمیدند *

* شعر *

دماغ عالم از بوب بهاری * هوا را ساخته عود قماري
زمشک افشانی باد طرب ناک * عبیر آمیز گشته نافع خاک
زمین را مشک پیمودن بخروار * هوا را غالیه سودن صدف وار
نیارده زرمی تاب مهتاب * زلاله خون چکیده وز سمن آب
بنفشه بهر چشم بد بتعجیل * کشیده در بناگوش چمن نیل

(۲) نسخه [ح] بخشی بیگم - و نسخه [ی] ویشه بیگم (۳) نسخه [ی] شکر علی بیگ

(۴) در [بعضی نسخه] گوش روز و روزگار (۵) در [چند نسخه] سوخته *

پس از فراغِ نشاطِ نوروزی و انبساطِ فتح و فیروزِی اشجارِ سعادتِ اثمارِ حدائقِ الهی یعنی رایتِ نصرتِ آیاتِ شاهنشاهی بعزمِ سایه‌گسترِ دارالملکِ دهلی از قصبهٔ جالندهر در جلوهٔ اقبال آمده شکارگان و نخبِچیر افکنان نهضت فرمود *

چون [از دریای ستلج (که قصبهٔ لودهیانه بر ساحلِ آن واقع شده) عبورِ مرکبِ عالی اتفاق افتاد] مُسرعانِ کارآهه خبر آوردند که حاجی خان (که اندک از احوالِ او سابقاً گذارش یافت) بافواجِ قلمرو (که بدفعِ او نامزد شده‌اند) دمِ مساوت و مسامحت میزنند - بنابراین توجّه جهانگشای یوان قرار یافت که مرکبِ اقبال تاحصار رفته نظامِ کارِ نبرِ و فتهای مذکور نماید و اگر جمعی دیگر را برای استظهارِ آن جماعت باید فرستاد فرستاده خاطرِ عالمِ آرای را از اندودِ بالکل جمع نموده آید - بذابریں اندیشهٔ صوابانما جمیعِ اردوی معلّی بسرکردگیِ ناصرالملک حصار روبه روانه شد - و حضرتِ شاهنشاهی بجهتِ احیای آدابِ مستحسنه و ارتقای مدارجِ سعادت جریده بسپهند متوجّه شدند - که زیارتِ حضرتِ جهانبدائی جنتِ آشیانی (انّا اللّٰه برهانه) فرموده بر مرکبِ دولت سایه‌گستر شوند - چه در هضمِ شکستِ امرا و استیلائی هیمو خنجر بیگ و جمعی از ملازمان درگاهِ نعشِ مقدّسِ آنحضرت را برداشته بسپهند آورده بودند - و تاحالِ آن صدوقِ قدسی را محفوفِ استارِ خفا ساخته در انجا بودیعت گذاشته بودند - و در اندکِ زمانه بعد از احرازِ این امنیّت بحصار رفته روشنی‌افزایِ اردوی معلّی گشتند - و بیرام خان خان‌خانان نیز بموجبِ التماسِ درین عزیمت همراه بود - و دریغوا! (که رایتِ اقبال در حصار بود) میانِ ناصرالملک و شیخِ ندائی نزاع و تقارّبه بهم رسید - و چون بیرام خان رعایتِ احوالِ شیخِ بسیار مینمود جانبِ او گرفت - ناصرالملک روزی چند خاطرِ غبارآلود ساخته بدرخانه نیامد - و در اندکِ زمانه جمعی از نیک‌ذاتان در میان آمده صلح دادند - و چون (طغطنهٔ عساکرِ نصرتِ بتاجی خان و آنمردم رسید) بے جنگ از هم متفرّق گشته هرکدام بجائِ رفت - و حاجی خان بگجرات شتافت و از لشکرِ منصورِ محمد قاسم خان نیشاپوری باجمیر رفته متکفّلِ انتظامِ آنحدر شد - و سید محمود بارهه و شاه‌قلی خان محرم و جمعی را به تسخیرِ جیتان^(۱) فرستادند - بهادرانِ نصرتِ قرینِ بزرگشمشیر و ذبیری شجاعتِ جمعی کثیر از راجپوتانِ گردن‌کش را به تبهٔ عدم راهبری نموده آن قلعه را متصرف شدند - و عرصهٔ آنحدر از خس و خاشاکِ اربابِ بغی و تمرّد پاک شد *

(۲) نسخهٔ [ز] لودیهان (۳) نسخهٔ [و] مستحبه (۴) در [بعضی نسخه] نقاضی (۵) نسخهٔ [ز]

نهضت موکب گیتی گشای شاهنشاهی بدارالملک دهلی

و وصول بآن شهر کرامت پیوند

چون (خاطر جهانگشای از مهمات این حدود فراغ یافت) موکب عالی از راه سامانه متوجه صوب دهلی شد - و منزل بمنزل داد دهان و عشرت کفان راه سپردند - و بتاریخ پنجم اردی بهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و پنجم جمادی الاخری لوای گیتی آرای سایه وصول و پرتو نزول بر ساحت دارالملک دهلی انداخت - بزرگان شهر بآداب استقبال مبادرت نموده غبار موکب جهان نورد را پیرایه آبروی سعادت خود ساختند - انوار نصفت و عدالت و لمعات رافت و عاطفت شاهنشاهی بر ساحت احوال خواص و عوام تافت - و بدستگیری مذهب اقبال کار سپاهی و رعیت بتارگی انتظام گرفت - و درانوا خان خانان باجمع امرا و ارکان دولت در هفته دوروز در دیوانخانه شاهنشاهی دیوان بزرگ میداشت - و مهمات و معاملات مالی و ملکی (که دران بارگاه دولت قرار می یافت) بعرض اقدس شاهنشاهی می رسید - و بدانچه فرمان گیتی مطاع میشد بطغرای فغان می پیوست *

و از بدائع وقوع (که سپهر خیال باز از پرده بوالعجبی برآرد) داستان عشق و عاشقی علی قلی خان زمان بساربان پسر برود - و بوسیله آن جوهر بدگوهری او روشن گشته نفرین جهانیان را مورد آمد - و تفصیلش بطرز اجمال آنست که در عهد دولت حضرت جهانیان جفت آشنایی شام بیگ نام پسر ساربان (که بحسن صوری و جمال ظاهری انگشت نما بود) در ساک قورچیان خاص انتظام داشت - و خان زمان بآن ساربان پسر بمقتضای خبائث ذاتی و خیانت فطری فطر شهوانی بردوخته و این طغیان طبیعت شهوانی و غلیان نفس بهیمی را عشق نام کده روزگار بسر می برد - بعد از واقعه ناگزیر حضرت جهانیان شام بیگ باتفاق خوشحال بیگ (که او نیز داخل قورچیان بود) در جالندهر باستان بوس حضرت شاهنشاهی سرافراز گشته در جمع قورچیان می بود - درین حال خان زمان از بیدولتی و تبه رانی کسان فرستاده اغوای او نمود آن بجهت معنی (که مغرور حسن بے مدار صورت بود) این را نقش مراد و منصوبه بخت دانسته گریخت - چه درین درگاه (که بازار حسن معنوی گرم است - و به برکت حسن معنوی لطف صورت را جای میدهند) امثال این مردم بیمعنی ظاهر آرا را که می پرسد - و کجا بنظر التفات شاهنشاهی می رسند - و باجمعه آن بیدولت بخیال فاسد از دولتخانه اقبال گریخته خود را

پیش خان زمان رسانید - و بازار حسن فروشی گرم ساخت - و این کافرنعمت را (که بدمستی دلاوری و دنیاداری ضمیمه بدنهادی او شده بود) از شورش طبیعت کار برسوائی کشید و چنانچه (خبائث ماوراء الزهر از تیرگی دل عظمت و شکوه دولت راضی و منظور نداشته بر ناپاک رکان آورده دامن اسم بزرگی رانده پادشاهم پادشاهم میگویند) آن بیدولت نیز گفته - و کورنش و تسلیم بجای آورد - و از فرزنی مستیهای گوناگون (که اندک گفته آید) راه سعادت گذاشته براه ادبار رفته - و بالای عظیم تر فراهم آمدن خوش آمد گویان نزد او بود - که نظریه شان جز بر منفعیت خود نیفتاده - و پیروسته بدین جهت جمیع بدیهای او را توجیه نیک کرده در افزایش کار خود می بودند - و هرگاه (بدناته در پایه بلند باشد - و بدمستی چنین زری دهد و ارباب صحبت از گروه خوش آمد گوی خانه برانداز باشند) ظاهر است که دین و دنیای آن شخص خراب گردد - و حال و مال او بخسoran انجامد - چنانکه مصداق این مقال احوال و خاست مال علی قلی خان است - و چون (بے آرمی و بے حیائی این بخت برگشته بمسامع اقبال رسید) برایع موعظت و منشور حکمت فرستاده بنصائح والا لوازم بزرگی بجای آوردند - و حکم عالی شد که درگاه ما دریای عفو و احسان است - آدمی زک از فرمان برداری از و صحبت بد ذاتان خوش آمدگوی مغلوب سلطان شهوت و غضب بوده مورد انواع ذلالت میشود - اکنون از مردمی و حقیقت نمک شناسی و عقیدت و اخلاص حرف گفته نمیشود - سر رشته حساب را (که سرمایه نجات عموم مردم است) بدست داشته از کرده پشیمان شده به نیکو خدمتی تدارک کردار ناشایسته خود نمی - و آن ساریان پسر را بدگاه فرست - تا کردار ترا نکرده انگاشته بعوظای شاهنشاهی سر بلند گردانیم - و اگر از بیخردی و بیشرمی پذیرای احکام پادشاهی نشوی سزای تو در کنار تو نهاده آید - که باعث عبرت سایر کوتله اندیشان زرمست گردد - درین اثنا (که بدمستی و بدگویی علی قلی خان بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت) رای جهان آرای اقتضا کرد که جمعی از بهادران نصرت قرین را در نزدیک او جایگیر کرده شود - تا از انفراد و استقلال برآمده پرده ناموس او دریده نگردد - از انجبت قصبه سندبله را سلطان حسین خان جلایر جایگیر فرمودند - آن بدگور این قصبه را از پیش خود باسعیل خان پسر ابراهیم خان اوزبک (که با او قرابت نزدیک داشت) داده بود هرگاه (سرجماعه به بدعملی و حرام نمکی موعوف باشد) پیروان او ناگزیر از سعادت بے بهره میگردند - و لهذا اسعیل خان پرگنه مذکور را نداده بمنازعت برخاست - سلطان حسین خان مذکور به پشت گرمی چنین خدیو اقبال ازو بزر گرفت - و او پناه به علی قلی خان برده

(۲) نسخه [ب] نفس (۳) نسخه [ی] حقیقت نمک شناسی (۴) نسخه [د] زرمستان کوتله اندیش •

لشکر بسیار بر سر او آورد - و سلطان حسین خان بهمین مردم خود بمدافعه آنها برآمد - و چون (از مذسوبان این دولت جاوید اقبال بود) با وجود کثرت مخالف فیروز مزمنی یافت - و جمعی کثیر به بدترین مردن^(۲)ها (که در حرام نمکی جان دادن است) بخاک نیستی برابر شدند - و شاه بداغ بلاقی^(۳) (که از خویشان نزدیک علی قلی خان - و از شیعیان نامی زمانه بود) بهاریه عدم شتافت علی قلی خان بمقتضای شرارت ذاتی و بدنهائی خود میخواست (که آمده بسطان حسین خان رو برورش - و یکبارگی از پرده آرم برآمده روسیه ازل و ابد گردد) جمعی از خرد پزیران دور بین او را از اندیشه نادرست باز داشته در تدارک و تلافی حرکات ناشایسته او اهتمام نمودند و او نیز نصیحت پذیر گشته در چاره کار خود کوشش نمود - لیکن (چون دولتمندی ذاتی نداشت) آن ساربان پسر را از خود جدا نمیکرد - و از سایر امور بیدولتی دست باز نیداشت - بباطن در اندیشه تبه - و بظاهر شروع در ملاصقت نمود - و ناصر الملک پیوسته نکوهش احوال خسران مآل او کرد - و در فرستادن لشکر بر سر او و تنبیه کردن او اهتمام نمود - و بیرام خان خاطر علی قلی خان نمانده شده از بزرگ منشی خود کارهای ناخنجار او را فاکرده می انباشت - درستان درخانه او را نصیحتهای گرانمایه کردند - و آن نکوهیده اعمال (چون از کردار خود باز نتوانست آمد) خود را بخیله و مکر زد - و برج علی نام نوکرش از معتمدان خود را بدرخانه فستک که شاید کار تواند ساخت - و شورش درخانه را عالجی تواند انگیخت - دران ایام ناصر الملک صاحب اختیار کل بود - و مهمات مالی و ملکی برای رزین او مقروض بود - و از صمیم قلب لوازم دولتی خواهی بجای آورده ملاحظه خاطر بیرام خان نکرد - روزی برج علی (که از مدهوشان مجلس علی قلی خان بود) پیش ناصر الملک رفته سخنانی (که از اندازه بیرون باشد) در میان آورد - چنانچه دل حق شناس ناصر الملک بغضب در آمد - بفرمود که برج علی را خوبانده چوب زدند - و از برج قلعه^(۴) دهلی او را بریزنداخته در خندق نیستی فرستادند - میگفت که این مردک اکنون مظهر بر اسم خویش گشت - و بیرام خان ازین معنی بغایت آزرده شد - و کینه در دل داشته انتقام او را بوقت دیگر انداخت *

و از سوانح دولت افزای (که در دارالملک دهلی درین ایام روی نمود) بیاسا رسیدن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ است - که بسعی اخلاص سرشت ناصر الملک بوقوع آمد و جهانیان از شرارت او آسوده شدند - و حقیقت این حال بر سر اجمال آنست که پیوسته دل باطل او

(۲) نسخه [ی] مردن^(۲)ها (۳) نسخه [ج د] بدائی - و نسخه [ی] براقی (۴) در بعضی نسخه [

شیعیان (۵) نسخه [ی] ناپسندیده (۶) در چند نسخه [قلعه فیروز آباد دهلی .

آنندۀ نفاق بود - و سرشت او به خبیث و خبائث آماده - چه در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی و چه در هنگام طلوع نیر جهان آرای حضرت شاهنشاهی حرکات ناپسندیده ازو بظهور آمد - حضرت جنت آشیانی او را مصاحب مغافق میفرمودند - چنانچه سابقاً گزارش یافته - و درینوا شطری از اوقات پریشان خود را در صحبت شاه ابوالمعالی گذرانده در تبه رانی می بود - و نختی از اوقات بتحدو شرقیه بسر برده از مصاحبان مجلس خبائث علی قلی خان گشت - و پسر خود را مهر دار او ساخت - و چون (پیمانۀ عمر او به پریشان نزدیک رسیده بود) باندیشۀ تباہ از انجا بدلهی آمد - درین اثنا بپیرام خان او را متعید ساخته مصحوب معتمدان روانۀ سفر حجاز ساخت - و او قدمگاه برآمده متوجہ پیش بود که کار او ساخته شد و قدمش بعدم فرو رفت - و باعث برین امر ناصرالملک بود - باختمام تمام پیرام خان را بران داشت که در قطع قرطاس بریک اسم قتل و بر دیگرے نقش نجات نوشته انداخته شود - تا در نقشه (که از پردۀ غیب بظهور آید - و بر رو افتد) آنرا فرودۀ الهی دانسته کار بندیم - و همینانکه اندیشیده بود تقدیر موافق تدبیر آمد - و در ساعت کسان فرستاد او را بسزا رسانیدند *

و از وقایع ناشایسته (که درین سال بظهور آمد) کشته شدن خواجه جلال الدین محمود بتیق است و محمل ازین سرگذشت آنست که او پادشاه قلی بود - و توضع ے تقریب بمروم نمیکرد و بزرگان دنیا نظر بر رواج کار خود داشته همه را چاپلوس دربار خود میتوانند - بنابراین اکثر برکشیدهای این دولت علیا او را دوست نمیداشتند - و با این حالت عیب شزل و مزاج (که بدترین عیب بزرگان تواند بود) داشت - و با سوان زمانه مطایبه میکرد - و بحرهای دور از کار در لباس طرفی و ظرافت (که نادانان آنرا خوش طبعی نام نهاده اند) بسر می برد و هیچ کس نبود که خلش از خاستن ظرافت او در بهلو نداشت - درین هنگام (که غزنین باستصواب محمد قلی خان برلاس باز مقوض شد) ارباب غرض فرصت دانسته هم خاطر منعم خان را شورا ندند و اندیشۀ انتقام دیرینه او را تازه ساختند - و هم در هندوستان باعث مزید بهره ریزی خاطر پیرام خان شده او را در کشتن بجد ساختند - آن دور بینی و نیک دانی کجاست که صلاح دولت صاحب را منظور داشته بندهای کار آمدنی را بجهت اغراض نفسانی خود هدف تیر انتقام نسازند و سو و زبان خود را از ملاحظه انداخته در برآمد کار ارباب استعداد شوند - خواجه چون (فسخ درزیست هندوستان نمود منعم خان و در مقام کیفه کشی در آمدن او شوند) در اندیشۀ دراز فرو رفت نه روی آمدن هندوستان که خدیو زمان در نقاب ے پروئی - و پیرام خان در نهایت استیلا - هرگاه [در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بجهت حرفه نالایم (که ازو رسانده بودند)

او را فرصت یافته در حمام نما بدست آورده انواع اهانت رسانیده و مغایب غضب گشته ملاحظه حضرت جهانبانی نکرد [امروز (که حال باینجا رسیده باشد - و خدیو زمان در نقاب بے توجہی) چگونه پیش آید - و ستم پیشهای تیره درون چه سعادتها که نمایند - و شدت منعم خان (که برای العین ملحوظ اومیگشت) بودن کابل و دیدن او را بخود قرار نمیداد - و بیوفائی نکوهیده ترین عارها پیش او بود - بخاطرش راه نیافتی که ازین دولت ابد قرین روتافته بناحیت دیگر رود - منعم خان جمع را بتسلل او فرستاد - و بعد و پیمان او را آورده مقتید ساخت - و بعد از آن باشارت او نشتره چند در چشم او زدند - چون تقدیر نرفته بود روشنائی چشم اخلاص بین او تباہ نشد - و پس از چندگاه (که او را کور دانسته دست از باز داشته بودند) بنگش رویه بسر کردگی یکی از بنگشیان راه هندوستان پیش گرفت - تا بهر وضع که باشد خود را باستانه دولت رساند - و هر امر ناگزیر (که از دشمنان رودهد) بارت در پای قدم صاحب باشد - منعم خان آناه شده چنده از تیز روان عرصه تقصیر را فرستاد - و او را با برادر خود او جلال الدین مسعود بدست آورده گرفتار بند و زندان ساخت - و در فکر و اندیشه این بود که چگونه دفع کند - آخر شب جمع را بر سر آنها فرستاد و خون آن دولتمخواه را برای غرض شوم خود ریخت - و بیرام خان نیز فرمان دست کوبه بکشتن او فرستاده بود - حضرت شاهنشاهی (که برای عیار ارباب ثروت و چندین مصلحت دیگر در نقاب بے توجہی بودند) از استماع این قضیه خروش باطنی فرموده مکافات آنرا چون سایر امور باید هستی بخش جهان آرا تفریض فرموده بحموله که داشتند بر زبان نیارزدند - الله تعالی این مظہر بردباری را برای نظام صورت و معنی دیر دار *

توجه حضرت شاهنشاهی بفیل و جنگ انداختن فیلان مست^(۳)

خاطر دور بین پرده گزین حضرت شاهنشاهی (که پیوسته در لباس بے توجہی بوده مهمات مالی و ملکی بعاشقان آن وا گذاشته روز پرده تازه بر روی احوال دولت ابد قرین خود انداخته و دنیا دوستان خود آرای را باین طرز بدیع عیار گرفته) در آن هنگام (که در کابل نقاب آرائی میفرمودند) بسواری شتر و جنگ آن متوجه بودند - که در آن حدود جانداره کلانتر ازو نبود - و گاهی برای تشدید خاطر جهان آرای بسواری اسب و شکار سگ اشتغال داشتند - درینولا (که ممالک هندوستان بقدرم میمنت بخش آنحضرت رونق گرفت) بفیل بیشتر توجه فرمودند - که در صورت و سیرت از جانوران بدیع است - اگر [از روی کلانی بکو تشبیه کرده گروہ را (که ندیده باشند)

شناسائی بخشیم [کاره نساخته باشم - آن حسن صورت کو - و آن رفتار کجا - و اثر (سرعت و تند روی او را مباد نسبت دهم) آن خشمگینی در وقت برهم زدن ثابت قدمان عرصه نبین چون گفته آید و در در بیغی و دریافت و فراست اگر باسپ مانند گردانم بیان واقع نشده باشد - شرح بد مستی و کینه کشی و کارهای شگرف فیل را کتابی علل شده باید - که مرد دانا بے تکلفات انشا فراهم آرد و فصاحت و بلاغت تنها درین کار غریب (که از قرار واقع گفته آید) کفایت نمیکند - با خود راست رو عمره دراز (صحبت با تجربه کاران ادب آموز این بدیع نظر عظیم شکل بلند دریافت کوه افکن سوارهای فوج برهم زن داشته) پذیرای شناخت بدائع این خلقت غریب عبرت افزای تحیر بخش شده باشد - و با ایفایم خود از شنید بدید آمده برای العین لطف و تفرار را به بیغد و کارنامه های او را از راه چشم بدل فرسند - شاید که اندک از بسیار او را تواند نوشت - که حسرتی در دل او از کوتاهی بیان نماند - مگر (که این شرایط بواقعی دست نداده) بعبارت آرای سخن را چرا دراز کدم - و از مقتصود (که درین شوقنامه دارم) چون بلر مانم - شیان بهتر که بهین قدر ازین عجبای مختلفات انکشاف نمود، رونق افزای کار خود باشم *

چون (نظر مقدس حضرت شاهنشاهی برین مهیب بیکر بدیع عیدال افتاد) سزوار توجه دانسته بود؛ تازه برای خود سرانجام فرمودند - و در معنی ایزد جهان آرا آغاز جمال تباری این یزیده عقبه کبریای خود فرمود - و بنقد از اسباب قوس و بیم ظاهری بینان خلق پرست گردانید - تا باین خدیو صورت و معنی گسسته خدای و پریشان اندیشه نبوده پائیز افکار خود بیرون نهند - چه ماهیان این فن و استادان این صنعت اینچنین برودت را رام خود نتوانند ساخت - و این بهلولان الهی باین دیوری و دلاوری زبون خود ساز - همانا که از ملاحظه باید کرد - و از این معنی خدا پرست را نیز عتقوان دید؛ وری و دریانت عجبای این برگزیده ایزدی شد - چه کارهائی (که در کالبد گفت در نذاید - و ترازوی قیاس بر نسجید) ازین اورنگ آرای سلطنت بظهور آمد و سوارهای فیالان مست آدم گش فیلبان ربای بدخو (که آهین جگران این فن را از تصور آن زهره میگدازد) از ذات مقدس بظهور آمدن گرفت - دران هنگام (که فیل بد مست بدخو فیلبان خود را کشته چندین خون کرده آشوب شهر گشته باشد) این تأیید یافته الهی در حمایت ایزدی در آمده (چنانچه در میان چمن و صحن خانه خرامد) پای عظمت آرای بر دندان فیل نهاده خندان خندان سوار گشته او را بجزگ فیالان مست عریده جوی می آرد - و در عین جنگ انداختن

(۲) در [بعضی نسخه] حسرت بسیار (۳) نسخه [ی] شکل (۴) نسخه [د] حقیقت (۵) در

[چند نسخه] قیاس ظاهر (۶) در [اکثر نسخه] تراویدن گرفت *

فیلانِ مست (که فیلانِ فیلِ دیگر را طاق شده در نظر می درآید) آن شیرِ الهی از آن فیل برجسته بران فیلِ دیگر سوار میشود - و این گروه حق پرست را سُرْمَه رشنی افزای از دید این حالات بدست می افتد - چه رسیدن نزدیک این غفرت پیکر جز بحماییت ایزدی میسر نشود - فکیف سوار شدن بران - و باز آنرا به تند خوئی داشتن - و با فیلِ دیگر که مثل او باشد جنگ انداختن - از ظهور این عجائب اصحاب ظاهر چون اهل معنی در مقام حلقه بگوشی در آمدن گرفتند - بخاطرِ کسی نرسد که فیل را زمین میکنند - و آلات و اسباب چند تعبیه می نمایند تا سواری میشود - ریسمانی در گردن او حلقه طور (که باعش زب و زینت او باشد) می بندند و نزدیک گردن نشسته پا را بر آن ریسمان اعتماد می بخشند - من چه گویم - سخن همانست که ازل کفتم - بیان حالات از من نمی آید - اگرچه در واقع نویسی ظاهر بین داند (که از درازئی شادراه مقصود یکسوشده به بهنا میروم) اما کارشناس معنی گزین دریابد که یک قدم از راه بیرون نهد؛ از کم فرصتی تاخته می شتابم *

از جمله حمایات ایزدی (که ارباب صورت و معنی را از خواب غفلت بیدار ساخته شطرنج را در تعجب و لخته را در حسرت نایابت ایام گذشته آورد - و طبقه را در آفرین گری دانش خود بوده هوش افزای گشت) آنست - که درین هنگام (که در دارالملک دهلی مسرت پدروی خاطره اقدس بوده فیل سواری فرموده بجنگ انداختن آن اشتغال داشتند) روزی بر فیل لکینه نام (که مظهر قهرمان جلالی بود) در عین بد مستی و بد خوئی و آدم کشی او بدولت و اقبال سوار شده بفیله همتای او جنگ انداختند که کار آگاهانوا حیرت افزون - فیل لکینه (که آنحضرت بر سوار بودند) غالب آمده حریف را شکست داده مدهوشانه از پی او میدوید که ناکهان پای او (که ستونی عظیم را ماند) در گوه ننگ و مغاک عمیق فرورفت و دران عریده بد مستی (که دخیل خشم در دماغ او پیچیده بود) حملهای عظیم و حرکت های عذیف بنیاد کرد - و درین اثنا پهلوانی (که بر کفل فیل سوار بود - چه قاعده است که بردف این کوه پیکران یکی از شیردلانِ کاروان سوار می شود - و او را بزبان هندی بیوئی^(۳) گویند) تاب جنبشهای آسمانی او نیارده بر زمین افتاد - درین وقت (که غریو از کون و مکان برخاسته بود - و دل های ارباب اخلاص بگداز میروفت) ذات مقدس نیز از جای خود جدا شده پای آسمان فرسای حضرت بروسمان گردن فیل (که بزبان هندی کلاوه خوانند) محکم شد و آنحضرت پدستی (که کمند همت بر فلک می انداخت) و پنجه (که تأیید ید الله در اصابع

(۲) در [بعضی نسخه] لکنه (۳) نسخه [ه] بهولی - و نسخه [ی] بهولی •

نَهَضتِ مُوَكَّبِ مَقْدَسِ حَضْرَتِ شَاهَنْشَاهِي بَدَارِ الْخِلَافَةِ

آگوه و دیگر شوانح اقبال

چون [عمره] دلگشای دارالملکِ دهلِیِ سیماسِ نَزولِ اَجَلِ حَضْرَتِ شَاهَنْشَاهِي تا مَدَدِ شش ماه مامِنِ عدل و رافت بود - و مَهْمَاتِ آنْدودِ بَرِوجِه (که مُلُهمِ دِلْتِ تلقینِ فرمود) انتظامِ یافت [رایِ عالمِ آرای (که بَرِوتِ ست از شَعِشَعَهٗ فَرُوعِ مِهَرِ عَالَمِ افروز - و نورِ ست مَقْبَسِ از سَرچشمَهٗ اَنوارِ اَلْهِیِ) چندانِ اقتضا نمود که رَاوَاتِ عَالِیِ بَعَزِمَتِ دَارِ الْخِلَافَةِ آگَرِه (که از رِشکِ آب و هوای آن بغداد از ۵ جله و مصر از نیل در عِرْقِ خِجَلِ است) نَهَضتِ فرماید و خاطرِ دریا نثار به نَشِستِ کشتی و سِوَرِ درِیایِ جونِ تَوَجُّهٗ فرمود - صاحبِ اَهْتِمَامِ مَهْمَاتِ دریا چندی کشتی و زورق را زِیْب و رونق دادند - و نَشِیمَنایِ چوینِ را بَتِمَاشایِ فَاخِرِ بَیْرِن و دِیْنِ گَزِند - رُوزِ اَهْتِمَاکِ بَیْسِت و شِشِمِ مِهَرِ اَلْهِیِ مُوَافِقِ رُوزِ یَکْشَبَهٗ بَیْسِت و شِشِمِ دُشْتِجَهٗ آن شَهَنْشَاهِ دریا دل و درِیایِ بَیْ سَا حِلِ بَکْشَایِ نَشِست - و مَخْصَرِ آءِ را قَدَرِ درِیایِ مَیْطِ بَخْشِید و دِیْکَرِ اُمُورِ عَالِیِ قَدَر و مَقَرِّبانِ سِرِیْرِ دِلَا و سَا یَرِ بَیْرِنِ دِلْتِ (که سَا مَانِ سَفَرِ دریا کرده بودند) بَا نِیْزِ (که کارِ نَامَهٗ اَدْوَارِ اِجْرَامِ تَوَانْدِیْن) بَکْشَایِ نَشِستند - گویا دریا را اَکِیْنِ بَستَهٗ بَرْدَد - یا اَلله و نَسْرِیْنِ از آبِ سَرِ بَرِآورده بود - بَیْرَزَانِ عِیْش و عِشْرَتِ رُویِ عَزِیمَتِ بَدَارِ الْخِلَافَةِ آگَرِه آورده کشتیها را درِیائی ساختند - و دِرَانِ رَا دِلْگِشَا رُویِ اَنْبِساطِ بَشْکَارِ مَنْعِی و مَرغَابِی داشتند - و مَیْجَسِ عَالِیِ (که جدا درِیائِست از جَوَاهِرِ مَعَالِیِ لِبَالِبِ) بَیْجَنْدِشِ کشتی باده موجِ خِیْزِ بَدَل و عطا بود تا آنکه هَفْدَهٗمِ اَبَانِ مَاءِ اَلْهِیِ مُوَافِقِ یَکْشَبَهٗ هَفْدَهٗمِ مَحْرَمِ سَالی (۹۹۹) نَهْصَد و شِصْت و شِشِ مِهْجَهٗ رَاوَاتِ صَحْرِ تَبَاشِیْدِ شَاهَنْشَاهِي از مَطَاعِ اَفَاقِ شَهِرِ آگَرِه طُلُوعِ نمود - و آن مَصْرِ جَامِعِ دِلْتِ و سَعَادَتِ را مَرْکَزِ دَا یَرِ نَخْت و مَطْعِ نَیْرِ نَخْت ساخت - و حَضْرَتِ شَاهَنْشَاهِي اَرْکِ شَهِرِ را (که بیدال گدشه اشتها داشته) به نَزولِ خَاصِ پَا یَهٗ اَسْمَانِی بَخْشِیدند - و بَیْرِنِ دِلْتِ و سَا یَرِ اَرْکَانِ سَعَادَتِ را جَا یَحَا مَنَازِلِ تَقْسِیمِ یافت - اَقْبَالِ دِرَانِ سَا حَتِ رَا حَتِ مَنَزِلِ کُوفَت - و سَعَادَتِ دِرَانِ کُلِ زَمِیْنِ طَرَحِ اِقَامَتِ اَنْدَا حَت - در اَنْدَکِ فَرِصَتِ بَیْرَا کَتِ تَوَجُّهٗ عَالِیِ اِیْنِ شَهِرِ دِلْتِ اَسَاسِ گِلْکُونَهٗ رِخْسا رِ هَفْتِ اَقْلِیمِ شد - شَهِرِ دَرِ گُومِی و سَرِ دِیِ مَعْدَل - آب و هَوَا یَشِ بَا طَبِیْعَتِ سَا زَارِ زَمِیْنِشِ بَا شِجَارِ و فَوَا کِه بَخْرَا سَانِ و عِرَاقِ مُوَافِقِ - و درِیایِ جُونِ (که آبِشِ در سِیْکِی و گُوَارِائی کَمِ نَظِیرِ است) از مِیَانِهٗ شَهِرِ رَوَان - از دُو جَانِبِ مَلازِمَانِ عَقِبَهٗ اَقْبَالِ مَنَازِلِ دِلْگِشَا و بَسَاتِیْنِ دِلْکَشِ

ترتیب دادند که بقالبی گفت درنیاید - و از کمال شرافت و جلالت بشارگی دار الخلافه و مرکز السلطنه شد *

و (چون کواکبِ سعود بنظراتِ سعادت بطالع مسعودِ حضرت شاهنشاهی ناظر است - و ظهورِ تأثیراتِ بموجبِ اقتضای آن لازم) هر آئینه فتوحاتِ مقدّرهِ غیبی و پرده کشائیِ مخدّراتِ مقصودِ بقدریج و ترتیب هر کدام از آنها بهر وقت (که تعلق یافته) لامحالّه بهمان وقت صورت گرفتنی ست و هر امید (که بوساطتِ سعی و کد یا بے واسطه جدّ و جهد موعودِ وجود گشته) باسلوبِ مقررِ حصولِ بیوستنی - و ازین قبیل است سانحه دولت انقضا که بعد از آمدنِ ربابتِ جلالِ بدار الخلافه آنکه پرتو ظهور یافت - و فتحِ قلعه گوالیار باسانی روی داد - و شرحِ این برسمِ اجمال آنکه پیشتر ازین گزارش یافته که این قلعه را قباخان و فوج از بهادرانِ نصرت قرین رفته محاصره کرده بودند - لیکن (چون آن قلعه متین در استواری و مستحکمّی کارنامه ایست از فرزانهای زمانِ پیش - و اثرِ ست بدیع از کار آگاهانِ قدیم که گرفتاری آن به فیدویِ بازویِ صورت صورت نه بندد - و جز بقوتِ اقبالِ روز افزونِ چنین خدیو صاحبِ اقبالِ کار بسته آن نگشاید) باوجودِ سعیِ مبارزانِ جهان کشایِ کارِ از پیش نرفته بود درینولا (که دار الخلافه اگر در مستقرِ رایت فتح آیت گشت) حبیب علی خان و مقصود علی سلطان و جمیع کثیر را بکمکِ قباخان تعیین فرمودند - بهیچان در آدابِ قلعه داری دقیقّه نامرعی نیبیدداشت جمع از راه نمایانِ دولت مندگی (که باو نسبتِ خیرخواهی داشتند) نصائحِ ارجمند در میان آوردند که هر چند (قلعه محکم و اسبابِ قلعه داری مهیّاست) امّا بتأییدِ الهی و اقبالِ آسمانی چه کار کرده آید خصوصاً وقتی که پناه نموده باشد - که به پشتِ گرمیِ آن کارِ توان کرد - و دست و پای توان زد - و چون (سخن بغایت درست بود - و باید راستی بلند داشت) نصیحتِ پذیر گشت و در بهمن ماهِ الهی موافقِ ربیع الآخر حاجی محمدخان سیستانی بموجبِ التماسِ قلعه نشینان رفته خاطر تفرقه یافته او را مستمال ساخته بملازمتِ حضرت شاهنشاهی آورد - و آن سعادت منش کلید قلعه را با ربابی دولت سپردن مفتاحِ ادوابِ مقاصدِ خود دانست - و آن حصنِ حصین در تصرفِ میجاهدانِ اقبالِ درآمد - آنحضرت او را بتفقداتِ گرمی امتیاز بخشیده بانعام و خلعت و جایگزین سرافراز گردانیدند - و الحق بابقای وعده الطاف چندی کارِ بزرگ را سامان بدید آمد - و بر راستی و درستیِ آن معدنِ بزرگی عمومِ خلایق را عقیده دیگر پیداشد - و سرگردانانِ بادیه حیرت را اعتضاده تازه بهم رسید - و بر همگان متیقن شد که هر چه درین درگاه عالم پناه قرار یابد بے شایبه نفور و غایله تغییر سمتِ ظهور خواهد یافت - و هیچ تذک حوصله کوتاه اندیشه را راه بدکرداری

نخواهد بود - و وحشیان بیابانِ ناجنسیت را پشتِ قوی شده راهبری به نزهت سرایِ موانست کرد که این درگاهست جنس و غیرجنس را در برکشیدن و برگزیدن منظور نمیدارند - هرکه (به پیمان درست با دلِ اخلاص نژدین و خاطرے نمک شناس و باطنے معامله دان قدرِ تربیت داند) از گذارشِ قهرمانِ سیاست نجات یافته بنوازشِ خسروانی امتیاز می یابد *

و از مآثرِ اقبالِ روز افزون (که درین سالِ فرخنده فال سانع شد) کارزار نمودنِ کمال خان که هر و ظفر یافتنِ اوست - و شرحِ این داستانِ بهجت مشحون آنکه درین هنگام (که دارالخلافه آکره مستحکم شاهروان سلطنت شد) بمسامعِ علیّه رسید که قومی از افغانان (که آنرا میانه گویند) در حدردِ سرونچ (که در صوبه مالوه داخل است) سر بفساد و فتنه برداشته آهنگِ آشوب و شورش دارند - آنحضرت کمال خان گنبر را (که آثارِ جرات و شجاعت از پیداشنی احوال او پیدا بود - و لیاقتِ این خدمت داشت) باین کار فرستاده عیارِ سعادتِ او را گرفتند - او بجمعیّتِ لایق رفته فیردِ مرد آزما نمود - و منظور و منصور باسلام علیّه مشرف شد - و باصداقِ عاطفتِ خسروانی خلعتِ امتیازِ یاقوت و قصبه کوه و فتنه پور و شنسوه و بعضی محتسبِ دیگر بجایگیر او مقرر شد *

و از سوانحِ آنست که ادهم خان و جمعی بر سرِ مقتدرتِ فرستادند - و شرحِ این اقبال آنست که هنگامت (که در نزدیکی دارالخلافه آکره از مستحکمتر جنگ نیست - و زمینداران انجیا از طایفه بدوریه و غیر آن به هشیاری و مردانگی امتیاز دارند - و همواره با سلاطین هند سرکشی کردند) بیرام خان (چون همیشه از ادهم خان متوهم بود) اندیشید که آن محتسب بجایگیر او مقرر شود - تا باین وسیله از درخانه دور کرد - و هم متمردانِ آن فواحی سزا یابند - و به یک خیالِ دو کار شگرف بتقدیم آید بذا برین اندیشه آنرا بجایگیر او مقرر داشته رخصت دادند - و بهانِ رخا و خان جهان و سید محمود ناره و شاه قلی خان محرم و صادق خان و اسمعیل قلی خان و خرم خان و امیرخان و جمعی از بهانزان را درین لشکر نوشتند - و بتأکیدِ الهی آن ملک بعمل در آمد - و ازینابِ تهرّ سزای لایق یافتند *

و از وقایعِ این سال آنکه شاه محمد قلاتی (که حکومتِ قندهار از جانبِ بیرام خان باو مفوض بود) آمده بسعادتِ آستانِ بوس سر بلندی یافت - سابقاً بقلمِ وقایع نگار گذارش یافت که چون (بهان خان برادرِ خان زمان را شاه محمد قلاتی به پیمان بستنِ بوالی ایران و لشکر آوردنِ مذکور ساخت) بر پیمانِ خود نه ایستاد - بذبرانِ حاکمِ ایران برادرزاده خود سلطان حسین میرزا بسرِ بهرام میرزا و حسین بیگ انچک آغلی استیلو للمیرزا و وای خلیفه شاملو را بگرفتند قندهار تعین کرد

(۲) در [بعضی نسخه] و از سوانحِ این سال اقبال افزا آنست (۳) نسخه [ی] هسکانت (۴) نسخه [ج]

به بسیاری مردانگی (۵) نسخه [ب] وقایع نگار (۶) نسخه [ی] انچک *

شاه محمد به پشت گرمی اقبال شاهنشاهی در لوازیم قلعه‌داری اهتمام نمود - و محاصره قلعه بامداد کشید - تا آنکه شب از دروازه نو چندی از مبارزان رستم آهن برآمده بر مورچل ولی خلیفه شاملو ریختند - و او را زخمی ساخته جمع کثیر را کشتند - بعد از درازی سخن سلطان حسین میرزا کار ناساخته از پای قاعه برخاست - حاکم ایران بر آشفته میزای مذکور و علی قلی سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه شاملو را با جمع کثیر فرستاد - تا هر نوعیکه باشد قلعه قندهار را در تصرف درآزند - علی قلی سلطان (که لاف این کار زده بود) آمده کوششهای سخت در گرفتن قاعه کرد - و به تیر و بدندق مسافر ملک عدم گشت - و تفرقه در لشکر ایران افتاد - هر چند کمک ظاهری از خدیو زمان نمی‌رسید اما زمان زمان تأیید ایزدی دستگیری میکرد - و چنین لشکرها را برهم میزد - سلطان حسین میرزا (که نه روی باز گشتن و نه رای بودن داشت) بهر حال سراسیمه در کرد قلعه نشسته روزگار میگذرانید - درین میان شاه محمد قلاتی عرضه داشتند بدرگاه معالی فرستاده ایستادگان پایه سرپر والا را بر حقیقت کار آگاه ساخت - یزید مطاع در جواب او صادر شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی میفرمودند که چون فتح هندوستان بفرمائیم قندهار را بشاه میدیم - خوب واقع نشده است که او باین مردم جنگ کرده - و کار تا باین حد رسانیده - مناسب آنست که قلعه را بکسان شاه سپرده و عذر خواسته متوجه ملازمت گردد - بنابرین مرورت و مردمی را که سلوک از این جانب در چه پایه - و پاداش حق و نداشت نسبت ازین جانب در چه مرتبه بذا بر حکم عالی مشارالیه قندهار را به سلطان حسین میرزا سپرده متوجه درگاه عالم بدها شد و درین سال استعمار ملازمت یافت - و مشمول عواطف شاهنشاهی آمد *

و از بدائع سوانح تجرّی زودن و جوئی شدن شاه قلی خان محرم است - چه قبول خان نام پسر (که فنون رقص دانسته) با وی می‌بود - و او علاقه مخاطری بار داشت - حضرت شاهنشاهی [چون این طرز را از امرا و ملازمان خود و از هیچکس نمی‌پسندند - هر چند پاکبازی باشد (چون متضمن ناخوشه چند است که اهل هوش بهتور دارند) رای جهان آرای مطلقاً تجویز امثال این امور نمی‌فرماید و آن مغایر طبیعت ازین کار باز نمی‌ماند] آن پسر را ازو جدا فرموده بهاسدیان سپردند شاه قلی خان از غراشی بشریت تنگی بحرمه خود راه داده بخان و مان آتش در زد - و لباس جوگیان پوشیده گوشه گرفت - بپیرام خان در دلاسی او غزل گفت - و در تدارک و تلافی سعی کرد - باز بتوجه شاهنشاهی بحال خود آمده از کرده خود خجالت‌مزد گشت - و ملحوظ الطاف بیکران شد *

و از عجائب میامین ذات قدسی درین زمان عشرت افزا آنست که خدیو مقدس بحدود

مندمناکر (که در شش کوهی دارالخلافه آگه است) بنشاطِ شکر مشغول بودند که چیتنه قصدِ آهویِ کرد - و ادر را بدین گرفته روان شد - مادرِ آن آهویِ از مهر و محبتِ فطری بیتابانه خود را بران دشمنِ قوی زد - چیتنه که غرورِ مید افکني در سر داشته میخرامید (بصدمه آن ماده آهو بظاهر - و در معنی بتوجه عاطفت سرشتِ شاهنشاهی) بحالِ قیاه بنحاک مذکرت افتاد - و آن غزاله از جنگالِ هلاکتِ نجات یافته بهمرایع مادرِ صغیرا نود گشت - اگر چه خاطرِ اقدس برده آرائی میخواست اما حکمتِ الهی در اظهارِ جمالِ جهان آرای حضرت بود - و درین ایامِ دولت افزا حضرت شاهنشاهی در دارالخلافه آگه همواره در لباسِ بے توجّهی بوده عیارِ اهلِ روزگار میگریختند و پیوسته بشکارِ چیتنه و آهو و جنگِ فیل و سایر اشغالِ صوری (که مردِ ظاهر بین آنرا از اسبابِ بے برورنی داند - و هوشمند در بین آنرا نقابِ جمالِ جهان آرای شناسد) اشتغال میفرمودند و این بیچون روز بروز بقدری شایسته نذرِ اقبالِ آن برگزیده خود را بر آسمانِ ظهورِ جمع تر میساخت و آنچه آنحضرت آنرا نقابِ جمالِ خود اندیشیده بودند جمالِ آرای ابداع آنرا از اسبابِ ظهورِ جمالِ ساخته روز بروز عظمتِ آن خدیوِ زمان روی در افزایش داشت - و همواره شکوه و سطوتِ پادشاهی بے در زایش صوری برده کشاید - و شرحِ خصوصیات و جزئیاتِ این امور را دلائل و اسفارِ متکمل نتواند شد - و ذلکِ خاک نشینِ ابوالفضل (که براهِ استعجالِ افتاده مجملاتِ وقایعِ این خدیوِ زمان را قطعه قطعه و رقعہ رقعہ از کارگاهانِ برسیده فراهم می آرَد) شطرنجِ در تعجبِ سخن طرارانِ کاروانِ این دولتِ ابد قرین فرو میرد - که (اگر خداوندِ جهان در نقابِ بوده برای تعلیمِ جمهورِ انام شرحِ جابلِ احوال و غرائبِ سوانحِ خود را نمی نویساند) این کارِ دانانِ قدر شناس را چه غفلت روی داد بود که سوانحِ قدسیّه این دولتِ خدا را با اهتمامِ لایق فراهم نیارده اند - و معیناً منِ شوریده خاطر را (که سر و برگِ نشأ ظاهراً ندارم - و مأمورِ انواعِ احکامِ پادشاهی بوده خدمتِ کداری را بے وضعِ مقلّی عبادتِ شایسته خود دانسته در مهمّاتِ مختلفِ ارضاع بسر میبرد) کجا فرصتِ آنکه بتفصیلِ آن پردازم - آری اگر این عمری شایسته در ملازمتِ آنحضرت کرامت فرماید شرحِ بدائعِ احوالِ گرمی پادشاهِ صورت و معنی خود را به تفصیل ادا کرده درین لباسِ پرستارِ ایند خود باشم - و بانجمله (با آنکه فرمانِ رویِ زمان در نقابِ بے توجّهی بسر می برد) روز بروز از اقطارِ عالم اهلِ فطرت و اربابِ استعداد (از مبارزانِ اخلاص گزین - و بهادرانِ عقیدت کیش - و دانایانِ والا دانش و سایرِ صنعت گرانِ هنر آفرین) گروه گروه آمده بمقامِ خود می رسیدند - و درگاهِ پادشاهی ظلّ درگاهِ الهی شده هر طایفه بیش از آرزوی خود کامیابِ صورت و معنی گشته ضمیمهٔ لشکرِ اقبال می شدند

و باغستان دلهای جهانیان رنگارنگ شگفته^(۲) خرمی و شادمانی گشته در افزایش بود .

آغاز سال چهارم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

یعنی سال تور از دواول

شکر فیاض بے همال و مفضل بے اهمال که سال سیوم از تاریخ الهی بفرخی و خجستگی سپری شد و نوبت آغاز سال چهارم رسید - روز یکشنبه دوم جمادی الاخری (۹۹۹) نهصد و شصت و شش نور اکبر و فیض اعظم به بیت الشرف بر تو سعادت انداخت - عالم صورت را چون ملک معنی نصارت بخشید - ابواب نشاط بر روی اهل روزگار گشاده شد - اسباب انبساط در چشم جهانیان جلوه داده آمد - کوکبه سلطان بهار جهانتاب و عالم گیر شد - طغفنه مرکب خسرو گل گوش مبین و زمان باز کرد - فیض نوزوی روح نیلای باجساک و قوالب خاکیان در دمید - فصل ربیعی روائع و فوائد مغز پرور با فلاکیان تحفه فرستاد - نسیم بهاری نو ذهلان چمن را جلوه کبک و خرام تدو اموخت - هوای عالم افسردگان خاک را انتهاز آتش و اهتر از آب بخشید - نطع بسیط خبرا شورش اطلس و اکسون بے تار و بود سبزه و گل بدل شد - گلی مرغان چمن بر نبی آتشین^(۳) نفس خنده گرفت - منتظر عدال گوشمال موسیقار داد - لاله بر منقار طوطی و سبزه بر دم طاوس خنده ریخت - بنفشه سرمه بیدش در چشم نظار کبان کشید - نرگس در تماشای قدرت دیده باز ماند - شگوفه و سنبل پرده گشای اسرار سفیدی و سیاهی شدند - شقائق و ریاحین نکه گذار حقائق کونی و الهی گشتند *

* شعر *

به لاله ز فردوس جام آمده * ز رضوان به گلشن سلام آمده
شده جلوه گر نازنینان باغ * رخ آراسته هر یک چون چراغ
شده مشکبو غنچه دهن زبر پوست * چو تعویذ مشکین بدایوی دوست
برون کرده سوسن زبان خموش * همی کرد هر دم تقاضای نوش
هوا بر سر سبزه میریخت سیم * مراغه همی کرد برگل نسیم
بهر چشمه منقار بط آب گیر * چو منقراض زرین بقطع حریر
بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته * بهر نغمه کلبن سر انداخته

(۲) نسخه [ب] شگفته و خرم و شادمان گشته (۳) نسخه [ج] دوشنبه (۴) نسخه [ه ح ی]

آتش نفس (۵) نسخه [د] پرده دار *

غزل خوانی بلبل مبع خیز * تمنای می خوارگان کرد تیز

شهنشه در آرایش روزگار * فزوده بهار دگر بر بهار

درین سال خجسته حال (که عنوان صحیفه اقبال است) همت جهان گشا اقتضای آن فرمود که لشکر شایسته بیلاد شرقیه تعیین فرموده لکنؤ و محال متعلقه علی قلی خان را از گرفته او را از خواب غفلت آگاه ساخته شود - [اگر برورش سعادت پدشهای اخلاص مند سلوک پیش کرد و محصل عقیدت بمقصد روانه سازد - و آن ساریان پسر را (که سرمایه نخوت و غفلت اوست) بدرگاه فرستد - یا از پیش خود آواره سازد - و مطارعت و متابعت صاحب عالم و عالمیان را سرمایه دولت خود گرداند] هر آینه مشمول عواطف شاهنشاهی شود - و بتجرب اقبال این دودمان عالی جونپور و آندود رفته نادید افغانان (که هنوز بد مخالفت و فساد خود دارند) نماید و برای خود جا پیدا کند - درنصورت هم خدمات شایسته سابق او منظور شود - و هم دیوانه خیزهای او را درین مرتبه هم گذرانده مدد و کمک داده شود - و حکم عالی نفاذ یافت که افواج قاهره بر جایگیرهای خود متصرف شده سرانجام و سامان خود نمایند - و هم مدد و معاز علی قلی خان باشند و اثر آن بدمست شورشخت قدر این عذایت نداند سزای او دادن و دفع او نمودن سرمایه اسباب نظام جهان و پدراغه عبادت جهان آفرین دانسته شود - بذا برین اندیشه قیامان کنگ و سلطان حسین خان جلیار و محمد خان جلیار و شاهم خان جلیار و حاجی محمد خان سیستانی و چله خان و کمال خان کبیر و جمیع کثیر از بهادران اخلاص اندیش را رخصت فرمودند - و فرمان مطاع صادر شد که لکنؤ و سایر محال را به ملازمان عتبه اقبال سپرده متوجه پیش شود - و عبداللہ خان اوزبک (که سرکار کاپی باو مقرب بود) بمنشور عاطقت سورقار گشت - که در امر مذکور شریک بود؛ لوازم دولخواهی بتقدیم رساند - چون (هنوز پردۀ آرزوی علی قلی خان یکبارگی دریدۀ نشده بود - و روزی چند دیگر بایست که پرده از کار او برداشته شود) سخن شنیده لکنؤ و آندود را بجلیاران و سایر لشکر فیوزی اثر سپرد - و خود کمر همت به تسخیر جونپور و ولایت پیش بست و ابراهیم (که ایمان ازو رفته) درین هنگام (که مبارز خان فرو رفت - و هیمو نابود شد) حرکت مذبوحی نموده در جونپور میبود - مشارالیه بے جنگ ازو جونپور گرفت - و ملک وسیع بمیامن اقبال شاهنشاهی بدست او درآمد - و او را در آندود مبارزات و محاربات روی داد - و کارے (که بصورت شایستگی ازو بظهور آمد) آنکه شاهم را از پیش خود راند - اگر این کار از معیم خاطرش میبود بایست بدرگاه معلی می فرستاد - بارے بهر نحو که بود آن سرمایه فساد را از خود جدا ساخت - و اظهار دولخواهی نموده عرائض و پیشکش بدرگاه معلی فرستاد *

و از سوانح هدایت انتما (که راهنمای سرگردانانِ بادیه انکار تواند بود - و درین سال بظهور آمد) کشته شدن ساربان پسر مذکور است - چون ایزد جهان آفرین مبتکّل نظام سلطنت این خدیو افاق است (هرچند که مسند آزادی خلافت خود در پرده بے توجّهی بسر میبرد) کار فرمایان ابداع در کار خود بوده مخالفانِ دولت ابدقرین را بیک بگاکِ هلاک برده هرکس را برنگ خاص سزا میدهند - که اوائلی دولت را قوت و اقبال می بخشند - و این گروه عالی^(۲) شکوه را از اسباب آن میگردانند - چنانچه از فتح هیمو و تسخیر قلعه مانکوت و غیر آن معلوم میشود و ده اعدا را خجالت زده بصحرای آوارگی میروسانند - چنانچه از خایب گشتن میرزا سلیمان معلوم میشود - و ده در مخالفان تیره رازی مخالفت و منازعت می اندازند - تا یکدیگر را قصد کرده به فداخانه ارباب میروسانند - چنانچه قضیه این ساربان پسر است - و تفصیل فرورفتن او بخاک نیستی (که مهین منصوبه بساط اقبال تواند بود) آنست که (چون علی قلی خان عنوت اطاعت نموده به تلیدس او را از^(۳) پیش خود روزه چند دور داشت) آن سفله تهری میان بریشان مغز پدوسته دران نواحي به بدمستی گذرانده - تا آنکه روزه بقصد سرهپور رفت که در جایگزین عبدالرحمن بیگ پسر مرید بیگ دولتی بود که در سلک مقربان حضرت جهانبانی جنت آشنایی انتظام داشت - و این ساربان پسر از آغاز بدمستی با عبدالرحمن مذکور ملاقه معشوقی داشت - و برورش^(۴) خبانت ماوراءالنهر (که نه سوز و نه گذارے - و نه مهرے و نه محبت) راه جدایی و بزمی سپرده باهم نور دوستی باخته - باین نسبت بخانه او آمده و یاد آرام جان کرد - و خواست که آرام جان را باز گردانیده بگیرد *

و قصه آرام جان آنست که او از لوئیان بود - علی قلی خان بشوق تمام (که سرچشمه اش طعنان شهوت است) آن کوچه گرد را (که هم آغوش هزارکس بود) (دل هوزه گرد بیمعنی را باو پدوسته) تعد بست - و در سلک زنان خود انتظام داد - و از بے باکی و بے آرمی در مجلس خاص خود (که باشاهم بیگ داشته) در بزم شراب آن زنک را نیز حاضر ساخته - تا گویندگی و نغمه سرایی کرده - و سرمایه فساد و افسان گشته - تا آنکه رفته رفته شاهم بیگ را بار تعلق خاطر می (حاشا رابطه نفسانعی شهوانی) بهم رسید - و (چون علی قلی خان مغلوب هوا و هوس بود) نوزکرانه باو سلوک کرده - تا آنکه ولایت وسیع خود را سه بخش کرده یک حصه در بایست خود صرف کرده - و دو حصه بآن روستا پسر را گذاشته خدمت نموده - شبی آن سفله بدمست

(۲) نسخه ۱ [والا شکوه (۳) نسخه ۲] ب از خود (۴) در [بعضی نسخه] و بروشه که خبانت ماوراءالنهر

باشد (۵) در [چند نسخه] سه حصه بخش کرده *

خواهش خود را در میان آورد - علي قلي خان بے حميت آن زن نکاحی خود را بار بخشید و شاه بیگ مدّته شهوت راني نموده دل سرده گشته از روی مستی و بختردی این فاحشه طبع بے آرام را (که بزني برداشته بود) بر نهییکه خود گرفته بود به عبدالرحمن بیگ بخشید و او آنرا زن خود ساخته در پرده ستر و احتجاب میداشت - درینولا (که شاه بیگ مهمان او شد) در عین مستی و بیهوشی باد آرام جان نموده اظهار بے آرامی نمود - و فیاس حال عبدالرحمن را بر حال علي قلي خان نموده توجّه آن داشت که آرام جان را بار باز دهد - عبدالرحمن بیگ بواسطه حمیت که داشت از قبول این معنی سرباز زده در مقام امتناع آمد - شاه بیگ (که باده بدرگي او را آشفته دماغ داشت - و بتحکم و سرکشی معتاد بود) در غضب آمد - و حقوق آشنائی و در سنی یکبارگی فراموش کرد - آری رابطه (که بنای آن بر هوا و شوس باشد) همین قدر ثبات دارد .

انقصه شاه بیگ در شورش درآمده عبدالرحمن بیگ را بر بست - و اولی را از خانه او بر آورده در بانج (که نزدیک بخانه او بود) برده میس بشراب و نغمه گرم کرد - درین اثنا موبد بیگ برادر عبدالرحمن بیگ ازین سرگذشت آگاهی یافت - و مساع شده بر در بانج (که آن سفلۀ بد مست بود) رسید - مردم او در مقام مدافعه شدند - و باهم جنگ در پیوست نانه در آن زد و گیر و زد و بدل تدری بآن سفلۀ خون گرفته رسید - و مرغ روحش از نفس تنگ جسمانی خلاص شد - عبدالرحمن بیگ از بند نجات یافته رو برگیز نهاد - و باساعتی تمام خون را بدرزۀ کیتی پناه رسانید - و این کار شایسته را (که کیف مانتق ازو بظهور آمد) بعنوان خدمتۀ لایق بفروخت داد - و بهمین قدر (که او سبب این معنی شده است) نوازش یافته میدان امثال و اقربان ممتاز گشت - و علي قلي خار از شنیدن این واقعه کوبیدان شکبائی چاک زده خاک حسرت بر فرق سوغواری ریخت - و بے اختیار تعاقب عبدالرحمن بیگ نموده تا کنار دریای گنگ آمد - چون ظاهر شد که او تیز تر گذشته است ناامید بگریخت - و لاشه آن ساریان پسر را بجونپور برده در کنار کولاب دفن کرد - و بر سر مزار او عمارت عالی اساس نهاد - و بے سعی فرمان پذیران اخلاص مند فتنه چنین فرو نشست - آری هر که [با بزرگ کرده الهی و آینه چنیر فرمان روانی (که عالمیان جهان صورت و معنی در فرمان پذیرئی او نگهوی دارند) آهنگ سرکشی نماید - و دم مخالفت زند] بدست خود دشمنه هلاک بر سینۀ خود زده باشد و همان کردار ناهنجار او برای دفع او کافی ست - تا وقوع این سرمایه مزید آگاهی بخت بیداران

سعادت جوی شود - چنانچه از احوال سعادت اشتمال این خدیو جهان بظهور می شتابد - و در جای خود اندک از بسیار گفته می آید *

و از سوانح بهجت انقا (که درین حال سمت ظهور یافت) کدخدا ساختن ادهم خان بود و شرح این برسم اجمال آنست که عاطفت شاهنشاهی (که شامل حال عفت قباب ماهم آنکه و فرزندان او بود) متوجه کدخدائی ادهم خان (که پسر خود ماهم آنکه است) شد - و بتفحص و تأمل دختر باقی خان بقلائی^(۱) (که از قدیم پروانچیی میرزا هندال بود) نامزد او ساختند و در اندک فرصتی لوازم این جشن را در خور عاطفت خود بظهور آورده بآئینه خجسته این انعقاد والا دست بهم داد - و همت عابای شاهنشاهی (که در اظهار مکرمات و ابراز مرحمت تقریب طلب است) اینچنین جشن دلکش را واسطه هزاران مکرم گردانید *

مقیم ساختن بیرام خان نامرال ملک پیر محمد خان را

چون (سرای دنیا عبرت بخش دیده وزان دور بین است) هرچه بظهور آید هزاران حکمت و معدلت دران و دیعت نهاد دست قدرت است - دیده باید که ببند - و در دارالعدالت دایره حقیقی در چارسوی پرشور و شر هیچ دولت سپری نمیشود و هیچکس را از آسمان عزت بر زمین مذلت نمی آرند مادام که او خوی نیک خود را گذاشته ساک راه انحراف نمیگردد - و لهذا درین هنگام (که بیرام خان را پیدمانه دولت نیک پُر شدن رسیده بود) فتوی در خوی او رفت تا آنکه بوسیله فتنه اندوزان ناتوان بین و حسد پیشهای سعادت (که در معنی با قضا دلتنگ و با خدا در جنگ اند - و از کوفه خردی بشادی دیگران اندر هگین میشوند - و به غمیگینی و اندر مردم دیگر شاهمانی میکنند) خاطر بیرام خان از ملا پیر محمد^(۳) متغیر شد - و او از قوط عقیدت و اخلاص (در مراسم دولخواهی و کارگشائی بوده) سرانجام مهمات مالی و ملکی نموده و اعتضاد بر درستی و راستی خود داشته بچین پیشانی دل و بگوه ابروی عنصر خدمت گذار^(۴) و (چون ناگزیر اینچنین کسی پیوسله مرجع خواص و عوام و محل ازدحام طوائف عالمیان میباشد - و ازین معنی دل بے حوصلهای حسد آلود خون میگرد - و از تیره رائی مصدر انترا و بهتان گشته کارشکنی می نمایند - و خاطر بزرگان بواسطه افزونی مشغله و عدم فرصت تشخیص بگفتگوی مگس طبلت^(۵)ان برهم میخورد) پیر محمد خان نیز ملا و معان جهانیان شد - و حسد پیشها را خون در جوش آمده در سخن سازی و فتنه اندوزی کمر اهتمام بستند - و بیرام خان (که روز انقطاع او

(۲) نسخه [۱ ج د ح] بتلانی (۳) در [بعضی نسخه] متغیر (۴) در [چند نسخه] عنصری (۵)

در [بعضی نسخه] طبعیان *

نزدیک بود) سر رشته تدبیر (که میر سامان آرمی همان تواند بود) از دست داد - و خود را بدست اعلیٰ حسد سپرده از کارهای بلند عالی همتانه او در توهم شد - و بی امری (که مستوجب نزل باشد) باغرای حسد پیشهای ناتوان بین و بحرف و حکایات نادرستان غرض گو مخلص اعتبار داده خود را از پای انداخت *

و تقریب اقدام برین امر مجدداً آنکه دران هنگام ناصرالملک روزی چند بیمار شد و خان خانان بیعت او رفت - غلام ترک (که دربان بود) از روی نادانستگی گفت خبر کنم خان خانان ازین معنی متغیر شد - و ملا پیر محمد ازین واقعه واقف شده از خانه بیرون آمد و بهزاران توافع و خجالت در مقام عذر خواهی ایستاد - و با وجود آن خان خانان (که بدرون خانه درآمد) همراهان باوی کمتر توانستند رفت - خان خانان زمانه بوده چنین درانرو بیرون آمد و در فکر ناصرالملک شد - و غرض گویان ناتوان بین واقعه طلب فرصت یافته سخنان گفتند و عمدتاً آنها شیخ گدائی بود - و بعد از دو سه روز خواجه امین الدین محمود و میر عبداللّه بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را با چندی از ملازمان نزد ناصرالملک فرستاد پیغام داد که تو کسوت طالب العلوی و فقر داشتی که در قندهار رسیدی - و چون (در آداب اخلاص خود را صادق ظاهر میساختی - و همواره خدمات پسندیده بظهور می آوردی) توا برتاب و مذهب بزرگ سوزاند گردانیده از پایه ملائی بمعارج سپه آرایی آوردیم - چون تنگ حوصله بودی از تنگ شربی بیک ساغر از دست رفتی - و ما خطر داریم که از تو مفسد عظیمه سرزند که علاج آن بدشواری توان نمود - بهتر آنست که چندان پای در کلیم نمانی کشیده در کوشه بزشینی - و علم و نقاره و دیگر اسباب جاه و جلال و موان کبر و ترفع خود را بسپاری - و باصلاح مزاج خود (که هم صلاح درایت است - و هم مصلحت روزگار) بپرداز - تا بعد ازین هر چه رای مصلحت اقتضای ما در بار تو قرار یابد بران عمل نموده شود *

پیر محمدخان بمقرر شدن این بشارت (چون آزاد مرد بود) بکشاه پیشانی اسباب امارت سپرد و بشگفتگی خاطر انزوا اختیار نمود - و بعد از چند روز بسعی بداندیشان رای بیرام خان بران قرار گرفت که او را مقید ساخته بقلعه فرستد - و برین اندیشه جمع را همراه ساخته ملا را بقلعه بیافزاید - و از انجا بوسیله مردم متوسط احوال در شراوت و خیریت رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شد - چون مشایخ الیه برادری پور آمد فتح خان بلوچ او را چندانکه ناله میداد - و در احترام او میکوشد - درین اثنا نوشته میرزا شرف الدین حسین و ادب خان میرسد

که هر جا که رسیده باشند توقف نمایند - و انتظار ساخته غیبی برزد - مشارالیه از آنجا معادلت نموده بنواحی رنند^(۲) بدو جایی آمده اقامت گزید - و آن تنگی را مضبوط ساخت - چون این معنی معلوم بیرام خان شد شاه قلی خان محرم و خرم خان و جمعی را فرستاد که او را دستگیر گردانند - چون این فوج نزدیک رسید در میان بهادران طرفین بقدر جنگ در پیوست - و چون شب درآمد مولانا پیر محمد خان بامعدود در بدر رفت - و اسباب و اشیای او بدست این فرستاده ها درآمد *

القصة بیرام خان بواسطه ی پروائی خود باغواهی حسد پیشهای کوته اندیش انجمنین مخلص کاروانی را از میان برکنار ساخت - و بدست خود تیشه بر پای اقبال خود زد - و حضرت شاهنشاهی (چون کار و بار و دار و گیر کارخانه سلطنت به بیرام خان سپرده در خلوت سرای خاطر مقدس عیار جهانیان میگرفتند) سنج این قضیه (که مبنی بر اغراض فاسده بود) ناپسندیده مکافات آنرا بایزد کار ساز گذاشتند - و به افزونی خود و فراوانی حوصله هیچ ظاهر نفرموده منظراری تماشاگاه عالم بودند - و بعد از پیر محمد خان منصب و کالت بیرام خان بحاجی محمد خان سیستانی (که از نوکران قدیم او بود) تفویض یافت - اگرچه این اسم برو اطلاق شد اما شیخ گدائی (که بصداوت امتیاز داشت) وکیل معنوی بود - جمیع مهمات مالی و ملکی را بیرام خان بے استصواب او نمیکرد - او هم از باد مرده افکن دنیا از جای رفته به احوال مساکین و ضعیفا نمی پرداخت - و تکبر (که بنیاد افکن قدیم دلتان است - تا بنو دلتان چه رسد) پدش گرفته اسباب نلال خود و مریی خود سرانجام می نمود - و باندک فرصتی آثار آن بظهور رسید چنانچه ناشسته قلم و قواعدهم خواهد شد *

و از سوانح این سال^(۳) خجسته فال^(۴) فرستادین حبیب علی خان است به تسخیر قلعه رنند^(۵) که از قلعهای نامی ممالک هندوستان در رفعت و رصانت ممتاز است - در ایام تغلب و استیلا افغانان سلیم خان این قلعه را بحکومت جبهارخان نام غلامی اختصاص داده بود - چون کوس اقبال شاهنشاهی بجهانگیری بلند آرازه شد این غلام سیه سخت بیدولت نگاهداشت قلعه را از اندازه قوت خود دور دیده باین اندیشه نادرست (که بدست اولیای دولت قاهره نیفتد) بدست زای سرجن^(۶) (که از ملازمان رانا اردیسنگ بود - و دران نواحی تمکن و توطن داشت) فروخت - و سرجن دران قلعه خانها اساس نهاده پای ثبات محکم کرد - و مواضع و قریات اطراف را به تسلط و تحکم از مردم گرفت - درینوا خاطر اقدس بتسخیر آن توجه فرمود - و حبیب علی خان را با دیگر سرداران کاروان

(۲) نسخه [و] زن پور (۳) نسخه [ط] فرخنده فال (۴) نسخه [ب] مذات - و نسخه

[ی] حصانت (۵) در [چند نسخه] سورجن *

و بهادران جنگجوی فرستادند - این لشکر اقبال رفته کمر همت به تسخیر آن بست - و به آئین شایسته محصور کرد - همواره آتش پیکار در ارتفاع بود - و زهره مخالفان از بیم سطوت اقبال آب میشد چون ایند تعالی (فتح این قلعه بمیامین توجه اقدس شاهنشاهی بوقت دیگر باز بسته بود) در قرب این حال نفرت بیام خان بظهور آمد - و کارگاهان دولت مهمات ضروری بهتر ازان دانسته بآن نبرد اخلتند •

و از سوانح این ایام آنست که شهریار پده آرای بسیر گوالیار تشریف برد - اراجا (که همت والای حضرت شاهنشاهی مجبول بر صید ممالک و شکار فلج است) در خلال این احوال پیوسته خاطر مسرت پدوی بشکار چینه میل فرموده - و آنرا نقاب جمال جهان آرای خود گذاشته - درین ایام عذرا عزیمت جنوب رویه بقصد شکار منعطف داشته عرصه گوالیار را از قدم موکب خاص سعادت اجلال دادند - در انجای شکار بعضی آقوبانان و مقربان بساط شکار بعرض اقدس رسانیدند که سوداگران همراه شیخ محمد (که از شیخان مشهور هند بود) از گجرات ناوان بی بدلی (که لایق کاره شکار پادشاهی باشد) آورده اند - بنابران حکم مقدس بقتل پیوست که سوداگران را بهای دشواری داده ناوان مذکور را باید گرفت - درین تقاضا معروض بساط عشوت گشت که شیخ محمد و خودشان او بهتر ازین ناوان دارند - اثر در وقت مراجعت از منزل او عبور فرمایند هر آینه شیخ برای اقتضای روزگار خود ناوان را پیشکش خواهند کرد - بنابران (بظاهر باندیشه این حیوان - و باطن برای عید گرفتاری جوهر انسانیت شیخ) بصوب منزل او عبور فرمودند - شیخ کرد موکب خانی را سه دایده اقتضای خود ساخته قدم اقدس را حراقت بیام خان دانست و جمیع ناوان را (که بهر دم شیخ مذسوب بود) با سایر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد و اقسام حلوتات و عطریات حاضر ساخت - و در آخر مجلس از حضرت شاهنشاهی پرسید که حضرت دست ارادت بکمی داده اند یا نه - حضرت (که دست وثوق بود الله داده گنجور گنجینه اسرار صوری و معنوی بوده در اخفای حالات و واردات خود کوشیده دست همت را از تهی دستان باز داشته تماشائی رنگ آمیزی عالم بودند) برسم ظاهر در جواب فرمودند که فی - شیخ دست خود دراز کرده دست مقدس آن چیا پرورد الهی گرفت - و گفت ما دست شما را گرفتیم حضرت شاهنشاهی از فرط مسرت و حیا چیزی بیهای آن نداده تبسم کنان برخاستند - بناگران حضرت شاهنشاهی مکرراً در محافل عالیه میفرمودند که همان شب بمختیم اقبال آمده بزم جام و باده ترتیب داده سرگرم نشاط بودیم - و بر طریق گرفتاری ناوان و طرز دراز دستی شیخ خندها داشتیم •

• شعر • بزیرِ دلقِ مَلَمَعِ کمندها دارند * دراز دستی این کُوتِه آستینان بین *

سبحان الله این مردِ ساده خود آرای دران پایه - و قدر دانی و مرّت و مردمی حضرت شاهنشاهی درین مرتبه - که با وجودِ آنکه مکرراً از عوام الناس بمساح علیّه رسید (که آن شیخ در هنگامه عوام از عملِ ناشایسته خود پشیمان نشده باین روشی مباحثات میکند) گوش نفرموده در تذکره آن توجّه نمودند - و این شیخ برادرِ خود شیخ بهلول است که سابقاً مذکور شد که میرزا هندال او را بقتل رسانید - و این در برادر اگرچه از فضائل و کمالات علمی عاری بودند اما بعضی اوقات در زوایای جبال نشسته بدعوات اسماء اشتغال مینمودند - و آنرا دست آویز جاه و اعتبارِ خود می ساختند و بصحبتِ سلاطین و امرا بوسیله سادّه لوحان زرد فروب رسیده متاعِ ولایت میفروختند و باطنافِ الحیلِ موافق و قریات میگرفتند - و برادرِ کلانش (که ملازمِ رکابِ نصرت قبابِ حضرت جهانبانی جنت آشنایی می بود) چون آنحضرت را توجّه ضییر بدعوات بود شیخ را بادّعی اندیعه عزّت میداشتند - و شیخ نیز در خلوتِ خود با ساده لوحی چند نسبت بحضرت جهانبانی گاه واسطه عقیدت و گاه رابطه ارادت انتساب داده تفاخر نموده - و در هنگام فتنه شیرخان (چون برادرِ کلان او در دروغخواهی حضرت جهانبانی عمرِ خود را سپری کرده بود - و اهلِ رزگار این خاندان را از منسوبان این دولتِ ابدترین میدانستند) شیخ محمد از توهمِ آسیبِ افغانان به گجرات رفته بود - و (چون سوادِ اعظمِ هندوستان از ششعه نیرِ اقبالِ شاهنشاهی روشنائی گرفته دایره امن و امان شد) شیخ با اولاد و احقادِ خود در دارالخلافه آکره بمجلس اقدس مشرف شد - و اعزاز و رعایت یافت - شیخ گدائی (که بار عداوتِ قدیمی داشت) بتارگی کمرِ دشمنی بریست - و رساله او را (که در گجرات نوشته بود - و برای خود معراجی نسبت داده بدعوبهای غریب جذب خواطرِ سادّه لوحان را سرانجام میداد) بخیان خانان رسالده خاطر او را برو متغیّر گردانید - و ابوسیله بعضی مردم از آسیبِ خان خاندان نجات یافته بگوالیار مزدوی شد - تا آنکه در سیوم اردی بهشت ماه الهی سالِ هشتم موافقِ درشنبه هفدهم رمضان (۹۷۰) نهصد و هفتاد مسافرِ ملکِ نیستی شد *

و از قضایاییکه (درین سال بطهور آمد) فرستادنِ بهادرخان است برادرِ علی قلی خان با عساکرِ فراوان بتسخیرِ مالوه - پوشیده نماند که مالوه (که ولایتِ ست خورش هوا و بسیار چشمه و پر حاصل) بحکومتِ شجاعت خان (که بزبانِ عوامِ اهلِ هند بسچاول خان مشهور است) استحکام داشت - و بعد از او پسرِ او باز بهادر آن ملک را متصرف بود - در ایامِ تسلطِ سلیم خان فوتمی سچاول خان بدرخانه سلیم خان رفت - بعد از چند ماه توهمِ بخاطرِ خود راه داد - و بے وداع

خون را بمالوه کشیده - و سلیم خان با لشکر گران آنجا رفت که سچاول خان را بدست آورد - او پناه
براجه درنکر پور برد - و سلیم خان از مالوه کسان باستمالت او فرستاده بعهد و پیمان پیش خون آورد
و تمام سرکار مالوه را بمردم اعتمادی خود سپرده و جایگیر کرده سچاول خان را همراه آورده چند پرگنه
ازین ولایت باور داده بود - بعد از آنکه (نوبت حکومت به محمد خان عدلی رسید) او بتارگی
حکومت مالوه به سچاول خان داد - و تا آخر عمر خود حاکم مالوه بود - و بعد از پسرش بار بهادر بجای
بدر حاکم شد - درینوا (که خاطر جهانگشای در فراهم آوردن پراگندگیهای روزگار بود) بانتظام مسالک
مالوه پرداخت - و در باطن مقدس قرار گرفت که بار بهادر اگر سعادت داشته باشد احراز دولت
آستان بوس (که اکسیر حصول مقاصد است) خواهد نمود - والا استخلاص چنین ملکی از دست
هوس پرستان بیدارگر لازم دین پروری ست - باین اندیشه جهان آرا بهادر خان را با جمع
از سرداران نامور و دلازان ملک گشای فرستادند - که این امنیت سعادت پیوند از قوت بفعل آید
و غمخواری و غمگساری زبردستان ستم دیده (که بر ذمت همت سلطنت واجب است) بتقدیم رسد
بهادر خان روی تسخیر بآن ولایت نهاد - و چون قصد سیری مورث لشکر فیروزی گشت
برهم خوردگی کار بدرام خان (که بتفصیل رقم پذیر خواهد شد) روی داد - و از جهت مصالح
احوال خود کسان فرستاده بهادر خان و آن لشکر را بار بردنید - و تسخیر این ولایت نیز بوقت دیگر
افتاد - چنانچه در محل خود رقم پذیر گردد *

آغاز سال پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال امداد از در اول

بار بهادر دلاشای با هزاران جهان آزمایی آمد - و سال پنجم الهی از جلوس سعادت بموند
شاهنشاهی (که سال امداد است) بمجد و جلال آغاز شد - و آفتاب عالمادب در شب درخشید
عربی بعد از چهار ساعت و نه دقیقه سیزدهم جمادی الآخری (۹۹۷) نهصد و شصت و هفت
پرتو مصادات ببرج حمل انداخته برای راتبه خواران سماء عصری ملای نوروزی در داد - کلهای
اقبال تازه بتازه شگفتی گرفت - و از هر برگ منشور دولت تیره بپیشم نظای بیان حدائق سلطنت در آمد
نورسان سراپستان جوانی را روز بازار افزایش پیدا شد - و سودایی مزاجان وادی جنون را
جوهر دماغ روی بشورش نهاد *

(۲) در [بعضی نسخه] مبارزخان (۳) در [چند نسخه] دین سروریت (۴) نسخه [ج] میلو پوری -

و نسخه [ی] پیری (۵) نسخه [د] صالی روز نو و روزی نو - و نسخه [ی] روز نوروزی *

بساط از گل و سبزه گلشن شده * چراغِ گل از باد روشن شده
 بنفشه سر زلف را خم زده * گره در دلِ غنچه محکم زده
 گشاده گل^(۲) و لاله جلاب نور * نظاره کنان چشم فرگس زده
 ز آوازِ دراج و رقصِ تذرو * سبک گشته درخاستن پای سرو
 شده فرشِ گل مفرش بوستان * بصیرا برون آمده دوستان

نَهضت موكب مقدس حضرت شاهنشاهي بشكار

و پرده از روی کار بیرام خان برداشتن

دربین سالِ فرخنده (که عنوانِ جمالِ آرایی و عنفوانِ پرده براندازی آن مجموعهٔ نقشبندان
 ازل و ابد بود) باغِ عقل گل کرد - و غنچهٔ تدبیر شگفت - جهانِ منتظر را امسال آغازِ برآمدِ کام
 شد - و آسمانِ گردنده امروز مؤدّهٔ نتایجِ تکاپوی خود یافته آرام پیش گرفت - آسمانیان را
 مراد در گذار نهادن شروع شد - زمینیان را گلِ مقصود از جیبِ امید برآمدن بخیال کرد - از انجمله
 بیرام خان (که خود را در مردانگی و معامله دانی و عقیدت و اخلاص یگانه روزگار میدانست
 و از هجوم خوشامد گویان او را باخود این عقیده بود که بی وجود او انتظامِ مهماتِ هندوستان
 صورت ندارد) از تیرهٔ رائج هم صحبتان کوتاه بین بپراهنه رفت - و خجالت زدهٔ اعمال (که از
 نداشتنِ سرزد) گشت *

رسمِ ست باستانی که [هرگاه دادارِ بدائع آرا بحکمتهائے (که او داند) یا بمصلحتهائے
 (که اندک بآن دانا نیز پی برد) یکے را در اندوهِ دراز اندازد] نخستین او را مصدرِ امرِ چند
 گرداند که فروغِ رضامندیِ الهی نداشته باشد - پس آه می (که در عالمِ اسباب جمالِ خود جلوه
 میدهد) خرد را (که مہین ترین عطیّهٔ ازلی ست) بهرزه نداشته پیرویِ آنرا سرمایهٔ استرضایِ
 الهی داند - و ازل چیزے (که مردِ فراوان مشغله را اهتمام باید نمود) آنست که در صحبتِ خود
 خوشامد گویان را راه کمتر دهند - و اگر (احترازِ کلی بوضع روزگار دشوار باشد) ناگزیر از روی
 بصیرت و بصارت یکدوئے را از ملالِ زمان و آشنایان برگزینند - تا در خلوات کلمهٔ حق را (که بس تلخ
 میباشد - و در امرجه و طبائع اکثرے ناگوار می آید) میسرانده باشند - که خوشامد گویان زیاده
 از حد - و افزون مشغله را فرصت تمیز حق از باطل و صواب از خطا کمتر - و بادِ کامروائی هوش ربا

(۲) در [اکثر نسخه] گل لعل (۳) در [اکثر نسخه] ندانسته (۴) نسخه [۱] یک دوتے را (۵)

نسخه [۱ ب و] خلوت *

از مد هزاران کامروا یک میباشد که بفراخ هوملگی پایه هوش برجا دارد - چنانچه این عظیمه عظمی و مایده ازلی نصیبه خدیو خدا پرورد زمان مسعود ماست - که هر چند (کامروایی بیشتر و جهانگیری افزون تر) پایه آگاهی برتر - و رکاب تمکین گران تر - و خوشامد گویان اگرچه درین درگاه والا بکام خویش میرسند اما شهریار دانش پژوه سرشته تمیز را محکم گرفته بهشیار ذلی میگرداند - تا هم پرده ناموس این گروه دریده نمیشود - و هم خوشامد گوئی را اثره بدید نمی آید - هیچ میدانی که در باستانی زمانه از بے توجهی فرمانروایان خوشامد گویان چه خانها و چه خاندانها که خراب نساختند - و خراب نشدند - آری بموجب حکمت ازلی در کارخانه انتظام ار خوشامد ناگیر است - لیکن همان قدر که پیش خرد مستحسن باشد - و آن منحصردانست که در اصل معاملات فرگذاشته نرود - و عقل گره گشای را (که سلطان ملک ابدان و فرمان روی عالم اشباح است) یکبارگی از دست ندهد - تا خواهش و غضب (که فرمان بران اویند) از بے برائی فرمان روا نشوند *

چاه ست و راه و دیده بینا و آفتاب * تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بے راه میبرد * بگذار تا بیفتد و بیفتد سزای خویش
دشمن بدشمن آن نپسندد که بخورد * با نفس خود کند بمران هوای خویش
و از امور نالایق (که بآئین بد مصاحبی از بیرام خان بظهور آمد) کستن فیلبان خاضع شاهنشاهی بود
و مجمل این قضیه عبرت بخش آنکه فیل پادشاهی در مستیهای خود نافرمانی فیلبان کرده
بیک از فیلبان بیرام خان متوجه شد - و آنچنان زد که رویهای فیل بیرام خان برآمد - بیرام خان
مغلوب غضب شده آن فیلبان را بیاسا رسانید - و در چنین کار (که بیرون از حساب و ادب و اخلاص بود)
خود را مورد نفرین ارباب خبرت ساخت - و ازین بدیع تر آنکه روزی یکی از فیلبان خاضع شاهنشاهی
بدمستی کرده خود را در دریای جون انداخت - بیرام خان بر کشتی سوار بوده سیر میکرد
و این فیل (که از اطاعت فیلبان بدر آمده بود) روی بچنان بکشتی بیرام خان آورد - و حالتی غریب
بر خان خانان گذشت - عاقبت فیلبان بر فیل غالب آمد - و بیرام خان از آسیب آن حیوان
باعتدال مصون ماند - چون این معنی بعض اقدس حضرت شاهنشاهی رسید باوجود بیگناهی
فیلبان برای دلجوئی و دلدهی فیلبان را بسته پیش بیرام خان فرستادند - خان (که ایام ادبارش
نزدیک رسیده بود) او را بیاسا رسانید - و هیچ ملاحظه نکرد که این فیلبان از قبله دین و دولت اوست
و باز آنحضرت از روی مردمی بسته پیش او فرستاده اند - و قطع نظر ازین اندیشه سعادت افزای

فداست که بر مست چه گرفت - خصوصاً بر حیوان بدمست - و آنکه بر چنین حیوان عظیم که بیشتر در حالت بدمستی سر از فرمان بیچند - حضرت شاهنشاهی (که معدن مرقمی و آگاهی اند) امثال این امور ناشایسته (که اندک از بسیار نوشته آمد) بهمان دستور خود در نقاب بے پروایی بسر برده بخاطر اقدس نمی آوردند - و همگی همت والا متوجه آنکه شاید این مردم عذاب انصاف بدست گرفته (اگر برای اخلاص نتوانند قدم نهاد) سائب راه معامله دانی شوند و این گروه مست سرب و سروری شده توفیق اندیشه درست نیافته روز بروز بدتر میشدند و تا زمانه (که بدبختی این ستم اندیشان طغیان نداشت) از تنگی معیشت صوبی (که ملک خدیو زمان را ازو باز داشته بخوشامدگویی خود بخش کرده بودند) و امثال آن بخاطر اقدس نمیرسید و [چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بیرام خان را اسم اتالیقی برده بودند - و بارها بر زبان مبارک آنحضرت (چنانچه رسم است که کهن سالان را جوانان دولت مند بابا گویند) خان بابا میگذشت] آن جهان بزرگی پس این معنی داشته امور ناشایسته او را میگردانیدند - و بسیر و شکار سرگرم بوده و سر تسلیم بر زمین رضا داشته ایند بیچون خود را می پرستیدند - تا آنکه کار از اندازه بیرون برده (باتفاق شوخیستان خوشامدگویی معامله ناهم - مثل دلی بیگ ذوالقدر - و شیخ گدائی کنبو) اندیشههای تباه بخاطر آورده خیالات خام بخت گرفت - و (چون باطن نورانی حضرت شاهنشاهی برخدائع این گروه کافر نعمت آگاهی یافت) پیش از آنکه (این گروه گمراه بدکردار خیال فاسد خون ظاهر سازند) راز سرپسته خود را در میان اخلاص پیشهای یکجفت (مثل ماغم آنکه که بعقل و تدبیر و اخلاص آیت بود - و ادهم خان - و میرزا شرف الدین حسین - و جمیع دیگر از آستان نشینان پارکاه قرب) در میان آورده بخاطر خرده دان رسانیدند که نقایع جفت از جمال جهان آرا برداشته فکر اوزنگ آرائی فرمائیم - و بیرام خان و خوشامد گویان مجلس او را سزای لایق در کنار نهیم تا از خواب غفلت بیدار شده زمانه دراز در حسرت کار خود باشند *

سبحان الله بآن استیلای بیرم خان و افزونی لشکر او و تغلب و تسلط ارباب خلاف کجا بخاطر بشره امثال این اندیشه راه می یافت - اما چون این جهان آرا میخواستند (که از صد هزاران پردۀ جمال این برگزیده خود یک^(۳) دونه را برداشته پردۀ تازه بر روی جهان افزون او کشد - و او را بر سر بر فرمان دهی و فرمان روائی و اوزنگ کشورستانی و عالم آرائی استقلال بر کمال حکومت فرماید) ناگزیر در چنین هنگام امثال این خواطر قدسیه و واردات الهامیه بر دل حق گزین آن حق پرست حقیقت آیین راه یابد - دفعه این کفکاش دولت افزا در بیان (که برسم شکار تشریف^(۴)

(۲) در [چند نسخه] یک دونه را (۳) نسخه [۵] تشریف فرموده بودند •

عبور فرموده بودند (اتفاق افتاد - ملازمان عبده اقبال [چه از روی ضیق معیشت ظاهر (که از ستم شریعی بیرامخان کار این پادشاه قلیان چون حال پادشاه زمان بعسوت میگذشت) و چه بفروغ اندک اخلاص که هنگام طوفان باد سموم بے اخلاصی اندک آن بسیار می نمود] در اندیشه صواب پیوند اهتمام نمودند - و ما هم انکه این راز سر بسته را بشهاب الدین احمد خان (که حاکم دهلی بود و برای تدبیر و حق شناسی و حقیقت ورزی ممتاز) در میان آورد - تا آنکه بتاریخ هشتم فروردین ماه الهی موافق در شنبه بیستم ماه جمادی الاخری (۹۹۷) نهضت و هفت بعزم این شغل (که مستلزم نظام جهان - و مستوجب امن و امان است) از دارالخلافه آکره نهضت فرمودند و شکار گول و آندود ظاهر ساخته از آب چون عبور موب مقتس اتفاق افتاد - و در آن شب چون بیگانه شده بود در منزل حکیم زبیدل مسرت آرای خاطر اقدس بودند - و (چون پیوسته بیرامخان اظهار تعلق خاطر و توجه باطنی بمیرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران می نمود - و همواره بداندیشان آن مجلس او را در پیش نظر داشتند) بموجب استشاره عقل در بین میرزا را از آن روی آب طلب داشته درین شکار (که صید مقصود بدست آمد) همراه گرفتند - تا عصای کور باطنان مرحله عدوان و عناد و دست آویز راه رویان بادیقه فتنه و فساد نشود - و الحق تدبیر شایسته بود همان طور (که بخاطر الهام بذیر القا نموده بودند) بعمل در آمد - و صباح آن بدیدار اقبال روز افزون بقصبه جلیسر نزول اجلال فرمودند - و از آنجا بقصبه سکندره نهضت واقع شد - محمد باقی بتلانی خسرا هم خان آنجا بود - ما هم انکه او را طلب داشته محرم راز گردانید - آن فرومایه بے سعادت از دولت اتفاق حرمیان جست - و باین هم اتفاقا نکرده این خبر را به بیرامخان فرستاد - و (چون وقت بپری شدن استیلا بیرامخان نزدیک بود - و مدبران کارگاه اقبال شاهنشاهی نقشبند این مقصود الهی بودند) بیرامخان این سخن را مثل سخنان دایم بے عمق دانسته اندیشه را بآن راه نداد - رأیات عالی از آنجا شکار گنان و نخچیر افکنان بر ساحات گول ظل اقبال انداخت و (چون حضرت مریم مکانی در دارالملک دهلی تشریف داشتند) از آنجا پرسیدن ایشان را (که بقدر تکرر طاری مزاج اقدس ایشان بود) تقریب ساخته متوجه پیش شدند - و در میان قصبه خُرجه شده بسرای بهنکیل ورد سعادت از آنجا داشتند - درین منزل شهاب الدین احمد خان با سایر برادران و خویشان آمده دولت استقبال در یافت - و مورد التفات شاهنشاهی شد - و از آنجا بقاید دولت ابد پیوند در ساعت مسعود بتاریخ شانزدهم فروردین ماه الهی موافق سه شنبه

(۲) نسخه [ح] اهتمام تمام نمودند (۳) در [اکثر نسخه] مستوجب زمان امن و امان است (۴) نسخه

[ه ح] بالائی (۵) نسخه [۱] بهنکیل - و نسخه [ح] بهنکیل - و نسخه [ی] بنکیل •

بیست و هشتم جمادی الاخری عمره دارالملک دهلی بقدم شاهنشاهی فرآسمانی یافت و جهانیان کامیاب دولت شده غلغل شادی بعالم بالا رسانیدند - آنحضرت بنور خرد خوا داد و همنوعی مخلصان درگاه نموده برگاهای شایسته داشتند - و بمخصوصاً عبده اقبال و قدیمان این دودمان عالی مناشیر مطاع شرف صدور یافت که (چون بیرام خان از هجوم مشاغل دنیوی از راه سداد انحراف می نمود) او را از نظر انداخته بدلهی نزول اقبال فرمودیم - هر که (بحضرت ما روی اخلاص دارد - یا معامله بهم است و نجات خود میجوید - و وصول بمقصد اراده دارد) برسیدن یرلیغ گیتی مطاع متوجه درگاه خلائق پناه گردد - که هر کدام را بر مراتب والا و مناصب گرایی سرفراز فرمائیم - که آغاز زمان ظهور دولت ابد قرین ماست - خوشایخت بلندے که خود را باین دولت روز افزون اتصال بخشند - از آنجمله به شمس الدین محمد خان اتکه (که در بهیوه بود) منسور عاطفت شرف صدور یافت که چون بمضمون فرمان اطلاع یابد شهر لاهور را آمده متصرف شود و شهر را بمیر محمد خان کلان سپرده بزودی متوجه بازگاہ حضور گردد - و مهدی قاسم خان را بملازمت آورد - که صورت حال نصرت قرین برین مغول است - او بر همنوعی اخلاص کامل آنچه حکم شده بود بجای آورده بملازمت شتافت - و همچنین فرمان عنایت عنوان در باب طلب منعم خان بدار العیش کابل نفاذ یافت - اولیای دولت از اطراف و اکناف احرام این کعبه اقبال بستند *

چون شمس الدین محمد خان اتکه بشرف ملازمت مشرف شد بفرازش خسروانی پایه رفعت او از مدارج امید گذشت - و در خور اخلاص والا بر مراتب علیه (که در ساحت وهم ننگید) رسید - و علم و تقوا و تمیز توغر بیرام خان را باو عنایت فرمودند - و حکومت و حراست پنجاب برای رزمی او مفوض گشت - و نوئیاران درست نیت و کهن سالان راست عقیدت و تجربه کاران معامله دان از اطراف ممالک جوق جوق روی بدرگاه معلی آورده کامیاب دولت میشدند - شهاب الدین احمد خان بجهت رعایت حزم و احتیاط شروع در استحکام قلعه دهلی و مرمت برج و باره نموده تدبیر مهمات ملکی و مالی از پیش خود گرفت - و در اندک زمانه آوازه تغیر مزاج اشرف اقدس از بیرام خان بگوش نزدیک و دور رسید - و در هنگامه او فتور راه یافت - و مردم از جدا شدن گرفتند و ازل کسی (که از خان خانان جدا شده روی توجه باونگ خلافت آورد - و از پیش قدمان شاه راه استقامت گردید) قباخان کنگ بود - که در آمرای کاران و جان سیران قدیم انظام داشت و بعد از مردم یک یک و دو سرکرده متواتر و متوالی به آستان معلی می رسیدند - مآلم اتکه بآفتاق

(۲) نسخه [ط] مرگاهای شایسته دلالت فرمودند (۳) در [بعضی نسخه] بمیرزا محمدخان (۴) در

[بعضی نسخه] یکیک دو و دو سرکرده متواتر و متوالی *

شهاب‌الدین احمدخان مهمات را بعرض اقدس رسانده متکفل وکالت بود - و هرکس (که روی اخلاص بعقبه سعادت اختصاص می‌آورد) باستصواب اینها بمذامب و القاب و جایگیرهای لایق و رعایت‌های مناسب سر بلند میشد *

بیدار شدن پیرام خان از خواب غفلت - و چاره کار خود

اندیشیدن - و راه صلاح گم کردن

ازان هذلام سعادت پیوند (که زیادت عالی از دارالخلافه آگوه بشکار اقبال ارتفاع نمود) تانزول اجلال بدارالملک دهلی پیرام خان بآن همه دانش و فطانت (غافل این که قرعه اش برعکس مراد گشته - و منصوبه روزگار بطور دیگر برآمده) همچنان با دل فارغ و خاطره آزاد کوس استقلال میزد - و از کمال نشای غرور اگر سخی ازین قسم بگوش او می‌رسید آنرا باور نمی‌کرد - و اگر صدق این معنی در خاطرش پرتو می‌انداخت چون باد بدار در سر داشت آنرا رقیع نمی‌نهاد - تا آن زمان (که مناشیر استعانت از درگاه معلی بامرو رسیدن گرفت - و غافل تغییر مزاج اقدس بکاخ صانع نزدیک و دور بلندی یافت - و یقین او شد که شکار حضرت شاهنشاهی این بار بطور دیگر است و دریانت که او را از نظر انداخته خود بسعادت متوجه انتظام کارخانه سلطنت شده اند) سر رشته تدبیر از دست داده سراسیمه شد - و خبر از میرزا ابوالقاسم گرفت - و امری بغیر از حسرت و ندامت بدست نیامد - ناگزیر دست در حیل زده ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی و خواجه امین‌الدین محمود را (که بحسن خدمت از درگاه شاهنشاهی بتخطیب خواجه جهانی سر بلندی یافته بود) بعقبه اقبال فرستاده لوازم فرتی و نیاز مندی بانواع قصیر و معذرت پیغام داد - که بانسون چرب زبانی کاره تواند ساخت - و نمیدانست که کار فرمای ابداع در اظهار این خدیر زمان است - تا از پرده برآمده جمال آرائی خود را در لباس نظام عالم و عالمیان بظهور آورد - و مدظران ملا اعلی تماشائی قدرت بوده در افزایش پرستش اهتمام نمایند - و زمینیان امیدوار کامرانی صورت و معنی گردند - و هرگاه معامله چنین باشد انسون و افسانه چه نتیجه دهد و جز خسران دین و دنیا چه بار آرد *

سخن کوتاه چون فرستاده‌ها بدیگاه معلی رسیدند از شنیدن سخنان هوش افزا شرمنده و سرزنشگر گشتند - چنانچه مصلحت خود را از جواب بیرون میدانستند - و رخصت هم از درگاه عالی نیافتند - حقیقت احوال از نوشته اینها و از متفرق شدن متعلقات خود دریافته سراسیمه شد و سر رشته تدبیر از دست او گسیخته گشت - گاه بران میشد که هنوز هجوم عام نشده - بهرمت

خود را برسانم - و علاج واقعه نمایم - باز چون تأمل میکرد ملاحظه حرف اخلاص و عقیدت (که بارها بر زبان رانده بود) پیش راه او میگرفت - و نقش رفتن بلباس درختخوابی نیکو نمی نشست که دیگر امثال این امور را گنجایش نمانده بود - عاقبت همین معنی قرار داد که طیلان هواخواهی بردوش افکنده گریان و نالان باسوز و گداز خود را بصف زغال بارگاه عزت جای دهد *

چون (حقیقت حال را مسرعان هوشمند بمسامع اقبال رساندند) جمعی رای چنان دادند که بیرام خان بهر وضع که بیاید خدشه و فوید دران ضمن منظومی ست - پیشتر از آنکه بیاید بجانب لاهور نهضت باید فرمود - و قرار ملاقات نباید داد - چه جنگ ظاهری را اسباب فراهم نیامده و بعد ازین ملاقات خود چه صورت دارد - و اگر بیرام خان بلاهو آید بکابل باید رفت - و جمع آماده جنگ بوده رفتن حضرت شاهنشاهی را بجای صلاح نمیدیدند - و بعد از سرگذشت بسیاری آن شیر بیشه دولت و اقبال و آن خدیو عالم صورت و معنی پای وقار را استحکام داده قرار بر نبرد و کارزار دادند و تسو محمد خان و میر حبیب الله را فرستادند که بیرام خان را از آمدن ممانعت نمایند - و نگذارند که بلباس درستی پیش ما آید - که درین مرتبه او را نخواهیم دید - بیرام خان چون این راه (که پیش گرفته بود) مسدود یافت در اندیشه دار فرو رفت - که بطرز پیکار رفتن مغایری و مخالف واگونه دایمی نیست - اگرچه [ولی بیگ و شیخ گدائی (که سر بی دولتان بودند) کوشش درین کار تده می نمودند - و برین می داشتند که زودتر باید رفت * و پیش از آنکه هجوم عام شود کار را دلخواه خود باید ساخت] لیکن بهمان ملاحظه بموجب سعادت که داشت بجنگ قرار نمداد - و در معنی همه از دور باش اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی بود - و نیز بخاطر مغرور او راه نمی یافت که در انتظام ممالک هندوستان بکار از پیش رود - پس همان بهتر که در لباس دوستی کار دشمنی کرده آید - تا یکبارگی رقم بدنایم جار دانی بر صحنه احوال خود نکشد - جمال جهان آرای معنوی حضرت را نمیدید - و حاشیه گردان بساط عزت را رونق افزای سواد هندوستان نمیدانست بذبران پرده از کار خود بر نمیداشت - بلکه از چهره مردم رفتن دریافت در مقام رخصت میشد و دامی رنگین خیال کرده بود - و گاه بخاطر خود این رسانده که (چون بهادر خان را بتسخیر ولایت مالوه فرستاده ام - و هنوز بیان ولایت در نیامده) من باجمعی از ملازمان خود را به بهادر خان رسانیده و آن ولایت فتح کرده و آنجا آرام گرفته فرست کار طلبم - و بعضی اوقات ندیده را چنان جوان میداد که دارالخلافت اگره را گذاشته از راه سفید علی قلی خان را بتخت متفق سازن و بولایت افغانان درآمده روزی چند دران حدرد اسباب جمعیت سرانجام دهد - و گاه اسم تجرد

بخود انتساب کرده میگفت که همان وقت داعیه ترک و تجرید گردیدان گیر من بود - که بقیه عمر در امرائی شریفه و عقبات علیّه بسر برم - درینفلا (که بندگان حضرت خود بدولت و اقبال متوجه انتظام ممالک شده باشند) کدام توفیق ازین بالاتر که نیت صمیمی قدیمی خود را از قوت بفعل آورم و از درگاه عالی استدعای رخصت نمایم - و همگی مقصود آنکه شاید در مصورت بر حال من بخشیده مرا برگردانند - آخر مصلحت خود را بر همین عزیمت قرار داده بهادر خان را (که متوجه مالوه شده بود) برگردانید - و او را نیز رخصت زمین بوس درگاه والا داد - و در رخصت مردم این هم اندیشه میکرد که اگر مخلص و یکجهت من خواهند بود پس امثال این مردم در لشکر پادشاهی بودن مناسب است - و اگر سر جدا شدن دارند (قطع نظر از آنکه همراه داشتن این قسم مردم بکاره نمی آید) در رخصت اینها شرط نیکدامی سرانجام کردن - و آهنگ تجرد خود را خاطر نشان همگنان نمودن است - بآرے بعد از درازی سخن و کوتاهی آن بظاهر نیت حج را گفته و بباطن اندیشه‌ای که بخود راه داده اول پسر اسکندر افغان را با غازی خان تصور رخصت داد - که رفته در مماتک محروسه شورش کند - و باطرف مکانات پنهانی فرستاده بحدود الور شتات که از اینجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود - و اگر کار از تدبیر بگذرد ناگزیر بجهت ریاست سامان شایسته وقت مذاکره ترتیب نماید *

چون این اندیشه نادرست بعرض اقدس رسید از اینجا (که شیمه کریمه این بزرگ آفاق راقت نظمی و مروت ببری ست) رسوئی بپیرام خان را نه پسندیده فرمان مشتمل بر فزون مردمی و اقسام مهربانی روانه ساختند - و در آن پندنامه هوش افزا (که بجنس در نظر آمده) از جمله عبارات این بود - شما بجمع (که سبب این رفش و آزار شده اند) مشورت نموده بمآل و حال ملاحظه نادره باغوا و اضلال آنها بیرون آمده باعث برهم خوردگی و آیتها شده اید - و ولد اسکندر و غازی خان را رخصت کرده اید که رفته در ناحیه شورش نمایند - و بمهدی قاسم خان مکتوب نوشته مصحوب مبارک دیوان او فرستاده اید که متوجه لاهور می شویم - قلعه را نگاهداشته بکس دیگر ندهی و بدقتار خان پنج پیچ^(۲) پیغام نموده اید - و باطرف و جوانب خبرها فرستاده اید که از هر طرف خلل اندازند - و خود متوجه الور شده اید که از اینجا بلاهور روید - اگرچه یقین ماست [که از اینجا (که کمال اخلاص شما ست) بخود^(۳) خود مطلقاً بهیچ یک ازین امور راضی نبوده بادی نشده اید و جمیع باعث غرایب و ضلالت شده مهمات را باینجا رسانیده اند] اما شما خود گوئید که این چه صورت دارد - که بعد از چهل سال خدمت (با آن همه اخلاص و ارادت - و دریافت انواع رعایت

و عنایت - و رسیدن بمنتهای عزّت و دولت (نامی را (که بواسطهٔ اکرام و احسان این دودمان عالیشان در اکثر معمری عالم بکمالِ صدق و اخلاص انتشار و اشتهار یافته) درین آخر عمر به بغی برآورد و از خدای خود درین معامله شرم ندارد - چون (ما با وجود این رنجش و آزار و امور نامناسب و ناهموار هنوز خاطر شما را عزیز میدانیم - و خیریت شما را میخواهیم) مناسب چنان می‌بینیم که (چون حالا ملاقات ما و شما در عقدی تاخیر و توقّف است) اگر بشما درین حدرد سرحد و ولایت ارزانی داریم (که آنجا رود) ارباب اغراض باز بما سخنان خواهند رسانید که سبب زیادتی آزار خاطر اقدس خواهد شد - بفرم (که عرض داشت فرستاده التماس رخصت طواف حرمین شریفین نموده‌اید) بدین نیت عازم جازم گشته متوجّه شوید - و کسان فرستید که وجوه ندری (که در سهرند و لاهور گذاشته‌اید) بار کرده بایشان رسانند - بعد از آنکه (بهدایت و توفیق ربّانی این سعادت دریافته باشید و باحرام ملازمت متوجّه شوید) دران صورت بروجّه احسن ملاقات نموده بدانچه (خاطر شما خواهد - و اراده نماید) مضایقه نخواهیم فرمود - و سوابق خدمات شما را ملاحظه نموده بیشتر از پیشتر خاطر جوئی خواهیم نمود - و چون [بشامت آن جماعت کار^(۲) باینجا رسید (که نام نیک شما در میان خلق ببیدی کشید) و ما باین معنی راضی نیستیم که شما بدنام شوید] زینهار قدم در راه نهاده از طریق صواب بسخن ارباب غرض منحرف نشوید - و چون بدولت ما به نهایت مقاصد دنیوی رسیده‌اید بدالت ما از سعادت اخروی نیز بهره‌ور گردید - بیدرام خان (که باساده لوحی و ناداری عقل معاش بخود اعتقاد از حد بیش داشت - و از باد کاورائی هوش ربا غریب خودی خوشامد گوین بود) باین منشور بزرگانه (که تعویذ بازی هوشمندان - و تمیغه گردن دولت منشان تواند شد) راه نیت - چون گویم که در بیراه روی تیزتر گشت - و ما هم آنکه بانزوئی اخلاص و فرائض عقل انتظام مهمّات را از پیش گرفته شهاب الدین احمد خان و خواجه جهان را دست افزار خود گردانیده در دلاسی آیندها و دل دهی جمهور خلائی اهتمام مینمود - و روز بروز از اطراف مملکت امرا و یکه جوانان ضمیمهٔ موکب معلی میشدند *

و از جمله سوانح آنست که ما هم آنکه بجهت مصالحت ملکی و انتظام ظاهر پرستان معامله نامم بهادرخان برادر علی قلی خان را منصب بزرگ رکالت اندیشیده از درگاه پادشاهی التماس نمود - آنحضرت مقتضای وقت را پاس داشته این خلعت فاخره را (که بر هر قرد راست نیاید) بعاریتی پوشانند - اگرچه فهم پیشهای معامله دان برکنه کار نارسیده سخن دراز کرد و بظاهر حقّ بیجانب آنها بود [که برای این مهمّ خطیر و امر عظیم و توقّف کامل و تجربه نام و دیانت وافر

و حوصله فراخ و کد فراوان در کار است - و با این صفات کمال آزادی باید - که از سود و زیان خود گذشته همگی همت در برآمدن کار ماحب خود مصروف دارد - و کشفده پدر خود را (که بکار ولی نعمت می آمده باشد) بد اندیش نبوده در رواج کار او کوشد - و با این همه حالت (که عطیه است عظمی) با جهانیان صلح کل داشته باشد - چه پادشاه زمان (که این جهان آرا او را از میان هزاران هزار آدمی برآورده چندین عالمیان را بار میسپارد - و ترتیب چندین طوائف متلونه و طوائف ملن و نجل برای رزنی او مقصص میگرداند) اگر وکیل آن خدیو عالم را نشان چندین نه باشد نظام عالم چگونه صورت یابد - و مذاهب مختلفه و ادیان متدوعه را (که حکمت باغه الهی در اختلاف و امتزاج آنها رفته) کجا رفاهیت حال دست دهد [لیکن در نفس امر سخن این مردم از نافع میدگی بود - چه این امری بود مستعار برای مصلحت ظاهر بینان و قطع نظر از آن دفع شوشه مقصود بود که جمع از ترکان ساده لوح (مثل قباخان کنگ و سلطان حسین جلیرو محمد امین دیوانه) با او اتفاق نموده در قصد شهاب الدین احمد خان و خواجه جهان و امثال این مردم شده بودند - رای جهان آرای برای اطفای ذایقه آشوب این فتنه اندوزان او را بمغصب و کالت سرافرازی بخشید - و قباخان را بواسطه خدمات مستحسن قدیم از بهر اینج و آنحدود داده رخصت فرمودند - و سلطان حسین خان و جمع دیگر را روزه چند مقید ساخته و سزای اعمال شان داده گذاشتند - و محمد امین دیوانه فرار نموده سر بصرای آراگی نهان - و چون سنگ تفرقه در هدمای این بدادیشان افتاد بهادر خان را قاره جایگزین کرده رخصت فرمودند - و درین ایام هم (که اسم رکالت بر بهادر خان طلاق یافته بود) ده معنی خدمت و کالت مامانگه میکرد ای صورت پوست بر ظاهر چه می بینی - درین کار شگرف خرد باید و حوصله - و الحق این درصفت مامانگه را بروجه کمال بود • مصراع • ای بسا زن که نهد گام خرد مردانه •

نمضت موکب اقبال شاهنشاهی از دهلی بدافع فتنه بیروم خان

و دیگر سوانح دولت افزای

دار جهان آرای چون میخواهد (که خدیو زمان را از نقاب احتفا و احتجاب برآورده جمال^{۱۴} جهان آرای او را ظاهر فرماید) هر ائمه عهده^{۱۵} زمانه را در مسالک مخالفت اینچنین والا شکر می رای تیره و بخت خیره گردد - و لهذا بیروم خان با هجوم خرد پیشها هر کار یکد اندیشید ضرورت نیست بناچار بتاریخ روز نیران سیام فروردین ماه الهی موافق سه شنبه دوازدهم رجب از دارالخلافه آگره برآمده متوجه الور شد - و چون بشهر بیانه منزل کرد شاه ابوالعالی و محمد امین دیوانه

(که بجهت دفع فتنه و فساد در قلعه بیانه مقید بودند) بند از آنها برداشته رهایی داد - اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه معلی بروید اما مقصود از رهایی دادن امتثال این شور انگیزان آزموده جز سردادن فتنه امری نبود - و چون (خبر بیرون رفتن بیرام خان از دارالخلافه آگره بسع اقبال رسید و چنان نمودند که او اراده آن دارد که از راه غلط انداز متوجه پنجاب شود) رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که ریاست جهان نورد از دارالملک دهلوی نهضت نصرت فرموده عرصه حدود ناگور و آن نواحی را مستقیم بازگاز اقبال گرداند - تا بیرام خان پای ثبات در آن حدود نتواند فشر - و اگر داعیه آمدن ممالک پنجاب داشته باشد سر راه برو گرفته نگذارند که این خیال باطل او ضررت بزند تا حرم بقادریه روز آخر نیم اردی بهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و دوم رجب مرکب جهانگشای از دارالملک دهلوی نهضت اقبال فرمود - و از آنجا (که حزم و احتیاط مسلک مستقیم شاهنشاه را شکوه است) با چنان نصایح بخت آورد (که سابقاً ایران یافت) اکثفا نفرموده در منزل ازل بمیرود تا تطایف قزوینی را (که بدانش و عقیدت ممتاز بود) فرستادند - تا بیرام خان را بحتایق مواعظ هدایت نمایند - خلاصه سخن آنکه حقوق خدمت و حقائق عقیدت تو درین دودمان عالی قدر معلوم عالمیان است - چون (بمقتضای حدائت سن توجه اقدس بسیر و شکار بود) پرتو التفات بمهمات ملکی و مالی نمی انداختیم - و جمیع مهمات سلطنت بحسن کفایت و درایت تو تفویض فرموده بودیم درینجا (که بنفس اقدس خود بکار و بار جهانبانی و معدلت گسترده متوجه شده ایم) لایق آنکه آن خرمند خواه (که پیوسته لقب عقیدت و اخلاص میزد) این معنی را از عطیات الهی دانسته شکر باندازه بجای آورد - و چند وقت دامن از شغل مهمات فراهم چیده بسعدت حج (که همیشه ادراک آن دولت را طالب بود - و همواره در خلا و علا اظهار کمال شوق احراز این سعادت می نمود) منوجه گردد - و از ولایت هندوستان هرجا و هر قدر که خواهد باو مقرر میفرمائیم که کسان او حاصل آنرا فصل بفصل و سال بسال بسرکار او رسانند - و بتاریخ سیزدهم اردی بهشت ماه الهی سنه مذکور مرافق سده بیست و ششم رجب ریاست عایدات بقصبه جیپور نزل اقبال فرمود *

درین اثنا شاه ابوالمعالی (که سرمایه فتنه و فساد بود) باندیشهای تباہ خود را بدرگاه معلی رسانید - که (چون بیرون کاره نتوانست ساخت) در لباس خدمت و ملازمت کاره بسازد - لیکن هر که (با برگزیده خدا اندیشه تباہ کند) خود را بد خواه باشد - و کارش روز بروز خرابتر شود - و برای سیرابی سخن از ابتدای گریختن شاه ابوالمعالی از بند پهلوان کلکز کوتوال لاهور (چنانچه پیشتر مذکور شد) تا حال برسم اجمال نوشته میشود - که (چون شاه ابوالمعالی

برنگ و ربو و مکر و تزویر خود و بے پروائی یا بدنیتی و گرسنه چشمی نگهبانان در سال اول الهی از لاهور گریخت) بوسیله تدبیر یوسف کشمیری (که خدمت او میکرد) خود را برایت گهبران رسانید کهال خان زمیندار آنجا او را مقید ساخت - از حیلۀ ساز^(۲) که داشت گریخته بنوشهره (که قصبه ایست در میان بلمبر و راجوری) رفت - و کشمیریان (که از غازی خان حاکم کشمیر توبیده بودند) آنجا آمدن گرفتند - و بعضی از مغالان اوپاش پیشه بے حقیقت (که دایم کارشان واقع طلبی و کافر نعمتیست) ناسه صد کس جمع شد و کشمیریان هم تا هفتصد هشتصد نفر گرد او فراهم آمده سرمایه نخوت و پندار او شدند - شمسی ملک چاردره^(۳) و خواجه حاجی (که پیشتر در ملازمت حضرت جهانبانی جغت آشیانی نیز بود) رسیده هذلمه^(۴) این بداندیش را گرم ساختند و دولت چک حاکم کشمیر (که غازی خان مذکور او را کور ساخته بود) با جمعی از سرداران کشمیر مدول فاتح چک و شسویت و موسویت برادر زادهای دولت چک مذکور و لوهروانکر خواهر زاده^(۵) دولت چک و یوسف چک (که غازی خان مسطور او را نیز کور ساخته بود - لیکن بقزویر کشمیریان سلامت منده) و محمد خان ماکری بدر علی شیرو (که الحال در ملازمت است) گرد او مجتمع شدند - و از راه بئچ برادر کپلاره بدر حامی مخفی (که آنرا برزبان کشمیری اگو دیو گویند) به بلرموله رفت - و از آنجا بسوی نوزبور شد^(۶) - و از پیش گذشته در بلذدی موضع پتی بغازی خان مذکور جنگ شد - و چون از قبله اقبال پشت داده آمده بود ایدار باو روی آورد و کارنا ساخته بتال تبه از راه (که آمده بود) برگشته بهندوستان آمد - و نزدیک بود که بدست کشمیریان در آید - که یک از بهادران چغتائی (که شیره او بود) از اسب فروز آمده سر تخته را گرفت - و تیر اندازی میکرد - تا زمانیکه (تیر توکش از خالی شد) کشمیریان رسیده از هم گذرانیدند و ابراهیم علی فرصت یافته خلاص شد - و دامن کوه گرفته بسیمالکوت رسید - و آشفته و پریشان تعبیر وضع کرده قویه بقریه میگشت - و شوش را طلبدار میبود - تا آنکه بدیپالپور (که درانوقت بتجایگر بهادر خان برادر علی قلی خان مقرب بود) رفت - و بتولک دام از نوکران بهادر خان (که سابقه آشنائی بار داشت) پناه برد - و مدتی بخانه او پنهان بود - و اسباب فقره گری را سرانجام میداد تا آنکه زن تولک از دل پری^(۷) (که از شوهر خود داشت) پیش بهادر خان رفت - و گفت

(۲) نسخه [۵] پردازی (۳) در [بعضی نسخه] شریده بودند (۴) در [چند نسخه] چاردره - و در [بعضی جا]

چاردره - و در [ترک جهانگیری] چاردره (۵) نسخه [۱] هویت و موزویت - و نسخه [ی] هتوبتو و موسویتو

(۶) نسخه [۵] لوهیر دانکر - و نسخه [۵] لوهروانکران (۷) نسخه [ب] اکثر دیو (۸) در

[بعضی نسخه] دیوپور (۹) نسخه [و] دل بری *

که شوهر من شاه ابوالمعالی را در خانه خود پنهان دارد - و داعیه کشتن تو دارند - بهادر خان در ساعت سوار شده بمنزل او آمد - و آن خانه را محاصره کرده ابوالمعالی را بدست آورد - و ترک را همانجا بقلل رسانید - و شاه ابوالمعالی را مقید ساخته پیش بیرام خان فرستاد - بیرام خان او را به ولی بیگ سپرد - که از راه بکر بگجرات فرستد - ولی بیگ او را از آن راه بگجرات فرستاد که از آنجا بسفر حجاز رود شاه ابوالمعالی چون بگجرات رسید - از نا هموارى (که داشت) و دیوانگى (که در سرش بود) حرکت ناشایسته را مصدر شد - و خورن کرد - تا آنکه از آنجا گریخته بدیار شرقیه گذر کرد - و به علی قلی خان پیوست که شاید بوسیله آن بد درون قنده اندوز کاره تواند ساخت - چون (آن کافر نعمت در خود گمان سری و سروری میدرد) شاه ابوالمعالی را جای نداد - و او را پیش بیرام خان فرستاد - و در زمان تذبذب حال بیرام خان رسید - بیرام خان برای اظهار دولتخواهی خود او را مقید ساخته به بیان فرستاد تا آنکه دریندا (که بطالع و از گونه بجانب الود میروست) او را از قلعه بیان بغد گسل کرده سر بصر داد چنانچه نذارش یافت - و رایت فتح آیت شاهنشاهی بپیچید رسید - بود که آن بد مست بے ادب از بیداری سواره آمده کورنش کرد - آنحضرت آن دیوانه خیز را زنجیر فرموده بشهاب الدین احمد خان سپردند - تا او را بسفر حجاز روانه سازد - و آنچنان قنده اندوزی را درین مرتبه نیز آن خدیو صورت و معنی به کتاشهای کهنه عمل روزگار برای مراعات وقت خلاص فرمودند - بایسته که جان معطل او را از زندان عنصری خلاصی میدادند - حاشا! آن بدگوهر نکوهیده ذات را از بار گون نجات می بخشیدند - برای آنکه هر چند نفس خبیث را علاقه جسمانی بامداد کشد نزد اعمال ناشایسته بسیار بظهور آید - و موجب عقوبت ابدی بیشتر گردد - دیگر ازین گفتگو

دار آمده بسر مقصود میروم *

بر هوشمندان عبرت گزین ^(۲۱) متحقی نماند که (چون بیرام خان را روز بد پیش آمده دولت از روی گردانیده بود) موعظت و نصیحت اگر چه بظاهر قبول میکرد اما بباطن نعل و از گونه میزد و درین روز (که عرصه ججیر مخیم سادات اقبال شد) ناصر الملک پیر محمد خان شروانی آمده خاک آستان اقبال را توتیای چشم عبرت بین خود ساخت - مشارالیه هنوز بگجرات فرسیده بود که بزمزمی دولت بیرام خان شد - چون هواخواه ای درگاه بود بر سر استعجال روان شده احراز زمین بوس نمود - آنحضرت بنوازش خسروانی امتیاز فرموده بخطاب خانی و تشریف علم و تقاره پایه عزت او را ارتفاع بخشیدند - و بمقتضای حسن نیت (که مجبور او بود) کامیاب صورت و معنی گردید ^(۳) *

مراجعت موكب مقدس شاهنشاهی از قصبه جهجهر

و فرستادن عساکر اقبال بر سر راه بیرام خان

چون (از زندگن بیرام خان خاطر اولیای دولت انتظام نداشت - و بجهت این کار نهضت موكب عالی مناسب علوشان شاهنشاهی نبود) رای جهان آرای اقتضای آن کرد که ادم خان و شرف الدین حسین میرزا و پیر محمد خان و شاه بداغ خان و مجنون خان و جمیع کثیر را بسمت فاکور فرستادند - که اگر واقع چنین باشد [که او قصد سفر حجاز ندارد - و مشتواید که بآواز این سفر غفلت داده خود را به بنجاب (که معدن موكب اسباب است) رساند - سرمایه شورش گردان] درآیند این مبارزان اخلاص پیشه ناطق شمت بسته سزای او را در گذار او نهند - و اگر نه اهتمام دومه از ممالك محروسه بیرون گذند - و فاکور و آندرون بچای پیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد امرای عظام پادشاه متوجه این خدمت سعادت انجام شدند - و محمد خان را بجهت دفع فتنه پسر سگندر و غازی خان لغوری (که بیرام خان در برآمدن از خود جدا کرده فرستاده بود و این بیبدولان با اتفاق مقربین در صوفیه سبیل فتنه انگیز شدند) فرستادند - و او بقدم اهتمام شاهانه باعث تادیب این گروه گشت - و عساکر فیروزیه مآثر را بجهت آرایش ممالك و آرامش قلوب رخصت دادند - و موكب عالی بدوالت و اقبال مراجعت فرموده - بیست و هشتم اردی بهشت ماه الهی مرفوع چهار شنبه یازدهم شهر شعبان عرصه دهلای را بقرونه مسیحه و اوقات آسمانی اجتماع دورانی ساختند - و ابواب معدلت و مكرمت بر روی دربار نشان روزگار ارای سعادت و اقبال گشتند - بیرام خان در سرکار میوات بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر او انتشار یافت - یکبارگی رونق دهان او فرونشسته مردم ازو جدا شدند - بغیر از وی بیگ با در پسر و حسین قلی بیگ و اسمعیل قلی بیگ (که خوشی به بیرام خان داشتند) و شاه قلی خان محرم و حسین خان و چند دگر که نه ایستادند - و جمیع سپاه جدا شده فوج فوج رو بدرگاه کبکی پناه آوردند *

چون لشکر اقبال بیرون کوچ بکوچ متوجه آنصوب شد بیرام خان را بدین پیوست که دیگر مجال توقف صورت ندارد - دل را از زیست واپس خفته عرصه اشق مشتمل بر فزون نیازمندی و اقسام ندرخواهی فرستاد - و درمندی بدائی را ظاهر ساخته طلب رخصت زیارت حرمین شریفین نمود - و چند فیل و تمن توغ و علم و نقاره و سایر ادوات امارت را مصحوب حسین قلی بیگ (که بعد ازین بالفات شاهنشاهی بخطاب خان جهانی ممتاز شد) فرستاد - تا شاید از راه نیازمندی کارے تواند ساخت - و بامرا (که بکار سازی او نامزد شده بودند) نوشته فرستاد که برای چه

تصدیع بخود میدهید - من خود از دنیا و کار و بار آن دل سرد شده‌ام - و اسباب ریاست را بدرگاه معلی فرستاده‌ام - آمارا فریب خورده بازگشتند - و حسین قلی در دهلی به سعادت زمین بوس مشرف شد و برجهانیان کمال ظهور یافت که بیرام‌خان بسفر حجاز روانه گشت - و در همین زمان شیخ گدائی فقه اندوز خایب و خاسر برگشته بدرگاه عالم پناه آمد - هرچند مستوجب سیاست بود بعنایت پیش آمدند - و در بیدان بساط عزت گوش برآزاده داشتند که میداد فریب باشد - و از یک ناحیه سر باز کشد - که تدارک آن مشکل باشد - درین میان ناگاه آوازه انصراف او بصوب پنجاب در افواه افتاد و گرد شورش برخاست - و واقعه طلبان بدنیت قدری خوشوقت شدند - یارب هرگز این گمراهان بمقصد خود نرسند *

بغی مرید روزیدن بیرام‌خان - و پرده از روی کار خود

برداشتن روی به پنجاب آوردن

خان خانان بواسطه رسیدن افواج منصوبه از مالک محروسه برآمد - و به بیگانیز رفت رای کایان مل (که کلانتر آن سرزمین بود) و پسر او رای رایسنگ (که امروز در سلک فدائیان درگاه انتظام دارد - و در جرگه امرای کلان است) آمده بیرام‌خان را دیدند - بیرام‌خان (که جای توقف نداشت) مقام دلپذیر یافته چند روز در آن کل زمین گذرانید - و در کمین فرصت بود که شاید از جائی فتنه سرکزد - و چون بانبال پادشاهی هرتدیگور (که اندرخته بود) برخلاف آن ظاهر شد بایست که آبله‌بای مراحل سعادت شده بعقبات قدسیه و اماکن شریفه رفته روی خجالت بر زمین عذر می‌نهاد - لیکن چون در نفس امر ساده مرد بود فریب خورد؛ بعضی بیدولتان شد - و مغلوب غم و غصه گشت - و باد غرور و بگذار در سر افزوده باتفاق شوربخان تیره درون بسمت پنجاب متوجه شد - و دست از جمیع تدبیرات کشیده و پرده از روی کار خود برداشته اظهار بغی نمود و بأمرای سرحد نوشته فرستاد که متوجه سفر حجاز بودم - لیکن چون معلوم شد (که در تغییر مزاج اشرف جمع سخنان گفته مرا آواره کرده‌اند - علی‌الخصوص ماغم انگه که دم استقلال می‌زند - و برآوردن مرا بخود منسوب می‌گرداند) اکنون همگی همت آنست که یکدفعه آمده سزای بدکرداران داده بذاری رخصت گرفته باین سفر مبارک متوجه شوم - امثال این مقدمات و همی نوشته مردم را طلبداشت و خواجه مظفر علی را (که بعاطفت والی شاهنشاهی بخطاب مظفرخانی اخصاص یافت) پیش درویش بیگ اوزبک (که از امرای عظام پنجاب بود - و تربیت کرده او) فرستاد

(۲) در [بعضی نسخه] پسر او رایسنگ - و در [بعضی] راو رایسنگ (۳) نسخه [ط] انداخته بود -

و نسخه [ی] اندیشیده بود (۴) نسخه [ی] مرد ساده بود *

که او را با امیدواری تمام آورد - چون این اخبار بمسامع اقبال رسید از عظمت والا که داشتند نصیحت نامه نوشته پیش بیرام خان فرستادند - که اگر بختور دولت مند خواهد بود پذیرای این نصابی ارجمند گشته در حصول سعادت خود خواهد کوشید - بجهت مزید آگاهی و بند پذیرایی هوشمندان حال و آینده نقل آن منشور دولت را بجنس می نویسد •

فرمان جلال الدین والدینا اکر پادشاه غازي

خان خانان بداند که [چون او پروردۀ نعمت و تربیت کردۀ عنايت و عاطفت این دودمان عالیشان است - و حقوق خدمات شایسته او درین درگاه ثابت - و حضرت پادشاه جدت دستاوه (طیب الله ثراه) بواسطه صدق نیت و اخلاص (که از مشاهده نموده بودند) او را بمنتهای رعایت و تربیت رسانیده امر عظیم اتقدر اتالیقی ما را با تو تفویض فرموده بودند] بعد از آنکه (آنحضرت از تنگنای جهان فانی بفضای عالم جاودانی رحلت فرمودند - و او از روی اخلاص و دولتخواهی کمر صدق و جان سپاری بر میان بسته متعهد مهمات و کالت شد) ما نیز بملاحظه سبقت آن خدمات و نیک اندیشیهائی (که بظهور میرسانید) زمام حل و عقد و رفق و تفق امور را چنان بتبذیر اختیار او گذاشته بودیم که مزید بر آن منصوص نتواند بود - چنانچه از نیک و بد هرچه خواست و اراده کرد بعمل آورد - تا آنکه درین پنج سال چندین امور ناشایسته ازو بظهور آمد که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل تربیت شیخ گدائی که باوجود دعوی آن همه زیرکی و دانائی از میان این همه مردم فاضل و قابل با حسب و نسب او را بمصاحبت و آشنائی خود انتخاب نمود - و با آنکه (متعهد منصب صدارت شده بود - و در ظاهر مناشیر مهر میکرد) او را از تسلیم معاف داشته بود - و بکمال جهل و نادانی در محافل جنت مماثل او را بر جمیع سادات صحیح النسب و علمای جلیل القصب (که بذات ملاحظه عظمت شان و حالت مراسم احترام و تعظیم بجای می آوردیم) تقدیم داده باوجود لاف محبت و دوستداری (که بخاندان طیبین و طاهرین میزدند) مذلت و خواری این فرقه شریفه را عمداً تجویز مینمود - و تربیت کردۀ خود را (که مردود دلها - و مطرد نظرهاست) برین طایفه (که تربیت الهی دارند) ترجیح داده از ارواح مقدسه این همه بزرگان هیچگونه شرم و آزر نداشت - و او را بمرتبه رسانیده بود که سواره پیش آمده بما مصافحه مینمود - و نوکران مرد خود را (که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود) بخطاب سلطانی و خانی و علم و تقار و جایگیرهای معمور و ولایتهای پر حاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین و امرا و معتمدان حضرت

(۲) نسخه [ح] فرمان حضرت شاهنشاهی بنام بیرام خان خانخانان (۳) در [چند نسخه] میزن

(۴) نسخه [د] میرحاصل

جهانباني جنت آشياني را (که اصالت و حالت و استحقاق ايشان بهمه کس روشن است) از کمال بے اعتباري بخان^(۲) تهی محتاج ساخته بود - چه قصد خون و ناموس همت آنها داشت و از ملازمان و خدمتگاران بايري (که سالها باميدواري خدمت کرده مستعد رعایت و عنايت شده بودند) تجويز نمیکرد که اقل مرتبه وجه معيشه داشته باشند - و بجمع (که در شکارها و سواريا در ملازمت ميگشتند - و خود را بهزار محنت و مشقت قرار بخدمت داده بودند) در هر چند روز سقيفا ساخته بخون آنها تشنه بود - و انواع بے اعتدالي و بے اندامي مينمود - و اگر از نوکران او صدگونه گناه (مثل خون و دردي و راه زني و تاراج و انواع فسق و فجور) بظهور مي آمد بواسطه ميل و مداخله همه را در ميگذاشتند - و اگر از ملازمان درگاه والا اندک چيزه واقع ميشد يا کس بهتان ميکرد در قتل و حبس و تاراج ايشان تاخير نمي نمود - و تاخير شدن انواع جفا و بے آبروي ميرسانيد - و بعضی از کمال دنات و ليامت خود را بخدمت او قرار داده بودند - و خوشامد ميگفتند مثل شاه قلبي نارنجي و محمد طاهر و لنگ ساريان - و او از سادگي آن طايفه را راست گو دانسته تربيت مينمود - و تقويت ايشان ميکرد - چنانچه شاه قلبي بے اندامها کرده فرمان نشنيد و محمد طاهر آن نوع جواب درشت داد که مستوجب زبان بردن بلکه کشتن شده بود - و او شنيدۀ تغافل نمود - و لنگ ساريان در پيش جمع بحضور او آنچنان لفظ درشت گفته که او نيز مستحق سياست بود و ولي بيگ را خود ميداند که در ميان قولباش چه مقدار حالت و اعتبار داشته - بے شايسته خدمت و اصالت و حالت بهمين نسبت (که داماد اوست) آورده بر امرای عظام گذرانيد - حقی بر سيد قلبي ميرزا (که بعلو سيادت و انتساب سلطنت ممتاز بود) تقديم داد - و حسين قلبي را (که تا غايت بمرغ پنجه نزده) در برابر اسکندر خان و عبدالله خان و بهادر خان رعایت نمود - و جايگيرهای آبادان داد - و خوانين عظام را بجايگيرهای ويران خرسنه ساخت - و درين اوقات در اکثر مجالس از چندين امور سر برمیزد که باعث رنجش و آزار خاطر فيض مآثر ما ميشد - چون (خاطر او پيش ما عزيز بود - و او را دولتخواه بغيث اين دودمان ميدانستيم - و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتيم) اين همه اعمال و کردار ناهموار او را عين خيرخواهي و محض نيک انديشي تصور نموده ديده و دانسته بکرم عميم در ميگردانيديم - تا درين اوقات بعرض رسيد که او بسخن همين جماعت باغيه قصد دارد که معدودے چند (که بما همراه بودند) جدا ساخته مارا تنها گذارد - بملاحظه ذبح اين شرارت از دارالخلافه اگره متوجه دارالملک دهلي شديم - و بار نوشتيم که بعض امور بظهور آمده و سخنان بعض اقدس رسیده که بخاطر اشرف قرار نمي يابد که او درين اوقات ملازمت تواند نمود

(۲) در [اکثر نسخه] بتهان (۳) نسخه [۵] زشته (۴) نسخه [دي] او را بر امرای •

اگرچه از آزار بسیار یافته‌ایم اما او را هنوز بهمان دستور خان‌خانان میدانیم - و میگوئیم - و بجهت تسلی خاطر او سرگندهای مغلّط یاد کردیم - که قصد جان و مال و ناموس او نداریم - و چون (به تمشیت مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود متوجه شده ایم) او بتعالی خود بوده مدعیانته که داشته باشد عرضداشت نماید - بنوعیکه لایق دانیم حکم فرمائیم - چون در بعض اوقات عرض میزنود که وقت شده است (که بدولت و سعادت بمهمات سلطنت پردازند) تصوّر چنان بود که بشنودن این خبر خیر اثر مسرور گشته در مقام تسلیم و رضا راسخیم و ثابت قدم باشد - و چنان بموقف عرض رسید که از کمال میل و توجّه (که بدین امور داشته و دارد) حقوق نعمت و تربیت خاندان والای ما (که چهل سال است که در دّمه اوست - و من المهد الی العهد پرورش یافته) بالکلیه فراموش کرده گوش بسخّی این جماعت مفسد مقلّد دارد - که بواسطه اغراض نفسانی میخواستند که او را در جریده اهل بغی درآرند - و درین آخر عمر از سعادت اخروی محروم گردانند و بشقاوت ابدی مبتلا سازند - چنانچه از کمال شیطننت و حساست و خود پسندی که دارند معقول او ساخته او را راه برده اند - و برلید اسکندر پیغام کرده که بمخالفت و مذارعت بیش آید و بتتارخان پنج بیّه نیز کس فرستاده که او در دامن کوه آمده آهنگ خرابی و دست اندازی کرده از انحدرد درآید - و خود خیال لامرور کرده - که دران حدرد رفته بنیاد فتنه و فساد نموده طریق مخالفت سپرد - و در اطراف ممالک محروسه خلل انداخته چراغ دولت این خاندان را (که برافروخته فروغ ازلی و برافراخته دست قدرت است) بدم سر منطقی سازد - و همانا که بدین غرور و پندار دیده اعتبار او را کور ساخته نمیداند *

♦ بیت ♦

چراغی را که ایزد بر فروز ♦ هر آنکس پُف کند ریشش بسوزد

چون [نظر بآن همه اخلاص و اعتقادے (که از چهار احوال و جبهه اعمال او واضح و الیه بود) این امور مبني بر شروز از دور میزنود و میزنماید - و باور نمی آید - چراکه پرورده نعمت و تربیت کرده این دردمان عظیم الشان است - و اطاعت حکم ما بر واجب و لازم] بر سبیل حجت فرمودیم که خود را ازین افعال و اعمال قبیحه ندانیده این جماعت مخدول العاقبت را (که با کم نقص دولت و عزّت ار شده بجهت اغراض خود در بی بغی و عدوان اریند) متقید ساخته بدرگاه معلی فرستد - و چون [ما درین پنج سال ملاحظه خاطر او کرده بهیچ چیز مناقشه ننموده ایم - و بهر چه عرض کرده (خواه معقول - خواه نامعقول) از صواب دید او بدر گرفته ایم] او هم این حکم ما را سمعاً و طاعهً انقیاد نموده تخلف ننوزد - که هرگاه باین حکم عمل نماید خاطر اشرف بر صاف ساخته

جرائم و تقصیراتِ او را بالکلیه عفو فرمائیم - و هر وقت (که میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید) بملازمتِ اشرف طلبیم - که رفع حجابِ او شود - و چون هنوز خدمتِ او ملحوظ و منظور است (با آنکه هزار برابرِ آن خدمات رعایت یافته) میخواستیم که نام او (که سالها باخلاص و ارادت و انقیاد و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده) بدیعی و عناد و افسان مشهور نشود و در آخر عمر در زمره قراچه فرابخت مشهور نگردد - بنا بر حقوقِ عبودیت او را آگاه ساختیم - زنهار که خیالِ دیگرے نکند - و یقینِ خود داند که (اگر از روی جهل و کوته اندیشی از راه روی - و نخوت و پندار و مبالغه او را پریشان ساخته در سلکِ اهلِ ادبار درآرد) بدولت و اقبال با عساکرِ نصرت اعتصام بعزیمتِ رفع و دافع او متوجه شده بعزیمتِ بیغایتِ الهی دمار از روزگار او بیرون خواهیم آورد امید است که درین حالت (که عفو اقبالِ خلافتِ ما - و آغازِ ادبارِ اوست) فتحِ عظیمِ روی دهد و او مغلوبِ عساکرِ اقبال گشته شرمسار و گرفتار گردد - بیدولتی را ازین معنی استدلال نمی نماید که او درین پنج سال مردمِ خود را چگونه رعایتها کرد که بروزِ واقعه بکار آید - و از کوته اندیشی و نادانی نمیدانست که دولتِ وابسته بعزیمتِ الهی ست - هرگاه آن عزیمت نباشد نوکرِ بیدولت بکار نمی آید چنانچه برایِ العین دیده میشود که آنها را (که فرزند و برادر می گفت - و هرگز با ایشان گمانِ جدائی نداشت) بوهمنوعی سعادت اکثرے ازو جدا شدند - و آنانکه مانده اند یکیک جدا شده بدرگاهِ معلی می آید - و رفته رفته او را تنها خواهند گذاشت - درین مقام غیر از تسلیم و رضا جوئی چیزی فایده ندارد *

سرِ نیازِ ببیادِ نهان و گردنِ طبع * که هرچه حاکمِ عادل کند همه دان است
خانِ خازان (که روزِ ادبارِ او نزدیک رسیده بود - بلکه در شبِ تاریکِ ادبار بسر میبرد)
ازین کلماتِ موعظت (که دستورِ العملِ سعادت تواند بود) پندپذیر نشد - چون گویم که باعثِ مزیدِ شورشِ او گشت - لیکن داناداند که بسعیِ خود در مهلکه بی ناموسی شناخت - و با جمله از برگزیده بیکایر متوجه پنجاب گردید - چون در حدیثِ قلعه تبرهنده (که بجایگزیر شیر میمد دیوانه بود) رسید عبدالرحیم پسرِ خود را با اهل و عیال و احوال و ائصال دران قلعه نزدِ شیر محمد (که از مخصوصانِ او بود) گذاشته از آنجا بگذشت - و شیرمحمد حقِ دلی نعمتِ اصلی را بهتر دانسته ازو فرار نمود - و تمام اسباب و اشیاء (که در تبرهنده گذاشته بود) متصرف شد - و اهل و عیال را بملازمت آورد - و درویش محمد ازینک مظفرعلی را (که بطلب او آمده بود) متیّد ساخته بدرگاهِ معلی

(۲) نسخه [د] ارادت ملازمت (۳) نسخه [ب] متار و پند پذیر (۴) نسخه [د] تبرهنده -

و در [بعضی نسخه] تبرهنده *

فرستاد - و خود نیز کمر همت بدو نتخواهی نفس الامری بست - و بمیامی توفیق صاحب حقیقی خود را فهمیده از ولای نعمت مجازی سر باز زد - و چون فردیک تبار رسید میرزا عبدالله مغل تبار را مضبوط کرده آماده جنگ شد - ولی بیگ به تبار آمده شکست یافت - آری شمع افروخته الهی را هر کس خواهد که فرو نشانند خرمی دولت و کامرانی خود را آتش در زند - و چون هنگام ادبار بیرام خان بود در هر چه سوخت خود می اندیشید زبان میدید - و چون غرض بود دبدبه مصلحت بین است ملاح کار خود ندانسته اسباب آناهی را ابواب غفلت شمرده بجانب برگزیده جالدر روان شد *

چون غرض آمد هضر پوشیده شد * مد حجاب از دل بسوی دیده شد

فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان آنکه با عساکر دولت بدفع فتنه

بیرام خان - و نهضت موکب مقدم شاهنشاهی بهمان سمت - و اشتعال

نایره محاربه میان لشکر اقبال و بیرام خان - و فتح اولیای دولت

دران هنگام سعادت انتظام (که دارالملک دلیلی نشیمن موکب دولت و معسکر جنود اقبال بود) خبر عزیمت بیرام خان از بیکنیر بجانب پنجاب معروض ایستادن بساط جلال گشت عزائم پادشاهانه (که توأم آثار قضا و احکام قدر است) بران قرار گرفت که لشکری شایسته فرستاده سر راه بیرام خان را بگیرند - تا در نواحی اهور غبار فتنه نتواند بکینست - جمعی از کوته اندیشان برین بودند که حضرت خود بدولت و اقبال متوجه شده آماده جنگ او شوند - و جمعی میگفتند که لشکر اقبال تعیین باید کرد - حضرت شاهنشاهی بمقتضای وقت قبول هردو رای فرموده قرار بران دادند که افواج قاهره پیشاورده - و بعد ازان آنحضرت نیز متوجه شوند - بعد از درازی سخن مامم آنکه شفقت مادی منظور داشته ادهم خان را نداشته است - و شمس الدین محمد خان آنکه و پسرش یوسف محمد خان کولکناش و مهدی قاسم خان و محمد قاسم خان نیشابوری داعی قای خان و میرلطیف و حسن خان خوش شهاب الدین احمد خان و جمعی کثیر را بجانب پنجاب نامزد فرمودند - تا خان خاندان را مانع آمده نگذارند که به پنجاب درآید - و شمس الدین محمد خان با این امرای عظام تکیه بر اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی نموده بصوب پنجاب روان شد و بعد از روان ساختن امرای مملکت گشا خود بنفس نفیس بجهت مزید احتیاط سامان یورش پنجاب فرمودند *

چون از کمال دور بینی داعیه یورش نصرت پیوند (که مکنون ضمیر الهام اندیش بود) وجه همت علیا شد بجهت انتظام مهمات ممالک خواجه عبدالمجید را (که بشرف دیوان سرکار اعلیٰ سربلند بود) پایه اعتبار افزوده بخطاب آصف خانی سرافراز ساختند - و حکومت دارالملک دهلی را ضمیمه منصب گرامی وزارت فرموده گوش هوش خواجه را بنصایر پادشاهانه (که مشتمل بر مصالح حال و مصالح ملک تواند بود) بازکردند - و فرمودند که مغرور خرد و جاه خود نشوی - و پاس نعمت رسیدگی را پیوسته داشته سربلندی خود را در فروتنی خود منحصر دانی و مزد خدمت را عنایت و تربیت ما دانسته چشم دل و دست و زبان را از مال مردم کوتاه داری خواجه پذیرای نصایر ارجمند شده پیدافان سعادت خود را بسجده آستان عالی نرانی ساخت و دل در خدمت بست - و بآئین اخلاص و تقیدت سرگرم کار شد *

و چون شورش بغی بیرام خان در میان آمد بذاب مصلحت و احتیاط حکم قضا امضا گرفتند حسین قلی بیگ صادر شده چند روزی او را بادهم خان سپردند - و از کمال مرحمت باطنی (که بحال او مخصوص بود) بادهم خان فرمودند - که اگر گزند بسحسین قلی بیگ خواهد رسید بازخواست از تو خواهد بود - و بتاریخ سی و یکم امرداد ماه الهی موافق سه شنبه بیستم ذی القعدة خاطر مقدس را از مهمات ضروری جمع فرموده از دارالملک دهلی متوجه دایع این فتنه شدند و [چون بمقتضای ذمت حق طوبت بچرخ توجه کارهای شگرف (که در اندیشه روزگار نگذرد) تمشیت می یابد] عرگاه خود بنفس نفیس متوجه شوند پیدا ست که حال چون خواهد بود بمصداق این مقال بنا کی آنکه در ستادهای اخلاصمند (که رخصت یافته متوجه خدمت شده بودند) بهیچ امر دیگر (که لایم واقع طلبان کهنه عمله باشد) نپرداختند - و تا برگشت دکن از نواحی برگشته جالندهر (که میان دریای ستلج و بیاه است) پای همت در رکاب داشته عیان سرعت باز نکشیدند و در ظاهر گوناچور (که از متعلقات دکنار است) سر راه بیرام خان بستند - بیرام خان در گرفتند جالندهر اهتمام داشت که خبر آمدن آنکه خان با عساکر اقبال شغید - از فروری که داشت آنکه خان را در نظر نیارده گرم بپیکار شد - و از روی پندار و نخوت مردم خود را در فوج ساخته ولی بیگ و شاه قلی خان محرم و برادران ولی بیگ و اسمعیل قلی خان و حسین خان و یعقوب سلطان و سبز تلخ و گروهی از مقهوران را مقدمه ساخت - و فوجی دیگر را بسرکردگی خویش ترتیب داده قریب پنجاه فیل نامی در پیش خود داشت - و ازین جانب شمس الدین محمد خان به پشت گرمی

(۲) نسخه [ز] القصة چون (۳) نسخه [ه] نیت حق شناس - و در [اکثر نسخه] نیت حق

(۴) در [بعضی نسخه] گوناچور *

افعال روز افزون شاهنشاهی صفوی نبود را بمردان کار و بهادران کازار بیدار است - و دلبران جنگ جو و پُردلان پرخاش خور را دلداري داده روان شد - قول باخلاص و اهتمام او رونق یافت - و برانغار بشیاعت محمد قاسم خان نیشابوري استحکام گرفت - و جرانغار بشهامت مهدي قاسم خان انتظام پذیرفت - و نلي قاي خان اندرلبي و قباخان صاحب حسن و بعضی از کارطلبان عقیدت کیش هرزل بوده صف آرایی این معرکه شگرف گشتند - و فرخ خان با برخی از دلبران در التمش آماده نبود گشت - و یوسف محمد خان کولکنداش با جوقی از مبارزان میدان قول و التمش ایستاد چون آنکه خان از مردم همراه خاطر جمع نداشت سوختند و پیمان در میان آورد، پیشتر از شروع پیکار نگویند دل جمعی بهم رساند - با بیروم خان اگرچه مردم بسیار همراه نبود اما از روی کیفیت افزونی داشت - و نیز اعتماد بیشتر برین لشکر پادشاهی بود - که اکثری از بدنهادی و بددلی و در زبانی نوشتهها میفرستادند *

و چون (این دولشکر در موضع کوناچور مذکور در اواسط شهر یو. م. الهی مرقع اول ذی الحجه بهم نزدیک رسیدند) کوششهای دلبران از جانبین بتقدیم پیوست - اگرچه (در اول کارزار فوج پیش از غنیم چنان روی تهور بپیکر آورد که اکثر فوجهای لشکر اقبال راه قرار پیش گرفت) آنکه خان با بسیاری از فوج خون و یوسف محمد خان با معدودی از میدان نبود ایستاده از فتنه و بیبدلی مردم حیرت افزا بوده استمداد همت از باطن افس شاهنشاهی می نمودند - درین هنگام (که مردم بیروم خان اکثر مردم را بر لشکر تعقیب نموده اند - و بیروم خان با فوج خود بخیرال نصرت نصرت کندان می آید) فوج آنکه خان (که در پناه پشته ایستاده بود) پیدا میشود - بیروم خان بمداومت پیش می آید اول فیضان را که (سرکرده آن فیل نصرت روان بود) میدراند - و خود از عقب آن روان میشود - ناه اقبال پادشاهی و تأیید آسمانی نقاب حجاب از چهره مراک کشود - میدان این در فوج شاهی پایه بود فیضان مذکور دران حقیقه می درآید - و بخود دیمی مایند - و مبارزان لشکر نصرت قریب به تیر بد فیاضان متوجه میشوند - و بمحض امدهات غیبی تیر به فیاضان آن سرکرده فیضان میبرد و او از کون فیل آویزان میشود - بیروم خان چون می بیند [که حال فیضان (که انقضای او بودند) چنین شد] اراده میکند که از عقب فیضان برآمده شاهی پایه را دست راست داده از جانب خشکی بیاید - و بفران آنکه خان از دربینی و پودایی داعیه بیروم خان دانسته در مقام آن شد که پیشتر از ظهور عزیمت او خود بتزید - یوسف محمد خان گفت که اکثر مردم خاک بے ناموسی بر فوق روزگار خود بشکنده رفته اند - چه وقت تاختی است - آنکه خان جواب داد که اگرچه مردم کم اند

اما اقبال روز افزون شاهدشاهی بجانب ماست - و نیز ما را رای گریز نیست - امروز روز جان فشانی است یا جان ستانی - و یوسف محمد خان را با جمع از بهادران یکتادل پیش ساخته خود با دیگر داوران یکجبهت آماده نبرد شد - در زمانیکه بیرام خان منحرف شده بود (که آن خواهش مذکور را بعمل درآرد) این ناموس طلبان نبرد دوست تیغ انتقام از نیام همت آخته برفوج بیرام خان تاختند - مردمی (که همراه بیرام خان بودند) این انحراف را فرار اندیشیده برهم خوردند بیرام خان ناچار برگشت - و خجالت زده ادبار شد - و بتائید ایزدی باوجود عدم اتفاق و کارشکنی مردم و دل بای دادن چنان چنان نصرتی (که طراز فتوحات تواند شد) روی داد - و هرکدام از مخالفان تیره بخت (چه آنکه بتعاقب گرفتارها شتافته بودند - و چه جمع که همراه بیرام خان دل به پیکار بسته) بجانب برانگنده شد - و عساکر نصرت اعتصام تعاقب لشکر ادبار نموده بسیاری را طعمه تیغ خون آشام ساخت - و کوه را زخمی و نیم کشته بنجاک و خون یکسان کرد - تا در کوه مجاهدان اقبال تعاقب این گروه متذول نمودند - و اسمعیل قلی خان را زنده گرفته آوردند - و مقارن آن خبر رسید که رای بیگ زخمی در فیشکر زارے مستغنی است - او را نیز تیزدستان هوشمند گرفتار ساختند و حسین خان بزخم تیر کور شد - و یعقوب همدانی و احمد بیگ و بسه از اعیان مخالف گرفتار گشتند مکافات شدند - و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت قاهره افتاد - و آنکه خان فرط در اندیشی بکار برده از پس گرفتارها بسیار نشناخت - و بمحض تأییدات غیبی این چنین قتی (که عنوان فتوحات تواند بود) از کمین اقبال بظهور رسید *

حضرت شاهدشاهی (بعزم دست - و رای راسخ - و خاطر خوسند - متوسل بدرگاه ایزدی بوده بباطن با خدا - و بظاهر میدگان و شکار افکنان) نهضت میفرمودند - در نواحی سهند مذهبان اقبال بشارت ظفر و فیروزی و نوید دولت و بهروزی بمسامع عالیّه رسانیدند - و جهان برهم خورده بتارگی آرام یافت - لوازم شکر و سپاس بوقوع رسید - و مراسم نشاط و شادمانی بتقدیم پیوست مهم سلطنت انتظام تازه یافت - کونته حوصلها را فراخی مشرب پدید آمد - ساده داری شیچمدان را سر رشته دانش بدست افتاد - دولت از دست مغروران خلاص شد - پادشاه وقت از ستم شریعی ناحق شناسان نجات یافت - خردمندان را افزایش دریاقت نصیب گشت - دولت روی نمود اقبال چهره گشاد - عالم طراوت تازه یافت - زمین و زمان نصارت نو گرفت - کور باطنان حسد پیشه در مغاک خاکساری فرو رفته خاک ادبار برفوق ایشان ریخته آمد - جهان پیر جوان شد انصاف پیدل و معدلت آشکارا گشت - یک پرده (که از جمال جهان آرای خود خدایو زمان

در انداخت (دیدی ای دل که چسان شد حالِ بزرگانِ جهان - و پایه بزرگی در چه مرتبه رسید
ازین قیاس باید کرد که) اگر بوده چند لطیف تر ازین از چه مقصود برادر - و جمله چند خاص نماید)
چه کارها که نشود - و چه اسرار که بظهور نیاید - اما همانا که رخصت اظهار ندارد - یا نظارتی
در نظر دوز بین او در نمی آید - عمرها بدولت و اقبال بماند - که جهان را چنین خدیو بس کمتر
بدست افتاد است - مختصر این دریاچه اقبال ابوالفضل گفته مصدر برآورده معروض میدارد که اگر
تعلقی نبود می و بدست نوکری نداشت حرفی چند از دریافت خود گفته - لیکن چون در رسیدن
مستلزم (ازین که کور بنظران قانون بین این حرف را از قسم خوشامد دانند) بیشتر ازین
حرف سرائی نیکم - و این اندیشه در فطرت خانه من نیست - چه اختیار رسیدن آلود راه نمی یابند
از طبعیت میگویم که از فطرت *

کی گدازد آنکه بشک روشنی ست * تا بگویم آنچه فرض لغظی ست
چون عرصه سپردند مختیم سوادت اقبال شد مذمم خان (که بوجوب منشور دولت از کابل عتبات
آستان بوس بود) بادیکو امیر (عبدالمتیم خان خودش ترقی یافت خان - و قاسم خان میر میر
و خواجوی محمد حسین برادر او - و خواجه عبدالمتیم مشهور بتواضع باشد مریض - و مولانا
عبدالمعین عذر - و علی خود زهر - و پاینده محمد - و شاون محمد - و فریدون تاجی میرا محمد حاکم
و ابوالفتح پسر فضل بیگ - و میر محمد فیساوی) باجمعی فواران و سپاهیان بسیار با این بدست و مقام
شهربور عالی مراتب در شنبه هجری دهم فی الحقیقه بشرف بساط بوس سرفرا شد - و مشمول تزیینت
شاهنشاهی گردید - و بمنصب عالی و کات و شرف خطاب شاهنشاهی خلعت افتاد در بر کرد
و بانی امیر و سرداران در یک فراخور مرتبه و مقدار خود برادر بی درج سپاهند گشتند - و در همین
مجلس نشستاهن شدین محمد خان آتیه و سایر مختصان نیکو خدمت (که بفتح و ظفر مراجعت
نموده بودند) بزمین بوس اخص سرفراز گشته بختدات شاهنشاهی شرف امتیاز یافتند - و جامه
داق و جامه فداحی بدین خان را به آنکه خان مرحمت فرموده خطاب عظم خانی شرف امتیاز
ببخشیدند - و تزیینت چند (که در عرصه ندید دستگیر قهرمان اقبال شده بودند) چون رای بیگ
و پسرش اسمعیل قلی و حسین خان و احمد بیگ ترکمان و دیگران را زنجیر در پای و حل در کردن
باغذام فواران بنظر اشرف در آوردند - و علی (که برای روضه رغبت مشید اقدس مکمل بجواهر
ترتیب داده توقیف بر فرستادن نیافته بود) ازینجمله بود - و بدین آن دلم سعادت از فواتح تفارقات
شاهنشاهی شمرند - و محمد قاسم خان نیشابوری و ابوالقاسم برادر مولانا عبدالقادر آخوند و جمعی

دیگر (که پیشتر از خبر طغیان بیرام خان رخصت ملتان کرده بودند - و ملتان از محمد قلی خان برلاس تغیر یافته بجایگیر این مرد مقرر شده بود) درین هنگام (که شمس الدین محمد خان آنکه متوجه اسلام عقیه عالی شد) بموجب قرار داد آن جماعت را بملتان روانه ساخت - و از گرفتاران روز هجدا ولی بیگ (که زخمهای کاری داشت) در زندان فوت کرد - سر او را بجهت عیبت خلایق بجانب ممالک شرقیه فرستادند - و دیگران همچنان در بند بودند تا هفتاد و یک بوسائل مقربان بساط عزت نجات یافته دیگر باره بتقدیم مآثر عبودیت و اخلاص بدرجات ترقی تصاعد نمودند چنانچه خصوصیات احوال هر یکی بجای خود گذارش خواهد یافت *

سبحان الله هر که (بدخواتر بود - و فتنه انگیز تر) همان را دست قدرت چیده چیده بسیاست رسانید علی الخصوص ولی بیگ (که سرمایه فتنه و فساد بود) چنین سزا یافت که با عیبت افزونی عقیده است بیدان دست گردارد - بهادر خان را از بخت برگشتگی آنچه سرمایه هدایت و سعادت باشد موجب مزید غایت و گمراهی او شد - چون سر بیدمزی ولی بیگ را تواجی بد برکنده تازه (که جایگزین او بود) رساند فساد درونی و بیدولتی باطنی آن کافر نعمت بظاهر آمده آن تواجی را بشهادت رسانید - و از آن بیدولت چنین حرکتی ناشایسته بظهور آمد - روزی چند همراهان مهرگزین او را بدیوانگی بغمون شدند - حاشا حاشا دیوانگی اصلی آن بود که مصدر آن عمل شنیع گشت پس همانا او را از دیوانگی بهشیاری آورده چاره کار ساختند - و اربابای دولت (که بی شایسته مدافعه و مساعله نبودند) اینچنین معامله ناحق شناسانه را پوشانیدند - آنچه بعضی از تیره خاطران امثال این امور را از قسم دولتخواهی می اندیشند اما در دیده تحقیق این قسم اعمال از نادولتخواهی متظیم است - چنانچه باندک قاعده معامله فهمانده مخلصانه سر این کار بظاهر می بیند *

ورود موکب مقدس شاهنشاهی بلاهور - و دیگر سوانح اقبال

چون (سوهیت عظیم روی داد - و استیصال بیرام خان متحقق شد - و آنکه خان بشرف بساط بوس عزت استیصال یافت) رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که لشکر را گذاشته برسم نشاط شکار متوجه لاهور شوند - که هم شکار دلخواه صورت می یابد - و هم شهر لاهور مجدداً بتقدیم گرمایی آنحضرت رونق و بهایی پذیرد - بذابراین اندیشه صوبانما عساکر فیروزی مآثر را بسرکردگی منعم خان در آن حدود گذاشته نهضت عالی فرمودند - و بتاریخ چهارم مهرماه الهی مواقیع سه شنبه بیست و ششم ذی الحجه (۹۶۷) نصد و شصت و هفت در دارالملک لاهور نزول اجال اتفاق افتاد و آنکه خان بشرائف ضیافت و جلالت جشن پرداخته بزم آزادی سلطنت گشت - و حضرت شاهنشاهی

بمقتضای عواطف خسروانی پایه قدر و اعتبار او را افزوده بمزید تقرب و عنایت سرافراز گردانیدند و خلاصه پنجاب باو و برادران او مرحمت شد - و درین ایام (که عرصهٔ لاهور مستقیم اقبال بود) خان اعظم را عارضهٔ روی داد - عاطفت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشت - و گیتی خدیو بقایید اقبال متوجه لشکر (که بسرکردگی منعم خان گذاشته بودند) شدند *

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب کوه سواک - و اتمام کار بیرام خان چون بدین پیوست [که بیرام خان پیش راجه کدیس در تالوار (که در میان کوه سواک جائی مستحکم است) پناه گرفته در آن جبال مستحصن است] بذابریان خدیو صورت و معنی هیزم مهر شاه الهی موافق سه شنبهٔ دهم محرم سال (۹۶۸) نهم و شصت و هشت هلالی بقایید توفیق ایزدی متوجه آنصوب شدند - که بے مدخلهٔ مکر و تزویر ارباب غرض آن مهم بانجام رسد و جهان بیدامن درایت ابد بیوند آسودنی بپزد - آردوی معالی در ماجرایه انتظار موکب الهی میبرد که ثقیلی خدیو با عزم حق اساس کوچ بکوچ سابهٔ عاطفت بران حدیث انداخت - منعم خان و سایر بزرگان لشکر اقبال مراسم استقبال بپای آورد - بدوایت کورنش سرانند گشتند - و از انجا بقایید توفیق ایزدی متوجه انجام مقصود شدند - و در اتقای راه میروشنی و خواجه سلطان تلی (که در قضیهٔ تردی بیگ خان قرار نموده سفر حجاز اختیار کرده بودند) بشرف آستان یوس استدعا یافتند - و چون حوالی سواک مقرب زیات فیروزی گردید فوجی از داوران نسلر نصرت قرین چون اقبال بدشداستی نمود؛ بے تشاشا به تذکراتی کوهستان در آمده داد دستبرد دادند و بسیاری از جنود نمود و رؤسای ایشان (از زبایان و راجهای کوهی) تلمع مدافعه برافراختند میان این مردم و عساکر ظفر انصام شدامهٔ نبرد گرم شد - و از جانبین حملهای عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان جالیر از لشکر منصور سعادت شهادت دریافت - و بقایید الهی شکست بر اجها افتاده بقدیم ادبار راه قرار پیش گرفتند - و بسیاری ازین سیه بختان کوه نشین علف تیغ عساکر اقبال گشتند *

و (چون طظنهٔ ورود زیات ظفر آیات بزواحی کوهستان به بیرام خان رسید) تافیت اندیشی نمود؛ سرانصار در کربیان خجالت و ندامت برد - و جمال خان نام غلام معتمد خود را بالذماس تقؤ قصودات و صفح جرائم خود فرستاده بزبان عذر خواهی در آمد - که از وقوع بعضی امور (که بطریق اضطراب نه برسیدل اختیار بوقوع آمد) عرق انفعال برجبین و روی ندامت بر زمین دارم

(۲) نسخه [۱] کش - و نسخه [۵] کس - و نسخه [ح] کنیش (۳) نسخه [ط] بلوار (۴) نسخه

[ط] میر اشرف خان منشی *

اگر بدامان اقبال طرازِ عفو پاک فرمایند و این افتاده راه عجز را از خاک بردارند تارکِ نیازِ منست و خاکِ آن آستان - جمال خان ببارگاهِ شاهنشاهی رسیده عریضه او را گذرانید - و بزبانی نیز خلاصه مقصد را معروض داشت - حضرت شاهنشاهی به مقتضایِ رفتِ عام و عفوِ خاص و شکرانه چنین موهبتِ عظمی عذرِ نامسموع را را امضا فرمودند - و از آنجا (که فطرتِ عالی از عفو التذان می یابد) گشاده پیشانی و شگفته خاطر بر تمامی جرائمِ او رقم عفو کشیدند - و برای تسلی خاطرِ او مولانا عبدالله سلطان پوری را با چندی از مقرّبانِ بساطِ اقبال مصحوبِ جمال خان فرستادند - که خاطرِ بیرام خان را بنویسد عفو و مرده التفاتِ مطمئن ساخته یعقوب بوسی آوردند - فرستاده ها شرایطِ مرعظت بجای آوردند - لیکن تسلیِ بیرام خان نشد - و گفت که من از کرده خود خجالت زده و سرافکنده ام و مستوجبِ هرگونه سیاست گشته ام - مرا از مکارمِ اخلاق و جلالِ الطافِ خدیرِ زمان خاطر جمع است اما از بزرگانِ چغتایی و سایرِ اولیای دولتِ قاهره هراسانم - اگر (منعم خان آمده تسلی من نماید - و پیمانِ درست و عهدِ موکّد در میان آرد) بوسیله او میتوانم که از عصبیانِ بغی برآمده سجدِ آستانِ اقبال بنامم - و رخصت حاصل کرده بقیّه عمر را در امکانِ شریفه گذرانم و بدست آوردنِ تصرّح و تشخّص در تدارک و تلافیِ جرائم و آثامِ خود بکوشم - چون بحرِ احسان در جوش بود این ملتَمِس او نیز بتقبولِ موصّل شد - زیادتِ اقبال در حدردِ قصبه حاجی پور (که نزدیکِ دامنِ کوه مذکور در میانِ آبِ ستلج و بیاه است) نَزَلِ احوال داشت که منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی محمد خان سیستانی را فرستادند که خاطرِ بیرام خان را بمواعیدِ عنایت و مواتیق التفاتِ مطمئن ساخته بملازمّتِ عالی آورند - فرستاده ها با چندی در آن تنگنای وحشت (که پناه برده بود) رفتند - هجومِ زمینداران شده بود - و بحمیت (که در میانِ زمیندارانِ ممالکِ هندوستان مقرر است) گشته شدن را قرارداده ایستاده بودند - فرستاده ها مضائق را طی کرده در قلعه (که بیرام خان بود) رفتند - چون نظرِ بیرام خان بر منعم خان افتاد دلش بحال آمد - و دانست که آنچه (از زبانِ حضرت شاهنشاهی میرسانیدند) بیانِ واقع بوده است - از روی امیدواری پیشتر آمده دریافت و از فرطِ خجالت رقت نمود - منعم خان بمواتیق و ایمان استمالت نموده بیرام خان را متوجّه عتبه عالی ساخت - بابای زنبور و شاه قلی محرم دست در دامنِ بیرام خان آویخته بنیادِ گریه و زاری کردند - که غدر است - زهار شما نروید - منعم خان و سایرِ فرستاده ها هر چند دلاسا نمودند سودمندِ شان نیامد - و همانا که ایشان را اندیشه از خود بود - و لهذا چون منعم خان گفت (که شما امشب در همین جا بوده منتظرِ خبر باشید - و بعد از آنکه خاطرِ شما جمع گردد متوجّه)

ملازمیت خواهید شد) این هراسندها (بیرام خان را گذاشته - و از همراهی تخلف نموده) ماندند و بیرام خان متوجه عقبه اقبال شد - لشکر پادشاهی در حدود آن کوه مستعد بوده انتظار میبرد و واقعه طلبان حرفها می گفتند که این اعزّه پیدا شدند - و غریب از لشکر پادشاهی برخاست - خوشحالی روی نمود - و فتنه اندزان را روز ادبار آمده روی سپاه گشت - و از اینجا روی بدرگاه معلی آورد و در آن منازل الهی موافق محرم (۹۹۸) نهمد و شصت و هشت رویاک در گردن انداخته سجده نداشت و خیانت بجایی آورد - و سرخاکساری در پای فلک پیمای حضرت شاهنشاهی نهاده (چه از درد و چه از شرم گناه - و چه از شوق عفو) به های های بگریست - حضرت شاهنشاهی عذر او پذیرفته بدست اقدس سر بیرام خان را از زمین عزیز برداشته در آغوش محرمت گرفتند - و فوطه از گردن او برداشته اشک ندامت و گرد خیانت از چهره او پاک ساختند - و بزبان عذر پذیر پرسش احوال فرموده بقتولنی (که در ایام وکالت جای بیرام خان بردست راست معین بود) بهمان قانون در نشستن بجانب راست اشارت فرمودند - و منعم خان را در بهلوی بیرام خان حکم فرمودند و دیگر امرا و ارکان سلطنت و اعیان مملکت باندازه قدر و مغزیت مقام گرفتند - و بزبان مرحمت و محرمت چندان انبساط و اتفاقات فرمودند که گرد حجاب و غبار خیانت از صفیه پیدائی او بکلی زایل گشت - اما بمان سخن است که * * * مصرع * * * اگر گناه ببخشند شرمساری هست * آنکه از بارگاه مقدس برخاسته خلعت فاخره (که در بر گرامت پرور داشتند) به بیرام خان اتفاقات فرمودند - و از روی خشنودی باطن اقدس او را رخصت سفر حجاز دادند - و بمقتضای پاس قواعد حزم و دراندیشی (که اساس هرکار - خاعه مدبر دارالملک سلطنت برانست) توسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی را همراه دانند که تا انقضاء مهلت متبوسه بدرقه شد - از مساک متبوقه بسلامت نذرند - توسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی از حدود ناگور مراجعت نمودند - در یک از روزها بیرام خان زبان طعن گشوده بحاجی محمد خان سیستانی گفته باند که مرا از مخالفت و بیوفائی هیچ کس آنقدر گرفت نکرد که از تو - این همه حقوق قدیم را فراموش کردی - حاجی محمد خان در جواب گفت شما با وجود آن همه دعوی اخلاص و فروزی تربیت حضرت جهانبانی جدت آشیانی و آن همه مراحم و اشفاق حضرت شاهنشاهی بقی نموده شمشیر کشیدید - و روی دانه آنچه روی داک - من اگر ترک صحبت شما کرده باشم چه دور باشد - و چه کرده باشم - بیرام خان شرمزده شد - و هیچ سخن نگفت - و از ثقات شنیدم که بیرام خان پیوسته درین راه ازین سخن نفس الامری اظهار دردمندی کرده *

لله الحمد که جوهر بزرگ نهادی و عاطفت ذاتی حضرت شاهنشاهی خاطر نشان جمهور عالمیان گشت - و این سادۀ مرد مغرور شجاعت و کاردانی از خواب غفلت بیدار گشته از گرداب بغی برآمد هم کار اصحاب اخلاص اعتلا یافت - و هم بازار فتنه اندوزان کساد گرفت - هم زمان را رونق پدید آمد و هم زمانیان را مسرت روی داد - و عریضه^(۳) از خان اعظم اتکدخان بنظر در آمد - چون خبر از بعضی سوانح میداد بجنس آنرا درین اقبالنامه درآورد - تا سرمایه عبرت اهل هوش شود *

عرضداشت مکتوبی بندگان دولتخواه شمس الدین محمد اتکه - بعد از دعا و بندگی بذروه عرض میروساند که چون (این دولتخواه در دهلی بشرف آستان بوس رسید - و بندگان حضرت عنایت و التفات بیدریغ پادشاهی را در باره این دولتخواه مبدول داشته بعلم و نقاره و تمن توج بیرام خان سرافرازی داده حکومت و حراست سرکار پنجاب را عنایت فرمودند) واجب نمود که این دولتخواه نیز قواخوار آن عنایت و سرافرازی خدمت بتقدیم رساند - که هیچ یک از دولتخواهان را در رعایت بده سخنی نباشد - چون خبر رسید که حرام خوران و فتنه جوین بخط و خبر بیرام خان را در نواحی فیروز پور آورده اند (حکم شد که ارکان دولت جمع شده در آنچه صلاح دولت باشد مصلحت را قوار داده بعرض رسانند - در آن مجلس کثابت بیرام خان (که بدرویش محمد خان فرستاده بود) رسید در کثابت مذکور بود که من غلام و بنده آنحضرت - اما میخواهم که انتقام خود را از رُکلی آنحضرت بگیرم - هر یک از دولتخواهان را در مجلس آنچه بخاطر می رسید جهت دفع بیرام خان میگفتند چون (در آن دو روز اسباب حشمت خان مذکور باین دولتخواه عنایت شده بود) بخود قرارداد که مصدر خدمت لایق گردد - در مجلس بحضور ارکان دولت (که خرد و کلان حاضر بودند) دراز نفسی و فضولی کرده دار طلبید^(۴) - که مهم بیرام خان بعون عنایت الهی و بتوجه نامتناهی پادشاهی بفقیر رسید - که هرجا و رخور یا ریزو شود اگر پای کم آرد از کفیزان و فواحش کمتر باشد ارکان دولت فرمودند که دفع بیرام خان مهم کلانست - مادام (که بندگان حضرت خود بدولت متوجه نشوند) صورت گرفتگی آن محال است - چون ارکان دولت چنین مصلحت دیدند بنده زیاده بران دراز نفسی نکرد - و بمخاطب عرض نمود که محمد قاسم خان و مهدی قاسم خان رخصت یافته بجانب ملتان و لاهور متوجه اند - میتواند بود که بنده هم در ملازمت مخادیم بطریق قراوی بیشتر رود و هر چیزی که ظهور یابد روز بروز عرضداشت نماید - واجب العرض بنده دولتخواه درجه قبول یانت حکم شد که بانفاق امرای عظام متوجه دفع بیرام خان شود - و نیز حکم شد که هزار کس کمک نویسند از ملازمت رخصت یافته چهار پنج روز در نواحی رهاک و پرگنه مهم توقف نمود - از کمک اثری

(۲) نسخه [ی] ارکان (۳) در نسخه [ی] این عریضه را نیاروده (۴) در [چند نسخه] داد طلبید *

ظاهر نشد - چون کیفیت را بمخادیم عرضداشت نمود از جمله هزارکس کمک بانزده کس فوستادند چون اکثر از کهنه سواران درمیان بودند از آنجا که خیالات سپاه یگویی ست هریک را اندیشه نیز بخاطر میرسد - چون آب و لای موسم باران نیز درمیان بود چند روز در رفتن توقّف شد - و مردم والده را واسطه ساخته مدد هزار حکایت بعرض رسانیدند - که آنگه هر روز در کوه کوچ کرده از ترس پیش نمیرود و از دست او کار نمی آید - جایگیر و علوفه او را تغیر باید داد - والده بسخن مردم عمل نموده ملاحظه خاطر و حق خدمت بیست ساله منظور نداشته هرچه میگفتند بعرض رسانیدند - چنانچه آنحضرت واضح است - فرزند عزیز محمد کنایه و سخن مردم را تاب نیاورده باین دولخواه نوشت - که ای دادا سخنان مردم ما را هلاک کرد - هرچه نصیب شما بوده باشد همان خواهد شد - بهر حال بتعجیل متوجه مهم دفع بیرام خان شوید - این دولخواه دانست که غرض چیست - توکل بعون عذایت الهی و تکیه بر دولت پادشاهی کرده متوجه دفع بیرام خان شد - اکنون مهم بیرام خان بدولت آنحضرت ساخته جمعی از ملازمان و سلطانان را (که همواره او بودند) بقتل رسانید و اقربای او را بتمام دستگیر کرده بدرگاه آورد - و عیداً با آنکه مهرت بوعکس میشد معلوم بود که کار بکجا می انجامید - و حقیقت آن مهم بدرام خان خون نیز بعرض رسانید و باشد - و بعد از فاتح بیرام خان هریک از دولخواهان (که در آن معارک نبودند - و خدمت هریک معلوم آنحضرت شده باشد) ده چند آن بعذایت و التفات پادشاهی سرافرازی یافتند - شعور دولخواهان (که در جنگ بودند) یک کس را برسیده شد که جان محمد سلطان بهسودی را (که در روز در قلعه جالندهر بود) سفارش نموده خطاب خانی گرفتند - و بغیر او همه ده چند از تودد خود سرافرازی یافته بزمید عذایت و علوفه سرافراز شدند - چون [بعد از همه نوبت باین دولخواه و فرزند یوسف محمد (که در چندین معرکه کلان شمشیر زده) رسید] مهربانی (که کرده اند) آن بود که روز اول حکم کردند که نام آنکه را در فرمان بغویسند - عالم پناها این دولخواه از بیکه چشم داشت مادی دارد و غیبت نمیکند - خدا روا دارد - که این دولخواه بر دولخواهی آنحضرت جان برکف دست نهاده فرزند دوازده ساله خود را همواره داشته در برابر بیرام خان و ده بیست از اقربای او و ملازمان و سلطانان او در آمده شمشیر زند - و هیچ یک از امرای عظام از پرگنه خود بکمک نیایند - و مردم که همراه بودند آن نوع حرکات کنند که کار هریک را بیرام خان عرض کرده باشد - اینچنین سلوک باین پیروان کنند و جماعه قورچیان بیرام خان (که بجاسوسی بهلازمیت حضرت گذاشته بود) بدولت آنحضرت خطاب یافته دو کروز و سه کروز علوفه بیاوند - و یوسف محمد خان در برابر بیرام خان و هیبت خان

و سلطان او درآمده شمشیر رساند - و آنحضرت خطابِ خانی عنایت فرمودند - مخدایم علوفهٔ او را یک کرور پروانه برآوردند - و آنرا هم تن نمودند - و بنده را (که بخطابِ خان اعظمی سرافراز ساختند) یک کرور جلدو عنایت کردند - مخدایم از انجمله ^(۲) چهل لک فیروزپور دادند - عالم پناها همه مردم این دولتخواه عموست بابرادران و فرزندان بامیدواری خدمت میکنند - و الحال بدوالت آنحضرت هریک بخطابِ خانی و سلطانی سرافراز شده اند - چون (علم و تقاره و تمن توغ بیرام خان را باین کمینه عنایت فرمودند - و بعد از فتح بیرام خان جامهٔ داقو و خلعتِ فتّاحی و اسبابِ حشمت را عنایت کرده مرتبه دادند) امیدوار است که منصبِ او نیز تعلق باین کمینه داشته باشد •

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از حدود پنجاب بدارالخلافهٔ آگره

و ظل اقبال بدلهلی انداختن - و از انجا براه دریا بمستقر خلافت

نزول اجلال فرمودن

چون (حضرت شاهنشاهی به نیروی بختِ بلند از فروغِ رای ممالک آرای یک پرده از روی کار خود برداشته انتظامِ مهتاتِ ملکی و مالی پیش نهادِ همتِ والی خود ساختند و کوته اندیشانِ تیرهٔ روزگار را دکانِ برهم زده آمد - و هریک شرمنده و سرانگنده بگوشه رفتند و بتأییداتِ آسمانی خاطرِ مقدّس ازین مهم فارغ شد) بدوالت و اقبال عنانِ موکبِ عالی بدارالخلافهٔ آگره منعطف فرمودند - که در مراسمِ معدلت توجّه افزوده عالم افسرده را طراوتِ تازه بخشیده آید و قوانینِ چند قرار داده شود که دستورالعملِ ناظرانِ حال و آفنده تواند شد - و (چون رایاتِ اقبال بسپرند نزولِ اجلال فرمود) حکمِ اشرف بنفاد پیوست که اردوی معلی را از راه راست بسمتِ دهلی روان سازند - و موکبِ عالی بعزیمتِ شکار متوجّه حصارِ فیروزه شد - و چون حصارِ فیروزه مستقرّ رایاتِ فیروزی مآثرِ گشتِ چابکِ روانِ عرصهٔ شکار بعرضِ اقدس رسانیدند که درین نواحی بیشه‌ای یوز است - که آنرا بزبانِ هندی چینه میگویند ^(۳) - و طریقِ مید کردنِ آن جانور درنده بدین ترتیب فزونِ شکار است - بزبانِ ضمیرِ اقدس (که نگارینِ سرایِ لعبتانی صریح و معنوی ست) متوجّه تماشاگریِ این بساطِ نشاط شد - و حکمِ گیتیِ مُطاع از نشاطِ کلاه بطن به ترتیبِ این ^(۴) کار شرفِ اصدار یافت - فرمانِ برانِ خدمت در اندک فرصتی آلات و ادواتِ آن سرانجام داده گوی چند (که آنرا بزبانِ هندی آودی گویند) بطرزِ خاص گذردند - و چند قلادهٔ چینهٔ آنجا شکار کرده موکبِ اقبال بجانبِ دهلی منصرف ساختند - اگر چه در سرکارِ اعلیٰ پیش ازین چینهٔ بسیار

(۲) نسخهٔ [ج] چهل لک از فیروزپور (۳) در [اکثر نسخه] قیصرِ خاطر (۴) نسخهٔ [۱] می نامند

(۵) در [بعضی نسخه] این کار شگرف اصدار یافت •

جمع آمده بود اما آنکه (چیده را بحضور اقدس صید فرمودند) درین مرتبه بود - و روز یازدهم آذر ماه الهی موافق شنبه چهارم ربیع الاول (۹۹۸) نهم و شصت و هشت هلالی دارالملک دهلوی مستقر ریاست دولت گشت - و اردوی بزرگ پیشتر بآن ساحت دلگشا نزول سعادت فرموده سرمایه آسایش جهانیان شده بود *

و از سوانحی که درینولا بظهور پیوست فرستادن جمع ست بسرکردگی ابوالفتح برادرزاده منعم خان بصوب کابل - و شرح آن برسم اجمال آنست که دران هنگام (که بمقتضای فرمان شاهنشاهی منعم خان متوجه پایه سربراعلی شد) کابل را بغنی خان پسر خود سپرد، او را بجای خود نصب کرد - و در تقویت و تمشیت مهمات او حیدر محمد آخته بیگی را آنجا گذاشت - که مساعد و معارف او بوده مهمات آنحدود انتظام دهد - و از کوزه حوصلگی طرفین و طفل مشربی جانبین ناسازگاری پدید آمد - درینولا (که مرکب عالی بدهلوی نزول اجمال فرمود) عرفداشت غنی خان بدرگاه گیتی بنده آمده نارضامندی حیدر محمد آخته بیگی بظهور پیوست - بنابراین باستصواب منعم خان حیدر محمد را مشور طلب صادر شد - و بجهت کمک غنی خان و اعانت او شگون پسر تراچه و درویش محمد و خواجه دوست و خواجه محمد حسین برادر محمد فاسم خان و جمعی کثیر را بسرکردگی ابوالفتح برادرزاده منعم خان بکابل روان ساختند - فرستاده ها رفته رفته چند در معارفت و موافقت کامیاب امن و امان شدند *

انقضه حضرت شاهنشاهی چند روز در خطه دلگشای دهلوی افغانه عدل فرموده روز آذر نهم دی ماه الهی موافق روز جمعه دوم ربیع الثانی تصمیم عزیمت بدارالخلافه آگوه نمودند و از راه دریای جون درگستنی سوار دولت شده توجه فرمودند - اعیان سلطنت و ارکان دولت بمندار گنجایش کشنیا و زورقها سامان و آرایش داده متوجه گشتند - و اردوی بزرگ از راه خشکی متوجه آن سمت گشت - و روز فردین نوزدهم دی ماه الهی موافق دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی دارالخلافه آگوه مستقر ریاست جلال شد - و ریاض آمال ارباب اخلاص نصارت یافت - و جراحت یافتگان روزگار را موهب شایسته پدید آمد - روز بازار عدالت گرم شد - راستان را بخت در کنار گرفت - مستعدان را وقت خوش شد - نهال دولت در بالیدن آمد - غنچه اقبال شگفتن آغاز کرد - و رای تمام آرای شاهنشاهی در تربیت ملک موزی و معنوی در نقاب بی توجهی فرمود - درون قلعه (که بهترین منازل آن شهر است) اقامت واقع شد - و بتاریج طرح منازل دلکش صورت بسته عمارات عالی اساس یافت - و خاهای بیرام خان بمنعم خان خانانان عذایت شد - و هریک

از مقریان بارگاه سلطنت و منظوران عتبه خلافت و سایر ملازمان درگاه برگذار آب چون دو طرفه عمارات خاطر گشا اساس نهاده زینت آرای شهر شدند - و در خلال این حال منعم خان خان‌خانان جشن پادشاهانه ترتیب داده التماس قدم برکت ورود آنحضرت نمود - و ملتمس منعم خان درجه قبول یافته وثاق او از برتو مقدم حضرت شاهنشاهی پایه آسمانی یافت - خان‌خانان در مقام خدمت نقد جان برگف ایستاده شرافت و نفائس پیشکش از روی اخلاص بنظر اقدس در آورده مجلس آرای شد *

و از سوانح عبرت افزا (که درین ایام سمت ظهور یافته سعادت‌مندان بختاور را سرمد دیده‌وری کشید) کشته شدن میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان و انجا آوردن او بدرگاه جهان پناه است انجا (که نیت حق اساس شاهنشاهی پیشطاق ذروه اقبال است) پیوسته هر که دم مخالفت و مزاحمت زند (با آنکه آنحضرت بمدار گذرانده بظاهر در فکر آن نشوند) کار فرمایان ابداع سزای او را در گذارش نهاده او را محتاج این درگاه سازد - که تنبیه سر برش برداشتن و علم تکبر افراختن آنست که او را سزای لایق داده در مذلت آب احتیاج آورند - تا از خواب غفلت بیدار شده تکابوی خدمت نماید - و مصداق این مقال حال میرزا سلیمان است - چون در مبادی سلطنت آن طور حرکت نامایم بظهور آورد (که پیشتر گذارش یافت) ایژ جهان آرا جزای آنرا در گذار نهاده اینچنین شکسته عظیم پیش او آورد - و آرزومند این درگاه ساخت - و عرضداشت مصحوب یک معتمدان خود (که بمزید کار دانی امتیاز داشت) فرستاد - درین ایام ایلچی مذکور بدارالخلافه آگوه رسیده منتظر کورنش بود - بعد از نزول اجمال در منزل منعم خان بالتماس او رخصت بار یافته بشرف زمین بوس سربانده شد - و عرضداشت میرزا سلیمان با پیشکشهای لایق بنظر اقدس در آورد - خلاصه مضمون عرضداشت (شرح خجالت و ندامت از تصویرات سابق - و سرگذشت کشته شدن میرزا ابراهیم - و التماس امداد و اعانت در انتقام اعادی) بود - و کیفیت این ماجرا برسم اجمال آنست که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنفوان این دوات ابد قرین بیراهه رفته نیم ابدار خود کاشتند { اگرچه ایشانرا در محاریبات اوزبکیه چند مرتبه غلبه روی داد که باعث مزید غرور ایشان شد - از انجمله بدست افتادن پسر عباس سلطان [که پیوسته از حصار از جانب تمرخان حاکم انجا (که این عم او بود) آمده تاخت نموده] تا آنکه پیش ازین سانکه (که شرح داده آمد) لشکر بر سر حصار برده قلعه بیرونی را متصرف شدند - و تمرخان در ارک متحصن شده روزگار بهیچل میگذرانید - و انتظار کمک اوزبکیه (که از اطراف و جوانب طلب داشته بود) میبرد

و میرزایان آمدن کمک را قریب دانسته از حصار مراجعت نموده ببدخشان آمدند { در سال پنجم الهی موافق ۹۴۷) نصد و شصت و هفت قمری میرزایان لشکر از نوکر و ایمانات فراهم آورده متوجه بلخ شدند - کار آگاهان دور بین باین لشکر راهی نبودند - که رفتن بر سر بلخ از حساب بیرون است - چه لشکر بلخ از لشکر بدخشان زیاده - و سرداران ایشان بیش از سرداران ما مبارزان کار شناس - لشکر اندک را با لشکر بسیار در صورتی تجویز کرده اند که سردار در لشکر کم بسیار باشد و هوکاه (در بدخشان از دو کس بیش نیست - یکی میرزا سلیمان - و دیگری میرزا ابراهیم - و در لشکر غنیم پیرمحمد خان و چندین سلاطین نژادان دیگر) مناسب نیست که بورش این لشکر شود هر چند حساب دانان سخنان مرجه گفتند - چون مدعوش باه پندار بودند بهوش هوش در نرفت بلکه مزید رعونت گشته در رفتن اهتمام بیشتر کردند - و حقیقت معامله آنست که کار بداران ابداع می خواستند که سزای اعمال ناشایسته آنها (که به نسبت حضرت شاهنشاهی بظهور آورده بودند) بدهند - تا آنکه بدست غفلت گشته بدست خود خود را در گریه هلاکت انداختند •

و چون خبر عزیمت میرزایان به پیرمحمد خان رسید در ساعت هم کس بطلب کمک خود روان کرد - و هم ایلچی معامله دان پیش میرزایان فرستاده دم مصالحت زد - و مقرر ساخت که خلم و ایبک را پیرمحمد خان به میرزایان گذارد - میرزایان میرزا بیگ برلاس را (که از معتبران قدیم بود) براسات فرستادند - که (اگر خلم و ایبک پیرمحمد خان بدهد - و اساس صلح براصل نهد) قطع خصومت نموده آید - و خود (چون از ولایت بدخشان برآمدند) قرار دادند که بر سر بلخ رفتن بدو جهت مناسب نیست - یک آنکه ایلچی فرستاده ایم - دیگر آنکه ایمانی بلخ را (که بالارویه او بجانب خراسان است) رفته بخود همراه سازیم - و بدست خود در آوریم - آن زمان کار بلخ باسانی صورت خواهد گرفت - و اگر چنین نشود پیرمحمد خان قلعه را مضبوط ساخته لشکرها از اطراف فراهم خواهد آورد - آخر باین نیت (دامان کوه گرفته بلخ را پس گذاشته و بسهوه چنین ظاهر خراسان رویه راه رفته) ایمانی صحرا نشین آنحدود را بدست آوردند •

درین اثنا خبر رسید که میرزا بیگ کشته شد - و پیرمحمد خان لشکر فراهم آورده آماده نبرد است - و شرح این قصه آنست که میرزایان خراسان رویه قریب بچولی زردک (که بسان چاریک موسوم است) از چشمه گازران گذشته پیش رفته بودند - و هنوز عزیمت بیشتر داشتند که خبر رسید که میرزا بیگ از منزل پیرمحمد خان مهم ساری گونه کرده برآمده بود که باشارت پیرمحمد خان خسرو شمشیر کشیده گردن او میزند - که ما چه زبونی داریم که ولایت خود میداده باشیم و همگی مقصد پیرمحمد خان از حرف مصالحت روز گذارندن و جمعیت خود فراهم آوردن بود

و اكنون (كه كمك رسيد) چنين بپرايه رفته سر راه ميرزايان گرفتند ^(۳) - چون ميرزايان اين خبر مي شنوند كنگاش درميان مي آيد - مردم كار ديد ميگويند كه مناسب آنست كه آريسيده شده بايلغار برباط ميروزه دار فرود آيند - اوزبك عقب مي ماند - اگر جنگ شود هم خوب است و رو برو رفتن مناسب نمي نمايد - ميرزايان قبول اين راى نكرده رو برو آمدند - اوزبك باستعداد تمام كنار چشمه كاروان (كه مارپيچ افتاده است) فرود آمده پيش خود را خندقاها بریده و ديوار ^(۴) کرده به بندوچي و تيرانداز مستحکم کرده آماده جنگ ميشوند - ميرزايان بسرعت فوج راست کرده غافل از اين استحکام (ميرزا سليه مان از پايان رويۀ اين آب - و ميرزا ابراهيم از بالا رويه) نزديک بسرچشمه ميرسند - ميرزا سليه مان بغذيم رسیده کاره نميسازد - و چون جای کار نميدانند برميگردند ^(۵) و ملاحظه ميکنند كه پيش ولايت خراسان و آنحدود رفتن باين نمط جز گرفتاري چه نتيجه دهد باز برگشته باهتمام تمام از جرها پيش برآمده از اوقۀ غنيم گذشته بجانپ دشت چول (كه بدخشان رويه است) روانه ميشود - و مردم بسيار ضايع ميشوند - و ميرزا ابراهيم نزديک بچشمه رسیده مي تازد - اما کار نميتواند ساخت - عذاب گرفته مي ايستد - و به تير و تفنگ بسياره از مردم او هم ضايع ميشوند - محمد قلي شغالي تاخته ميرسد - كه چه وقت ايستادن است - پدر شما برآمده رفت - ميرزا از مردم خود ميرسد كه اكنون مصلحت چيست - جمع از بهادران ميگويند كه برآيدين بس دشوار است - مناسب آنست كه همين جا جنگ بكنيم - تا هرچه پيش آيد محمد قلي درشتي ميكنند - و ميگويد كه مقرر سپاهيان است كه هرگاه سپاهي ^(۷) از غنيم بقدر كمان جدا شود ديگر بدست آمدن او دشوار است - براي چه بقرريب ميرزا را در هلاكت مي اندازيد بعد از گفتگوي بسيار ميرزا از انجا برآمده مراجعت مي نمايد - و در ولايت غنيم مي افتد مردم را از خود جدا ميسازد - و سروريش تراشيده بامعدودۀ راه پيش ميگيرد - كه شايد باين طريق تواند بدررفت - چون قدرۀ راه ميروند اسبان از راه ميمانند - پياده شده در روز ديگر قطع مسافت مي نمايند - و باز يابو بهم رسانده بموضع ميرسند كه فكر خوردني كنند - درين اثنا برادر كل كافر ميرزا را مي شناسد - و باتفاق مردم ده مقيد ساخته پيش پير محمد خان ميرد و چند روز مقيد مبدارد - و سخن آنكه خلاص ميسازم - خباثت مارراء اللهو بمناسبت طبيعت پيش ميرزا بسيار مي آيند - پير محمد خان متوهم شده در كشتن استعجال مي نمايد - تا رين اين قضيه

(۲) نسخه [ب] گرفت (۳) نسخه [ز] اين معني (۴) نسخه [ه] و ديوارها كرده (۵) نسخه

(۶) [د] چون پيرگار برميگردد (۷) در [بعضي نسخه] بدرآمده (۸) نسخه [ط] از غنيم بقدر كمان

(۸) نسخه [د] در راه •

کوزاک کشت یافته‌اند - و کوزاک نام جلاّی بود - و میرزا سلیمان کو نسیلِ امید پدر تاریخ یافته بود و پیشتر ازین قضیه بدو روز میرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلعش اینست * بیت *

رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل * آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل
و از غرائب آنکه پیش ازین سفر میرزا ابراهیم بواسطه خوابی (که دیده بود) پیوسته متروّد
گرفته بوده در امید و بیم می‌بود - و صورت این واقعه آنست که میرزا ابراهیم میگفت که شب
بملازم حضرت جهانبانی جدّ آشپانی رسیدم - و آن حسن منظر را مطالعه کردم - در حیرت شده
مستغرق آن فریادی شدم - گاه نا آرزوی آنصورت بخاطر می‌رسید - شب در عالم مثال (که تابع عالم
خیال است) دیدم خود را بآن صورت یافته شکفتگی میکنم - چون دست بر روی محاسن خود
می‌بردم همه را بوسیده می‌یافتم که از هم می‌ریخت - تا آنکه در اندک فرصت همه محاسن و ابرو
و مژه ریخت - دین غم بیدار شدم - و اندر آن از خاطر نمی‌برد - همانا که گرفته بمن خواهد رسید
و میرزا سلیمان چون ازان جرّها میگذرد برآ و خش و بیابان متوجّه بدخشان میشود
و بیبانه احشام هزارجات با معدود افتاده ترقدهای نمایان میکند - و دای شجاعت داده
کشته کشته می‌تازد - چنانکه سی و دو مرتبه بر میرزا راه گرفته اند - و خود ناخفته نجات خود را
جسته است - و چون به بدخشان رسید خبر مصیبت میرزا شنید - و ابواب اندوه بر روی روزگار او
گشوده گشت - علی الخصوص حرم بیگم (که دختر سلطان ولس قبیلی - و مادر میرزا بود)
در ماتم دراز افتاده جامهای کبود پوشید - و تابود بآن لباس گذرانید - و یک از فضلا این رباعی
گفته بود *

ای علی بدخشان ز بدخشان رفتی * از سایه خورشید بدخشان رفتی

در دهر چو خاتم سلیمان بودی * افسوس که از دست سلیمان رفتی

آرے هرکه (قدر صاحب زمان نشناسد - و از باد ناگوار دنیا چنین بدمست شود) او را
چنین روز پیش آید - این اولین نزل است که پیش آورده اند - گوش بمن دار که در مواضع
وقائع ادبار میرزا سلیمان را خواهم گذاشت - تا سرمایه عبرت ارباب هوش شود - خلاصه سخن آنکه
دران روز (که منعم خان خان خاندان بزم نشاط آراسته بود) ایلچیان را از نظر گذرانید - و چون الحاج
و زاری و عذرِ تقصیرات گذشته میرزا معلوم شد خاطر مقدس شاهنشاهی (که دریای کرم است)

(۲) نسخه [د] عالم ناسوت است (۳) نسخه [د ه ی] روی و محاسن (۴) در [بعضی نسخه]

محمور - و در [بعضی] مجبور (۵) نسخه [د] نجات خود ساخته است (۶) نسخه [ی] گفته اند

(۷) نسخه [ی] روز بد *

معذرت‌پذیر گشته آمده‌ها را بعطونت پرسیده در برآمد کار میرزا مرحمت‌ها فرمودند - و سخنان بلند بظهور آمد - و تمام آنروز بهجت‌انروز بنشاط صوبی و معنوی گذشت *

و درین سال خجسته صیت داد و دهش خدیو زمان را شنیده جمع کثیر از مستعدان ترک اوطان نموده روی توجه باسلام متبیه اقبال نهادند - و بمقاصد خود کامروا گشته نذای حضرت شاهنشاهی را حوز دین و دنیای خود ساختند - از انجمله قدوم برکت لزوم معارف ایاد حقانی نصاب خواجه عبدالشّهد است پسر خواجه عبدالله که بخواجهان خواجه اشتها دارند - و ایشان پسر خواجه ناصرالدین عبیدالله اند که بخواجه احرار مشهور اند - خواجه عبدالشّهد را با آراستگی ظاهر آرایش باطن دامگیر همت حق شناس بود - شرف وصول بمجلس اشرف اعلی (که اکسیر سعادت صوبی و معنوی ست) دریافتند - و حضرت شاهنشاهی (که باطن اقدس آنحضرت درس آموز مکتب‌خانه الهی ست) باحترام پیش آمده تعظیمات فرمودند - و انادات مآب مولانا سعید ترکستانی سرفتر موالی ماوراءالنّهر (که عمری در صحبت مولانا احمد جید استفاذه نموده از اکابر علمای آن دیار بود) نیز با درای صحبت علیای حضرت شاهنشاهی مشرف شد مولانا از علم باطن نیز بهره‌مند بود - اگرچه در دقائق حکمت الهی و اسرار طبعی و ریاضی چندان خوض ننموده بود اما علوم (که در ماوراءالنّهر متعارف است) بپایه عالی آن رسیده علم را وسیله شور و شغب نگردانیده بود - و درین ایام خجسته (که زمام حل و عقد امور ملکی و عذای قبض و بسط مهم سلطنت بپرتو انکشاف حضرت شاهنشاهی اضاء یافته در قبضه اقتدار و شوکت آنحضرت باستقلال درآمد بود) اقسام طبقات انام و هنر پیشهای هر دیار آمده کامروای صورت و معنی گشتند - و بمیان توجهات ظلّ الهی کاروبار سلطنت علیا بالا گرفت - و کار پردازان را بازار رایج گشت - دین را اساس بلند نهاده آمد - و بهار دنیا آراسته‌تر شد - ارباب ملل را اعتضاد بهم رسید - و اصحاب نحل را کساد برخاست - خلق پوستان را چشم بیفا بدست افتاد - و خداپوستان را صبح سعادت دمید - عالم معنی ظهور یافت - و ملک صورت رونق گرفت *

و از سوانح این ایام قضیه ازدواج شرف‌الدین حسین است - شاهنشاه خجسته نیت (که از نقوش ظاهر سرائر باطن می‌دریابد) پیوسته گریه‌ها (که بمزید خدمت و از دیار عقیدت بنظر اقدس می‌درآیند - و بزرگی نسب ظاهری ضمیمه علو حسب معنوی میشود) بفردین مراجع خسروانی امتیاز بخشیده پایه اعتبار بلند میسازند - و بدوام حضور مشرف گردانیده مطالعه مستبصرانه احوال میفرمایند - چه نیت حق اساس شاهنشاهی آنست که مبدا مزدی ابدس راستان پوشیده

در صفِ خامان درآید - و به تبه رائی او در ارکان سلطنت قصور و فتور رود - همان طور (که رسمِ کاردانا باستانی ست - که از هرکس خواهند پره شگافِ رازِ دل گردند بادۀ عقلِ ربا در کامِ هوش او ریخته مست گردانند - تا آن تنگ حوصله از مستی هر چه از مکنوناتِ خاطرِ خود دارد بیرون اندازد) * مصرع * * مردان ببادۀ تجربه کردند مرد را *

و چون اندیشهٔ حقّانی باشد چنین باد، دامن بفتوی دانش اندوزانِ دیرین محتضِ ثواب - و چنین عقلِ مرزور را از پای انداخته عیار او گرفتن لازمِ دینِ جهان آرائی ست (همان طور دین و آئین این شاهنشاهِ جهان آرا آنست که (چون میخواهد مدارجِ احوال و اخلاقِ بیک بدانند) بادۀ دنیای مرد افکن سرشار داده او را دیوانۀ دنیای مستکاره میسازد - و بدیدۀ بصیرتِ مطالعهٔ مستألفِ احوال او می نماید - کوبۀ نظران (که نظریشان بر متصوّن ذیقنایه در کول آبکِ غفلت سرگردان شده اند) زبانِ طعن دراز میسازد - که بے تجربه چندین اعتبارِ دامن برای چیست - و آنها (که شناسای مراتبِ تکمیل اند) این معنی را مرآتِ احوال دانسته تذاکرِ این عیار گرفتن اند - از انجمله میرزا شرف الدین حسین را (که بنسبِ مروری از اشرافِ کبار بود) آنحضرت بنظرِ ترقّی بخش دیده بلند مرتبه ساخته بودند - تا اعتضادِ سلطنت گردد - از انجا (که فرطِ تقوی و اعتبارِ میرزا مُشاهدِ عالمیان بود) بعضی از اولیای دولتِ قاهره (که نظریشان جز بر تلو مرتب ظاهر نیفتد) از درون و بیرون صلاح دانسته عفتِ قبابِ دولت پره نشین عصمتِ توره قدسیّه سلطنتِ بخشی بانو بیکم را (که همشیرهٔ قدسیّه حضرت شاهنشاهی بود) بآئینِ بزرگان در حبابۀ ازدواج میوزا درآوردند - و باین نسبتِ مُلکایا پایهٔ اعتبارِ میرزا را زیاده از اندازه افزودند - و در آن نزدیکی او را رخصتِ سرکارِ فاکور و آنحضرت (که بجایگزیر او نامزد شده بود) فرمودند *

و از وقایع (که درین سال سمتِ ظهورِ یاقوت) فرستادنِ میرزا قرا بهادر خان است (که برادرِ میرزا حیدر کورکن بود) بتسخیرِ کشمیر - چون [در آئینِ معدّاتِ گستری و قانونِ کشورگشایی امرست لازم که هرگاه (والی مملکت و حاکمِ ناحیتِ بعیش و عشرتِ خود مشغول گردد - و بکارمرائی نفس و هوا وقتِ گرامیِ مصروف سازد - و بر عیّتِ پروری و غمخواری ستمِ سیدکان و برانداختنِ جورِ پیشگان نپردازد) خدیوِ زمان را (که ایزدِ توانا قدرتِ تصوّف داده کارِ فرمای جهان و جهانیان گردانیده است) لازمست که بجهتِ سپاسداری ایزدی در استیصالِ آن منسلطِ متغلب کوشیده ساکنانِ آن مرز و بوم را بدادِ منشانِ خرد پرور سپارد - و آنرا دیباجۀ عباداتِ گزیده تصوّر نماید] بذا برین مقدمۀ حق اساسِ درین سالِ فرخنده (چون شور و شغبِ کشمیریان شورانگیزِ آشوب پیشه

و بیدادچی غازی خان حاکم کشمیر بمسامع اقبال رسید (حاکم معلی شرف نغان یافت که بسرکردگی میرزا قرا بهادر خویش میرزا احیدر (که عارف آندود است) لشکر آراسته متوجه تسخیر کشمیر گردد و جمعی کثیر بکمک او نامزد شدند - درین ایام غازی خان پسر کاجی^(۲) چک فرمان روی کشمیر بود که بعد از پدر ریاست کشمیر بار رسید - و تحقیق آنست که پسر حسن چک برادر کاجی چک است چون پیمانۀ عمر حسن چک پُرسد کاجی چک (از طغیان آرز و فرط هوا و هوس^(۳) یا از جهت انتظام دنیا) زن حامله^(۴) او را بعقد خود درآورد - و بعد از دو سه ماه از انعقاد غازی خان متولد شد *

التقصه قرا بهادر چون کاروان و کارطلب نبود پس از مکث طویل متوجه این خدمت شد و در شدت گرما براجوری رسید - و نصرت خان و فتح چک برادر زاده دولت چک و لوهه وانگری و نتیجی^(۵) ریذا برادر عیدی ریذا و یوسف چک پسر رمکی چک و خواجه حاجی آمده ملحق شدند و چون حال این لشکر را منظم ندیدند نصرت خان و فتح چک و لوهه وانگری بصوب کشمیر گریختند و سه ماه بجهت آمدن کمک در موضع^(۶) ایی گنوکو نزدیک بیندر توقف افتاد - و چون سران این لشکر کهنه عمه بودند دیرتر رسیدند - در آمدن بکشمیر ازین قسم نیست که باین آهستگی و گران پائی میسر شود - چه مسالک آن ملک ازین قبیل است که (اگر چند روز پیشتر از آمدن بیگانه رالی آنجا واقف شده تذکیهای راه بگیرد) اگرچه لشکر از هزاران رستم آراسته باشد گرفتار آن مشکل بلکه محال خواهد بود - غازی خان (که آمدن لشکر شنید - و چند ماه برین گذشت) آنچنان طرق و مضائق را استحکام داد که مزید بران متصور نباشد - و بیادشای خود را از گریوهای مستحکم پیشتر فرستاد - و میرزا قرا بهادر در نزدیک راجوری بعد از مقابله و محاربه چند روزه شکست یافته برگشت - تنها استیلا و استحکام کشمیریان این کار نکرد - موسم تب لزه و آشار باران و نارسیدن کمک عمده اسباب این شکست شد - و درین روز جنگ غریب در پیوست - از یک طرف بندر قچیان و از دیگر طرف تیر اندازان دستبرد می نمودند - و مردم پادشاهی اگرچه کم بودند اما بجنود تأکید آسمانی بیشکی کرده داد مردانگی دادند - کوچک بهادر نام رستم دلی^(۷) ازین جانب توندهای نمایان (که کارنامه دلوری تواند بود) بتقدیم رسانید - آخر (چون امری مقتدر نبود و کارفرمایان کارگاه اقبال فتح این ملک دلگشا موقوف بزمان دیگر داشته بودند - که شهذشای جهان پرور پوده از جمال جهان آرای خود برداشته انتظام مهمات را بے شرکت ارباب تعنت و عذاب نماید)

(۲) در [چند نسخه] کاجی (۳) نسخه [د] حسین (۴) نسخه [د] یا از مرکز اعتدال بیرون نهاده

جهت انتظام دنیا زن حامله او را (۵) در [بعضی نسخه] نتیجی ریذا برادر عیدی ریذا (۶) در [بعضی نسخه] ربکی

(۷) در [چند نسخه] لالی گوکبر *

درین هنگام اسباب فتح و فیروزی چنانچه باید فراهم نیامد - قرا بهادر لوازم اهتمام بجای آورده از روی اضطراب و بقلعه دایره نزدیک راجوزی درآمد - و کوچک بهادر را تیرت رسید - او را زخمی گرفته پیش غازی خان بردند - چون رستمی او مشاهده کشمیران شده بود غازی خان او را مستمال گردانیده باریاب علاج سپرد - و علاج سودمند نیامده بے علاج راه نیستی پیش گرفت - و روز دیگر قرا بهادر از نجیا برآمده بنوشهر رسید - و درین ایام دولت افزا حضرت شاهنشاهی بمقتضای صلاح وقت بدار الخلافه آفرید در لیس بے توحی از شغل سلطنت مشغول سپاس جلال نعم الهی بودند که روز بروز مآثر اقبال و مصلحت دولت ظهور می آمد - چه بهر طرف کشایش ملک میشد - و نوید فتوحات می رسید - و از اطراف و جوانب ارباب اخلاص فوج فوج بهم می رسیدند - دولت در افزایش و بخت در آرایش - و عقل در در بیزی - و مردم در عقیدت توفیق - اسماعیل امین این امور (که قرا بهادر را چذین روی نماید) دران بزم مقدس چه پایه داشته باشد - و دران حریم معانی چه غبار گردانند *

و اسرار^(۱) آنست که خبر در گذشتن بیدرام خان بمساع اقبال رسید - چون ذات صبح قوت و مردمی ست با وجود آن سرگذشتهای (که اندک از بسیار گذارش یافت) از ظهور این سائنس عبرت بخش تأسف فرمودند - نمیدانم که این واقعه پادشاهی اعمال گذشتند درست - یا غفور باطن او غبار آلود اندیشه های تیره بود - یا دعای او باجابت پیوست - یا آنکه آن نیک مرد را عذابت ایزدی از بار گران خجالت خاص ساخت - و تحقیق بیدرام خان در اصل نیک ذات و خستند صفات بود بواسطه بد مصاحبی (که بدترین آفت آدمی است) اول حسنات او بنظرش افتاد و از فزون خوشامد مسای افزود - چه هرگاه (نظری بر نیکمها و غمزه های خود دارد) در پیشگاه خاطر او بازار خوشامدگوییان گرم گردد - و هر خوشامدیکه بار رسد آندرا بیان واقع اندیشیده خود پوست و خون آری شود - و لهذا بیدرام خان را چون این روز پیش آمد حسن معنوی خدیو زمان (که در بدو صغیر سن و عدم اشتغال بمهمات ملکی بود) پوشیده ماند - و از جست و جوی عیب دیگران بمطالع عیب و نفسانی خود نپرداخت - و از خوشامدگوییان خانه او آن قدر خراب نشد که از راست کرد این معامله ذوقم که دوستان کوتذقل او بودند - بابت بعد از درازی سخن چون در اصل از گروه سعادت مندان بخت بیدار بود بقلاوژی دولت مندگی کش در بغی و طغیان سپری نشد و در همین زندگانی او را بشیمانی حاصل گشت و بسعدت ملازمت بدوات بخشش و بخشایش

(۲) نسخه [ب] دائره (۳) نسخه [د] و از هر طرف (۴) نسخه [ح] و از موانع این ایام دولت افزا

آنست (۵) نسخه [ح] که اندک ازان گذارش یافت *

استسعاد یافت - و پادشاه جهان از راضی و خشنود گشت - و با عرض و ناموس و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجه زیارت اماکن شریفه شد - و چون بشهر پهن (که نخستین شهر کجرات است و پیش ازین بنهراله موعوم بود) رسید چند روز در آن ساحت دلگشا بجهت آسایش محمل اقامت کشاد و در آن ایام حکومت شهر بموسی خان فولادی بطریق انتقال تعلق داشت - از طوائف افغان بر سر او فراهم آمده شوافزای آن دیار بودند - از انجمله مبارک خان لوحانی (که پدر او در جنگ ماچینواره بسرکردگی بیرام خان بقتل رسیده بود) آن دیوانه افغان را در انوقت انتقام بخاطر رسیدن و قصد بیرام خان کرد - و نیز زین کشمیری سلیم خان پسر شیرخان بادختره (که ازو بود) درین فافله همراه بیرام خان عزیمت سفر حجاز داشت - و قرار یافته بود که بیرام خان آن دختر را به پسر خون بگیرد - و ازین رهگذر نیز افغانان سر شورش داشتند *

بیرام خان درین ایام (که در پهن بار اقامت گشوده بود) همواره بسیر بساتین و مغال آن شهر میرفت - روزت بسر کولای بزرگ (که سیرکای دلکش آن شهر است - و نشیمن دیوبان دار - که بکشتی آنجا میروند) رفته بود - در هنگامی (که از کشتی برآمده سوار میشد) آن جاعل حق ناشناس با سی چهل افغان بیدولت بقصد بیرام خان بر کنار کولاب آمد - و چنان نمود که مگر بدیدن آمده - بیرام خان آن جماعت را طلبید - چون آن بے سعادت پیش رفت بے محابا خنجر از میان برآورده آنچنان بر پشت بیرام خان زد که از سینه اش برآمد - و بیدولت دیگر شمشیر بر سر انداخته کار او تمام ساخت - درین حال کلمه الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر رسیده ازین عالم درگذشت و بسعادت شهادت (که همیشه در آرزوی آن میدود - و بدعا سحر میخواست - و از اهل الله استدعا می نمود) فایز شد - روزت در عین ایام حکومت از یک از سادات ساده لوح در مجلس او برخاسته گفت که به نیت شهادت ثواب فاتحه بخوانیم - بیرام خان تبسم کرده گفت میراین چه اضطراب است و چه غمخواریست - ما شهادت نمیخواهیم - اما نه باین زودی *

القصه همراهمان از وقوع این واقعه ناپسند متعجب و متوشش شده هر کدام بجانب شتافت و بیرام خان در خاک و خون افتاده بود - تا آنکه جمع از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته حوالشی مقبره شیخ حسام (که از مشائخ وقت خود بود) بخاک سپردند - و در روز یک بیست و دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه چهاردهم جمادی الاولی (۹۶۸) نهضت و شصت و هشت این قضیه روی داد - قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفت *

* شعر *

(۲) در [بعضی نسخه] نالحق شناس - و در [بعضی] نالحق اساس (۳) نسخه [ط] در حوالی

مقبره شیخ حسام الدین *

بیرام بطوف کعبه چون بست احرام * در راه شد از شهبانیش کار تمام

در وقعه هاتمه پی تاربخش * گستا که شهید شد محمد بیرام

و بعد از آن بسعی حسین قلی خان خان جهان بمشهد مقدس مدفون گشت - و در آن حادثه غریب اربابان بطن و اعتدالان فتن دست تاراج باردی بیرام خان دراز کرده در تطاول چوبه فرونگذاشته و از هول این حادثه آشوب عظیم در مردم آن مرحوم مظلوم روی داد - محمد امین دیوانه و بیای زنبو و خواجه ملک عبدالرحیم را (که خالف صدق بیرام خان است - و در آن هنگام چهار ساله بود یا زاده و بعضی خدمتکاران از آن حادثه ماه بر کنار برده باحمدآباد روان شدند - و جماعت افغانان بدولت اردبیل شتافتند - و مصیبت بزرگان تمام آن راه جنگ کنان باحمدآباد رسیدند - مدت چهار ماه در احمدآباد توقف نمودند - محمد امین دیوانه و بعضی خدمتکاران بموجب صلاح وقت عبدالرحیم را گرفته بدرباره خانی بده روان شدند - و پیش از آنکه آستان بوس بسعد خبر حادثه بیرام خان بعرض قدس حضرت شاهنشاهی رسیده فرمان انعام بطلب عبدالرحیم از کعبه اعزاز عز وود داده بود - در هنگام بیفرانی و ملامت بی و بیگسی در حدود جلیور فرمان موجودت غمناکی نموده گستاخ میدان را چارگر آمد - و حاضر منسور عاطفت آنکه از روی امیدواری بدرباره معلی بیاید که بقربیت شاهنشاهی شرف اختصاص خواهد یافت - و چندی از حقیقت کشتن (چون بلای زبور - و یادگار حسین) آن نوباره اخلاص را در واسطه ششم آبی موانع ازین (۹۹۹) نهد و شصت و نه در درازندگی آنرا بظفر کیمیا اثر آنحضرت ازین بر زمین بوس و لا سریند ساختند - و حضرت شاهنشاهی آن طفل روشن پستانی را (که آثار نجابت و حقیقت از سطور ناصیه او پیدا بود) با همیوم در دیوان و دادندیشان بحضرت عاطفت ذاتی در سایه تربیت خون پرورن گرفتند - و باندک فرقه خطاب میر خانی اختصاص بخشیدند - و روز بروز ادب و زری و بزرگ منشی از نشست و برخاست او بظهور آمدن گرفت - و بگذرچ و قریب بدارچ عالی رسید - و بیایه اسدای خاناندانی اعتلایافت - چنانچه در محفل خود گذارش باید *

و در اواخر این سال دولت آغاز عشرت انجام عصمت قلوب مآهم آنکه (که کمال بطمه مری و معنوی بحضرت شاهنشاهی داشت - و درین اتم بفرات توجه عالی زمام حد و عقد جمیع مهمات ملکی و مالی بدانش و بیخش او مقصود بود) عزیمت کدخدائی پسر کلان خون بافی محمد خان نمود چون (یک دختر بافی خان بهائی را با هم خان نسبت کرد بود) خواست که دختر دیگر را پسر کلان

(۲) در [چند نسخه] (بیرام بطوف کعبه چون بست احرام) آمده - و هر دو صحیح است و موزون

(۳) در [بعضی نسخه] بهالایی - و نسخه [ح] بهالایی *

میسوب گرداند - و بزم دلکش بجبهت قدوم اشرف اقدس ترتیب دهد - برین داعیه از درگاه معلی رخصت حاصل کرده بانظام این جشن مسرت آرای پرداخت - و چنانچه آئین بزرگ همتان والا فطرت باشد سامان این طوی داد - و هنرمندان چابک دست آستین خدمت بلا گرفته در ترتیب منازل و تزئین مجالس چابکدستی و هنرمائی بجای آورند - و بموجب التماس این دولت مند پسندیده خدمت حضرت شاهنشاهی از فرط سرور و انبساط بذور حضور خود آن نگارستان عشرت را ضیاءها بخشیدند لوازم و مراسم این جشن دل افروز هر روز بطرزی خاص مرتب میشد - و مواد بهجت و خرمی بخاص و عام مهیا میگشت •

و از مواج غم افزا آنست که درین ایام ثبوت چند از جدی طاری بدن مقدس حضرت شاهنشاهی شد - و مختلصان حقیقی و معامله دانان مجازی آبله خاطر گشتند - بر بالغ نظران در برین پوشیده نماند که حکیم قدیر (که تندرستی و بیماری مآثر مشیت اوست - و اندوه و شادی مظاهر عدل و سبوت او) بمقتضای مصالح و حکم بند را (که خواهد بیایه والای بزرگی رسانده بگلشن سرای سورر جادوانی کامروای صورت و معنی گرداند) بدشتر از ان بجبهت مزید آگاهی یا بجبهت دفع چشم بد او را مورد امره مذافی طبیعت سازد - تا بپاداش آن تصاعد بر مدارج آمال نموده بمسوت ابدی فایز گردد - بذا برین مقدمه خرد پسند درین ایام بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی قدره گرم شد - و مزاج مقدس از مرکز اعتدال میل نمود - و اهل اخلاص را چه گویم که چون دلها خون شد - و جگرها کداحت - سوداگر طبیبان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده گشت - و بعد از چند روز آبله چند (که سپند گزند را ماند) بر سطح جلد برآمد و ایند تعالی حراست آن بزرگ ساخته مخوف (چنانچه باید) فرمود - و در اندک فرصتی آن جوشش فرو نشست - و آن نقاط گزند محو شد - و صحت کامل روی داد - عالم بیمار تندرستی یافت - خواطر افسرده نیک ذاتان جهان را طراوت پدید آمد - بجبهت سیاستی عطایای الهی لوازم بخشش و بخشایش بتقدیم رسید - احتیاج از ملک درویشان برخاست - آرزو از دلهای فیاضمندان فرو نشست - اولیای دولت ابد پیوند بقدر حالت و عقیدت نثار و ایثار کرده نشاط بخش عالمیان شدند •

فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عساکر اقبال

هر طبقه از افراد بنی نوع آدم را عبادت لازم و طاعت واجب است - و عبادت (که بر ذمه گرامی خانواده ساطنت لازم است) و شکوه (که فرمانروایان دادگر بآن مامورند) آنست که پیوسته

بیورام بطونف کعبه چون بست احرام * در راه شد از شهیدانش کار تمام

در واقع هانف پی تاریخش * گنگا که شهید شد محمد بیورام

و بعد از آن یسعی حسین قلی خان خان جهان بمشهد مقدس مدفون گشت - و در آن حادثه غریب اوباشان بآن و بے اعتدالان فتن دست تاراج بارودی بیورام خان دراز کرده در قتلزل چپزے فرونگداشته و از هول این حادثه آشوب عظیم در مردم آن مرحوم مظلوم روی داد - محمد امین دیوانه و بابای زنبور و خواجه ملک عبدالرحیم را (که خلیف صدق بیورام خان است - و در آن هنگام چهارساله بود) با والد و بعضی خدمه کاران از آن حادثه ماه بر گذار برده باحمدآباد روان شدند - و جماعت افغانانی بیدارست از دنبال شتافتند - و مصیبت زانگان تمام آن راه جنگ گمان باحمدآباد رسیدند - مدت چهار ماه در احمدآباد توقف نمودند - محمد امین دیوانه و بعضی خدمه کاران بموجب صلاح وقت عبدالرحیم را گرفته بدینا خلیف پنهان شدند - و پیش از آنکه باستان بوس رسد خبر حادثه بیورام خان بعرض قدس حضرت شاهنشاهی رسیده فرمان انکسار بطایب عبدالرحیم از ممکن اعزاز نیز برود یافتید - در هنگام بیفروانی و مانع زبانی و نیکویی در حدود جالور فرمان مرحمت غمگساری نموده گسسته میدان را چارنگر آمد - و حامن مذکور عاطفت آنکه از روی تمیدواری بدینا معالی بیاید که بتبریت شاهنشاهی شرف اختصاص خواهد یافت - و چندی از حقیقت کیشان (چون بلای زنبور - و یاندار حسین) آن نوباد خلاص را در اواسط سال ششم ایلی موافق ازل (۱۶۹۱) نصد و شصت و نه در دارالخلافه آکره بنظر کیدیا اثر آنحضرت آورده بر زمین بوس والا سر بلند ساختند - و حضرت شاهنشاهی آن طفل روشن پیشانی را (که آثار نجابت و حقیقت از سطور داصیه از پیدا بود) باهیوم بدو زبان و بداندیشان بخصی عاطفت ذاتی در سایه تربیت خود پروردن گرفتند - و باندک فرقه بختاب میورام خانی اختصاص بخشیدند - و روز بروز آداب ادب و زبانی و بزرگ منشی از نشست و برخاست او بظهور آمدن گرفت - و بتدریج و تربیب بداراج عالی رسید - و بدینا اسنای خانخانانی اعتدایافت - چنانچه در محل خود گذارش بیابد *

و در اواخر این سال دوات آغاز عسرت انجام عصمت قدس ماہم آنکه (که کمال باطله صبری و معذوبی بتحضرت شاهنشاهی داشت - و درین ایام ببرکات توجه عالی زمام حل و عقد جمیع مهمات ملکی و مالی بدان و بیدش او مقوض بود) عزیمت کدخدائی پسر کلان خود بانی محمدخان نمود چون (یک دختر بانی خان بتلالی را باهم خان نسبت کرده بود) خواست که دختر دیگر را پسر کلان

(۲) در [چند نسخه] (بیورام بطونف کعبه چون بست احرام) آمده - و هر دو صحیح است و موزون

(۳) در [بعضی نسخه] بتلالی - و نسخه [ح] بتلالی *

مردوب گرداند - و بزمره دلکش بجبهت قدوم اشرف اقدس ترتیب دهد - برین داعیه از درگاه معلی رخصت حاصل کرده بانتظام این جشن مسرت آرای پرداخت - و چنانچه آئین بزرگ همتان و افطرت باشد سامان این طوی داد - و هنرمندان چابک دست آستین خدمت بالا گرفته در ترتیب مضارب و تزیین مجالس چابکدستی و هنرمنائی بجای آورند - و بموجب التماس این دولتمند پسندیده خدمت حضرت شاهنشاهی از فرط سرور و انبساط بنور حضور خود آن نگارستان عشرت را ضیاءها بخشیدند لوازم و مراسم این جشن دل افروز هر روز بطریقه خاص مرتب میشد - و مواد هجرت و خرمی بخت و عام مهیا میگشت •

و از سوانح غم افزا آنست که درین ایام نبره چند از جدی طاری بدن مقدس حضرت شاهنشاهی شد - و مخلصان حقیقی و معامله دانان مجاری آبله خاطر گشتند - بر بالغ نظران دورین پوشیده نماند که حکیم قدیر (که تندرستی و بیماری متأثر مشیت اوست - و اندوه و شادی مظاهر عدل و سبوت او) بمقتضای مصالح و حکم بنده را (که خواهد بیایه والای بزرگی رسانده بگلشن سرای سرور جاودانی کامروای صورت و معنی گرداند) بدشتر از آن بجبهت مزید آگاهی یا بجبهت دفع چشم بد او را مورد امره^(۱) مضافی طبیعت سازد - تا بپاداش آن تصاعد بر مدارج آمال نموده بمسرت ابدی فایز گردد - بذابراین مقدمه خرد پسند درین ایام بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی قدره گرم شد - و مزاج مقدس از مرکز اعتدال میل نمود - و اهل اخلاص را چه گرم که چون دلهای خون شد - و جگرها گدازخت - سوداگر طبیبان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزده گشت - و بعد از چند روز آبله چند (که سپند گزند را ماند) بر سطح جلد برآمد و ایزد تعالی حراست آن بزرگ ساخته مخوف (چنانچه باید) فرمود - و در اندک فرصتی آن جوشش فرو نشست - و آن نقاط گزند محو شد - و صحت کامل روی داد - عالم بیمار تندرستی یافت - خواطر افسرده نیکذاتان جهان را طراوت پدید آمد - بجبهت سپاسداری عطایای الهی لوازم بخشش و بخشایش بتقدیم رسید - احتیاج از ملک درویشان برخاست - آرزو از دلهای فیامزدان فرو نشست - اولیای دولت ابد پیوند بقدر حالت و عقیدت نثار و ایثار کرده نشاط بخش عامیان شدند •

فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عساکر اقبال

هر طبقه از افراد بنی نوع آدم را عبادت لازم و طاعت واجب است - و عبادت (که بر دین گرامی خانواده ساطنت لازم است) و شکری (که فرمانروایان دادگر بآن مامورند) آنست که پیوسته

در اندیشه آسودگی رعایا بوده همگی همت خسروانی را صرف ترفیع حال زبردستان و شکسته پایان سازند - و بار گران ستمگران و فتنه سازان از سر این سوختگان بردارند - اولاً بتدبیرات لایقه تعیین منبیهان درست گفتار نیک اندیش نمودن - و اگر چنین گروه دیر بهم بسند افراد مختلف را بے تعارف یکدیگر به نیروی خرد در زمین مقرر داشتن - و باین طریق انبیا احوال خرد و بزرگ جهانیان دانستن - و ثانیاً نظر تفرس را (که فروغ الهی دارد) بکار بردن - و در لطف و قهر ملاحظه درست فرمودن - و ثالثاً بهر روش (که خرد والای شان فرماید) به نیروی نظر در زمین و حوصله فراخ بعمل آوردن و ارباب استعداد را (که از مشرب عذب اخلص بهره مند باشند) قوت و قدرت دادن - و پایله اعتبار شان افزودن - و پاسپانی اعتبار خود کردن - و در هنگام بزرگی بچشم خردی ندیدن - و با گروه بے اخلاص در خور حالت هر کدام پیش آمدن - و ارباب فتنه و فساد را (که سر آشوب برداشته بمقتضای هوا و هوس خود افساد را اصلاح دانند) بعد از نصیحت تادیب مناسب وقت فرمودن و فرمان دهان والا (چنانچه این سنجیده عالی اساس در معمورئ الکی خود مصروف دارند) همان طور در ولایات دیگر همت معدلت برآورده گمارند - و بنای تسخیر ملک و جهان کشائی را برین بساط آگاهی اساس نهند - تا روز بروز از فتنای این ملکات والا قدر در عمر و دولت و نشاط و فراخی مملکت افزونی پدید آید - و (چون این صفات جهان آرائی در ذات مقدس شاهنشاهی فطری ست نه کسبی) درین ایام سعادت انوار (که صحت مزاج روی داد - و در ابتهاج بر عالمیان گشود) قدره روی توجه بانتظام کارگاه سلطنت آوردند - و بداد و دید عالم نیرو را روشنی بخشیدن گرفتند *

و چون حقیقت ستم رسیدگان ممالک مالوه و بیدادگرهای باز بهادر (که حقیقت احوال او مجمل پیشتر گذارش یافت) بعرض مقدس رسید معدلت شاهنشاهی مقتضی آن شد که لشکر آراسته بر سر آن بدمست حق ناشناس فرستاده شود - و طبقات خلایق آن دیار را (که و دایع بدائع الهی اند) از آسیب حوادث روزگار استخلاص نموده آید - بمقتضای اشغال سلطنت یرلیغ مطاع نفاذ یافت که لشکر گران از امرای ارادت کیش شجاعت بیوند باین خدمت علیا کمر همت بر بندند - و در اندک فرصت بمقتضای اندیشه صواب اساس کار پردازان سلطنت سرانجام این لشکر اقبال نمودند - و در اواخر سال پنجم الهی مبادی (۹۹۸) نهصد و شصت و هشت پیر محمد خان و عبدالله خان و قیباخان کنگ و شاه محمد خان قندهاری و عادل خان پسرش و صادق خان و حبیب علی خان و حیدر قلی خان و محمد قلی توقبای و قیباخان صاحب حسن

(۲) نسخه [ط] سایر (۳) در [چند نسخه] نساد را صلاح دانند (۴) نسخه [ب] شایسته . و نسخه

[ج] شایسته و آراسته *

و میرک بهادر و سمانجی خان و پاینده محمدخان مغل و محمد خواجه کشتی گیر و مهرعلی سلدوز و میرم ارغون و شاه فزائی و دیگر بهادران اخلاص اندیش و یکهائی عقیدت گزین را بسرکردگی ادهم خان تعین فرمودند - که بجانب جنوب یورش نموده افاضه داد و دوش نمایند - و مره جراحات ستم رسیدگان مالوه شوند - اگر (والی آنجا از خواب گران بیدار شده در مقام اطاعت و تدارک ایام بیهوشی شود) او را امیدوار مراحم خسروانی ساخته باستان بوس عالی سرپايد سازند تا بدانچه (لایق حال او باشد) مخصوص گردد - و اگر پالغز باد بخبری او را نذارد (که بشاد راه اطاعت و خدمت شتابد) سزای او را در کنار او نهاده حال او را سرمایه عبرت سایر گردن کشان خود سرگردانند - عساکر منصوره نطاق همت باداد خدمت تنگ بسته متوجه فتح و نصرت شدند و بآئین شایسته قدم درین شاهراه نهادند - نه چنان تیز میرفتند که اردو بازار نتواند رسید - و چنان مدتی هم نمیکردند که کسی را در حق این طایفه گمان خویشدن داری بخاطر رسد * شعر *

رهرو آن نیست که گه تند و گه آهسته رود * رهرو آنست که آهسته و پدوسته رود

آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی - یعنی سال شهرپور الهی از در اول

درین ایام دولت اقسام کوبه موبک نوروزی روشنی افزای صورت و معنی شد - و علم صبح نو بهاری آئینه نمای چهره دولت و اقبال گشت - و بعد از نه ساعت و پنجاه و نه دقیقه از شب سعینه عری و درشنه حقیقی بیست و چهارم جمادی الاخری سال (۹۹۸) نهصد و هشت و هشت قمری نیر اعظم و منور عالم پرتو شرف بدولت سرای حمل انداخته در مملکت افزائی شاهنشاهی درآمد - و سال ششم از جلوس اقدس (یعنی سال شهرپور الهی) آغاز شد عساکر ریاحین جلوه انبساط نمود - و شام بیستین در دماغ عشرت پیچید * شعر *

باد شبگیری نسیم آرد باز از جویبار * ابر نهو زی علم بفراخت باز از کوهسار

این چو پیکان بشارت بر شتابان در هوا * وان چو پیلان جواهر کش خرامان در قطار

مرحبا بوی که عطرش نباشد در میان * حبا نقشه که نقاشش نباشد آشکار

اجرام علوی کون و مکان را بامداد ظلال سلطنت روزافزون بشارت امن و امان دادند - و ادوار سماري زمین و زمان را بفتح ممالک جدید نوید اقبال آرائی رسانیدند - عساکر منصوره (که بدست خیر ممالک مالوه کمر اهتمام بسته بودند) چون [نزدیک بآن ولایت رسیدند] - و مدهوشی و بد مستی باز بهادر (که بتغلب و تسلط هنگام حکومت گرم کرده بود) بتحقیق پیوست [ترتیب منوب نبودن و تزئین افواج و غا برنط لایق قرار یافت] - ادهم خان و پیر محمد خان هنگامه آرای قول شدند

برانغار سمونانگی عبدالله خان و جمعی دیگر آراسته شد - و جزانغار بشهامت قیاخان کنگ و دیگر بهادران کار کرده رزنی گرفت - و هراول بشاه محمد خان قندهاری و صادق خان استحکام پذیرفت •

و این باز بهادر از بخندنی ذاتی و بی جوهری فطری بهمت ملکی نپرداختن - و باده را (که حکمت اساسان قدری معین و زمانه مشخص قرار داده بملاحظه ترتیب ترکیب عنصری نسبت ببعض طبائع و امزجه تجویز فرموده اند) آن مستغرق لذات بهیمی (از اسباب مزید غفلت ساخته و شب از روز و روز از شب نشناخته) پیوسته بآن اشتغال نموده - و بنغمه و اسباب طرب [که دانش پروان در بین در هنگام کلام طبع و ملالت ضمیر (که از فطری مغشوی بکار و بار خلاق بهم رسد) بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه فرموده اند] این مقصد مدبر آنرا از مقاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامی (که بدل ندارد) بآن گذرانده - و بنخوت مستی و تکبر مستانه اسباب سعادت را سرانجام داده - غافل ازینکه گفته اند •

• بیت •

درین مجالس چنان کن پرده ساری • که ناید شخذه در شمشیر بازی

و چون مواکب اقبال در حوالی سارنگور (که غفلت سرای این بدست بود) رسید آنزمان از خواب گران مدهوشی قدری بیدار گشته با خمار آلودگی و سیه رویی از سارنگور برآمده سه کوزه پدشتر منزل کرد - و لشکر فراهم آورده در مقام پیکار گشت - قلب را بمس ناسر و وجود خود زانود ساخت سلیم خان خاصه خیل (که حاکم رای سینی و چندی بی بود) کارفرمایی دست راست باو مقرر کرد و آدم را سرار دست چپ گردانید - و تاج خان خاصه خیل و صوفی را (که دود تهور در دماغ داشتند) هراول کرد - و لشکرها از طرفین بمقاصد دو سه کوزه آمده برایشان نشستند - و پیوسته دلاوران زرم آزموده از جانبین برآمده لوازم نبرد بجای می آوردند - و مراسم احتیاط بر ذمه خرد کاردان لازم ساخته آداب مبارزت بتقدیم میرسانیدند - هر روز جرعه از بهادران کارشناس باهتمام یک از طرز دانان اخلاصه (که بفزون عقل و قراون شجاعت امتیاز داشت) باطراف لشکر مخالف رفته راه آمد و شد مژدگان علی الخصوص نقله غله (نه بزبان هندوستان این طبقه را بنجاره گویند) بسته - و کار بر لشکر مخالف تنگ ساخته - روزی نوبت شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و پابنده محمد خان مغل و شاه فناپی و مهر علی سلدوز و سمانجی خان و محمد خواجه کشنی گیر بود - پاس از شب گذشته متوجه این کار بردند که راه غلط کرده عبور این گزیه نزدیک منازل مخالف افتاد - و بالضرورت جنگ در پیوست - و چپقلاش عظیم دست داد - و چون خبر باردوی بزرگ رسید عبدالله خان و قیاخان کنگ و جمعی کثیر جلویز رسیده شریک جنگ شدند - اگرچه (اول بار آدم برآمده جنگ رستمانه کرد و لشکر منصور را برداشت) اما صادق خان و جمعی بمقتضای کاردانی و فراح حوسمی جرعه را گرفته

پای ثبات افشردند - و افواجِ نصرتِ پیِ هم رسیده هنگامه مخالفان را برهم زدند - و میان قیباخان و سلیم خان چندقلمش شد - قیباخان مظفر و منصور بزرگشت - و صادق خان و قیباخان باهم ملحق و گشته باز بهادر را (که فوجِ رو بروی خود را برداشته صف آرایی میکرد) برداشتند *

یکپاس و چیزه از روز گذشته بود که نسیم فتح از مهابت اقبال وزیدن گرفت - و غنچه نصرت از گلبن امید شگفتن آغاز نهاد - و باقبال شاهنشاهی و حسن نیتِ خدیو زمان چنین فتح شگرف (که طراز فتوحات گرامی تواند شد) بظهور آمد - و باز بهادر خمار آلود مذلت روی بجانب خاندیس آورده بطرف برهان پور شتافت - و جمیع اسباب و اموال و حرم خانه او با اکثر لولای زنان و پاتران (که سرمایه نشاط و پیرایه حیات او بودند) بدست مردان کارزار افتاد - آن بیدولت در حین عزمِ مقابله عساکرِ نصرت (چنانچه رسم هندوستان است) چند کس اعتمادی خود را بر سرِ زنان و پاتران داشته بود - و قرار داده که اگر خبر شکست من شمارا تحقیق شود تمام زنان و پاتران مرا تیغ بیدریغ گذرانید - تا بدست بیگانها اسیر نشوند - و (چون صورتِ هزیمتِ باز بهادر در آئینه مراد نمودار گشت) آن دیونزدان بموجب قرار داد نقشِ چنده از آن لعبدانِ پری پیکر بآب تیغ از صفحه هستی پاک شستند - و رقم وجود آن بیگناهان از ورقِ جهان بکزک بیداد محو ساختند - و چنده زخمی شده رمق از حیات بردند - و جمع را نوبت نرسیده بود که افواجِ قاهره شتافته بشهر در رسید و آن تیره بختان را آن قدر فرصت نشد که بران بیگناهان دست توانند یافت - و سرفترِ آن زنان روپ متی نام نازنین بود که بحسن و دلال انگشت نمایی عالم نظر بود - و باز بهادر باو علاقه غریب داشت اشعارِ هندی پیوسته در عشق او گفته دل خالی کرده - و بیداد گریه (که بر روپ متی گذاشته بود) تیغ بیداد علم کرده بر سرِ آن جمیله آمد - و زخمِ چند کاری بر وزد - در آنوقت عساکرِ اقبال در آمد و آن طارِس نیم بسل نیم جانے بدر برد *

بعد از فرار نمودن باز بهادر ادهم خان بقصد دفائن و خزائن و حرم خانه و پاتران و لولای زنان (که نغمه حسن و حسن نغمه ایشان در آفاق انتشار داشت - و داستانهای ناز و کرشمه این دلربایان را در کوچه و بازار بدستان میگفتند) خود را سراسیمه و شتابان بشهر سارنگپور رسانید - و بر تمامی اموال و اسبابِ باز بهادر و لولای زنان و پاتران و کنیزان متصرف شد - و کسان بچست و جوی روپ متی فرستاد - چون این نغمه بگوش او رسید خونِ وفا بجوش آمد - و پیاله زهرِ هلاهل بدوستکامی باز بهادر مردانه در کشید - و ناموسِ او را بنهان خانه عدم همراه برد - و ادهم خان چون باقبال شاهنشاهی کامیاب فتح شد نشأ مستی ذاتی او افزود - و از بادِ غرور (که منشی آن نادانی و بیخردی سنت) کلاهِ نخوت او کج شد - و دماغِ او روی به روشانی آورد - پیر محمد خان (که واعظ

بے غرض او بود (هر چند در مقام نصیحت شد سودمند نیفتاد - و خود در پاداش اینچنین فتح بزرگ در مقام سیاسداری درآمد - و لوازم شکرگذاری باندازد قدرت بتقدیم آوردن گرفت - و بجهت نشاطِ خواطر اربابای دولت جشندلکش ترتیب داد - و به مقتضای همت خود جمیع ملازمان عتیقه اقبال (که همراه بودند) بخششها کرد - آنکه جمیع آن ولایت مفتوح شده قسمت یافت سارنگپور با چند پرنده گزین بادهم خان (که سرداری صوری داشت) اختصاص یافت - و مندر و اجین به پیرمحمدخان (که سردار معنوی او بود) مقر شد - و سرکار هدیه بقیاخان مقوض گشت و مندر سور و آندرد بصادق خان نامزد کردند - و عبدالله خان بکاپی (که جایگیر او بود) مراجعت نمود ادهم خان جمیع شرائف و نفائس اشیا و ذخائر و دفائن آن ولایت را (که گرد کرده روزگاران بود) و چندین پاتران و لولیان مشهور (که در نه گنبد گردان آرازة خوبی و صیت روضی آن لعبتان پری طلعت پیچیده بود) و چندین سازنده و نوازنده نادره کار را پیش خود نگاهداشته بعیش و عشرت مشغول گشت و چند زنجیر فیل از غنائم اقبال جدا کرده با عرائض فتح بدرگاه گیتی براه فرستاد *

و از جلال فتوحات (که درین سال شرف ظهور یافت) نصرت یافتن خان زمان و منهنم شدن افغانان است - اگرچه (علی قلی خان خان زمان از مشرب عذب اخلاص بے نصیب بود - بلکه از معامله دانی رسمی و نهیدن سود و زیان ظاهری آگاهی نداشت - و پیوسته از قدر عزایت و عاطفت شاهنشاهی غافل بوده از گرم روان گریزه براهی بود) لیکن (چون پرده از کار او بر نداشتنه بودند و خود را از منسوبان این دولت ابدقرین ظاهر میساخت) بمیامن اقبال روز افزون بهر ناحیت (که عزیمت مسمم میداشت) کامروا میشد - و دینولا (که بگرام خان از میان رفته) افغانان تیره رای کوته اندیش فرصت خیال کرده پسر مبارز خان را (که بعدای اشتها داشت) بسوی سرورزی برداشته شیروخان نام نهادند - و باهم اتفاق نموده قرار دادند که بر سر خان زمان رفته او را از میان بردارند - خان زمان اراده مخالفان رخیم العاقبت را دانسته در سرانجام استحکام قلعه جونپور شد و امرای آندرد را از حقیقت کار آگاهی بخشیده غیر از سکندر خان اوزبک جمیع امرای آن ناحیت را (مثل بهادرخان و ابراهیم خان اوزبک و میمنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و مبر علی اکبر و کهال خان گهر و دیگر جایگیر داران آندرد) فراهم آورد - چون غنیم بسیار زور بود - و قریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحت وقت نمیدیدند - افغانان تیره بخت فرصت را غنیمت دانسته بالشرکے گران و استعدادے تمام بر سر جونپور آمده بر کنار دریای گومئی^(۱۲) (که شهر بر ساحل آن واقع شده) منزل گرفتند - و روز سوم

مدهوش بادۀ غرور شده با فوجهای آراسته از آب گذشتند - شیرخان و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند - و بدست راست خود یعقوبخان و تقی و سید سلیمان و سلیم خان کپوروار و جوهرخان و جمعی کثیر را مقرر ساخته بجانب دروازه لعل فرستادند و حسن خان بچگوتی و آدم پسر فتح خان را با بسیاری از اوباشان زیاده سر بدست چپ جانب بند شیخ بهلول نامزد کرده روانه ساختند - خان: همان بتزک و یاسامش لشکر مقرر پرداخته آماده پیکار شد و بآئینه شایسته هنگامه رزم آراسته کرد - جوانان دل بر کف جان بزموس ده از هر طرف برآمده چپقلشهای مردانه بجای آوردن گرفتند - بهادران والا شکوه پیشدستی نموده بر سر حسن خان بچگوتی رسیدند - و او از مدمات تیراندازان موشگاف عاری گریختن را بر خود پسندید - درین اثنا شیرخان با جمعی از دلیران جنگجوی در رسیده نبرد مردانه نمود - و این گروه نصرت یافته را برداشته تا بکوچههای شهر درآمد - و افغانان تیره را ای آنرا فتح شمرده روی گردان متوجه طرف دیگر شدند - که درین میدان خان زمان جمعی از یکپهتان کارزار را پیش گرفته کار از دست شده را پیش برد - و از عقب غنیم تیرزده درآمد - و هنگامه بطالت^(۱) افغانان را بریشان ساخت - و بتائید الهی (که مورد این دولت ابد قرین است) در اندک فرصتی فتح بزرگ روی داد - و غنائم فراوان و فیضان نامی بدست اولیای دولت درآمد - هرگاه [منسوبان دولت ارجمند (که بپاک باطنی و درست نیتی مشرف نیستند) بمحض انتساب چنین لوی فیروزی مرتفع گردانند] اندازۀ فتوحات اخلاص نهادان عقیدت گزین که شداد - که تا بجهت برجه خواهد بود *

ایلغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت مالوه - وظل معدلت

گستردن بران ساخت نشاط - و رجوع بمسقر خلافت

ایزد جهان آرا (هرگاه قوائم دولت را بنائید آسمانی استحکام دهد) بداندیشان او را بهر طریق از پای درآورد - نخستین گندم نمایان جوئروش را باعدای ظاهر و باطن دراندازد - تا قاعده (اللهم فالله) مرعی گردد - اول بسعادتان صورت و معنی را پایمال خاک مذلت ساخته آواز خراب آباد عدم گرداند و ثانیاً بیدولتان معنوی را (که از رویا بازی در لباس دولتیان اخلاصمند درآمد) کار دشمنی سرانجام دهند در غبارستان مغاک خسروان فرستاده عالم را صفا بخشد - و بالجمله چون ایزد جهان آرا چنین فتحی روزی کرد علی قلی خان را سرمایه بدمستی افزود - و غنائم این فتح آسمانی را

(۲) نسخه [ح] کروار (۳) نسخه [ا] آرایش (۴) نسخه [ز] تیرزده تیرزده (۵) نسخه [ح] باطل

(۶) نسخه [ح] جو فروش را که اعدای باطن اند باعدای ظاهر و باطن *

(که هدیه الهی بود) بدرگاه معلی نفرستاد - خاطر جهانگشی شاهنشاهی میخواست (که موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرماید) تا مستقی او بدیوانگی نکشد - لیکن اصلاح احوال ادهم خان (که از فتح مالوه روی در فساد داشت) اهم دانسته یورش آن ممالک و انتظام آن دیار (که از مواهب جلیله ایزدی بود) بخاطر مقدس مصمم شد - و حسن تدبیر پادشاهانه (که در مبادی حال نظر بر خواندیم هرکار میدارد) و نظر دور بین (که در بدایت فکوت حسن خاتمت و نقش نهایت را می اندیشد) اقتضای آن فرمود که نخستین یکران عزیمت را بسمت مالوه جولان باید داد - تا کار آن تباه رای از چاره نگذرد - تخت درون اندیشه صواب نمای بودند که صادق خان خود را بعقبه دولت پناه رسانیده از حقیقت کار آگاهی بخشید - و آن عزم مسعود مصمم تر گشت - و متکفلان اشغال سلطنت بسرانجام این یورش اقبال مامور شدند - و خاطر جهان آرای بمقتضای عطوفت ذاتی باصلاح احوال ادهم خان توجه فرمود - و تماشای آن ملک دلگشا و انتظام مهمات آنحدود دلنشین آن بخت بلند دور بین گشت - منعم خان خان خانان و خواجه جهان و جمعه را در دارالخلافه آکره گذاشته بے آنکه (بامرای کبار و اعیان خلافت خبر فرمایند) با جمع از خواص بساط اقبال در ساعت سعادت اساس روز سروش هفدهم اردیبهشت ماه الهی موافق روز یکشنبه یازدهم شعبان (۹۹۸) نهصد و شصت و هشت قمری از نشیمن اجال و تختگاه خلافت پای اقبال در رکاب کشورگشایی نهاده این یورش دلکش را پیش نهاد همت علیا ساختند *

چون نزدیک بقلعه رننبهور (که رای سرجن حاکم آنجا بود) عبور مواکب گیتی نور اتفاق افتاد نظر جهانگشی بتسخیر آن نینداخته پیشتر نهضت فرمودند - رای سرجن قرب موکب نصرت فرین شنیده پیشکشهای لایق مصحوب مردم کاروان فرستاده آداب بندگی بجای آورد - و چون ساحت حواشی قلعه کابرون (که از قلاع حصینه ملک مالوه است) محفل ورود موکب عالی شد بظهور پیوست که باز بهادر آنرا بیکه از معتمدان خود سپرده - و عساکر اقبال هنوز دست بتسخیر آن نکرده اند - و چنان بعرض اقدس رسید که ادهم خان خود قصد فتح آن دارد - روزی (که موکب سعادت محیط آن قلعه شد - و بهادران ملک گشا فرمان پذیر گشته آن نگیان متانت را حلقه شدند) چون حاکم قلعه دانست (که ریاست شاهنشاهی باقبال روز افزون ظلال جلال بر تسخیر آن انداخته) از آنجا (که کاروان و دوربین بود) بدستگیری سعادت کلید قلعه را دست آویز سلامت حال خود ساخته بزمین بوس عالی سربلند دولت شد - و بنوازش شاهنشاهی افتخار یافت و آنحضرت خالدين را بحراست آن حصن حصین گذاشته در آخر همان روز متوجه پیش شدند و همه شب قطره فرموده صبحگاه (که هنگام گشایش دله و افزایش جانهاست) بغواهی سارنگپور

نزولِ اَجَل فرمودند - و چندی راه دور و دراز با چندین نشیب و فراز با لشکرِ اقبال در شازده روز قطع فرموده روزِ بهمن درمِ خرداد ماهِ الهی موافق سه شنبه بیست و هفتم شعبان همین سال رایاتِ اقبال ظلمتِ زدای سوادِ سارنگپور شد •

و از غرائب آنکه در همین روز ادهم خان بعزیمتِ تسخیرِ قلعهٔ ناگرون از سارنگپور برآمده دوسه کروه راه قطع کرده بود - و از نهضتِ موکبِ شاهنشاهی اطلاعِ نداشت - هرچند ماهم آنکه قاصدانِ تیزرو فرستاده بود (که از نهضتِ اعلامِ ظفر ارسامِ شاهنشاهی خبردار ساخته آمده خدمتِ شایسته گرداند) اما ایلغارِ آنحضرت آنچنان نبود که مسرعانِ خیال هم تک آن تواندگشت تا بقاصدانِ چابک رفتار چه رسد - ادهم خان فوجِ آراسته بخاطرِ جمعِ ناگرون رویه می آمد که از دور کوکبهٔ جهان تابِ موکبِ عالی نمایان شد - با آنکه (معذرت از عساکرِ اقبال آنشب در رکابِ ظفر اعتصام رسیده بودند) اما در تمامِ آن دشت و صحرا بمقتضای جنودِ الطافِ ایزدی از لشکرِ عالمِ غیب و سوارانِ ملکِ تقدس چندان جمعیت و اندوهی رو داده بود که در نظرِ همگان از اندازه و شمار بیرون می نمود - و چندی از لشکرِ گزینِ ادهم خان (که پیش پیش او می آمدند) ناله و موکبِ والا نزدیک رسیدند - چون نظرِ ایشان بجانبِ حضرت افتاد ب اختیارِ خود را از اسب انداخته روی ادب بر زمینِ خاک بوس نهادند - ادهم خان (که مردمِ خود را چنان دست و پا گم کرده دید - که سراسیمه خود را از اسب انداختند) حیران شد - که یارب چندین اعزاز و اکرام ملازمان او بکیست - و درین تعجبِ اسب تزلزل را ند - تا قدری قریب شد - و نظرش در شعشعهٔ جمالِ عالمِ امروز حضرتِ شاهنشاهی خیره گشته و خود را ذرهٔ مثال مضطرب یافته از مرکبِ زمینی ادب فرود آمد - و روی بندگانِ بوی خاکِ نیاز نهاد برکابِ بوسِ عالی سربلند شد - و از آنجا (که آئینِ بنده نوازی و پرده پوشیِ مجبورِ عنصرِ اقدس است) او را بغوازشهای گرمی اختصاص بخشیده ساعتی همانجا بدولت و اقبال فرود آمدند - تا هم او استمالتِ تمام یابد - و هم دیگر مقربانِ بساطِ اقدس (که با او شریکِ خدمت بودند) سعادتِ زمین بوس دریابند - و از آنجا برخیزد اقبالِ سوارِ دولت شده روی توجهٔ بسارنگپور آوردند - و دران مصرِ سرور منزلِ ادهم خان را بسعادتِ ورودِ اقدس غیرتِ پیشطابقِ سپهر ساختند - ادهم خان بر بساطِ بندگی ایستاده اجناسِ نفائس و لطائف بنظرِ اقدس می درآورد - لیکن (چون قدرِ تربیت و عذایت نشناخته با از اندازهٔ حال بیرون نهاد بود) باطنِ انور (که جامِ حقائقِ نمای الهی ست) با او نمی شگفت •

آئینِ اخلاص آنست که در زمانِ غیبتِ صوری حاضرِ معنوی روحانی بوده در اکرام

و احترام صاحب خود اهتمام لازم شمارد - و خواهش خود را در رضای ولی نعمت محو سازد
 من چه میگویم - اخلاص گوهرست بے بها - بهر سر نباشد - و بهر دل نسپارند - حساب دانی
 کجا رفت - و طرز سوداگری چه شد - در برابر چندین تربیت و عاطفت دکانچه توزیر و تلبیس
 آراستی کدام معامله گذرانست - هرکه (از تبه رانی نرد دغا در بساط پاکبازان باخت) هرائینه
 خاک ادبار در کاسه سر عرض و ناموس خود گرد^(۳) - چون ادهم خان تملقات مرئیانه میکرد خاطر نکته دان
 شاهنشاهی انبساط نمی یافت - و هرکاره که میکرد پسندیده باطن اقدس نمی آمد - از آنجمله
 لباسها حاضر ساخته بود - که آنحضرت چون از گرد راه رسیده اند لباس تازه بپوشند - و (چون اندک
 غبار بر دامن ضمیمه مقدس مصفی از رهنگرد او نشسته بود) بر لباس تلبیس او بپوشد توجه
 نمی افتاد - ادهم خان ازین مورد دام اضطراب و اضطراب می طپید - و از فرط بیقراری بهر یک
 از منظوران بساط قرب توسل جست تضرع و تبذل مینمود - آخر کار آنحضرت (که معدن مردمی
 و آزرند) بر پریشانی حال او بخشوده و بزرگی خود را کار فرموده از روی بنده نوازی لباسهای تازه
 (که آورده بود) پوشیدند - و اظهار شگفتگی فرمودند - و (چون دران روز پرورگیان سراجی عفت
 عقب مانده قرین موکب اقدس نرسیده بودند) آنحضرت دران شب بر پشت بام خانه ادهم خان
 تکیه فرمودند - و آن بے سعادت بدذبت در کمین بوده منتظر فرصت می بود - که شاید آن قدسی نظرا
 نظریه بر حرم خانه او افتد - و آن مدبر این معنی را بهانه ساخته قصد نماید - و خاطر
 مقدس حضرت (که گشس سرای معنی ست) ازین خیال خالی چون راه دور قطع فرموده بودند
 بر بستر راحت استراحت ممتد فرمودند - و آن خرد پرور عفت سرشت را چیرے (که بخاطر
 راه نمی یافت) حرم خانه شوم او بود - و (چون حراست و حمایت ایزدی همواره نگاهبان آن قبله گاه
 صورت و مغنی ست) آن برگشته بخت تیره رای قدرت و فرصت نیافت - و درر باش سلطنت صوری
 و معنوی دران تنهایی محافظت فرمود *

روز دیگر ماهنامه محفل قدسی را (که عقب مانده بود) آورده بشرف حضور استعساد یافت
 و جشن بزرگانه ترتیب داد - و ادهم خان برهنمونع آن کدبانوی کاروان از خراب غفلت بیدار شد
 و قدیم خدیو جهان را شرف روزگار دانسته در آداب پیشکش و لوازم ضیافت اهتمام نمود
 و مجموع آنچه (از سرکار باز بهادر بدست آورده بود - از صامت و ناطق) با تمام حرمها و پاتران
 و لولیان بنظر اشرف گذرانید - و آنحضرت بموجب مرحمت عامه قبول نموده بعضی را بار عنایت فرمودند

(۲) نسخه [ه ح] معامله گذاری ست (۳) در [بعضی نسخه] در کاسه عرض و ناموس (۴) نسخه

و چهار روز در سارنگپور توقف نموده روز خرداد ششم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوم رمضان روی توجه بمراجعت آورده علم نهضت بجانب دارالخلافه آگوه برافراختند - و در منزل اول (که ظاهر سارنگپور مخیم سردقات اقبال شده بود - و به پتانبور موسوم بود) ادهم خان اندیشه ناصواب بخود راه داده خجالت زده ازل و ابد گشت - و (چون خاطر ماہم آنکه پدش آن قدردان خدمت و جوهر شناس عقیدت عزیز بود) اغماص عین فرموده چیزے بر زبان مقدس نگذارندند و تفصیل این اجمال آنست که از انجا (که نادانی و کوریاطی ادهم خان مقرر بود) با جمعی از خدمتگاران والد خود (که خدمت حرم سرای پادشاهی میکردند) در ساخته وقت کوچ دو جمیله نادره از حریمهای باز بهادر (که تازه بنظر اقدس گذرانیده بود) از سرپرده شاهنشاهی گریزانده چنین نقش بر آب زد که در چنین وقتی (که هرکس برادر کوچ سرگرم است) هیچ یک پی بسر رشته این کار نخواهد برد - باین خیال بشخردانه چنین خال^(۱) بیخیاپی بر ناصیه دولت خود پسندید - و داغدار لعنت ابدی بوده شرمزده جاودانی گشت - چون این حرکت شذیع بسمع اقدس رسید حکم عالی شد که امروز کوچ موقوف داشته چاک روان بختست و جوی گم شدگان بشتابند - طرز دانان بساط اخلاص متوجه این خدمت شدند - و تیز روان خدمت دوست تکاپوی شایسته نموده هر دو را گرفته آوردند - ماہم آنکه بملاحظه آنکه (هرگاه آن دو عورت را بخدمت بندگان حضرت رسانند پده از روی کار او برداشته خواهد شد - و نفاق پسرش از پده بیرون خواهد افتاد) بفرمود که آن دو بیگناه را کشتند - که سر بریده آواز نکند - و خدیو زمان (که نقاب از روی جهان افروز خود هنوز بر نداشته بود) ازان طور جریمه عظیمه تغافل فرموده کرده را ناکرده انگاشت - بنارم حوصله دریا آشام را که بموجب فراوانی عطونت و بسیاری دانش چنین خطاهای فاحش را ناکرده انگارد ۵

ازان وقت (که نوید نزول مرکب عالی^(۲) بمالک مالوه رسیده بود) هر یک از محب خود روی اخلاص باستان سلاطین مطاف آورد - و درین روز (که عرصه بیرون سارنگپور مضرب خیام اقبال بود) پیر محمد خان و قباخان و حبیب علی خان و دیگر آمرا و سرداران رسیده بسعادت زمین بوس سر بلندی یافتند - و حضرت شاهنشاهی همه را بشرائف مراحم و جلال الطاف اختصاص بخشیده پایه سعادت آنها را بلندی دادند - و ادهم خان و پیر محمد خان با سایر آمرای مالوه بزمین بوس رخصت سرافراز گشته بجایگیرهای خود متوجه شدند - و مرکب شاهنشاهی

(۲) در [بعضی نسخه] بیانچور - و نسخه [ی] نیسانچور (۳) در [بعضی نسخه] خال خیاندی (۴) نسخه

[ح] باصره که در مالک مالوه جابجا متفرق بودند رسیده بود .

بدولت و اقبال بسمت مرکز سلطنت و مستقر خلافت مراجعت نمود - و گیتی خدبو کوچ بکوچ میدگدان و شکار افکنان برسم ایلغار نهضت عالی فرمودند - چون (ماهیچۀ رایات عالیات پرتو جلال بر ساحت حوالی قلعهٔ نرور انداخت) در اثنای راه شیرے (که پلنگ گردون از مهابت آن در هراس نواند بود) با پنچ پیچۀ از پیشۀ خود برآمده سر راه بر راه نوردان مرکب والا گرفت حضرت شاهنشاهی (که قوت اسد الهی در بازو - و دبع حراست ربانی در بر دارند) بے محابا تنها پیش شتافته بآن سبع آهنین موی آتشین خوی مقابل بشدند - و از مشاهدۀ این حال موی از تن نظارگان برخاسته بود - و عرق از مسام بینندگان روان شد - و آنحضرت بچایک پائی و سبک دستی بر سر او رفته بیک حمام شیر شکارانه بشمشیر آبدار کار او تمام ساختند *
 * شعر *

کس را که ایزد کند یاروی * که یارن که با او کند داروی

اگر حمله بر شیرودن آرد * بآسانیش پوست برتن درد

و سبع بآن شدت و صولت و درندۀ بآن عظمت و هیبت بقوت دل و نیروی بازو بخاک و خون افتاد و غریو از چهار طرف برخاست - و آن اول سباع بود (که آنحضرت بنفس نفیس بتیغ آن توجه فرمودند) و پیچهای آن شیر را جمع از جوانان و دلاوران (که قرین رباب عالی بودند) به تیغ و تبر از هم گذرانیدند *

و از جمله سوانح افضال پادشاهی (که دران راه بظهور رسید) آن بود که محمد اصغر میرمنشی را بخطاب اشرف خانی پایهٔ قدر افزودند - القصه جهان آرای دادگر بعد از طیی منازل و قطع مسالک روز دینکین بیست و سیم خرداد ماه الهی موافق سه شنبه نوزدهم ماه رمضان (۹۹۸) نهصد و شصت و هشت کامیاب دولت و اقبال دارالخلافت آگره،^(۱) باورود مرکب سعادت عشرت سرای مرید ساخته ابواب کام بخشی بر روی روزگار گشادند - و این یورش عالی در یک ماه و هفت روز بانجام رسید - شازده روز در رفتن - و چهار روز در سارنگپور توقف فرمودن - و هفده روز در بازگشتن بتختگاه - درین یورش مقدس هم مراتب شجاعت بجای آمد - و هم مدارج عقل بظهور رسید هم لوازم مهربانی و مردمی فرمودند - و هم فراخ حوصلگی و بزرگ منشی ظاهر ساختند *

شرح قصهٔ بدیع و سائح منیع که بحضرت شاهنشاهی روی نمود^(۲)

چون خلافت کبری اقتضای آن میکند، که فرمان روایان دادگر هر قدر (که قدرت بشری وفا کند) بے مداخلهٔ ریا و انراض نفس خود متکفل مهمات شده بدیگرے نگذارند - چه خرد خرده بین تجویز نایب و وکیل در مهمات خلایق جائی میفرماید که بآن کار خود نتوانند رسید - و بیشتروے

از بزرگان معامله‌فهم نظر بمحض تجویز نیابت فرموده خود عیش دوست گشته کار و بار جهانیان را بدیگران گذاشته‌اند [حضرت شاهنشاهی از وفور دانایی و عموم عاطفت و شمول مهربانی زیاده ازانچه (در حوصله بشری گنجایش داشته باشد) خرسندی خویش را در آسایش عالمیان دانسته در اکثر معاملات خود بذات مقدس می‌رسند - و] چون یکی از عمده مهمات سلطنت خبرداری و آگاهی از احوال خلایق است - و حال آنکه از جمیع کارهای جهان درین کار فساد بیشتر ظهور دارد چه این شغل اکثر بارانل و اسافل و ادانی (که بیشتر بخیانت و طمع و کذب سرشته اند) قرار یافته - و راستی و درستی و بی‌طمعی (که امروز در بزرگان زمانه کمتر بهم می‌رسد) درین خبر آوران درن همت کجا چشم داشته آید [آنحضرت درین کار بیشتر همت عالی مصروف داشته خود توجه می‌فرمایند - و با وجود آنکه سلطنت مقتضی آنست (که ذات اقدس فرمانروایان جهان آرای در هزار حصار آهنین بوده ناظم معاملات باشند) خدیو زمان ما (تکیه بر حفظ الهی کرده و همت از تجرد گزینان خدا پرست خواسته) بسا اوقات بطرز (که احده نشناسد) و بلباس (که کس نداند) برآمده سیر می‌فرمایند - و بر خدایای احوال آگاهی یافته در انتظام مهمات عالمیان اهتمام دارند - و بتوجه خداشناسان صرا نور (که نشان حمایت الهی ست) از خطرهای این راه چون سایر مواقع خوف محفوظ و مصون می‌باشند *

* شعر *

حمایت را کهن دامن درویش * ز صد سده سکندر قوتش بیش

چون این مقدمه تمهید یافت اکنون بخاطر ناغبار آلود اعتراض گوش بمن دار که در قصبه بهراج مرقد سالار مسعود غازی (که از شهدای عساکر غزنویه است) واقع شده - رسیده ست در هندوستان که خلایق از اطراف و اکناف علمای گوناگون ساخته با نذر فراوان بآن مرطون می‌برند - و همچنان خلق کثیر از دارالخلافه اگر دران موعده برآمده نزد آن شهر احیای چند شب می‌کنند - و ازدحام عظیم میشود - و مردم از صالح و طالح فراهم می‌آیند - محرر این دفتر سعادت ابوالفضل روزی از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنید که شبی (که در نواحی دارالخلافه اگر این هنگامه گرم بوده) بموجب شیمه کریمه بطرز خاص عبور بانجا اتفاق افتاد - و بر شیون احوال مردم خاطر تماشائی بود که ناگاه یکی از ارباش مرا شناخته بدیگر گفت - چون من برین معنی مطلع شدم بے شایبه مکش و تائی چشم خود را گردانیده کاج نما ساختم - و تغیر روی بوضع غریب کردم - و بطور (که آنها نفهمند) تماشائی بوده نظارگی فنون قنادیر بودم - چون آن مردم نیک بمن نگاه کردند بجهت آن تغیر مرا شناخته با یکدیگر گفتند که این چنین چشم و رو پادشاه را نیست - و من بآهستگی ازان معرکه

(۲) در [اکثر نسخه درین صورت (۳) در [چند نسخه [خفایای (۴) نسخه [د] ز صد سده سکندر *

برآمده بمحلّ مقدّس آمد - و آن طرز را در همین نقل این حکایت نقل بعمل فرموده تعجب افزای شدند - و الحقّ چنین کاره شگرف بغایت بدیع بود *

و از برکات خدیو معلی آنکه درین ایام در نواحی آگره بعشرت شکار مشغول بودند - ناکاه شغاله غزال را قصد کرد - و نزدیک بود که قوی ضعیف را آسیب رساند - مادر آهوره بر حقیقت کار آگاهی یافته در شبکه اضطراب درآمد - و همت گماشته بجانب او دوید - و برکات حملهای شیرانه برآورد - شغال را روز تیره شد - و خود را در کولای انداخته آب را حصار نجات خود ساخت چون پرتو توجّه مقدّس بران تافته بود غریب از حاضران بازگذاشته حضور برآمد - و درینولا (که ریاض اقبال حضرت شاهنشاهی بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمود) اگرچه [بظاهر باقسام شکار (خصوصاً شکار چیتة که از بدائع الهی است) میل فرموده - و آنرا پرده جمال خود ساخته] اما پیوسته در سرانجام ملک و تسخیر ولایت و برآوردن و بلند ساختن مستعدان اخلاص منش و برانداختن بدگوهران نفاق پیشه و عیار هر یک گرفتن و افزودن و کاستن قدر مردم فراخور حال همت گماشته و دقیقه از دقائق کلیات معامله فرو گذاشت نشد - تا آنکه خبر بدمستی خان زمان رسیدن گرفت عذر عزیمت بشکار آن دیار منعطف داشته توجّه بآنحدود صلاح دولت نمود *

یورش موکب مقدّس شاهنشاهی بجانب ممالک شرقیه - و زمین بوس نمودن

خان زمان - و مراجعت بدار الخلافه آگره

بردیده و آن دور بین (که نبض زمانه دریافته و شناسای مزاج روزگار متلون شده تماشاى این بزم دلکش می نمایند) پوشیده نیست که کامروائی و نصرت بر مخالفان و فراهم آمدن معاذن کاردان و جمع شدن اسباب دنیا در ذات (که باصالت معنوی اتّصاف دارد - و به نیک ذاتی و خیر اندیشی موصوف بوده پیوسته روزنامه احوال خود مطالعه می نماید) باعث افزونی نیازمندی میشود - و سرمایه مزید آگاهی گشته در لوازم شکر و لی نعمت بوده حسن عقیدت و لطف خدمت را از متممات شکر دانسته در مراسم یکجتهی می افزاید - هم با خالق متضرّع تر میگردد و هم با خلق متواضع تر میشود - هم با صاحب در بندگی و اخلاص می افزاید - و هم با نوکر از روی قدر دانی حسن سلوک بیشتر می نماید - امّا شخصی (که از آدمیت جز صورت بهره ندارد - و از اصالت جز اسم نصیبه او نیست) خلاف این همه نتیجه میدهد - و باندک اعتبار و برآمد کار پایة خود را بر طاق نسیان نهاده اول روش سلوک خود را با هستی بخش خود فراموش میکند - و دوم

با ولي نعمت و صاحب خود (که خدای مجازي ست) طرزِ تکبر و تورّع پيش گرفته اندیشه‌های تباہ بخاطر ميکنند - و سيوم با همراهان و هم‌نشينان خود راه تعظيم پيش گرفته مستانه ميخرامد - و چهارم با جمهورِ انام از روی ستم و عنف سلوک ميکند - آن بيدولت بزمِ باطلِ خود اسبابِ بزرگِ خود را ترتيب ميدهد - و دانا داند که برای ادبار و هلاکِ خود معرکه مي‌آزاید - و مصداقِ اين معني مجدداً حالِ علي‌قلي خان است - که بخطابِ خانِ زمانيِ اشتهار دارد - چه شجاعتِ صوري (که هزاران ددِ بخورِ دران شريکِ غالب اند) آنرا سرمايه‌ي ترّفع و استکبارِ خود گردانیده نخوت‌افزای شد و استیلايِ خود را (که پرتوے از اقبالِ خديو زمان بود) بخود منسوب داشته از اسبابِ مزید غفلت ساخت - چنانچه سابقاً ايمانے از بد مستیهای او رفته است *

درينوا [که پسرِ عدلي را (که جمعی کثير از اوباشِ افغان برو گرد آمده بودند) جنگ کرده شکست داد] غرورِ آن بد گهر افزود - و نزديک شد که پوده از روی کار او يکبارگی برداشته آید عقلِ کامل و عظمتِ والای شاهنشاهی مقتضی آن شد که برسمِ شکار بآنحدود توجه فرمایند - و بر زبانِ اقدس گذشت که (اگر بهروز از سعادت دران بد سرشت مانده باشد - و از خواب غفلت بيدار شده بزمينِ بوسِ موکبِ عاليِ مبارزت نماید) رقمِ عفو بر جرائم او کشیده مراجعت فرمائيم - که نهالِ ست که ما کاشته ايم - و گزیده‌ترين صفاتِ بزرگانِ عذر پذيرفتنی و گدازه‌بخشيدن است - که آدمي زان معجونِ ست از مستي و هشیاري سرشته - و اگر سعادت رهنمونی او نکند و احرازِ دولتِ ملازمت ننماید پيش از آنکه (مرضِ مزمن شود - و معالجه او بدشواری کشد) کار او ساخته آید - و ساکنانِ آن مرز و بوم را از دستِ ستمگارے چند خلاص کرده شود - بذايرين اندیشه انتظام بخش روزِ شهرور چهارم ابرارد ماهِ الهی موافقِ پنجشنبه چهارم ذی القعدة (۹۹۸) نهصد و شصت و هشت قمری بديرته جفود تائيدِ الهی موکبِ عاليِ متوجه بلادِ شرقیه شد - حراستِ دارالخلافه آگره بمعين الدین احمد خان فرخودي قرار یافت - و منعم خان خانان و خواجه جهان و اکثري از ملازمانِ عتبه اقبال در رگاب نصرت قبابِ نطاي خدمت برميانِ همت بسته بودند - و آنحضرت بظاهر بشکار و بباطن باکره کار اعاضه انوارِ معدلت فرموده بآئين شايسته منزل بمنزل نشاط افزا بودند *

چون حدوده کالهي مضرِب خيامِ معلی گشت عبدالله خان اوزبک بوسيله مقرّبان بساطِ اقبال التماس نمود - که سرافرازانِ ملکِ صورت و معني پرتو التفات بحالِ فرومایگان انداخته کلبه اين طایفه را بفرِ مقدمِ عالي عزّت دایمي و فخرِ ابدی کرامت فرموده‌اند - اگر آنحضرت مرا اين سرافرازي بخشند از درّه پوروی آن نذرِ اقبال چه دور باشد - آن جهانِ مردمی ملتمس او را

بدروز قبول رسانیده منزل او را بانوار قدسیه روشنائی سپهر برین بخشیدند - و او آداب عبودیت بتقدیم آورد تمام آن روز آنحضرت در منزل او (که بر کفار دریای جون واقع شده بود) جشن آرای بوده بخرمی و خوشدلی گذرانیدند - و از نجا عذاب توجه بصوب شهر کوه (که بر کفار آب گدگ واقع است) منعطف ساختند - و چون ساحل بیرون آن شهر مخیم سراقات عزت گشت بشکار آن نواحی توجه فرمودند - و روزی چند در آن گل زمین طوح اقامت اتفاق افتاد - خان بمان و برادرش بهادرخان (چون هنوز زمان پرده درخت ایشان نرسیده بود) از خواب غفلت بیدار شده متوجه اسلام عتبه عرش ارتفاع شدند - و در آن منزل بدولت آستان بنوس سر بلند گشته نفائس آنحدود را بطریق پیشکش بنظر اقدس در آوردند - و فیلان مست نامور مثل دلسنگار و پلته و دلیل و سبدلیا و جگ موهن (که هریک از آنها آسمانی بود در عالم خود) از ضنائم پیشکش ساخته ندامت کشیده و خجالت زده خاک آستانه اقبال را توتیای دیده سعادت خود ساختند - و حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیت حق اساس اعمال نا شایسته گذشته او را ناکرده انگاشته بعنایات خاص تدارک فرمودند - و بر زبان حقائق ترجمان گذشت که شجره بدیع افسانی نهال برومند ایزدیست - در بر انداختن اشجار نباتی چه ناخوشیها که روی نمیدهد - پیدا است که از بر انداختن چنین درختی چه ثمره خواهد داد همان ضراحت و خجالت نقد او را شفیع اعمال او دانسته عمان بخشش خود را بجوش آوردند *

و هم درینو عبدالعزیز آصف خان را با بسیاری از مبارزان بصوب پته برسراجه راجه راجه فرستادند که [اگر او را سعادت یاری نماید - و غزنی خان تنوری و جمعی از ادبایافته ها را (که بآنحدود رفته اند) گرفته بدرگاه والا فرستد - و خود فطایط اطاعت و نیکو بندگی بندد] او را مستمال ساخته معاودت نمایند - چون موسم برسات در میان آمد راجه در مقام نضوت ایستاد - و مجاهدان اقبال بروکسته بجایگیرهای خود آمدند - و بعد از آنکه (بیست روز در کوه معدلت آرای بودند - و خاطر انتظام بخش از مهمات آنحدود جمع شد) طنطنه رجوع بسربوگاه خلافت بلند ساختند - و این دو برادر تاسه منزل در رکاب معلی سعادت افزای خود بوده مشمول مراحم بے اندازه مرخص شدند - و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال خود بسرعت ده روز قطع مسافت دور و دراز فرموده روز مهر شاندهم شهریور ماه الهی موافق جمعه هفدهم ذی الحجه (۹۹۸) نهصد و شصت و هشت قمری بدارالخلافه آگره نزول اجال فرمودند - در یک ماه و چهارده روز این سفر خجسته اثر بانجام رسید - در رفتن چهارده روز و بودن بیست روز - و آمدن ده روز - و (چون سایه چتر والای حضرت شاهنشاهی بر عزمه دارالخلافه مبسوط گشت) عالی همتان عنایت طلب بعزم اظهار عقیدت و استغاضه انوار اختصاص

لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند - و هر کدام درخور استعداد خود کامیاب سعادت گشت - عدالت را روز بازار به دیگر پیدا شد - جهان را بهار تازه روی داد - زمان و زمانیان را نشاط خاص در سر افتاد اولیای دولت را در اکفاف و اقطار مملکت سر خدمتگذاری پدید آمد - از هر طرف احرام حریم عزت بسته متوجه استلام آسنانه اقبال شدند *

و در اواخر آبان ماه الهی این سال موافق اوایل ربیع الاول سال (۹۹۹) نهصد و شصت و نهم هلالی شمس الدین محمد خان انکه (که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص یافته بود) از پنجاب آمده زمین برس عبودیت بتقدیم رسانید - و عبادات قضا شده را در ضمن ملازمت خدانود صورت و معنی ادا کرد - و شرائف پیشکش باندازه اخلاص خود گذرانید - و بجلال تفقدات شاهنشاهی رفعت امتیاز یافت - و تظلم معاول مالی و ملکی و انصرام مهم سپاهی و رعیت برای رزین خود گرفته محفل آرای عقبه اقبال شد - و ماهم انکه (که بحسن خدمات و فزونی خرد و فرائض عقیدت خود را وکیل السلطنت باستقلال می پنداشت) (ازین معنی آزرده خاطر گشت - و در مذمخ خان خان خازان) (که بظاهر وکیل بوده آرایش مسند و کالت می نمود) نیز برهمزدگی باطن راه یافت آن انصاف و فارغی خاطر و ناچسپانی مشاغل دنیوی کجاست - که وجوه این چنین شخصی (که بار مشاغل گیتی^(۲) را برداشته بر سر خود نهد - و متکفل اشغال مهمات گردد) از اعظم عطیات الهی دانسته شکر بجای آورد - تا درین هنگام (که خان اعظم بر شد و اخلاص خود خدمات شاهنشاهی از پیش گرفت) مذمخ خان و ماهم انکه این را از امدادات غیبی دانسته از مصمم دل آداب شکر بجای می آوردند - نه چنین افکار درون و آزرده دل می گشتند - چه در پیشگاه انصاف حقیقت کار آنست که خود را مقید کار صورت داشتن تا همان درجه پسندیده و گزیده دانشوران حق پرور است نه دیگر (که ناظم این کار تواند شد) بظهور نیامده باشد - و رضای ولی نعمت در سر براهی مهمات بزبان حال نه بزبان قال مقروض بار باشد - و چون بلسان معنوی دریابد (که آن خدمت بدیگره مقروض شد و خدمت گذاره سرکن کارها بهم رسید) دیگر آزرده بودن بیراهه رفتن - و خود را مغلوب خواهش داشتن است - بلکه خویشتن را از پای انداختن - و بدست خود خراب ساختن *

و از سوانح ارتفاع اعلام دولت شاهنشاهی (که درین سال سمره در چشم ساده لوحان مستعد سعادت کشید) آنست که چنانچه (که حصن ست حصین) بتصرف اولیای دولت درآمد و الحق فرمان دهان گیتی آرای را بزور لشکر و فزونی تدبیر کمتر بدست افتد - چه بیرونیان را از ارتفاع و استحکام دست بدان نرسد - و درونیان را از بسیاری مآکل و مشارب احتیاج به بیرون

(۲) در [اکثر نسخه] کسر (۳) در [چند نسخه] ارتقای *

نشود - و مجمعه ازین سال دولت افزا آنست که چون پسر عدلی آواره بادیه ادبار شد قلعه چنانده (که مسکن و ماردی او بود) بدست فتو نامی از خاصه خیلان او درآمد - و او آن حصار منیع را مامن خود دانسته در استحکام آن میکوشید - درین ولا (که راوات اقبال از قصبه کوه مراجعت فرموده بدار الخلافه نزول اجلال نمود) خواجه عبدالمجید آصف خان بتسخیر آن نامزد شد - فتو (چون از سعادت بهره داشت - و قدری بحساب و معامله میرسید) دانست که روز ادبار افغانان رسیده است نائز جمع را فرستاده اظهار عجز و انکسار نمود - و از روی ضراعت و ابتهاج بدرگاه جهان پناه معروض داشت که (اگر شیخ محمد دست مرا گرفته بزمین بوس عقبه اقبال رساند) هرائیزه بد جمععی قلعه را باولیای دولت سپرده خود را بسته فراک قدسی اعتصام دولت شاهنشاهی میگردانم ملتس او بموقف قبول پیوست - و بموجب حکم معلی شیخ رفته او را بدستیاری مراحم خسروانی به مرمت آورد - و پیشانی سعادت او را بسجده دراک گیتی ملاف روشنایی بخشید آنحضرت پایه او را بتفقدات گرامی افزوده مرتبه امارت کرامت فرمودند - و بحراست آن قلعه حسن علی خان ترکمان مقرر شد *

و از سوانح (که درین ولا بظهور آمد) سواری حضرت شاهنشاهی ست بر فیل هوائی و جنگ انداختن او - و دادار جان بخش جهان آرا روز بوز بروشنو و طرنه تازه ارتفاع مدارج علیای این دولت ابدقوس میفرماید - و مراتب کمال صوری و معنوی این یادگار بارگاه احدیت را خاطر نشان ظاهر بینان گونه نظر میسازد - و خدیو زمان بشکرانه معنوی اکتفا فرموده برده آرائی صورت بکار می برد - چون بشمیت ایزدی برده از جمال جهان آرای برداشته میشود بفروغ تدبیر دوراندیش خود برده چند لطیف ترو بدیع تر ترتیب میدهد - هم تماشای فتون تقدیر ایزدی میفرماید - و هم انتظام جهان بخوبتر آئین میدهد - بباطی عیار اخلاص و فراخی حوصله و معامله دانع جهانیان میگرد - و در ظاهر بشکار و جنگ فیل (که نادان آنها از قسم بے توجهی باصور سلطنت انکار - و دانا آنها زیده حکمت عمای شناسد) متوجه میباشد - و در همان نشاط غلط انداز ظاهر بینان مصدر امر چند میشود که عادتیان صورت پرست را بے اختیار بشاهراه عقیدت آورده سالک مسالك دریافت حقائق معنوی میگرداند - از انجمله قضیه بدیع مذکور است - و شرح این واقعه عبرت بخش گوش هرش گشا آنست که هوائی نام فیل والا شکوه (که در فیلان خاصه انتظام داشت) در تیز گردی و تند روی و بدمستی و بدخوئی برزگار هم بای بود - فیلبانان زبردست تجربه کار (که در سواری امثال این فیلان عمر دراز گذرانیده اند) بدشواری « وار شدند »

تا بجنگ انداختن چه رسد - آن شهسوار عرصه دلیری و شیرشکار بیشه دلاوری روزی در میدان چوگان (که بیرون قلعه دارالخلافه آگره برای نشاط خاطر مقدس ساخته بودند) بران فیل مهیب پیکر در عین طعنان مستی و غلبان آشوب بر محابا به نیروی قدرت معنوی سوار شده کار پردازیهای حیرت بخش بظهور آوردند - و بعد ازان بفیل رن باگه (که آن هم در صفات نزدیک بآن فیل بود) جنگ انداختند - و بر مخلصان و معامله دانان حاضر حالت گذشت که بر هیچ کس نگذرد * (۳)

چون ناظران بارگاه حضور از امتداد این حالت جانگاہ مضطرب شده مجال عرض نداشتند بیتابانه از روی حیرت زدگی خاطر چاره این کار دران دانستند که آنگه خان را (که صدر نشین بارگاه اقبال است) آورده بالتماس و استدعای او آنحضرت را ازین شغل هولناک (که از تصور آن زهر شیردان آب میشد) بگذرانند - آنگه خان سراسیمه رسیده چون صورت حال را مشاهده کرد سرشته صبر از دست داده سر خود را برهنه ساخت - و چون داد خواهان ستم سیده زاری و احتجاج میکرد و خرد و بزرگ از اطراف و جوانب دست دعا برداشته سلامت ذات مقدس را (که سرمایه امن و امان عالیشان است) از جهان آفرین میخواستند - چون نظر مقدس شاهنشاهی بر اضطراب آنگه خان افتاد فرمودند که این همه تنگدلی نباید کرد - اگر ازین طرز باز نمی آئی همین زمان خود را از بالای فیل می اندازم - آنگه خان کمال توجه شاهنشاهی درین امر دیده در ساعت فرمان پذیر گشت - و از روی ملاحظه باطن شورش زده را با ظاهر آرامیده فراهم آورد - و شاهنشاه شیردل بتمکین دولت بآن کار عبرت افزا اشتغال داشتند - تا آنکه بزور باروری معنوی و نیروی اقبال الهی فیل هوایی بر غنیم خود غالب آمد - و رن باگه حبل المئین تماسک را از دست داده روی بگریز نهاد - هوایی پس و پیش را در نظر نیارده و نشیب و فراز را ملاحظه نکرده پی گریخته را گرفته باد آسا میرفت - و آن کوه وفار بر همان ثبات نشینی تماشاگر فزون مشیت ایزدی بود - آخر فیل مذکور راه دراز قطع نموده عبورش بکنار دریای جون افتاد - و بر سر آن دریای عظیم جسره بکشتی سرانجام بانته بود رن باگه از سراسیمگی بر سر آن جسره گذشت - و فیل هوایی (که آن شیر بیشه اقبال برو سوار بود) از پی او بران جسره آمده درید - و کشنیهای جسره ازان گران سنگی آن دو کوه پیکر گاه در آب فرو میرفت و گاه بالا میشد - و از دو جانب جسره ملازمان عقبه اقبال خود را در آب انداخته شکاری میکردند تا آنکه فیلان تمام آن جسره را گذشته آنروی آب رسیدند - درین زمان (که امر غریب را ظاهر بینان تماشا کردند) در ساعت خدیو زمان فیل هوایی را (که با آتش هم خو - و باباد هم تگ بود) نگاه داشتند - و فیل رن باگه جان خود را بتک و دو بدر برد - و عالی را جان و بتن در آمد

و خاطره‌های پریشان بتازگی جمع شد - و دل‌های برهم‌زنه اظمیضان یافت - بعضی کوتاه اندیشان کم‌بین بخاطر می‌روسانیدند که فرمانروای زمان و زمین را مگر نشائی در سراسر است - و این کار از نتایج آن تواند بود - در ساعت ازین خیال دور از کار باز آمده دریافتند که از فزون عقل بدائع نگار آنحضرت است - که نمونه از اعجوبه‌نمائیهای نگارخانه باطن بظهور آورده بپراهره‌وران تیره نادانی را بشا همراه دانائی میخواند - نابینایان را چشم می‌بخشد - و دیده‌وران را سرمه جواهر در چشم می‌گشود - بارها در خلوت انس (که این راقم سعادت بار یافته بدولت خطاب استسعاد داشت) از زبان مقدس شاهنشاهی شنیده است که ایذه (دیده و دانسته بر فیضان مست خون خوار سوار می‌شویم - با آنکه پیش ازین بساعتی فیلبان خود را بپایان آورده کشته - و باعث خرابی بسا بنای انسانی شده اند) وجه نیت و قیله همت آنست که (اگر در نارضامندی ایزدی دانسته قدم نهاده باشیم - یا بداندستگی نفس در آنچه مرضی او نباشد برآورد) آن فیل کار ما تمام سازد که در بے‌رضای الهی بار هستی نمی‌توانیم برداشت - سبحان الله این چه دید است - و چه محتاسبه باخود می‌رود - بارے در جمیع اوقات (چه هنگام خلوت مقدسه - و چه در زمان مشاغل کدورات چه در وقت رزم - و چه در زمان بزم) پیوسته نگاهبان سرشته معذوب بوده بظاهر با خلق و بباطن با خالق در یک‌زمان ناظم اشتات صورت و معنی گشته پیشوائی این دو گروه والا مبغرمایند و عشرت‌گزینی این دو نشا گوارا شده از رنگ آرای عالم ظاهر و باطن میگردند *

و از سوانح رسیدن ادهم خان است بزمین بوس درگاه مقدس - درین هنگام (که دارالخلافه آگوه بفرورفتن معدلت شاهنشاهی رونق و بها یافته بود) در آیینی رای جهان آرا چنین صورت بست که ریاست ممالک مالوه به پیرمحمد خان شروانی باستقلال باشد - و ادهم خان بتقدمت حضور استسعاد یابد - منشور عاطفت باین مضمون شرف نفاذ یافت - ادهم خان امتثال فرمان پادشاهی (که ترجمان حکم الهی ست) نموده و ممالک مالوه را به پیرمحمد خان سپرده روی عزیمت بآستان بوس آورد - و در اندک زمانی بسم استعجال رسیده استلام عتبه علیه نمود - و محفوف عواطف شاهنشاهی گشت - هم خاطر ماهم‌انگه (که از مفارقت فرزند گرامی خود تفرقه‌مند بود) فراهم آمده انبساط یافت - و هم پیرمحمد خان از ستم شریکی خلاص شده کامیاب امید گشت و هم جمهور رعایای صوبه مالوه از بیدادی نجات یافته کامروای امن و امان گشتند - و هم ادهم خان را از اسباب بخوردی باز داشته اولاً از چندین وبال نگهداری فرمودند - و ثانیاً عزم اصلاح حال او مرکوز خاطر مقدس گشت - و درینولا خدیو عالم بمقتضای شیمه کریمه خود پیوسته بظاهر بشکل برداخته

و بباطن با خدا بوده صیدِ قلوب فرموده - و اساسهای عالی در هر کار نهاده - و آئینهای نیکو در ملک و دولت ترتیب داده - و با وجود عفت و انزوا (که پیشتره از بزرگان سابق درین سن پیروی طبیعت کرده فرصت محاسبه احوال نفس نیافته اند) آنحضرت خلاف همه زمان شهاب را از اسباب خداشناسی گردانیده لحظه ازان ذاهل نبوده - و کامروائی و سرپر آرائی و دوست نوازی و دشمن گذاری (که هر یک در بزرگان گذشته ساعره هوش ربای بل جرعه بد مستی بوده) در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی باعث مزید دریافت و ازدیاد خردمندی و فزونی هوشیاری و فراوانی حاضری می شود - و بجهت مصالح الهی و حکم نامتناهی ایند بیچون بسا از فنون جمال جهان آرای آن بزرگ صورت و معنی را از نظر دور بین خودش پوشیده میدارد - چنانچه بارها این معنی در زمان خردی (که بدرس علوم اشتغال داشت) از پدر بزرگوار خود (که منبع برکت و جامع کمالات صوری و معنوی بوده زاینده انزوا اختیار فرموده بسر برده) - شنیده ام - و بدو تلمذیده که داشتم در زمان حصول دولت ملازمت (که اکسیر اهل بیت از باب فطرت است) خود نیز دریافتیم - و بجهت این معنی (که حسن جهان افروز معنوی این خدیو زمان برو پوشیده بود) آنچه (از خودش بایسته جست - و بکار اهل عالم برده هدایت سرسیده گردان دادند ضلالت نمود) از دیگران طلب فرموده و پیوسته در طلب الهی (که صحبت کامل همان تواند بود) پیرامون خاطر مقدس گشته باطن اقدس را ببقرار داشته - و شکار را (که پیرایه بند ساعد نشاط است) از اسباب درد طلب ساخته تنه از شهر و صحرا گرفته - و از افزونی احتیاط [چنانچه حق را در گرد آلودگان صحرائی بے تمیزی (که پیشتره از بزرگان معنوی درین لباس تماشائی اند) جست - و با هر زنده پوشی (از جوگی و سنیاسی رقتلندر - و سایر مفردان خاک نشین - ره تیرد گزینان بے تعیین) صحبت داشته - و از پیشانی اظوار و ناصیه کلمات او مغز معامله حال او دریافتیم] همان طور از اصحاب عمائم و ارباب تقدم (که پای بندان سلسله علم و جاه - و دکانچه آرایان مدرسه و خانقاه اند) طلبکار حق بوده و با آنکه (ناسرگی و قلبی مزوران این طبقات دانسته) آنرا بموصله فواج خود سپرده - و تلبیس این ابلهان را خاک پوش کرده آبروی این منتسبان حق را نبرده - و با وجود این امور هرگز وهنه و فتور در طلب آن شهریار جهان نرفته - بلکه در تکاپوی افزوده در جست و جوی طبیبان نفوس (که راه نمایان طریق یافت مقصد اند) ببقرار تر شده *

* بیت *

سألها دل طلب جام جم از ما میگرد * آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا میگرد

اگر شرح همین باب کرده آید کتابه علحدده باید نوشت - تا آنچه (من از ابتدای ملازمت دریافتام)

نکایش یابد - پس همان بهتر که ازین عالم باز آمده بشرح احوال آن بزرگ وقت پردازم - شیخ
مویک مقدس بقصد شکار از دارالخلافه آگره عزیمت فتحپور رویه داشت - نزدیک منذهاکر
(که ده ست در میان راه آگره و فتحپور) عبور اشرف اتفاق افتاد - و جمعی از نغمه پردازان هندی
اشعار دلفریب را در مفاخر و مناقب خواجه بزرگ خواجه معین الدین قدس سره العزیز (که در
حضرت اجمیر آسوده اند - و بارها ذکر جلال کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس مقدس
شده بود) خواندن گرفتند - آنحضرت را (که جویای حق و حقیقت اند - و از فرط طلب بمسافران
ملک تقدس نیز توسل جست - و استمداد همت نموده) شوق زیارت مرقده خواجه در باطن مقدس
جوش زد - و جاذبه توجّه گردیدان گیر شد *

ذکر مجملی از احوال خواجه معین الدین چشتی قدس سره

خواجه از سیستان است - و او را سنجری نویسد - که معرب سنگری ست - در پانزده سالگی
بدو بزرگوارش (که خواجه حسن نام داشت - و بزراعت و قذاعت مشغول بود) در گذشت
شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی را گذر برو افتاد - و از میامین نظر او درد طلب دامن گیر همت خواجه شد
قطع تعلقات صوری نموده بمرقند و بخارا شتافت - و قدری بعلم کسبی اشتغال فرمود - و از آنجا
بخراسان رفت - و نشو و نما در آنجا یافت - و در هارون (که از توابع نیشابور است) ادراک صحبت
شیخ عثمان هارونی نمود - و دست ارادت باو زد - و بیست سال در صحبت شیخ ریاضات شاقه کشید
و سفرها و غریبها پیش گرفت - و بسیاری از بزرگان وقت را (مثل شیخ نجم الدین کبری) دریافت
و بالجمله از اکابر سلسله چشتیه است - بدو واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد - و به هشت واسطه
بابراهیم ادهم می پیوندد - و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین سام از غزنین بهندوستان برخاسته بپیر خود
بهند آمد - و در اجمیر (که رای پنهورا فرمان روی هندوستان آنجا اقامت داشت) منزل گرفت
الحق خواجه از ارباب ریاضت و مجاهده بودند - و با نفس ایشان را مجاهدات عظیم روی داده بود
اگرچه خوارق عادات از ایشان بسیار منقول است - اما کدام خارق عادت روشن تر از مخالفت خواهش
این نفس بوالفضول خواهد بود - و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی [در بغداد در ماه رجب
سال (۵۲۲) پانصد و بیست و در در مسجد امام ابواللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین
سهروردی و شیخ ابوالدین کرمانی و جمعی از بزرگان] بارادت خواجه معین الدین استسعاد یافت
و شیخ فرید شکر گنج (که در پهن آسوده اند) مرید خواجه قطب الدین مذکور اند - و شیخ نظام اولیا

(که پیرامیر خسرو اند) دستِ ارادت بشیخ فرید داده اند - سخن کوتاه که بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیتِ خواجه برخاسته اند - قدس الله اسرارهم *

و بالجملة (چون باطنِ قدسی موطنِ شاهنشاهی جریای مراتبِ حق شناسان و طلبکار مدارجِ حقیقت اساسان است) در عینِ شکارگاه عزیمتِ صیدِ معنوی مصمم شد - و هر چند (معتصمانِ رکابِ اقبالِ دونافتنِ بعدِ راه و نا ایمنیِ آن حدردِ بعید و فراوانیِ اربابِ تمرّ مدکور ساختند) چون شوقِ قایدِ راه بود گوشِ تبول بران نینداخته بیشتر توجّه عالیِ مرعی داشتند - روزِ شهرِ بور چهارمِ بهمن ماهِ الهی موافقِ چهارشنبه هشمِ جمادی الاولی با معدودے از مقربانِ بساطِ حضور (که در شکارِ همعنان بودند) متوجّهِ اجمیر شدند - و حکمِ مقدّسِ نفاذِ یافت که سراداتِ عفت را از راهِ میواتِ ماهم انکه سر کرده باجمیر آرد - بموجبِ فرمانِ معلیِ ماهم انکه بطرزِ مامورِ بجانبِ اجمیر شتافت - چون موضعِ کالویِ مخیمِ موکبِ اقبال شد جعتی خان (که در بساطِ قربِ راهِ سخن داشت) حقیقتِ دولخواهیِ راجه بهاریمیل [که در الوسِ کچواهِ (که گروهِ عظیم از راجپوتان اند) ریاست داشت] بعرضِ اقدس رسانید - که راجه بونورِ عقل و شجاعت ممتازِ وقت است - و پیوسته در آدابِ دولخواهیِ این دودمانِ عالی بوده خدماتِ شایسته بتقدیم رسانیده است - و در دهلیِ ادراکِ آستانِ بوس نموده خود را از پا بستگانِ فخرابِ علویِ اعتصام میداند - و مدّتی ست که از بدسلوکیِ شرف‌الدینِ حسین میرزا متهم شده بشعابِ جبال متحصّن است - اگر (پرتوِ نیرِ التفاتِ شاهنشاهی بر ساحلِ احوالِ او افتد - و او را از خاک برداشته از شدائدِ روزگار نجات بخشند) شاید خدماتِ او بنظرِ اقدس (که اکسیرِ سعادت است) پسنجیده آید *

و مجمل از قصّه ستم‌زدگیِ او آنکه (چون میوات و آنحدود بجایگیرِ میرزا شرف‌الدین حسین مقرّر شد) میرزا قصبه انبیرا (که در ولایتِ ماتوار جایِ بردنِ بزرگانِ راجه بهاریمیل بود) خواست که بتصرفِ خود در آرد - درین اثنا سوچا پسرِ پورنمل برادرِ کلانِ راجه بهاریمیل از شرارتِ ذاتی و طلبِ ریاستِ خود میرزا را دیده مقدماتِ شور انگیز در میان آورد - میرزا بر سرِ ایشان لشکر کشید (و چون وقتِ مقتضی نبود - و جمعیتِ چندانے نداشت) صلح گونه کرد - و مبلغِ بر سرِ ایشان مقرّر ساخته پسرِ راجه بهاریمیل جگنّته و راج سنگه پسرِ اسکرن و کنگار پسرِ جگمال برادرِ زادهایِ راجه را گرو گرفته (که بزبانِ هند اول گویند) از انجا متوجّهِ اجمیر و ناگور شد - و درین سال عزمِ مصمم داشت که لشکرها فراهم آورده استیصالِ این جماعت نماید *

چون (حکایتِ دولخواهیِ این گروهِ قدیمِ الاخلاص بموقفِ عرضِ مقدّس رسید) عاطفتِ

علیای شاهنشاهی رخصت آوردن راجه داد - و چون موکب اقبال بدیوسه نزول اجلال فرمود از صیت موکب جهانگشای شاهنشاهی اکثر مردم این قصبه فرار اختیار نموده بودند - آنحضرت فرمودند که ما را بجز عذابت و رافت نسبت بجمهور عالمیان امری دیگر متصور نیست - باعث ویرانی این گروه چه تواند بود - همانا که این صحرا نشینان وادی توحش از آزاره (که از میزرا شرف الدین حسین کشیده بودند) بران قیاس نموده هراسان شده اند - آخرهای روز جیمل پسر ربیسی برادر راجه بهارمیل (که کلانتر این سرزمین است) آمده بوسیله مقربان بارگاه اعلی دولت زمین بوس دریافت - و بعرض اشرف رسید که پسر کلانتر این قصبه سعادت ملازمت درمی یابد حضرت فرمودند که آمدن او محسوب نیست - باید که ربیسی مقدم گرامی ما را عطیه عظمی الهی دانسته خود احرار اسلام عقبه علیه نماید - ناچار ربیسی خود آمده خاک آستانه اقبال را توییای چشم سعادت خود گردانید - و بنوازش پادشاهی سربلندی یافت - و روز دیگر چون قصبه سانگنیر مضرب خدام اجلال شد چغتای خان راجه بهارمیل را با اکثری از خویشان و اعیان قوم بنیر راجه بهگونت داس پسر بزرگ راجه (که بر سر عیال گذاشته بود) آورده به بساط بوس عالی سرفراز گردانید - و آنحضرت مراتب جوهر عقیدت و اخلاص از چهره احوال راجه و اقربای او بنظر باریک بین جوهر سنج مشاهده فرموده بطائیف الطائف صید خاطر او کرده پایه قدش افزودند - و راجه از دست اندیشی خرد و سربلندی سخت چنان اندیشید که خود را از زمره زمینداران برآورد از مخصوصان این درگاه سازد - برای تمهید این معنی نسبتی خاص بخاطر آورد که صبیحه بزرگ خود را (که فوغ عفت و دانش از ناصیه او می درخشید) بوسیله محرمان عقبه خلافت داخل پرستاران سراق اجلال سازد و از نجبا (که غریب نوازی شیمه کریمه حضرت شاهنشاهی ست) ملتمس او بموقف قبول رسید و آنحضرت او را از همان منزل با چغتای خان رخصت فرمودند - که رفته سرانجام این نسبت (که سرمایه مباحات جاردانی خاندان اوست) نموده زود بملازمت آورد *

و یکی از سوانح دولت انزا و آثار معدلت روز افزون شاهنشاهی (که باعث آسودگی و آرمیدگی جمهور متوحشان آن دیار شد) سزا دادن چیتیان است - و شرح آن بوسم اجمال آنکه (چون حضرت شاهنشاهی شکار چیته را یکی از نقابهای جمال جهان آرای خود ساخته فرط میل ظاهر ساخت - و اکثر بذشاط شکار انبساط فرمود) یکی از چیتیان از نادانی مغرور شده پای افزار برزور کشیده گرفته بود - و صاحب آن فریاد میکرد - اتنا آواز او بگوش بندگان حضرت رسید و حقیقت حال ظهور یافت - آن دادگر بیدارگاه از استماع این ظلم در ساعت حکم فرمود که او را

گرفته آوردند - و حکم بریدن پای او نفاذ یافت - و این معنی باعفی عbert جهانیان گشت و وحشت نهادان صحرای غفلت را سرمایه هوش بدست افتاد - و این معنی دران دیار شهرت گشت و دیگر کسی را گرفتن و آواره شدن بخاطر نرسید - و آسایش و آرامش دران مملکت پدید آمد - و چون قصه سانبهر مقرر ایات اقبال شد شرف الدین حسین میرزا دولت ملازمت دریافت - و پیشکشهای لایق گذرانید - حضرت شاهنشاهی جگتانه و راجسنگه و کنگارا (که میرزا بگرونگاه داشته بود) طلبیدند که یکبارگی خاطر راجه بهاریمیل از دغدغه برآید - میرزا قبول این معنی نمود - اما وقت را بیهانه میگذرانید - و حضرت آنرا راست پنداشته مترصد آمدن آنها بودند - و هم درین منزل ادهم خان از عقب آمده باردودی معلی ملحق شد - و از انجا موکب عالی بسرعت هرچه تمامتر متوجه اجمیر گشت - و بساعت مسعود دران شهر فیض بخش نزول رحمت فرمود - و زیارت روضه منوره حضرت خواجه بمقدم آمد - و منسوبان آن شهر مقدس کامیاب دولت گشتند - و ماهم انکه محل اقدس را بآئین لایق از راه میوات در اجمیر آورده بحسن خدمت کرامت توفیق یافت - و رای جهان آرا تقاضای آن فرمود که باستعجال معادوت واقع شود - شرف الدین حسین میرزا (که خدمت تسخیر میراثه باو مفوض شده بود) برای انصرام مهم مذکور نادانانه استدعای آن نمود که حضرت بشکار آنحدود نهضت فرمایند - و چون ناسرگرمی این اندیشه خاطر نشان او شد درین خیال افتاد که روزه چند عرصه اجمیر مخیم سادات اجلال باشد - و چون خاطر قدسی میل رجوع بمستقر خلافت داشت جمع از امرا (که در آنحدود جایگیر داشتند) مثل ترسون محمد خان و شاه بدافع خان و عبدالطلب پسر او و خرم خان و محمد حسین شیخ و جمع کثیر را بکمک او مقرر ساخته متوجه دارالخلافت آگره شدند - و حکم عالی باعتمام تمام صادر شد که میرزا شرف الدین حسین گرو گرفتههای مذکور را حاضر سازد - چون ایات اقبال بعمره سانبهر نزول اجلال فرمود میرزا جگتانه و راج سنگه و کنگارا بملازمت اقدس آورد - و راجه بهاریمیل بصدق نیت که داشت سرانجام اسباب ازدواج را بخوبترین وجه سامان نموده آن صبیته سعادت سرشت را محفوف سادات محققه عفاف درین منزل گرامی بدولت سرای عالی بقصد افتخار روزگار خود بآئین بزرگانه رسانید و بجهت اتمام مراسم این جشن دلکش یکروز در سانبهر توقف موکب عالی اتفاق افتاد - و همانجا میرزا شرف الدین حسین را شرف رخصت ارزانی داشته خود بدولت و اقبال بر باد پای سبک خرام گران قدر سوار شده ایلغار فرمودند - و چون عبور موکب عالی نزدیک بسواد رننجهور افتاد راجه بهاریمیل با جمیع فرزندان و خویشان بسعادت زمین بوس سربلند شد - و مان سنگه پسر

(۲) نسخه [د] تهنکار (۳) نسخه [د] اقتضای آن (۴) نسخه [د] عبدالطلب خان پسر او •

راجه بهگونت داس خلفِ راجه بهاریمیل درین مرتبه بهرتو نظرِ سعادت اثرِ سرافرازی یافته بشرفِ خدمتِ دایمی ممتاز شد - راجه بهاریمیل آرزوی آن داشت که حضرت شاهنشاهی منزل اورا بمقدم اقدس سربلغدی بخشند - تا سرمایۀ مزیدِ افتخارِ خاندانِ او سرانجام یابد - چون (آنحضرت عزیمتِ رسولِ بدارالخلافت موصم داشتند - و کمالِ سرعت پیشِ دیدِ خاطرِ اقدس بود) اضافه این سعادت را بوقتِ دیگر حواله فرموده و راجه را مشمولِ اصنافِ عنایت ساخته رخصت دادند و راجه بهگونت داس و مان سنگه و جمیع کثیر از اعزّه و اقربای اورا قرینِ رکابِ دولتِ اعتصام ساخته روی توجّه بمستقرّ خلافت آوردند - و بقایده اقبالِ آن راه دور و دراز را در کمتر از سه روز قطع فرموده مغفود در روزِ اسفندارمذ پنجم اسفندارمذ ماهِ الهی موافقِ روزِ جمعه هشتم جمادی الاخری بدارالخلافت آگره نزولِ اجال فرمودند - ساحتِ شهر بفرِ مقدمِ عالی ارتفاعِ آسمانی گرفت - و دیدهای نظارگیان از پرتوِ ناصیه اقبالِ فروغِ انجم یافت - و اردوی معلی بآئینِ شایسته منزل بمزول قطع نموده از پی رسید - و جمهورِ خواص و عوام تهذیبِ قدومِ موکبِ عالی نموده سپاس گذاری الهی بجای آوردند و خدیوِ زمان بر مسندِ فرمانروائی نشسته دولتِ ملک آرایی بظهور آوردن گرفت - عالم را فواخری دیگر دید آمد - از انجا (که اقبالِ روز افزون رونقِ افزای سلطنتِ عظمی ست) هر روز (که نو میشود) دولتِ خاص روی میدهد - و نظامی بدیع دید می آید - چون نیتِ فرمانِ فرمای زمان نیک اندیشی ست نتایج آن عایدِ روزگارِ سعادت پذیرش میشود - هر طبقه در خورِ قابلیتِ رواج می یابد و مستعدانِ جهان کامیابِ استعداد میگردند *

آغاز سال هفتم الهی از مبدأ جلوس شاهنشاهی - یعنی سال مهر از دور اول

درین اثنا (که آغازِ بهارِ ملکِ معنی ست) ابتدایِ ربیع شد - و صورتِ چهرِ معنی بزمِ افروزِ شادمانی گشت - و تحویلِ نیرِ اعظم و منورِ عالم به بیتِ الشرف بهزاران میمنت و سعادت (بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روزِ چهارشنبه پنجم رجب سالِ (۹۹۹) نهصد و شصت و نه) اتفاق افتاد - قوتِ نامیده در اهتزاز آمد - در فیضِ برویِ عالم بتازگی باز شد - موکبِ خسروگل از گردِ راه رسیده بر تختگاهِ چمنِ جلوه نمود - مرغانِ باغ و راغِ نوایِ باریدی و سرودِ نگیسانی بلند ساختند - ابرِ بهاری نورسیدگانِ عساکرِ ریاحین را شست و شوی تازه داد *

شکرِ عدلِ بهارِ پیشِ آه * دلِ گل داد بر زبانِ گیاه

وز بی نقشهای جان آویز * اختران نقشبند و رنگ آمیز

شاه مانند عقدِ پُر لولو * غنچه مانند نافه آهر

و ازین تحویل بهجت افزا و فزول سعادت بخش عالم عنصر را چون ملک معنی فیض خاص رسید و ظاهر همزنگِ باطن گشت - عنوان دانش و آگاهی انتظام یافت - و سالِ مهر (که سالِ هفتم الهی ست) آغاز شد - و دستِ قدرت از چهره اقبال پوده برانداز گشت - امیدِ راست بیغانِ درست کردارِ کارخانه ایجاد آنست که ایزدِ متعال ذاتِ قدسی سماتِ شاهنشاهی را زمانِ دراز کامروای صورت و معنی گردانیده سالِ بسال سرمایه افزونی عمر و دولت سرانجام دهد - تا عالم از تحالف و تذازعِ رئیسِانِ متفرقه روزگارِ مصون مانده بعدل و دادِ این یگانه آفاق و شایسته خلانتِ کل انارت و اغاضت یابد - و حقیقتِ انتظامِ اسبابِ سلسله کونی و الهی بظهور آید - و عبادتِ کبری (که کذراتِ ربعِ مسکون در رشته وحدت کشیدن است) بتقدیم رسد - هم ملک بباید - و هم معرفت افزاید - یکجائی روی دهد - اخلاصِ رواج یابد - گردِ آلودگانِ مخرای بے تمیزی (که در اکذافِ عالم در نقابِ اختفا اند) بظهورِ عرصه تمیز بیرون خرامند - استعداد را روز بازار گرم شود - و مستعدان بمتاعِ بیغشِ اخلاصِ نقدِ مقصود بدست آرند *

و از جلاولِ عواطفِ حضرتِ شاهنشاهی (که درین سالِ سعادت پیوند لطفِ ظهور داد) منع بند بود - عساکرِ اقبال (که در وسعتِ آبادِ هذدوستان درآمده بودند) از روی تسلط و استیلا زنان و فرزندان و عیال و اقاربِ اهلِ هذد را اسیر میکردند - و بفرخت و تصرفِ آن اشتغال مینمودند حضرتِ شاهنشاهی از کمالِ ایزد شناسی و یزدان پرستی و از فرطِ دُر بینی و نیک اندیشی حکم فرمودند که در تمامِ ممالکِ محروسه هیچ یک از مبارزانِ عساکرِ فیروزی مذبذد پیرامونِ این معنی نگردند و هر چند (جمعی از وحشیِ مزاجانِ معامله ناهم محکم جای خویش را ضمیمه نخوتِ خود ساخته بچنگ پیش آیند - و بمقتضایِ اقبالِ روز افزون شکست یابند) اهل و عیالِ این گروه از صدماتِ افواجِ گیتی گشا محفوظ باشد - و هیچ کدام از سپاهی از خرد و بزرگ بند نکنند - و بگذارند که آنها بفرایغِ خاطر بخانه خویشان و اقربای خود روند - و از اجله بواعثِ برینِ معدلت آنکه خرد پژوهی سرور آری فرماندهی درین معامله امعانِ نظر فرمود - و نگاه ژرف انداخت - که هر چند (کشتن و بستی و زدنِ مستکبرانِ نخوت مذبذد و تادیب و تنبیه گردن کشانِ نافرمان شغو از لوازمِ دارو گیرِ ملکِ تعلق است - و حکمای انصافِ مژین و صاحبانِ نوآئین درانِ اتقاق دارند) لیکن تعدیبِ زنان و اطفالِ بیگناه را تادیبِ آن مستکبرانِ اندیشیدن بیرون شدن از قانونِ معدلت است - اگر شوهرانِ راه شقارت گرفتند زنان را چه تقصیر - و اگر پدرانِ طریقِ مخالفت گزیدند فرزندان را چه گناه علی الخصوص که طفلانِ معصوم و عوراتِ این گروه از اسبابِ پیکار نیستند - و ضمیمه این اندیشه حق نهاد

حقیقت اساس آنکه بسا حرص مندان کز دل بمحض تخیل واهی^(۲) یا بمجرّد افترای بداندیشی یا بسبب طمع خالص قصد مواضع و محال^(۳) مردم ایل نموده دست تاراج میکشایند - و در هنگام بازپرس هزار سخن ساخته در مقام اهمال و تعطیل میشوند - پس هرگاه (حکم علی الاطلاق برترک این عمل نفاذ یابد) دیگر ایله^(۴) بگمان سرکشی پایمال ستم بدذاتان نشود - چون (نیت والی شاهنشاهی محض حقانیت و معدلت بود) بمیامن و برکات آن جمیع بخشیان و منعمدان اقصادی هذرسنان حلقه ارادت در گوش انقیاد کشیده از جمله اسباب نظام عالم گشتند - هم کار دین منظم شد که خلاصه آن معدلت آرائی ست - و هم مهم دنیا نظام یافت - که عمده آن منقاد شدن جهانیان است •

و از شرائط سوانح فتح قلعه میرنده است به نیروی عساکر اقبال - لله الحمد که اورنگ نشین خلافت را این جهان آرا بینه کرامت فرموده است که حسن آن در کالبد خیال ننگد - و در مقیاس قیاس نیاید - دولتمند [نه نسبت معنوی را (که عبارت از اخلاص درست است) تقویت بخشد] هر کاره (که پیش نهاد همت عقیدت گزین خود سازد) بخوبترین وجه انجام یابد - و کاره (که فرماندهان روزگار را بدشواری دست ندهد) او را باسانی میسر گردد - نمی بینی که منسوبان ظاهری (که از دولت سرای اخلاص بهره ندارند) چون بکاره قدم بر میدارند این توانا (محافظت نسبت صورتی این برگزیده خود فرموده) ایشان را کامروا میگرداند - و مصداق این حال قصه^(۵) فتح نمودن شرف الدین حسین میرزا ست قلعه میرنده را که در آغاز این سال^(۶) فتح فل صورت بست و صورت این واقعه دلگشا آنکه سابقاً رقمزده خامه وقایع نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی در وقت مراجعت از بلده قدسیه^(۷) اجمیر میرزا شرف الدین حسین را بفتح قلعه میرنده و تسخیر آن ولایت فرستادند - و جمیع از امرای عظام را بکمک او همراه ساختند - و دران هنگام قلعه میرنده در تصرف رای مالدیو بود - که از رایان و راجها باسم و رسم هندوستان بمزیت اعتبار و وفور اقتدار امتیاز داشت - و او این قلعه را بجگمال نامی (که از سرداران بزرگ او بود) سپرده دیو داس نام راجپوتی را (که در جرأت و همت پیشدست این طبقه بود) باپانصد راجپوت چیده بکمک جگمال گذاشته بود که پاس این خدمت میداشت - چون (زیات عالی از دارالبرکت اجمیر مراجعت نموده بر ساحت دارالخلافه آگره^(۸) سایه^(۹) نزل اجلال انداخت) میرزا شرف الدین حسین (که مجدداً در اندوه بشرف رباب بوس سعادت پذیر گشته بود - و پشت همت او باقبال ابد پیوند شاهنشاهی گرم شده) بامرای دیگر بآن سمت لشکر کشید - و تسخیر آن ولایت پیش نهاد همت خود ساخت

(۲) نسخه [ح] و همی (۳) نسخه [ی] اهل هند (۴) نسخه [ی] احدی (۵) نسخه [ح] قصیه

(۶) نسخه [ب] برتونزول اجلال •

انواج قاهره قريب بآن قصبه رسیده همچنان (گرد راه برجبین - و بادپایان در آب و آتش غرق)
 سلاح نردود پوشیده و علم تهور برافراخته بـ محابا بهائی قلعه رسیدند - اهل قلعه در حصار بیم خوریده
 مجال سربر آوردن نداشتند - درین میان از دلیران کار طلب چهار سوار یکته تاز بجذبش همت
 یابی جرأت پیش نهاده تیرے چند بردرواز قلعه زدند - ناکاه راجپوتان از صدمه تیر بیدار شده بر دیوار
 حصار برآمدند - و کنگرها را سپرخون ساخته سراسیمه وار خشت و سنگ و تیر و تفنگ انداختند
 و روغن جوشان از بالا ریختند - ازان میان دو سوار سعادت شهادت دریافتند - و دو سوار دیگر زخمی
 باز گشتند - میرزا شرف الدین حسین و دیگر امرا صلاح در آهستگی دیده بشهر میرتبه مقام کردند
 و جا بجا منازل گرفتند - و بتدبیر و تامل در مقام استعداد مواد قلعه گیری شدند - و از روی حزم
 و احتیاط حصار را محاصره کردند - و مورچلها را بآئین شایسته تقسیم نمودند - و از اطراف قلعه
 نقبها زدند - قلعه نشینان در مقام مدافعه بوده هر روز هنگام پیکار را گرم داشتند - و گدازه
 در کمین فرصت های جلالت از دروازه بیرون می نهادند - و بقدر همت دستبرد نموده باز خود را
 بدرون می انداختند - تا آنکه نقب (که تا تمه برج رفته بود) از داروی تفنگ پُرساخته آتش در دادند
 برج چون پنبه حلاج از هم ریخته شد - و رخنه عظیم در حصار افتاد - بهادران عساکر اقبال راه بازار
 گشاده یافته پیش درویدند - و راجپوتان سقیزه خوی دست از جان شسته گرم قتل گشتند - مصادمه
 عظیم و مقتله قوی اتفاق افتاد - و تمام آن روز بازار جنگ گرم بود - و از دو جانب دلاوران داد شجاعت
 میدادند - مجاهدان غازی جرعه شهادت کشیده حیات ابد یافتند - و جمیع کثیر از اروپا خلاف
 خرابیه مات چشیده مست جام فنا گشتند - و چون پرده شب در میان آمد هرکس بمورچل خود
 بازگشت - و مخالفان شبشب آن رخنه را محکم ساختند - اما حصارے را (که به نیروی دوات
 گشاده باشند) بحیل مدبران نتوان بست - در اندک فرصت کار بر اهل قلعه تنگ شد - و قلعه بر ایشان
 زندان گشت - هر چند (جمیع پایان آمده از روی عجز زنهار میخواستند - و راه بیرون شدن می جستند)
 میرزا شرف الدین حسین راضی نمیشد - و بعد از آمد و رفت بسیار و صلاح دید امرا قرار دادند
 که اسباب و اشیای خود گذاشته تنها بدر روند - چون قبول عجز زنهاریان از آداب ملک گیری ست
 بموجب قرارداد بهادران انواج قاهره از پیش راه برخاستند - روز دیگر جگمال نیم جان گرفته
 بدر رفت - و دیوداس از سیه بختی و تیره رائی دل بمردن خود نهاده از روی عناد میمی اسباب
 خود را سوخت - و چون مار در خود پیچیده و از آتش درون برافروخته از قلعه برآمد - و متهورانه
 با چهار صد پانصد سوار از پیش عساکر قاهره گذشت - جمعی از راجپوتان مثل جیمیل و لونگون

(که در سپاه منصور بودند - و با اهل قلعہ نزاع قدیم داشتند) بمیرزا شرف الدین حسین گفتند که این مردم نقضِ عهد نموده اسبابِ خود را سوخته اند - قرارداد آن بود که اسباب را گذاشته بدر روند و چون پیمان آنان ثابت نمانده این طور بد درونان تیره جان را بسلامت گذاشتن در چنین وقتیکه مغلوب شده باشند از در اندیشی دوراست - میرزا شرف الدین حسین را این رای پسندیده افتاد و صفها را آراسته کرد - در قول خود ایستاد - و جرانغار بشاه بداف خان و عبدالملک بسروش و محمد حسین شیخ مقرر شد - و برانغار بجیمیل و لونکون و سوجه و دیگر راجپوتان معین ساخته از عقب دیوداس در آمدند - دیوداس چون بر نهضتِ عساکرِ اقبال مطلع شد از کمالِ تهورِ عزان گرانیده خود را بر قول زد - و جنگ بهم پیوست که از داستانِ رستم نشانی بر روی کار آورد بلکه آن کهنه اوراق را در هم پیچیده بر طاقِ نسیان نهاد - و پایان کار از اسبِ خطا شده بر زمین افتاد و گروهِ اندوه بر سر او ریخته او را پاره پاره ساختند - و عساکرِ منصوره بفتح و فیروزی مراجعت نمودند - و بعضی گفتند که دیوداس ازین جنگه زخمی بدر رفت - و بعد از ده دوازده سال ازین واقعه شخصی بلباسِ جوگیاں ظاهر شده این نام بر خود بست - بعضی او را قبول کردند - و برخی قلم زد کشیدند - و مدتی در حیات بوده در بعضی از حوادث کشته شد - **الفصل** بانی راجپوتان نیم جانے ازان معرکه بیرون برده خود را بمالدیو رسانیدند - و قلعہ میرتپه با تمامی آن ولایت بتصرفِ اراییای دولت ابد پیوند در آمده داخلِ ممالکِ محروسه شد •

چشمِ فلک ندید و نه بیند بعمرِ خویش • این فتحها که شاه جهان را میسر است

هر فتح کاسمان نهش منتهای کار • چون بنگری مقدمه فتح دیگر است

جنگ پورنگه^(۲) که حضرت شاهنشاهی بنفیس نفیس خود فرمودند

دادارِ دادگر سزای هر بدکرداری را بمقتضای حکمت بالغه خود بر قیاس خاص و تقریبِ مخصوص موقوف ساخته جهان آراست - دانادلِ دور بین بسرِ این معنی قدری وارسیده در افزایشِ دانائی می باشد - و نادانِ تیره خاطر در شورتانِ محرابی ضلالت افتاده بخالاتِ باطل سرگردان گشته نادان تر میگردد - چنانچه حالِ روزِ جهان افروز است - که چشمِ صحیح المزاج را صورتِ مزیدِ بینائی گشته اولاً بانواعِ نعمِ ایزدی شناسائی می بخشد - و ثانیاً بمواسمِ شکرگذاری شیفته گردانیده پیونده تر و جوینده تر میگرداند - و بومِ نهادانِ شوم را (که بیمار دیده اند)^(۴) باعشِ مزیدِ نابینائی گشته گمنامِ خمولِ نادانی و نابینائی میسازد - و شب (که نقیضِ روز است) معینِ دیده ریزی

بست فطرتان کوتاه همت بوم صفت بوده در پرده کم بینی میگرداند - و کوهی سخن سکنه قربات
 قصبه سکینه (که از دارالخلافت آگره قریب سی کوه باشد) در تهر و ناسپاسی عدیل ندارند
 علی الخصوص هشت موضع آن برگنه (که مشهور بانه گینه اند) در سرکشی و دزدی و آدم کشی
 و بے باکی و بے اعتدالی چشم روزگار مثل ایشان ندیده - که هم خود قلب اند - و هم محال و مسکن
 قلب دارند - و بهر گونه (که نادان آنرا مردانگی شمارد) زیست میکنند - همواره حکام و عمال
 آنحدود را از بیدادی در فریاد داشتند - تا آنکه درینولا ریایت جهانکشی شاهنشاهی بر سر شکار
 متوجه سمت آن قصبه شد - و دران هنگام آن برگنه در جایگزیر خواجه ابراهیم بدخشی مقرر بود
 هابه نام برهنه بوسیله قزاقان باریافتد شرح بیدادی آن متمدن بر عرض مقدس رسانید که بیگانه
 پسر مرا کشته - و اسباب و اموال بغارت برده اند - پادشاه صورت و معنی (که شکار را برای دریافت
 امثال این امور لازم وقت گردانیده) باستماع ناله مظلوم بهرمان جلال در جوش آمده از فرط عدالت
 فرمودند که صباح بنادیب آن فرقه متمدنه متوجه میشویم - سحرگاه بهین مردم معدود شکار
 توجه فرمودند - و جمیع را بیشتر روانه ساختند - وقت دمی صبح اقبال موکب عالی بحوالی آن قریه
 رسید - جمعی که پیشتر متوجه شده بودند آمده بر عرض اقدس رسانیدند که متمدن خبر آمدن
 موکب شاهنشاهی شنیده فرار نموده اند - آتش سطوت معدلت بر افروخته تر شد - و حکم مقدس
 بفغان پیوست که جان سپاران تعاقب نموده بهر تنگنا (که متمدن پناه برند) دست باز نداشته
 از پی شتابان باشند - که ما نیز بتوفیق ایزدی رسیدیم - و آنحضرت نیز پی آنها گرفته رخس توجه
 بجوان در آوردند - در آثنا راه قزاقان میروشکار رسید - که من از پی ایشان رسیدم - یک (که به پیکار من
 ایستاد) به تیغ آبدار بر خاک فنا نشست - و دیگر را بقتراک دولت پادشاهی مقید ساخته
 آورده ام - چون مرا حکم عالی نبود که پیشتر روم برگشته بملازمت آمدم - حضرت از آنجا گرم تر رخس
 سعادت راندند - یک و نیم پاس روز گذشته بود که بحوالی موضع دیگر (که پرونگه نام داشت) رسیدند
 قزاقان خبر آوردند که مردم آن موضع فرار نموده پناه باین موضع آورده اند - آنحضرت چون بآن قریه
 نزدیک رسیدند یک (از آن موضع آمده ملازمت نمود - و آمدن آن متمدن را انکار کرد - حضرت
 شاهنشاهی بمقتضای بزرگی خود باز کس فرستادند که این گروه تبه را را بره راست رهنمونی نماید
 چون (پیمانده عمر این بد مستان جام خورسری پر شده بود - و در مکافات اعمال چندین ساله
 در رسیده) موضع خود را محکم ساخته بچنگ و عریده ایستادند - مقرر است که از پیاده و سوار

(۲) در [بعضی نسخه] سکیت - و در [بعضی] سکینه (۳) نسخه [ی] با نیکو - و در [بعضی نسخه]

باهیکنه (۴) نسخه [ای] هابه - و در [بعضی نسخه] هاما (۵) در [اکثر نسخه] یک از مردم آمده •

همراه مرکب عالی در شکارها بیشتر از هزار کس نمی باشد - و امشب (که حکم بر تعاقب گزینتها شریف صدر یافته بود) بهادران جان سپار هر طرف رفته متفرق شده بودند - و قریب در بیست کس در رکاب دولت سعاد حضور داشتند - و تا در بیست فیل هم متعاقب رسیده آمد - و جمعیت مأموران از چهار هزار کس بیشتر بود - حضرت شاهنشاهی اشارت فرمودند که مبارزان دولت داد جان ستانی و جان فشانی داده کامیاب صورت و معنی گردند - معرکه زد و خورد گرم شد - لیکن (چون مخالفان بسیار بودند - و مخلصان حقیقی در رکاب نصرت کمتر سعاد حضور داشتند) کار پیش نمی رفت ناکه بنظر اقدس در آمد که از شدت هوا و آتش (که در اطراف موضع افتاده بود) جمع از سپاهیان رکاب اقبال پناه بدختران برده طلبکار گوشه عافیت اند - قهر پادشاهی بجوش آمد - جایکه (آن گروه را شدت بایستای نمود) بمقتضای عطوفت ذاتی اغماض نظر فرموده خود در آن وقت (که بدولت و اقبال بر فیل دلسنکار نام سوار دولت بودند -) متوجه شدند - چون (پیش موضع آتش بسیار بود و در آمدن فیل دشوار) از عقب آن موضع فیل کوه شکوه راندند *

از زبان مقدس شاهنشاهی سامعه افزون گشتم که نقل این سرگذشت میفرمودند - که چون فیل در تنگنای ده رانده شد بنظر درآمد که جیبه زررے بالای بام برآمد - چون رستم خان هم همان طور جیبه داشت بخاطر اقدس چنان گذشت که مگر او باشد - فیل را تیز تر راندم - و خود را نزدیک بآن بام رسانیدم - درین اثنا از اطراف تیر و چوب و سنگ می بارید - و حمایت ایزدی (که جوشن معارب شاهنشاهی ست - و همواره نگاهبانی میفرماید) بیشتر از بیشتر محافظت میفرمود - چون نزدیک رسیدم ظاهر شد که آن جیبه پوش مقبل خان بود - که بالا رفته بیکی از گردن کشان کشتی میگرفت - و می خواست که او را از بام بر زمین اندازد - و جمع از بے اعتدالان بعد او دویده بودند که کار مقبل خان را تمام سازند - درین اثنا حضرت شاهنشاهی سرعت در راندن فیل فرمودند - و بمردم هم آواز دادند که بالا بروید - بنده علی قور بیگی مذم خان برادر کلان سلطان علی خالدار بالا دویده بر بام برآمد - و آن بے دواتان فرار نمودند - و بجستنی کار غنیم را تمام کرد - و درین وقت دست فیل پادشاهی در چاه غله فرو رفت - چنانچه حجبایر خان فوجدار (که عقب حضرت بر فیل سوار بود) آمده بر بالای حضرت افتاد - و آنحضرت بزور بازوی یداللهی فیل را ازان مغاک برآورده سعی داشتند که خود را بآن حولی (که مأموران مضبوط شده بودند) رسانند - درین زمان هیچ کس از ملازمان در رکاب نصرت نبود - غیر از راجه بهگونت داس

(۲) نسخه [ی] از شدت گرمی هوا و آتش که در اطراف افتاده بود (۳) در [اکثر نسخه] دهم خان

(۴) در [اکثر نسخه] بیشتر از همه - و نسخه [ب] بیشتر از پیشتر *

و راجه بدینچند^(۲) - تا در هنگام استیلای تشنگی راجه بهگرنه داس آب خود را - بملازمت آورد
 قضا را در همان کوچه (که حضرت شاهنشاهی مگرچه فتح بودند) هندوئی شمشیر کشیده انداخت
 مدمه آن بر حلقه آهن (که دندان فیل را بجبهت نمود و استحکام می برشانند) رسید - و از اصطکاک
 شمشیر بر آهن شراره جست - و فیل از روی خشمگینی شمشیر انداز را درهم کشیده پایمال ساخت
 و درین اثنا از بالای بامی پسر پانزده ساله از اضطراب خود را بر فیل پادشاهی انداخت - چهار خان
 مذکور میخواست که از هم گذارند - حضرت بعطوفت ذاتی او را نگاهداشتند - چون نزدیک بحولی
 رسیدند دیدند که فوجداران خاصه دران حدرد رسیده از بسیاری کار متحیر ایستاده اند - از آنجا
 نهضت فرموده بقصد دیواره فیل راندند - راجه پرت تیراندازی میکرد - هفت تیر بر سپر خاصه
 شاهنشاهی رسید - میفرمودند که پنج تیر از سپر گذشت - پنج انگشت و سه انگشت - و دو تیر
 در سپر بنده شد - و نگذشت - حراست ایزدی سپر دیگر بود که نگهبانی میکرد - علول خان فوجدار
 حضرت را نشناخته از دور تعریف کنان فریاد میزد که تو کیستی که سحری تو پیش حضرت بکنم
 حضرت روی خود را از نقاب برآورده او را نمودند - و آن سعادت مند را شکرگذار آداب بندگی ساختند
 و مقارن این حال تاتار خان فریاد برکشید که پادشاهم درین تیر باران کجا میروند - چهار خان
 باو اعتراض کرد که چه وقت فریاد کردن و نام بردن است - آخر حضرت شاهنشاهی همچنان
 فیل سوار دیوار را انداخته درون حویلی در آمدند ، و سه چهار فیل دیگر نیز باین خدمت پیوستند
 و جمیع کثیر از آن سرکشان بے پناک بقتل رسیدند - و بسیاری در خانه مضبوط شدند - بموجب حکم
 قضایان سقف خانه را شگفته آتش زدند - و دود از دمار آن تیره بختان برآوردند - و نزدیک هزار کس
 بفروغ شعله آتش قهر الهی بعدم خانه شتافتند - و یکپاس روز نموده بود که ازین عبادت کبری
 فراغ دست داد - و جمیع کثیر از ارباب بغی و فساد را دیده عبرت باز گشت •

تعیین فرمودن عبداللہ خان اوزبک بانظام ولایت مالوہ

دادار جهان آفرین چون خواهد [که جمال عالم آرای یکی از برگزیده های خود را خاطر نشان
 جمهور عالمیان ساخته هم اسباب دولت روز افزون او را ترتیب دهد - و هم مفیض رحمت عامه
 شده کافه خلایق را (که نه عقل در اندیش دارند ۱۰ و نه دیده دور بین) براہ راست آورد]
 در بعضی از ناحیتهای ممالک محروسه تفرقه گونه پدید آرد - و آنرا بحسن تدبیر و لطف سرانجام او
 انتظام بخشد - لاجرم جهانیان آنرا بر رسم و عادت و اتفاق معمول نساخته بر بدائع عقل در اندیش

(۲) نسخه [ج دی] بدینچند (۳) نسخه [د] یازده ساله (۴) نسخه [ب د] جهان آرای •

اعتراف نمایند - و مصداق این معنی مجدداً غرق شدن پیر محمد خان و استیلا یافتن باز بهادر و منظم ساختن صوبه مالوه است باز دیگر - و شرح این سانحه اقبال آنست که (چون ادهم خان بموجب اشاره شاهنشاهی روی توجه بدار الخلافه آگره آورد) مسرعان اقبال خبر آوردند که باز بهادر در حدرد^(۲) اوس آمده جمعیت سرانجام میدهد - پیر محمد خان (که نشأ تهر داشت - و شجاعت بر عقل و تدبیر او غالب بود) فوج آراسته روی بعزیمت آنجا آورد - باز بهادر پیر محمد خان را کم خیال کرده در برابر آمد - و پیکار در گرفت - باندک زد و گیر شکست یافت - و غنائم فراوان بدست لشکر منصور افتاد - و پیر محمد خان از انجا متوجه تسخیر قلعه بیجاگده شد - در انجا اعتماد خان نامی از ملازمان باز بهادر بود - همت در استحکام قلعه گماشت - چون (آن قلعه در حد ذات خود برفعت و مقانت علم است) محاصره آن بامتداد کشید - جوانان کار طلب (مثل جی دیوانه و یار علی بلوچ و دایم کولکناش^(۴) و مولانا محشم و ملک محمد و میرزا آفاق تهریها^(۳) می وزیدند - و خود را بدروازه رسانده دایر جلالت میدادند - روزه محمد میر کاتب هم چست و چابک تاخت - و موجب تحسین همگان گشت - تا آنکه سحره خسرو شاه (که سرآمد ملازمان پیر محمد خان بود) کمند چند تعبیه کرده بر قلعه فراز شد - و در بست جوان دیگر بدریج تا طلوع صبح صادق برآمدند - مختصان قلعه را چون (شام ادبار رسیده بود) مست خواب غفلت بودند - آغاز دمیدن صبح اقبال بود که مخالفان حاضر شده رو بجنگ آوردند - و صحبت نبرد در میان آمد - و جوانان نبرد آزمای آویزشهای پسندیده بقتدیم رسانیدند - چون کار بر اهل قلعه دشوار شد فواید امان برداشته متفرق شدند - درین اثنا اعتماد خان مذکور بایک کس دیگر امان گویان می آمد که خود را به پیر محمد خان رساند - تیرے باور رسید - و بعدم شنافت همراه او چون حال اعتماد خان را چنین دید شمشیر کشیده تا توانست جان بازی کرد - و مرده فرورفت - و جمعی کثیر علف تیغ شدند - و بقیه السیف امان یافته ازان ورطه جان گذار برآمدند و غنائم فراوان بدست اولیای دولت درآمد - و پیر محمد خان روزه چقد بجهت سرانجام قلعه اقامت نموده بجانچ سلطان پور روی عزیمت آورد - و باندک جنگ آنرا داخل ممالک محروسه ساخت - و از انجا معادرت نموده باز بقلعه بیجاگده آمد - و در آن قلعه خبر یافت که باز بهادر بوالی خاندیس میران مبارک شاه پناه برده است - و میران لشکر خود را باو همراه میسارن - پیر محمد خان

(۴) در [بعضی نسخه] اواس - بلامد (۳) نسخه [ی] حسین دیوانه (۴) در [اکثر نسخه] الم کولکناش

(۵) نسخه [او] میر محمد کاتب (۶) نسخه [ح] بر قلعه برآمد - و نسخه [ط] بر نواز قلعه شد

(۷) نسخه [ح] کارهای - و نسخه [ط] کوششهای •

زوائد اسباب لشکر را در قلعه مضبوط کرده تا هزار جوان کار طلب همراه گرفته ایلغار نمود - که ناگهانی باسیر و برهان پور رفته کار آنجماعه بانجام رساند - از آب نریده گذشته چهل کره یکشب راند در دو کره هین اسیر قلعه بود - و در اینجا فیل مستی بسته بودند - آن قلعه را در ساعت بدست آورد - و فیل را از ضام غنائم گردانید - میران از قلعه اسیر جمع را بجهت محافظت قلعه فرستاده بود - در وقتیکه (پیر محمد خان قلعه را فتح کرده متوجه برهان پور بود) در خاندیس (که جای نشین حاکم است) ناگاه لشکر غنیم از دور سیاهی کرد - پیر محمد خان خسرو شاه و یار علی بلوچ را از خود جدا ساخته بدفع آن مردم فرستاد - نام بردها باندک فرصتی آن جمعیت را پراکنده ساخته و بسیاری را از تیغ گذرانده مراجعت نمودند - صبح آن روز به برهان پور درآمده دران شهر عظیم نهب و تاراج کردند - و نقد و جنس فراوان بدست هرکس افتاد میران در قلعه اسیر محکم بود - پیر محمد خان بموجب صلاح وقت معاودت اختیار کرد •

درین هنگام خبر رسید که باز بهادر با لشکر خاندیس نزدیک رسید - چه او لشکر را با خود همراه ساخته بقصد پیکار بیجاگذاشته رفته بود - چون دران حدر رسید خبر یافت که پیر محمد خان با معدود تیز دستی نموده بلسخیر اسیر و برهان پور رفته است - در اندیشه دراز مانده متوجه آنصوب شد - و در چنین وقتی (که مردم غنائم مرفور بدست آورده معاودت نموده بودند - و جمع متفرق شده) خبر قرب باز بهادر شایع گشت - پیر محمد خان ارباب خبرت را طالب داشته مجلس آرای کنگاش شد - اکثر مردم متفق شده گفتند درینوقت جنگ صلاح نیست - چه قطره عظیم کرده ایم - و فتوحات روی داده - و همه کس گرانبار غنیمت شده است - مناسب دولت قاهره آنست که جنگ را طرح داده از آب نریده بگذریم - و بهمدیه رفته نفسی راست کزیم - و مردم تازه زور فراهم آورده متوجه کار شویم - چون تقدیر رسیده بود پیر محمد خان سخنان صدق آئین ارباب خبرت را گوش نکرده دل در جنگ بهمت - همراهان لوازم همراهی بجای نیاوردند - و باندک جنگی که واقع شد پای ثبات بجای نماند - یار علی بلوچ جلو پیر محمد خان را گرفته از جنگا بعنف بر آورد که دیگر چه جای توقف است - چون بکنار نریده رسید نزدیک شام شده بود - هر چند (همراهان گفتند که غنیم دور است - امشب اینجا باید بود) اما چون وقت ناگزیر رسیده بود مسرعان اجل بقرار ساخته او را بران داشتند که از آب نریده باسپ شنا کرده بگذرد - هم او را عنان تدبیر از دست رفت - و هم سخن حسابی خیر اندیشان بگوش و هوش او جایگیر نشد - همچنان سواره بسراسیمگی خود را بعرویده در آب نریده انداخت - اتفاقاً در میان آب قطار استرے تیز میگذشت

نزدیک رسیده با مسپ او پهلوزد - اسپ نیز چون عقل او از جای رفت - پیر محمد خان از اسپ جدا شده در آب افتاد - جمع (که باو نزدیک رسیده بودند) از بد درونی در برآوردن او از آن ورطه هلاک دست و پای نزدند - بمجازات ستمهای (که درین یورش کرده بود) یا بمکافات اعمال (که در محاربه نردی بیگ خان بظهور آورده بود) یا بواسطه امر دیگر (که هم غیب دان داند) غریق بحر فنا شد - و بسر نوشت آسمانی چنین مخلص کاردانه جوان مرده عالی همت را این راقعه پیش آمد *

بجائیکه تقدیر زور آور است * توانا ترے فانا توانا تر است

چو رو آورد روز در تیرگی * دو چشم جهان بین کند خیرگی

و لهذا با وجود مکنت و اسباب شوکت بیراهه تدبیر رفته بپای خویش در گرداب هلاکت افتاد قیا خان کنگ و شاه محمد قلانی و حبیب علی خان و جمع از امرا (که در آن صوبه جایگیر داشتند) دل از دست داده مترجمه درگاه گیتی پناه شدند - و هر کدام جدا جدا فراخور تقصیر خود سزا یافت - و باز بهادر بر مالوه دست تصرف یافت - اقبال جهانگشای شاهنشاهی چنان صلاح وقت دید که یکی از امرای عالی قدر را (که با وفور شجاعت حسن تدبیر و با کمال شهامت شمول عدالت داشته باشد) بضبط و ربط آن ولایت نامزد فرمایند - بنا بر آن عبد الله خان اوزبک (که در سلاک جان سپاران بزرگ منش انسلاک داشت - و پیشتر هم آنجا رفته بود - و بطرز آنجا آشنا شده) بتسخیر مالوه مامور شد - و بحکم عدالت پیرای قرار یافت که امور سیاست و دار و گیر برای او مقفوس باشد - و خواجه معین الدین احمد فونخودی را (که بر شد و کاردانی از وزرای دیوان بیوقات ممتاز بود) بخطاب خانی سرافراز نموده نیز همراه ساختند - که نسق و نظام آن ولایت و تشخیص جایگیر داران و تعیین محال خالصه شریفه نماید - و جمع کثیر همراه او ساخته باین خدمت والا رخصت فرمودند - و حکم عالی شد که بعد از آنکه (عساکر اقبال عرصه دلگسای آن ولایت را از خس و خاشاک اغیار پاک سازند) عبد الله خان همان جا بوده در ملک گشائی کمر بندد - و معین خان [رعایا و دهاقین و سایر ساکنان آن ملک را (از وضع و شریف) باستمال عاطفت شاهنشاهی قوی دل ساخته - و بتلافی تفرقه (که از ممر مرور مواکب جهان نور راه یافته باشد) پرداخته] با مرا و سایر ملازمان پادشاهی (که باین خدمت تعین یافته اند) بآئینه (که صلاح درایت ابد قرون باشد) تقسیم جایگیر نماید - و بعد از فراغ این کار باستلاء عقبه علیه متوجه شود - بموجب حکم معلی عبد الله خان با امرای عظام بسامان شایسته در اوایل این سال روی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد - باز بهادر از نهضت عساکر اقبال آگاه شده پای ثبات از دست داد

و تاب مقاومت از حوصله همت خود بیرون یافت - پیش از آنکه (لوی جنود دولت سایه امن و امان بران بلاد اندازد) ولایت مالوه را بچندی حسرت گذاشته بگریگاه عاقبت شتافت *

رعیه مولت دولت شاهنشاهی و مهلبت شوکت عساکر اقبال و شهامت مواکب عالی نه چنان بلند آوازه است که از نهیب آن سلاطین عظمت آتین در هراس آمده بیقرار نگردند از بے ثباتی امثال این حکام چه عجب - بے آنکه (تیغ صاعقه ریز بلا گردد - و تیر باران فتنه ببارد) لشکر ظفر قرون بولایت مالوه درآمد - جمع از جوانان کار طلب از روی پیش بینی باز بهادر را تعاقب نموده بسیاری از لشکر او را بقتل آوردند - و باز بهادر خود را در پناه تنگناهای پُر درخت انداخته عمره باواری بسربرد - چندگاه التجا برانا ادیسنگ برده روزگار میگردانید چون (طنطنه غریب پروری و هیبت تربیت خاندانهای بزرگ و شمول عاطفت شاهنشاهی در اکناف ممالک انتشار یافت) عاقبت کار برهنمونع سعادت از تفرقه سرای سرگشتگی بجمعیّت آباد آستان معلی رسید - و بنوازشهای خسروانه سر بلندی یافت - چنانچه در محل خود معروض مستمعان این روز نامچۀ اقبال خواهد شد - و بالجملة ولایت مالوه بتارگی در قبضه تصرف و حیطه اقتدار اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت - و عبدالله خان بهوجب حکم اقدس بشهر مندو (که پای تخت سلاطین مالوه بود) بر رساده حکومت بطریق استقلال متمکن گشت و بلاد و قصبات و قربات آن ممالک فراخور رتبه و حالت بامرا تقسیم یافت - و اولیای دولت باجین و سارنگپور و دیگر محال جایگزین رفته رحل آرام گشودند - و معین خان بعد از سرانجام ولایت و انقسام جایگزین روی توجه باستان بوس عالی آورد - و بشاهراه ارادت شتافته بادراک ملازمت کامیاب سعادت شد - و مورد مزیّت قدر و علو حال گشت *

و از سوانح آنکه راجه گنیش زمیندار نندون (۹۵ از ولایت بلجاب در کوهستان میان دریای بیاه و ستلج است) بر سر جان محمد بهسودی (که جایگزیندار پرگنه بیرکه دران نواحی بود) از تبه رانی آمد - و او چون در امل بد نهاد بود توفیق نیکوکرداری نیافت - بلکه مال و ناموس خود درین کار پرباد داد - و اسباب و اشیای او بتاراج رفت - و زن او (که بجهنم اشتها داشت) بدست آن مردم درآمد - و چون حلی و حلل داشت اثره ازو پدید نیامد - غالباً تنگ چشمان بے سعادت بطمع مال او را بنهان خانه عدم فرستاده باشند - و همانا که ایزد بیچون نزل بجهت مکافات اعمال آینده فرستاده است - چون بامرای پنجاب این خبر رسید خان کلان و قطب الدین محمد خان و جمع دیگر بر سر او رفته تنبیه لایق نمودند - و او آواره شده

(۲) نسخه [ی] بے ثباتی (۳) نسخه [ج] گذرانید (۴) نسخه [ج د ه] پرکه - و [ی] مرکه *

بوسيله راجه تودرمل بدار الخلافه شتانت - و مشمول عاطفت گشت - و در نيكو خدمتي كارش سپري شد *

و از سوانح آمدن ايلچي فرمان راي ايران شاه طهماسب صفري ست - چون رسم ست قديم (كه بزرگان دولت منش از براي تحصيل ميامن ديني و دنياوي و حصول مقاصد صوري و معنوي با بزرگان اقبال منذ بختار انتساب جسته ميان يكدلي و يکجهتي را استحکام ميدهند و اگر بحسب طالع خداداد انتسابي متحقق است در تشديد قواعد آن انتساب ميکوشند - و سرمايه نظام دولت خود باین طرز بدیع سرانجام ميدهند) لهذا شاه ربيع مکان شاه طهماسب (كه ايران بميامن معديت او دل افروز است) بموجب ارتباط صميمي (كه از زمان سابق در ميان اين دو دمان علوي ارکان و آن طبقه قدسي نژاد سعادت وثوق داشت) پسر عم خود سيد بيگ بن معصوم بيگ را (كه در بساط عزت او بمنصب وکالت ممتاز بود) بجهت پرورش واقعه ناکزير حضرت جهانباني جنت آشياني و مبارکباد جلوس اشرف اقدس شاهنشاهي برسم رسالت فرستاده تحف و هدايا (از آتش نهادن عربي - و باد پايان عراقي و رومي - و نفائس اقمشه - و بدائع اشيا) مصحوب او ساخته بودند - چون ايلچي بحوالی مستقر خلافت رسيد بحکم مقدس چنده از امرای عاليشان باستقبال رفته او را باعزاز و اکرام در منزل لایق فرود آوردند - و مبلغ چهارده لک دام نقد (كه موازي هفتصد تومان عراق باشد) با ديگر اجناس برسم اقامت فرستادند - و بعد از چند روز (كه از ماندگي راه بر آسود) رخصت بار و شرف كورنش يافته بعز بساط بوس معزز و محترم شد آنگاه دعای شاه رسانيده مكتوبی (كه از فاتحه تا خاتمه بارقام محبت و اخلاص نگارش يافته بود) بدو دست ادب پيش آورده برگوشه تخت نهاد - و تحف و هدايا بترتيب لایق از نظر اقدس گذرانيد - حضرت شاهنشاهي از كمال معرفت و انبساط بزبان نلطف و تودد احوال گرامی شاه پرسيدند - و ايلچي را بنوازشهای باندازه مخصوص ساختند *

* نقل مکتوب شاه والا جاه *

(۴)

سلام كالطاف الاله المجد * سلام كالخالق النبي محمد

سلامه مغرور بنور صفا * سلامه معطر بعطر وفا

سلامه چو باران كه برگل چكد * ز گل بروقهای سنبل چكد

(۲) نسخه [ی] و از سوانح این سال فرخنده آمدن (۳) ملای نسخه [ب ط ی] دا هیچک نسخه

این مکتوب را نیاورده (۴) در [هیگی سه نسخه] بجای محمد المیرد نوشته *

کدورت زدا چون گل بوستان * مہرِ نوا چون رخِ درستان

شمیمش چوباغِ جنان معتدل * ہم آسایشِ جان ہم آرامِ دل

تحفِ سلامی (کہ از کمالِ وفا و وفا عہدِ محبت و مودتِ مروّثی را تازہ سازد) و ہدیہٴ نوا و دعا (کہ از غایتِ صدق و صفا رابطہٴ خصوصیتِ جانبین و علائقہٴ وداد و ولایِ مابین را میانِ عالم و عالمیان بلند آوازہ گرداند) از دیارِ محبت و یگانگیِ مصحوبِ قوافلِ شوق و آرزومندی (باعلیٰ جناب سلطنت و جلالتِ پناہ - خلافت و معدلتِ دستگاہ - نورِ حقیقہٴ سلطنت و کامرانی - چراغِ افروزِ دودمانِ عالیشانِ تیمورِ خانی - درِ درجِ دولت و اقبال - درّی برجِ عظمت و اجال - نوبارِ ریاضِ عظمت و تمکین - درجہٴ حدائقِ احوالِ سلاطینِ عدالتِ آئین - زبندہٴ اورنگِ سلطنت و پادشاهیِ مظہرِ اسرارِ نامنذہیِ الہی - خاقانِ کامبخشِ کامگار - پادشاہِ ذی شوکتِ عالیِ نبار * * رباعی * *

اخترِ برجِ سعادتِ نیرِ اوچِ شرف * ہر سریرِ پادشاهیِ کامبخش و کامیاب

بارجودِ طولِ عہد از خسروان کس را نشد * آنچه او را شد میسرِ اوّلِ عہدِ شباب

المودّ بالثّائباتِ العلیّۃ من عند اللّٰہ - جلالِ السّلطنۃ و الشّوکۃ و العزّۃ و النصفۃ و الخلفۃ و المودّۃ و الصّولۃ و الاجال ابرالفتح جلال الدّین محمد اکبر پادشاہ - مکّۃ اللّٰہ تعالیٰ علی سریرِ السّلطنۃ الموروثۃ بکمالِ العزّ و التّکین - و وثّقہ لاعلاء کلمۃ اللّٰہ و دفعِ آثارِ المشرکین (مُبلغ و مُہدی داشتہ - حقّا کہ ہواسطہٴ اتحاد و خصوصیتِ ذاتی و نہایتِ رابطہٴ ضروری [کہ میانِ اینجانب و حضرتِ پادشاہِ غفران دستگاہ (اسکنہ اللّٰہ تعالیٰ فی اعلیٰ فرادیس الجنان) ثابت و محقّق - و آثارِ آن ہر عالمیانِ واضح و ظاہر بود] درین مدّتِ آثارِ نصرت و اقبال و اخبارِ فیروزِ و اجالِ آن کامیابِ کامگار) کہ از واردانِ آنصوبِ استماع نمود (موجبِ انواعِ انتعاشِ خاطر و باعثِ ابتہاج و انبساطِ باطن میشود و از انجا (کہ مقتضای علائقہٴ صمیمی ست) ہموارہ در استدغالیِ حصولِ اسبابِ کامگاری و کامرانیِ آن سلطنت و حشمتِ پناہ می افزود - رجایِ واثق کہ روز بروز انوارِ آثارِ آن سمّتِ تضاعف و ترقّی یافتہ ہر ہمگانِ برترِ ظهورِ اندازد - و بر مرآتِ ضمیرِ مخفی و مستور نخواہد بود کہ از تاریخِ (کہ فیما بینِ اینجانب و حضرتِ پادشاہِ مرحومِ عہدِ محبت و دوستی و عقدِ بکھیتی و برادریِ اتفاق افتادہ) ہموارہ (توجّہٴ خاطرِ محبتِ مظاہرِ باعلیٰ شانِ آن پادشاہِ عالیشانِ گماشتہ - و امضایِ رایِ ہمتِ بلندِ بارتفاعِ منزلت و مکانِ آنحضرتِ من کلّ الوجہٴ مصروفِ داشتہ - چنانچہ بر عالیشانِ ظاہر است) بے تکلف (از انجا کہ مقتضایِ ہمتِ اخوت و اقتضایِ عزّتِ سلطنت است) نسبتِ باخوتِ پناہِ مرحومِ نسبتِ باخطرِ منظور داشتہ بر مقتضایِ (الامورِ مرہونہٴ باوقاتها)

هریک در وقت فرصت از قوت بفعل می آید - اما [چون بحسب تقدیر ملکِ قدیر (جَلّت قدرته) (که مقادیرِ اُمم بیدواسطه ارادت او منظم و میسر نیست - و نظام کارخانه عالم بی شرائط حکم و مشیت او ممکن و متصور نه) پادشاه غفران دستگاه مشارالیه رخت بقا از تنگنای عالم فانی به فسحت سرای جباردانی کشیدند - و مدعیات و آرزو در پردۀ غیب محجوب ماند] بعد از آنکه (بعزایتِ الله سبحانه تعالی چراغ دیده امیدواران سلسله علیّه بالعموم بهمت احباب و دوستان آن خانواده کریمه بنور طلعت آن نقاره خاندان سلطنت و شهریاری روشنی یافت - و تحت سلطنت و کامکاری بفر وجود آن فرزند ارجمند مشرق شده) بعزّه الله و کفی بالله شهیدا که از ان تاریخ برحسب مردای (الحبّ یواثر) نسبت بآن نور دیده خلافت نیز همواره جاذبه عهد محبت مایین و عقد اخوت جانبین مود و محرب آن نسبت قدیم و آن قاعده مستقیم می بود - و پیوسنه مرکزِ خاطر بود که یک از اعیان کارخانه سلطنت را روانه آنصوب صواب انجام فرمایم - تا بمراسم تعزیت پادشاه مغفرت دثار و لوازم تهنیت و مبارکباد سلطنت و پادشاهی آن سعادتمند کامکار قیام نماید اتفاقاً در خلال این مدت بعضی موانع متعاقب یکدیگر روی نمود - که باعث توقف و تاخیر دران باب شد - بعد از فراغ موانع مذکوره اعضای آن نیت نموده همدران چند روز^(۳) روانه میفرمودیم که سعادت مآب حکومت نصاب شاه غازي سلطان فرستاده ایالت و نصفت پناه حکومت دستگاه انتخار الامراء العظام و الحکام الکرام جلال الصفه و الحکومه و الاقبال بیرام خان وفادار بدرگاه عالم پناه رسید - و عرض وظائف اخلاص و اختصاص خان مشارالیه نموده و از جانب آن نور دیده خلافت جلوس اردنگ پادشاهی تجدید قواعد محبت موروثی کرده مراسم مخالفت و موافقت بتقدیم رسانید - چنّه گاه (که در بساط سرور توقف داشت) در اعلی مجالس و اسنی محافل بمجالست و مخالطت ما استسعاد یافته بانواع تفقدات و تعظیمات ممتاز بود - تا درین اوقات تعظیماً لشانم ادرا برتبه اعلای امارت و سلطانی سرازیر فرموده بفرور تفقدات و انعامات پادشاهانه روانه ساختیم و خلف السادات و الحکام الکرام سید بیگ ولد سیادت مآب اقبال پناه حکومت دستگاه اعتماد الدوله العلیّه العالیه مرتعن الحضرة البهیة السلطانیة جلال السیادة و الامامة والدین معصوم بیگ صفوی میردیوان را (که بحسب نسب از آمرای عظام و مقربان خاص ممتاز است) برسر الحی گری فرستادیم که بمواسم تعزیت پادشاه مرحوم و قواعد تهنیت جلوس آن سلطنت پناه قیام نموده بنیان محبت و دوستی موروثی بغوم مستحکم سازد - که بعد الیوم دست تصاریف زمان بیرامون ساحت آن نتواند گشت - و اندیشه نقص و فقر در سربدای خاطر هیچ آورده نتواند رسید - ترقب که

تا سیدات مآب مشارالیه درانجا باشد بنظرِ عظوفت و اشفاق متوجه حال او بوده در مراعات جانب او شایبه توجه مبذول دارند - و زیاده توقّف او تجویز نفرموده بزردهی مرخص ساخته روانه این صوب گردانند - و همواره ریاض محبت و مودت قدیمی را از رشحات سیاح اقامت غبرنام سیراب ساخته من بعد در ارسال رسل و رسائل و اظهار خصوصیات و حالات و حکایات (چنانچه مقتضای علاقه محبت است) مساهله نورزند *

* نظم *

الهی این نهالِ باغِ دولت * فروزان نیرِ برجِ سعادت
منتع باد از عمر و جوانی * ممکن بر سرِ پر کمرانی
مراد دل ز دوران حاصلش باد * بر اوج کامگاری منزلش باد
مراد بخت و تختش یار بادا * ز بخت و تخت برخوردار بادا

سیاست ادهم خان بمعدلت شاهنشاهی

ایزد جهان آرا چون خواهد (که یک از یگانهای بساطِ عزت را بمراتبِ ارجمند بزرگی بخشیده بمنصبِ والای سلطنتِ علیا رساند) نخستین او را عقلِ دربینِ کارشناس عطا میفرماید تا همواره ناصح بے غشج او باشد - آنگاه حوصله قواخ (که تاب برداشت چندین ناملایم روزگار داشته باشد) کرامت میکند - تا بمعاونتِ قواخ حوصلگی از دیدِ ناملایم سرشتِ تدبیر از دست ندهد پس گوهر بے بهای معدلت می بخشد - تا آشنا و بیگانه را در یک میزان داشته بے گرانباری اغراضِ نفسانی معاملاتِ کارخانه ایجاد دریافته باطنِ مقدس را دارالعلم سازد - بسا دانایان (که در عیار دانش قصور نداشتند) در هنگامِ حوادث از کوه حوصلگی تفکد شده عنان فکر از دست داده اند - و در جولانگاه تمیز از پای افتاده - و (چون شناخت و برداشت بوجه لایق صورت بست) آثارِ عدالت از قوتِ اعتدال (که در بیعت نهاد دست قدرت است) مے تفکر و تأمل بظهور آمدن میگرد - و لله الحمد که این جلالتِ نعوت و شرائفِ صفاتِ فطری و جبلی حضرت شاهنشاهی ست - که بے آرایشِ تعلّم ظاهری و آرایشِ استفادۀ بشری از دانش خانه افتاضِ الهی نایض شده - لیکن آن دانای رموز آفرینش بمصالح و حکم خود را در نقابِ اختفا داشته بلباسِ بے تعینی زیست می نماید - و بچندین نقابِ اختفا نفرموده همواره در سرانجامِ پردۀ چند دیگر است - که دیده وزانِ دربین بآن پی نتوانند برد - اما مشیتِ الهی غالب است چون خدا خواهد (که عالمیان را از حسنِ معنوی او آگاهی بخشد) نقابِ آرائی چه سود کند هواینده او را چهره گشای جمالِ عالم آرای گرداند - تا دور ماندگانِ قربگاهِ سعادت بدولتِ سرای

ارادت رسیده صدر نشین بارگاه قبول گردند - و تمثال این معنی اظهار جلال و اناضه عدالت حضرت شاهنشاهی ست - که بآئین عقل کامل و صلاح ملک و دولت در دارالخلافه آکره بوتوم پیوست *

و شرح این واقعه آنکه ادهم خان پسر خرد عفت قیاب ماهم انکه (که نه عقل درست داشت - و نه بخت سعادت مند) مست جوانی و مدعوش دولت شده همواره بر شمس الدین محمد اتکه خان حسد برده - و منعم خان خانانان (که نیز ازین بیماری دردمندی عظیم داشت) پیوسته مقدمات دور بطور (که کس کمتر پی برد) در میان آورده - و ادهم خان را بر فتنه و غدر تحریک نمود - تا آنکه روز اسفندارمذ پنجم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوازدهم رمضان (که هنوز اعتدال اردی بهشت در بسط زمین سران داشت) غریب امری از اعتدال دور سر برزد - روز دیوان در دولخانه پادشاهی منعم خان و اتکه خان و شهاب الدین احمد خان و بزرگان دیگر نشسته مشغول مهمات کارگاه سلطنت بودند - ادهم خان بے اعتدالانہ با جمعی از بے اعتدال تر ناگهان دران بارگاه دولت در رسید - و حاضران مجاس بتعظیم او برخاستند - و اتکه خان نیز نیم قیام نمود - بمحضر رسیدن بے محابا دست بخنجر کرده متوجه اتکه خان شد - و بخوشم ازینک (که از ملازمان او بود) و دیگر بے باکان (که باین خیال کمر فتنه چست بسته بودند) خشم آورد اشارت کرد که چه ایستاده اید - خوشم بیدرات خنجر کشیده زخم کاری بعینه آن صدر نشین رساله سعادت رسانید - اتکه خان از کمال اضطراب سراسیمه بجانب دروازه دولت سرای پادشاهی شتافت - و متصل آن خدا بر دی رسیده دو مرتبه شمشیر انداخت - و آن بزرگ دولت در محراب دولخانه بدرجه شهادت رسید - ازین غایله هایل غوغای عظیم در بارگاه والا برخاست و وحشت غریب دران فضایی آسمانی شکوه ظاهر گشت - و آن مدبر خون گرفته بارچون چلین بے باکی گستاخانه باندیشه تباه (که بدستان را بآن راه گذر نباشد) متوجه حرم سرای مقدس شد و حضرت شاهنشاهی در قصر سعادت اسل بدولت بیدار خواب کرده بودند - آن سیاه بخت تیره رایی از دولخانه ببالای صفا (که از بیرون قصر از هر چهار طرف باز قیام یک و نیم قد آدمی اسل یافته بود) شمشیر در دست برآمد - و قصد درون نمود - نعمت خواجه سرا (که نزدیک دربار ایستاده بود) در ساعت در را بسته مقفل ساخت - و آن مغرور مردانگی و مستعجل مردگی هر چند بآن خواجه سرا درشتی نمود (که در بگشاید) صورت نیست - و ایستادگی حواس علبه سلطنت را توفیق خدمت فشد که آن گستاخ بدمست را در مرتبه اول (که باتکه خان آن معامله

کرد (سزای کار او را در کنار او نهند - و بازارِ بهوشی و بددلیِ حاضرانِ آن بساط چه گرم که درین هنگام) که چنین خیالِ باطل اندیشیده قصدِ درونِ سردقاتِ اقبال دارد (چرا خونش نمی‌ریزند - و بخاکِ مذلتِ برابر نمی‌سازند - و اگر آن همت در نهادِ شان نیست چرا هجومِ عام نموده نمی‌گیرند - این خود چون گمان برم که در حاضرانِ بارگاهِ والا از اربابِ عقیدت کس نبوده باشد همانا که حکمت در بے توفیقی این گروه آنست که کمالِ شجاعت و عدالتِ حضرت شاهنشاهی خاطر نشان خرد و بزرگ و دانا و نادان شود *

و بالجمله آنحضرت ازین غوغایِ موّحش بیدار شده استفسار فرمودند - چون (هیچ یک از پرده‌گیاں سراپرده دولت اطلاع نداشت) آنحضرت از دیوارِ قصر سر برآورده استکشافِ احوال نمودند - رفیق صاحبِ چهار منصب (که از قدیمانِ درگاهِ والا بود) حقیقتِ ماجرا معروض داشت حضرت این حرفِ موّحش شنیده از فرطِ تعجب باز پرسیده‌اند - رفیق اشارت بقالبِ خون‌آلودِ آن مرحوم نموده باز همان حرف مکرر ساخته است - حضرت شاهنشاهی صورتِ حال مشاهده نموده بقرمبانِ جلال برافروخته‌اند - و از الهاماتِ ربّانی از جانبِ دروازه (که آن تخت برگشته ایستاده خیالاتِ فاسد بخود راه میداد) برنیامده از راهِ دیگر برآمده‌اند - و در هنگامِ بیرون شدن (بے آنکه طلب فرمایند) یک از خدمتگارانِ سراپرده عزّت شمشیرِ خاصه را بدستِ اقدس داد - آنحضرت شمشیر گرفته روان شدند - چون ضلعِ ازان صّقه سیر فرموده رو بطرفِ دیگر آوردند آن حق ناشناس بنظرِ اقدس درآمد - بر زبانِ مقدّس گذشت که ای بچّه لاده انگه ما را چرا کشتی - آن گستاخ بیدولت استعجال نموده هر دو دستِ اشرفِ آنحضرت را گرفت - و گفت تفحص کنید - و غوررسی فرمائید - و اندک تلاش شد - ناظرانِ حرافت دریافته را چه نکوهش کنم - که هیچ نکوهش در خورِ شان نیست - آخر حضرت شاهنشاهی (دست از شمشیرِ خود باز داشته - و دست را از چنگِ آن بد نهاد کشیده) دست بشمشیرِ او دراز فرمودند - درین اثنا آن مردودِ ازل و ابد دست از آنحضرت باز داشته متوجّه شمشیرِ خود شد - حضرت دست از شمشیرِ باز داشته مشیّ بر روی او زدند که آن عادیّ عفریت پیکر معلق زنان افتاد - و از هوش رفت - درینولا فرحیت خان و سنکرام هومناک در آنجا سعادتِ حضور داشتند - حضرت از روی غضب فرمودند که چه ایستاده تماشا میکنید - این دیوانه سر را به بندید - آن دوکس و جمعی دیگر فرمان‌پذیر گشته او را بستند - حکم عدالت آئین شرفِ اجرا یافت که آن پا از اندازه خود بیرون نهاده را از بالای صّقه سرنگون ساخته بیندازند - این مردم از کوته اندیشی و ملاحظه (که بے ملاحظگی ازان هزار بار بهتر) چنانچه

لابق باشد نینداختند - نیم جان باقی بود - باز حکم عالی شد که آن سرگشته بخت هرگشته را باز بالا آورند - درین مرتبه چون موی کشان آوردند بموجب امر نافذ باهتمام تمام سرنگون انداختند چنانچه گردن آن خود سر شکست - و مغز آن فاسد دماغ پریشان شد - و باین طرز آن سفاک هتاک از روی عدالت بقصاص مکافات یافت - مشیت آن جهان پهلوان الهی چنان رسیده بود که جمع (که این آگاه نبودند) بزخم گزاشته داشتند - منعم خان خاننار و شهاب الدین احمدخان (که در آنجا بودند) از صولت غضب شاهنشاهی یکسو شده راه فرار اختیار کردند - و یوسف محمد خان پسر بزرگ اتکه خان از واقعه پدر گرامی آگاه گشته بآنکه خیل مسلح شده سر راه ادهم خان و ماهم اتکه گرفت - ازین غافل که خدیو صورت و معنی (داد معدلت داده - و نسبت ماهم اتکه را منظور نداشته) آن خون گرفته را در سیاستگاه قهرمان سلطنت بجزا رسانیده است •

و [چون حقیقت عدالت علیای حضرت شاهنشاهی (که برتر از فشاء بشری بود) خاطر نشان عالمیان شد] جهانیان را اعتضاده عظیم بهم رسید - ستم پیشوا در شبستان خمول پنهان شدند ستم رسیده را روز بازار خوش بدید آمد - نادانان بادیغ ضلالت را چراغ دانائی پیش راه نهاده آمد تا به بزرگی صوری و معنوی صاحب عالم و عالمیان اعتراف کرده بشاه راه اخلاص مهتدی شدند و آنکه خیل هنوز نسبت ادهم خان و قرب و قرابت ماهم اتکه در برابر داشته و این سخن را از اراجیف پنداشته در کمین انتقام بودند - اما چون بوزاینها افتاده بود بوسیله مقربان بساط حضور التماس نمودند که (چون این عدالت بظهور آمده) آن سیه روی دین و دنیا را همچنان مرده بماندند تا خاطر بشری از دغدغه برآمده مرهم پذیر جراحات گردد - آن دانای رموز آفرینش ملتمس ایشان را بموقف قبول داشتند - و شیخ محمد غزنوی از طرف ایشان رفته بچشم عبرت بین دید و شورش خاطر این طبقه دولخواه و سلسله سعادت منش فرونشست - و هزاران هزار سپاسداری و شکرگذاری بجای آوردند - و عالمیان یکبارگی از شور شرارت انگیزان کور باطن نجات یافته در مامن آسودگی و راحت رحل بیغمی گشادند - الحق برای این معدلت عظمی اگر آفرین آسمانیان بتحسین زمینیان پیوندد اندک از حقوق آن ادا یابد - و الا ذرات خانواده انسانی را کجا توانائی که شکر این عدالت عظمی توانند کرد - هم سیاست کبری ست که بوسیله آن عالم صورت طراوت خاص پیدا میکند - و هم هدایت عامه که از برکات آن ظلمت آباد دلهای بنور ارادت و شمع شعاع اخلاص نورانی میگردد - هم کور باطنان سبل رسیده را داری بینش است - و هم تیره بینشان رمد پذیرفته را

سرمه نور - هم لنگان عرصه عقیدت را پای طلب است - و هم نسبت قدمان راه ارادت را عصای
 همت - هم لشکر شکسته دلال را حصار آهنگین است - و هم خاندان ناشکیبائی را پاسبان بیدار ه
 و بالجمله حضرت شاهنشاهی بعد از تقدیم چنین معدلت درین حرم سرا تشریف ارزانی داشتند
 ماهم انگه (که در منزل خود بر بستر بیماری افتاده بود) می شنود که ادهم خان چنین بے اعتدالی
 کرده است - و حضرت او را مقید فرموده اند - مهر مادری اوزا برداشته بملازمت اقدس آورد
 که شاید پسر خود را خلاص سازد - آنحضرت ماهم انگه را که دیدند فرمودند که ادهم انگه ما را کشت
 ما هم اوزا قصاص فرمودیم - آن عاقله روزگار معروض داشت که خوب کردید - لیکن ماهم انگه را
 یقین نبود که پسرش بسیاست رسیده باشد - در آن حال بی بی نجیبه بیگم مادر دستم خان
 از خانه ادهم خان آمده صورت واقعه را ب ماهم انگه گفت - ماهم انگه پرسید که بچه طریق کشتند
 گفت نشان زخم گرز بر روی او پیداست - دیگر نمیدانم - و آن اثر مشیت حضرت شاهنشاهی بود
 که بقوت تائید غیبی در مرتبه اول بر روی او رسیده بود - ماهم انگه را چون بتحقیق پیوست (که
 پسرش بسیاست رسیده) اگرچه (بمقتضای عقل که داشت حفظ آداب حضور اقدس نموده جزع
 و فزع نکرد) اما درون او بهزاران زخم جانستان مجروح شد - و رنگ از رویش رفت - و خواست
 که بر سر فرزند رود - حضرت شاهنشاهی نظر بر درام خدمت او فرموده بسخنان دل آویز تسلی بخش
 قدری تسکین نموده اجازت رفتن فرمودند - تا فرزند بے اعتدال خود را بآن نمط نه بیند - و بموجب
 حکم عالی همان روز آن دو نعل را بدلهای روانه ساختند - و حضرت شاهنشاهی در گرد آوری
 خاطر آن عجز دانش سرشت نصاب بلذ و مواعظ دلنشین فرموده روز دیگر رخصت خانهاش
 فرمودند - آن عاقله ماتم رسیده تسلیم و رضا گونه ظاهر ساخته تن بقضای ایزدی در داد - و بخانه خود
 آمده بسوگراری نشست - و ناله و شیون آغاز نهاد - و مرضی که داشت روی در تزیاد آورد - و ارکان
 عاقبت در تزلزل آمد - و بعد ازین واقعه بچهل روز در تیر ماه الهی موافق شهر شوال بمقدس سرای
 نیستی شذاعت - و خاطر مهر پرور مهربانی گزین حضرت شاهنشاهی از قضیه آن عفت قذاب
 بغایت اندوهگین شد - و عظیم رقت فرمودند - و بآئین اعزاز و اکرام نعلش او را نیز بدعای فرستادند
 و بسعادت خود هم قدمی چند برقت تمام مشایعت این نعل فرمودند - و تمامی اعیان سلطنت
 و بزرگان این دردمان عالی بلوازم تعزیت و آداب مصیبت پرداختند - و بموجب اشارت اقدس
 عمارت عالی اساس بر سر مزار ماهم انگه و ادهم خان بنا کردند - و همچنین (در ماتم داری خان اعظم
 انگه خان - و تسکین خاطر فرزندان سعادت پیوند او و برادران گرامی - و التیام جراحت قلوب
 (۲) در [بعضی نسخه] نعت بیگم - و در [اکثر نسخه] نخته بیگی - و در [بعضی نسخه] مآثر الامرا [نجیبه بیگم .

تمامی قبيله - و تربيت اين طبقه عقيدت طراز - و ارتقا^(۲) مدارج اين سلسله اخلاص گزين (توجهات عظيم فرمودند) *
* شعر *

اگر زينسان عزا داري کس را * بمردن ميل خواهد شد بے را

و روز ديگر از سنوح راتعه خان اعظم و ادهم خان خبر فرار منعم خان و شهاب الدين احمد خان بمسامع جلال رسيد - بندگان حضرت شاهنشاهي حمل برسبک رائي و کوفه انديشي آنها فرموده اشرف خان را با مثال عاطفت و منشور استمالت فرستادند - تا اين مغلوبان سلطان واهمه را مطمئن ساخته باسلام توائم سرير عالي سريلند ساخت - و بافاضه عنايت شاهنشاهي عرق خجالت اينها با بروی کونين بدل شد *

تربيت فرمودن اعتماد خان - و انتظام ممالك خالصات بار تفويض نمودن

حضرت شاهنشاهي ازان هنگام (که سنوح اين سانحه ناگوار بحسب اقتضای حکمت ايزدي روی نمود) بموجب شناخت طبيعت زمان و دريافت مزاج زمانيان بانظام مهمات ملڪي پرداخته عالم و عالميان را راج ديگر بخشيدند - اگرچه (پيش آمدهای بخود مغرور را روز بازار کساه پيدا شد) اما مستعدان اخلاص مند (که از بے انصافي بزرگان دنيا در کنج خمول بودند) بفروغ دريافت شاهنشاهي بظهور آمدن گرفتند - از انجمله اعتبار يافتن اعتماد خان خواجه سراسر و شرح اين عاطفت عظمی آنکه مقصديان اشغال سلطنت از بيوقوفي يا بدمستي يا بد نيتي در معمورتي خانه خود کوشش نموده گنجها برای خود سامان مي نمودند - و در تحصيل خزانه معموره شاهنشاهي (تا به تعمير و تکثير آن چه رسد) اهمال ميکردند - و حضرت شاهنشاهي (چه بواسطه آنکه در پرده پوشي بودند - و چه بجهت آنکه مخاطب بدست نبي افتاد) از اين مقوله حورف نمي فرمودند و دران باب قانون انتظام نبي يافت - و باوجود آنکه (مغلوبان بيوتات عالي را منقصتها و شدتها ميرسيد) گره گشائي اين کار را بوقت ديگر حواله فرموده با پيشاني گشاده و خاطر شگفته نماشای فنون تقدير مينمودند - درينفلا (که سنگ بر شيشه اعتبار بزرگان آمد - و بعضی از ارباب درايت و اصحاب خدمت پيش آمدند) خواجه بهلول^(۳) ملک خواجه سرا (که در ايام حکومت سليم خان پسر شيرخان افغان بجوهر رشدی که داشت باسم محمد خان ممتاز گشته بود و پيشتر ازين واقعه در سلک ملازمان غلبه اقبال منسلک گشته از روی اخلاص خدمت شايسته بتقديم ميرسانيد) بمقتضای کارداني پرتو عنايت شاهنشاهي بحال او افتاد - او مزاج اقدس

شاهنشاهی دریانته مکنونات ضمیر انظم بخش را در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن بمقدمات معقول معروض داشت - و آنحضرت پایۀ شناخت او را دریانته کلمات هوش افزای فرمودند - و او را بخطاب اعتماد خانی اختصاص داده جمیع خالصات شاهنشاهی (که بدست ارباب تغلب بود) بروی مسلم داشتند - و چنانکه (رای جهان آرای شاهنشاهی در بهم رساندن خزانه معموره اندیشیده بود) اعتماد خان بحسن تردد و لطف کفایت بجای آورد - و آغاز این کار در اواسط این سال بظهور آمد - نقد ربایان نادرست دست کوتاه کردند - و تیره رایان خود خواه کفاره گرفته پای در دامن عزت کشیدند - و صافی ضمیران کفایت اندیش در میان آمدند - و خزانه (که اساس سلطنت و بنیاد دولت و قوت بازوی سپاه است) بروجه (که لایق دولت ابد پیوند باشد) انظام یافت - چه بدائع قوانین و غرائب احکام (که هر کدام دستور العمل رفاهیت عالمیان باشد) روز بروز از خدیو زمان بظهور می آمد - و اندک از بسیار (که در رواج و رونق خربندۀ عالیۀ بخاطر اقدس گذشته بود) اعتماد خان بعمل آورد - چه کارهای شگرف که بظهور نیامد - و چگونه این مهم اہم از پیش رفت - اگر همچنین فرمان پذیران عقبۀ خلافت مقاصد علیای شاهنشاهی را دریانته در عمل آن بکوشند در اندک فرصتی ساحت این ربع مسکون (که عبارت از معمورۀ عالم است) بتصرف اولیای دولت در آید - لیکن عالم در پیش همت علیای شاهنشاهی جائست بس مختصر - شایستہ کمال توجہ ندانسته همواره دل در مرضیات الہی بسته میدارند - و مخاطبان فرمان پذیر را اگر هزارم حصہ دریافت شاهنشاهی بودہ هم این کار مختصر (که در پیش ظاهر بینان از اعظم امور است) باندک توجہ صورت نلخواہ بسته - و همانا حکمت الہی را درین کار نظرهاست *

و از سوانح گریختن منعم خان است و دستگیر کردہ آوردن او بدرگاہ شاهنشاهی - آدمی زاد را دو امر غریب در نهاد است - اول طبیعت کہ نہ تمیز دارد - و نہ چشم - دوم عقل در ربین کار شغاس و بیشتر آدمی از سربروائی گرفتار اندیشہ تباہ شدہ خرد را (کہ کار فرمای صلاح اندیش است) معزول ساختہ فرمان برداری طبیعت میکند - و کارے (کہ دشمن بصد تکبیری ترزیر نتواند سامان داد) او بیک بے فکری برای خود بهم میرساند - و تمثال این حال تباہ رائج خانخانان منعم خان است - کہ باوجود جلال عیالات پادشاهی (کہ پایه افزای مغزات او بود - از انجمله طلب او از کابل بعنوان چندین اعزاز و احترام - و تشریف خطاب خانخانانی - و دیگر التفات عالی - و منصب و کالت - و حکومت کل) قدر این همه نعمتہای گرانی نشناخته و از همه قطع نظر نموده بخارخار این بیم (کہ در واقعہ خان اعظم و ادهم خان او را بشعله افروزی این آتش متہم میداشتند)

با خود قرار بردن نمی توانست داد - چنانچه دران روز هم فرار نموده بود - اگرچه عمده آن بود که بعد ازین واقعه از معامله ناهمی برخوردار این معنی را بسته بود که حل و عقد کارگاه این دودمان عالی و رتق و فتق جمیع مهمات ملکی و مالی بے شرکت احدی بحیطه اختیار و اقتدار او باشد و این معنی صورت نمی بست - لاجرم همواره سودای خام می بخت - و عزیمت ناصواب مصمم می ساخت - که از درگاه کینتی پناه (که وطن گاه سعادتمندان هفت اقلیم است) گریخته خود را بعشرت آباد کابل (که پسرش غنی خان درانجا حاکم بود) رساند - و دران بهارستان عاقبت باستقلال کامیاب فراخ باشد - تا آنکه در مردان ماه الهی باین نیت نادرست از دارالخلافه فرار نموده راه دامن کوه پیش گرفت - و محمد قاسم خان میربحر همراه او بود - چون این قضیه بمسامع علیه رسید آنرا وقع نداده فرمودند که منعم خان جائی نمی رود - زود خواهد آمد - و هرچند (ساعیان فرصت جو وقت یافته در ضبط اسباب و اموال او بایما و تصریح عرضداشت نمودند) از بزرگ منشی و فراخ حوصلگی و قدر دانسی خدیو جهان خواهش ارباب سعایت صورت نه بست - و بدولت فرمودند که اگر بفرض منعم خان بکابل رود آن هم ملک ماست - و او ملازم این درگاه - تنگ دلی او را برین داشته نه نادرستخواهی - اگر نیاید اسباب و اموال او را از عقب او روانه خواهیم فرمود باید که هیچ یک پیرامون خانه او نگرود - قضا را بعد از نگاہی شش روزه چندین کوه و بیابان نوردیده در حوالی پرگنه سورت (که در جایگیر میر محمد منشی بود) اتفاق عبور ایشان افتاد - قاسم علی سیستانی نوکر میر محمد (که شقدار آن پرگنه بود) خبر یافت که دو کس از امرای پادشاهی میگذرند - و آثار خوف از ناصیه حال ایشان بیداست - باتفاق بعضی از اهل قصبه سر راه گرفته ایشان را خواهی نخواهی مقید ساخت - و سید محمود باره (که از میامن خدمات پسندیده در جرگه امرای عظام انتظام یافته از بزرگان بساط عزت بود - و دران نواحي جایگیر داشت) ازین قضیه آگاهی یافته آمد - و منعم خان را بخانه خود برد - و وقت را غنیمت دانسته در آداب عربی و خیر اندیشی کوشید - و باعزاز و احترام همراه خود بشرف ملازمت حضرت شاهنشاهی آورد - آنحضرت برخلاف اندیشه مختصر اهل روزگار و نقیض خواهش بداندیشان (که هرگز زمانه ازان نیرو عقلا خالی نباشد) او را بعواطف بیکران افتخار بخشیدند - و بهمان نط بمنصب والی وکالت و خطاب خان خانانی اختصاص داده نوازشهای بے اندازه فرمودند - دل برهم خورد و او را اطمینان حاصل شد - و فتنه اندوزان بداندیش گزاره گرفتند - و عالمیان را آرامش دیگر پدید آمد و چرا چنین نشود - بر تارک کسی (که تیغ سیاست متروغ جهانیان بود) تاج ریاست نهادند *

و از سوانح آمدن تان سین است بدرگاه مقدس شاهنشاهی - و تفصیل این اجمال آنکه چون (ذات مقدس حضرت شاهنشاهی جامع مراتب صوری و معنوی و حاوی مدارج کونی و الهی ست - چنانچه در هنگام سخن و ظهور معامله صاحبان هرفن را گمان آن میشود که ذات مقدس غیر این فن بامرے دیگر توجه نفرموده - و همگی فطرت عالی صرف این کار شگرف شده) آنحضرت در دقائق موسیقی چون سایر فنون دانش (چه از اقسام نعمات و شعب فارس - و چه از اصناف سرود هندوستان) از روی علم و عمل یگانه ادوار اند - چون [صیت نغمه پردازئی تان سین (که از کلاوتان^(۲) گوالیار در صوت و عمل منفرد زمان بود) بمصاحف علیه میرسید - و مذکور مجلس اقدس میشد که از زاویه آسایش خیال کرده در پیش راجه پنه بسر میبرد] خاطر اقدس توجه فرمود که او در سلک مغنیان عشرت سادی اقبال باشد - جلال خان تورچی را (که از مقبولان بساط قرب بود) بجهت آوردن تان سین با مفسر استعالت پیش راجه فرستادند راجه از التفات شاهنشاهی سر افتخار باوج عزت رسانیده مقدم فرستاده را پیرایه سعادت خود دانست و مصحوب او پیشکشهای شایسته از فیضان نامی و جواهر گرامی بدرگاه گیتی پناه روانه ساخت و بآئین پسندیده تان سین را سامان لایق نموده خال رخسار پیشکش خود خیال کرد - و درین سال بسعادت زمین بوس افتخار یافته کامروا شد - و حضرت شاهنشاهی خوشوقت شده نقود انعام در دامن آمید او ریختند - و کلاه عزت او از همگان برافراختند - چون فطرت مستقیم و جوهر قابل داشت بدوام ملازمت و حضور بساط نشاط شاهنشاهی تربیت یافت - و در نغمه سرائی و مضامین بستن ترقیات عظیم او را روی داد *

آغاز سال هشتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی - یعنی سال آبان از دور اول

درینولا (که خاطر همیشه بهار حضرت شاهنشاهی بنشاط نغمه پردازخته دوستداران این مشرب^(۴) را انبساط بخش بود) نغمه مقدم نوروزی بدلگشائی و جان افروزی بلند آوازه شد - و عشرت بزبان حال ترانه زن این مقال گشت *

وقت است که بوستان دم از نوش زند * مد نغمه تر بهار بر گوش زند

از آتش گل که باد صبح افروزد * خون در رگ مرغان چمن جوش زند

طبایع مرکبات بغیض جان پرور بساط در اهتزاز نشو و نما آمد - سرود مرغان چمن در گوش

(۲) در [چند نسخه] کلاوتان (۳) نسخه [ی] حضرت شاهنشاهی (۴) در [بعضی نسخه] مسرت

(۵) در [چند نسخه] جهان افروزی *

گل‌های بهار پیچید - ساتیای وقت جرعه شوق بزازگی در کام روزگار ریختند - عندلیبان نیم مست بمضرب متعار بریط نوازی آغاز نهادند *

* شعر *

بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته * بهر نغمه گلبن سرفراخته

ازان نغمه کو غارت هوش کرد * مغنی توتم فراموش کرد

نیر اعظم بهزاران فیض و افضال بعد از انقضای نه ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه بانزدهم رجب (۹۷۰) نهصد و هفتاد و پنج شرف تحویل نمود - و آغاز سال آبان الهی (که سال هشتم از مبدأ تاریخ جلوس شاهنشاهی ست) بسعادت و اقبال اتفاق افتاد - و عالم و عالمیان را طارته تازه و نصارته بے اندازه بدید آمد *

و در مفتوح این سال فخرنده بتائید این جهان آفرین (که چراغ افروز دولت ابد قرین است) خواجه عبد المجید آصف خان را در جنگ راجه رامچند و غازی خان تنوری^(۳) نصرت روی داد و ملک پنه بدست تائید یافته او مفتوح گشت - و شرح این قضیه دلگشا آنست که خواجه عبد المجید دیوان را (که از رفور کاردانی خطاب آصف خانی خلعت امتیاز یافته بود - و از قلم بسیف تصاعد نموده در سلک جامعان سیف و قلم و صاحبان طبل و علم انتظام داشت) سرکار کوه (که ولایت ست وسیع) جایگزین نموده بودند - او بمقتضای کاردانی و کار طلبی خود در مقام آن شد که ملک پنه را (که ملکه ست وسیع بسر خود) بتصرف در آورد - نخستین برامچند (که از راجهای نامور ممالک هندوستان است - و پدر بر پدر فرمان روائی آن ملک کرده اند) بنصائح ارجمند پیغام داد - که کلاه خود سری را از تارک فحوت نهاده حلقه عبودیت در گوش اطاعت افکند - و در سلک خراج گذاران ممالک محروسه درآمده کامیاب امن و امان گردد و غازی خان تنوری را (که بوهمنوی ادبار مسلک بغی پیموده پناه باو برده است) بدرگاه گیتی پناه (که مامن عالمیان است) فرستد - رامچند چون هنوز برق سعادت بر ناصیه بخت او نفاخته بود (نصائح آصف خان را که گوشوارگی گوش دولت او را شایستگی داشت) پنه غفلت ساخت - و حرف اطاعت و عبودیت موجب مزید فحوت و غرور او گشت - و از بخت برگشتگی آماده جنگ شد آصف خان (که تائید یافته سطوت دودمان این دولت بود) با سامان شایسته بر سر او رفت و او با اتفاقی غازی خان تنوری بالشرک انبوه از راجپوت و افغان بچنگ پیش آمد - و دلیران و بهادران جانپین دست از جان شسته دل در ناموس بسته هنگامه کارزار گرم کردند *

* شعر *

(۲) نسخه [۱] سرانداخته (۳) در [اکثر نسخه] تنور (۴) نسخه [ب] ملکه ست عظیم بسر خود -

و در [اکثر نسخه] ملکه ست بسر خود (۵) یا کرده آید *

دلیران به تیر و کمان تاختند * همه نیرزه و تیغ انداختند

جهان گشت پُر ز ابر الماس ریز * شد از خاک و خون باد شنگرف بیز

و بعد از رد و گیرِ بے اندازه آصف خان غالب آمد - و غازی خان تفری را با بسیاری از سرداران نبرد طعمه شمشیرِ خون آشام ساخت - و راجه رام چند شکست یافته بقاعه باندھو (که مستحکم ترین قلاع آن ولایت بود) متحصّن گشت - و غنائم ^(۲) بے پایان بدستِ اولیای دولتِ قاهره در آمد - درین اثنا بوسیله استدعا و استشفاعِ راجهای نامور (که بدرام خدمتِ حضور در بساطِ قرب پایه قبول داشتند) فرمانِ جهان مطاع از درگاهِ معلّی صدور یافت که راجه رام چند حلقه بندگی در گوش کرده قرار بدریافتِ دولتِ زمینِ بوس داده است - ^(۳) او را از زمره بندگانِ عقبه مقدّسه شمرده پیرامونِ ولایت او نکردند - بموجبِ منشورِ اقبال آصف خان از انجا مراجعت نموده بجایگیرِ خود آمد *

ذکر تعین نمودن منعم خان خانخانان بکابل - و سوانحی که روی نمود

چون (باطنِ جهان آرای شاهنشاهی همواره توجّه اقدس بانظامِ کابل و آنحدود و استخبارِ سوانحِ آن داشت) درینوای بمسامعِ علیّه رسید که فضیل بیگ برادرِ منعم خان باتفاقِ امیر بابوس و شاه ولی انگه و علی محمد اسپ و سیونج سیدی ماهی و خواجه خاص ملک و جمیع دیگر عقّت قباب ماه چوپک بیگم والدّه میرزا محمد حکیم را بر بے اعتدالی غنی خان اطلاع بخشیده در برآوردنِ او از عشرتِ سرای کابل کمالِ سعی بتقدیم رسانیده برآوردند - منعم خان را اتالیق میرزا محمد حکیم ساخته بکابل رخصت فرمودند - و تفصیلِ این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگرچه چشمش از بینش بهره نداشت اما در گزینش و شوارت همه تن چشم بود - و از حکومتِ برادرزاده خود پیوسته پیچ و تاب داشت - و غنی خان والدِ منعم خان در اصل از هوشمندی و سعادت منشی بے نصیب بود - و با این همه سرمستی ریاست او را از پایه اعتدال انداخته بود - و بد مصاحبِ (که بدترینِ آفاتِ آدمی زاد است) بکمندِ ادبار او را از فرازِ سعادت به نشیبِ شقارت میکشید از انجمله میرامانی و کل بابا بهره گویی و ژانرِ خائنی سنگ راه سعادت او بودند - تا آنکه آنجماعه مهدِ علیا بیگم را باخود متفق ساختند - و در اوایلِ شهرِ پور ماهِ الهی سالِ هفتم غنی خان بسیرِ فالیز بجانبِ زمره ^(۴) رفته بود - شهر را استحکام نموده در حصار را بر روی او بستند - و او بسلِ آراسته در برابرِ دروازه دهلای آمده بر پشتِ سیاه ایستاد - و کاره نتوانست کرد - پهلوانِ عیدی

(۲) نسخه [ح] بسیار - و نسخه [ط] اندازه (۳) نسخه [خ] آسمانپوس (۴) نسخه [و] بائی -

و نسخه [م] نامی (۵) نسخه [ج و] جوجک (۶) نسخه [ه] رصه (۷) نسخه [ی] لشکر *

کوتوال را برسات نرسد که شاید بمکرو تزویر کارے بسازد - نام بردها جواب دادند که تواز جانب حضرت شاهنشاهی بحکومت اینجا متعین نبودی - مردم از ستمکاری و بے اعتدالی تو بندگان آمده بودند - اکنون مناسب آنست که سلامت بدر روی - و اگر میخواهی (که باز بریاست این ولایت برسی) بدرگاه جهان پناه رفته عیار خود را درست کن - و منشورِ والا از دیوان خلافت گرفته بیا - تا موجب آن عمل نموده آید - داری گنت و گو بود که مردم از جدا شدن گرفتند - و چون ایستادن او بامتناد کشید و دانست (که رفتن درون شهر ضرورت نمی‌بندد - و نزدیک است که گرفتار شود) آخرهای روز برهنمونے حمزه عرب و میر مغیث الدین نیشاپوری بجانب جلال آباد رفت - و تمام اسباب و اموالِ او را در شهر غارت کردند - و باعث دیرری کابلان برین امر سرگذشت تولک خان قوچین است *

و شرح این قضیه برسم اجمال آنکه غنی خان (که مستی جوانی و اعتبار او را ضمیمه شقاوت ذاتی شده بود) سوخ خود را در زبان دیگران دانست - و بستیزه کاری و هزّه درائی بسر برد و پایتقد مردم ندانست - و بد مستانه سلوک کرده - از انجمله تولک خان قوچین را (که از دلاوران نامور و از مقربان بساط اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود) بے سبب گرفته با جمع از خویشان او در بند کرد *

بد با تو نکرد هرکه بد گز * آن بد بیقین بجای خود کرد

تا آنکه بعضی از ارباب ملاح در میان آمده خلاص کردند - و تولک خان ازین بے آبرویی (که روی داد) بموضع ماما خاتون (که بجایگیر او مقرر بود) رفته و پای جرأت در دامن صبر پیچیده فرصت انتقام می‌جست - در خلال این حال قافله از جانب بلخ می‌آمد - غنی خان خبر قافله به چاربکاران شنیده با معدوده باهتقبال قافله و انتخاب اسباب [سیر خواجه‌سیاران را (که سرمنزلست خاطر فریب) بهانه ساخته] از شهر بیرون رفت - و آنجا بزم بدمستی ترتیب داد و ترانه خود پرستی ساز کرد - چون [تولک خان (که گاه و بیگاه در کمین انتقام بود) از برآمدن او آگاه شد] فرصت را غنیمت دانسته با جمع از خویشان و نوکران از بی شقاوت - نیم شب بر سر غنی خان (که خرد بهراب و تن بخواب داده بود) رسیده بخت بکام و صید بدام یافت - او را و شگون پسر قراچه خان را دستگیر کرده در بند کشید - و بسرزنش زبانی دل شوریده خود را (که از آشوب غم و غصه پُر بود) خالی ساخت - و بگمان آنکه (چون حاتم را بقید در آورده شاید شهر هم تواند گرفت) از انجا عنان تاب شده و احشام کابل را بخود متفق ساخته در موضع خواجه راش

(که در دو گروهی کابل است) فرود آمد - فضیل بیگ و ابوالفتح پسر او و مردم غنی خان در استعداد جنگ شدند - تولک خان دریافت که قصد او بجائی نمیکشد - و دست او به شهر نرسید - بحصه قانع شده حرف صاع و تقسیم ولایت در میان آورد - فضیل بیگ نیز بسبب استخلاص برادر زاده خود این معنی را غنیمت شمرده اکبر شهر را فرستاد - و از معموره پای منار تا حد ضحاک و بامیان (که قریب بخمس کابل است) باز مسلم داشت - و اطفای نابره آشوب کرده غنی خان را از جنگ او خلاص کرد *

* شعر *

در اندیش ای حکیم از کار ایام * که پاداش عمل یابی سرانجام

سلامت بایست کس را میزار * ادب را در عرض تیز است بازار

غنی خان بکابل جای گرم ناکرده دفتر عهد و پیمان را بر طاق نیسان گذاشت - و بجمعیت تمام بقصد انتقام بر سر او روانه شد - تولک خان صلاح وقت در بودن خود ندانسته با خویشان و مردم خود رو بدرگاه جهان پناه نهاده شاه راه هندوستان پیش گرفت - غنی خان با لشکره گران تعاقب نمود - چون تولک خان تاب ستیزه نداشت راه گریز پیش گرفت - و قریب بموضع زاله (که از گذرهای آب غوربند است) لشکر کابل باز رسید - و جنگ در پیوست - آخر تولک خان تاب نیارده با پسر خود اسقندبار و معدودے از خویشان و نوکران مردانه از میان چندین لشکر برآمد - و بابای قرچین و مسکین قوچین و چندے دیگر از ملازمان او بقتل رسیدند - و از آنجا غنی خان کامیاب برگشته بکابل آمد - و بساط تحکم و ترع مبسوط ساخت - و دست تطاول بر رعایا و سایر اهل شهر دراز کرد - و بخودرانی و خود آرایی پرداخت - و با آنکه (حقیقت بیسامانی سرکار میرزا محمد حکیم معلوم او بود) پروای آن نکرد - مردم میرزا و سایر اهل کابل از این ممر تدکل شده بتفاق فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح کمر همت بدفع او بستند - اتفاقاً در همان ایام در قریه معموره فالیزها بکمال رسیده بود - هوای سیر فالیز از خاطر او سر برزد - غافل ازینکه گفته اند * مصرع *

* تو خریزه خور ترا بفالیز چه کار *

چون هنگام ادبار او رسیده بود بسیر فالیز روان شد - و شب آنجا توقف کرد - ابوالفتح بیگ و دیگر ناموران شهر فرصت یافته میرزا محمد حکیم را بالای دروازه آهین آورده نقره و نفیر بلند آوازه کردند - و غلغلۀ عظیم از وضع و شریف برخاست - غنی خان از اجتماع این خبر سراسیمه^(۲) با معدودے (که همراه او بودند) بجانب شهر شتافت - چون بآن حوالی رسید دید که منصوبه طوره دیگر نشسته - ابواب موافقت مسدود است - و مداخل مخالفت مفتوح - و کارے از پیش

نمی تواند بود - و اگر نزدیکتر آید بحتمل که همراهان او (که عیال ایشان در شهر است) او را تنها گذاشته بروند - بلکه دستگیر کرده ببرند - حیران و مضطرب بر پشته سیاه سنگ شامیانه زده ایستاد اهل قلعه توبه بجانب او انداختند - بحسب تقدیر تیر آن بشامیانه رسید - غنی خان از مشاهده آن هراسان شده بصد داغ حسرت و حرمان و هزاران درد آرزو و ارمان دل از خان و مان و حکومت کابل برگزیده روی بجانب هذروستان آورد - بعد از رفتن غنی خان عفت قباب مهد علیا ماه چوپک بیگم مهمات کابل را متمشی ساخته وکالت میرزا محمد حکیم را نامزد فضیل بیگ نمودند - و چون نظرش از سوره بیدنائی پرتو نداشت ابوالفتح پسرش به نیابت پدر مهمات و معاملات فیصل میداد و او را هم چون (شایستگی بزرگی نبود - و عقل در اندیش معامله دان نداشت) در تقسیم جایگیر و قطع معاملات عدالت منظور نداشته بخردانه بسر میبرد - و از همه بدتر آنکه جایگیرهای چیده را برای خود و موافقان خود مقرر ساخت - و جاهای زیور را برای سرکار میرزا نامزد کرده مظالم غریب برای خود سامان نمود - از انجمله غزنین را بمیرزا خضرخان (که از سرداران هزاره است) داد - و بابوس بیگ را مقید ساخته باو سپرد - و او تمام اموال و اسباب باقی مانده او را گرفته بناکامی کشت - و هر که نه عقل صلاح بین داشته باشد (که بفروغ آن در مسالک اعمال رود) و نه دیده بینا (که از دید احوال دیگران عبرت گزین شود) و نه صاحب خیر اندیش در بین (که بسخی او اقتدا نماید) هرائینه درین سرای مکافات سزای لایق در کنار او نهاده آید - و لهذا چون دو ماه ازین معامله گذشت والدۀ ماجده میرزا و ملازمان قدیمی تاب این ستم شریکی و ستیزه کاری فیآورده کمر عریه بستند - و جماعه ازان مردم (مثل شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و میروم خویش شاه ولی و معصوم کابلی و سیوندوک و دیدی سرمست و جمعی دیگر) در قصد بسر فضیل بیگ همدستان شده مترصد فرصت نشستند - تا شب همدین داعیه او را بدر خانه طلبیده در خرگاه (که در محراب دیوان خانه چهل ستون نصب کرده بودند) مجلس شراب منعقد ساختند و پیااله را بگردش در آوردند - از شام تا نیم شب بانگ نوشانوش بود - درین اثنا چند نویت ابوالفتح آهنگ بیرون رفتن کرد - اهل مجلس بتملق مستانه از مجلس برآمدن نگذاشتند - و این بد مست خون گرفته بمخبر از سنگ اندازی دوران - چون (وقت بدردی شب کشید - و کیفیت شراب زور آورد - و فرو رفتن خواب بار هم آغوش شد) جمعی (که خونریزی او بخود مخمّر ساخته بودند) شمشیرها کشیده بخراگه درآمدند - و بضربات تیغ جانستان کار او را تمام ساختند - و میروم بهادر خویش شاه ولی سر او را بریده بر سر نیزه علم کرد - و جسدش را از بالای حصار پایان انداختند و غلغله عظیم در کابل افتاد *

چون سرگذشت ابوالفتح بفضیل بیگ رسید از سرِ اضطراب اسباب و اموال خود بمدد میرزا سنجر پسرِ خضرخان هزاره (که پسرِ این سنجر سکندر نام بار نسبت دلمادی داشت) بار کرده خواست که خود را بالوسِ هزاره رساند - و باین اندیشه برآمد - بعضی از ملازمانِ میرزا خبرِ فرارِ او شنیده از دنبال شناختند - و دستگیر کرده بقلعه آورده آواره صحرای عدم ساختند - و بعد ازین واقعه شاه ولی انکه کابل حلّ و عقدِ مهماتِ کابل گشت - و خود را از بخردی عادل شاه خان خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر را منصبِ خان خانانی داد - و خواجه خاص ملک خواجه سرا را اخلاص خان لقب کرد - و از خود سری و بخردی لقبهای (که پادشاهان به بندهای خود مکرمت فرمایند) دادن گرفت - و بسعیِ خویش در فتنای خود اهتمام نمود - و در اندک فرصتی بیگم قصدِ غدری ازوفهمیده بعدم آباد فرستادند - و به رایِ رزینِ خود مهماتِ کابل پیش گرفته بجهتِ مصلحتِ رقتِ حیدر قاسم کوه بر را (که آبا و اجداد او در سلکِ امرای حضرتِ گیتی سانی فردوس مکانی و حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی انتظام داشتند) وکیلِ میرزا اندیشیده برای انتظامِ مهماتِ مقوّر ساختند - بجهتِ سیرابی سخن بدرازی کشید *

و بالجمله چون (شرح برآوردنِ غنی خان و کیفیتِ بی سرو سامانیِ مهماتِ کابل معروضِ بارگاهِ معلّی شد) بخاطرِ نکته دانِ دور بینِ حضرتِ شاهنشاهی رسید که منعم خان بودنِ کابل را بسیار میخواست - مناسب آنست که او را اتالیقِ میرزا محمد حکیم ساخته روانه کابل باید نمود که هم انتقامِ پسرِ خود را بکشد - و هم تدارکِ پریشانیِ احوالِ کابلیان نماید - و هم قدرِ عنایت و مرحمتِ شاهنشاهی بهتر ازین دریابد - بذابریِ اندیشه صواب انتما منعم خان را (که بر سرِ راجه مذکور تعین فرموده بودند) از اژده باز گرانیده باین خدمتِ عالی رخصت فرمودند - و چندی از امرای (مثلِ محمد قلی خان برلاس - و حیدر محمد خان آخته بیگی - و شاه حسین خان نکدری و حسن خان برادرِ شهاب الدین احمد خان - و تیمور خان یکه - و جمعی دیگر از بهادران و یکه جوانان) نیز تعین شدند - منعم خان چون (از تبه رانیِ قدرِ دولتِ حضورِ نمی شناخت - و پایۀ عذاباتِ شاهنشاهی نیک در نمی یافت - و از کابلیان اعتباری نمیگرفت) این نقش را فوزه عظیم دانست و به مجرّده رخصتِ بسرعتِ تمام متوجّه کابل شد - و از رویِ استعجالِ طیّ منازل و قطعِ مراحلِ نموده بجلال آباد رسید - و چندان توقف نکرد که امرای کمک بتمام باو ملحق شوند - و محمد قلی خان برلاس حاکمِ ملتان (که جمعیتِ تمام داشت) گردی ازو پیدا نبود - بیگم باستماعِ آمدنِ منعم خان بایمانِ کابل کنگاش کرده قرار دادند که اهلِ کابل را از سپاهی و اویماق فراهم آورده و میرزا را همراه گرفته

متوجه پیش شویم - که در لغزانات جنگ صورت بندد - اگر در مصاف غالب شدیم ازان چه بهتر و اگر نه گریخته خود را بقباثل مهمند و خلیل میرسانیم - و ازانجا روی توجه بملازمت حضرت شامشاهی می آوریم - و خود را بحماییت درگاه والا می سپاریم - و اگر نه خان خانان بسیاستهای کوناگون انتقام برادر و پسر و برادرزاده خود خواهد کشید *

چون منعم خان بده غلامان رسید خبر آمد که عیدی سرمست بجلال آباد آمده در استحکام آنجاست - تیموریکه و خواجه کلان و جمع را بر سر عیدی فرستاد - عیدی قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد - روز دیگر خان خانان متوجه محاصره جلال آباد شد - درین اثنا خبر رسیدن میرزا محمد حکیم و لشکر کابل رسید - جبار بر دی بیگ را (که در زمرة نامداران حضرت فردوس مکانی انسلاک داشت - و درویش شده عمره میگذراند - و درین سفر همراه شده بود) پیش میرزا فرستاد - که شاید بے جنگ مهم صورت یابد - و اگر صورت نیابد قرار دهد که جنگ روز دیگر باشد که ستاره رو بر رست - تیموریکه از فوج هراول جدا شده آمد که غنیم اندک ست - بقدا نیفتادند که شاید غنیم شب بجانی بدر رود - و کار دراز شود - خان خانان بکوشش خود و اهدام حیدر محمد خان (که هردو عاشق کابل و مغزور شجاعت خود بودند) راه جنگ پیش گرفت - درین اثنا خواجه کلان (که سوار هراول بود) کشته شد - میرزا حسن (که در جرانغار بود) از جای خود نجنبید و قاشالان و جمع (که در برانغار بودند) نیز قوفیتی خدمت نیفتند - و ابوالمعالی توبچی (که کابلیان باو خطاب رومی خانی داده بودند) در گرد اسب خود تعبیه آتشبازی کرده بون - تیرے ازان بچله حصاری رسید - و از هم گذشت - چون از کشته شدن خواجه کلان دل بای داده بودند درین مرتبه عنان از دست داده پای ثبات در رکاب نماند - و نزدیک چهار باغ در مقام خواجه رستم این مصاف روی داد - و بجهت مجازت و مکانات ناانسانی قدر چنان نعمتی و بانفرا غرور (که نکوهیده ترین خصلت انسانی ست) شکست بر منعم خان افتاد - و جمع بے حقیقتی نموده بکابلیان ملحق شدند - و تمامی اموال و اسباب منعم خان بتاراج رفت - بایزید بیگ (که یک از معتمدان منعم خان است) تقریر میگوید که مقدار سی لک تنگه از نقد و جزیس همراه من بود که بغارت رفت - و اگر مردم بتاراج مشغول نمی شدند منعم خان هم گرفتار میشد *

منعم خان بال و پر رفته به بگرام آمد - و چند روز در آنجا بوده ملاح کار خود می جست آخر یاری توچی باشی را با عرضه اششت بدرگاه گیتی پناه فرستاده التماس نمود که روی آمدن

(۲) در بعضی نسخه منعم خان خانخانان (۳) در [اکثر نسخه] تمریکه (۴) در [اکثر نسخه] نماندند

(۵) نسخه [ی] سی هزار و پند از نقد و جنس (۶) در [بعضی نسخه] باری *

بمقتدای علیّه ندارم - امید که رخصت مکه معظمه بیاوم - که گردِ تقصیرات خود را در آن ارض مقدّس پاک ساخته شایسته آستان بوس گروم - چون از بی‌طالعی قدرِ عنایت پادشاهی ندانستم دیدم آنچه دیدم - و اگر از بنده پروری رخصت نشود آمیدوارم که چون در من بی سامانی راه یافته چندگاه در پنجاب تدریج جایگیر مرحمت شود - تا سامان کرده توانم شرف زمین بوس دریافت و چون عرضداشت را روانه درگاه ساخت در بگرام نتوانست بود - از اینجا بکفار سند رسید - و از اندیشناکی غنیم از سند عبور کرده در حدود ولایت کُهران آمده نفس راست کرد - و روزی چند در آن حدرد توقف نمود - سلطان آدم لوازم آدمی گری بجای آورد - خان خانان در مقام حیرت آمده نه روی رفتن و نه رای بودن داشت - سراسیمه روزگار میگذازند - حضرت شاهنشاهی را چون پرتو اطلاع بر حقیقت احوال او یافت برخلاف عقلهای کوتاه اهل روزگار منشور عاطفت فرستاده بنصائح گرمی و مراحم کرانمایه او را از کلفت برآوردند - و در جواب عرضداشت او در باب جایگیر پنجاب حکم مقدّس بنفاز پیوست که از روی عواطف پادشاهی جایگیرهای سابق (که کمتر از جایگیر پنجاب نیست - از سرکار حصار فیروزه - و سرکار اثاوه - و خیرآباد - و شاه پور - و کلانور و جالندهر - و اندری - و غیر آن) تغیر نداده ایم - و اگر معامله یورش کُهران در میان نمی بود در لاهور هم هیچ مضائقه نمی زشت - اکنون بمجرّد رسیدن فرمان متوجّه ملازمت گردد - منعم خان بعنایات پادشاهی مستظفر شده متوجّه اسلام درگاه معلّی شد - چنانچه در اواسط سال هشتم الهی و اواخر (۹۷۰) نهصد و هفتاد قمری بشرق بساط بوس استسعاد یافت - و عاطفت شاهنشاهی او را مغبور بحر مرحمت و معمور بر امتنان ساخت - و از چهره حالش گردِ خجالت و غبار ملالت پاک ساخته بنوازشهای پادشاهانه اختصاص بخشید - منعم خان شناسای مدارج کمال شاهنشاهی شده اندیشه خردانه رفتن کابل از سربدای دل برآورد - و بکدل و یکروی گشته کمر همت بخدمت والای شاهنشاهی بست - خاطر مقدّس شاهنشاهی بدین منعم خان را منحخواست - و او از ناشناسی و ناسپاسی دل نهاد این جا نمی شد - آخر پیرایه صلاح خود دریافته بصدد نیازمندی معتكف عتبة اقبال شد - و سعادت کوکب بختش روز افزون گشت - و بدرجات دولت عظمی ارتقا نمود *

و از سوانح آنست که خاطر عشرت پیرای حضرت شاهنشاهی متوجّه شکر جانب ملها شد با جمع از خاصان بآن صوب نهضت فرمودند - و فنون لشکار دلخواه شد - از انجمله روزی هفت شیر شکار آن شیر شکار شد - پنجاه تار به تیرو تفنگ بخاک و خون برابر ساختند - و یکی را آن سرمایه

(۲۰) در [چند نسخه] آدم گری (۳) نسخه [۵] آخر آنرا پیوایه (۴) در [اکثر نسخه] ارتفاع

(۵) در [چند نسخه] متهرة •

انتخاب دلاوران و دلیران بدست خویش زنده گرفت - و با عیبت هزاران تعجب گشت - و دیگرے را جمع از بهادران پُر دل اتفاق نموده بدست آوردند - و در همین شکار عبادت را با عشرت یکرنگ ساخته معدلت آرای بودند که بموقف عرض مقدس رسید که از دیوباراست که در هندوستان رسم شده که ازین طبقات (که در معابد بجهت اقسام عبادات و تقریبات می آیند) حکام آن سرزمین باندازه حالت و ثروت مبلغ مخصوص میگیرند - و گرمی نامند بفتح کاف و سکون را - شاهنشاه خرد پزوه از فراخ حوصلگی و دور بینی و حق اندیشی تمامی آن نقد را (که کوروا میشد) بخشیدند و چنین اخذ اموال را ناستوده انگاشته بمنع آن برلیغ مقدس بممالک محروسه امداد فرمودند - در زمان باستانی از فارسائی بعضی و حرص اندوزی طایفه بعضی تقلید از دادار پرستان چنین خواهش بیجا می نمودند - و بارها بر زبان اقدس گذشت که هر چند بطلان گروه مشخص گردد چون بے راه رفتن بران جماعت مشخص نیست در هرچه (آنرا وجه توجه بعینه کبریای احدیت ساخته پرستش ایزد جهان آفرین می نمایند) چیزے خواستن و سنگ تفرقه انداختن ناستوده خرد خورده دان است - که هرائینه آن نشان ناراضماندی ایزدی خواهد بود - و چون خاطر اقدس از شکار واپرداخت عزیمت آن شد که این هیزنه کروه مسافت پیاده شتافته در یک روز خود را بدار الخلافه آکره رسانند - این عشرت پرور اقبال با مخصوصان قدم همت در راه نهاده یوسف محمد خان کولکناش و میرزا کوکه و سیف خان و شجاعت خان و میر علی اکبر و حکیم الملک و دستم خان و شمال خان و مطلب خان و طبقه دیگر از ارباب اختصاص را همراه گرفتند - ازین ره نوردان اخلاص گزین غیر از میر علی اکبر و حکیم الملک و شمال خان کسی دیگر همپائی نتوانست کرد *

فتح ولایت گکهران به نیروی همت عساکر اقبال

چون [عالم عنصری سفلی منتظم بصلاح عالم قدسی علوی ست - و نمونه ازین برالعجب کار آنست که انتظام مهمات ملکی و مالی پادشاهان والا شکوه به نیت درست و اندیشه راست (که تلوعالم علوی ست) منوط و مربوط می باشد] هر اقبال پناه (که از شوکت ظاهری و عظمت صوری از جای نرفته در آبادانی دلها اهتمام نماید - و همت را برافروخت خرد و بزرگ گمارد - و همواره از دولتمندی ذاتی بقدر گنجایش مطابق نیت بعمل آورده خود را پسای جهانیان داند) ایزد دانا کارهای او را برآورده خیر گردانیده روز بروز آثار انزوع دولت و عظمت او بر همگان ظاهر سازد و مخالفان او هم از دوستان خود آزارها کشیده و باقسام نکبت و انواع بلیت گرفتار گشته سردرگم عدم

(۲) در [بعض نسخه] بفتح کاف عربی و سکون رای غیر منقطه (۳) نسخه [ج ه ی] بدان

(۴) نسخه [ج] که پرتو عالم *

فروبرند - و هر کرا [شهرستان باطنی (که نمونه ملک سماری ست) باندیشهای تبار هوا و هوس خراب باشد] هرائیغه بخلاف آن نتیجه بخشد - چراغ دولت او چون شعله خس کم بقا - و نهال اقبال او چون سایه درخت زرد زوال باشد - اگرچه (هوشمند دانا دل را در امثال این مقدمات خرد افزای دولت بخش احتیاج به تمثیل نیست) لیکن (چون مقصود ازین محمدمت نامه الهی رهنمونی عامه است) بجهت تربیت سرمه بیغائی غبار آلوده چشمان کوتاه بین (که همیشه بجهت مصالح گوناگون عالم از ایشان پُر باشد) بجای دور و زمان گذشته نمیروند - واقعات قدسیه خدیو زمان خود را رقمزده کلک تمثیل میگرداند *

و مجدداً آنچه (درین سال مبارک بظهور آمده موجب مزید آگاهی اهل دید و باعتر دیده و ریخته نظران گشت) تسخیر ملک گنهران است - که میان دریای سند و بهت در شهاب جبال و اتلال و اغوار واقع است - چه در زمان پیش سلاطین هند بالشکرگران و استعداد فراوان زمانهای دراز صرف حصول این امنیت نموده اند - چون (جز ظاهر آرائی پیشه نداشته اند - و نیات ایشان بصحت نه پیوسته بود) مرادشان بر نیامد - و این عقده باهتمامشان گشوده نشد - چنانچه ایمانی بدین در پیش رفته است - و اکنون (که عالم بحسن نیت و صفای عمل حضرت شاهنشاهی زیب و زینت یافته است - و از وجود جهان آرا افلاکیان مقدس و خاکیان نیازمند کامروای صورت و معنی اند)^(۴) این کار بزرگ (که از فرمان فرمایان هند پیش زفته بود) بوسیله اهتمام اقبال شاهنشاهی بروجه دلخواه صورت گرفت - و آن ملک بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - و شرح این عطیه کبری آنست که چون الوس گنهر پیوسته لاف دولخواهی و یکجتهی میزدند آن معدن سرور و فتوت جز چشم التفات بران ملک نمی انداخت - هرچند^(۵) (در آداب خدمت انسب آنست که بزرگان دیار پیوسته اگر در ملازمت نباشند نه گاه بسعادت زمین بوس استسعاد یابند) سلطان آدم و کلانتران آن ملک (که مشمول مرحام شاهنشاهی شده بودند) اصلاً لوازم خدمت بجای نمی آوردند - لیکن آنحضرت پس اندک خدمتی (که در وقت از سلطان آدم بظهور آمده بود) داشته چندین تقصیرات ازین طوائف میگردانیدند - و از آن باز (که اورنگ جهانبانی بفرزات اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش پذیرفت) کمال خان بمقتضای سبق خدمت و سابقه عبودیت این دردمان عالی (که نقش ضمیمه این مردم برده) روی ضراعت بدرگله معلی آورده ارکان عبودیت موروثی و بوسیله زمین بوس والا مجدداً تاسیس داده دوام اعتصاب رکاب نصرت قرین نمود - و پرتو عنایت

(۲) در [مضه نسخه] احتیاج تمثیل (۳) نسخه [ط] بجای دور فرمان روایان گذشته (۴) در [اکثر نسخه]

آمدند (۵) نسخه [ط] هرچند آداب خدمت شایسته آنست *

بر تافته جایگیرهای لایق یافت - هنگام محاربه خان زمان (که با پسر عدلی روی داد) در سرکار لکنؤ پرگنه هندسوه و فتحپور و دیگر محال جایگیر او بود - و نیز بموجب حکم معلی جمعیت شایسته همراه برده شریک خدمت شد - و دران جنگ مرد آزمای ازو کارنامها بظهور آمد - و چون حقیقت حال از راحت گفتاران درست کردار بعرض اقدس رسید موجب مزید توجه عالی و باعث تضاعف اعتبار او گشت - چنانچه از فطر الثفات فرمودند که کمال خان خدمت خود را بجای آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مقصدی که داشته باشد کامیاب خواهد شد - درین وقت سعادت پرتو بوسائل واقفان بساط قرب معروض داشت که عاطفت حضرت شاهنشاهی در باره من زیادت از حالت من بظهور آمده است - اکنون از عواطف پادشاهی بمقتضای حب وطن امید ولایت پدر خود دارم - که (تا قضیه ناکامی مرا در پیش آمد - و در بند سلیم خان افتادم) ملک موروثی مرا عم من آدم متصرف است - و ازین عم هزاران عقده غم در دل دارم *

و شرح این قضیه مجملی آنست که سلطان سارنگ با شیرخان جنگهای مردانه کرد - آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او و پسرش کمال خان بدست افتادند - سارنگ را بقتل رسانید - و کمال خان را در قلعه گوالیار محبوس ساخت - و با وجود چنین فقرت^(۱) ملک اینها را بدست نتوانست آورد و حکومت الوس گهران سلطان آدم برادر سلطان سارنگ داشت - و چون کار شیرخان سپری شد و نوبت سلیم خان رسید او نیز سعیهای بنیخ در گرفتن این ملک نمود - و سودمند نیامد و از غرائب آنکه نوبت سلیم خان زندانیان قلعه گوالیار را حکم سیاست عام کرد که ته زندان خانه را کاواک کرده و بر از داروی تفنگ ساخته آتش دادند - قوت آتش با قوت^(۲) زور آورد که خانه را از جای کنده و با زندانیان بهوا برده جزو جزو و عضو عضو پراکنده ساخت - کمال خان دران میان بود قادر بر کمال او را ازین آسیب محفوظ داشت - و در گوشه خانه که او بود درده ازان آتش نرسید و چون سلیم خان برین حراست ایزدی آگاه شد عهد گرفته او را خلاص ساخت - و ازان وقت سلطان آدم عم او استیلای مطلق در ولایت خود یافت - و او روزگار بناکامی میگذراند - تا در اوائل اورنگ آرائی حضرت شاهنشاهی خود را بسته فقرات دولت ابد پیوند ساخت - و عمری کمر اخلاص بسته عرصه جان سپاری پیمود *

چون شرح ناکامی خود معروض داشته التماس موطن قدیم خود نمود حکم گیتی مطاع از مطلع عدالت پرتو معود یافت که ولایت گهران (آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته

(۲) در [چند نسخه] عوارف (۳) نسخه [۱] فقرات - و نسخه [ب] قرب - و در [بعضی نسخه] قوت

و نسخه [ط] قدرت (۴) در [بعضی نسخه] بارود - و هر دو آمده است *

و اکنون سلطان آدم دارد (در بخش ساخته یک بخش باو مسلم دارند - و بردیگره کمال خان متصرف گردد - و باین مضمون مفاوضات سعادت بخان کلان و میر محمد خان و مهدی قاسم خان و قطب الدین محمد خان و شریف خان و جان محمد خان بهسودی و راجه کپور دیو و راجه رام چند (که جایگیر در پنجاب داشتند) شرف ارتفاع یافت - که اگر سلطان آدم درین حکم نایستد افواج قاهره از پنجاب بر سر آن ولایت رفته پاداش نافرمانی در گذار آن بیدولت نهند - تا عبرت جمیع صحرا پروردان وحشی سرشت گردد - کمال خان به ذیل منتهای آمال از عتبه علیه به پنجاب آمد آمرای عظام بر طبق فرمان اقدس با سلطان آدم گذارش حکم عالی نمودند - آدم و پسرش لشکری فام (که جل و فقد کار و بار پدر بدست او بود) سو از اطاعت حکم جهان آرا پیشیده عذرهای بدتر از گناه در میان آوردند - و راضی نشدند که ازین تسلط مستعار اندک فرود آیند - و کمال خان نیز بملک موروثی خود، کامیاب گردد - امرا از فرط احتیاط صورت حال بدرگاه گیتی پناه معروض داشتند صیّدًا منشور عدالت معنون بطغرای جلال و جمال رسید که با آنکه آدم در مرتبه اول رابطه عبودیت گسسته انقیاد نموده بود باوجود آن از انجا که مشمول عنایت پادشاهی ست اگر نیمه از ولایت را به برادر زاده خود گذارد نیمه دیگر را باو گذارند^(۸) - و اگر همچنین بر نافرمانی ثابت قدم باشد تادیب او نموده کمال خان را بر تمامی آن ولایت متمکن سازند - چون سرکش و بظهور رسیده بود افواج قاهره نهضت نموده بولایت گهران درآمد - آدم همچنان بر سر چهل ایستاده در مقام مدافعه عساکر اقبال شد - و در حوالی قصبه هیلان جنگ عظیم در پیوست - و همچنانکه (جرأت و جلالت در سرشت طبقه کهران مرگوز است) قتال و جدال دست داد - اما از انجا (که هواره تأییدات ازلی قرین موکب اولیای دولت ابد پیوند است) شعله تیغ نصرت نیام زنگ زدای معرکه ظلام گشت و آن وحشی نژادان سباع منش صحرای هزیمت طی کردند - و باقبال شاهنشاهی نتایج (که طراز فتوحات عظیمه تواند بود) روی داد - سلطان آدم بدست هزیران عساکر والا دستگیر شد - و لشکری پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت - و چند گاه از خیل گم گشتگان بود - در اندک فرصت او را نیز اسیر ساخته آوردند - و تمامی ولایت گهران (که هیچ یک از فرمانروایان هندوستان تسخیر نموده بود) بهمت والای قلیله از اولیای دولت قاهره مستخر شد - و بموجب منشور اقبال (که بنا برگی رسیده بود) آمرای عظام تمامی ولایت گهران را بکمال خان داده او را در تمامی آن ولایت

(۲) نسخه [ج] یک باو (۳) در [بعضی نسخه] بخان کلان میر محمد خان (۴) نسخه [ب ی]

خان محمد خان (۵) نسخه [ی ط] کنور (۶) در [اکثر نسخه] بایستد (۷) در [اکثر نسخه] شمول عنایت

(۸) نسخه [ح] و گذارند (۹) در [چند نسخه] مذکور است *

باستقلال متمکن ساختند - و سلطان آدم و پسرش را با وسپرده برگشتند - کمال خان ازانجا (که در ثبات عقیدت و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت ارکان بود) بدولت (که در خیال او نمیکذشت) کامیاب شد لشکری را بجائی (که قدم بار پس آمدن نبود) فرستاد - و سلطان آدم را مقید نگاه میداشت تا حیات طبعی سپری کرد - اگر حکم پادشاهی را (که هوائیغه از واردات سماری ست) گردن می نهادند باین روز بد گرفتار نمی گشتند - و اگر بنصف از ولایت قناعت میکردند بدیای حرمیان کل مبتلا نمی شدند از شامت آن ذوقمائی و عدم انقیاد حکم پادشاهی (که مرآت حکم الهی ست) اساس زندگانی خرد و خان و مان برباد دادند *

و از سوانح آنکه خواجه معین بن خواجه خاوند محمود از کاشغر آمده به بساط بوس شاهنشاهی استسعاد یافت - المنة لله که بمیامین اقبال روز افزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز (چنانچه آثار افزونی دولت و گشادگی ملکی و معموری ولایتها و ایمنی راهها و ازادانی نرخها بظهور می آید) طبقات طوائف (از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملا و درویش و سایر اقسام انام) از هفت اقلیم پیشانی ذیاب بدرگاه عالم پناه سوده کامروای صورت و معنی میگردد - ازانجمله درینوا از حدود کاشغر ساله اصفیا خواجه معین آمده بموصل بساط اقدس مشرف شد - خواجه پسر خواجه خاوند محمود است - و خواجه خاوند محمود پسر خواجه عبدالله که بخواجهگان خواجه اشتها دارند - و پهر بیواسطه هدایت مآب ناصرالدین خواجه عبدالله اند - و خواجه خاوند محمود از برادران و سایر اقوام بمزیت کمالات و تهذیب اخلاق ممتاز بود - و در ایام شباب بعد از آشنائی علوم متعارفه قدم در غربت نهاده بیای همت سیر عراق و خراسان نموده بشیراز رفت - و بعد از استفاد^(۶) علوم حکمیّه در حوزه درس علامه الزمانی مولانا جلال الدین محمد دوانی بمقرند معارف نمود و در فتوات مازاء الفهر بجانب ترکستان و مغلستان رفت - و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت ثقی ستانی فردوس مکانی از طرفان بکاشغر آمد - و ازانجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بدارالخلافت آگره رسید - و بتوقیر و تعظیم پادشاهی صدر نشین محفل قدس گشت - و در ایام تفرقه هذروستان بکابل آمده اقامت فرمود - خواجه را دو پسر بوده است - یک خواجه قاسم - و دیگری خواجه معین - و خواجه معین در ایام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر رفته معزز و موقر بود - و عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان رود خانه سنگ یشب (که بسنگ یشم مشهور است) بخواجه تکلف^(۷) نموده بودند - و خواجه (چون اعتبار پسر خود را میرزا شرف الدین حسین از اندازه بیرون شنید)

(۲) نسخه [ح] و از سوانح این ایام آنکه (۳) در [بعضی نسخه] معین الدین (۴) نسخه [وح ی]

نمی آمد (۵) نسخه [ی] میگردد (۶) در [بعضی نسخه] استفاد^(۶) در [اکثر نسخه] تکلیف *

دربین سال عزیمتِ حج را وسیلهٔ زیارتِ کعبهٔ آستانِ مقدّس ساخته متوجّه ممالکِ هندوستان شد و میرزا شرف‌الدین حسین از ناگور (که از جملهٔ جایگیرِ او بود) باستقبالِ شفاعت - و همراه پدر بدرگاهِ معلّی متوجّه گشت - و چون بحوالی دارالخلافهٔ آگره رسید بموجبِ اشارهٔ والا اکثرِ اُمرا باستقبالِ خواجه رفتند - و چون بشهر نزدیک آمد حضرت شاهنشاهی نیز بنفسِ نفیس بقصدِ پیشواز برآمدند - و خواجه را ازین احوال و اکرام کامیابِ سرورِ ابدی ساختند - و بعزّت تمام بدارالخلافه آورده بورودِ منازل احترام فرمودند - و بمکارم شاهنشاهی مراسم درودش نوازی بتقدیم رسید - و خواجه نفائسِ امتعهٔ خطا و کاشغر بنظرِ اقدس درآورد - مدّتی پدر و پسر بشمولِ عواطفِ قربِ کامران بودند * و از سوانحِ عبرت افزا فرار نمودنِ میرزا شرف‌الدین حسین است از درگاهِ گیتی پناه - قاعدهٔ ایست قدیم که بزرگانِ الهی و فرمان‌فرمایانِ دیده‌ور دل درویشان و درویش‌نژادان را بانواعِ تنقذات بدست آورده‌اند - و این قسمِ سلوک را (که هم بیهوش داروی مرد افکن است - و هم نوش داروی اهلیت) گاه بملاحظهٔ انتسابِ آبای کرام این مردم و گاه بواسطهٔ عیارِ گرفتگی جوهرِ حقیقتِ خود شان نسبتِ باین طایفه ظاهر ساخته‌اند - و اگر بدیدهٔ انصافِ نظارگی شوند بر هوشمندانِ آگاه دل هریدا کرده که عنایات و مراحم شاهنشاهی (که به نسبتِ این پدر و پسر بظهور آمده) هر دو امرِ مذکور منظورِ نظرِ دور بین بوده است - و لهذا در اندک فرصتِ انجمنِ آریانِ اقبال پوره از روی کارِ میرزا شرف‌الدین حسین برداشتنند - و حقیقتِ بے حقیقتی و بے جهری او بر عالمیان بظهور پیوست - و چون اینزیر ^(۳) جهان پرور میخواهد (که ساحتِ این دراتِ ابد و زمین را از تیرهٔ دروانِ بد نیت پاک ساخته بوجودِ مخلصانِ پاک عقیدت آرایش دهد) نقشه (که بهزار تدبیر نگاشته لوحِ وجود نشود) خود بآسانی صورت می‌بندد - و اصحابِ نفاق بپای کوششِ خود از عتبهٔ اقبال رفته در ادبار می‌زنند - از انجمله حالِ خسروانِ مآلِ میرزا شرف‌الدین حسین است که از بادِ مرد افکن دنیا ثباتِ پائی نوزیده از جای رفت - و خیالاتِ جنون و اندیشه‌های مالیخولیا در سرش افتاد - و بتاریخِ بیست و سیومِ مهر ماهِ الهی ^(۴) بدوّم محض و اقتضای خبثِ باطن (که طینتش بدان مجبُول بود) از عتبهٔ قدسیّه (که ملائِک بزرگانِ هفت اقلیم است) گریخته بجانبِ اجمیر و ناگور (که بجایگیرِ او مقرر بود) شفاعت

۹۷۰

بعضی تاریخ این سانحه را شش صفر یافته بودند *

و چون این حرکتِ شنیع معروضِ بارگاهِ معلّی شد کمالِ تعجب و استبعاد فرمودند - و هر چند (منشی این توحش و ترّقب از همدمان و همغشیانِ او استکشاف فرمودند) قیور از خبثِ درون و خیطِ دماغِ امری دیگر از پودهٔ بیرون نیامد - مگر بر زبانِ حقیقت‌گذار گذشت ما ارادهٔ تزیینتِ او

(۲) در [بعضی نسخه] مشمول (۳) نسخه [ج] جهان آرا (۴) نسخه [ح] الهی موافق سه شنبه ششم مهر .

بیش ازین داشتیم - اما حوصله تنگ او تاب برداشت آن نیاورده زود از هم رفت - و عیار جواهر حقیقت او گرفته آمد - آنکه ملاح دید ضمیر گیتی پیرای حضرت شاهنشاهی چنان قرار یافت که یکی از خاصان بساط اعتماد را بر سرکار ناگور تعین فرمایند - که مبادا خواجهازاده بدمست بے جواهر بهجوم خوشامد گردان خان برانداز فتنه دران ملک برپا کند - و غبار انگیز تفرقه خواطر سکنه آن ولایت گردد - و [چون پایه قدر مخلصان افزودن اعلام دولت بلند ساختن است - و بر انداختن سلسله کافر نعمتان فتنه اندوز پس جمهر رعایا (که بدائع و دائع ایزدی اند) داشتن - بلکه آن سیه درونان تیره رای را شمع هدایت در شاهراه گذاشتن] حضرت شاهنشاهی حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ ذوالقدر را (که در پیشگاه بساط قرب معزز بود - و بدقائمی مزاج دانی و آداب خدمتکاری امتیاز داشت) پایه اعتبار افزوده بمنصب خانی مفتخر ساختند - و جایگزین میرزا شرف الدین حسین را بار مکرمت فرموده گوش نصیحت نبیوش اورا بنصائح دولت آور خرد افزا پر ساخته بجانب ناگور (که مقر و مقر میرزا بود) وداع فرمودند - و جمعی از مخلصان صفاکیش مثل اسمعیل قلی خان برادرش و محمد صادق خان و محمد قلی توقیای و میرک بهادر و چندی دیگر از بهادران جان سپار را بمک او نامزد ساختند - و حکم معلی شرف نفاذ یافت که سهو و خطا لازم نشأ بشری ست - اگر میرزا از خواب غفلت بیدار شده از کردار ناهنجار خود خجالت زده باشد اورا مستمال الطاف شاهنشاهی ساخته بدرگاه مقدس آورند - و اگر داعیهای مدبرانه کافر نعمتانه داشته در خیال افساد باشد سزای او را در گذار او نهند - تا این معنی عبرت افزای سایر کوفته اندیشان گردد - حسین قلی خان اهل و عیال خود را بقلعه حاجی پور فرستاده آماده این خدمت عالی شد - و بآئین شایسته متوجه ناگور گشت چون لشکره مرود باقبال رسیده آمد میرزای ادبار یافتند را فرصت سرانجام فتنه (که اندیشیده بود) بدست نیفتاد - ناگزیر قلعه اجمیر را به ترخان دیوانه (که از معتمدان او بود) سپرده بجانب جالور (که در تصرف خود آورده بود) رفته انتهاز فرصت می جست - جنون دولت بنواحی اجمیر رسیده قلعه را محاصره کردند که راه پاک کرده پیشتر متوجه شوند - ترخان دیوانه عاقلانه پیش آمد - و بعد و قول داخل عساکر منصوره شد - حسین قلی خان قلعه را بمرید معتمد خود سپرده پیشتر روان شد شرف الدین حسین میرزا (که دین و دنیا را پشت داده بود) رو برو ایستادن را بخور قرار نداده از ممالک محروسه بدر رفت - و ساحت آن ولایت از غبار او صاف شد - و قلعه میرنه (که محکم ترین قلاع آنجا ست - و جمیل باستصواب میرزا آنجا می بود) نیز بدست حسین قلی خان افتاد و بموجب فرمان پادشاهی آن قلعه بجمال سپرد *

چون (خاطر اولیای دولت ابد پیوند نحوه از کار میزرا شرف الدین حسین جمع شد) همت در نسخیر قلعه جوده پور (که مستحکم ترین قلاع آن ملک است) بستند - پوشیده نماند که رای مالدیو (که از اعظم راجهای هند بموتبه و جاه و افزونی نوکر و بسیاری ولایت ممتاز بود) جای نشسبت او این قلعه بود - و بعد از انتقال او از حصار هستی چندر سین پسر خرد جانشین او شده این قلعه را داشت امرا رفته بمحاصره او پرداختند - و رام رای پسر کلان رای مالدیو آمده داخل معسکر اقبال شد و از انجا باسلام عتبه علیه (که بوسه کاه سرافرازان آفاق است) سربلندی یافت - و معین الدین احمد خان فرخودی و مظفر مغل و جمعه دیگر را همراه ساخته بکمک حسین قلی خان فرستادند - بتأیید غیبی در اندک فرصت آن قلعه مفتوح شد *

و از سوانح آنست که پایه قدر خواجه مظفر علی تربتی بخطاب مظفر خان بی و خلعت وزارت دیوان کل ارتفاع یافت - تفصیلش آنکه چون (بمیان معدلت دولت افزای سعادت مقرون و حسن توجه و زانت رای و منازت تدبیر حضرت شاهنشاهی سلسله ابد پیوند سلطنت انتظام تازه گرفت - و خلاصه امور جهانی و تفاوت مهم جهان گشایی سامان و سرانجام یافت) با وجود کمال دریافت مزاج روزگار و جامعیت مراتب کونی و الهی و عدم ملال در اشتغال بمهمات صوری و معنوی و نا احتیاج مندی بوزیر و وکیل بجهت برده گزینی و اختیار رسم پیشینیان (که سرمه چشم عوام است) و بجهت دور بینی و مزید احتیاط رای جهان گشای ممالک آرا مقتضی آن گشت که مسند والای دیوان بوجه مردی اخلاص نهاد خدمت دوست معامله دان مرزین گردد - تا ذات مقدس همچنان در نقاب بے توجهی (که بهین طرز عیار گرفتار جهانیان است) بوده مهمات مملکی و مالی و تصرفات فعلی و قولی بر سیاق حق و سباق صواب فیصل یابد - و ساحات ریاض ممالک محروسه از رشکات کلک کفایت رقص طراوت پذیرد - و توج اقبال اساس حضرت شاهنشاهی در اوایل این سال الهی برای این کار بزرگ خواجه مظفر علی تربتی را برگزیده زنگ زدای جوهر استعداد او شد - خواجه بر جوع این خدمت سر بلندی یافت - و متکلی دیوان بوجود او آرایش گرفت - و خطاب بمظفر خان نیز پیرایه این منصب والا گشت - و او شکر این نعمت جلیل را در خور استعداد خود آماده گشته در لوازم درایت و کفایت کار پردازهای نمایان بظهور آورد - و در ترویج معمور آباد خزانة (که راس المال سلطنت است) و ترفیه احوال رعیت و انتظام سپاهی (چنانچه مکنون ضمیر قدسی بود) اهتمام شایسته بتقدیم رسانید - و از نیکو خدمتی مهم وزارت او برتبه امارت کشید - و بوفور درایت و شجاعت صاحب سیف و قلم شد - خواجه ملازم بیرام خان بود - در هنگام تفرقه او درویش اوزبک

(۲) نسخه [ح] و از سوانح دولت افزای این مال سعادت طراز آنست (۳) نسخه [ج ح] دیوانی •

خواجه را مقید ساخته بپایه سرپرستی فرستاد - هرچند (کوتاه بینان روزگار در نابود ساختن خواجه بدلال و براهین اهتمام داشتند) اما آنحضرت (که جوهر شناس نقود انسانی اند) در خواجه استعداد کار در یافته جان بخشی فرمودند - و چندگاه عمل داری برگشته پرسرور باو مقوض شد - و از حسن کفایت بمرتبه دیوان بیانات رسید - و از انجا باین مرتبه عالی استسعاد یافت - و بنام جوهر شناسی ناقد دوربین را که از خاکستان لعل و یاقوت بیرون می آرد - و آنرا پیرایه بخت^(۲) دولت میسازد •

آمدن شاه ابوالعالی بار دیگر - و فتنه انگیزی نمودن

و آواره صحرای ادبار شدن

چون ایزد جهان آرا میخواست (که عظمت صوری و شوکت معنوی خدیو زمان را خاطر نشان خرد و بزرگ گرداند - و پایه اعتلای اعلام دولت روز افزون او را ارتفاع آسمانی بخشد - تا هم نشأ ظاهر سرانجام دلپذیر یابد - و هم گمراهان بادی ضلالت اعتدال بشاهراه سعادت یابند) لاجرم بیشتر از آن بدخواهان این دولت را بگو نیستی و نشیب بزنی درآورد - و چون (انسر آرای سلطنت را معدن مروت و مردمی گردانیده از استلذاف عفو جرائم خوش رقت دارد) ناگزیر بمقتضای قدرت کامله بداندیشان دولت خدا داد را باهتمام خود شان در گرداب هلاکت و موج خیز شقارت اندازد - و مصداق این سر بدیع (که جز دانایان بی نبرد) حال خسران مآل شاه ابوالعالی ست - که نه حد مرتبه خود می شناخت و نه قدر عفو پادشاهی میدانست - نه دل اخلاص گزین داشت و نه عقل معامله دان •

در وقایع سابق گزارش یافت که این بد مست تیره رای مکرراً مصدر اعمال ناشایسته شد و بمقتضای مکارم ذاتی شاهنشاهی از کشتن نجات یافته مشمول عواطف گشت - و بهجت اصلاح حال او و آرامش خلایق او را بمکه معظمه فرستادند - درینولا از اماکن شریفه (که بایسته حسنات تحصیل کرد) شراره شرارت را در خرمین اعمال اندرخته و مروت سیات گشته باز باندیشهای نادرست بممالک محروسه (که بانوار عدالت حضرت شاهنشاهی منور بود) روی آورد - و بخیال فتنه انگیزی و فساد طرازی در گجرات توقف نکرده بسمت آگره و دهلی روانه گشت - و چون بجالور رسید میرزا شرف الدین حسین را (که ادبار یافته دین و دولت بود) دریافته در فتنای خود تیزتر شد - و در تخیل باطل سری و سرکشی بیشتر اهتمام نمود - و شرف الدین حسین میرزا با او هم عهد و پیمان گشته تا سمد کس خوب خود را همراه او ساخت (مثل یار علی بلوچ و میر علی کولابی) که رفته در میان ولایت شور و آشوب انداخته فتنه برپا کند - و قرار داد که اگر در همین جا مهم پیش رفت من هم

خود را می‌رسانم - و اگر اینجا کاره از پیش نرود خود را بکابل رساند - و آن حدود را مامن خویش دانسته فرصت جوی شود *

شاه ابوالمعالی ببطان ذاتی و اغوی شرف‌الدین حسین میرزا متوجه حاجی‌پور شد - که عیال حسین قلی‌خان و سایر امرا آنجا بود - چون بحوالی حاجی‌پور رسید قایم دست‌برد نیافت چه احمد بیگ و اسکندر بیگ خوششان حسین قلی‌خان بموجب رخصت درگاه معلی از عقب آنجا رسیده بودند - و این جوان پریشان دماغ بخت برگشته چون از حاجی‌پور مایوس شد عنان فتنه بجانب نازول تافت - و در آن هنگام نازول از تغیر خالصه شریفه بشجاعت خان مقرر شده بود و قویم خان پسر او حکومت آنجا داشت - و میرگیسو عامل خالصه در مد آن بود که جزئی خزانه پادشاهی را (که آنجا بود) برداشته بدرگاه معلی آید - و بواسطه اختلاف گماشتگان معول و معزل لوازم احتیاط از دست داده بغفلت میگردانیدند - تا آنکه صبح (که ناظمین مهلت آنجا در خواب غفلت بودند) آن کافر نعمت با چندی از اوباش رسیده آمد - قویم را همت یاری نکرد - و عار گریختن بر خود پسندید - و میرگیسو توفیق جان‌نثاری نیافته گرفتار شد - جزوه از نفوذ بدست آن مدبران قلاب افتاد - و شهر را نیز غارت کردند - و حسین قلی‌خان چون از آمدن این بدصمت آگاه شد صادق خان و اسمعیل قلی‌خان و جمعی را باستعجال روانه ساخت - که مبادا آسیب باغراق^(۲) او (که در حاجی‌پور است) رسد - فرستاده‌ها باهتمام خود را چون بعد از حاجی‌پور رسانیدند ظاهر شد که آن بخت برگشته بجانب نازول شتافته است - بآن صوب متوجه شدند - احمد بیگ و اسکندر بیگ خبر فوج منصور شنیده خود را بمعسکر اقبال رسانیدند - و چون بدوازه کوهی نازول رسیدند خانزاده محمد برادر ابوالمعالی (که او را بزبان عامه شاه لوندان می‌گفتند - و از جایگیر خود برآمد) بدیدن برادر میرفت (دوچار شد - و این طور صیده در فید اریلیای دولت درآمد *

شاه ابوالمعالی رسیدن بهادران نصرت‌قرین شنیده از نازول فرار نمود - دلاران باد صولت کوه صلابت تیزتر رانند - چون بمقام دهرسو رسیدند دو شتر بار زر سفید (که از عقب آن سینه‌نخت می‌بردند) بدست مردم اسمعیل قلی‌خان و احمد بیگ افتاد - و میان قلقچیان زر دوست بر سران نزاع شد - و بآن کشید که میان صاحبان ایشان گفت و گوئی پدید آمد - و چون درین روز راه بسیار رفته بودند در قصبه دهرسو فرود آمدند - و احمد بیگ و اسکندر بیگ بواسطه غبار خاطر (که طاری شده بود) پیشتر رفته منزل گرفتند - وقت سحر قدری پیشتر از کوچ کردن صادق خان و اسمعیل قلی‌خان بهمه راهی ایشان مقید نشده ایلغار کردند - بعضی از بدخشیان و جمعی از ماوراءالنهریان

عاری حقیقتی و ننگ بیوفائی را از تبه زائی گزیده اندیشه غدری بخود راه دادند - و اناقلی نام حرام نمک جدا شده بتعجیل پیش رفت - و خود را بابوالمعالی رسانیده کیفیت حال را خاطر نشان کرد - ابوالمعالی در میان درخت زارے توقف نموده انتظار فرصت ملیجست - بمجرد رسیدن این دلوران حقیقت گزین از کمین گاه برآمده تاخت - و آن نفاق پیدشاهی بیوفا بموجب قرار داد خود بهم متفق شده بروی صاحبان خود شمشیر کشیدند - احمد بیگ و اسکندر بیگ داد مردانگی داده جمعی کثیر را از مخالفان بداندیش بر خاک هلاک انداختند - و خود نیز شربت واپسین شهادت کشیده نیکام ازل و ابد شدند - و شاه ابوالمعالی از آی آی عساکر قاهره رو بگریز نهاد چون در پرنکه جهنجهون رسید شقدار آنجا دروازه قلعه را بسته بمحاربه پیش آمد - و فدای راه نمک شناسی شد - ابوالمعالی از آنجا بحصار فیروزه آمد - بایزد بیگ ملازم مذموم خان در حراست آن قلعه اهتمام مستحسن بجای آورد - و آن سگ دیوانه از آنجا هم خایب و خاسر شده بیراهه کابل رویه روان شد - درین اثنا موکب عالی حضرت شاهنشاهی برسم شکار در صحرائی مغربا (که در بانزده شاده گروهی دارالخلافه آگره است) نشاط آرا بود که حقیقت آمدن شاه ابوالمعالی و کچروی و بد کرداری او بعرض مقدس رسید - در ساعت جمعی از امرای عقیدت مند مثل شاه بداغ خان و ناتار خان و رومی خان را حکم فرمودند که سر در دنبال این بیدارت نهاده تا او را بدست نیارند پای از تکاپوی باز ندارند - تا غبار قینه یکبارگی بنشیند - و عالمیان بآسایش گرایند *

نهیست موکب اقبال شاهنشاهی بصوب دهلی - و بچتر سعادت سایه انداختن

بر ساحت آن شهر - و رسیدن خار چشم زخم بگلبرگ عنصر شاهنشاهی

و بسهم سعادت قران گذراندن - و قوین صیانت ایندی بودن

چون [در جمیع اطوار آرامش تمام و آسایش عالمیان پیش دید ضمیر الهام پذیر حضرت شاهنشاهی سم - و خلاصه نیت در معاملات عوفیه (مثل شکار و غیره) آنکه بر حقائق احوال خلأنی بی مداخل اصحاب غرض و شوائب ارباب کذب و ریا آگهی یابند - و بمقتضای دولت بیدار لوازم باستانی جهانیان بر وجه دلخواه صورت بندد] درینوا (که غبار انگیزی شاه ابوالمعالی بمسامع اقبال رسید) روز آسمان بیست و هفتم دی ماه الهی موافق شنبه بیست و سیوم جمادی الاولی موکب گیتی گشای بجانب دارالملک دهلی نهضت فرمود - روز مار امفند

(۲) نسخه [ا ب ط ی] جیچون - و نسخه [ه] جهنجهون - و نسخه [ح] جهنجهون (۳) نسخه [د]

بخیر و سعادت - و نسخه [ط] و سایه سعادت انداختن (۴) در [اکثر نسخه] پیوند (۵) نسخه

[ح] پاسپانی و جهانپانی بوجه *

بیست و نهم دی ماه مزبور موافق بیست و پنجم شهر مذکور آن بلده فخره بنور مقدم شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت - و ابوالمعالی از فرسوط شاهنشاهی و علی اقبال روز افزون این دودمان عالی در هندوستان زیاده برین قرار بفتنه انگیزی نتوانست داد - بار ایدار بکابل کشید - و فتنه (که برآمد چشم بیدار شده بود) بخواب گران رفت - و جهانیان بدعای دوام دولت روز افزون دست بدامان فلک زدند - چون (روزگار کاج چشم در رواج باطل و رونق ناحق شناسان کمین جوی و فرصت طلب است) پیوسته بزرگان پاک سرشت و پاک خدا شناس را ازان بداندیش چشم زخمی رسد - و بحفظ الهی از مکاره آن محفوظ بوده سعادت ازلی در ترویج حق برغم بداندیشان اهتمام فرماید - و سنت الهی بران رفته که هرگاه خواهند (یک را بشادیهای بیمنتها اختصاص دهند و بدولتهای بلند و مرتبههای ارجمند ارتفاع بخشند) نخستین او را مورد اندوه و مظهر درده گردانند - تا شکر نعمتهای ایزدی بهتر ادا نماید - و آن غم سپند جمال جهان آرای او باشد و از ظلال این معانی آنکه موبک حضرت شاهنشاهی در دارالملک دهلی نزول اجلال فرموده مسرت پیرای خاطر اقدس بود که روز بهمن دوم بهمن ماه الهی موافق چهار شنبه بیست و هفتم جمادی الاولی بزیارت مرقد منور شریف نظام الدین اولیا (قدس سره) توجه فرموده بودند - از آنجا مراجعت نموده روزی بمحکم اقبال داشتند - چون بچهار سوی شهر آن شهسوار دولت رسید یک از خون گرفتههای کافر نعمت نزدیک مدرسه ماغم آنکه ایستاده بود - چون ازان بدخواه بداندیش پیشتر توجه فرمودند تیر غدر از کمان فتنه پرکش کوه بجانب آن قبله عالم (که پشت و پناه دولت و اقبال است) انداخت - چنانچه بر کتف راست آنحضرت رسید - و قریب بیک و جب نشست - و غریو از نهاد زمین و آسمان برخاست - جانسپاران بر هر آن خطابین کج نظر ریختند - و میخواستند که تشخیص حالی او نموده آن بیدولت را بخاک فنا نشانند - اشاره عالی بنفاد پیوست که او را زود از هم گذرانند که مبادا جمیع از خانواده اخلاص را درین امر متهم گردانند - در ساعت آن خون گرفته را پاره پاره ساختند - هرچند (خاطر اصحاب اخلاص بلکه دلهای معامله دانان ظاهر بین شرحه شرحه شده در چاروسازی اضطراب داشتند) اما آن پادشاه صورت و معنی بر مسند وقار و تمکین بوده تسلیم بواطن اخلاص نهادان میفرمودند - و مقربان رکاب جاه و جلال باشارت معلی تیر را برآوردند - و از زبان اشرف شنیده ام که میفرمودند که نخست چنان متخیل شد که مگر از بام نا دانسته شخصی ریزه

(۲) در [بعضی نسخه] مذکور - و در [بعضی] الهی (۳) در [بعضی نسخه] مزبور (۴) نسخه [۵]

پاک سیرت (۵) نسخه [ج] مشیت (۶) در [چند نسخه] شیخ نظام اولیا (۷) نسخه [ح] بچهار سوی شهر رسیدند بک (۸) نسخه [ح] همین که ازان (۹) نسخه [ح ط] پرکشش

سنگ انداخته باشد - و با رجوع چنان زخم کمال ثبات و زبده بدستور سابق برسمند گران رکاب سواره بدر لخته توجّه فرمودند - و (چون حراست ایزدی و دعای مقبولان الهی حافظ و حارس بود) زخم کارگر نیامد - و جراحات قوی نیفتاد - حافظان عیسی دم بچاره سازی و مرهم بردازی متوجه شدند علی الخصوص خضرخواجه خان و حکیم عین الملک با هم اتفاق نموده آن جراحات تازه را بخشک بند قرار دادند - هر روز قتیله تازه می نهادند - تا آنکه در یک هفته روی باندمل و التیام نهاده و صحت کامل بمنصرت قدسی روی نمود *

و از غرائب امور قصه سگ پادشاهی ست - و آن ماده سگ بود مهوه نام - درین برآمدن از دارالخلافه اگر در محل مقدس میبرد - از تاریخ سنوچ این قضیه هایلۀ آثار ملال و رحشت از بظهور می آمد - و هنوز این قضیه خبر نهمیده بود که آگاهی یانته خود را تا هفت روز از خوردن و آشامیدن باز داشته بود - و مظهر چنین حقیقت و وفا گشته - آری هر کرا نظیر جمال جهان آرای این برگزیده جهان افتاده باشد امثال این امور از بدیع نیست - علی الخصوص از سگ (که بحقیقت و وفا مشهور آفاق است) چه در باشد *

اگرچه (حضرت شاهنشاهی بمقتضای دور بینی و پرده پوشی فرصت آن ندادند که تشخیص حال این تبه کار نموده آید) اما این قدر مشخص شد که این بے باک آهنین دل از غلامان پدر شرف الدین حسین میرزا بود - و تعلق فولاد نام داشت - و آن نمک بحرام او را از جالور باندیشه تباه همراه شاه ابوالعالی ساخته بود - و چون او از هندوستان فرار نموده روانۀ کابل رویه میشد این بے سعادت را باین کار فرستاد - و برای هلاک خود ناکر فتنه بر کمان قضا نهاده اسباب شقاوت ابدی سرانجام داد غافل ازین معنی که هر کرا ایزد بنده نواز نواز اندیشه تباه بیدولتان را در سراق صیانت او چه مجال گذار باشد - بلکه هر چه از بداندیشی بخاطر شان راه یابد و نکل آن هم درین فشاه با آنها رسد و چگونه رسد که نه اثری از ناموس و عرض گذارد - و نه قدری از جان و مال و خان و مان را فرصت دهد - چنانچه دیده دران انصاف مند (که روزنامه سلطنت بے گزند این خدیر مقدس مستبصرانه مطالعه کرده اند) حال مخالفان این دولت خدا داد را نیکو دانند - که چگونه مورد هزار گونه بلا گشته بمغای هلاک فرو رفته اند - اگر یک یک بشمارم دران باب کتابۀ علّحه باید پرداخت اگرچه درین شگرفنامه در هر جا ایمانۀ بحال این کور باطنان و مکانات اعمال شان رفته •

چون صحت کامل و ارج مزاج اقدس شد یازدهم بهمن ماه الهی موافق جمعه ششم جمادی الاخری مویک عالی بدار الخلافه اگر نهضت فرمود - و با هستگی منازل قطع میشد - با آنکه جراحات اندمال یافته التیام تمام حاصل شده بود بملاحظۀ آنکه (هنوز قدری روی زخم تازه بود - و ناپی

حرکتِ سواری اسپ نداشت (بیشتر در سُکاس که کشتی برآست آرام گرفته طی مراحل میفرمودند و چون ظلّ چتر نور پرورد بر ساحتِ حدرد دارالخلافه آگه شععه افزای شد عالمیان بفرمودم سعادت پیوند شاهنشاهی بتازگی جان تازه یافته بفرق اخلاص شتافتند - و بدولت استقبال فایز شده نثارها بر حواشی مرکبِ عالی ریختند - و بر سلامتِ ذاتِ معدلت سمات شکرِ مواهبِ الهی بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت در بیستم بهمن ماهِ الهی موافقِ یکشنبه پانزدهم جمادی الاخری بدولتخانه مقدّس نزولِ سعادت فرمودند - و بداد و دهش اشتغال نموده و در مبانئ سلطنت و رعیت پروری قوانین مُتقنه نهاده جهان آرای بودند - و مستعدانِ هفت اقلیم در نظرِ سعادت بخش شاهنشاهی از مکامن قوت بمواردِ فعل ظهور فرموده از اسبابِ دولت افزائی میگشتند - و سیه روزگارانِ مدبر سزای خود یافته بکتمِ فنا می شتافتند - و جهان از خس و خاشاک بے اعتدالان پاک شده اعتدالِ طبیعتِ بهار یافته بود *

آغاز سال نهم الهی از جلوس سعادت قرین شاهنشاهی

یعنی سال آذر از دور اول

در قرب این هنگام (که از ورودِ مرکبِ اقبال شاهنشاهی بمستقرّ خلافت کُلمستان روزگار بتازگی برگ و نوا یافته بود - و مزاجِ اقدس بر مرکزِ اعتدال آمده در نشو و نمای بهارستان عدالت توجه داشت) بهارِ نشاط افزای در آمده تهنیتِ محبتِ منصرفِ مقدّس رسانید - و بعد از انقضای سه ساعت و بیست و هفت دقیقه از شبِ شنبه بیست و هفتمِ رجب (۹۷۱) نهد و هفتاد و یکمِ ذی‌الحجه عاتقِ بیتِ الشرفِ حمل با هزاران سعادت تحویل نمود - و طبیعتِ عالم بطراوتِ تازه گرائید *

* شعر *

دورانِ بهارِ رنگ و بو داد * گلسته بدستِ آرزو داد
گل کرد بهارِ عشوه سازان * جوشید دماغِ عشقِ بازاران
سیراب هوا چو مغزِ دانا * دورانِ چو مزاجِ دل توانا
زان گونه در ابر در چکانی * کرمغزِ خرد چکد معانی

و از جلالِ بخششهای والای حضرت شاهنشاهی (که در مغفولانِ این سالِ دولت انزا بظهور آمد) بخشیدنِ جزیه است در وسعتِ آبادِ هندوستان - اندازهُ مقدارِ آن مبلغ را که تواند گرفت - چون نظرِ درویشِ شاهنشاهی بر نظامِ عالم بود در امضای این حکم (که سرمایهِ انتظامِ عالمیان تواند بود) توجهِ موقوف فرمودند - و با عدمِ خواهشِ اعیانِ روزگار و ظهورِ چندین منافع و گفتگوی بسیاری

از نامعامله فهم این فرمان معلی تمشیت یافت - و ازین عطیۀ کُبری هزاران مهار و کمند برگردن کُشان روزگار سرفراجام پذیرفت - در زمان پیش (که منظمان سلسلۀ صورت تجویز این نمودند) ^(۲) بواسطۀ آن بود که از معادلات صدیقی دل در اهانیت و قتل گروه مخالف بسته بودند - و بوابی انتظام ظاهری و برآمد حاجات خویش معارضه آن مبلغ قرار داده جزیه نام نهادند - تا کامروای مقصود خویش گردند - و هم مدفعی ^(۳) حاصل شود - امروز (که از میان فرط خیر اندیشی و وفور عاطفت والای فرمانروای زمان آنافکه در کیش دیگر اند چون یکجہان یکدین از تہ دل کمر خدمت و عقیدت بر میان جان بسته در ارتقای مدارج علیای دولت اہتمام دارند) چگونه این اصحاب تداین را (که اساس آن بحضرت تقلید است - و ارادت و عقیدت درانہا نقد) ^(۴) بران گروه سابق (که عداوت جانی در میان بود) قیاس نموده در قتل و اهانیت این طایفہ کوشیده آید - و نیز باعث عمدہ بر اخذ این وجہ در زمان پیش فرط احتیاج منظمان و معاونان بمصالح و اسباب دنیوی بودہ - تا بدین روش وسعہ در معاش بدید آید - امروز (که هزاران گنج در خزینہ انتظام بخش جهان پدید است - و ہریک از ملازمان عقبہ اقبال را غذائے و یسرے عظیم حاصل) چگونه منصف دانای میز دل برگزین این مال نهد - و بصلاح موہوم بر فساد مجزوم اقدام نماید *

و از جلالت وقائع سزا یافتن ابوالمعالی ست - و شرح این واقعہ عبرت بخش دولت آرای آنست کہ [چون ابوالمعالی بہ نیت تباہ کابل رویہ رفت - و عسکر منصور (کہ بتعاقب و اخراج او از ممالک مجروسہ متعین بود) از پنجاب گذرانده مراجعت نمود] این بے سعادت از حوالیہ سند عرضداشتہ (متضمن نسبت توجہات قدسیہ حضرت جہانبانی جت آشیانی) بہاہ چوچک بیگم والدہ میروزا محمد حکیم (کہ رتق و تقی کابل برای رزین او تمشیت می یافت) فرستاد - و شرح خسران احوال خود را ضمیمہ آن ساخته عریضہ را باین بیت معنون گردانید *

ما بریں در نہ بی عزت و جاہ آمدہ ایم * از ید حادثہ اینجا بہ پناہ آمدہ ایم
ماہ چوچک بیگم بعد از اطلاع بر فرجای عریضہ در وادی او با مردم اعتمادی خود کنگاش نمودند جمع کوتہ اندیشان ناقص تدبیر و صاحب غرضان بیدولت خیانت در مشورت نمودہ خاطر نشان بیگم کردند کہ شاہ ابوالدعالی از سادات کرام ترمذ است - و فرمانروایان مغولسغان و سلاطین کاشغر

(۲) نسخہ [ی] نمودہ اند - و در [چند نسخہ] نمودہ بودند (۳) نسخہ [ح] نہادہ بودند (۴) در

[بعض نسخہ] و منفعت نیز حاصل شود (۵) نسخہ [ح] ہم کیش (۶) نسخہ [ی] درینہا (۷) در

[بعض نسخہ] بدان (۸) نسخہ [ب د ح] جہانیاں (۹) نسخہ [ح] چون او بہ نیت (۱۰) نسخہ

[د] معاونت (۱۱) نسخہ [۵] حشمت *

بآن سلسله پیوند کرده اند - لایق دولت آنست که چون او پناه باین دودمان عالی آورده است اساس التجای او را استحکام تمام بخشند - و سر رفعتش باوج عزت و احترام رسانند بحدیکه در نظرها عزیز و گران قدر شود - و مصلحت شریفه خود را (که همشیره میرزا محمد حکیم است) بار نسبت کنند - تا او این خانه را از خود دانسته رونق و رواج بخشد - و کارها را بر تیره خیراندیشی و مصلحت گزینی از دغدغه تفرقه فارغ ساخته بجانب جمعیت و رفاهیت آورد - دل ساده بیگم از سخنان فریبنده این مردم برین اندیشه نادرست مایل گشت - و کلمات ملائمت ترجمان در جواب شاه ابوالعالی فوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آوردند - و بآنکه حقیقت حال بدرگاه حضرت شاهنشاهی عرضداشت نمایند از پیش خود با فخر نسا بیگم عقد نکاح صورت دادند - و آن سالک دودمان دین و دولت را بآن نادرست خوی بداندیش پیوند کردند - و به نتایج و ثمرات آن در اندک فرصتی گرفتار شدند - و در کمتر زمان بیگم از شامت آن وصلت نا عاقبت بخیر نقد حیات خود را از جیب بقا گم کردند *

و تفصیل این مقال آنست که ابوالعالی (که همواره آثار کوتاه خردی و تنگ حوصلگی و سایر خصائل ناستوده از قبح شمائل او ظاهر بود) چون دران خانه صاحب اختیار و قدرت گشت در پیراهن حوصله خود نگنجد - و از مصاحبت اهل اغوا بمقتضای طینت اعلی و فطرت جبلّی خود خبت برخیزد افزود - از بیگم و منتسبان آن سلسله اصلاح حساب نمیکرفت - و از نصائح گرانمایه بیگم بحد پذیر نمیشد - و راجعه حق شناسی و حقیقت ورزی ازو بظهور نمی آمد - و بعضی مقتضای تیره رای مثل شگون پسر قزاقچه خان و شادمان (که سابقاً از بیگم رنجش داشتند) درینولا با ابوالعالی پیوستند - و چنان را نمودند که تا بیگم در قید حیات باشد ترا در امور ملک و تمشیت کار استقلال صورت بخراهد بست - و در اندک فرصتی مثل فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح و شاه رای انگه ترا ضایع خواهند کرد - صلاح کار تو آنست که پای جرأت در میان نهاده پیش دستی کنی - و میرزا محمد حکیم را (که هنوز خرد سال است) موافق اراده خود نشو و نمادهی - تا همه کابلیان سر اطاعت بر خط متابعت تو نهند - آن نکویده سرشت نا عاقبت اندیش گوش بسخنان بدآموز داشته باین چنین کار سه نا پسندیده اقدام نمود - و کلید عقلی که نداشت در تیره جهالت گم کرد - و خرمن حقوق این دودمان را بباد عقوب داد - و احسانهای تازه بیگم را پشت پا زده بقصد خون (که بدترین انواع عقوب است) در کمین نشست *

الحاصل آن بددولت شگون و قاضی زاده لقب خبیثه ماوراء النهر را با خود یار کرده روی بمنزل

بیگم آورد - ابوالمعالي از راه و آن در به سعادت^(۲) از راه دیگر بدرون خانه درآمدند - جماعت از عورتان در آن خانه بودند - بغلطي بانو را خون ناحق ریختند - و چون ظاهر شد (که خطا کرده اند و بیگم نبوده اند) بار از بی تفحص بیگم شده خود را بجانب ابوالمعالي کشیدند - و بقصد اتمام مقصود سامی شدند - بیگم بر حقیقت حال آگاهی یافته در خانه بروی ظالمان بر بست - ابوالمعالي باتفاق این در به سعادت در را شکست - و باندرون درآمد بیگم را بشهادت رسانید - و باین تیرورائی رایت ظلم بر افراشت - و این سانحه عبرت بخش در اواسط فروردین ماه الهی موافق اواسط شهر شعبان بظهور آمد - و بعد از خونریزی بیگم بتفحص میرزا محمد حکیم شتافت - و او را از میان خرد سالان آورده^(۳) در دیوانخانه پهلوی خود جای داد - و مردم در خانه میرزا خواهی نخواهی پیش او رفتند - روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را (که پدر بر پدر درین دودمان عالی از امرای بزرگ بود - و درینولا بر در خانه میرزا منصب وکالت یافته کار گذار مهمات ملکی بود) و خواجه خاص ملک و بعضی دیگر را بقتل رسانید - و برادرش محمد قاسم را مقید کرد - تردی محمد میدانی و باقی قاتشال و حسن خان و محسن خان برادر شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق بر کشتن ابوالمعالي کردند - عید می سرمست از میان این جماعت خبر بابوالمعالي رسانید او با موافقان و ملازمان خود سلاح پوشیده آماده قتال شد - و آن غیرت مندان از روی قدرت و استیلا از راه راست بقلعه درآمدند - و ازین جانب ابوالمعالي پیش رفت - و در میان نقش جنگ نشست کشش و کوشش بسیار شد - و از جانبین خلق بقتل رسیدند - و جماعت ابوالمعالي غالب آمده آن مردم را از قلعه بدر کردند - و شب پرده ظلمت را بین الفریقین فرو هشته هر کدام را بجانب منفرد ساخت - قاتشالان بغربند شتافتند - و میدانیان طریقی میدان سپردند - و حسن خان و محسن خان روی بجلال آباد آوردند - محمد قاسم برادر حیدر قاسم (که در بند بود) نجات یافته راه بدخشان پیش گرفت و حادثه کابل و فتنه انگیزی آن به دولت به میرزا سلیمان رسانیده او را بآمدن کابل برانگیخت و میرزا محمد حکیم با وجود خرد سالی از واقعه والدۀ خود سراسیمه و غمناک گشته بتعلیم دولخواهان پنهانی کسان پیش میرزا سلیمان فرستاده چاره جوی انتقام شد - و استدعای آمدن او کرد *

میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل کمر عزیمت بسته سامان رفتن آن نشاط آباد (که همواره گره طمع آن بر باد میزد - و آزوری حنوجت آنجا پی سپهر اهرام و خیالات او بود) پیش دید و مت خود ساخت - و لشکر و حشم بدخشان جمع کرده باتفاق^(۴) حرم^(۵) بیگم روی بکابل نهاد

(۲) نسخه [ح] به دولت (۳) در [چند نسخه] رایت ظلمت ظالم (۴) نسخه [ه] بر آورده

(۵) در [اکثر نسخه] حشر (۶) نسخه [ا] حزم بیگم - و نسخه [ی] خرم بیگم *

ابوالمعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان شنیده از جلی رفت - و لشکر و احشام کابل جمع ساخت و میرزا محمد حکیم را از بیخودی بخود متفق انگاشته و دست آویز خود دانسته تبه پیش رفتن نمود و پیش از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسد پیش دستی کرده از شهر برآمد - و بکنار آب غوربند رفته و سرپل را گرفته بر ساحت انتظار نشست - و اران طرف میرزا سلیمان با لشکر بدخشان جلوریز بر سرپل رسید - و فریقین مقابل همدیگر فوجها ترتیب داده صفها آراستند - در خلال این حال فوج از جماعت کولابیان از جانب میمنه سیاهی کرد - ابوالمعالی از سپاه کابل جمع را بدفاع آن فوج روان ساخت - و بعد از در آمیختن مبارزان طرفین خبر شکست کابیایان بابوالمعالی رسید - او میرزا محمد حکیم را در قول مقابل میرزا سلیمان نصب کرده خود بکمک هزیمتیان رفت - در چنین قابو مردم میرزا محمد حکیم وقت را غنیمت دانسته جلوسپ میرزا را گرفته بآب زدند - و گرم شافته بمیرزا سلیمان رسانیدند - و تمامی سپاه کابل بوقوع این حال پراکنده شده هر کدام رو بجنبه نهاد ابوالمعالی چون باز آمد و بر حقیقت حال آگاهی یافت از غایت حیرت و اضطراب دل از معامله جنگ برگرفته راه هزیمت پیش گرفت - و بدخشیان بپایمردی همت تعاقب او نموده در حوالی موضع چاریکاران بآن مدبر بے باک پیوستند - و او را دستگیر کرده پیش میرزا سلیمان آوردند - میرزا سلیمان باستیشار تمام با میرزا محمد حکیم بکابل درآمد - و بعد از دو روز آن بے اعتدال را مقید و مسلسل پیش میرزا فرستاد - میرزا فرمود تا آن حرام نمک محق ناشناس را روز آرمزد غره خردک ماه الهی موافق عید رمضان بکند مکانات از حلق برکشیده قصاص نمودند *

پیشم خویش دیدم در گذرگاه * که زد مرغ بجان مرگ راه

هنوز از صید منقارش نپرداخت * که مرغ دیگر آمد کار او ساخت

چو بدر کدی مباحش ایمن ز آنات * که واجب شد طبیعت را مکانات

در هنگام حلق کشیدن جوهر ذات ناپاک او بظهور آمد - و عجز و زاری پیش آورد که شاید بهزاران خوار و نگونساری بچند روزه زندگانی (که بد تر از مردن باشد) کامیاب گردد - اما بغیر از ظهور جوهر بے جوهری امری دیگر بران مترتب نگشت - و قالب ناپاک او را بشفاعت بعضی عزیزان در حوالی مرقه غفران قباب خانزاده بیگم و مهدی خواجه مدفون ساختند - لله الحمد که عالم از وجود خبیث او پاک شد - و بپای سعی و اهتمام خود بگو هلاکت شتانت - هر که قدر نعمت نداند و کفران نعمت کند او را باین مذلت و هوان نیست و نابود گردانند - اگر از چنگال اولیای دولت بدر رود متصدیان اقبال مخالفان را بر گردانند - تا بجهت عبرت هوشمندان دمار از روزگار او

برآورد - بعد ازان میرزا سلیمان در مقام سرانجام مهمات کابل و تربیت میرزا محمد حکیم شده کسان
بدخشان فرستاد - و هبته خود را بکابل طلبیده بعقد ازدواج میرزا درآورد - و اکثر ولایت کابل را
بمردم بدخشان جایگیر کرد - و امیدعلی را (که از اعیان امرای او بود) بولایت میرزا محمد حکیم
تعیین نموده محل اعتماد خود ساخت - و خود به بدخشان مراجعت نمود - حرم بیگم بجد برد
که میرزا حکیم را همراه بدخشان برد - و کابل را به بدخشیان سپارد - میرزا سلیمان ابن معنی را
قبول نکرد - که عیال الوقت صورت نیکدامی ندارد - بهرور ایام صورت داده خواهد شد - سه حصه
ولایت کابل را بمردم خود جایگیر کرد - و جامای چیده را بآنها داد - و یک حصه زبون به میرزا حکیم
و کابلیان مقرر ساخت - و ابن معنی را توطیه گرفتن کابل دانست *

فتح ولایت گنده کتنگه به تیغ همت خواجه عبدالمجید آصف خان

خواجه عبدالمجید آصف خان اگرچه تاجیک بود و از طبقه اهل قام اما باعتضاد
این دولت ابدترین کارها ازو بظهور آمد که ترکان پیش او پشت دست نهاندند - ای هوشمند آنها
(که تصحیح ذات بسلسله نمایند) بکار عامه آیند - خاصان از نسبت چشم پرشیده در جوهر حال
می نگردند - و بمقتضای اعمال شایسته نیک ذات میگویند - و باجملة آصف خان را از حسن خدمت
و لطف عقیدت و اعتماد بر دولت ابدترین توفیقات الهی مساعد روزگار دولت گشته فتح ولایت گنده
باندک جولان اهدام او میسر شد - و تفصیل این مجمل آنکه در ممالک فسیح هندوستان ملکه ست
که آنرا گوندوانه گویند - یعنی جای آبادان شدن قوم گوند - و آن گروه بشمار اند - بیشتره
در صحرا بسر برند - و همان جا توطن گزیده در مآئل و مشارب و مناکج سرگرم باشند - و آن قوم ست
غریز - اهل هند آن جماعت را زبون شمردند - و بیرون از قوانین و آداب دین و دنیای خود دانند
مشرق آن ولایت متصل است برتن پور که داخل ولایت جهازکهند است - و مغرب آن اتصال دارد
به رای سین که از مضانات هریه مالوه است - و طول آن صد و پنجاه کروه باشد - و شمال آن ولایت
ساک پنه است - و جنوب آن دیار دکن است - عرض آن هشتاد کروه باشد - و ابن ملک را
ولایت گنده کتنگه گویند - مملکت ست وسیع - مشتمل بر حصون و قلاع مذبح - محفوی بر بلاد
و قصبات معمور - چنانچه فاولان صحیح القول روایت کرده اند که هفتاد هزار قریه در ولایت گنده آبادان
بوده - از انجمله گنده شهر کلان است - و کتنگه نام مرضی بوده است - و آن ملک باین دو اسم مشهور
گشته - و دارالحکومت آن بلاد قلعه چورا گنده است - والی آن ولایت در زمان باستانی یک نمی بود
بلکه چندین راجها و رایان آنجا بسر می بردند - و امروز (که آن ملک بواسطه حوادث روزگار

بآن نظم و نسق نمانده) چندین راجه اند - مثل راجه گنده - و راجه کرولا - و راجه هریا - و راجه سلوانی و راجه دانگی - و راجه کتولا - و راجه مگده - و راجه مندلا - و راجه دیوها - و راجه لاجی - ویشتر دران ملک پیاده جنگی باشد - سوار کمتر - و از اول ظهور اسلام (که فرمان رویان والا شکوه تسخیر هندوستان کرده اند) باوجود امتداد عهد دولت ایشان طایر فتح هیچ یک ازین تخت نشینان در فضی شرفات آن قلاع منین و حصون رصین نتوانست پرید - و نعل سمند خیال این جهان گشایان در فضای تسخیر آن ممالک نتوانست زمین سای شد - درینولا (که آصف خان جایگرددار سرکار گنده گشت و فتح ولایت پنه نمود) ایالت آن ملک بدرگاتی نام زن (که مشهور برانی بود) رسیده بود در شجاعت و تدبیر و سخا پای بلند داشت - و بوسیله این صفات گزیده تمام آن ملک یک قلمه ساخته بود - از مردم بارقوف (که آنجا بوده اند) شنیده ام که بیست و سه هزار موضع آبادان در تصرف او بود - از انجمله شقدار نشین او درازده هزار موضع بود - بقیه ایل و مطیع بودند - و کلانتران الوس غاشیه داری او میکردند - او دختر راجه سالباهن راجه رائه و مهربه از قوم چندیل است و راجه مذکور آنرا به پسر امن داس دلیت نام نسبت کرد - هر چند او از قوم امیل نبود لیکن چون دولت صوری داشت و راجه سالباهن را روز بد پیش آمده بود ناگزیر این نسبت تحقیق گرفت این امن داس را سلطان بهادر گجراتی (چون در فتح رای سین معارفت شایسته بجای آورده بود) مرتبه اش افزوده بخطاب سنگرام شاهي امتیاز بخشیده بود - او پسر ارجن داس - و او پسر سنگین داس - و او پسر کهرجی ست - اگرچه از قدیم بزرگی در خانه حاکم گنده بود لیکن جز اعتبار نبود - این کهرجی بعقل و تدبیر از بزرگان دیگر آن ملک پیشکش گویان چیز می گرفت - و تا صد سوار و ده هزار پیاده او را فراهم آمد - و پسر او سنگین داس تدبیرات پدر را بکار برده رتبه خود افزود و پانصد سوار و شصت هزار پیاده او را جمع شد - و از قوم را بهوت بسیاری از سوار و پیاده نگاه داشت و او را دو مصاحب کار گذار دانشور بهم رسید - یکی از ذات کهرجی از سگان همبربور - دوم از

(۲) نسخه [د] کودلا - و در [بعضی نسخه] کودلا (۳) نسخه [ی] هریا - و در [بعضی کتاب] هریا

(۴) نسخه [ی] دامکی (۵) نسخه [ی] کولا - و در [بعضی کتاب] کتوله (۶) نسخه [ی] دیوها

(۷) در [چند نسخه] حصین (۸) نسخه [د ح] چندیل - و در [بعضی نسخه] چندیل (۹) در

[بعضی نسخه] امن داس بالمد (۱۰) نسخه [ه] دلیب (۱۱) در [بعضی نسخه] سنگرام - و در [بعضی

سکرام (۱۲) در [بعضی نسخه] سکین (۱۳) در [اکثر نسخه] و او پسر گورداس - و او پسر کهرجی ست

(۱۴) نسخه [ی] کهرجی (۱۵) در [بعضی نسخه] کهرجی •

ذاتِ پرهار - و بفروغِ عقلِ شان ریاستِ عظیمِ آن ملک یافت - و بعد از حکومتِ آنجا به پسرِ او ارجن داس در چهل سالگی رسید - و بعد از او بامس داسِ مذکور کلائی آنجا قرار گرفت - این امس داس بد ذاتِ بد کردارِ حیلِه اندرز بود - همواره خلافِ رضای پدر رفت - و برای خود خسرانِ ابدی سرانجام داد - پدر بمقتضای حسنِ عطفوتِ او را چند گاه محبوس داشت - و باز بعد و پیمان برآورد - و آن بے سعادت باز بر عادتِ خود رفته کارهای ناشایسته پیش گرفت - و برگزیده پیشِ برسنگه دیو جدِ راجه رامچند راجه پنه رفت - و راجه او را پسر خواند - و برسنگه دیو بملازمتِ سلطان سکندر لودی می آمد - او را پیشِ پیر بهان پدرِ راجه رامچند (که خود سال بود) گذاشته متوجه شد - او در آنجا رشدِ ظاهری بهم رساند - پدرِ او ارجن داس چون ازین بیدولت ناخشنود بود ولی عهدی خود را به پسرِ میانی خود جگرگی داس مقرر ساخت - و او نسبتِ برادرِ کلان را منظور داشته قبولِ این معنی نمیکرد - که باوجودِ برادرِ کلان این مهم بذامِ من شایسته سعادت نیست *

امس داسِ بیدولت تیره رای از شنیدنِ آنکه (پدرِ پسرِ میانی را اعتبار میدهد) ایلغار کرده بدیدی در خانه مادرِ خود آمده پنهان شد - و باتفاقِ یک از خواصِ راجه (که از قدیم باو نسبت داشت) شبی فرصت جسته قصدِ او کرد - و مردمِ هجوم کرده او را مقید ساختند - و کس پیشِ آن پسرِ میانی فرستادند - او قبولِ این معنی نکرد - که قصدِ برادرِ کلانِ خود (که بجای پدر است) از من نمی آید - و چون او خسرانِ ابدی برای خود سرانجام داد روی او را چه بینم - هر چند مبالغه کردند سودمند نیامد - و تجردِ گزیده راه صحرا گرفت - و آن دو مصاحبِ حقیقت اندیش بر جاده وفا ثابت بوده اختیارِ ملازمتِ او نکردند - بلکه حقیقتِ حال را بر راجه برسنگه دیو نوشته تحریضِ گرفتنِ این ملک کردند - راجه از سلطان سکندر رخصت گرفته بجمعیتِ تمام بآن ملک رفت - و امس داس در شعابِ جبال متحصن شد - اگرچه تابعِ مقاومتِ راجه نداشت اما چنان ظاهر ساخت که از نادانستگی و خطِ دماغ قصدِ یک پدر کردم - اکنون به پدرِ دیگر چون مبارزه نمایم - چون راجه آن ملک را تسخیر نموده و کسانِ خود گذاشته مراجعت نمود (امس داسِ مذکور در اثنای راه با معدودِ آمده ملازمتِ راجه کرد - و بعد از زاریِ بسیار راجه گناه او را بخشش نموده همان ملک را باو سپرد - او همیشه گریسته - و از کارِ بدِ خود بر خود نفرین کرده - و معلوم نیست که این معنی از بله طرازی او بود - یا فی الواقع بر بدیِ خود آگاه شده پیشِ خدا و خلق

(۲) در [چند نسخه] پیر بهان (۳) نسخه [ی] و او چون (۴) در [بعضی نسخه] نرسنگ دیو -

و نسخه [۵] هرسنگه دیو (۵) در [بعضی نسخه] پیش خاق *

شرمندگي ظاهر ميساخت - چون به نيستي خانه شرافت نوبت حکومت به دلالت پسر او رسيد - او هفت سال سري^(۲) کرده جهان را پدرود کرد - چنان مسموم شد که سنگرام را پسر نهيدند از گوند داس کچهوايه (که از ملازمان او بود) خواهش نمود که زن تو چون حامله شود وضع حمل درون حرم من بکند - اگر دختر شود از ان تو - و اگر پسر شود آنرا بغام خود منسوب گردانم - و کسی برين سر اطلاع نيايد - گویند داس مذکور فرمان پذير گشت - و چون از زن او پسر بظهور آمد آنرا راجه به پسرى خود برداشت - نام او را دلپت نهاد - و راني درگارتی را باين دلپت نسبت کردند و چون دلپت را عمر سپري شد پسر او بيو ناراین پنج ساله بود - راني درگارتی بافتق ادهار کایته و مان برهن اسم راجي برو بسته معزی بزرگي را خود منکفل شد - و در لوازم شجاعت و تدبير دقت و مهمل نمیداشت - و بعقل در اندیش خود کارهای غریب کرد - با باز بهادر و میانه^(۳) او را محاربات عظیم دست داد - و همه جا غالب آمد - تا بیست هزار سوار خوب در جنگها همراهِ داشته - و تا هزار فیل نامي پیش او جمع بود - و خزائن راجهای آن ملک بدست او افتاد - تیر و بندوق خوب انداخته - و پیوسته بشکار رفت - و جانوران شکاری را به بندوق زده - و عادت او بود که هرگاه شفیقه که شیوه نمودار شده آب نخورده تا او را به بندوق زده - و در بزم و رزم ازو در هندوستان داستانها ست - لیکن غیر بزرگ داشت که از هجوم خوشامد گویان بکارروائی صوري مغرور بوده لوازم اطاعت بعباده شاهنشاهی بجای نیاورده *

چون آصف خان ملک پنه را فتح کرد درگارتی مذکوره بر لشکر و شجاعت و عقل خود مغرور بوده از چنین همسایه اندیشه مند نبود - آصف خان در ایام قرب و جوار ابواب ملائمت و موانست مفتوح داشته حریفان جاسوس نهاد و تاجران هوشمند بولایت او می فرستاد - و استکشاف مداخل و مخارج آنرا بر واقعی می نمود - و چون بر حقیقت وفور جمعیت از خزائن و دفائن آن عورت اطلاع یافت هوای کدخدائی آن مملکت در خیالش افتاد - و میل آغوش عروس آن ملک در خاطرش جنبید - در بدایت حال بلهو و لعب پیش آمده دست بخط و خالی شاهد ملک دراز میکرد و شروع در تاخت و تاراج مواضع و قریات سرحد می نمود - تا درین سال بحکم شاهنشاهی با ده هزار سوار و پیداده نوادان بعزم تسخیر گذشته کمر عزیمت چست کرد - و محبت علی خان و محمد مراد خان و وزیر خان و بابای قاقشال و نظر بهادر و آق محمد و جمع کثیر از جایگیر داران آن حدود بامر عالی همراه ار شدند - و راني مست بان غفلت بوده بگمرايي بسر میبرد - ناگهان خبر رسید

(۲) نسخه [و] سرداري (۳) نسخه [ح] محل من (۴) نسخه [ح ی] هر ناراین (۵) نسخه

[۱] میانها که از قوم افغان اند او را *

که عساکر قاهره پادشاهی بدموه رسیده - و آن از شهرهای معتبر ولایت اوست - سنگ تفرقه در هنگامه غرور او افتاد - و لشکر او بجهت گرد آوری و بمامنه رساندن عیال خود متفرق شد - و زیاده از پانصد کس پیش او نماند - بمحور استماع این واقعه رانی از جرأتی که داشت متوجه عساکر منصوره شد - و از راه تهور که بیشتر از غرور خیزد کارزار را استقبال کرد - آدمار (که متکفل اشغال حکومت او بود) از متفرق شدن لشکر خود و فروزی لشکر پادشاهی (چنانچه خیر اندیش دولت گردید) پرده از چهره سخنی برداشته گفت - رانی جواب داد که این برهم زدگی لشکر از بیوقوفی نیست - و من (که سالها ریاست این دیار کرده باشم) در حوصله فطرت من گریختن کی گنجد - مردن بزاموس خوشتر از زیستن بعار است - پادشاه دادگر اگر خود میبود دیدن من صورتی داشت - اکنون آنمردم قدر مرا چه دانند- همان بهتر که بمردانگی فرو شوم - و تا چهار منزل روبروی لشکر منصور آمد - آصف خان (که بآن تغدی و تیزی می رسید) در دموه توقف کرد - با رانی هم تا دو هزار کس فراهم آمد - اعیان دولت او متفق شده گفتند که قرار داد جنگ مستحسن است - اما سر رشته تدبیر از دست دادن نه از آئین شجاعت و فزائگی ست - روزی چند در جاهای محکم^(۲) بسر برده چندان انتظار باید کشید که تفرقه لشکر ما بجمعیت گراید - رانی این سخن را استماع نموده متوجه درخت زار شده مغرب رویه گدھے برآمد - و بحسن تدبیر شمال رویه گدھے بدرخت زار دیگر در آمده آهسته آهسته دران^(۳) مفارز میرفت - تا آنکه بموضع نرهي^(۴) که مشرق رویه گدھے است رسید - و آن جائی ست که راه برآمد و در آمد او بس دشوار - از چهار طرف او کوهها سربلک کشیده - و آبی در پیش خود دارد گور نام - و یک جانب او دریای خونخوار نریده میبرد - و گریوه (که از گذشت آن آب واقع است - که بعد از عبور از آن گریوه بآن موضع رسیده- میشود) بس تنگ و هولناک است آصف خان (که خبر آبی رانی شنیده در دموه توقف کرده بود) یکبارگی از رانی بیخبر شد و هر چند بجست و جو کسان را فرستاد چون ملک غریب بود اطلاع بر احوال او نیافت - آخر خود را بگدھے رسانیده مواضع و قریات را بعمل در آوردن گرفت - و چون از رانی اطلاع یافت جمع را در گدھے گذاشته خود بدنبال او شتافت - چون خبر به رانی رسید (که لشکر آمد) سران لشکر خود را طلبداشته مشورت نمود - که اگر جای دیگر مصلحت میدانید تا فراهم آمدن لشکر آنجا بسر برده شود - و خاطر من خود خواهان جنگ است - تا چند پناه بدرخت خواهد برد - هر که

(۲) در [بعضه نسخه] مستحکم - و نسخه [ج] محکم که داریم سر باید برد و چندان (۳) در [بعضه نسخه]

مفارز (۴) نسخه [د] نری - و نسخه [ی] بدهی (۵) نسخه [و] دهوه (۶) نسخه [ه] حاصل شد و

میخواستند باشد برود - رخصت است - که جنگ من شق ثالث ندارد - یا بعدم فرورفتن است یا نصرت منذ شدن : آخر همه مردم او (که تا پنج هزار کس جمع شده بودند) دل بر جنگ نهادند روز دیگر خبر رسید که سرگریوه را (که محل در آمد است) نظر محمد و آق محمد و جمع کثیر از بهادران بوزر گرفتند - و ارجن داس بیس که فوجدار فیلان بود در آنجا بمرد انگلی سفر عدم پدش گرفت و انی سلاح در بر و مغفر بر سر کرده بر فیل سوار شده با بهادران مستعد جنگ با این لایق آهسته آهسته می آمد - و بدلیران و دلاوران سپاه خود میگفت که تیز جویی نکنید - و بگزارند که حریف در میان آید - تا از هر طرف آماده جنگ شده لشکر را بر داریم - همچنانکه اندیشیده بود بظهور آمد و جنگ عظیم در پیوست - و از طرفین بسیاری بخاک افتادند - تا سه صد مغل شربت خوشگوار شهادت مردانه در کشیدند - و رانی غلبه کرده تعاقب گرفته آنها نمود - و از گریوه برآمد - روز آخر شده بود اعیان ملک خود را طابداشته مشورت نمود که صلاح چیست - هر کس در خور دریافت و مقدار مردانگی خود سخن در میان نهاد - رانی گفت : مناسب آنست که امشب بران لشکر شبخون آوریم - و کار او بسازیم - و اگر این را قبول نمی کنید همین جا که آمده ایم شب بروز آورده آماده جنگ باشیم - و گرنه صبح این سرگریوه را آصف خان خود آمده خواهد گرفت - و به توپخانه استحکام خواهد داد - و کار آسان شده مشکل خواهد شد - رای هیچ کس بران قرار نگرفت - آخر موافقت جمهور گزیده از همان منزل که آمده بود برگشته رفت - و به پیش ماتم رسیدهای خود پرداخت - و چون بخانه آمد به بعضی از یکه پتان خود اندیشه شبخون در میان نهاد - هیچ کس را همسر همّت خود نیافت - چون صبح شد همان طور (که رانی برای صایب خود در یافته بود) بظهور آمد - و آصف خان با توپخانه خود آمده سرگریوه را محکم کرد - عساکر منصوبه در کوه درآمد و رانی باستعداد جنگ بر فیل گران سپیک پای سارمان^(۵) نام (که سر آمد فیلان او بود) سوار شد : برآمد - و با آرایش صغوف پرداخت - و فیلان مست را بهرجا در مقام خود باز داشته آماده پیکار گشت - بعد از التقای افواج کار از تیر و تفنگ گذشته بخنجر و شمشیر کشید - راجه بیرساره پسر رانی (که اسم راجگی بر او بود) حملهای مردانه نمود - و کارنامه های غریب بجای آورد - و شمس خان میانه و مبارک خان بلوچ^(۷) دستبدهای دلیرانه کردند - تا سه پاس روز بازار زک و خور بمغور گرم بود که اگر بشرح وقوع آن پرداخته آید بمبالغه محمول شود - سه بار راجه بیرساره فوج فیروزی مآثر را

(۲) در [بعضی نسخه] نگارید (۳) نسخه [ی] سراین گریوه را (۴) نسخه [ی] آورد (۵) نسخه

[و] رسامان - و در [بعضی نسخه] ساران (۶) در [بعضی نسخه] پیرساره - و نسخه [ح] هرساه (۷) در

[اکثر نسخه] توغ *

برداشتند در مرتبهٔ سیوم زخمی شد - رانی چون بر حالِ پسر آگاهی یافت بمردمِ اعتمادی خود فرمود که او را از رزمگاه برآورده بمامنِ رسانند - فرمان پدیدوران او امتثال امر نموده او را بگوشه بردند - و بدین سبب جمعی کثیر از معرکه برآمدند - و فتورِ عظیم بلشکر رانی راه یافت - و زیاده از سه صد کس پیش او فماند - اما در عزیمتِ رانی رهنه پدید نیامد - و همچنان بهادرانِ خود را بچنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد که تیرِ از کمان خانهٔ فضا بر شقیقهٔ راست او آمد - و او از روی جرأت آنرا بزور کشیده بیرون انداخت - و پیکانِ آن در درون ماند - و بر نیامد - و مقارنِ آن تیرِ دیگر برگردان او رسید - آنرا نیز بدستِ همتِ خود کشید - و از افراطِ درد غشی برو استیلا یافت - چون رفته رفته بهوش آمد ادعای (که از قوم بگهیلا بشجاعت و بیجهتی امتیاز داشت) در پیشِ فیلی او سوار بود او را مخاطب ساخته گفت همگی نیت در تربیت و رعایت تو آن داشتیم که یک روز بکار آئی امروز آن روز است که مغلوبِ جنگ شده‌ام - مبدا مغلوبِ ناموس و ننگِ گردم - و بدستِ مخالف در آیم - حقِ نمک بجای آر - و باین خنجرِ آبدار کار من بساز - دلِ بیجهتِ او برین سنگدلی قرار نداد - و گفت دستِ مرا کجا توانائی آنست که باین کار پردازد - دستِ (که عطایای ترا برداشته) چنین کارِ دراز را چون تواند کرد - از من این قدر میشود که ترا از معرکهٔ جانگاه بیرون برم - چه برین فیلی باد رفتارِ اعتمادِ فراوان دارم - رانی از استماعِ این سخن (که از نرم دلی خیزد) برهم شده دشنام داد که بر من چنین عار می پسندی - و خنجر کشیده کارِ خرد ساخت و مردانه رختِ هستی بر بست - و جمعی کثیر از بیجهتِ آن او درین وفاداری فرو شدند - خصوصاً کدور کلیان بگهیلا و چکرمان کهرچایی و خان جهان دکیست^(۵۱) و مهارگه برهن^(۶) بوفاداری نقدِ حیات را در کارِ صاحبِ خرد صرف نموده بجهانِ عدم شتافتند - و فتحِ بزرگ (که طرازِ فتحهای شگرف تواند شد) بظهورِ پیوست - و تا هزار فیلی با غنائمِ نامحصولِ بدستِ او کلی دولت افتاد - هم مالِ موفور بدست آمد - و هم ملکِ وسیع داخلِ ممالکِ محروسه شد - مدتِ حکومتِ رانی مذکور شانزده سال بود *

چون (برقِ حکومتِ رانی فرو نشست - و در عینِ حکومتِ رانی دستِ ادبارِ خاکِ فنا بر سرِ آن عریّتِ والا نزاد بخت) آصف خان بعد از دو ماه (که خاطر از میانهٔ ولایت جمع نمود) روی بتسخیرِ قلعهٔ چوراکده آورد - و آن حصارِ مملو بشرائفِ دقان و نفائسِ جواهر بود - که

(۲) نسخه [ح] در مرتبهٔ آخر (۳) نسخه [ح] کیسوکلیان و چکرمان کهرچایی (۴) نسخه [ج د ه]

چکرمان (۵) نسخه [ج د] دکیست - و نسخه [ز] وکعت (۶) در [اکثر نسخه] مهارک (۷) در

[بعضی نسخه] بر سران والا نزاد *

عمرهای دراز راجهای پیشین در جمع آن سببها نموده بودند - و آنرا سرمایه سلامت^(۲) خیال کرده عاقبت همه باعث هلاکت و خاست ایشان شد - سپاه نصرت آیات^(۳) بعزم تسخیر آن حصار رزمی کمر همت بست - و در هوای آن خزائن دست از جان شسته در خدمت آصف خان شنافت پسر رانی^(۴) (که از جنگه برآمده بود - و در آن قلعه تمکن داشت) بآمدن عساکر اقبال بجنگ پدش آمد و باندک جنگ قلعه مفتوح گشت - و راجه مردانه فرو رفت - و بجهت انتظام مهم جوهر بروج کایتیه و میان بهیکاری^(۵) رومی را مقرر ساخته بود - چه رسم راجهای هندوستان است که در چنین وقایع از چوب و بنبه و خس و روغن و امثال آن جائے تعبیه میکنند - و عورات را خواهی نخواهی آورده میسوزند - و آنرا جوهر نامند - این دو نوکر مخلص (که پاسبان ناموس بودند) این خدمت بتقدیم رسانیدند - و هر که از کونه عقلی تقاعد می نمود بموجب رسم ایشان بهرچ مدکور از هم میگذرانید - و از عجائب قدرت آنکه بعد از چهار روز (که در آن محوطه آتش زده بودند - و آن خرمن گل همه خاکستر شده بود) چون در آنرا گشادند دو کس زنده برآمد - که چوبه بزرگ حایل آنها گشته از آتش وقایت کرده بود - که لاتی نام خواهر رانی - و دختر راجه پراگده^(۶) که برای راجه آورده بودند و هنوز باو نرسیده بود - این دو زن (که از آن طوفان آتش زنده برآمده بودند) بزمین بوس عتبه شاهنشاهی آبروی دولت یافتند *

القصة چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و غیر مسکوک و مرقع آلات و جواهر و لآلی و هیاکل و تمائیل و اصنام مرقع و مکمل و صور جانوران (که بتمام از زر ساخته بودند) و دیگر نفائس و اجناس خارج از اندازه حساب و قیاس بدست آصف خان و مردم او افتاد - و از رازیان ثقات مسموع گشته که از جمله اموال و خزائن چوراگده (که آصف خان تنها بران دست تصرف یافته بود) صد دیگ پر اشرفی علائی^(۷) بود - و چندین اسباب و اشیای دیگر که از حیطه احصا و احصار بیرون بود - و چون [آصف خان را بمساعدت بخت بلند (که از پرتو نظر اقبال بخش حضرت شاهنشاهی بود) چنین دولتم روی نمود - و آنچنان مکنته میسر آمد - که صاحب خزائن و جواهر بیقیاس شد] رتبه اعتبارش زیاده از آنچه در تصور گنجد بهم رسید - چون عقل درست نداشت این بادیه هوش ربا حوصله او را ظاهر ساخت - یکبارگی راه صواب گذاشته هیچ از آن نفائس اجناس و شرافت جواهر (که لایق قبول نظر گوهر سنج شاهنشاهی تواند بود) بمعرض ارسال نرسانید - و ندانست که این جواهر و لآلی را اقبال نثار تارک دولت و افسر سعادت که ساخته

(۲) در [اکثر نسخه] استقامت (۳) در [اکثر نسخه] رایت (۴) نسخه [ه] مهم (۵) نسخه [ه] مبین

(۶) نسخه [د] بهکاری - و نسخه [ط] بهکاری (۷) نسخه [د] یوراگده (۸) در [بعضی نسخه] علائی *

خود را در میان دیده غبار ادبار بر فوق عزت خود بیخت - و آن تیره بخت نادان (که لوح خاطرش از نقوش اخلاص ساده بود - بلکه از رقوم انصاف حرفه بلکه نقطه بران نهاده) از جمله یکپوار زنجیر فیل (که بدستش افتاده بود) همین دریست فیل برسم پیشکش بدرگاه معلی فرستاد - دیگر همه نفائس و لطائف را خاک پوش کرده و بروساده حکومت^(۳) کره و گدازه تکیه زده عمره بغفلت میگذرانید - و حضرت شاهنشاهی بموجب همت جهان بخش نظر بران اسباب نفرموده از خیانت او اغراض عین فرمودند - و (چون نهضت ریاست جلال مرتبه سیوم بقصد تادیب علی قلی خان زمان بصوب جونپور اتفاق افتاد) آصف خان را بحضور اقدس طلب فرمودند - و او منشور عالی را امتثال نموده متوجه آستان بوس شد - و در حیف (که عمره جونپور مخیم مرکب منصور بود) سعادت اسلام عقبه قدسیه دریافت - و تفصیل آن سائحه بجای خود رقم پذیر خواهد شد *

اظهار انوار عدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهی نسبت بخواجه معظم

اقتضای منصب والی سلطنت در باز پرس معاملات آنست که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلوم دهند - و پاداش مظالم در گردبان ظالم نهند - تا مخصوصان دولت عظمی و مذسوران بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایه ستم و ستیزه نگردانند - و اگر عیاناً بالله از بدعستنی چنین امر بظهور آید راست کرداران در رسانیدن آن مظلمه اندیشه مند نبوده در عرض احوال ستم رسیده دلیوری نمایند - لکه الحمد که این سنجیه علما در فطرت ذات مقدس شاهنشاهی بدان گونه است که قوت بشری در تفصیل آن بعجز اعتراف نماید - و این خصلت جهان پرور^(۵) عی شایده تصحیح و مداخله ریا در نهان اقدس و دیعت نهاد دست قدرت است و طبقات عالم به پشت گرمی این شیمه کریمه همواره در عاقبت آبای مسرت بوده در عادات و عبادات و قضایا و معاملات خود کامیاب امن و امان اند - در اوایل این سال الهی و واسطه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یکم (که عفوای زمان عدالت روانی - و عنوان دیباجه داد دهی بود) خواجه معظم)

برادر اخیانی مهد مقدس حضرت مریم مکانی بود (چون از نسبت معنوی رانجک نداشت این نسبت صوری داروی بیهوشی آن بد مسرت عی اعتدال شده بارها خود را مصدر حرکات ناشایسته میساخت - در زمان سعادت آئین حضرت جهانبانی جت آشیانی چون وقت مقتضی مدارا

(۲) نسخه [ی] از کمال حرص و آز خود را (۳) در [بعض نسخه] حکومت گدازه تکیه زده (۴) نسخه

[ح] ذکر عی اعتدالی خواجه معظم برادر مهد مقدس حضرت مریم مکانی و ظفر یافتن علی قلی خان زمار

است بر قفاح خان پتلی در ولایت بهار (۵) نسخه [و] پروری *

بود آنحضرت مراعاتِ مهدِ مقدّس فرموده ازو میگردانیدند - چنانچه در سالِ یورشِ بدخشان قصدِ خواجه رشیدی دیوانِ آنحضرت کرد - و به تیغِ بے اعتدالیِ خونِ آن طور عزیمتِ ریخت - و بعد از ارتکابِ این حرکتِ شنیع فرار نموده بکابل آمد - و باز بشفاعتِ مقربانِ بساطِ اقدس بار یافت و مجدداً مصدرِ اعمالِ ناپسندیده شد - تا آنکه او را اخراج کردند - و بسفرِ حجاز شتافت - و شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان آمد - و همان ذمائمِ اخلاق بر روی کار آورد - روزی در دولتِ سرای شاهنشاهی (که اعیانِ مملکت و ارکانِ سلطنت جمع بودند) با میرزا عبدالله مغل (که در سلک امرای عظام منسلک بود) بجهتِ جنگ کرد - و بتقریبِ حکایتِ بر سرِ او دوید - و او را در مشقت و لکد گرفت - و مرتبه دیگر به بیرام خان بدرشتی پیش آمده دست بکار برد - و باز او را اخراج کردند - و خواجه بگجرات رفته بدستِ خوی بدِ خود روز و روزگار بد میگردانید - و از بدخوئی و برپوشانِ حالی آنجا نتوانست بود - روی توجّه بدرگاهِ گیتی پناه آورد - و در ازل مرتبه (که دارالخلافه آکره مستقرّ اورنگِ خلافت شد) بدولتِ ملازمتِ سرایندی یافت - و بعنایت و رعایت ممتازِ آفات شد - و از آنجا (که نهد او به بے اعتدالیِ سرشته بودند) بصددِ بانی و بے ملاحظه سابق پرده گشای جوهرِ فطرتِ خود گشت - بیرام خان درین مقام بود (که او را بولی بیگ بسپارد که از راهِ بکر^(۳) بگجرات روانه سازد) درین اثنا تفرقه او روی نمود - و خواجه بوسیله انسابِ این دودمانِ قدسی رعایت‌های عظیم یافت - اما بدستِ خوی بدِ خود گرفتار بود - و بصددِ بانی^(۴) پیش زیست میکرد - تا آنکه روزی بی بی فاطمه (که اردو بیگم حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود و در سرداقِ آسمان مکانِ حضرت شاهنشاهی نیز پایه اعتبار داشت - و زهرا آغا دختر او در خانه خواجه بود - و پیوسته از ناجمسی و بدخوئی در زندانِ بلا بوده آزار میکشید) بهزاران اضطراب آمده استغاثه نمود که خواجه میخواهد که بپرگنه رود - و دختر مرا همراه برد - و از بدخوئی و بدگمانی (که در طینتِ اوست) قصدِ آن عقیقه بیگانه کند - و مکرّ این حرف بر زبان آورده در دارالخلافه از معدلتِ شاهنشاهی اندیشه‌مند بوده مرتکبِ این امر نمیشد - اکنون (که او را بجایگزیر بود) حال چه خواهد بود آنحضرت بر زاریِ آن عورتِ قدیم الخدمت ترحّم فرموده تسلی بخشِ خاطرِ بقرار او شدند - و بر زبانِ اقدس گذشت که ما بدولتِ عزیمتِ شکار داریم - بخاطر تو از راهِ خانه خواجه خواهیم گذشت - و چون او بر سرِ راه آمده ملازمت کند نصیحت کرده عاجز تر از بردن مانع خواهیم آمد - بعد از زمانِ آنحضرت از ارکبِ شهر بدیضتِ اجلال بر کشتی سوار شده از آب چون

(۲) در [اکثر نسخه] بے اعتدال (۳) نسخه [ی ط] بکر (۴) در [اکثر نسخه] پیش زیست

(۵) در [چند نسخه] نصیحت او کرده (۶) نسخه [ی] نهضتِ اجلال فرموده بر کشتی •

عبور فرمودند - و بجانب خانہ خواجہ معظم با مخصوصہ چند (کہ از بیست کس زیادہ نبود) روان شدند - از انجملہ دستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قتل خان و مقبل خان و شمال خان و پیشرو خان و حکیم الملک و جمعے دیگر از خاصان بساط قرب بودند - چون ناہمواری خواجہ معلوم بود میر فراغت و پیشرو خان را پیشتر فرستادند - کہ خواجہ را از مقدم عالی آگاہ ساختہ بشاہ راہ استقامت آورند - و دستم خان و مقبل خان نیز بعد ازان روان شدند کہ اگر خواجہ بعبادت خود در مقام دیوانگی باشد معان طاهر محمد خان شوند - آن دیوانہ بے اعتدال از طاهر محمد خان و پیشرو خان شنودہ (کہ حضرت باین روی آب گذشتہ اینہا را فرستادہ اند) بشورش در آمدہ میگوید کہ من پیش حضرت نہی آم - و خشم آلودہ متوجہ حرم سرای خود میشود - زمرہ آغا از حمام برآمدہ در جامعہ خانہ لباس تازہ می پوشید کہ خنجر کشیدہ کار آن عاجزہ حبسا سرشت را تمام میکند و سرمایہ خسراں ابدی خود سرانجام میدہد - و سر از رزن خانہ بر آوردہ جائیکہ دستم خان ایستادہ بود خنجر خون آلود می اندازد - و بدانگ بلند میگوید کہ من خون او رنختم - رفتہ بگو - دستم خان خنجر خونین را برداشتہ بحضور اشرف آورد - حضرت شاہنشاہی چون برین ستیزہ آگاہ شدند بسطوت قہر و مولت غضب جو شیدہ بدرون خانہ آن بے اعتدال در آمدند - و آن دیوانہ شمشیر حمایل کردہ و دست در قبضہ شمشیر زدہ و برو پیداشد - بندگان حضرت از قہرمان عقاب فرمودند کہ این چہ روش است - دستہ بر قبضہ شمشیر داری - اگر حرکت دہی دانستہ باش کہ چنان بر سر تو خواہم زد کہ بہروز آید - آن دیوانہ مولت و عظمت شاہنشاہی را دیدہ دست و پا گم کرد و در سطوت پادشاہی فرو رفت - حاضران بساط معلی آن دیوانہ را مقید ساختند - و یک از گجراتیان شمشیر پے در کمر عقب خواجہ ایستادہ در کمین فتنہ بود - آنحضرت از چشم و رزی او در یافتہ بقتل قدم خان فرمودند کہ بزن - آن دقیقہ شناس بیک حرف مکون ضمیر اقدس را در یافتہ تیغہ بسبک دستی زد کہ سرش از تن جدا شدہ بہای او ہم آغوش شد - و آن قامت بے سر زمانکہ بر سر پا ایستادہ بود - و خون سیاہ از عروق گردنش تیزک میزد - آنگاہ از خواجہ بے اعتدال پرسیدند کہ خون این عاجزہ را بچہ گناہ رنختی - آن سفاک بے باک زبان بسفاہت و ہذیان برگشاد - تا آنکہ بلکہ و مشمت اورا خاموش گردانیدند - و موی کشان و لکد زنان دریا رویہ روان کردند - و دریای غضب آن محیط عدالت در جوشش آمد - بموجب حکم معلی ملازمان او را (کہ ہموارہ در بد مستی و آشفتمہ دماغی ہم کاسہ بودند) دست و گردن بستہ غرق گردانید مجازات ساختند

و آن بدکردارِ بیدولت را هرچند در آب غوطه داده می آمدند سخت جانی نموده از هرزه گوئی باز نمی آمد - و سبب بزرگانِ دین را سرمایه آزارِ خاطرِ پادشاهی دانسته دران اهتمام می نمود - هرچند یقین همه بود (که درین ورطاتِ قهرِ بلطمه موج فنا هلاک خواهد شد) اما او از سنگدلی و سخت جانی زنده ماند - بمقبل خان یساول سپردند - و او آن آشفته مغز را بقلعه گوالیار فرستاده محبوس ساخت - و دران محبوس مایخولیا برو زور آورد - و بفسادِ دماغ از عالم رفت - و در ظاهر قلعه پشقه ایست - آنجا مدفون شد - و از آنجا بدله می آوردند - سبحان الله زه اقبالِ فتنه سوز و عدالتِ آشوب گداز - از آنجا (که منتهای نیتِ حق اسلاس جز ظهورِ انوارِ عدل و نصفیت و محوِ آثارِ ظلم و عدوان امری دیگر نیست) بمیامین این معنی همواره دولت در روز افزونی و بخت در دولت افزایی ست *

و از سوانحِ دولت افزای این سال مسعود ظفر یافتنِ علی قلی خان زمان است بر فتح خان پندی - و شرح این داستان آنست که فتح خان و حسن خان برادر او و ملوک خان و جمعی کثیر بالشکر آراسته از قلعه رهناس فرود آمده ولایت بهار و بعضی از محال متعلقه خان زمان را در تصرف در آوردند و پسر سلیم خان را (که آواز خان نام داشت) بسروزی گزیده سرشورش برداشتند - خان زمان و دیگر امرای آنحدود (مثل بهادر خان و مجنون خان و ابراهیم خان) متوجه اطفای ناپرفتنه شدند چون افغانان پُر زور بودند خان زمان جنگ را صلاح ندیده کنار دریای سون محال اندوختاری باری قلعه اساس نهاده استحکام داده بود - دینولا مولانا علاء الدین لاری و ملا عبداللہ سلطان پوری و شهاب الدین خان و وزیر خان از درگاه معلی آمدند - چه رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که بنصائح ارجمند رهنمونِ خان زمان بشاهراه سعادت نموده و بعواطف خسروانی اختصاص بخشیده در مسلک عقیدت راسخ گردانند - و سلیمان کرانی حاکم بمگال (که خود را از منسوبان این درگاه ساخته بخان زمان پیوسته بود - و خطبه شاهنشاهی خوانده) او را نیز مستمال الطائب بیدریغ گردانند - و اذکر مصلحتِ وقت باشد باستان بوس این درگاه (که اکسیرِ اهلیتِ صوری و معنوی ست) رسانند این فرستاده های دین قلعه بخان زمان رفته نوید غنایت رسانیدند - و بصورت و معنی تقویت او نموده او را در چنین اضطرابِ بقبح و نصرت مقرون گردانیدند - روزی این فرستاده ها پیش خان زمان نشسته بودند که افغانان تیره رای لشکر آراسته و ذیلانِ مستِ معرکه برهم زن را اعتضادِ خود ساخته متوجه قلعه خان زمان شدند - و اوفوجها آراسته معرکه آرائی میکرد که تهور نهانان بد سرشت مذکور در رسیدند

(۲) نسخه [ی] آشفته مغز مغرور را (۳) نسخه [د] پنی (۴) نسخه [ح] اندوختاری - و نسخه

[ی] اندوماری (۵) در [بعضی نسخه] شهاب الدین احمد خان *

و بمحرم آمدن افواج خان زمان را برداشته درهم نوردیدند - و لشکر تمام گریخت - و افغانان بتاراج و مزارک و محال ایشان مشغول شدند - درین هنگام (که کار برین نخوت مندان دشوار گشته بود) اقبال روز افزون شاهنشاهی حفظ انتساب صوری این گروه بدرگاه معلی فرموده در بدائع نگاری درآمد *

و مجمع ازین نادره کاری آنست که خان زمان بامعذرت در پناه دیوار قلعه خود در کمین فرصت بود که کاره بسازد - و یا گوشه گیرد - حسن پتلی بر فیل بخت بلند نام سوار شده باجمع رو بروی شد - مردم فرار نمودند - او با چندی (که مانده بودند) قرار مردن بخود داده بیکه از برج آن قلعه رفت - و دیگر (که دران تعبیه کرده بود) چاق کرده پیش آن فوج مغرور (که چون فیل مست عریده کمان می آمد) توپ را سرداد - سردادن توپ همان بود - و رسیدن بر سر فیل همان - فیل را گردانده بر زمین هلاکت انداخت - و این فوج رو برگیز نهاد - و از تائید ایزدی مقارن این عطیه الهی کوه پاره نام فیله [که بیرام خان در حیفی (که بهادر خان را بمالوه تعین میکرد) داده بود] در اندوه مست طایف مقید بسلاسل عریده جوی بود - در اندای انهرام فوج خان زمان فیلبانان افغان آنرا گشاده سوار میشدند که او در مقام بد مستی درآمد - و یک از فیلبان افغان را (که دران نزدیکی بود) بر خاک هلاک انداخت - و شورش غریب بدید آمد - افواج افغانان این را شور عساکر اقبال دانسته فرار نمودند - و افغانان (که دست بتاراج برداشته بودند) یکبارگی هراسنده تدبیر از دست داده رو برگیز نهادند - و باستماع این تائید غیبی فرار نمودها از پی هم رسیده تعاقب افغانان تیره بخت نمودند - و غذایم وافر و فیلبان نامی بدست افتاد - و بمحض اقبال شاهنشاهی اینچنین فتح عظیم روی داد - و بعد از ظهور چنین نصرتی خان زمان مراجعت نموده روی بچونپور آورد و از زمانپه فرستادهای شاهنشاهی را با احترام تمام روانه ملازمت ساخت *

و از سوانح قدوم گرامی امیر مرتضی ست - چون (درگاه جهان پناه شاهنشاهی مجمع نادره کاران روی زمین است - چه ایزد تعالی ذات مقدس پادشاهی را مستجمع جمیع کمالات - و جامع فنون فضائل - و حارثی اقسام فاضل ساخته است) متفردان هفت اقلیم ترک اوطان و بلدان کرده روی توجّه باین درگاه مقدس آورده کامیاب سرور میگرددند - و از عجائب آنکه دانش اسباب هر حکمتی و صنعتی از حکمت الهی تا درود گری (که در کار خود یگانه عصر باشد) چون بصحبت فیض منفعت حضرت شاهنشاهی میرسد چندان سخن دقیق دران هنر و پیشه می شنود که از استادان این فن بگوش او نرسیده باشد - و یقین خود میکند که پیوسته اوقات گرامی مصروف همین است - و پس از فراخی حوصله و بزرگی حال دران پایه (که از مرتبه اعلی تا بدرجه اسفل درخور مخاطب

بے کلفتمه صعود و نزول فرموده) مخاطب خریش را کامروای مورت و معنی میگرددانند - از انجمله سید اجل امیر مرتضی (که از اسباط علامه جرجانی بزد - و در فنون معقول و منقول ید طولی داشت) طواف حریمین شریفین نموده محفل اقامت بعثت علیه (که کعبه رفود برکات - و مشعر قوافل سعادت است) گشود - و بآئین لایق ادراک محفل عالی نموده سعادت پذیر شد - و خدیو زمان (که قدر شناس جوهر انسانی اند) آمدن میرزا مغنم دانسته بجلائل مراجع و جزائل عطایا اختصاص بخشیدند •

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهی بجانب مالوه - و شکار فیل نمودن

و بر سر عبدالله خان ایلغار فرمودن - و بفتح و نصرت بازگشته بشکار فیل

پرداختن - و ظل مراجعت بر مستنقر خلافت انداختن

چون [بر ذمه والی سلطنت فرض وقت است (که همواره از احوال ملک و اوضاع اعیان دولت مستخبر باشند - بتخصیص خود سران تدبیر حومه - که کامیاب دولت شده از حواشی سربر دور رفته باشند) تا بیشتر از آنکه کارشان و حال آن ملک بفساد انجامد بفروغ تدبیر و لمعان رای چاره آن نموده آید] المنة لله که این شیمه عظیمه در ذات مقدس شاهنشاهی بر وجه اتم و اکمل شرف ظهور دارد - چنانچه دانایان در دریافت آن عاجز اند - پیوسته استطلاع خفایای ملک میفرمایند و هر چند بشکر و امثال آن ظاهر اشتغال دارند اما آنرا پرده احوال خود ساخته لحظه وقت گرامی را از مهمان دین و دولت فارغ نمیکردند - و همواره در لوازم خداپرستی و مراسم رعیت پروری اهتمام میفرمایند - و لهذا چون درینولا بمسامع اقبال رسید [که عبدالله خان اوزبک (که نمک پرورد این مایه اقبال است) در مالوه سرشورش دارد - و از تنگی ظرف بار عاطفت کبری را میخواست بر انداخته کفران نعمت ورزد] بغایران شکار فیل را پیش نهاد عزیمت ساخته یورش مالوه بخاطر اندس مصمم ساختند - و بتائید الهی روز بهرام بیستم تیر ماه الهی موافق روز شنبه بیست و یکم ذی قعدة در موسی (که فیلان کچ خرام ابر از مستی و مدهوشی جوش و خروش در زمین و زمان انداخته بودند - و زمان زمان از مستی چکیده و سیلابها روان ساخته نشیب از فراز نیدانستند - و از سرکشی و گریه غمنازی فرمان پذیر کجک برق نمیشدند) ریات عالی بجانب نور و سیبری (که بیشه های فیل دار) نهضت فرموده - چون ساحل دریای چنبل مخیم اردوی نصرت قرین گشت از کثرت بارندگی آب دریا در طغیان بود - بجهت عبور اردوی معلی قریب در هفته سادات عظمت را اقامت

ضرور شد - تا تمامی خلایق بکشتی گذشتند - و دران هنگام (که حلقه‌های فیلان خاصه ازان دریای طوفان خبز مستانه^(۲) میگذشتند) فیل لکنه نام از فیلان نامی در عین مستی بآب فرو رفت - و از انجا عرصه گویار مخیم موکب اقبال شد - و از انجا فضای جان پرور^(۳) حوالی قلعه^(۳) نورر مضرب خیام فلک ارسام گشت - و چون بیشه فیل ازان مقام قریب بود ترتیب شکار فیل نموده ملازمان عتبه اقبال را چند فوج اعتبار فرمودند - و بر هر فوجی یکی از امرا را سردار ساخته چند زنجیر فیل مطیع و منقاد را همراه کردند - و طنابهای سطر استوار (که زور کشیدن این کوه پیکران داشته باشد - بلکه کمند فیلان افلاک تواند شد) تعبیه فرمودند - و حکم اقدس ببقا پیوست که هر جا فیل وحشی پیدا شود این فیل منقاد اهلی را از دنبال او چندان برانند که فیل محرائی از ماندگی دست و پا گم کند آنگاه از دو جانب فیل وحشی فیلبانان سوار فیل اهلی یک سر طناب در گردن فیل وحشی اندازند و سر درم طناب بگردن فیل اهلی مضبوط سازند - و باین دستور در قید آورده فیلبانان فیل خود را برانند - و آن فیل را کشان کشان ببرند - و هر روز بتدریج لایق بفیل محرائی از راه ملائمت قریب تر شوند - و علف پیش او اندازند - تا رفته رفته بران سوار شوند - و در کم فرستی باین اسلوب (ام سازند و منشای اصلی رام شدن هر وحشی ملائمت و احضار آنچه ملایم طبع اوست) از کاه و دانه و آب (آب) تواند بود - و از روی قیاس این قسم شکار اسهل اوضاع شکار فیل است - که فیل وحشی عظیم جثه قوی هیکل را بفیل قوی تر از او یا مثل او مامور و منقاد خود سازند - و شر او را از خود دور دارند - و باین تدبیر بر مراد خاطر و کام دل ظفر یابند *

و بالجملة آنحضرت بتوجه فیل بند شیر شکار در بیشه نورر ترتیب آئین شکار نموده مردم را گروه گروه بهر جانب روانه ساختند - و خود بنفس نفیس^(۴) با خالص بساط قرب شیرانه دران بیشه نشاط افزای در آمدند - آنروز بعد از تکاپوی عظیم و جست و جوی تمام ماده فیل از دور سیاهی کرد از دنبال او شتافته و مانده ساخته بفیل دیگر بستند - و هنگام بستی ادهم پسر ملا کتبادار در زیر دست و پای فیل آمده بقدر مالشی یافت اما افتان و خیزان بسلامت برآمد - فردای آن روز عید قربان بود - منعم خان خان خانان (که درین شکار دلگشا فتراک وار قربن رکاب سعادت بود) با اعیان دولت و ارکان خلافت (که دران نهضت نصرت ملازم موکب عالی بردند) روی بآن کعبه اقبال آورده زمین بوس مبارکباد بجای آورد - و حضرت شاهدشاهی جهان را بسعادت التفات عید بر عید افزوده بعزم شکار پای توجه در رکاب شوق در آوردند - و هر فوجی بهر ناحیه (که مقرر شده بود) روان شد - آنروز بعد از سعی تمام کله فیل ماده (که دوه فیل نر هم داشت) نمودار

گشت - حضرت از نظاره آن عشرت عید را تازه کرده بآئین معهود مجموع آنرا (که نه فیل بود) صید اقبال فرمودند - و روز دیگر در سعادتی اقبال بوده بانتظام بخشی ملک (که صید معذوبی سبت) برداختند - و صبح سیوم بایشراق صبح دوم سوار دولت شده دران بیشه (که از تراکم اشجار و تشابک اغصان تکپوی شمال و صبا ازان مشکل بود) تا آخر روز سیر فرمودند - ناگهان بگلّه فیل (که از هفتاد زنجیر زیاده بود) عبور اقدس افتاد - انبساط عظیم فرموده قفاؤل بر صید مقاصد عظیمه گرفتند - بموجب حکم اشرف^(۲) مجموع فیلان را به بیشه پردرخت رانده پای هر فیل بدرخت بستند - و بر هر فیل چند کس دیده بان نگاهداشتند - و طنابها از اردوی معلی طلبیدند و آن بیشه (که هرگز بی سپر آدمی نشده بود - و چابک روان هم و خیال ازان عبور نغموده بودند) دران شب بوزد موکب عالی غیرت افزای مصر جامع و بغداد خلافت شده بود - فرّاشان کاردان باعانت نیّاران رکاب سعادت بجهت استراحت عنصر اقدس تحت بلند از چوب ساخته بسقرطاهای رنگارنگ در گرفتند - و آنحضرت بدولت و اقبال بران مسند نشاط و سرپر عشرت آرام گرفتند - و خاصان بساط قرب [مدلل یوسف محمد خان کولکناش - و عزیز محمد کولکناش - و سیف خان کولکناش و میر معز الملک - و میر علی اکبر - و چلمه خان (که بخان عالم مخاطب شده) و میر غیاث الدین علی (که اکنون بخطاب نقیب خانی شرف افتخار دارد) و دیگر مقربان و مخصوصان] در حواشی آن نشیمن قدس درره زدند *

روز دیگر (که خورشید جهانتاب بطلمت عالم افروز بر سر بر افق جلوه نمود) حضرت شاهنشاهی (صید مقصود بدام - و ساغر مراد بکام) بران تخت سعادت بدولت نشستند و حاضران را از فوط التفات حکم نشستن فرموده بجهت تنشیط ضمیر و تفریح باطن ساعت چند قصه امیر حمزه از دربار خان استماع نموده نشاط بخش انجمن اقبال شدند - درین اثنا چند حلقه فیل با طناب بسیار از اردوی معلی رسید - اشارت عالی شرف نفاق یانت که ازین فیلان بدخو (که شدت سرکشی و مولات زور داری داشتند) هر فیل را در میان دو فیل بادشاهی بطنابهای محکم بر بستند و بآئین شایسته رانده تا شامگاه بحوالی اردوی معلی آوردند - و طنابها چون کمند عیاری^(۳) بران کوه هیکلان انداخته بآئین شایسته مقید ساختند - و بجهت سامان این کار دو روز دیگر آن سر منزل مخیم موکب عالی بود - و (چون صید بعضی وحشی نژادان دیگر در فضای ضمیر انور مرکوز بود) عنان توجه بجانب ولایت مالوه^(۴) تافتند - و از امتداد برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و زور گیل و لای لرج^(۵)

(۲) نسخه [د] اقدس (۳) نسخه [۵] عیاران (۴) در [چند نسخه] بجانب مالوه تافتند (۵) در [بعضی نسخه] نیست *

و کثرتِ کو^(۳) و مغاک (که در زمین مالوه می باشد) کار برگرم روان شاه راه اقبال دشوار شده بود اسوان چون اسپان آبی شنا کرده می آمدند - و شتران چون چهارهای عمان طوفان نوردی می کردند تا آنکه بصد دشواری صاحب ظاهر قصبه^(۳) نود مخیم اردوی معلی گشت - و بسبب کثرت بارندگی دو روز متوالی دران سرزمین (که مهبط فیوض آسمانی بود) مقام شد - و ازان منزل برای سارنگپور نهضت عالی اتفاق افتاد - و در طی این راه از کثرت وحل و خلاب باد پایان آتش خوی را پای تاسیخته در وحل فرو میشد - و شتران سبک پای را هم موی شان گرانی می کرد - و بهزار جبرئیل جنبش می کردند - درین روز خیام مواکب منصوره (که بیابانها را از ازدحام تنگ داشت) در عقب ماند - بغير از خیمه و هوابره پادشاهی و یک خیمه خان خاندان و خیمه میوزا عزیز کولکناش و چندے دیگر از اعظم امرا خیمه هیچ یک از بندکان درگاه نقوانست رسید - لاجرم یک روز در انجا نیز مقام فرمودند - و روز دیگر علم عزیمت بجانب مندو افراختند - و فضای ظاهر قصبه^(۳) که برار به پنج منزل مخیم سوادقانت جلال شد - اگرچه درین مراحل چاروا دانه نداشتند بود اما سبزه های تازه و تو (که دران مرغزارهای روح پرور از فیض هوا کمال نشو و نما داشت) از فرط طراوت و حرارت نعم البدل شده شوق دانه را از طبایع حیوانات برده بود - همه سر در سبزه زار فرو برده ازان علفهای خوشگوار سیر میشدند - و دران سبزه زار شوق گستر مستانه گام میزدند *

حضرت شاهنشاهی خاطر اقدس از شوق شکار پرداخته اردوی معلی را دران منزل نشاط آرای گذاشتند - و چندے از امرا را بران گماشته خود همغان دولت و همکاب اقبال بر توسی سبک خرام بصوب مندو (که مقر آن خود سر بود) ایلغار فرمودند - و در آثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند - تا عبدالله خان را (که از اعمال ناشایسته خود متوبّم و خایف است) نود عذایات پادشاهی داده بملازمت آورند - و نگذارند که آواره صحرای بیدولتی شود - و بجنّاح تعجیل از قصبه^(۳) که درار بلده سارنگپور (که نخستین شهر مالوه است - و بیست و پنج کوه از مالوه - که از چهل کوه معمول دهلی زیاده مسامت دارد) در چنین آب و گل بیک منزل نهضت والا فرمودند - و بحدود سارنگپور محمد قاسم خان نیشابوری (که حکومت آن نواحی بار تعلق داشت) بتاک ادب شتافته دولت استقبال دریافت - و از انحضرت التماس سعادت نزل بمنزل خود نموده بلوار نثار و ایثار پرداخت و قریب به مقصد اسپ و استر از خود و ملازمان خود از نظر اشرف گذرانید - و آنرا بر امرا و ملازمان

(۲) نسخه [ا ب ج] کوه و مغاک (۳) نسخه [۱] رنوده - و نسخه [ح] کرار (۴) نسخه [۱] و بهزار

شدت (۵) در [همگی نسخا] سوی نسخه [ی] چندے دیگر (۶) نسخه [ی] و بکمال تعجیل

(۷) نسخه [ا ح] شتر *

مروکب والا (که درین یورش نصرت فرجام بتدریج میرسیدند) قسمت نموده سعادت پذیر شد - و هنگام ظهور سفیده صبح (که محل اشراق نور - و رفع حجاب ظلمت است) بدولت سوار شده متوجه آجین (که در سالف ایام تختگاه ملوک مالوه بود) گشتند - و عزم آن شهر بمیلان قدیم مروکب عالی غیرت افزای آسمان شد - و چون هوای دهار بورود مروکب والا عطر بیز گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبدالله خان آمده ماجرایی او معروض داشتند - و بظهور پیوست که هر چند این مخلصان دانشور گرم نفسی کردند بباطن نقاشی رای او در نگرفت - و بهیچ گونه تسلی نیافت و بنده و بار خود از قلعه بیرون فرستاد - و تا شام توقف نموده از دنبال مردم خود شتافت - و از روی ظاهر بعضی ملتئمسات واهی گفته ایشان را از سر خود وا کرد - مثیل آنکه ضرر مالی و جانی بار نرود و ولایت مندو بدستور سابق باو مقروض باشد - و تنگتری بر دی و خان قلی و انسان بخشی را باو همراه گذارند - منعم خان خانخاندان و وثوق بر عفو شامل و حلم کامل نموده التماس عفو تقصیرات او کرد حضرت شاهنشاهی از قوط عاطفت رقم عفو بر جرئت جرات او کشیده ملتئمسات او را بموقف قبول داشتند - و منشور عالی منظمین میثاق و عهد انجاء مقام و مطالب او باز مصحوب اعتماد خان و دربار خان مقور ساختند *

و درین هنگام (که ظالی جلال بر متوطنان قصبه دهار گسترده - و ظاهر این قصبه معسکر والا گشت) یکی از عورات ستم رسیده بفریاد آمد که محمد حسین قور بیگی عبدالله خان انواع ستم بر دختر نابالغ من کرده و خانه مرا بتاراج برده است - حضرت بزبان قضا ترجمان فرمودند که خاطر جمع داشته منتظر ظهور انوار معدلت باش - که عنقریب او را بسببست عظیم خواهیم رسانید - از غرائب دور بیذی حضرت شاهنشاهی آنکه اول کسی (که گرفتار شد - و بسببستگاه عدالت سزای خود یافت) او بود - و درین شهر بموقف عرض معلی رسید که چون خبر ایلغار مروکب عالی بعبدالله خان رسید از انجا (که خابن خایف است) هلاک خود را یقین پنداشت - و خوشترن را مغلول و متبذ شخته قهرمان غضب شاهنشاهی دیده روی برآه گریز آورد - و از مندو بجانب لوانی شتافت - و حضرت خدایگانی بدولت و اقبال توجه اقدس از هوب مندو مصروف فرموده همت بر تعاقب آن مدبر گماشتند - جمعی از امرای اخلاص نهاد مثیل میر معزالملک و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و شاه فخرالدین و شاه قلی خان محرم و دستم خان و معصوم خان

(۲) نسخه [ط ی] آن دیار (۳) نسخه [ه] نقاش اندوز (۴) در [بعضی نسخه] انسان بخشی -

و در [اکثر نسخه] یسانه یی - یا بسا باشد - که نام پدمبره بود (۵) در [اکثر نسخه] عهد و انجاء

(۶) نسخه [ی] نواقی - و در آئین اکبری لوانی *

فرستادی و فتلق قدم خان و خرم خان و قلیچ خان و اعتماد خان و چغتای خان و چندے دیگر را
برسم هراول پیشتر روان فرمودند - تا گرم شتافته سر راه آن گمراه بگیرند - و خود نیز بذات اقدس
با چندے از مقربان سریر اعلیٰ در ایامار شتابنده تر گشتند - و آخر روز دین بیست و چهارم امواد
ماه الهی موافق شنبه بیست و ششم ذی الحجه وقت شام بموضع لوانی نازل اجل فرمودند
آن بخت برگشته پیشتر ازین گریخته رفته بود - شب بدو است و اقبال درانجا توقف فرمودند - و در
انتهای راه اعتماد خان و دربار خان (که برای رهنمونی آن گمراه نامزد شده بودند) رخصت یافتند
که آن گمشده بیابان نادانی را بنصائیر هوش افزا سالک مسلک شاهراه سعادت گردانند - و مبع آن
از لوانی پیشتر نهضت واقع شد - در انتهای راه فرستاده برگشته آمدند - و بموقف عرض رسانیدند
که از انجا که روز بار اوست حرف مرعظت را خدیعت خیال کرده از اقبال روی گردانیده است - آنوقت
قاید فتح و نصرت نام برده را (که برسم مغلا نامزد شده بودند) بموضع باغ هدایت نمود - و از انجا
معلوم شد که آن شوریده بخت بنده و بار خود را پیشتر فرستاده - و خود توقف نموده است - قضا را مردم
هراول بواسطه نشیب و فراز زمینی از پیش یکسو افتادند - و معدودے (مذل محمد قاسم خان
نیشاپوری - و خان عالم - و شاه قلی خان محرم - و سمانجی خان - و خواجه عبداللہ - و میرزاده
علی خان - و سید عبد اللہ) پیش رفته کار طلب نمود شدند - و غنیم را بشپہ تیر گرفتند
و عبداللہ خان تیرہ رای غافل از جنود غیبی از بخت برگشتگی برگشته بچنگ آمد - و با همراهان
خود گفت که موکب عالی در چنین وقتی از راه دور ابلغار کرده - و یکس کم رسیده است - و ما
مردم بسیاریم و پُر زور - همت بسته متوجہ پیگار شوید - و باین اندیشه نامواب روی بچنگ آورد
و باین جماعت راه ستیزه و کارزار پیش گرفت - و این مویدان اقبال دای دلاوری و جان سپاری داده
معرکه نمود آراسته بودند که منہیان چابک دست حقیقت حال بعض اقدس رسانیدند - و رابات
اقبال نیز در نهضت تعجیل نمود - درین روز خاکسار سلطان از نامعامله فهمی و غرور دانش
ناقص خود حرف باز ایستادن از ابلغار بموقف عرض رسانید - قهر پادشاهی در جوش آمده
دست بشمشیر کردند - و از کمال غضب بچنگ او متوجہ شدند - و آن بے عقل از اسب پیاده شده
در دست و پای اسپان لشکر اقبال پنهان شد - و حضرت نیز بدو است از اسب فرود آمده بار رسیدند
و شمشیر برو انداختند - چون آن تیغ کینه اندہ ہندی بود تا بدم نرسید - و مهر پادشاهی چون او را
بر خاک مذلت افتاده دید دیگر محافظت فرمود - و دست از باز داشت - و الحق این غضب
لطف سرشت پادشاهی بر جای خود بود - تا هر کس رتبه خود دانسته در خون آن عرض نماید
چه عقرب خرد دور اندیش است - هر که نوکری را شایسته باشد خدمت حضور را نرسد - و هر که ملازمت

حضور را در خور بود لایقِ بساطِ عزّت نباشد - و هر که سزادارِ بساطِ اقبال باشد در خور نشست
نمواند بود - و هر که بدولتِ مجالستِ امّیّار یابد رخصتِ سخن ندارد - و آنگاه بخدیو عالم - و هر که
رخصتِ حرفِ سرّائی یافته باشد شایسته نیست که در مطالبِ پادشاهی مخالفت نماید - ^(۳)مجلس
جرات در نقیضِ مقامِ ارجمندِ پادشاهان و خلافِ رایِ این بزرگان رفتن ناستوده خرد و ناپسندیده
خردمندان است - مگر وقت (که این بزرگانِ عالی‌نهاد یکی از دوربیدانِ بساطِ عزّت را بدریافتِ خویش
این پایه‌ی عالی داده او را در ملازمانِ خود ممتاز فرموده باشند) آن زمان اگر حقیقتِ حال را
در لباسِ نیازمندی بموقفِ عرض رساند هر آئینه حقّ خدمت بجای آورده باشد *

و بالجملة حضرت شاهنشاهی رایاتِ اقبال را (که طرازِ فتح و نصرت بران معقود و مربوط بود)
حرکت داده ظلالِ اقبال بر مبارزانِ اخلاص پیشه گسترده - و خود بدولت و سعادت بجلال‌گاه
نصرت درآمده بجای رسیدند که تیرِ مخالف از بالای سرِ حضرت میگذشت - و محافظتِ ایزدی
از سهامِ حوادث سپری می‌کود - بدستِ راستِ حضرت خانخانان منعم خان و بدستِ دیگر
اعتماد خان پای‌نهاد انشوده بودند - و درین هنگام (که نایبِ پیکار اشتعال داشت) بالهامِ غیبی
حکمِ عالی شد که نقاره‌ی فتح بلند آوازه سازند - و حضرت خانخانان را مخاطب ساخته فرمودند که
دیگر جای توقف نیست - بر سرِ غنیم باید تاخت - و در مقامِ آن شدند که عنانِ رخسِ اقبال سبک
بگذارند - خانخانان بزبانِ عجز عرض داشت که خوب بخاطرِ اقدس رسیده است - اما جای یکه تازی
نیست - اینک مجموعِ ملازمانِ فدائی یکجا شده می‌تازیم - درین اثنا حضرت خشم آلوده در مقامِ
تاختن شدند - اعتماد خان از فرطِ اخلاص جلوِ حضرت گزشت - و حضرت برو اعترافی شده بیشتر
توجه فرمودند - درینوقت غنیم شکوه پادشاهی و حمله‌ی معرکه‌ریای شاهنشاهی (که کوه تابِ آن
نیارد) برای‌العین دیده پای از جای و دل از دست داد - فرّ الهی و شکوه ایزدی (که همعنان
این شهبازان میدانِ همت بود) آن بیدارِ دلان سپه‌گایم را برداشته زیر و زبر کرد - و چندی از
مردمِ معتبرِ عبدالله خان بقتل رسیدند - و بسیاری ازان تیره بختان بهزاران خوار و نگویند
دستگیرِ قوی دستارِ معرکه اقبال شدند - و فتحی (که کارنامه‌ی ارمان و ادراک است) بخصّ جذبش
اقبال بظهور پیوست - درین روز فتح معالی آنچه (از ملازمانِ عتبه اقبال و اعیانِ عقیدت‌گزین
همپایی کرده همراهِ موکبِ منصور رسیده بودند) از ده صد کس زیاده نبود - مثلِ منعم خان
خانخانان - و میرزا عزیز کوکلتاش - و سیف خان کوکلتاش - و معین خان - و محمد قاسم خان
نیشابوری - و میر معز الملک - و میر علی اکبر - و شاه فخر الدین - و اشرف خان - و اعتماد خان

و خان عالم - و آصف خان - و لشکر خان - و شاه قلی خان محرم - و دستم خان - و معصوم خان
فرخودی - و قلیچ خان - و رحمن قلی خان قوش بیگی - و خر خان - و قتلوق قدم خان - و خواجه
عبد الله - و حاجی محمد خان سیستانی - و عادل پسر شاه محمد قندهاری - و مطالب خان
و چغنی خان - و راجه تودرمل - و رای پتر داس - و خاکسار - و وزیر جمیل - و مراد بیگ - و بارجود
آنکه (لشکر منصور در غایت کمی چنان راه در چنین وقت قطع کرده بر سر مبارزت آمد - و لشکر
غنیم آنچه رو برو باستاندان تمام آمده بود از هزار سوار زیاده بود) به نیروی تئیک ایزدی فیروزمندی
روی داد - جائیکه اقبال بکار خود در آید کثرت عدد را (۳) درجه اعتبار نماند - و زمانیکه کار فرمایان ابداع
در امداد باشند خاکیان خاکسار را چه یارا که در برابر توانند در آمد *

القصه بعد از انهم از آن منکوب الهی و استعلای لوی فتح حضرت شاهنشاهی خود بدولت
شب دران منزل اقبال قرار گرفته چند از سرداران جان سپار را بسر کردگی قاسم خان نیشابوری
بتعاقب آن مدبر گمره فرستادند - چون دران شب باران عظیم بارید جمع (که نامزد این خدمت
شده بودند) ندوانستند که بیش از چهار پنج کوه راه قطع نمایند - در هنگام ظهور نور صبحگاهی
خود بدولت کوچ فرموده کسان بمردم پیش فرستادند - که هر نوع که باشد دست جلادت از آستین
جرات کشیده بمباریه پیش آیند - جانسپاران گام سرعت زده روی همت بشاه راه اطاعت آوردند
و صبح روز ششاد بیست و هشتم ماه امرداد موافق دوشنبه بیست و هشتم ذی القعده ایات همایون
در میانی پهر سیمو بالی رسید - حکیم عین الملک (که برهه آبی معرفت داشت) رفته او را
بشرف ملازمت آورد - و او مستعمل شده به مبارزان حقیقت مند پیش ملحق شد - و درین روز
(که زمان ظهور عیار کردانی و مردانگی و حقیقت مندی مردم بود) تیمور یکه شتر دانی نمود
خدیو جهان او را اسپ خامه مرحمت فرموده بخبر آوردن پیش تعین کردند - آن بے جوهر را
همت یازوی نکرد - و بیمای دروغ را عذر نامسموم خویش گردانید - پاس از شب مانده خدیو جهان
سوار دشت شدند - و چون هوا گرمی پذیرفت زمانه در زیر درختی نزل رحمت فرمودند
و خوش خبر جان را تعین نمودند که بزودی رفته از مردم پیش خبر آرد - همان جا بدولت
تشریف داشتند که خوش خبر خان مزده نصرت مندی اولیای دولت رسانید *

و خلاصه سخن آنکه زمینداران آن ناحیه از روی درلتخواهی ضمیمه لشکر فیروزی مذهب
دل در خدمت بستند - و دلازان افواج قاهره سورن می اندازند - و نزدیک گریوه (که جانپاکیز از آن

(۲) در [بعضی نسخه] پتر داس - یا تبرداس (۳) در [چند نسخه] عدو را (۴) نسخه [ج] بمباران

حقیقت مند ملحق شد - و نسخه [ی] بمباران عقیدت مند ملحق شد (۵) نسخه [ی] نیرو و بندوق *

مینمود (بر اردوی عبدالله خان میریزند - و آن سیه روی بے حمیت سراسیمه شده زنان خود را در محراب گذاشت) - و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت - امرای عظام تمامی بنده و بار خصوصاً حرما و فیلان او را گرد آورده دران مغزل توقف نمودند - و میومعز الملک باتفاق جمعی از امرا ازین فوج جدا شده تا پنج کوره دیگر این بیدولتان را تعاقب نمود - و این موبدان اقبال چست و چابک شتافته بار رسیدند - و بسیاری از مردم او را جدا ساختند - و میومعز الملک و چندی زخمی شده سرخ روی گشتند - و آن بے سعادت خایب و خاسر نیم جان ازان مهلکه مرد آزمائی بیرون برد - و چون هنوز نفسی چند ازان تیره بخت باقی بود برز سیاه و روزگار تباہ خود را بسرحد گجرات انداخت - و چون حکم گیتی مطاع نبود (که آن عرصه جولانگه جنود اقبال گردید) لاجرم مسکر منصور بفتح و اقبال دران نصرت گاه توقف نمود - چون این بشارت بمسامع علیہ رسید بهمعنائی اقبال و همراهی نصرت متوجّه پیش شده بآن سرزمین (که مورد فتح بود) رسیده شکر الهی بجای آوردند - و امرای اخلاص اندیش به بساط بوس حضور سربلندی یافتند - و غنائم فراوان از حرم و فیل و اسب^(۳) و دیگر نقد و اجناس و نفائس اسباب و اشیا (که بدست اولیای دولت قاهره افتاده بود) بتمام و کمال از نظر اشرف گذشت - ازانجمله فیل آپ روپ و گچ گچین^(۴) و سمن بود که هر کدام منشی کمال توجه عالی شد - و الحق هر یک کارنامه آفرینش بود *

حضرت شاهنشاهی شکر مواهب ایزدی نموده از همان مغزل بدولت و اقبال کوس مراجعت بجانب مندو بلند آوازه کردند - و آن مسافت را سه مغزل کرده بتاریخ روز مار اسفند بیست و نهم امرداد ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو قمری منازل دلگشای قلعه مندو را بمیان نزول عالی مورد وفور سعادت ساختند - و ازانجا فتحنامها بممالک محروسه خصوصاً بدارالخلافه آگره (که خواجه جهان و مظفر خان آنجا بانتظام کارگاه سلطنت اشتغال داشتند) فرستادند و قریب یک ماه دران مصر سعادت دوستانم بوده انتظام آن ممالک بر طبق ملهم اقبال فرمودند و ملازمان درگاه معلی را بقدر تردّد و خدمت پایه قدر افزوده کامیاب دولت ساختند - ازانجمله عقیق خان (که درین یوزش اقبال تردهای پسندیده کرده بود) بخطاب شجاعت خانی خلعت افتخار پوشید - و (چون طوطی انتصاب ریاست نصرت آیات در ولایت مالوه بلند شد - و صدای کوس اقبال گوش زمین و زمان را باز کرد) تمامی سران و سروران آندود جبین ضراعت بسجده گاه

(۲) در [اکثر نسخه] برناقت - و در [بعض] برناقت (۳) نسخه [ی] اسب و نقد و دیگر اجناس

(۴) نسخه [ا] کهچن - و نسخه [ج] کهچن - و نسخه [ه] کهن - و نسخه [و] کهچن (۵) نسخه

[ی] پایه افزوده (۶) نسخه [ا] انتهای و نسخه [ی] عبور *

اطاعت آوردند - و جمیع رایان و زمینداران بزمین بوس والا قنبر سعادت خود را افسر دولت دادند و دران مقرب جلال معروض بارگاه معلی شد که عبدالله خان منزه شده پیش چنگیز خان (که دران در گجرات سر ببرزگی بر داشته بود) رفته است - رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که یکی از کاروانان بارگاه مقدس را پیش چنگیز خان فرستاده شود - تا آن مدبر منکوب را بسته بدرگاه معلی فرستد - یا ازان ملک نیز آواره سازد - لاجرم حکیم عین الملک را با منشور جهان مطاع فرستادند - چنگیز خان منشور عالی را ^(۲) تا قریب جاپانیر استقبال نموده اقسام چاپلوسی بجای آورد و پیشکش لایق باعرضداشت تذلل مصحوب بعضی از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت - مضمون آنکه من بخدمت پادشاهم - و از فرمان پذیری گزیر ندارم - از اینجا (که حضرت خطا پوش عطا پاش اند) اگر (درین مرتبه گناه او را بخشیده نوازش فرمایند - تا او را بدرگاه عالی فرستم) از بخدمت نوازی دور نیستم - و اگر این التماس پایه قبول نیابد آن زمان ناکزیر آن بے سعادت را ازین ولایت بدر خواهم کرد - بعد از یک روز (که رایات اقبال ازین سفر سعادت اثر بقیع و فیروزیه مراجعت فرموده - بدارالخلافه آگه نزول اجلال فرمود) حکیم عین الملک با پیشکش چنگیز خان ادراک زمین بوس والا نمود *

و از جمله سوانح آنکه خان قلی نام یکی از معتمدان شیخ عبدالله خان (که او را در سرکار عذیه گذاشته بود) معروض شد که هنوز همانجا در وسط آمید و بیم مانده است - اگر بنویسد جان بخشی سربلندی یافته در سلک غلامان درگاه در آید موجب سعادت او ست - لاجرم فرمان استمات از ممکن افضال صادر شد - و او آن منشور دولت را حزن حیات و تعویذ نجات ساخته با جمعیت خود متوجه آستان بوس شد - و سعادت پذیر بدوئی گشت *

و از جمله وقایع آنکه مقرب خان (که یکی از امرای دکن بود) از راه ولایت برار کمر بندگی بر میان جان بسته و بقرق اخلاص شفاخته سعادت زمین بوس دریافت - و بانظار عاطف شاهنشاهی اختصاص گرفت - و سرکار عذیه بجایگیر او مقرب شد *

و از جمله سوانح آنکه میران مبارک شاه والی ولایت خاندیس (که از قدیم الایام بامندان سنین و ادوار آبا و اجداد او ایالت و ریاست آن ولایت داشتند) از کمال اطاعت و اخلاص عرضداشتن مصحوب ایلچیان کاروان فرستاده شرافت پیشکش را نثار موکب عالی ساخت - و بوسیله مقربان بساط قدس معروض پایه سر بر والا شد که غایت مطلب و مقصد میران آنست که صبیغه رضیه خود را در سلک دبستانان حرم سواى اقدس در آورده بسعادت این نسبت ظل غایت آنحضرت را مامی

حوادث ابدی سازد - از انجا (که کام بخشی شیوه حضرت شاهنشاهی ست) ملتسم میران را درجه قبول داده فرمان عنایت نشان اصدار فرمودند - واعتماد خان خواجه سرا را (که از معتمدان بارگاه قرب بود) همراه ایلچیان میران باین خدمت خاص نامزد فرموده با جلال تشریف و شرافت انعام روانه آنحدود کردند - اعتماد خان چون قریب بقعه آسیر (که نشیمن میران بود) فرود آمد میران بتاریک ادب شتافته بسعدت استقبال منشور عالی بیرون آمد - و اعتماد خان را باعزاز و اکرام بدرین قلعه برد - و این عاطفت والا را از سرنوشت سعادت ازلی خود دانسته صبیغه عقیقه خود را بآیین گزین و آرایش شایسته روانه سرادق عظمت ساخت - و جمعی از اکابر و اعیان ولایت را همراه کرد و آداب فرمان پذیري و لوازم خدمتگاری بقدم رسانید - اعتماد خان در هنگامه (که سوگد والا از مندر نهضت فرموده بیک منزل فزولی اقدس نموده بود) بزمین بوس عقیقه علیّه سربانندی یافت و آن صبیغه قدسیه را بسرادقات عصمت رسانید - و شرح اطاعت و عبودیت میران معروض داشت و حسن نیت و صفای عقیدت او مستحسن بارگاه قبول افتاد *

و از جمله سوانح آنکه از انجا (که عنصر اقدس حضرت شاهنشاهی منظور بر جرم بخشی و غریب نوازی ست) حسن خان خزانچی و پاینده محمد پنج بنیه و خدا بر دی یلیم را با منشور عاطفت بحدود دوتگربور فرستادند - که باز بهادر حاکم مالوه را (که دران نواحی سرگردان بادیه حیرت و غریب است) مستمال ساخته بدرگاه معلی آورد - چون فرستادها نود بخش نوازش پادشاهی شدند باز بهادر این معنی را از بیداری بخت دافسه عزیمت ملازمت نمود - و کسر سعادت چست کرد که متوجه آستان بوس گردد - درین اثنا خواجه سرای عقیقه او از دارالخلافه آگوه آمد و بعضی سخنان دور از کار (که شعار هوزه گویان بے دولت است) گفته او را از شاهراه دولت بازداشت و (چون سواد سیه کلیمی هنوز از طبع او بر نداشتنه بودند) بے اختیار شده بمعذرتی چند نامسموع از احراز سعادت زمینی بوس محرومی اختیار کرد - و مبعاع حصول این مقصد عالی را بوقت دیگر باز بست - و واردان اقبال را با عرض داشته مشتمل بر شرح خجلیت و تقصیر روانه درگاه معلی ساخت و این فرستادها در دارالخلافه آگوه بشرف آستان بوس استمعاد یافتند *

القعه قریب یکماهه قلعه مذکور در ظلال ریابت عالی مهبط انوار جاردانی گشت - و (چون ضمیر انتظام بخش شاهنشاهی از عمده ضوابط و روابط این مناک مطمئن شد - و بمیامن اقبال ابد پیوند مهمات این صوبه انتظام جدید پذیرفت) در ساعت مسعود (که سعادت معارفت را

(۲) نسخه [ج] احترام (۳) در [بعضی نسخه] و بحسن نیت (۴) نسخه [ح] مقصور (۵) نسخه

[و] بیگ را (۶) نسخه [ی] هوزه سرایان *

موافق باشد - یعنی اراسط شهرپرور ماله‌ای موافق اواخر محرم بدولت و اقبال بجانب دار الخلافه آگره عذاب ترجمه نالتند - چون ساحت قصبه نعلچه مخیم موکب عالی شد قوابلهارخان را با دیگر امرای عظام و ملازمان اخلاص پرورد بحکومت مندو مقرر ساختند - و فرمان اقبال مطاع شرف صدور یافت که از ملازمان بارگاه والا هرکس (که درین ایلغار از همراهی موکب اقدس محروم و متقاعد بوده غبار تقصیر بر چهره خدمت پسندیده است) مجازات و مکافات او همان است که در مندو همراه قرا بهادر خان بوده بخدمت آنحدود قیام نماید - و چنگداه از بساط حضور محروم ماند - و روز دیگر بتقریب انتظام این مهم دران منزل توقف اتفاق افتاد - و روز سیوم در عین بازندگی بدولت و اقبال کوس مراجعت بسمت دارالخلافه بلند آوازه ساختند - و همان سیلابها ممر موکب عالی شد و در اندای راه بندگان حضرت شاهدشاهی اکثری بر نیلان مست سوار میشدند - و این کوه پیکران چیده دست را مغلوب نیروی عظمت صوری و معنوی میداشتند - روزی بر فیل کهندی رای (که در بد مستی و زبردستی و خود سری و بد خوئی سهم و عدیل نداشت) سوار شده عزیمت منزل پیش فرمودند - و آن فیل آسمان شکوه را (که فیلبانان قوی دست را در هنگام سرکشی و گردن فرازی پای ثبات بر جای نمی ماند) از روی اختراع عالی کجک بر سر زده نوک آنرا در سر فرو بردند و دسته اش بر پشت فیل استحکام دادند - و کجک دیگر بر دست تائید یافته خود داشته در وقت سرکشی بر سر او میزدند - و باین دو تعبیه قدرت او را از حملهای بد مستی باز داشته روی براه می آوردند - و باین فرو شکوه قطع مسافت نموده بمنزل نزل اقبال فرمودند - و حاضران صفوف عزت (که ناظران بدائع قدرت بودند) در مقام حیرت آمده و این معنی را محض تائید الهی (که آن فیل نامور فرمان پذیر تقدیر اوست) دانسته زبان اخلاص بدعای دوام دولت ابدترین گشودند بعد از قطع چندین مراحل طرفان خیز و طیی جبال سیلاب ریز عرصه آجین مخیم عساکر فتح شد و از انجا چهار منزل کرده بهارنگپور نزل اجال فرمودند - و یک هفته دران بساط نشاط بخش کامیاب عیش و عشرت بوده از انجا ساحت قصبه کیدار را مورد موکب گیتی نور ساختند - و در دو منزل آن کوهستان غریب و بیشه انبوه پیش آمد - و دو روز آن هزار جهان شکار را دران بیشه ماده فیل چند در کمند مقصود درآمد - و از انجا کوچ بر کوچ تا حدود قصبه سیبری نهضت موکب عالی فرمودند - و دران منزل شوق فرا قراران عرصه شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکی بیشه ایست عظیم - و دران کله فیل میگرد - حضرت شاهدشاهی بشوق شکار در هنگامی (که خسرو خاواران بخیط ایض صبح در پیچید) متوجه این مید شدند - تا هم اسباب سلطنت افزون شود - و هم انبساط طبیعت

حاصل کرده - چون نزدیک بآن بیشه رسیدند تا هفتاد فیل بنظر اقدس در آمدند - از انجمله یک فیل کلان خوش شبنم^(۲) پدید آمد - شیران عرض شجاعت تمامی آن بیشه را احاطه کردند و بدستور مقرر و آئین معهود در اندن آن گله بجانب اردوی ظفر قرون اشارت عالی رفت - پاره راه رانده آمدند - ماده فیله ازان میان از گله برآمده روی بسواران کرد - و بشاه فخرالدین رسیده او را از اسب انداخت - و متوجه اسب شد - و میرزا افتاده گذاشت - درین اثنا بهادران نیز دست در رسیدند - میر از غایت اضطراب سر رشته عقل از دست داده انگشت بر دهان نهاده اشارت بخاموشی نمود - و مدتی این ادای میر موجب انبساط طبائع بود - آن روز گله فیل از میان بدررفت - و همگی توجه مقدس بگرفتگی فیل مذکور شد - تا آنکه او را بکمند در آوردند - و همان زمان بعظمت خداداد شکوه فیل را اعتبار نموده بران فیل سرکش تازه شکار سوار شدند - محصور این کارنامه قدرت ایزدی ابوالفضل از زبان گوهر نثار آنحضرت شنیده که میفرمودند آن فیل محترائی نبود از حاکم آن ممالک سرکشیده برآمده بود - حضرت شاهنشاهی نام آنرا کبیری سنگ نهادند - روز دیگر همانجا اقامت فرموده در دنبال گله فیل تکاپو فرمودند - ناکله پنج ماده فیل نمودار شد - و متوجه عید و قید آن شدند - و بتوجه عالی سه ماده فیل را ازان میان بوش معهود بسته مسرت پیرای خاطر مقدس شدند - چون ساحت قصبه سیهری مستقر اردوی معلی شد حکم نافذ شرف صدور یافت که قزاقان گرم رو لوازم تکاپو دیده روی بجلی آورده باز پیدا کردن آن گله فیل (که باین حدرد پی آن گرفته اند) کمال اهتمام نمایند - آخر روز بود که یکی از وحشی نژادان آن صحرا (که بزبان آنجا بیل گویند) نزدیک درلخانه مقدس آمده ازان گله فیل نشان داد - و این کس راجه جگمن راجه دهندهیره بود - بجهت آنکه اردوی جهان پیمارا گذر بر ولایت او نیفتد آن گله را از آنجا رانده بود و نیز مقرر ساخته که اگر بحسب تقدیر گذر موکب عالی دران نزدیکی واقع شود ناکزیر رفته خبر کند که جگمن از روی درلخواهی قزاقان بتقریب شکار گذاشته است - چون این خبر بهجت بخش رسیده حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار دولت شده روی بقطع مسافت آنحدود آوردند - تا آنکه آن کوه پیکران بنظر اقدس در آمدند - قریب بهفتاد فیل در رفتار بود - دران میان فیله مست در غایت شرخی و غذائی خرامان میرفت - بهادران سحاب هجرم برق کودار از اطراف درآمده راندن گرفتند - و آن فیل از غایت مستی و غرور نگاه نمیکرد - و ماده فیلان از گله جدا شده قصد

(۲) در [بعض نسخه] سنجی - و در [بعض] سنج - و سنج رنگ باشد - باستیخ - و ستیخ بمعنی بلندی

راستی - یا سنج - و سنج بمعنی سرب (۳) نسخه [ی] میوزا (۴) نسخه [ا] کهری سنگ -

و نسخه [ب] کهری سنگ (۵) در [اکثر نسخه] دندیره - و در [چند نسخه] دهندهیره

دلازان اقبال مند میگردند - درین اثنا ماده فیله دویده - محمد طالب برادر کلان سعید بدخشی را از اسب انداخت - و زبردستانه زیر کرده برو نشستہ مالش داد - نظارگیان را یقین شد کہ استخوانش سرمه شده باشد - درین اثنا دید کہ سواران رسیده آمدند - آن ماده فیله او را بدین^(۲) و خرطوم گرفته دوید - چون سواران نزدیک تر شدند او را انداخته تیزتر شد - انداختن همان بود و برخاستن و دریدن او همان - این معنی باعث تعجب همگان شد - اما چون نظر بر فنون قدرت الهی انداخته شود تعجب را گنجایش نمی ماند - و با جمله شمت علیا در گرفتن فیله مذکور مصروف بود حکم مقدس بنفاز پیوست کہ فیله مست جنگی از فیلان خاصه شریقه آورده بآن جنگ اندازند و او را ازین سرکشی فرود آورند - بیرون نام فیله^(۳) (کہ قونی آن فیله بود) آورده بچنگ انداختند حملهای عظیم و صدهای قوی در میان آمد - بیرون چون تردد بسیار کرده بود زنی خود گردانید و بصدد تدبیر آن فیله صحرائی را ازو باز داشتند - درین اثنا بخاطر الهام پذیر طریقه عجیب و طریق انیق رسید کہ با سهل وجوه شکار فیله توان کرد - و آن چنین بود کہ هرگاه گله فیله نمایان شود سواران تیز دست از دور گرد کنند - چنانکہ فیلان را بران مودن نظر نیفتد - و بآواز طول می آناهانیده باشند کہ جمعی در عقب اند - و دو فیله آنس گرفته را فیلبانان ایشان بطوریکه نمایان نشوند سرار شده^(۴) (کہ میخواسته باشند) برده آن فیلان را در قید آورند - آهسته آهسته میرانده باشند - تا از تقلیدی (کہ در طبیعت جانداران سرشته اند) هرائینه آن گله فیله آن دو فیله را دیده راهی میشود - و سعی خویش در انجاد آمده پای بند میگردد - و [چون چنین تدبیرے شایسته (کہ تا حال بخاطر هیچ یک از بزرگان نگذاشته بود) مخطوب بطن اقدس شد] باعث انشراح عظیم گشت - و حکم اشرف سعادت نفاذ یافت کہ افواج عظمت اقتدار از اطراف و جوارب درآیند - و آن فیله صحرائی را بآن گله در میان گرفته راه اردوی معلی سپردند - امرا فرمان پذیر داشته دامن خدمت بر زدند - چون بقلعه سپهری رسیدند گله را بدرون قلعه راندند - چون تمامی گله بآن فیله بزرگ بقلعه درآمد آن فیله سرکش بار بنیان بدمستی کردن گرفت - آنحضرت بجبهه تادیب او فیله کباندی رای را (کہ عدیل او بود) آورده بآن بدمست صحرائی رو بر سر ساختند - ایر در کره متحرک بصدمات جنگ درهم آورختند - و تا یکپس بعبریده و ستیزه سرگرم بودند - و قریب بآن رسید کہ کباندی رای غرور فیله وحشی را بشکند - بموجب اشارت عالی بمشافل مواضع کردار کباندی رای را از جنگ باز داشتند - و فیله صحرائی بصدمه کوه شکن دیوار سنگین حصار را شکسته راه صحرا پیش گرفت - آنحضرت یوسف خان برادر بزرگ میرزا عزیز کوکلتاش را با جمعی فوستادند

که آن فیل را (که مانده شده است) مقید گردانند - و خود بنفس نفیس توجّه عالی بر بسنّ گله فیل گماشتند - و فیلبانان قوی دست از هر جانبِ فیلِ صحرایی در آمدند - و اشارتِ عالی بران تافت که فیلِ رن بهیرون را (که از فیلان مست زبونست بود - و در حلقهٔ فیلانِ خاصه اختصاص داشت) برده سر راه بران فیل بگیرند - باز این دو کوه پیکر یکجا شده درهم آویختند - و چون فیلِ صحرایی جنگِ عظیم کرده بود نزدیک بآن شد که مغلوب شود - فیلبانان هجوم آورده او را بهای درختِ بزرگ رسانیدند - و از هر طرف طنابهای زنجیرِ قویتر را بستونهای دست و پای او حلقه ساختند بستند - و با هستمی رام کردند - و رفته رفته در حلقهٔ فیلانِ خاصه انتظام یافت - و گچ پتی نام او شد و بعد از فراغِ خاطر از شغلِ شکار و استیفای انبساط از لوازمِ آن کار نهضتِ رایاتِ نصرت ارتسام بهستقرِ خلافتِ گرمتر فرمودند - و ممرِ موکبِ والا بر سمتِ نور و گوالیار اتفاق افتاد - و تمامی عظمای و کبرای دارالخلافه طنظّهٔ قربِ موکبِ عالی را (که نوای ارغنونِ عشرتِ ابدی ست) شنیده مسرتِ کدان بلوژم استقبال شدت کردند - و بقواعدِ اکرام و اجال ادراک ملازمت نمودند - و بانظارِ عواطفِ شاهنشاهی کامیابِ سعادتِ سروری و معنوی گشتند - و بندگانِ حضرتِ شاهنشاهی بسعادت و اقبال روز زمیاد بیست و هشتم مهر ماهِ الهی موافقِ سده شنبه سیومِ ربیع الاول طلالِ ورد بر دارالخلافه آگوه گسترند - و از مقدم اقدس اشاعتِ انوارِ فضل و افضال بر عالمیان فرمودند - و خالق را بشکر این نعمتِ عظمی ابتهاج و استبشار روی نمود *

و از سوانحِ آنست که درین هفتمِ عشرت ارتسام (که مقدمِ سعادت توأمِ حضرتِ شاهنشاهی بدارالخلافه اشاعتِ انوارِ عدالت فرمود - و آنحضرت بر وسادۀ عیش و مکنای حضورِ بدوات و اقبال انتظامِ بخششِ عالمِ صورت و معنی و پایهٔ افزای دین و دولت بودند) از مآثرِ الطائب دادارِ جان بخش جهان آفرین دو گوهرِ نایاب از یک منبعِ ظهور کرد - و دو اخترِ جهانناب از یک مطلع طلوع نمود - دو چشمِ سرور جلا یافت - و دو گوشوارهٔ اقبال اعتلا گرفت - دو عقدِ ثمین درخشید و دو بازوی قوت پدید گشت - و دو یارهٔ مقصود ظهور نمود - دو ابوری حسنِ بشارت درآمد و دو گوشِ بشارت باز شد - یعنی دو شاهزادهٔ قدسی پیکرِ روحانیِ منظرِ بطریقِ توأمان سعادتِ ولادت یافتند - جهانِ جهان شگوفهٔ دولت شگفت - و چمنِ چمن گلِ عشرت خندان شد - بساطِ انبساط از کران تا کران کشیده عالمیان را بصدای نشاط خواندند - آوازِ کوسِ شادی در نه گنبدِ گردان پیچید و نوای ارغنونِ کامرانی در شش جهتِ عالم افتاد *

* شعر *

چنان گلبنانگِ نوشانوش برخاست * که صبر از صبر و هوش از هوش برخاست

و آنحضرت شگفتن این دو گاهن باغِ عشق را تفاعل بر سعادتِ دو جهانی گرفته آدابِ شکر گذاری
ب تقدیم رسانیدند - یک را میز حسن و دیگری را میز حسین تسمیه فرمودند - قاسم ارسلان
در تاریخ ولادت این دو گوهر شاهوار گفت *

شد شاه یگانه را در فرزند خلف * آمد در گهر ز درج مقصود بکف

۹۷۲

دران بی تاریخ ولادت بنوشت * بنمود دو ماه روی از اوج شرف

و این دو گوهر یکدای دریای قدس بعد یک ماه از ولادت باز بنسخت سرای عالم قدس و نهضت آباد
مقام غیب خرامیدند - و نقد حیات خود را نثار پدر والا قدر کردند - و آنحضرت از رحلت
این دو با کور قدسی سرشت قدری قرین هموم و احزان گشته کلگشت بهارستان رضا و تسلیم فرمودند
چه در بیدان بارگاه کبری را در قضای مبدوم ربانی و احکام محکم یزدانی بغیر از تسلیم و رضا
چاره دیگر متصور نیست *

و از سوانح طرح معمور نگریستن انداختن و چوگان نشاط بدستداری اقبال باختن است
معمار کارخانه بدائع عظمی و مهندس نگارین سرای صنائع کبری وجود اقدس اعلی حضرت
شادشاهی را بمشیت کامل و قدرت جامع چنان خواسته است که در هر آن مظهر کمال آسمانی گرداند
و در هر مکان خیال جمعی را مطرح ایجاد آثار ممالک آرائی سازد - بذاتین مقدمه حقیقت اساس
خاطر جهان آرای آنحضرت بآراستن و بیدارستن موضع عالی کورانی توجه فرمود - آن گل زمین
در لطافت آب و هوا و طراوت زمین و صحرا نظر به بسطی از سرزمینهای دلکش امتیاز دارد - و از آن
مقام تا دارالخلافه آکره یک فوسنگ راه است - و درینولا بیشتر چنان بود که (هرگاه موکب عالی
برسم سیر و شکار از شهر بصحرا می برآمد) دل صفا منزل آنحضرت اکثر بان ناحیه دلگشا
میکشید - و دران سرزمین بے غمی بساط شکار گسترده میشد - و بصید وحش و طیر دران مرغزار
فیض بخش خاطر اشرف می پرداخت - درین هنگام (که رایت اقبال از سیر ممالک مندو مراجعت
فرموده بمستقر خلافت متمکن شد) معمار همت عالی اساس اقتضای آن فرمود که دران فضای
دولت فزا عمارات دلکش و بساتین جان پرور طرح اندازد - بذاتین در ساعت مسعود و طالع ثابت
(که اساس عشرت و بذیان نشاط را زبید) مهندسان سحر پرگار و طراحان جادو خیال منازل دلپسند
و عمارات خاطر نشین (که قوالیب ارواح شوق توانند شد) طرح انداختند - و در اندک فرصتی

(۲) نسخه [ح] دو تابه گوهر (۳) نسخه [ج] سیر کلگشت (۴) نسخه [ا] کارگاه (۵) نسخه [ح]

سوانح این ایام دلگشا (۶) نسخه [ج و ط] کورانی - و نسخه [ه] کوران - و نسخه [ز] کلکرای -

و نسخه [ی] علی کورانی (۷) در [اکثر نسخه] بقید *

بنایان چابک‌دست و معماران کارگذار بطوریکه (مرکز نگرخانه ضمیر انور بود) تمام کردند - و همچنین جمیع اعیان مملکت و ازکای خلافت و سایر ملازمان عقبه دلیه بمقدار حال و فراخور رتبه منازل و رستاقین ترتیب داده عشرت آرای گشتند - و در ایام معدوده معموره جاوه نمود که خال رخسار شهرهای آفاق تواند شد - و حضرت شاهنشاهی آن معموره فدسی و باکو را غیبی را نگرچین نام نهادند یعنی شهر آرامش و آسودگی - و بیشتر دران ایام بچوگان بازی گوی عشرت از اقبال میروند و بسیر و شکار داد خوشدلی و کام ستانی میدادند *

و درین سال ایلچی فرمان‌روای ایران شاه طهماسب با گلدسته یکجہتی در رسید - و تفسوآت آن دیار بر سر امرغانی آورد - سلطان محمود بکری (که همواره اظهار بندگی کرد) در آرزوی آن افتاد که ^(۳) منصب خان لارخانی (که خانخانانی باشد) از درگاه معلی یابد - و چون امرای کلانتر از بودند (که از مرتبه شناسی و دید حال پیش قدمان خود آرزوی این پایه را بخاطر فرسائیدند) کامروای این امنیت نگشت - مبلغهای زر بر سر پیشکش بشاه غفران بذا فرستاد - که شاید بوسیله سفارش شریف ایشان این درامت روزی گردد - شاه ملقمس او را قبول فرموده اشارت گونه بدان رقم پذیر کلک محبت ساخته بودند - لیکن (چون خدیو عالم بر مسند مرتبه دانی و معدلت آرائی بودند) روائع استحقاق بود - نه رواج سفارش - خصوصاً که مثل منعم خان باین منصب والا اختصاص داشت بذبران استدعای شاهی را معذرتی خجسته فرموده آمده را بآئین بزرگان رخصت فرمودند *

التجائی میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی پناه شاهنشاهی - و استخلاص کابل

از میرزا سلیمان - و دیگر سوانح اقبال

در مطاری احوال فرخنده مآل پیشتر صورت گذارش یافت که میرزا سلیمان کار اباوالعالی تیره بخت خسران عاقبت را ^(۵) بانجام رسانیده بدخشان را در کابل گذاشته رفت - و قدر حقوق نعمت این دودمان مقدس ندانسته در لباس دوستی کار دشمنی را ترتیب میداد - و همواره در مقام آن بود که کابل را بتصرف خود در آورد - و میرزا محمد حکیم را در یکی از محال بدخشان داشته باشد کابلیان حقیقت شناس اگرچه (بقدری پی بر اراده میرزا سلیمان می بردند) اما چون امری دور از کار بود یقین شان نمیشد - تا آنکه میرزا سلیمان بهمان مردم پیش اکتفا نکرده برخه دیگر بتدریج فرستادن گرفت - دفعه عبدالرحمن بیگ پسر میر تولک قدیمی را با جمعی فرستاد و دفعه تگربی بردی قوش بیگی را با جماعتی روان ساخت - کابلیان گمان خود را یقین دانسته

(۲) نسخه [۱] از میدان اقبال (۳) نسخه [ی] که منصب ترخانی (۴) نسخه [ای] التجا آوردن

(۵) نسخه [ط] خسران زده عاقبت را (۶) نسخه [ح] مآل را *

در معالجه کار اتمام نمودند - و عمده ارباب اهتمام خواجه حسن نقشبندی و باقی قاتشال و سیوندک و علی محمد اسپ و بنده علی میدانی با سایر میدانیان و خواجه خضریان و یار محمد آخوند و فیروز و خلیفه عبدالله بودند - حقیقت معامله را بمیرزا حکیم (که بسن تمیز رسیده بود) رسانیدند میرزا (که از تفرقه معاش و بد سلوکی بدخشیان بنگذارد) این اندیشه را مستحسن دانسته در اخراج بدخشیان اهتمام نمود - ولایت غزنین (که میرزا سلیمان بقرا یتیم و ابن حسین کابلی داده بود) آنرا تغیر داده بقاسم بیگ پروانچیی داد - و بنگش و آندرد را از مراد خواجه کشیده تنخواه ملازمان خود نمود - و جلال آباد و آندرد را تا نیلاب (که میرزا سلیمان بقاضی خان و سعید خان و مبارز خان و بهاء الدین خان داده بود) گرفته بخالصه خود مقبر ساخت - و بتدریج کمند تسلط بدخشیان از ولایت کابل گسسته همه را از آن ولایت بیرون آورد - و اهل بدخشان منکوب و مستحذل کشته بنده میرزا سلیمان رفتند - و غازی خان در قتل هندو کوه بمیرزا سلیمان (که متوجه تدارک کار کابل بود) ملاقات نموده بشرح و بسط آنچه گذشته بود گفت - میرزا سلیمان سرعت نموده متوجه کابل شد - و چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا محمد حکیم رسید قلعه کابل را بباقی قاتشال سپرد و طایفه از مردم کار کرده تجربت یافته (که محل اعتماد بودند) همراه او ساخت - و خود با جمعی از هواخواهان بطرف جلال آباد و پیشاور روی عزیمت نهاد - میرزا سلیمان چون بکنار آب باران رسید سه چهار روز در آن منزل مقیم کرد - که لشکر از تردد سفر برآساید - و چون معلوم او شد (که میرزا بجلال آباد رفته) فکر گرفتن کابل بوقت دیگر موقوف داشته از ده منار بقصد دستگیر کردن میرزا بطرف جلال آباد حرکت نمود - و چون میرزا محمد حکیم بدکه رسید (۳) خبر غلط شهرت یافت که میرزا سلیمان از عقب نمی آید - میرزا حکیم برگشته بکوه باران شتافت - و دختر میرزا سلیمان (که در جلال آباد بمقتضای نقصان عقل مانده بود) پیشیمان شده متوجه همراهی میرزا محمد حکیم شد - و در حدود یسارل آمده ملاقات کرد - و عذر تقصیر خواست - و در همین منزل بیقین پیوست که میرزا سلیمان متوجه ایندرد است - و آن خبر غلط بود - میرزا بسرعت تمام بغریب خانه رسید - و از آنجا به علی مسجد و از آنجا به پیشاور در نواحی قبیله حبیب فرود آمد - و در همین روز ایلچی میرزا سلیمان پیش میرزا حکیم رسید - که شاید دام فریب تواند سرانجام نمود - میرزا سرسرازی او را دیده وداع کرد و خواجه حسن را پیش میرزا سلیمان فرستاده خود متوجه حدود نیلاب شد - درون اثنا خاکی گله بان (که بجهت آوردن حقیقت حال مانده بود) آمد - و خبر رسانید که میرزا سلیمان بجلال آباد رسیده حرم بیگم را با جمعی در جلال آباد گذاشته خود متوجه ایندرد است - میرزا محمد حکیم

باستعجال از آب سنده عبور نموده عرضداشتن مشتمل بر اظهار انکسار و افتقار مصحوب حاجی غالب بیگ و طوفان اوجی^(۲) بدرگاه کتبی پناه حضرت شاهنشاهی فرستاد - و سرگذشت کابل و مستمندگی خود را معروض داشته استمداد توجه و هرگونه استعانت نمود - و خود بر کنار سنده سائر توقّف کرد - و چون دران ایام حکومت صوبه پنجاب برای زرین و عهده اخلاص میر محمد خان برادر کلان^(۳) انکه خان مقروض بود (میرزا خواجه بیگ محمد دیوان خود و مقصود جوهری را پیش او فرستاده مده طالبید - میر محمد خان قاضی عماد را با تحف و هدایا فرستاده دلدی نمود - و همچنین امرای پنجاب فراخور حالت خود هدایا فرستادند - میرزا سلیمان چون گذشتی میرزا محمد حکیم را از آب سنده شغوف مایوس گشته از پیدشاور برگشت - و از راه کره^(۴) متوجه جلال آباد شد - و در اثنای راه بافغانان شذواری جنگ روی نمود - جمعی از بدخشلیان مسافر ملک نیستی شدند - و بعضی اسباب اردو بازاری بتاراج رفت - و هارون شذواری (که کلانتر این قوم بود) بعدم خانه شناسیت - و در جلال آباد قنبر و جمع را گذاشته متوجه کابل شد - و از روی امتیلا^(۵) فتنه محاصره کابل کرد - متحصنان قلعه کابل لوازم حقیقت و مراسم کار آگاهی بجای آورده در استحکام قلعه اهتمام تمام نمودند - و در هنگامی (که نگر چین از فرورد حضرت شاهنشاهی قبله کاه هفت اقلیم بود) ابلجیان میرزا محمد حکیم رسیده بوسیله واقفان پایه سرپر سلطنت بسعدت آستاندوس سر بلندی یافتند و عرضداشت میرزا بمسامع علیه رسید - و بعد از اطلاع بر حقیقت حال گوشه نظر عفايت خسروانه شامل حال میرزا حکیم شد - و (چون خلاصه اسباب تفرقه میرزا نابودن انالیق خرد منشی خیر اندیش بود) حضرت شاهنشاهی از فرط دانش (که انتظام بخش شهرستان مروت و مرد می ست) فکر انالیق فرموده قطب الدین خان را (که بعقل و تدبیر و اعتبار امتیاز تمام داشت) باین منصب والا اختصاص بخشیدند - و حکم مقدس شرف نقان یافت که خلاصه لشکر پنجاب بسرکردگی میر محمد خان بمیرزا محمد حکیم رسیده او را بکابل رسانیده بر مسند حکومت آن ممالک متمکن سازند - و بعد از تمکن و استقرار میرزا قطب الدین خان در کابل توقّف نماید - و امرای بجایگیرهای خود باز گردند - و مذاشیر مطاعه (بنام میر محمد خان و امرای کرام مثل محمد قلی خان برلاس حاکم ملتان - و قطب الدین خان - و مهدی قاسم خان - و حسن صوفی سلطان - و جان محمد بهسودی - و کمال خان گهر - و فاضل محمد خان - و محمد قلی خان - و کلانتران آن دیار) عز امداد

(۲) نسخه [ا ح] اوجی - و نسخه [د ه] اودجی (۳) نسخه [ی] نیست (۴) نسخه [و] پوشاور

(۵) نسخه [ح] کره - و نسخه [ط] کهرنه - و نسخه [ی] کهرنه (۶) نسخه [ی] ولایت (۷) در

[چند نسخه قطب الدین محمد خان (۸) در] چند نسخه [فاضل خان]

یافت - که گرم شتافته بر کذار آب نیلاب بمیزرا ملحق شوند - و بهمراهی او بر سر میزرا سلیمان رفته مزاحمت او را از کابل دفع نمایند - و عاطفت شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقد وانی^(۲) از خزانه عمره با دیگر اسباب شوکت و اجناس فراغت ترتیب نموده همراه ایلچیان روان ساخت *

چون مذاشیر اقبال بامرا رسید کمر اطاعت بر میان اخلاص بسته با عساکر نصرت قرین متوجه ملازمت میزرا شدند - قطب الدین خان و کمال خان و فاضل محمد خان و محمد قلی خان و جمعی پیشتر آمده بمیزرا پیوستند - و بوصول تفقدات پادشاهی و مراحم خسروانی احوال میزرا زیب و فر دیگر یافت - و از گذر ائگ بنارس گذشته متوجه کابل شدند - و میر محمد خان و سایر امرا با سامان شایسته نزدیک درنت آباد پیشاور بمیزرا رسیدند - و هر یک از امرا فراخور حالت خود بیشکشی مناسب بمیزرا گذرانید - و از انوار تفقدات پادشاهانه (که بر وجبات احوال میزرا تافته بود) مهمات میزرا رونق و طراوت (که هرگز میزرا را در خواب و خیال در نیامده بود) پذیرفت و از روی قدرت و استقلال عزم درست روی آمید بجانب کابل آورد - و تا جلال آباد عذاب مبادرت باز نکشید - و (چون میزرا سلیمان قلعه جلال آباد را بتقدیر نامی از کسان خود سپرده بود) میر محمد خان اولاً ساقی تورابی و عارف بیگ را به نصیحت فرستاد - او از بیدارتی کردن از طوق اطاعت بیچید - و چون آن خون گرفته جاغل بر جان خود نبخشود بهادران لشکر منصور بتسخیر حصار متوجه شدند - یلان قلعه گیر بفتح آن قلعه کمر بستند - و بقوت سر پنجه مردی و زور بازوی مردانگی این عده مشکل آسان بگشودند - و از هر طرف دای مردانگی دادند - و بقدیم همت و علم نهمت بر معارج قلعه کشائی طریقه عروج پیش گرفته نردبانهای وسیع رفیع مرتب ساختند - و بر دیوار آن قلعه نصب نموده شروع در بر آمدن کردند - اگر چه (بدخشیان بقدر قوت و توانائی در مقام مدافعه شده دقیقه از دقائق قلعه داری نامرعی نگذاشتند - و بصورت تیر و تفنگ و دیگر ادوات بر کمر بستگان قلعه گشا حمله می آوردند - و خاک و خاکستر عذاک بر سر صاعدان ذره فتح می بخشند) اما آن پهلوان غبار بر آئینه دل نمی نشست - و احیاناً اگر عارچ این مناهج را زخمی ساخته پایان می انداختند آن چنان شوق قلعه گشی نداشتند که از ملاحظه حال آن متوهم گشته ممتنع شردند - بلکه جرأت بر عزیمت خود بیشتر از اول نموده پای همت بر سر او نهاده بالا میدیدند - و باقبال شاهنشاهی آن قلعه در فرصت یکساعت نجومی مفتوح شد - و تقدیر مذکور با سهمد جوان

(۲) نسخه [ج] نقد وافر - و نسخه [ی] نقد وافر وانی (۳) نسخه [ی] بوصول ریات تفقدات پادشاهی

(که همراه او بودند) هدف سهام سیاست و علف تیغ هلاکت گشت - و دو نفر از آن اجل رسیدها را بر رهنده مفرور دادند - تا واقعه احوال قنبر و تمام بلا رسیدگان به دولت را یک بیک چنانچه دیده اند بمیرزا سلیمان خاطر نشان کنند - و سر قنبر را ^(۳) بار مغانی کنگره قلعه کابل فرستادند - و مباحثی فاقشال و مردم کابل استعالت نامها روانه ساخته بوصول لشکر اقبال خوشوقت گردانیدند - و (چون خبر عنایت و دستگیری حضرت شاهنشاهی نسبت بمیرزا و مرده فتح حصار جلال آباد بکابل رسید) غلغلۀ شادی بلند آوازه شد - و سر قنبر را زیب کنگره قلعه کابل ساختند - و از آوازه فتح جلال آباد و صیت طنطنه وصول سپاه ظفر آئین میرزا سلیمان را اگرچه پای قرار از جای رفت اما بتکذیب این خبر دلهای برهمزده مردم خود را تسلی میداد - که این حرف و صرت کابلیان است - اصل ندارد - تا آنکه آن دو بدخشی آمده از حقیقت استیلاي افواج قاهره خاطر نشان نمودند - میرزا سلیمان و حرم بیگم را از آن خبر سر رشته صبر از دست رفت - و سلب جمعیت از هم گسست - پریشان و بد حال در باب جنگ با لشکر ظفر قرین یا مراجعت بصوب بدخشان گذاش نموده بعد از رد و بدل قرار بر فرار دادند *

روز دیگر میرزا سلیمان نعل و ازگون زده از گرد حصار کابل برخاست - و بجانب قلعه جلال آباد رفته و بخواه ریواج آمد - و شهرت داد که بجنگ میرزا میروم - و چون شب درآمد سراسیمه بحال غریب روی عزیمت بدخشان آورد - و در هنگام گذشتن از آب پروان ^(۴) سیله عظیم آمده و بسیاری از اسباب و پرتال بدخشیان را برد - و بهزاران محنت بحال (که کس مبیند) خود را بدخشان رسانید - عساکر نصرت اعتصام بجنگ رسیده بود که خبر گریختن میرزا سلیمان آمد میرزا حکیم باتفاق امرای اقبال قرین بکابل درآمد - و اهالی آن خطۀ سعادت کامیاب دولت از مضیق قلعه بندی و محاصره خلاص گشته غلغلۀ شادی و طنطنه آزادی بسمهر والا رسانیدند - و عموم خلایق و جمهور رعایا آئین بیغمی تازه کرده بدعای دوام انتصاب رایات اقبال (که ظلال درلکش بر در و نزدیک سایه عدل گستر است) ترانه سنج عشرت گشتند - و امرای عظام در منازل و بساطین نزول نموده کام ستان عیش شدند - بعد از چند روز قطب الدین خان بسیر غزنین (که وطن مانوس او بود) رفت - و کمال خان را همراه خود برد - و در آن خطه (که موک و منشای او تمام قبیلۀ سعادت نژاد او بود) بخوشی و خرمی بسر آورد - و تمام اقوام و احباب دور و نزدیک را تفقعات کرد - و از منزل و باغ و دیگر بقاع خیر (که از آثار سعادت و اسباب ذکر جمیل است) طرح انداخته

(۲) در [بعضی نسخه] قنبر کوتوال را (۳) نسخه [و] حرف صوت (۴) نسخه [۱] باران - و نسخه

[ی] روان (۵) نسخه [ی] که نصیب کس میاد *

برگشت - و بعد از انتظام مہماتِ کابل خان کلان از تہرانی و کالتِ میرزا را بخود صلاح اندیشیدہ در کابل توقف نمود - و باقیِ امرا را وداع کرد - و بہندوستان معاودت نمودند - و سکنہ بانو بیگم ہمیشہ خرد میرزا محمد حکیم بچہمتِ ادای شکرِ الطافِ شاہنشاہی و استعاضہ ملازمتِ اقدس متوجہ ہندوستان شد - و بدرقہ قطب الدین محمد خان باسلام عقبہ علیہ سعادت پذیر شد *

و (چون سعادتِ ذاتی در طینتِ میرزا محمد حکیم نہادہ بودند) نہ اورا عقلِ مصلحت بین می افزود - و نہ ملازمانِ اخلاصِ منذ سعادتِ منش بہم میرسیدند - درینلہ (کہ ہمیانِ توجہاتِ نظام بخش شاہشاہی مہمِ کابل انتظام یافت - و خان کلان بسرِ برہمی مہمِ آنجا اشتغال داشت) متفندانِ کابل بہ مقتضای خوی بدِ خود در مقامِ فتنہ (انگیزی شدند - و محمد حکیم میرزا) کہ باوجودِ حدائثِ سن از عقلِ معاملہ رس بہرہ وافر نہ داشت (ہموارہ گوش بر سخنانِ راہی میکرد - و میر محمد خان) کہ بحدتِ مزاج و درستیِ اخلاصِ موصوف بود (براہ مدارا نہ میرفت و باندک چیز طبعش متغیر میشد - و کار بدشتِ میرسانید - بنابران او را با میرزا و کابایان نقشِ سازکاری نہاشت - و میرزا محمد حکیم نیز اگرچہ اظہارِ تبعیتِ گونہ میکرد اما بسیاری از مہماتِ بزرگ بے استصوابِ خان کلان سرانجام میداد - ازین قسم یکے آن بود کہ خواجہ حسن نقشبندی در کابل بسر می برد - میرزا ہمیشہ خود را (کہ سابقاً والدہ اش در عقد ازدواج شاہ ابوالعالی آوردہ بود) بے استصوابِ حضرتِ شاہنشاہی و بے کُنت و مصلحتِ خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد - و خواجہ چون بچنین نسبتِ عالی افتخار یافت مہماتِ درخانہ میرزا را از پیشِ خود سرانجام نمودن گرفت - و امری کہ باو مناسب نبود میساخت - و اکثرِ مردمِ درخانہ میرزا سخنانے (کہ ملایمِ طبعِ خان کلان نبود) میفگند - و میر محمد خان (کہ باوجودِ شورشِ طبعِ مردے مزاجدانِ دقیقہ سنجِ باریکغور بود - و در روزِ نامہچہ امروز فہرستِ روزِ آیدہ مطالعہ میکرد) از نامساعدی بہت برای آسایشِ خود چون خلافِ حکمِ شاہنشاہی را مصلحتِ دیدِ دولت دانست آنچنان روز بد پیشِ او آمد - و چون دانست کہ عاقبتِ بناخوشی خواهد کشید نظرِ پیشِ بینی انداختہ در شب از شبہا بے آنکہ کسی وقوف یابد از کابل کوچ کردہ شاہ راہ ہندوستان پیش گرفت - و عرضداشتہ متضمنِ حالاتِ دار و گیرِ درخانہ میرزا و وقائعِ ہست و نیستِ کابل بشرح و بسط در سلکِ تحریر کشیدہ بدرگاہِ معلی ارسال داشت - خان کلان اگر برای آسودگیِ خویش چنان بیراہہ رفت بایستے

(۲) در [اکثر نسخہ] و باقیِ امرا وداع کردہ بہندوستان (۳) در [بعضی نسخہ] نہاد (۴) نسخہ

[ج ۵ ح] متفندان - و نسخہ [د] متفندان (۵) در [اکثر نسخہ] اندوزی (۶) نسخہ [ط] بصلاحیت

(۷) نسخہ [ہ] بے گفتگو و مصلحت *

که از روی مزاج دانایی روزگار و نبض شناسی عالم خواجه حسن^(۲) و یار محمد آخوند و فیروز^(۳) و چندے دیگر را مصحوبِ آمرا به هندوستان میفرستاد - تا هم کار میرزا بفساد نمیرسید - و هم خود به چنان حال معارفت نمیکرد - لیکن چون مشیتِ الهی بر امرے میروید پیشتر ازان عقلمی در اندیش را بنادانی منسوب میکردانند - و آن مکذوب عالم مشیت در جلوه گاه ظهور می شناید - و الحق پیش بیان ملک دانایی را در امثال این امور جز تماشایی بودن و بر فنون تقادیر الهی آگاه شدن چه کار باید کرد *

و از سوانح فرستادن قلیچ خان است برهتاس باستمانت فتح خان - مجلس آنکه در صوبه بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان قلعه ایست از بدائع صنائع آفریدگار رهناس نام - مصون از و هم اختلاف بر زبر کوه بغایت بلند واقع - عرض و طول آن از پنج کوره زیاده است - و از زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کوره بیشتر ارتفاع باشد - و از غرائب آنکه بالای قلعه بآن بلندی هر جا که دوگز بکارند آب شیرین می برآید - و از مبدائی بنای این قلعه هیچ فردے از فرمانروایان بران اسبقا نیافته - مگر شیر خان - که بتزوی در لباس زنان جمعه را در آورده مَصْرُف شد - چنانچه مجمل پیش ازین گذارش یافت - و ازان باز بدست فتح خان پنهانی (که از سرداران بزرگ شیر خان و سلیم خان بود) افتاد - و به پشت گرمی آنچنان قلعه با سلیمان (که حکومت بنگاله یافته بود) دم مساهمت و مغازمت میزد - و از در پنهانی پیوسته بارسال عرائض خود را از دولتخواهان این دولت^(۴) می نمود درینوا (که آثار سعادت از احوال علی قلی خان زمان بدور و نزدیک معلوم میشد) آنحضرت قلیچ خان را پیش فتح خان (که پیوسته بارسال عرائض نیاز اظهار بندگی میکرد) فرستادند - که برچگونگی احوال او آنکھی یافته اوزا بر جاده اطاعت و خدمت راسخ گرداند - و مقرر سازد که چون رایات اقبال بحدود جونپور رسد احراز دولت ملازمت نموده نقد عقیدت خود را بعیار حضور اشرف رسافنده سرگئی جوهر خود را خاطر نشان دور و نزدیک نماید - قلیچ خان بسرعت هر چه تمامتر برهتاس رفت - و او را بر جاده مستقیم بندگی راسخ گردانید - و حسن خان پنهانی برادر خرد او را بملازمت آورد که برای العین جلالِ مراحم خسروانی را در یابد - دران ایام [که موکب مقدس از شکار فیل از کوه و نور (که شرح آن عنقریب گذارش یابد) مراجعت نموده بمستقر سلطنت نزول اجال فرموده بود] بزمین بوس معلی سرافراز شدند - و حسن خان مشمول عواطف شاهنشاهی گردید - و در اوائل این سال عفت قداب حاجی بیگم (که از ازاوج مطهره حضرت جهانبانی جنت آشیانی - و دختر تغائی والده حضرت ایشان بودند - و الامان میرزا از بطن مطهر مقدس

(۲) نسخه [ی] حسین (۳) نسخه [و] فیروز خلیفه - و در [اکثر نسخه] فیروزه (۴) نسخه [د ح]

برکوه (۵) نسخه [ی] دولتخانه *

ایشان بر کنفِ ظهیر آمده بود) بموجبِ رخصتِ شریفه متوجّه طوافِ حرمین شریفین شدند و آنحضرت بانواعِ احترامِ لازمِ این هجر را بروجهِ احسن ترتیب داده وداع فرمودند - هر چند خاطر اقدس مفارقتِ ازان قدسی سرشت نمیخواست اما اراده باطن گرامی ایشان را مقدم داشته تجویز این معنی فرمودند - و جمعه کثیر باین وسیله کامیاب این آمدنیت شدند *

نَهضتِ موکبِ مقدس حضرت شاهنشاهی بصوبِ نرور بعزیمتِ شکارِ فیل

خدیدِ عالم (که همواره باتسامِ شکار و انواعِ مستلذات و اقسامِ مشاغلِ ظاهری می بردارند) بیننده چنان خیال میکند که مگر جزایی کار اندیشه دیگر پیرامونِ خاطرِ اقدس نمیگردد - و آنحضرت پیوسته بظاهر با خلق و بباطن با حق بوده منظمِ سلسله ظاهر و باطن اند - همیشه ظاهر را (چون ظاهر پرستانِ صورتِ بین) و باطن را (چون خرد منشانِ معنی قبله) آراسته میدارند - دریغوا نقابِ آرائی خویش را در شکارِ فیل اندیشیده در اسفندارمذ ماهِ الهی موافقِ رجبِ ریابتِ عالی را بجانبِ نرور و کرهره نهضت دادند - و بجاذبه سلطانِ شوقِ بجانبِ دهل پور شتابان گشتند - چون در آب و هوا اعتدال بود فیل سوار از دریای چنبل با موکبِ عالی بسعدات و اقبال عبور نمودند و ریابتِ منصوره از راهِ گوالیار گذشت - چون عرصه حواشی نرور جولانگاهِ موکبِ نصرت شد قراوانِ نویدِ عشرت آوردند که در بیشه نرور چند کله فیل میگردد - امرِ عالی شرفِ صدور یافت که اردوی معالی در همان ساحه دلگشا مقام نماید - و حضرت شاهنشاهی با بعضی از ملتزمانِ رکابِ عزت بآن بیشه در آمده و دو روز در آن بیشه بے سر و بُن تکاپو نموده بکله فیل رسیدند - و آنرا بآئینِ سابق از اطراف و جوانب احاطه نموده و فیلانِ وحشی را در میان گرفته باردوی عالی در آوردند - و از پیرایه شکارِ نشاط قرین آنست که روزی در مفازِ حدردِ نرور بشکار اشتغال داشتند که نظر مقدس بر اژدهای (که قریب بهفت گزِ اکبر شاهی بود) افتاد که بعضی از چیتل را (که نزدیک بماده آهو باشد) فر برده بود - و مابقی را در فر بردن بود - ازین صورت بدیع نظاره کارگاهِ تقدیر فرموده آن مودبی را از هم گذرانیدند - و در زمان آن شوارت سرشت مکافاتِ خود را باز یافت - و دو روز در آن عرصه دلگشا منظم امور جهانبانی بوده لشکر خان میر بخشی را بولایت گنده پیش آصف خان فرستادند - تا از فیلان جنگی و دیگر نفائس امتعه (که به نیروی اقبالِ پادشاهی در جنگِ رانی بدست او افتاده بود) آنچه لایقِ درگاهِ معلی باشد ببارد - و فرمانِ عالی شد که خواجه غیاث الدین علی قزوینی تا آمدنِ لشکر خان خدمت او بتقدیم رساند - و خود بسعدات سرگرمِ شکار شدند - و بساطِ شکارگاه را بوروی نشاط پیرای آئین بستند *

آغاز سال دهم از جلوس اقبال قرین شاهنشاهی - یعنی سال دی از در اول

درین شگفته زمان و خجسته زمین (که هوای شوق در مغز اقبال پیچیده بود) نشاط بهاری در دماغ روزگار افتاد - و مقدم نوروز جهان افروز به خجستگی فیض بخش عالم و عالمیان گشت چار چمن عالم بیداریدن در آمد - و گل‌های مدبرگ انبساط شگفتی گرفت * * شعر *

گل بران شد که بر از برگ برون آرد باز * تا کند بال فشان همزه بلبل پرواز
غنچه‌های سحری نیم شگفت از سر شاخ * بهر دل بردن موعان چمن جنگل باز
از تماشاگری سبزه و گل می‌یابند * که ره عشق بهر گام نشیب است و فراز
بذده حوصله غنچه این باغ شرم * مد زبان در لب و آنکه بخموشی دمساز
گوئیا مقدم شاه است که انداخته اند * از پرند گل و دیلی سمن پای انداز

بعد از گذشتن ده ساعت و بیست و یک دقیقه از شب یکشنبه هشتم شعبان (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دوم هلالی تحویل نیر اعظم و منور عالم بیت الشرف روی نمود - و آغاز سال دهم از جلوس سعادت پیوند (یعنی سال دی از در اول) بخرمی و شگفتی شد - و بر بهار طبع اعتدال سرشت شاهنشاهی بهار دیگر افزود - و آنحضرت در همان مرزوار دلگشا (که نقشبندان بدائع نگار بهار آئین بسته بودند) کامیاب سرور و حضور صوری و معنوی بودند که روز دیگر قراولان پیشه‌نورده هاسون پدما رسیده مزده عشرت رسانیدند که در قلاں جانب پیشه‌ایست بس انبوه پر از فیل حضرت شاهنشاهی ازین خبر مسرت پیرای خوش وقت شده بهمان آئین و دستور شفاعت صید آرزو فرمودند - و قیال را شکار کرده بمعسکر والا فرستادند - و خود بدرات و اقبال آن شب دران پیشه کامستان شوق بودند - و فردای آن روز باردوی معلی نهضت فرمودند - در انالی راه قراران باز نوید سرور آوردند که در هشت کورهمی موکب عالی پیشه‌ایست که زیاده بر دروست و پنجاه فیل بخود کامی دران میگردد - بندگان حضرت انبساط تمام فرموده همان وقت بجانب آن میدگاه عنان تاب گشته آخر روز بچراگاه آن کوه‌بیکران رسیدند - بموجب اشارت عالی جمیع ملازمان رکاب دولت آن قیالان را گرد کرده بسمت بهانوه راندند - و نیمه از شب گذشته بود که درون حصار رسانیدند - و بحکم اقدس (که بطریق عموم جریان یافت) عامه موکب عالی حوض بزرگ (که این سحاب نهادان را سیراب تواند کرد) کده از آب زلال مالا مال ساختند - و آن گرم خولین دریا آشام از چشمه سار فیض (که از پیشه تا فیل را اناضه او کفیل است) شاداب گردانیدند - و این وحشی نهادان را بطناب رنق و کمند مدارا

(۲) نسخه [ز] آید (۳) نسخه [ب ه ح] شاهی ست (۴) نسخه [ج] پیاره - و نسخه [د] پیانوه -

و نسخه [خ] سانوه - و نسخه [ی] سالوه - و در [چند نسخه] بیانوه *

مید فرموده چنده را بطرفِ نرور و چنده را بطرفِ گولیاری و بسیاری را باردوی معلی روان ساختند و بتقریب انتظام این کار دو روز ظاهر حصارِ بهانوه مستقیم بارگاه اقبال بود - و الحق از سنوح این سانحه نشاط افزا (که درین عرصه دلگشای هندوستان نزدیک بآن نشان نمیدهند) انواع شگفتگی و نفون تعجب بر نظران این بزم مقدس روی داد - چه تدبیر والا ست - و چه رای عالی - که خدیو عالم این مقدار وحشیان کوه پیکر آسمان سیر را در قید درآورد - و از آنجا بپانسیپ اردوی مقدس (که در حوالی کرهه مقام داشت) عنان تاب گشتند - و قریب بیست روز آن سرزمین جولانگاه مویکب عالی بود - (چون ایام امتزاج فصلین بود - و هوا روی بحرارت داشت - و خأمه آب و هوای آن ولایت گرم سیر فیل خیز موافق اعزجه و طبائع آدمیان نبود) اکثر اهل اردو را قدری تغییر مزاج و تکرر طبیعت بهم رسید - آنحضرت نظر مرحمت بر عموم خلایق انداخته کوس مراجعت بلند آوازه ساختند - و بعضی از ملازمان عتبه اقبال را بشکار بقیه فیلان گذاشتند - و بدولت و اقبال شکر انگذان منزل بمنزل نهضت نموده بگولیاری نزول اجال فرمودند - و آنجا بواسطه مخالفت هوا و کثرت فطره بقدر حرارت طاری مزاج اقدس شد - و در اندک زمانه انوار صحت و عافیت از مطلع عنصر قدسی سرشت تافت - و اعتدال باعبدال مبدل شد - و نبض اقبال باستقامت گردید - و مزاج نشاط بانظام پیوست - بعد از پنج شش روز از حصول شفا مویکب عالی متوجه دارالخلافه آگوه شد و بساعت سعادت پیرای بآئینه (که کزین انجم و افلاک بود) ظل زوید و نور نزول بران مصر اقبال انداخت *

و از سوانح اوایل این سال میمنت افزای بنای قلعه رفعت اساس دارالخلافه آگوه است بتأیید معمار اقبال - بر ضامن رقم سنجیان هندسه انراک و جدول شناسان مقرنس افلاک متغی نماد که (چون این جهان آرا وجود مقدس شاهنشاهی را بجهت تکمیل طبقات موجودات ابداع فرموده آرایش زمین و زمان میفرماید) پیوسته ضمیر خردوان داران اهتمام دارد که هر فردی از افراد موجودات از مکمل قوت مظاهر فعل آمده رنگ آمیز دولت گردد - دفعه برای حیات جانداران زمین را باصلاح زراعت و تخم ریزی و آبدهی بکمال آن رسانده اسباب امیری سرانجام میدهد و دفعه جهت حفظ اموال و اقوات و حراست نام و ناموس و نگاهداری بقای افراد انسانی قلاع مستحکم ترتیب داده مرآت دولت صوبی و معنوی تحصیل میفرماید - بنابراین درینولا دارالخلافه آگوه را (که بمنزله مرکز هندوستان است) بجهت مصالح ملکی و مالیی باساس قلعه عالی (که در خور آن باشد - و لایق حال این سلطنت تواند بود) اشارت فرمودند - و امر مطلق بنفاز پیوست

که قلعه پیشین (که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر واقع بود - و بواسطه توالی نوابان زمان و تصادم حوادث ریزگار ارکان آن باختلال انجامیده) بردارند - و در آن محلّ منیع حصن حصین و حصار رمین از سنگ تراشیده اساس نهند - که چون بنای دولت این دودمان عالی استوار - و چون اساس رفعت این اقبال مبرود پایدار باشد - بقا برین در ساعت (که ثبات کار و اساس حصار را مختار بود) مهندسان علوی قیاس و معماران دانش اساس طرح این بنای اعظم کشیده و کار حفر از هفت طبقه زمین گذرانیده بنیاد نهادند - عرض دیوار سه گز پادشاهی مقرر شد - و ارتفاع آن بشصت گز رسید - مشتمل بر چهار دروازه که بمیان آن درهای دولت بر چهار رکن عالم گشاده شد و هر روز سه هزار و چهار هزار کس از بنایان چابک دست و مزینان قوی بازو و دیگر عمله و فعله عمارت بر درام کار میکردند - و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده سرخ آتشین (که هر یک در صفا آئینه گیتی نما و در رنگ کلکونه رخسار اقبال تواند بود) چنان باعم رصل یافت^(۳) - که سر مرئی را در درز آن راه نبود - و این حصار عالی (که مثالی آن مهندس خیال ندیده) در عرض هشت سال با کنگره و فصیل و سنگ انداز باهتمام مختص حقیقت پیوند قلم خان میر بر^(۴) و بحر بفرخی و فیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت *

و درین سال رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که بمنصب جلیل القدر مدارت شخصه (که بدانش و بیدش و راستی و راستی و معامله دانی ممتاز و بعقیدت و اخلاص و رافت مخصوص باشد) نامزد گرد - تا همواره بوسیله او اعتصاب فقر و فاقه و ارباب استحقاق و احتیاج باسلام عقبه علیه استسعاد یافته در خور حالت و استعداد بوظائف و ادارات شاهنشاهی کامیاب دولت شوند و باین طریق خواطر این طبقه قناعت گزین (که لشکر دعا اند) بجمعیّت گردید - و بدلجمعی در اطوار^(۵) عادات و عبادات خود ثابت قدم بوده جویای حقیقت کار باشند - و در تحصیل مطالب حقیقی مقرب در راه ایشان نیفتد - اگرچه (این گروه در هر ملکه باشند - و هیچ اقلیم ازین طایفه خالی نباشد) اما در بلاد هندوستان از همه جا بیشتر اند - ناکزیر کسیکه (مقصدی مهمات این طبقه باشد) ارل باید که سیر چشم بود - تا این منصب عالی را وسیله اخذ و جر نسازد - و در مال فقیران دل نه بنده چه برحق هوس نظر آزداشتن خود را سفره عام و خاص گردانیدن است - و چه بے سعادت که ازین راه معدّه حرص خود را خواهد که سیر کند - درم باید که کاردان مردم شناس و شناسای مراتب دانش باشد - تا بسفارش ستمگران و مشاطگی مردم و ناهمیدگی خود توجیع مرجوح

(۲) نسخه [ی] کردند (۳) در [بعضی نسخه] میربحر و بر (۴) در [بعضی نسخه] اطوار و عادات

(۵) نسخه [و] پرچشم *

واقع نشود - و هر کدام در خور استعداد اعتبار یافته در مقام افزایش کار خود گردند - سیوم میرزا طبیعت نباشد - تا اوقات شریف را ببطالت و کسالت گذرانند - و مهمات فقر را در پرده توقف افتد - بلکه جد آزب باشد که روز از شب نشناخته انجراح مهمات مسکینان و محتاجان را گزیده ترین عبادت شناسد چون [این اندیشه حق اساس پیرامون خاطر مقدس گذشت و جوابی اینچنین شخص (که بصفات مذکوره آواسته باشد - یا آهنگ آراستگی داشته در تکاپوی اهل بیت بقرار باشد) شدند] مظفر خان (که حل و عقد مهمات سلطنت باستصواب او میشد) از سخنان مداحان نادرست و حرف سرایان ظاهر بین از جای رفته باین کار بزرگ شیخ عبد التّبی را معذور ساخته بموقف عرض مقدس رسانید - و آن خدمت شریف را برای او القماس نمود - خدیو زمان از حسن نیت و نیک ذاتی (که در حق مردم بغیر از گمان نیک نمیفرمایند) بر دانش مظفر خان اعتماد فرموده این خدمت را بار نامزد کردند - و او دکان خود را بتلبیس و تزویر آراست - و خدیو زمان (که بدارالامن حسن ظن اقامت داشته نشاط آرای بودند) ترجه فرمودند - و در اندک فرصتی بهیچوم خوشامد گویان غرض آنود و استیلای نادانان کوتاه بین طالب العلمی او بملائی فروخته آمد - و علم ظاهر او بعلم باطن تبدیل یافت - او بیت واسطه پسر شیخ عبدالقدّوس است که اهل هند را باو گمان ولایت بود و (چون اینوز جهان آرا ذات مقدس شاهنشاهی را محک جوهر عالمیان ساخته است) عیار این مرد نیز گرفته آمد - و پرده از کارش برداشته شد - چنانچه در جای خود گذارش باید *

نهضت موکب مرید شاهنشاهی بدفع فتنه بغی خان زمان علی قلی - و دیگر

سوانح اقبال که دران یورش عالی روی نمود

* بردرد کشان خمخانه هوش پوشیده نیست که دنیا حکم داده دارد *

* مصرعه * کانچنان را آنچنان تر میکنند *

اگر آدمی سعادت مند است فراهم آمدن امور دنیوی در وی موجب افزایش سعادت و موبت آرایش ذات او شده همواره اسباب دنیوی را سرمایه هزار نیکی میسازد - و برای زینت حال و ذخیره سفر آخرت اسباب ترتیب میدهد - و اگر (پیشانی بخت یکر سیاه باشد - و در فطرت بدگوهر و قیره درون) هرائیذ دنیا دار او سبب هزاران خسران و نکال گردد - و آن بدنهای مدبر پیوسته ذخائر دنیا را سرمایه هزار وبال گردانند - و ترقع موری را باعث چندین آزار جهانیان سازد روز بروز دل تیره اش قیره تر شود - و پای ضلالتش افشوده تر گردد - نه قدر نعمت شناسد - و نه حق روز بروز دل تیره اش قیره تر شود - و پای ضلالتش افشوده تر گردد - نه قدر نعمت شناسد - و نه حق

ولی نعمت دادند - در خور حالت گاه در مکر و تزییر روزگار گذراند - و گاه پوده از روی کار برداشته بظلم و باطن دم بغی و طغیان زند - و مصداق این خال احوال خسروان مآل علی قلی خان زمان است از آغاز در آمدن هندوستان و رنگ زندانی این سواد اعظم (که بنور اقبال حضرت شاهنشاهی وقوع یافت) بچگونگی اعتبار یافتن صوری پیوسته مصدر حرکات شدید گشته - و از تنگ ظرفی آثار بد مستی بظهور آورده - چنانچه نبد از آن رقم زده کلک وقایع نگار شد - و همواره حضرت شاهنشاهی بفراخی حوصله گذرانده از صفات ذات رقم زلات ضلالت او را بآب عفو و صفح شسته - و آن تیره بخت حق ناشناس قدر این مرحمت را ندانسته اسباب شورش و آشوب سرانجام داده *

چون بمسامع اقبال رسید (که اسکندر خان اوزبک سر بیغمز بغی و طغیان را میبخارد) از آن اغماص فرموده در هتای (که رایات منصور بتقریب شکار فیل بسمت نور نهضت والا میفرمود) اشرف خان را مصحوب فرمان قضا امضا مشتمل بر استمالت و تفقد نزد اسکندر خان فرستادند - تا او را بشرائف الطاف شاهنشاهی امیدوار ساخته بآستان بوس والا سر بلند سازد و از اندیشه تباه باز داشته سالک شادراه سعادت گرداند - اشرف خان چون بنواحی اوده (که جایگزین اسکندر خان بود) رسید اسکندر خان باستقبال منشور مطاع مبادرت نموده اشرف خان را بمرام اکرام دریافت - و بآداب تعظیم پیش آمده بمغزل خود برد - و چون بر فکوی مثال عالی توقف یافت در مقام فرمان برداری آمده از روی ظاهر در استعداد دریافت ملازمت شد و مدتی ممتد بدین حیل گذرانید - و در باطن با نفاق پیشها خیال دیگر می پخت - عاقبت کار باشرف خان چنان گفت که ابراهیم خان آق سقا^۳ یعنی ربش سفید ماست - و قرب^۴ و جوار دار - رفته او را می بینم - و باتفاق او بدرخانه متوجه میشوم - و بدین عزیمت از اوده بسرور بود (که جایگزین ابراهیم خان بود) رسیدند - و از آنجا پیش علی قلی خان شتافتند - و مجموع این جماعت تیره باطن خیالات دور از کار پیش گرفته و عزیمت مخالفت مصمم ساخته و باعلاص عصیان خفی و اظهار طغیان ضمیر مبادرت نموده از حجاب حیا و پرده شرم بیرون آمدند - و با خود در میان آوردند که درین ایام موکب معلی مسافت بعید طی کرده بشکار فیل توجه دارد - ما دوجوق میشویم - اسکندر خان و ابراهیم خان از راه لکنؤ^۵ بتقوج شتافته درانحدود خلل می انگیزند و علی قلی خان و بهادر خان برادرش از جانب مانکپور بر سر مجنون خان قاتشال (که جایگزین دار آنجا ست) رفته نابره شرارت اشتعال میدهند - و باین تدبیر شاید کاره از پیش رود - چون فکر

(۲) نسخه [ح ی] که از (۳) در [اکثر نسخه] آق سقا^۳ و (۴) در [بعضی نسخه] قرب جوار

(۵) در [بعضی نسخه] رسید *

ناقص و رای علیل این بخت برگشتگان را برین سودای فاسد آرد اشرف خان را در میان خود بآئینی مجرمان پاس میداشتند - و باین راه و روش ابراهیم خان و سکندر خان سمیت لکهنو و علی قلی خان و بهادر خان بجانب کوه^(۲) و مانکپور شتافتند *

و [چون صیت عصیان حرام نمکن و اتفاق این شورش بختان با یکدیگر امرای آن سرحد (مثل شاهم خان جلایر - و شاه بداغ خان - و امیر خان - و محمد امین دیوانه - و سلطان قلی خالدار - و چلمه تواچی - و شاه طاهر بدخشی - و برادرش شاه خلیل الله - و گدا علی تولچی و خان قلی ساریان - و یوسف تغائی - و دیگران) شغیدند] سامان جمعیت نموده سر راه بر باغیان گرفتند - و میان ایشان و سکندر خان و ابراهیم خان در نواحی قصبه^(۳) نیمکار آتش کارزار بالا گرفت و محمد امین دیوانه بر قول سپاه بیراهه تاخته چنده را بر زمین ادبار انداخت - و در عین تاخت و باخت اسپش سکندری خورد^(۴) - و او از پشت زمین بر روی زمین افتاد - و مخدولان ازدحام نموده او را دستگیر ساختند - و شاهم خان و شاه بداغ خان اگرچه از معاینه حال محمد امین قدری دل بپاک داده بودند اما چاره کار آن بود که فدائیدانه قدم جلالت پیش نهند - و کوشش و کشش نمایند - بخت اختیار پیش آمده نبرد^(۵) مرد آزمای نمودند - چنانچه^(۶) دلاوران کار طلب از جانبین در جنگ افتادند - و چون نمک حرامان در عدد زیاده بودند امرای عظام بموجب صلاح وقت متوجه قلعه نیمکار گشته بدان تخصص جستند - و صورت ماجر را معروض عقبه^(۷) والا داشتند - و علی قلی خان و بهادر خان غذای عناد بصوب مانکپور تافته دست فتنه در انداختند بذهب و غارت داد کردند و میچنون خان قاقشال (که مرد معرکه دیده تجربه کار بود) جنگ صف با مخدولان لایق حال ندیده بقلعه مانکپور متخصص شد - و قاصدان نزد آصف خان فرستاده او را طلب داشت - آصف خان بعد از اطلاع برین قضیه گروه از سپاهیان خود را بحراست ولایت گدده مانده و بسیاری را از مردم کار کرده همراه گرفته در کوه رسید - و در اینجا از اموال و اشیا (که در چوراکدده بغنیمت یافته بود) بر سپاهیان بخش کرد - و میچنون خان را نیز بقد^(۸) گرانمایه مساعدت نمود - چون میچنون خان با عانت آصف خان قوی دل گشت بیشتر اوقات مردم جنگی را از قلعه بیرون میفرستاد

(۲) در [چند نسخه] کوه مانکپور (۳) نسخه [ح] سر راه باغیان (۴) نسخه [د] نیمکار (۵) در [همگی نسخه] چنین است اما در برهان آورده که سکندر بمعنی سونگون و اسبیکه بسر در آید گویند سکندر خورده - والله اعلم (۶) نسخه [ه] خورده او را از پشت زمین بر روی زمین انداخت (۷) در [اکثر نسخه] کوشش در کشش (۸) در [بعضی نسخه] نبرد آزمای نمودند (۹) در [بعضی نسخه] چنانکه (۱۰) در [بعضی نسخه] گرانبه *

تا با قواج علی ثلثی خان نبرد میگردند - و درین اثنا مجنون خان و آصف خان نیز حقیقت احوال بوسیله قاضی چابک رفتار معروض بساط اقدس گردانیدند - و در هنگامی (که موکب منصور از شکار فیل مراجعت فرموده در مستقر سرور خلافت انتظام بخش بود) عرائض در تلخواهان متواتر و متوالی رسید - چون (دفع فتنه و فساد شور بختان موجب آسایش عموم برآید و باعث آرامش کافه خلایق است) هرائینه عزیمت این کار شگرف^(۱) و آنرا بعمل مقرب داشتن برونمائی والای فرمان روایی عالی شکوه بموجب فرموده سلطان خرد (که نایب دارالقدرت الهی ست) امریست از جمیع عرائض مفروغتر - و مثنویات این عبادت کبری از جمیع ثوابها گردیده تر *

چون مضمون عرائض امرا منظم بر طغیان عصیان این سیه بختان پریشان روزگار بذروه عرض مقدس رسید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی (که کلید جهان گشائی ست) چنان اقتضا فرمود که درخت خار دار اهل بغی و عصیان را پیش از آنکه (سر برآورد - و پای استحکام فرورد) بصدمة تند باد بطش و مرمر طیش از بیخ و بن باید برکند - بنابراین حکم عالم مطاع باحضار و اجتماع عساکر اقبال عز اصدار یافت - و بمقتضای آنکه (تاخیر در امثال این امور نگنجد) پیش از آنکه (سامان یورش مقدس شاهنشاهی انتظام یابد) منعم خان خانفان را با بسیاری از بهادران بوسم منقلا تعیین فرمودند - و خود بدولت و اقبال آنحضرت دران چند روز از ادب مبع تا آخر بنفس مقدس سامان مهمات سپاه ظفر تأیید داده تهیه حشم نصرت پیوند می نمودند در اندک فرصت لشکر آراسته شد که شید بنز تیز گام اندیشه در میدان تعداد آن جولان نتواند کرد و چون خیل خیل لشکر در سایه سنجیق گردون سای فراهم آمد توجه اقدس چنان پرتو انداخت که فیان سرمست جنگی و دیگر فیان نامدار در عرصه عرض در آمدند - و بنظر در پیروز از انجمله^(۲) ده هزار زنجیر فیل بجهت همراهِ موکب عالی گردیدند *

و چون خانلر اقدس از مهمات ضروری فراغ یافت حکومت دارالخلافه اگره بترسون خان تفویض فرموده روز تیر سیزدهم خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوال پای دولت در رکاب سعادت آورده از دریای جون عبور نمودند - و چون موسر گرمای مفرد بود عساکر گیهان پوی شبها کوچ میکرد - تا آنکه مرحله بمرحله طی نموده سوا قنوج مخیم اقبال شد - و منعم خان خانفانان (که بطریق منقلا پیشاپیش میرفت) دران منزل رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت - و دنیا خان (که از طالع ناخپسته در زمره اعیان در آمده بود) درین هنگام (چون دولت

(۲) نسخه [ج] شگرف را بعمل (۳) نسخه [د] حکم عالی باحضار - و در [اکثر نسخه] حکم عالم مطیع

(۴) نسخه [ز] ده هزار *

ازان بیدارتان روی گردانید) بوسیله شفاعتِ خانخانان ببساط بوس پایه سرپر والا استسعاد یافت
ازانجا (که شیوه جان بخشیِ نظریه آنحضرت است) چنانچه جراثیم او بگردابِ عفو انداخته
بپرسشهای تفقد آمیز نوازش فرمودند - و از بارگاهِ تفضل دل داده بپایه اعتبار سابق رسانیدند
و ازانجا بمرصه ساحل گنگ فرود آمده ده روز بتقریب گذشتن اردوی معلی از آب مقام شد - دریدوقت
مذهبیان دوات خبر آوردند که اسکندر سیه بخت (با آنکه ططنه نهضت موکب والا در گوش او
بپنجه) همچنان قدم شقاوت افشوده در لکهنه بر جای خود است - از استماع این جرأت و جسارت
قهرمان قهر شاهنشاهی وسطوع سطوت ظلّ الهی برین داشت که ابلاغ فرموده سزای آن خون گرفته را
خود بنفس نفیس در کنار او نهند - بنگارین اندیشه مراب خواجه جهان و مظفر خان و معین خان
و جهم دیگر از امرا را بر سر اردوی معلی گذاشته نیم شب ببولان اشتهب جهان نورد
گیتی خرام ابلاغ فرمودند - و یک شبانه روز بدولت و اقبال در راه نوردی گذشت - و روز آینده
(که سپید صبح از آنق شرقی بر آمد) غبار موکب والا از عرصه لکهنه بر خاسته تویای دید
اقبال شد - و حکم والا شرف ارتفاع یافت که یوسف محمد خان کوکلتاش و شیاعت خان و برخی
از بهادران اخلاص ترین بمنزل هراول بوه پیشقدم میروفته باشند - و اسکندر خان (که از تهی مغزی
و پنداری در لکهنه پای ثبات افشوده بود) از خبر ابلاغ پادشاهی دست و پا کم کرده از طلوع کوکله
موکب والا خاک آبدار بر فرق سعادت خود بیخته راه گریز پیش گرفت - بتندان حضرت شاهنشاهی
بر سوا لکهنه ظالی اقبال انداخته سر بر آسایش گزیدند - و چند سر از بهادران کار طلب را بقاء شیی
نامزد فرمودند - و این شیاعت پیشگان اردنبال شتافته بهر که ازان مدبران بر کشته بخت می پیوستند
بشمیر آبدار خاک در کاسه سر او میگردند - سکندر خان نیم جان سلامت برده رانده و مانده
خود را بعلی قلی خان و بهادر خان رسانید - و بهادران را ماندگوسپان باعث بر ایستاد شد
علی قلی خان و بهادر خان (که با مجنون خان و آصف خان مقابله داشتند) ازین واقعه آناه شده
بای ثبات خود را متزلزل یافتند - از محاصره مانگپور برخاسته از کمال اضطراب و اضطراب خود را
بجنونپور رسانیدند - و دینه و بار خود پیش انداخته از گذر نهرین از دریای گنگ عبور کردند - و آرومی
آب بر میزنهای قلب پناه بردند - و موکب موید آن قدر در عرصه لکهنه قرار گرفت که اردوی معلی
رسید - و جنبش موکب منصور مقارن آن اتفاق افتاد - رایات نصرت طراز تا جنونپور آهسته و پیوسته
طی مراحل می نمود - آصف خان و مجنون خان و دیگر امرا (که با علی قلی خان و دیگر مخدولان
مقابله و مقاتله داشتند) چون سنگ راه از میان برخاست در شاهراه ارادت بنابر اخلاص شتافته
در درو منزلی جنونپور بسجده درگاه سر بلندی یافتند - و پیشکشهای شایسته بنظر اقدس در آوردند

از انجمله پیشکش آصف خان (که مشتمل بر نفائس آن ولایت بود) با فیلان مست و اسپان عراقی و ترکی منظوری قبول و استحسان شد - و ششصد توجّه شاهنشاهی بر ساحت آمید او تائید و ازان وقت (که آصف خان به نیروی اقبال شاهنشاهی تسخیر ولایت گنده کرده - و بر خزان و دفائن جورا کده متصرف شده) سپاهی گزین ترتیب داده بود که توجّه اشرف را شاید - بجهت عرض خدمت التماس نمود که آن سپاه رزمخواه بنظر اقدس درآرد - و آرنجا (که اجابت ملتزمات ارباب ارادت شیوه مرقده حضرت است) استدعای او پایت قبول گزمت - و انوار افضال بر ساحت حال و عرصه امال او بخوبیترین صورته نافت *

روز دیگر (که خسرو خاور بر سر بر چهارم نور افزای عرصه غیرا شد - و سپاه ظلمت شبانب راه گریز گرفت) آصف خان لشکر خود را قریب پنج هزار سوار (در عرصه چون کف همّت صاحبان مواخ - و چون پیشانی دوات ارباب کرم گشاده) بنظر جهان افروز جلوه داد - و مورد الطاف شاهنشاهی شد - و فردای آن روز (که سی و دوم تیر ماه الهی موافق روز جمعه چهاردهم ذی الحجه بود) لوی موکب والا ظلال سعادت بر ساحت جونیور انداخت - و منازل رفعت اساس درین ارک بورد اقدس دولتهای سعادت و اقبال شد - و توجّه عالی بر اصلاح امالک (که از دستبرد ظلم آن مفسدان بے اعتدال خراب آباک فتن شده بود) پزیر انداخت - و (چون علی قلی خان و دیگر اهل بغی و عصیان از صدمات سطوات موکب والا روی بفرار آورده از آب گنگ ذلت آصف خان را با بعضی از آمرای نامدار و سپاه کار طلب (چون مجنون خان - و شاه محمد خان هندواری) بتعاضب آن بخت برگشتگان فرستادند - و بجهت مزید احتیاط و حفظ سطوت سلطنت فور پادشاهی باهتدای وزیر جمیل مقرر گشت - که تائید بخش عساکر منصوره باشد - تا امرا لازم دورش و آداب تسلیم بتقدیم رسانده سرگرم خدمت بگشند - علی قلی خان و آمرای ادبار یانته نزدیک حاجی پور روزی آب جای قلب رفته مستحکم شدند - و باقنانان سیه بخت [چون سلیمان کرانی (که حکومت بنگاله بار رسیده بود) و فتح خان پٹنی و حسن خان برادر او که ایالت رهتاس داشتند] اعططار نمودند - و این طبقه سیه روز در مقام استدعای شده برگریزه عناد و طعنان ایستادند - رای دولت افزا مقتضی آن شد که یک از معتمدان بساط عزت را نزد سلیمان کرانی به بنگاله فرستاده او را از معاضدت و مظاهرت علی قلی خان تخویف نمایند - لاجرم حاجی محمد خان سیستانی را باین خدمت روان کردند که بکار دانی و سخن پردازی آتصاف داشت چون او بنواحی قلعه رهتاس رسید جمع از خون سوران افغان (که با این طاعیان دم یکجهمی میزدند)

اورا از رفیقِ بنگاله مانع آمده پیشِ علی قلی خان روانه ساختند - و چون حاجی محمد خان را با علی قلی خان سوابقِ روابط بود بمقتضای رابطه قدیم و بطمع آنکه از موافقان باشد یا شود بعزت و حرمت پیش آمد - چون آثارِ ناامیدی از نقوشِ پیشانی او خواند از انجا (که بیدولتی دامن گیر او بود) اورا مقید طور گردانید - و حاجی محمد خان سر رشته حقیقت و بندگی از دست نداده پیوسته نصیحتهای سودمند بگوشِ هوش او زد - و انصاف آنکه توفیقِ حاجی محمد خان در میان باغیان بحیثیت تحریف و تحذیر از ارتکابِ امورِ محظور و دلالت بر جاده مستقیم اطاعت دخلِ عظیم داشت - چنانچه عاقبت کار اورا بوالده خود همراه ساخته بعقبه والا روان ساخت چنانچه بعد ازین نگاشته خامه عرض گردد *

و از سوانح فرستادنِ حسن خان خزانچی ست بولایتِ آدیسه که در اقصی سمتِ شرقی و جنوبی سوادِ اعظم هندوستان واقع شده - از آن هنگام (که هندوستان فتح شده) پرتو لوی هیچ یکی از سلاطین بران سواد نفاخته - و همواره فرمانروایانِ ولایتِ آدیسه باعتبارِ اقتدار ممتاز بوده اند خصوصاً راجه که درین هنگام فرمانروای آدیسه بود - و از آن مدت (که فرقه افغانان دستِ استیلا بر بنگاله دراز داشتند) پیوسته نخاینِ تمنای فتحِ آدیسه در ریاضِ همتِ خود می نشاندد - و لیکن درختِ امیدِ شان بارور نمیگشت - چه در حواشی آن عقباتِ خطرناک و کوههای بلند و پست و شکفتهای بے حد و مر و بیشهای سخت دشوار چندانست که دستِ تصرف پادشاهان بآن مملکت رسیدن متعذر - و خاکِ آن زمین بی سپرِ عساکر شدن متعسر است - بلکه هرگاه کسی از نوزنانِ ولایت بنگاله پناه براجه جگنات میبرد والی بنگاله را برو دست نمی بون - چنانچه ابراهیم سور (که در وقایع سابق نام او مذکور است) براجه جگنات پناه آورد - و آن راجه ناحیه از آدیسه را بطریقِ مساعدت داد - هر چند سلیمان کرانی با آن تسلط جهد نمود دفع او نتوانست کرد - بلکه پیوسته از هراسِ مذم می بود - و درین هنگام (که بلده جونپور موردِ موکبِ والا گردید) ضمیرِ صوابِ نمای حضرت شاهنشاهی (که فهرستِ حسابِ فردا را از روزنامه امروز استخراج مینماید) چنان اقتضا فرمود که یکم از طرز دانان پایه قُرب را پیشِ راجه آدیسه فرستاده آید - تا بجلائلِ الطاف مستطهر گردانیده در سلکِ حلقه بگوشان درگاه والا انتظام دهد - حسن خان خزانچی (که جوهرِ اخلاص از نایفه احوال او پیدا بود) باین خدمت اختصاص یافت - و مها پاترا را (که در فنونِ شعرِ هندی و موسیقیِ عدیلِ خود نداشت) باو رفیق ساختند - و این هر دو باتفاق عازم آدیسه

(۲) نسخه [د] و انصاف حق آنکه (۳) در [چند نسخه] شرقی جنوبی (۴) در [انتر نسخه] شکستهای

(۵) در [بعضی نسخه] باید فرستاد *

گشتند - راجه بمجرب شیدین الطاف شاهنشاهی بتاریک ادب سعادت استقبال فرستاده در ریاست و مرام تعظیم و تکریم واردان دولت را بشهر برده بمنزل شایسته فرود آورد - و بتجددات یقین اقدام نمود و کمر بندگی بر میان جان بسته معروض داشت که سلیمان (اگر حلقه غلامی آن درگاه والا در گوش هوش نکشد - و پایه آداب عبودیت نگاه ندارد - و اساس ارتباط و اسعاد یعلی قلی خان در میان نهد) من باجمعیّت خود ابراهیم را (که خصم دعوی دار اوست) پیش کرده روی به بفکاله می آرم و کارپردازها بروزگار سلیمان میکنم که عدت جمیع شور بختان نغذ انگیز شود - راجه بعد از سه ماه (که با حسن خان و مها پاتر آداب خدمتگاری و مهمانداری بتقدیم رسانیده بود) فیلان نامور و دیگر پدشکهای گرانمایه انتخاب کرده روانه درگاه معلی ساخت - و دران هنگام (که مرکب والا از جونیپور معادلت فرموده در معمور دگرچین معدلت آرای بود) حسن خان و مها پاتر همراه ایلچین راجه مکذ دیر (که رای پرماند نام داشت) بسعادت زمین بوس سر بلند شدند *

و از سوانح (در هنگامیکه زیات اقبال در جونیپور استقرار داشت) گریختن خواجه عبدالعزیز آصف خان است - سبحان الله مستان دنیا (که خرد صلاح بین ندارند) بسعی خود در هلاک خود میکوشند - و آنرا تدبیر می نامند - و یک از اعظم بلیات آنست که (با وجود مستی و مدهوشی و قدر نعمت ناشناسی) بر دولت خود چون بید می لرزند - و باندک توهّم از جای رفته کار (که هزار دشمن برای شان نتواند اندیشید) بیک چشم زن برای خود بهم میرسانند چنانچه آصف خان را از شتاب زدگی و سبکسری رافع پیش آمد که ربع خجالت آنرا تدبیر مدبران روزگار مفید نیاید - و اگر مکارم شاهنشاهی بعفر آن زلت رخساره خجالت او را از غبار جرائم پاک سازد نشان انفعال باقی ماند - غرض از تمهید این مقدمه صواب مشحون آنکه آصف خان (که از درگاه والای شاهنشاهی بمنصب ارجمذ و پایه عالی اختصاص یافته مجدداً بباشلیق لشکر ظفر پیکر معزز و مقرر شده بود) از انجا (که خیانت گریزان را خوف دام گیر می باشد) بحرف و حکایت نیندازان زان نهي مغز از جای رفته و محافظت رتبه خود ننموده بتوهّم واهی گریخته بجانب گدّه رفت - و مجمل این قضیه آنکه ازان هنگام [که آصف خان ولایت گدّه مستقر ساخته برخواری چوراکدّه متصرف شده و از کوهی خرد و خست نفس و کفران نعمت از پادشاه و مربی و ولی نعمت (که بدو ات او از قلم بعلم رسیده بود) پوشیده آنرا ذخیره ادبار خود ساخته بود] همیشه بخود توهّم راه میداد - و هر چند (آن معامله نااهم بمقتضای اشغال سلطنت

(۲) نسخه [د] و مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده (۳) نسخه [ح] سوانح این سال فرخنده

(۴) نسخه [ی] باقی عمرها ماند (۵) در [اکثر نسخه] نیست *

بشوتها فرستاد (اما از آنجا که معدۀ طمع این حریصان را جز خاک پر نسازد) سودمند نیامد - همواره سخنان تباه معانی بر مرز و اйма میگفتند - دریغ^۲ (که لشکر شایسته بنظر اقدس آورده منظور انظار عاطفت شاهنشاهی گشت) حسد بزرگان بیمعنی در حرکت آمده پیوسته در تسوولات و نزویرات اهتمام میکردند - و دوستان ناقص درک معاندان^۳ و فتنه اندوزان سخن ساز دورویه یکی را هزار ساخته بآصف خان بیدل میرسانیدند - تا در شب سیوم مهر ماه الهی موافق یکشنبه بیستم صفر (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه بخیمال فاسد و رهنمون مالتخولیا بابرادرش وزیر خان و بعضی از مردم موافق بقصد ولایت گدھے (که پناه مست قوی) خیمه و اسباب گذاشته فرار نمود - و یکسر تا بمقصد عیان باز نتافت - صباح در لختراهای^۴ (که همراه او نامزد بودند) از صورت حال مطاع شده معروض درگاه والا ساختند - و عرض داشت این مردم در صحرای دلگشای جونپور وقتیکه (حضرت شاهنشاهی بنشراح شکار کامستان بودند) بوسیله ملازمان رکاب دولت بدروغ عرض رسید - حضرت باقتضای رای ممالک آرای منعم خان خان خاندان را بدشلیقی آن لشکر نامزد ساختند - و شجاعت خان را با چند از بهادران کارطلب بتعاقب آصف خان تعیین فرمودند - شجاعت خان بمانپور رسیده متفحص احوال آصف خان شد - آنجا خبر یافت که بقصبة کوه رسیده در صد آنست که خود را بکده رساند - شجاعت خان کشتیها را گرد آورده خواست که از آب بگذرد - سپاه منصور بر کشتیها برآمد و از آنجانب آصف خان از آمدن شجاعت خان خبردار شده بالشکر (که همراه داشت) برگشت که برب آب سر راه بر شجاعت خان بگیرد - کشتیها نزدیک بساحل رسیده بودند - آه^۵ سخن راه ممانعت پیش گرفت - در میان او و وجهی (که در کشتی بودند) هنگامه نبرد گرم شد - و آنروز تا شب سخن باتیر و تفنگ بود - و چون حجاب ظامانی شب برده کش عالمیان شد آصف خان فرصت هزیمت را غنیمت شمرده شباشب راه گریز اگریز پیش گرفت - و بامداد پگاه (که شجاعت خان خبر گریختن آصف خان شنید) بسرعت تمام در کشتی نشست از آب عبور نمود و جلو ریز دربی او تاخت - و بگریه از عقب ماندهای آصف خان رسیده دانست که رسیدن باو در کمال تعسر است - عیان مراجعت تافته متوجّه زمین بوس والا شد - و در جونپور باسلام عبید قدسیه سر بلند ی یافت •

و از سوانح فرستادن قلیچ خان است بار دیگر بوهتاس - سابقاً سمع تجرید یافت که بندگی حضرت شاهنشاهی بجهت استمالت فتح خان قلیچ خان را فرستادند که او را بر لزوم بندگی

(۲) در [بعضی نسخه] طمع حریصان (۳) نسخه [د] عالم آرای (۴) نسخه [ح] سوانح این ایام

(۵) نسخه [ه] سابقاً گذارش یافته بود که •

راسخ گرداند - و مقّر سازد که (چون رایات عالی بحدود جوئیور فزول اقبال فرماید) متوجّه ملازمت گردد - و فیل بخت بلند را همراه آورد - درینولا (که جوئیور مقّر رایات اقبال شد) بجهت مهم مذکور باز قلیچ خان را فرستادند که او را بشاهراه سعادت رهنمونی نماید - و باعث مجدد آنکه قبل از آنکه (رایات والا از دارالخلافه بنهضت درآید) سلیمان فوجی بقاعه رهتاس فرستاده بود - تا بمعاضدت و مساعدت علی قلی خان تواند بدست آورد - لشکر سلیمان باستظهار علی قلی خان کار بر فتح خان تنگ ساخته بود که درین اثنا خبر توجّه موکب والا^(۱) بلشکر سلیمان (که بمحاصره مشغول بود) رسید - دست از محاصره باز داشته پا از دایره قلعه گیری باز کشید - فتح خان (که جز دورویی و تزییر کاره نداشت) چون حوالی قلعه را از مزاحمت لشکر سلیمان خالی یافت در گرد آوردی ذخیره و آذوق اهتمام نموده کامروا شد - و مخفی کس پیش برادر خود حسن خان (که همراه قلیچ خان بملازمت آمده بود) فرستاده پیغام داد که من از ممر آذوق و ذخیره دل بیغم ساخته ام - اکنون تو بهر روش (که میسر شود) خود را بقلعه برسان که وقت است - حسن خان را چون بظاهر رفتن دشوار بود خود را بحیله اندوزی انداخت - و بعرض واقفان بساط اقدس رسانید که یکی از خاصان درگاه معلی بمن همراه سازد - که آنجا رفته باستمالت پادشاهی برادر را با کلیدهای قلعه باستان عالی آرم بغایران قلیچ خان را باین خدمت اختصاص بخشیدند - قلیچ خان حکم والا را کاربند شده بهرتاس پیوست - فتح خان اگرچه از روی ظاهر ملائمتهای منافقانه تقدیم آورد اما بمقتضای شقاوتی در کف سر داشت (بمواعید کاذبه وقت میگذرانید - قلیچ خان حرف ناصراب از پیشانی احوال او خوانده مراجعت نمود - چون (فتح آن قلعه و جمیع ولایات شرقی تعلق بوقت دیگر داشت) دران هنگام توجّه بر تسخیر آن پرتو نینداخت *

و از سوانح این یورش آنکه (چون مدّتی مدید علی قلی خان حق ناشناس در برابر لشکر فیروزی اثر نشست - و جز خاک خدان بر سر خود نه بخت) درینوقت (که زمان پشیمانی و شرمندگی ست) آن مدبر مخدول در بغی و عذاک (که سرمایه بیدولتی ست) بیشتر اهتمام نمود سکندر خان و بهادر خان و جمعی را از خود جدا ساخته بولایت سرور فرستاد - که از آن طرف این شور بختان فتنه اندوز در میان ولایت درآمده بتاخت و تاراج غبار انگیز گردند - چون این خبر بسمع اقدس رسید شاه بداغ خان و سعید خان و قباخان و حسین خان و باتی خان و مطلب خان و معصوم خان فرخودی و چلمخان و محمد امین دیوانه و بیگ نورالدین و سلیم خان و فتو افغان را بسرکردگی میر معزالملک تعیین فرمودند - و پرتو حکم معلی بران تافت که لشکر منصور سر راه برارباب

عُدوان گرفته نگذارند که گردِ فتنهٔ این تبه‌کاران بر دامِش آفتدود بشنیدند - افواجِ قلعهٔ همت بدفعِ اعدای گماشته تا پُرتهٔ خیرآباد عذای مسارتِ بازن کشیدند - و حضرتِ شاهنشاهی سوای فسادِ علی‌قلی‌خان را چنین علاج فرموده بخاطرِ مطمنِ متوجهِ آن‌آباد شدند - علی‌قلی‌خان (که در فرستادن و جدا کردنِ آن مردم بخاطرِ آوردنِ کوه قنور در عساکرِ نصرت‌مآثر راه خواهد یافت) ازان داعیهٔ راهبه نایب کشت - و بتخیلِ فداواری دست در مکر و تزویر زده آرد بی‌بی سرو قد نام عزیزی را (که در ملازمتِ حضرتِ فردوس‌مکابی بشرفِ خدمتِ اختیار داشت) پیشِ منعم‌خان فرستاده تذکارِ آشنائی قدیم نمود - و بعد ازان دیگر مردمِ کاربان روان ساخته دمِ مصالحت زد منعم‌خان خانخانان از سادۀ لوحی بکشمش کهنهٔ عملها از استیصالِ معاندان دست کشیده و سخنانِ مزبورِ او را باور داشته بدرگاهِ جهان‌پناه عرضداشت فرستاد - و بفرطِ استیحا التماسِ قبولِ این داعیه نمود و حضرتِ شاهنشاهی بمقتضای کمالِ مروت و فتوت (هرچند بعینِ الباقین بد زبانی و فتنه‌اندوزی علی‌قلی‌خان را میدیدند) ملتَمَسِ خانخانان را بموقفِ قبولِ داشته خواجه غیاث‌الدین علی قزوینی را فرستادند که مراجعِ خسروانی را خاطر نشان نماید - و بر حقیقتِ اسرارِ صحبتِ آگاهی یافته دقایقِ آنرا معروضِ پایۀ سرورِ اعلیٰ دارد *

چون منعم‌خان باین عاطفتِ گُبرِ اختصاص یافت بعلی‌قلی‌خان نوشت که مناسب آنست که بایکدیگر بی‌قصد و پیغام صحبت داشته در تاسیسِ مبانیِ عقیدت و استحکامِ مدارجِ خدمت اهتمام نموده آید - چون دران ایام شهرت یافتنی بود [که بعضی از بهادرانِ اخصاصِ شاهنشاهی (چون عادل‌خان و جمال‌خان بلوچ) قرار داده‌اند که در کمین بوده کارِ آن مدبر را بانجام رسانند] علی‌قلی‌خان در آمدن و دیدنِ منعم‌خان ملاحظهٔ تعظیم داشت - و میخواست که معاملهٔ مصالحت بمراسلت و مکاتبت بانجام رسد - منعم‌خان قبولِ این معنی نمیکرد - تا آنکه مقرر شد که در میانِ دریا با دوسه کس فراهم آمده قرار صلح نمایند - بذانرا علی‌قلی‌خان این مرز را فوزِ عظیم دانسته اهل و عیالِ خود را در همان محکمۀ گذاشته بالشکر و کشتی متوجهِ گذرِ چوسا^(۴) شد و بمقامِ بکسر (که آنطرفِ آب گنگ بود) رو بروی اردوی خانخانان خیمه زد - حسن‌خان پنهانی و سلیمان‌منگلی و کالابهار از امرای افغانان همراه او بودند - و بارِ سالِ رُسل و رسائل تجدیدِ لوازمِ یکجتهی از طرفین بظهور آمد - بمقتضای قرار داد روزِ دیگر ازان طرف علی‌قلی‌خان با سه کسِ خود یک شهریار کل (که از طبقهٔ گردانِ مزیدِ شجاعت اختصاص داشت) دیگر سلطان محمد میر آب

(۲) نسخهٔ [د] چنان (۳) نسخهٔ [۱] پیش - و نسخهٔ [ب ج و] الهاباس - و در [بعضی نسخه] الهاباس

(۴) در [چند نسخه] چوسا *

و بک قوچون او (که آهوی حرم نام کرده بود) سوار شده متوجه اردوی خانخانان شد - و ازین طرف خانخانان نیز برکشتی سوار شده با سدکس میرزا غیاث الدین علی و بایزید بیگ و میرخان غلام سلطان محمد رفیق (که پیش منعم خان اعتبار داشت) متوجه ملاقات علی قلی خان شد و از دو طرف دریا عساکر فوج فوج و قشون قشون ایستاده معرکه آرای بودند - چون کشتیها در میان جزیره آب نزدیک بهم رسید علی قلی خان برخاست - و گفت کیفیت لیغ سلام علیکم - و جسته تنها خود را بکشتی منعم خان انداخت - و بایکدیگر مراسم معارفه بجای آورده نشستند - زمانه صحبت بگریه سالوس گذشت - و پاره در ذکر خدمت فروشی گذراند - و لختی در عهد و ایمان زبانی صرف شد - بعد ازان قرار یافت که میرزا غیاث الدین علی بملازمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال را عرضداشت نماید - که آنحضرت خواجه جهان را (که مدار مهمات سلطنت برای زمین او بود) نیز فرستند - تا خاطر علی قلی خان بالکلیه جع شده پیمان دولخواهی را از مصمم جان استحکام دهد - و باین قرار ده از یکدیگر جدا شده هرکدام باردوی خود آمد - و این واقعه در اوایل دی ماه الهی بطور پیوست - میرزا غیاث الدین علی بشرف ملازمت رسیده سرگذشت را بموقف عرض ایستادهای بارگاه مقدس رسانید - حضرت شاهنشاهی بموجب التماس منعم خان خواجه جهان را فرستادند - بعد از ملاقات علی قلی خان روز دیگر منعم خان بجمع مخصوص از آب گذشته بخانه علی قلی خان رفت - شاهم خان جلایر و میرمنشی و حیدر محمد خان آخنده بیگی و کوچک علی خان - بمهموزیکه و جمعه همراه بودند - علی قلی خان جشن بزرگانه داشت - و مراسم مهمانی بجای آورد - بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم خان بمنزل خود آمد - و بعد ازان خواجه جهان آمد منعم خان خواست که بافقان خواجه جهان باز بمنزل علی قلی خان روند - خواجه جهان تقاعد نمود و صریح گفت که علی قلی جوان بے اعتدال است - و بس ناخوش رفتن خود را بمنزل او مصلحت نمیدانم - اگر بسیار بچیده گری برای ما بگیرد - تا بهم برویم - منعم خان ابراهیم خان اوزبک را بگری از علی قلی خان طلبیده آورد - روز دیگر منعم خان و خواجه جهان رفته در منزل علی قلی خان صحبت داشتند - و روز دیگر در منزل ابراهیم خان صحبت داشتند - و مجنون خان قاتشال و باباخان قاتشال و میرزا بیگ نیز درین مجلس حاضر شدند - و میان ایشان و علی قلی خان آشتی دادند هرچند سخن در رفتن علی قلی خان دراز کشید فایده نکرد - و از حیل و تلبیس (که در سر داشت)

(۲) در [اکثر نسخه] طبق (۳) در [اکثر نسخه] همچنین است - یعنی کیفیت چیست ای صاحب

چه لیغ بمعنی صاحب آمده - و نسخه [ج] کیف اخي - و شاید کیف لیغ باشد - یعنی کیف یا صاحب

(۴) نسخه [اح] دل *

باستان‌یوسی قرار نتوانست داد - و گفت چون از من ناسپاسی چنین بظهور آمده یکبارگی باین دلیری اندام نه میتوانم کرد - درین مرتبه والدۀ خود و ابراهیم خان را (که ریش سفید ماست) میفرستم و بعد از تقدیم خدمات لایقہ باسلام عتبهٔ علیہ مشرف خواهم شد - بعد از گفت و گوی بسیار همین معنی قرار یافت *

روز دیگر علی قلی والدۀ خود و ابراهیم خان را با فیلهای نامیخ خود مدتی بال سندر و اچیلہ (که از فیلان مست زیر دست مشهور بودند) با دیگر فیلان برسم پیشکش همراه میرهائی و نظام آقا فرستاد - و حاجی خان سیستانی را (که متیّد طور بود) نیز فرستاد - خانانان و خواجہ جهان اوج قنہ را بر کنار آب در مقابلہ گذاشته والدۀ علی قلی و ابراهیم خان را با پیشکش همراه گرفته رو بدرائہ معلی نهادند - و بدارکام مقّس رسیده خانستان ابراهیم خان را (تیغ و کفن در گردن انداخته - و سروپا برهنه ساخته) در بساط حضور آورد - و بوسیلهٔ شفاعت او بر جرائم گوناگون این شور بختان قلم عفو کشیده آمد و بر زبان اقدس گذشت که اگرچه ظاهر آنست (که این وارزون طالعان بعد خود وفا ننمایند) امّا چون خاطر تو عزیز است تقصیرات ایشان بخشیده آمد - و جایگیرهای ایشان بدستور پیش مرحمت شد - باید که تازمانه (که زیات اجل شاهنشاهی درین حدود بسیر و شکار مسرت پوری خاطر باشد) علی قلی از آب گدگ باین طرف عبور نکند - و چون دارالخلافۀ آکره مستقر زیات اقبال شود و کلاهی اینها آمده اسدک جایگیر خود را درست نمایند - و بموجب آن مناشیر اقبال محال جایگیر خود را متصرف شوند - خانانان از ظهور عنایات پادشاهانه تارک مفاخرت بارج تمتت و حکم معلی شد که تیغ و کفن را از گردن ابراهیم خان فروز آوردند - و مزدۀ عفو گداهان را بوالدۀ علی قلی خان (که در حرم حرم سرای شاهنشاهی روی بر خاک تصرّع و زاری نهاده منتظر بودید بخشایش بود) رسانند - و (چون معاملهٔ این نابرخوداران بیدولت بر تللیس بود چنانچه بر آگاهان معامله رس پوشیده نیست) ایزد جهان آرا خواست که حقیقت بد درونی این طایفۀ کافر نعمت بر سادہ لوحان زمان خاطر نشان شود - بعد از چند روز (که اینها بسعادت زمین بوس عز امتیاز یافته بودند) خبر جنگ میر معز الملک و امرای کبار بدار یافتگان درگاه معلی رسید - و تفصیل این سرگذشت آنکه (چون بهادر خان و سکندر خان باغوا و صلاح دین علی خان گرد خلاف و عذاب بسرکار سروار انگیختند - و در مقام بغی و عصیان ایستاده دست بقتله و فساد گشادند) ناکاه درین اثنا بائیر شایسته فوج بزرگ از مواکب عالی رسید - از استماع شکوہ این فوج دست و پا گم کرده خود را مرد این میدان نیافتند - و بے اختیار شده در مکر و تزویر زدند - از روی ظاهر بمیر معز الملک و امر

پیغام دادند که چه صورت دارد که در مقابل عساکر منصوره آمده خیال مسدود
استدعا آنست که واسطه شفاعت زلات و جرائم ما گردید - و فیلان نامی (که ب)

بدست آمده - و طبع اقدس بدان رغبت دارد (روانه درگاه معلی میسازیم - و چون بظهور
(که از دریای مکرمت زلات ما بزلال عفو پاک شده است) ما هم بدرگاه جهان پناه رفته سجده
عذر خواهی بتقدیم خواهیم رسانید - میر معزالملک و سایر اُمرا (چون رنگ آمیزی و تزویر این گروه
عاقبت نامحسوس میدانستند) داغ رد بر پیشانی خواهش آن مَدبران نهاده جواب نوشتند که رقام
آنام و جرائم شما ازان قبیل نیست که جز بطوفان خون شمشیر آبدار از عبورده روزگار محو توان ساخت
بهادرخان باز بمیر معزالملک پیغام داده در خواست کرد که اگر تجویز نمایند یکدیگر را دیده سخنی
چند مناسب وقت بمشافه گفته شود - میر معزالملک قبول این اراده نموده با معدود از اردو
برآمده رفت - و بهادرخان از انجانب با چند پیش آمده میرا در یافت - و مقدمات از جانبین
در میان آمد - چون آثار حیاه در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت صالح قرار نگرفت - لیکن
حرف و حکایت روزگار میگذرانیدند *

چون سرگذشت حال بمساع اجال رسید حکم والا بشرف نفاذ پیوست که لشکرخان
و راجه تودرمل با مردم خود در لشکر منصور رفته اگر علاج حال در جنگ ببینند خود نیز ضمیمه
عساکر عالیه باشند - و اگر علاج در قبول التماس آن جماعت باشد از فضل و رحمت بقیاس ما
نامید سازند - این در دولخواه بسپاه نصرت قوین پیوسته بآن بیفولتان پیغام فرستادند که آنچه
از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما میروید اگر از لوازم صدق ضیاء دارد بعزم درست و خاطر مطمئن
متوجه آستانه بوس گردید - و اگر نه وقت گذراندن و دست در حیل زدن کار مردان نیست
و چون دل شان با زبان موافقت نداشت سعادت بهمن شان نشد - و دولت یازری نکرد
از مدبری خود در نواحی خیرآباد پای خلافت پیمای جرأت را در دلیری افشردند - و عساکر دولت را
چون (حقیقت الحاج علی قلی و عاطفت فرمودن شاهنشاهی معلوم نبود - و لشکر پیش در مبارزت
مساءلت نموده بود) راجه و لشکرخان قرار جنگ داده بترتیب مفوف و تسویه افواج همت
گماشتند - قول بمیر معزالملک و اعتماد خان خواجه سرا و میر علی اکبر و راجه تودرمل و لشکرخان
دولت خان فوجدار و جمعی از بهادران نامور انظام گرفت - و برانگار بجلاذت قباخان و حسن آخته^(۲)
و شیر سلطان و راجه مترسین و کرمسی و مهر علی ولد استاد یوسف و برخی از جان سپاران دیگر
ترتیب یافت - و جرانگار بباتی خان و شاه بداغ خان و مطلب خان و نثر و ناصر قلی اوزبک

(۲) در [بعضی نسخه] حسن خان آخته (۳) نسخه [ح] آخته بیگی *

بآستان بوسی قرار نخواست^۱ - و هراول بمحمد امین دیوانه و معصوم خان فرخودی و قتل^۲ اقدام نمیتوانم کرد^۳ و صد رحمت اوزبک و قلماق بهادر و طایفه از مردان کار رونق گرفت و بعد از^۴ هفت ماه فغانی و هندو بیگ مغل و رای سال درباری و رای پتر داس^۵ و داود خان فوجدار و طبقه^۶ دیگر از مبارزان استحکام یانت - و از انجانب باغیان سه فوج شده بودند - فوجی با اهتمام بهادر خان و فوجی بسرداری اسکندر خان - و فوجی بسربراهی محمد یار برادرزاده سکندر در هراول متحرک ساخته آماده جنگ شدند - در میان هردو هراول هنگام جنگ گرم شد - قدری هراول مخالف^۷ غلبه کرده بسته بود که مردم التمش داد دلوری داده هراول را برداشتند - محمد یار که پیشانی^۸ لشکر ظمانی او بود (بشمشیر برق امعان بر خاک هلاک افتاد - و بسیاری از مخالفان پایمال^۹ فدا شدند - و سکندر (که با فوج گزیده از دنبال این فوج آماده عریه بود) گرد ادبار بروی دولت خود بشخته و پشت بر عساکر منصوره داده رو بهزیمت آورد - و افواج قاهره کامیاب نصرت و اقبال از دنبال هزیمتیان در آمده بهر کس ازان تیره روزگاران بخت برگشته میرسیدند خونسجاک میربخشدند - تا بر لب سیه آبه رسیدند - سکندر از بیم جان خود را در سیه آب زده از خاک سیه سر بیرون کرد - و بسیاری از سپاه کار آمدنی او دران ظلمت آباد فرو شدند - و افواج قاهره (که سکندر را هزیمت دادند) بقصد غارت و تاراج لشکر ادبار پراکنده شدند - بهادر خان (که با جمعی در کمین بود) درین زد و گیر بفوج جوانان لشکر اقبال رسید - و جنگ در پیوست - شاه بدافع خان از اسب جدا شد - و بقید مخالف درآمد - و عبدالمطلب پسرش توفیق نیکو خدمتی^{۱۰} نیت و ناصر قلی و جمعی از اقدار نعمتان تباخره خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته بغلیم پیوستند بهادر این افواج را برداشته متوجه قول شد - و قول بے جنگ سر رشته نبرد را از دست داده عاز فرار اختیار نمود - محمد پانی خان بهانه حفظ اسباب و ابقای اموال خود را بکار کشید و بعضی از روی نفاق و حرام نمکی جنگ نکرده پشت بمعمره دادند - و از شومی اینها لشکر فتح کرده را شکست افتاد - راجه تودرمل و قباخان و اعتماد خان و مردم التمش جمع شده در میدان ایستادند چون لشکر برهم خورده بود کاره بسر انجام نشد - غرور را این نتیجه است - این معامله ناهمان نمی بینند که خدیو زمان با علم یقینی چگونه مدارا میفرمایند - هر کرا کردار چنین باشد آنچه ببند از خود ببند - و روز دیگر سپاه پراکنده فراهم آمده بجانب فوج متوجه شد - و سران لشکر عرضداشتند

(۲) در [چند نسخه] قل قدم خان - و نسخه [ی] کل قدم خان (۳) در [بعضی نسخه] تبرداس

(۴) در [بعضی نسخه] داد خان - و در [بعضی] دادن خان (۵) در [اکثر نسخه] غلبه گونه بسته بود

(۶) در [بعضی نسخه] جدا شده •

محتوی برحقائقِ سرگذشتِ باستانِ معلی روانه ساختند - آنحضرت (که معدنِ مرآت و مردمی اند) چون بر حقیقتِ حال مطلع شدند از اینجا (که مجدداً از جرائمِ ایشان گذشته بودند) جریمه عظیمه چنین را ناشده انگاشته اُمرا را طالب داشتند - جمع (که آثارِ نفاق از حرکاتِ ناسزای ایشان ظهور یافته بود) در حجابِ خجالت مانده از سعادتِ کورنش محروم گشتند - و یکجہانِ اخلاص مذد باوجودِ ظهورِ چنین حالتی بعدایاتِ خاص مخصوص شدند •

و از سوانحِ این ایام آنست که درین هنگام (که زیارتِ جلال در جوئور انتظام بخشِ جهانیان بود) شیر محمد دیوانه در حدودِ سامانه سر بیغمزِ خود را برداشته در مقامِ تاخت و تاراج شد و زود سزای کردارِ خود را یافت - این مدبرِ بے سعادت از خدمتگارانِ خواجہ معظم بود - و بعد از آن بہ بیرام خان پیوست - و بیرام خان بواسطهٔ حسنِ صورتِ این بیخود را (که از زمرهٔ ادانی بود) بقربِ خود امتیاز داد - و در زمانِ اقبالِ او اعتبار یافت - و در ایامِ ادبارِ سالکِ مسالکِ بے حقیقتی گشت - چنانچہ مجملۂ ازان در جای خود گذارش یافت - و چون ذاتِ مقدسِ شاهنشاهی مصدرِ انوارِ عدالت است هر چند آن بے حقیقتی در لُخوائی آنحضرت بود اما چون این سچینۂ دنیہ در آدمی نکوہیدہ ترین صفات است پسندِ طبعِ حق پسند نیامد - و منظورِ رعایتِ نکشت چندان در قصبۂ سامانه بسر می برد - درین ایام (کہ تلی قلی خان و جمعِ کافر نعمتی نموده بغی ورزیدند - و زیارتِ اقبال متوجۂ اطاقای نایز افساد شد) این خون گرفتۂ بدولت جمع از ریشِ ختنہ اندوز را فراهم آورده دستِ فتنہ بگشاد - ملا نورالدین محمد ترخان (کہ فوجدارِ آنحدود بود) میر دوست محمد نام شخص را در سامانه گذاشته بود کہ سرانجامِ مهماتِ آن برگزہ می نموده باشد - روزی آن تخت برگشتۂ ناهموار این دوست محمد را بر سرِ مهمایی بخانۂ خود آورده در اندای صحبتِ پیکان را سوختن میکرد - و مجلس میداشت کہ ناگہانی تیر را در خانۂ کمان نہادہ بر سینۂ آن بے گناہ زد - و کار او تمام کرد - و اسباب و اموال او کہ در آن برگزہ بود بدست آورده بجانبِ برگزۂ مالیز شافت - و شقدارِ آن برگزہ را (کہ بخالصۂ شریفہ منسوب بود) نیز کشته از اموال آنچه در آن برگزہ بود بدست آورد - و او باشانِ حادثۂ دوستِ واقعهٔ طلب گرد او بیشتر شدند و در میانِ ولایتِ محروسہ تاخت میکرد - تا آنکہ ملا نورالدین جمع را با خود متفق ساختہ کمرِ همتِ بدیع او بست - در موضعِ زہوری (کہ در حدودِ سامانه است) آن دیوانہ بے سامان

(۲) در [بعضی نسخه] در دولخواہی (۳) نسخه [۵] عنایت و رعایت - و نسخه [ط ی] عنایت

(۴) نسخه [۵] مالیز - و در [بعضی نسخه] مالیز (۵) نسخه [۱] دستوری - و در [چاند نسخه]

دھوری - و نسخه [ی] دھوری •

بعسرت مشغول بود - رسیدن ملا نورالدین شفرده و ازان اعتباری نگرفته بامعدودے متوجه ار شد و بفوج ملا تاخت - در انضای تاختن اسپش بتفه درخت رسید - و افتاد - و جمع پیداه رفقه اورا دستگیر کردند - و ملا آن دیوانه بیدارست را بقتل رسانید - و مورد عنایات خسروانی شد *

و از سوانح^(۲) آنکه رایات همایون از جونپور بسیر قلعه چنده نهضت فرمود - از انجا (که فطرت قدسی مآثر حضرت شاهنشاهی بر عفو جرائم و صفح زلات کوتاه بینان مجبول است) بوسیله الحاج و شفاعت منعم خان خانخاندان قلم عفو و صفح بر ارقام جرائم و آنام علی قلی خان و سایر ارباب عصیان کشیده هوای سیر بزارس و تماشای قلعه چنده (که از قلعهای مشهور هندوستان است) از خاطر جهانگشای سرزد - و بموجب این عزیمت دولت افزا روز دیمهر پانزدهم بهمن ماه الهی موانق روز جمعه سیوم رجب اشرف خان را بحضرت جونپور گذاشته موکب والا نهضت فرمود - و [چون بسهمفرای شهر بزارس (که بر ساحل دریای گنگ جلوه نما ست) نزول اجلال پرتو انداخت] افاده انوار عدالت بر خواص و عوام آن ناحیه سعادت ورز واقع شد - و اردوی مظفر را حکم توقف در انجا نموده با خاعمان راکب مقدس بتفرج چنده توجه فرمودند - و درون و بیرون قلعه را نظر اصلاح انداخته مسرت پیمای ظاهر و باطن گشتند - درین میان قزاولان نشاط پیدام نوید عسرت آورده از بیشهای فیل (که در نواحی قلعه بود) خبر دادند - حضرت شاهنشاهی عزیمت شکار را پیش نهاد همّت اقبال مید ساخته با بعضی از ملوکزمان راکب دولت و مخصوصان موکب معلی دران بیشهای انبوه تکاپو فرمودند - و قریب دو کروه جست و جو کرده بگلّه فیل رسیدند - و پرتو اشرف نابی بران تافت که ملازمان بساط حضور از هر جانب در آمده این کوه منظران را گرد کردند - و بدستوریکه (دستورالعهدل میدکاه اقبال بود) ده فیل والا شکوه را در میان فرستند - و گردنهای این وحشی طبعیعدان بطذاب مدارا بستند - و با فیلان اهلی هم تگ ساخته بحصار چنده مراجعت نمودند - و از انجا بجانب بزارس کوکبه عزیمت بلند کرده باروری معلی (که منتخب ست از هفت اقلیم) ورز سعادت فرمودند *

و از سوانح^(۳) ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهی ست بر سر خان زمان - از انجا (که رجوع مقدس حضرت شاهنشاهی طلسم دوام آگاهی ست - و از مبدای فطرت لسان تقدیر و بیان مشیت آمده) هرچه (از حقائق کونی و الهی ست) پیش از آنکه (جلوه ظهور یابد) انوار اشارت و ظلال عبارت بران پرتو می اندازد - چنانچه دران وقت (که منعم خان زبان نضوع گشوده شفاعت

(۲) نسخه [ح ط ی] سوانح عبرت بخش (۳) نسخه [ح] چنار کده (۴) در [بعضی نسخه] معلای مظفر را

(۵) نسخه [ح] سوانح دولت انزا *

جرائم علی‌قلی خان میگرد (بر زبان تقدیر بیان گذشت که ما خود عفو میفرمائیم - اما عجب که او بر آداب عبودیت ثابت قدم ماند - و همچنان در اندک فرصت بظهور آمد - چه در آن هنگام (که بموجب استدعای خانانان باعلی‌قلی خان و بهادر خان جایگزین مکرمت میشد) قبول انعام او مشروط باین بود که تا موکب اقدس درین حدود باشد خان‌زمان از آب عبور نکند و چون رایات اقبال بمرکز اورنگ خلافت رسید و کلاً بدرنگه معلی آمده مناشیه دولت از دفاتر عالییه بگذرانند - و بر جایگزینهای خود متصرف گردند - درین وقت (که رایات عالی بجانب بنارس و چنده ظلال ارتقا بر سمت معارفت انداخت) علی‌قلی خان همان روز از آب گذشته به محمدآباد رسید - و کسان را به غازی‌پور و جونپور روانه کرد - موکب معلی از شکار مراجعت نموده مساحت بنارس نزول اجال فرموده بود که بعضی مقدس رسید که آن بے سعادت بر خلاف شرف رفته عدل از جاده حکم اشرف نموده از آب گنگ گذشته است - قهرمان قهر جهانگزار شهنشاهی بیخوش درآمد - و رقم بیدولتی این سیه بخندان (که اغماص نظر ازان شده بود) بر پدشاه باطن اقدس (که آنیخته کیتی‌نمای دولت است) جلوه‌گر شد - و در مقام سطوت منعم خان را مخاطب ساخته ماجرای سیه‌بختی آن تیره روزناران بر زبان اقدس آوردند - خانانان از کمال اندعال سردر پیش نهاد - و زبان گفتار بسته رشته جواب گسسته یافت - و خواجه جهان مظفر خان و راجه بیگونداس و جمیع دیگر از امرای حقیقت اسلح را بر اردوی نصرت طراز دستند که آهسته آهسته منزل بمنزل ببایند - و خون بنفس نفیس بعزیمت تادیب و تنبیه علی‌قلی خان شب دیدار بیست و سیوم بهمین ماه الهی موافق شب شنبه یازدهم رجب بنی توجه در رکاب دولت آورده بطریق یلغار راه دور نصرت شدند - و قرب گزینان بساط اقدس و سایر فدائیان موکب معلی (گرد و پیش چتر والا بوده - و بر یکدیگر مسابقت نموده) گوی سرعت از شمال و صبا بودند - جعفرخان تکلو و قاسم‌علی خان را بر سر غازی‌پور تعیین فرمودند - این بهادران چون بدر از قلعه غازی‌پور رسیدند بیدرنگان آنجا آگاه گشته از برجی (که متصل بدریای گنگ بود) خود را در آب انداختند - و به محمدآباد رسیده علی‌قلی خان را ازین واقعه آگاه ساختند علی‌قلی خان دست و پا گم کرده از کمال سراسیمگی گریخته چون بر لب آب سرور رسید بکشتی چند (که بر کنار آب برای چنین روز آماده میداشت) با جمعی (که با او بودند) در آمده جان سراسیمه را بساحل سلامت برد - و موکب مقدس آن شب که روان شد از دریای جونپور بر فیل سواره عبور فرمودند - و آخرهای شب زمانی بر فیل توقف نمودند - و سحر باز گرم رفتی

شدند - قدرے از روز گذشته بود که باردوی او پیوستند - آن بد نهاد خیمه و اسباب را گذاشته راه گریز پیش گرفته بود - تا پھر سیوم راه میرفتند - فیل^(۲) بخت بلند او مست بود - بدست درآمد و از انجا مجنون خان قاتل و میرزا نجات خان و جمعی را پیشتر رخصت فرمودند - روز دیگر شده بود که ازین پیش فرستاده ها خبر رسید که علی قلی در مقام گذشتن از آب سرور است - چون راه بسیار آمده بودند و روز اندک مانده بود سواری موقوف شد - سحر بدولت شدیدتر اقبال را تیز راندند درین روز آواز خان پسر اسلام خان و برادر فرخ حسین خان از غنیم جدا شده بموکب اقبال پیوستند و فوج پیش از دنبال آن مدبر بساحل آب رسید - کشتیها بر از اشیا و اموال (که علی قلی خان و کسان او روانه ساخته بودند) ارمغانی فاتح دانسته گرفتند - و از اهل کشتی سرگذشت علی قلی خان تحقیق کرده موکب معلی ساحل آب سرور گرفته نهضت فرمود - و عساکر نصرت همگی بودی و براری را در نوردید - و از آن گم گشته صحرائی ادبار نشان پیدا نشد - و چنان از تقات استعمال افتد که علی قلی خان بے خبر در محدد آبان بود - اگر [همان شب (که رایت اقبال بآن حدود رسیده بود) راست رانده به محمد آباک میرفت] آن مدبر بدست می افتاد - و همانا که مغم خان زین نرد دغل باخت - و برای رواج بازار خود نخواست که او بدست افتد - اول نگذاشت که همان شب بر سر او برون - ثانیاً او را خبردار ساخته گریزانند - و معلوم شد که علی قلی از راههای بر درخت قلعه جلوپاره رفته فرود آمده است - شهریار دانش بخواه اغماض نظر فرموده بر روی نیلوارند - و روز دیگر موکب مقدس بواسطه آنکه (کشتی پیدا نشد - و گذرنا معلوم نبود - که آن دریای زحار را عبور توان کرد) ازین روی آب در برابر جلوپاره نزول اجال فرمود - و بدو قوا از طرفین سردانند چون علی قلی دانست (که گیتی خدیو خون بدولت پرتو اقبال اداخته اند) بودن را بخود فرار نداده پیشتر روان شد - و روز دیگر موکب اقبال از آن منزل کوچ نمود - و گذار دریا گرفته بقصبه مؤ نزول اجال فرمود - درین راه غریب درخت زارے پی سپر موکب جهان نور شد - انواع سیام و وحوش از برو بحر نمایان میشدند - و جوانان صاحب قبضه عید میکردند - و اقسام جانور بنظر اشرف می درآمد - و بسپاهیان سخت انداز اشارت عالی میشد که بتندنگ سندان درز و سنان شعله کردار از پا می انداختند - و در وقت مرور اردوی عالی شکوه جانوران دریائی مثل نهنگ از آب بیرون آمده بر ساحل دریا نمایان میشدند - و چون از دور گرد عساکر بر میخواست بآب میخیزدند - و بعضی جانوران از آن قسم بودند که تیر و تفنگ بر آنها کار گر نمی آمد - بالجملة موکب معلی در حدود آن قصبه بود که خبر آوردند که بهادر خان درین فرصت بجونپور رسیده

مادر خود را خلاص کرده است - و اشرف خان را مقید ساخته قصد آن دارد که باردوی معلی رفته دست بردارد نماید - بنا بران موکب مقدس از ساحل آب سرور بجانب معسکر اقبال عطف عنان فرمود .

و تفصیل این مجمل آنکه چون (طنطنه ایلغار موکب عالی بتعاقب علی قلی خان سکندر خان و بهادر خان رسید - و قضیه گرفتاری والد علی قلی در جونپور بدست اشرف خان معلوم کردند - و دانستند که اشرف خان لشکر چندان ندارد - و گرفتاری قلعه جونپور بغایت آسان است) از جای خود گرم روی کرده جونپور رسیدند - و (چون اشرف خان در استحکام مبانع قلعه داری اهتمام نموده بود) دروازه را سوخته درون شدند - و طایفه نروبانها بر دیوار قلعه نهاده بر آمدند - اشرف خان وقتی خبردار شد که مخالفان بقلعه در آمده بودند - بهادر خان اشرف خان را زفته مقید ساخت - و والد خود را خلاص کرده همراه بر - و (باوجود آنکه جونپور عمره در جایگیر او و برادرش بود - و چندین روابط باهل شهر و حقوق خدمات ایشان) همه را پایمال انساد کرده دست انداز غریب نمود - و بسیاری از تاجران را تاراج کرده به بنارس شتافت - و آنجا هم قدره دست بغارت برد - و از آنجا بعد بنارس (که بزمانیه مشهور بود) رفت - و دران حالت خبر رسید که ریاست عالی از تعاقب علی قلی معاودت نمود - سکندر و بهادر را گذر نوهن (که مقرر معهود ایشان بود) پیش گرفته از آب گدگ عبور کردند - چون (علی قلی از خدمات عساکر اقبال بدر رفت و شوش سکندر و برادر او چنانچه گزارش یافت بمسامع اقبال رسید) موکب مقدس از گذار آب سرور عنان معاودت منعطف گردانیده متوجه اردوی معلی شد - که مبادا غبار آشوب این مفسدان بر حاشیه بساط جمعیت آن رسد - و شورش بختان باستماع توجه ریاست اقبال قرار نموده بودند - اهل اردوی مقدس را اطمینان دیگر بهم رسید - و از آنجا پرتو توجه بجانب جونپور تافت - و روزی (که قضیه نظام آباد مستقر موکب جلال بود) محفل وزن اشرف اقدس ترتیب یافت - و جشن دلکش فراهم آمد - و نقد گرامی بردامن آمد ریخته شد - و جهانیان از فیض عام شاهنشاهی احتفاظ یافته بدعای مزید عمر و خلود دولت سیراب زبان شدند - و بعد از تقدیم مراسم جشن معلی ازان منزل نهضت فرمودند - و عرصه جونپور از فر نزل موکب والا پایه بلند یافت - چون (این شهر فیض بهر از مقدم شاهنشاهی زیب و زینت گرفت - و تساهل عظیم از ملازمان عتبه اقبال در استیصال ارباب بغی بظهور آمد) رای عالم آرای درین شهر طرح اقامت انداخت

تا بیع و بنیادِ طبقهٔ باغیه برآید - و آسودگی در عالمیان شیوع یابد - و بموجب حکم مقدس اعیان مملکت و ارکان دولت طرح منازل رفیع اساس و عبارات عالی بنیان انداختند - و بر زبان اقدس گذشت که (تا غبار هستی این ظلمتیان از دامن اینحدود بر نخیزد) پای تخت اقبال همین شهر خواهد بود - و بمجمع از آمو (که مرخص شده در محال جایگیر خود بفرارغت گذرانده اند)^(۲) چار رسانیدند که ببلجار معهود داخل موکب معلی گردند - و بتازگی افواج تازه زور بتعاقب مدبران نغین فرمودند - و حکم معلی شد که تا علی قلی را دستگیر نکنند از پای نذشینند *

چون حقیقت احوال بعلي قلی خان رسید میرزا میرک رضوی را (که از همنشینان خاص او بود) بآستان معلی فرستاده اظهار عجز و درماندگی خود نمود - و برای هر کدام از تقصیرات خود معذرت گفته بهزار زبان مکر و چاپلوسی منعم خان خانانان را بران داشت که باز در مقام استشفاع شود - خانانان (که مزاجدان بساط اقدس بود) جرأت برین امر عظیم نتوانست کرد بنا برین جمع از ارباب عزت را (که حضرت شاهنشاهی از وفور خداپرستی احترام آن طبقه میفرمودند - مثل میر مرتضی شریفی - و ملا عبدالله سلطانپوری - و شیخ عبد النبی صدر) بخود متفق ساخته پیش آورد - و این جماعت بنا بر وثوق بر عاطفت شاهنشاهی در پایت سر بر معلی زبان شفاعت گشاده بعرض مقدس رسانیدند - و در بخشش و بخشایش داستانها خواندند - و آن معدن صروت هر چند میدانست (که باطن ایشان صاف نشده است) و ازین مقدمات مقصود اصلی این ارباب بغی وقت گذراندن است) خاطر این معاملتافهمان را رعایت فرموده * مسجد تقصیرات ایشان بخشش یافت - بشرطیکه از قبایع اعمال و ذمائم افعال خود توبهٔ نصوح نمود * من بعد خلاف رضای اقدس را در خیال راد ندهند - و همواره بر شاه راه دولتخواهی و جانشناسی ثابت قدم باشند - و چون آثار آن ظاهر گردد محال جایگیرهای ایشان بدستور سابق حکومت شود خانانان و سایر اکابر آداب شکر بتقدیم رسانیدند - و حکم معلی شد که میر مرتضی و مولانا عبدالله و معین خان فرزندوی نزد علی قلی خان رفته فدایت او را بتوبه استحکام دهند - و بزود بخشش و بخشایش اطمینان بخشند - و خود بالهام دولت و اقبال فسخ عزیمت اقامت جونپور فرموده * موکب دولت را بعزیمت معارفت مصمم گردانیدند - و روز دین بیست و چهارم اسفندارشد ماه الهی موافق درشنبه یازدهم شعبان نهضت و ایات راه از جونپور بدارالخلافت آکره اتفاق افتاد - و اردری معلی بیک هفته از جونپور ببلدهٔ مانپور آمده ساحل دریای گنگ مخیم سراقات اقبال ساخت - کارگذاران بارگاه سلطنت بحکم مقدس در یک روز بر آنچنان دریای عظیم پل بستند - تا اردری معلی

بآئین لایق عبور فرمود - و درین ایام (که رایت اقبال مراجعت فرموده متوجه دارالخلافه بود)
جنید کرانی برادرزاده سلیمان پسر عماد بشرف عتبه بوسی استسعاد یافت - و مشمول عواطف
خسروانی گشت *

آغاز سال یازدهم الهی از مبدای جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال بهمن از دور اول

هزار شکر که بهار دولت تازه شد - و کوکبه نوروز بلند آوازه گشت - مزاج عالم بتازگی
روی باعبدال آورد - و طبیعت عنصری قوت فوگرفت *

* شعر

خاک چمن شد ز ابرمَشکِ قناری * آتش گل نِیسز کرد باد بهاری
قرصه کافور بست شاخِ شگوفه * سبیلِ مشغین بسوخت عودِ قناری
از پی دوشیزانِ حجله گلشن * آب صفت خاک کرد آئینداری
دورِ نظر بازی ست و حسنِ پستی * وقتِ گل افشانی ست و باده گساری
غنچه و نرگس رسیده اند فراهم * کوش که دل را بدست دیده سپاری

نسیم بهار چون سروش غیب نوید جدید از نصرت و اقبال داد - درهای فیض یزدانی بر زمان
و زمانیان باز شد - و بهر دهای فتح آسمانی اولیای دولت ممتاز شدند - و بعد از سه ساعت و پانزده
دقیقه روز درخشید هیزدهم شعبان (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم قمری تحویل نیر اعظم و مغرِ عالم
ببرج حمل سعادت ظهور یافت - و آغاز سال بهمن یعنی سال یازدهم از مبدای جلوس شاهنشاهی
از دور اول بوقوع پیوست - و تا دوسه روز عرصه شهر کره جولانگاهِ مرکبِ اقبال بود - و دران فضای
جان فزا مراسم جشن نوروزی و آدابِ عشرت بهار رنگ زدای طابع شد - آنجا خانفانان منعّم خان
و مظفر خان و دیگر اعیان دولت و ارکان اقبال را بجهت اهدام مهمّانِ زمان و آمدن جمعی (که
پیشِ خان زمان رفته بودند) گذاشته بکالهی نهضتِ مرکبِ اقبال اتفاق افتاد - و از آنجا پرهیزمندی
عدایتِ الهی پی عظمیت و اقبال بمستقرّ جاه و جلال آوردند - و بخوشی و خوشحالی روزِ نوروزین
نوزدهم فروردین ماهِ الهی موافق جمعه هفتمِ رمضان ظلالِ چترِ والا بردارالخلافت اگره نزلِ اجال
گسترده پایه آن زمینی سعادت رهین را از آسمان گذرانیدند - و چندگاه دران مرکزِ عدل کامیاب عشرت
گشته بمعمر و نگرچین (که دران ایام بتوجه نشاط اساس تعمیر یافته بود) روی توجه آوردند
و آن منازلِ عشرت بنیان را بهر تو نظر سعادت پیرایِ جلوس سپهر بخشیده رنگ زدای روزگار گشتند

و بالجملة چون حضرت شاهنشاهی خاطر برکشیدهای خود منظور داشته بدارالخلافة توجه فرمودند
 مذمخاں و مظفرخان در کوه تا آمدن فرستادهها توقف کردند - آن مردم چون نزدیک بعلي فلي
 رسیدند او مراسم استقبال و لوازم تعظیم بجای آورده بزرگان ترویر پیش آمد - و ورش (که مختلصان
 در دست را سز) پیش گرفته تسلیم اینها نمود - و بعدد و قسم (که دست آویز ارباب نقای و ذو ارب
 در و زبان سیاه درون است) بر جاده دوام عبودیت آورد - مراجعت نمودند - و مذمخاں و مظفرخان
 از مهمات انتدود برداخته کوچ کوچ متوجه اسلام غلبه غلبه شدند - و چون بقصد اناره آمدند
 مظفرخان بتوجه (که از جادب مذمخاں در راه یافته بود) ابلاغ نموده بیشتر بتآسنادوسی
 استسعا یافت - و منظور نظار دافعت گشت - و شرح دروای این بزرگان زمان را به بیان واضح
 خاطر نشان ساخت - بعد از آن مذمخاں و سایر امرا بدرگاه بعلي پیوستند - لشکر خان را
 از بخشی گری معزول گردانیدند - و خواجه جهان معانف شد - و شهر مقدس دکان (که حواله او بود)
 از گرفته رخصت سفر حیات فرمودند - و تأیید ایشان (که مکافات اعمال شان بود) سرچشمه مرید
 هشیاری مذمخاں شد - و بلیه اعتبار مظفرخان بلند دست - و بوسیله عتوان درگاه کلاه
 خواجه جهان بخشیده آمد - و حضرت شاهنشاهی خود بذات اقدس متوجه انتظام مهمات و انتدای
 معاملات شدند - و بهیاس توجه عالی و قاضی انوار عدالت عالم طراوت دیگر بدادند *

و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی دافعت جهان را با بذسیت ملازمان غلبه قبل
 ظاهر ساخته توجه در جمع بوندات برداختند - و بتکم والا مظفرخان جمع برقی قالی را (در زمان
 بیدام خان بوسطه کثرت مردم و قنات ولایت بدم افزوده برای مزود اعتبار عیدانند - و آن همه در دواتر
 علیا متبیت مانده بود - و دست انوار نقاب مغالین بر بیده شده) بر طرف ساخت - و قادیان گویان
 و دافایان جمیع ممالک محروسه بزم خود خلل حاصل و ولایت را خاطر نشان کرده جمیع دیار قرار دادند
 آنچه در نفس امر حال حاصل نبود اما نسبت بتجمع پیش اثر آنرا حال حاصل نام نهند
 در نیست - و [چون سر رشته داغ (که در آخرین دواتر این دیدگاه اقبال بشرح سمت تشریر یافته)
 بظهور نیامده بود] درینوا بتجمع امرا و ملازمان غلبه اقبال تعیین نوکر مقرر گردانیدند - که هر کدام
 چند کس را نکه داشته منتظر خدمت باشد - و عوام سپاهی که بامرا مقرر شد سه قسم بود
 قسم اول را چهل و هشت هزار دام سالی تعیین شد - و قسم دوم را سی و دو هزار دام قرار یافت
 و قسم سوم را بیست و چهار هزار دام مقرر گشت *

و از سوانح آنست که عبدالله خان اوزبک (که ادبار یافته بکجرات رفته بود) چندگز خان

دمقراضی قرار داد (که مصحوب حکیم عین السلک معروض داشته بود) عمل نموده او را از پیش خود راند - و او از بیدولتی متنبه نشده سرگردانِ بادیه ضلالت شد - و باز بحدود مالوه آمده سر بشوریش برداشت - شهاب الدین احمد خان (که پیشتر ازین بسرانجام مهمانِ ولایت مالوه نامزد شده بود) لشکر شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت - و نزدیک بود که آن شور بخت را دستگیر سازد - بهزار کلفت خود را بعلی قلی خان و سکندر خان رسانید - و از نیت بدستیاچی او باز بگریزیستی فرو رفت *

و از سوانح قرار نمودنِ جلال خان قوزچی ست - و شرح این سرگذشت آنکه چون ذات مقدس شاهنشاهی عقیق و پاک‌نهاد آمده است - جمیع طوایف عالم خصوصاً مقربانِ بساطِ عزت را می‌تواند که ازین دولت نصیبه داشته باشند - چون بمسامع اقبال رسید (که جلال خان جوان صاحب حسن ذکاوت و عقلمندی تقدالی ست) این معنی بر مزاج اقدس گران آمد او را از جدا ساختن - و آن سبک‌سر از جدای خود رفته شد آن جوان را همراه گرفته راه قرار پیش گرفت - میرزا یوسف خان و جمعی کثیر بقعاقب او ناهود شدند - و آن گرفتار هوا و هوس را با جوان مقتد کرد بدربار معلی آوردند - و تادیب لایق بتعالی او فرمودند - مدتی در جلوخانه افتاده لنگ کوب خود و بزرگ بود - و باز بمقتضای مواطف خسروانی ندیمی او را (که دران وادی نه بدل بود) یک کوزه بدواریش سرافراز ساختند *

و از سوانح تعیین نمودنِ مهدی قاسم خان است بمطاعتِ ملک گدده - پیش ازین در مطاوعی احوال ددارش یافت که آصف خان در هنگام خدمت و وقت کار کفران نعمت ورزیده سبک مساک به حقیقتی شد - و درین ایام (که موکب عالی از جویهور مراجعت نموده بسروگاه خلافت رسید) ضمیر مملکت آرای اقتضای آن کرد که مهدی قاسم خان را (که از کُبری امرا و قدیمان صاحب اعتبار این دردمان عالی بود) بمطاعت ولایت گدده فرستادند - که انتظام آن ولایت نموده آصف خان را (که مرتکب چنان فحاحی گشته بود) بدست آورد - مهدی قاسم خان بآئین شایسته کمر عزیمت بسته قدم همت در راه نهاد - و پیشتر از آنکه عساکر اقبال رسد آصف خان خبردار شده بمقدن تختس و تاسف دل ازان ولایت برگزد - و آواره صحرای بیدولتی شده چون وحشیان رنانه به پیشه برد - و مهدی قاسم خان بآن ولایت معموه درآمد - و باستقلال متصرف شده بدبدال آصف خان شتافت - و عالی قلی خان (که همیشه در تدبیر موافق ساختن آصف خان بخون بود) این فرصت را غنیمت دانسته خطوط نوشت - و شروع در نقض عهد نمود - و آن ساد لوح

و بآنجهله چون حضرت شاهنشاهی خاطر برکشیدهای خود منظور داشته بدارالخلافة توجه فرمودند
 مذمخاں و مظفرخان در کوه تا آمدن فرستاده ها توقف کردند - آن مرتب چون نزدیک بعلي فلي
 رسیدند او مراسم استقبال و لوازم تعظیم بجای آورده بزبان تئویر پیش آمد - و ورش (که مختلصا
 درست را سز) پیش گرفته تسلیم اینها نمود - و بعد و قسم (که دست آویز ارباب نفاق و ذوالار
 در رویان سیاه درون است) بر جاده دایم عبودیت آورد - مراجعت نمودند - و مذمخاں و مظفرخان
 از مهمات انتدود برداشته کوچ کوچ متوجه اسلام دینه عاید شدند - و چون بقصد اتره آمدند
 مظفرخان بتوهم (که از جانب مذمخاں در راه یافته بود) ایغار نموده بدستور آستاندوسی
 استسعا یافت - و منظور نظر طاقت داشت - و شرح دیوئی این بزرگان زمین را به بیایان واضح
 خاطر نشان ساخت - بعد ازان مذمخاں و سایر امرا بدینا علی بدوستند - تشکر خان را
 از بخشی کوی معزول گردانیدند - و خواجه جهان معاتب شد - و مهر بنس کلان (که حواله او بود)
 ابر گرفته رخصت سفر حیدر فرمودند - و تدبیر ایشان (که مکافات اعمال شان بود) سرمانه مرید
 هشیاری مذمخاں شد - و باین اعتبار مظفرخان بلند دست - و بیوسینه متوجان در آنکه
 خواجه جهان بخشیده آمد - و حضرت شاهنشاهی خود بدست عذوبه انتظام مهمات و انتساق
 معاملات شدند - و بمیاس توجه عالی و فاضل انوار عدالت عالم طراوتی دیگر بدادند •

و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی عاطفت جهان آرا را بدست معان عاید فدا
 ظاهر ساخته توجه در جمع برنجات انداختند - و بتکم و لا مظفرخان جیع برقی فلی را (در زمین
 بیدام خان بوسط قدرت مردم و قنات ولایت بزم افزوده برای اعتبار میدادند - و آن همه در وقت
 علیا متبیت مانده بود - و دست افزار نعلب و غلبه بر رنده شده) بر طرف ساخت - و قانون گویان
 و دافایان جیع مسک معتروسه بزم خود خال حامل راوت را خاطر نشان کرده جمیع دیگر قرار دادند
 آنچه در نفس امر حال حاصل نبود اما نسبت بتجمع پیش اثر آنرا حال حاصل نام نهند
 در نیست - و [چون سر رشته داغ (که در آخرین وقت این دیدگاه اقبال بشرح سمت تئویر یافته)
 بظهور نیامده بود] درینولا بتجمع امرا و ملازمان عقبه اقبال تعیین نوکر مقرر گردانیدند - که هر کدام
 چند کس را نکه داشته مظفرخان خدمت باشد - و عوام سپاهی که بامرا مقرر شد سه قسم بود
 قسم اول را چهل و هشت هزار دام سالی تعیین شد - و قسم دوم را سی و دو هزار دام قرار یافت
 و قسم سوم را بیست و چهار هزار دام مقرر گشت •

و از سوانح آنست که عبدالله خان اوزبک (که ادبار یافته بکجرات رفته بود) چنگیز خان

بمقتضای قرار داد (که مصحوب حکیم عین السلک معروض داشته بود) عمل نموده اورا از پیش
خود راند - و او از بیدارگویی متنبه نشده سرگردان بادیه ضلالت شد - و باز بحدود مالوه آمده
سر بشوریش بوداشت - شهاب الدین احمد خان (که پیشتر ازین سرانجام مهم ولایت مانوه
نامزد شده بود) اسکو به شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت - و نزدیک بود که آن شور بخت را
دستگیر سازد - بهزار کلفت خود را بعلی قلی خان و سکندر خان رسانید - و از اینجا بدستگیری
آن را بیکو ندستی فرو رفت *

و از سوانح قرار نمودن جلال خان قونچی ست - و شرح این سرگذشت آنکه چون ذات
مقدس شاهنشاهی عقیق و پاک نهاد آمده است - جمیع طوایف عالم خصوصاً مقربان بساط
نوریت را میخواند که ازین دولت نصیبه داشته باشند - چون بمسماح اقبال رسید (که جلال خان
جوانی صاحب حسن ذل داشته در مقامی اعتدالی ست) این معنی بر مزاج اقدس گران آمد
اورا از وجودا ساختند - و آن سبک سر از جاده خود رفته شد آن جوان را همراه گرفته راه قرار
پیش گرفت - میرزا یوسف خان و جمعی دیگر بر تعاقب او نامزد شدند - و آن گرفتار هوا و هوس را
باجوان متعبد کردند بدربار معلی آوردند - و اندک ایام بایق بحال او فرمودند - مدتی در جاوخانه افتاده
لذت گوشت خورد و بزیگ بود - و باز بمقتضای توفیق خسروانی ندیمی او را (که دران وادی
نه بدل بود) یک نرود بغواش سرافراز ساختند *

مواز سوانح تعیین نمودن مهدی قاسم خان است بمقامت ملک گداه - پیش ازین
در مضامین احوال بدارش وقت که آصف خان در هنگام خدمت و وقت کار کفران نعمت ورزیده
سازگ مسکب بے حقیقتی شد - و درین ایام (که موکب عالی از جونیور مراجعت نموده بسربوگاه
خلافت رسید) ضعیف مسکب آزری اقتضای آن کرد که مهدی قاسم خان را (که از کبرای امرا
و قدیمان صاحب اعتبار این دردمان عالی بود) بمقامت ولایت گداه فرستادند - که انتظام
آن ولایت نموده آصف خان را (که موکب چنان قیاحتی کشته بود) بدست آورد - مهدی قاسم خان
بآنین شایسته کمربندیت بسته قدم همت در راه نهاد - و پیشتر از آنکه عساکر اقبال رسد آصف خان
خبردار شده بچندین تفسر و تاسف دل ازان ولایت بیکند - و آزار صحرای بیدارگویی شده چون وحشیان
رناه به پیشه برد - و مهدی قاسم خان بآن ولایت معصومه درآمد - و باستقلال متصرف شده
بدنبال آصف خان شتامت - و عالی قلی خان (که همیشه در تدبیر موافق ساختن آصف خان
بخون بود) این فرصت را غنیمت دانسته خطوط نوشت - و شروع در نقض عهد نمود - و آن ساده لوح

ے خرد، از راه رفتہ باتفاقِ برادرِ خود و برِ خان بچونپور شتافندہ علی قلی خان را دریافت
و مہدی قاسم خان ناظمِ اشداتِ ولایت گذرہ شد *

و از سوانح آنکہ (اگرچہ حضرت شامشاهی در پردہ بے توجہی سربمفرمایند - و ہر زمان
رای خود پردہ لطیف سرانجام میدہند) در بنولا (کہ معمورہ نگرچین تخت نشین دولت و اقبال شد)
ہم بچۂ مصالحِ ملکی (کہ دانا داند) و ہم برای نشاطِ صوری (کہ عالمہ فہمد) رای جہان آرای
چوگان بازی (کہ در معنی مشقِ جہانگیری و اقلیم ستانی ست) اشتغال فرمود - و در هنگام
انبساطِ خاطر گویِ عشرت از عرصہ روزگار می ربوند - بظہر بزمِ نشاط و هنگامہ بازی آراستن بود
و بباطن مشغولِ حق بودن - و کارِ جہان ساختن - و درین کارِ شگرف اختراعاتِ بدیعہ فرمودہ
نشاط آرای بودند - از نیکو عملہ گویِ آتشین بود - بوسیلۂ لعلِ انوارِ آن در شہدای تاریک بفراغت
چوگان بازی دست میداد - و بچونانِ ہلالی گویِ از کوکب می بردند - بظہر اسبابِ باری بکمال
میرسید - و بمعنی اسبابِ دست و پا راست میشد - و مردم را توندائی قطرہ و توند (کہ ناکزیر
نشاہ سپاہی گری ست) بہم میرسید *

و از سوانح در گذشتنِ یوسف محمد خان کوکلتاش است برادرِ کلان میرزا عزیز ازین جہان
گذران - از فرطِ بادہ پیمائی روزِ خورِ یازدہم خوردانِ ماہِ الہی موافقِ پنجم ذیقعدہ پنج روز مزاج او
از بایدِ اعتدال انحراف نمودہ بخلو تکدہ فنا شقامت - و از غرائب آنکہ روزِ دیگر (کہ نعلش او را
از نگرچین بدارِ اختلاف آگرہ آوردند) بدن او گرم بود - حضرت شامشاهی بمقتضای مزاجِ ذاتی
و موجبِ مررت و مردمی متأسف شدہ بفنونِ نصائح و اقسامِ مہربانیا چارہ گر ناشکیبائی مائیدان
دل بای دادہ شدند - و کوازمِ رافت و عاطفت بظہر آوردند *

و از سوانح رفتنِ مہدی قاسم خان است بسفرِ حجاز - و شرحِ این واقعہ آنکہ بدشتر سمتِ
تحریر یافت کہ او بخراسان و حکومتِ گذرہ تعیین شدہ بود - کہ آصف خان را از ان حدود برآورده
بران دیار متصرف شود - چون آن ملک بے منتِ سعی بدست او افتاد از درانیِ ماک و خرابیِ آن
نقوانست سامان کرد - وحشت بر مزاج او غالب آمد - تا آنکہ در اواسطِ این سال بے رضای
پادشاهی برخاستہ از سرحدِ دکن عازمِ سفرِ حجاز شد - ہر گاہ [بے مناسبتِ معنوی قربِ بزرگانِ
دین (کہ صاحبانِ نفوسِ قدسیہ اند) سوزمند فیامد] نزدیکیِ امائن شریفہ (کہ بوسیلۂ آن
بزرگانِ معنی صورتِ عزت و اعتبار یافتہ اند) چہ کشاید - سیما کہ با این بے مناسبتی ناراضماندی

(۲) در [بعضی نسخہ] خرد (۳) نسخہ [ب] مہمات (۴) نسخہ [د ح ط] فہمد (۵) نسخہ

[ا ج ہ] معنی و صورت *

چنین صاحب اقبال ضمیمه حال او باشد - و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید بر بیخود می او بخشوده فکر آن ملک فرمودند - و شاه قای خان نارنجی و لاکر علی خان را باجمع از بهادران اخلاص نژادین بآنحدود تعیین نمودند - و فرستادها رفته پراکندگیهای آن ملک را نظام دادند - و مورد مراحم خسروانی گشتند *

نهمت موکب والای شاهنشاهی بدفع قتمه میرزا محمد حکیم

و دیگر وقائع اقبال

درینولا (که دگرچین نشاطگاه موکب شاهنشاهی بود) بمسامع اقبال رسید که محمد حکیم میرزا باغواهی کوته اندیشان حقوق نعمت را بعقوق مبدل ساخته متوجه لاهور است - و شرح آمدن او برین نظم است که میرزا سلیمان ازان باز (که از نهیب صدمه افواج شاهنشاهی ملول اختیار کرده بددخشان مراجعت نمود) همیشه اندیشه آمدن کابل داشت - درینولا چون یقین میرزا سلیمان شد (که از آماری حضرت شاهنشاهی هیچکس در کابل نیست) قابو دانسته باحرم بیگم بارچهارم لشکرها را فراهم آورده روی آمید بهمان آرزو بجانب کابل نهاد - و چون خبر آمدن او بمیرزا محمد حکیم رسید قلعه کابل را بمعصوم (که از معتمدان میرزا بمردانگی و فرزاندگی ممتاز بود) سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی (که وکیل کل بود) از کابل برآمده لشکری را غوربند رفت - و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد - و بعد از چند روز کینه قدرت خود را از کنگره تسخیر قلعه کوتاه دید - و بر حال میرزا اطلاع یافت که در غوربند و آن نواحی ست - خواست که بوسیله طبیب حرم بیگم کاره تواند ساخت - باین رای نامواب حرم بیگم میرزا سلیمان را بر حوالج کابل گذاشته خپد بجانب غوربند متوجه شد - و مردم سخن سنج را پیش میرزا حکیم برسالت تعیین کرده پیغام داد که شما همیشه ما را از فرزند صلیب عزیز تر بودید - خصوصاً که نسبت و ملت ضمیمه آن شده باشد - همگی خاطر متوجه آنست که کمال یگانگی و یکجبهگی ظهور یابد - و اساس روابط اختصاص تشدید پذیرد - درین مرتبه عرض از آمدن ما آنست که ملاقات شما روی نماید - و بجزای ارتباط استحکام یابد - و عهد و میثاق (که از اختلال و انحلال مصون باشد) در میان آید - میرزا حکیم از نیرنگ بیگم فریب خورده مقر ساخت که در قریه قزلباغ (که در دوازده کوهی کابل است) او را در پایتخت تواجد ارتباط محکم سازد

(۲) نسخه [ی] آمدن میرزا سلیمان و محاصره نمودن قلعه کابل و کناره کشیدن میرزا حکیم

(۳) نسخه [د] سوانح *

و چون عزيمت ملاقات مصمم گردانيد معتمدان خود را پيشتر فرستاد که شرط و عهد بے شايسته مکر و فریب در ميان آرند - چون فرستاده‌ها تبليغ رسالت نمودند بيگم سوگندان غلاظ و شداک ياد کرد که در مقام فریب نباشد - و زبان با دل يکے دارد - و عمل بقول موافق گرداند - مردم ميرزا (که از بيگم سوگندان شنيدند) از کوته انديشي مقرر ساختند که ميرزا را بقراباغ تحريض نموده به بيگم ملاقات دهند - و عقد فرزندی و عهد يگانگی را بکمال وثوق بر بندند *

بيگم ثبات خداح را دانسته قاصدان را پيش ميرزا سليه‌مان فرستاد - که من با کسان ميرزا حکيم قرار آوردم او بقراباغ داده ام - صلاح آنست که شما اردو و بعضی سپاه را در کنار قلعه گذاشته با معدودے از سپاه بايلغار خود را در حوالے قراباغ رسانيده در کمين^۱ گاه باشيد - که چون ميرزا برسد شما از^۲ جا برآمده دستگير کنيد - ميرزا سليه‌مان از استماع اين خبر محمد قلي شغالي را (که از امرای معتبر او بود) با جمعی بر سر اردو بمحاصره^۳ کابل گذاشته شبشب خود را رسانيد - و قريب قراباغ در پس پشت^۴ کمين کرده ايستاد - و فرستاده‌های ميرزا حکيم (که از پيش بيگم سوگندان غلاظ شنيده بازگشتند) نظر بر ظاهر انداخته و از غدر باطن غافل شده احوال حسن عهد و مجرای مجلس او را بشرح خاطر نشان ميرزا نمودند - و تمام کسان ميرزا برفت^۵ پيش بيگم نجيذ شدند مگر باقي قاتشال که از رفتن ممانع بود - و اين سوگندان را بر مکر و فریب حمل ميکرد - و مروج ميگفت که بيگم ميخواهد که شما را باين بهانه بچنگ ميرزا سليه‌مان درآرد - و بسوگندان دروغ (که دام فریب است) در کمين دشمن اندازد - و آنچه آن غدر انديش انديشيده بود باقي قاتشال پوست کنده ميگفت - و با وجود اين حال ميرزا حکيم غافل شده با چنډے از مژمان معتمد خود روانه قراباغ شد - در اتدای راه يک از کابليان (که باتفاق بدخشيان در ايلغار ميرزا سليه‌مان آمده بود) از ايشان جدا شده خود را بکسان ميرزا حکيم رسانيد - و کيفيت واقعه بيان کرد که ميرزا سليه‌مان با لشکر گزين در پناه فلان پشته در کمين فرصت مقرر^۶ ايستاده است - و من امشب بهمراهِ ايشان آمده ام - ميرزا بشنيدن اين سخن روی توجّه گردانیده راه کابل پيش نهاد عزيمت ساخت - و چون ميرزا سليه‌مان خبر يافت (که ميرزا حکيم برين خيال مطّاع شده خود را بر کدو^۷ کشيد) تعاقب نموده ببعضی از مردم ميرزا رسیده چنډے را دستگير کرد - و آنچه در دنبال ايشان بود گرفت - باقي قاتشال با برادران عقب^۸ سر ميرزا داشته بتعجيل ميراند - و کار بجای رسيد که بعضی بدخشيان بميرزا نزديک ميشدند - و ملاحظه آن بود که دست يابند - باقي قاتشال

(۲) در [اکثر نسخه] در کمين گاه وقت باشيد (۳) نسخه [ح] از ان کمين گاه برآمده (۴) نسخه

[ا] عقب ميرزا داشته *

و برادران او بهایمردی مردانگی دشمنان را به نیر و تیغ نگاه میداشتند که میرزا پیش میرفت و باین طریق میرزا را از خطرگاه غدر بدر بردند - و میرزا سلیمان تاسرحد^(۲) سنجید دره تعاقب کرد - چون دانست که میرزا حکیم بدر رفت بناچار توقف نمود - و اسباب میرزا و مردم او بدست بدخشیان افتاد - میرزا حکیم چون شب در آمد در یکی از درهای غروبند بسر برده کسان را بغروبند فرستاد تا بعضی اسباب (که در غروبند گذاشته بود) پیش او آوردند - و از آنجا کوچ کرده نزدیک بکابل هندو کوه قرار گرفت - روز دیگر از کتل گذشته بمزرع^(۳) اشرف (که بتصرف اوزبکان بود) رسید - و از آنجا یک دو منزل پیشتر رفت - خواجه حسن و مردمی (که باو متفق بودند) اراده کردند که میرزا را پیش پیر محمد خان حاکم بلخ ببرند - و ازو کمک طلبند - لیکن باتی قاتل (که رایش درست بود) راغبی نشد - و گفت من میرزا را بدرگاه معلی می برم - خواجه حسن با جماعه بلخ رفت و باتی قاتل با برادران و جمعی (که با ایشان اتفاق داشتند) از آنجا بازگشته میرزا را گرفته بغروبند آمد - و از آنجا براه ایسا^(۴) و بحرا بجای آباد عبور افتاد - و از آنجا به پیشاور و از آنجا بکنار آب نیلاب آمده از آب گذشتند - و عرضداشت تضرع طراز متضمن شرح تفرقه (که روی نموده بود) مصحوب معتمدان روانه آستان اقبال ساخت - و در معموره نگرچین (که بنزول اجلا غیرت افزای عالم قدس بود) ایلچیان میرزا حکیم سعادت بساط بوس در یافتند - و عرضداشت میرزا بذروه عرض اقدس رسید - و از آنجا (که دولت بیدار پاسبان اقبالی این دودمان والا ست) خبر فتور کابل عرضه عرضه اجلا شده بود - و در آن هنگام فریدون خال میرزا در ملازمت اقدس کامیاب سعادت بود آنحضرت او را از روی عواطف ذاتی رخصت کابل داده بودند - که چون میرزا خرد سال و نه برود ست او رفته منتظم مهمات باشد - و میرزا را بر شاهراه خلوص و ارادت ثابت قدم دارد و محافظت نماید که مردم فتنه اندوز بمجلس میرزا راه سخن پیدا نکنند - و پیش از وصول بمیرزا آمدن میرزا سلیمان بکابل اتفاق افتاد - و آن وقت پیش آمد - و درینوقت (که ایلچیان میرزا حکیم آمدند) آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری و شفقت رحیمی خوشخبر خان را (که از یساولان بارگاه قرب بود) بانفوذ و اثر و اجناس وافی و خلعت و اسب خاص فرستادند - و فرمان عاطفت طراز شرف صدور یافت که امرای پنجاب سامان یورش کابل نموده دفع میرزا سلیمان نمایند و خوشخبر خان چون قریب باردوی میرزا رسید میرزا بمسعدت استقبال منمهور عالی (که دیباجه

(۲) در [اکثر نسخه] تا سر منجدره - و نسخه [ح] تا سنجدره (۳) در [اکثر نسخه] بمروغ و اسرف -

و نسخه [د] بمروغ و اشرف - و نسخه [ز] بمسروغ و اسرف - و در [حاشیه] مسروغ و مسرف (۴) نسخه

[۵] ایسا و بخرد (۵) در [بعضی نسخه] و از آنجا عرضداشت

اقبال جلودانی بود (دولت پذیر شده آداب تسلیم و ارکان تعظیم بجای آورد - و بعد از چند روز فریدونج (که پیش از خوشخبرخان بموجب رخصت عالی آمده بود) رسید - آن کوتاه فکر بمقدمت دیر از کار (که در راهمه هیچ خود مغذی راه نیابد) میز را (که رانده و مانده ، باتجا آمده بود) ممالک پنجاب در چشم اعتبار بایس غیر وافع جلوه داد - و سبیل گرفتن لاهور بآسانی خاطر نشان کرد - و باین قدر اتفاقاً مذمومه میوزای خود سال را بگرفتن خوشخبرخان اغوا نمود میوزا اگرچه از حرمان دولت دانش خیالی فاسد فریدون را دانست (که راه بجائی دارد) امّا رضا بگرفتن خوشخبرخان نداد - و شبی طلبداشته وداع کرد - و دران هنگام یکی از نویسندگهای بددولت سلطان علی نام (که از مستقر خلافت مردود شده بکابل رفته بود - و آن نامدار را لشکرخان خطاب داده بودند) و حسن خان از برادران شهاب الدین احمد خان (که قبل ازین فرار نموده در کابل بسر می برد) آن درج سعادت سخنان شور افزای فتنه انگیز گفته در فساد و فساد بفریدون شرکت می جستند تا آنکه میوزا حکیم (که نه عقل دوزین داشت - و نه دل حقیقت گزین) از سخنان این گزاف و بیان از ذیاب گذشته پای خیرات و روی عصیان بسمت لاهور آورد - و مردم میوزا در بهیوه و آن نواحی دست اندازی کردند - و چون این خبر بامرای پنجاب رسید میر محمدخان و قطب الدین خان و شریف خان در لاهور اتفاق نموده در مرمت حصار کم رسمت بسته شهر را استحکام دادند و صورت حال را بعینه مقدس عرض داشتند - و نابره غضب حضرت شاهنشاهی از اسماع این سانحه زیاده زن گرفت - و باجتماع بعضی از عساکر اقبال بر وقو اشارت داشت - و میوزا حکیم باندیشه ناموس (که شاید بفریب و فسون آمرای پنجاب را تواند بجانب خود کشید) از بهیوه روی بلاهور آورد - و بیرون شهر در باغ مهدی قاسم خان نزود آمد - و روز دیگر بکفار قلعه رسیده صفوف ترتیب داد - آمرای پنجاب اقبال ابر پیوند شاهنشاهی را حصار خود ساخته دای جلات داد - از فرط بر دنی بضرپ توپ و تفنگ هیچ مانده را بیرون قلعه گشتی ندادند - و در روز بهمین نظم آئین قلعه داری استحکام داده کمال شجاعت و حقیقت بجای آوردند - و حضرت شاهنشاهی منعم خان خاننخان را بتکومت دارالخلافه آکره (که مرکز دایره سلطنت بود) تعیین فرموده مظفر خان را بانظام مصالح دیوانی گذاشتند - و در روز شهر دوز چهارم آذر ماه الهی موافق شنبه سیوم جمادی الاولی (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهارم پای سعادت در رکاب نصرت انصام آورده سمند اقبال را جولان دادند - و تمامی آن راه بذشاط شکار پرداخته انبساط بهار می نمودند بعد از ده روز دارالملک دعلی بظلال زوایات اقبال نور پذیر شد - و بطریق معتاد و آئین معهود

زیارت مرآت سنیه فرو شدگان ملک معنی فرموده مجازان و معتکفان آن حواشی را با درازات گرامی و مکالم ارجمند خوشوقت ساخته روی توجه بروضه فیاض الانوار حضرت جنت آشیانی آوردند و دران حردم مکرم مراعات آداب نموده عزیمت پیش وجه همت علیا ساختند - میرزا حکیم (که باغواي کوه اندیشان خیال خام در سرمی بخت - و فکر پیوده داشت) بمجرت میبت طنطنه نهضت موکب معلی سراسیمه روی بفرار آورده تا ساحل نیلاب باز پس ندید - و آنروز (که موکب معلی بکنار آب ستلج رود اقبال فرمود) منتهیان دولت خبر گیر میرزا آوردند - و موکب عالی از دریا گذشته روی سعادت بلاهور آورد - و امرای پنجاب بتارک ادب شتافته دولت زمین بوس دریافتند - و بساعت سعادت اشاعت متعصف بهمین ماه الهی موافق واسط رجب نزول اجال دران شهر فیض رود اتفاق افتاد - و منازل مهدی قاسم خان بظلال ریابت شاهنشاهی مطارج انوار عزت و مطالع کواکب افصال شد - و فروغ امن و امان از کران تابکران رسید - و دولتخواهانی (که در ایام محاصره و مقاومت با جنود اصحاب طغیان آداب جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند) به پیشگاه تحسین درآمده بپایه ترقی تصاعد نمودند - اگر چه اولیای دولت برین بودند (که تعاقب کابلیان نموده سزای لایق در گذار شان نهاده آید) اما از آنجا (که ذات مقدس شاهنشاهی معدن عاطفت و رافت است) بر کوتاهی خرد حکیم میرزا بخشوده تعاقب در توقف افتاد و قطب الدین خان و کمال خان و جمیع دیگر از امرای ناموزن فرمودند که تا اقصای ممالک محروسه رفته در آمایش و آسودگی عموم رعایا (که از آشوب کابلیان آسیب یافته بودند) بیفزایند - که درین صورت اخراج میرزا بروجه احسن میشود - این دراست اساسان حکم عالی را کار بند شده متوجه خدمت شدند - و آنحضرت در لاهور با نظام مهمات عالمیان پرداخته نشاط آرای بودند - و عساکر اقبال بکنار سند رسیده مراعات احوال رعایا نمودند - و آنجا ظاهر شد که میرزا حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی یافته متوجه شده است *

و سرگذشت میرزا سلیمان آنکه دران هنگام (که بقصد میرزا حکیم ایلغار کرد) محمد قلی مغالی را با جمعی کثیر بمحاصره قلعه کابل گذاشت - معصوم خان چند از فارسان مضمار شجاعت را از قلعه بیرون فرستاد که کارنامه تهور بنمایند - این دلیران عرصه نبرد با محمد قلی دستبرده نمایان نموده اورا هزیمت دادند - و اشیای بدخشیان بنحیثیت بردند - و تفرقه عظیم در اهل محاصره افتاد محمد قلی دختران میرزا سلیمان را (که درین یورش همراه بودند) بچار دیوار باغی (که دران نواحی

(۲) در [چند نسخه] متدس (۳) در [اکثر نسخه] معسکر اقبال (۴) در [بعضی نسخه] انتساب

(۵) در [بعضی نسخه] متعصف *

بود (درآورده خود را مضبوط ساخت - و اهل کابل محمد قلی را گرد کرده خبر بمعصوم خان فرستادند - که اگر گرم می شتابی و مدد میرسانی اینها را (که در شکنجه کوده ایم) دستگیر کردن آسان است - او در جواب نوشت که چون دختران میرزا سلیمان اند این سلوک بایشان از آئین ادب بعید است - و کسان خود را طلب داشت - میرزا سلیمان از سنجید دره از غدری (که بمیرزا حکیم اندیشیده بود) محروم و مایوس^۲ باز بجواشی قلعه کابل آمده در مقام محاصره شد - و معصوم هر روز فوج شایسته از قلعه بیرون میفرستاد - و با بدخشیان از روی غلبه جنگ میکرد - در میان نبرد سپاه برد برخاست - و با گونه در مردم و اسب نیز افتاد - ناگزیر میرزا سلیمان در صلح زده بوسیله قاضی خان بدخشی^۳ محقر چیزی (که دست آویز مراجعت و روکش معاودت باشد) گرفته اول حرم محترم خود را بدخشان روانه ساخت - و از عقیب او خود هم بشکافت - و مقارن این حال میرزا حکیم از هندوستان فرار نموده بکابل آمد - و کوتاه اندیشان آنجا سردر گردیدان فرورده شرمسار خیالات فاسد نشستند - و مرکب معلی کوکبه ابهت و اجلال در لاهور برافراشته سایه عدل و رفعت بر اطراف ممالک انداخت - و فروغ ریاست نصرت ظلمت زدای انفس و آفاق شد - و جشن والای وزن مقدس نیز در همان ایام بمسعودی ترتیب یافت - و بزر و سیم و دیگر نفائس بدستور معهود وزن عالی شد - و خیرات و مبرات بخرد و بزرگ رسید - و فرمانروایان اطراف و اکناف خصوصاً حکمرانان و زمینداران سمت شمالی فزق ضراعت و جبهه اطاعت بر خاک آستان نهاده بقدر حالت خود نذاریهای گرामी می افشاندند - و گروهی (که دران فرصت سعادت آستان بوس اندازک نتوانستند کرد) فرزندان و خویشان را با انلیچیان^۴ گردان فرستاده عرض اطاعت می نمودند *

و در همین ایام محمد باقی ولد میرزا عیسی ترخان والی تته عرض داشت متضمن بر وفور بندگی و فرمان برداری با پیشکش شایسته ، مصحوب معتمدان ارسال داشت - و خلاصه مضمون آنکه پدر من از حلقه بگوشان درگاه معلی بوده بر بساط اخلاص و اطاعت جان سپرد - اکنون من بر آستان عبودیت تارک ادب نهاده از ثابت قدمان ذرّه انقیادم - درینولا سلطان محمود بکری بخلاف توره و حکم معلی باستظهار میرزایان قندهار سپاه بجانب بنده کشید - و بواسطه وثوق اعتصام بفتواک دولت ابد قرین دست برین حدود نتوانست یافت - و پراکنده برگزید - آمید وارم که بیامان عقیدت و اخلاص خود در خیل بندگان هوا خواه مشتاق باشم - چنانچه غبار تفرقه بیگانه بر ساحت جمعیت من نه نشیند - عرض داشت او بوساطت مقربان اقدس بمسامع اجال رسید - و موافق اراده و التماس او فرمان جهان مطاع بنام سلطان محمود خان از مکین سطوت و اجال صادر شد

که تدم از حد خود بیرون نهد - و از حدود متعلقه باقی خان عنان خیال کشیده دارد - و ایلچیان کامیاب عنایت شاهنشاهی شده قرین رخصت گشتند *

و از سوانح آنست که همای چتر سپهر ظلال حضرت شاهنشاهی بر ممالک شمالی سایه گستر بود عرضداشت منعم خان خانخانان از دارالخلافه آگره بدرگاه معلی رسید - باین مضمون که پسران محمد سلطان میرزا و آنگ میرزا (که بنظر تربیت از سایر ملازمان عتبه اقبال ممتاز بودند - و در سرکار سنبل جایگزین داشتند) راه عصیان سپرده و پای طغیان فشرده بر قصبه حواشی دهلی دراز دستی نمودند - و بذه بقصد استیصال آن گروه تادهلی برآمد که آن مودبران را بدست آورد - کوتاه بینان این معنی را شنیده براه مذکور فرار اختیار کردند - این محمد سلطان میرزا فرزند رشید سلطان و پس میرزا بن بایقرا بن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن حضرت صاحبقرانی امیر تیمور کورکان است و والد محمد سلطان میرزا دختر سلطان حسین میرزا ست - و میرزا در زمان فرمانروایی خود محمد سلطان میرزا را (که نبیره او بود) در ظل تربیت میداشت - بعد از واقعه ناگزیر سلطان حسین میرزا چون تفرقه عظیم بخراسان راه یافت محمد سلطان میرزا بملازمیت حضرت گیتی ستانی فرودس مکانی پدوست - و منظور نظر عنایت و رعایت شد - و چون اکلیل سرور آرائی بحضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید آنحضرت نیز بدستور سابق در ظلال مراحم و عواطف میداشتند و او را در پسر بودند - یک آنگ میرزا و دیگری شاه معیرزا - و هر دو در سلک ملازمان آنحضرت کامیاب دولت بودند - بارجود آن چند دفعه آثار خلاف و عصیان ظاهر کردند - و آنحضرت بموجب مکارم ذاتی رقم اغماض کشیدند - تا آنکه آنگ میرزا در تاخت لشکر هزاره مکافات یافت - و از دو پسر ماندند - سکندر میرزا - و محمد سلطان میرزا - و بعد از کشته شدن آنگ میرزا حضرت جهانبانی جنت آشیانی سایه تربیت بر پسران او انداخته اسکندر میرزا را آنگ میرزا و محمد سلطان میرزا را شاه میرزا خطاب عنایت فرمودند - و چون اورنگ خلافت بشکوه جلوس بقیام حضرت شاهنشاهی مملکت آرای شد (آنحضرت بر محمد سلطان میرزا با نبائر و عشائر او نظر عنایت انداخته کامروائی فرمودند - چون محمد سلطان میرزا را پیری در یافته بود از سپاهیگری معاف داشته پرگنه اعظم پور از سرکار سنبل بخرج معیشت او مکرمت فرمودند - که در همان جا آسوده بوده باشغال دعا مشغول باشد و از دو کبر سن چند پسر شد - اول ابراهیم حسین میرزا دوم محمد حسین میرزا - سیوم مسعود حسین

(۲) نسخه [ح] سوانح این ایام (۳) نسخه [ا] قصبات حوالی دهلی - و در [بعض نسخه]

قصبات و حواشی دهلی (۴) یا با یسنغر در هر دو جا (۵) نسخه [د] فرمان فرمانی خود

(۶) دو [بعض نسخه] سنبل

میرزا - چهارم عاقل حسین میرزا - و از آنجا (که شمول الطاف حضرت شاهنشاهی از بدرِ نظرت از در و نزدیک کافلِ مهمام طبقات عالمیان است) هر کدام ازین میرزایان را بقدرِ قابلیت جایگیرهای لایق حکومت فرموده بودند - و در جمیع یورشها قریبِ مرکبِ معلی کامیابِ سعادت میگشتند - خصوصاً در یورشِ جوئیور ملتزمِ رکابِ مقدس بودند - بعد از آنکه رجوعِ ایاتِ والا ازین یورشِ اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده بجایگیرهای خود (که در سرکارِ سنبل بود) رفتند - و درین هنگام (که مرکبِ معلی بجهتِ اطفای فایده شوافرائی میرزا حکیم از دارالخلافه آگره بممالک پنجاب نهضت فرمود) انج میرزا و شاه میرزا با تفاقِ ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا لوی بغی و طغیان افراشتند و گروهی از اوباشِ تیره بخت را با خود متفق کرده در ولایتِ سنبل و آن نواحی دست بناراج دراز کردند - جایگیر داران آنحدود جمعیت نموده بر سر ایشان رفتند - و چون ایشان را طاقتِ مقابله نبود روی گریز بجایِ خانِ زمان و سکندر خان نهادند - و صحبتِ این خود سرانِ کچر و بآن بد نهادانِ شورش طلب راست نیامد - چه از فسادِ جوهرِ عقل هر کدام را سری و سروری در سر میداد - از آنجا باز گشته قصدِ میانِ درآب نمودند - گذرِ شان بپرگنده نیمکار افتاد - یارشاهی خواهرزاده حاجی خان سیستانی (که جایگیرِ دارِ آنجا بود) بمداغه آن تیره بخندان پیش آمد قضای ایزدی چون در مقامِ سخت گیری ایشان بود هلاکتِ این گروه در گروِ وقتِ دیگر شد و یارشاهی جنگِ مردانه کرده شکست یافت - و اسبابِ فراوان از زر و فیل و دیگر اشیا بدستِ این بی دولتان بے راهه رو افتاد - و همچنان تاراج کُزان بخدودِ دهلی آمدند - تانارخان دهلی را مضبوط کرد - و منعم خان از آگره بمداغه برآمد - آن بختِ برگشتگان مالوه را خالی دانسته بآن صوبه شتافتند - در حدودِ قصبه سَنَپت بمیرِ معز الملک (که به پنجاب احرام ملازمت بسته میرفت) دوچار شدند - و اسبابِ او را غارت نمودند - و منعم خان تعاقب را صلاحِ وقت ندید - برگشته بدارالخلافه آگره آمد - و این جماعت رفته مالوه را متصرف شدند - و در آن وقت مالوه بمحمد قلی خان برلاس مقرر شده بود - و او بجهتِ بعضی مهملات در سلکِ معتمدانِ رکابِ دولتِ انظام داشت - دامادِ او خواجه هادی (که بخواجه کلان اشتهار داشت) آجین را استحکام داد - اما بے حقیقتی چند (که همراه او بودند) برآمده بمیرزایان ملحق شدند - و آنچه در بساطِ خواجه بود بغارت رفت - و خواجه بملاحظهٔ بزرگ زادگیِ سلامت ماند - و در هذیه قدم خان برادرِ مقربِ خانِ دکنی بود - محمد حسین میرزا رفته آنرا محاصره نمود - و مقرب خان دکنی در قلعهٔ سنتواس بود و حسین خان خواهرزادهٔ مهدی قاسم خان از مشایعتِ مهدی قاسم خان (که بسفرِ حجاز میرفت)

برگشته می آمد - بسنقواس رسیده بود که غوغای میوزایان بظهور آمد - او نیز در سنقواس پناه برد
 ابراهیم حسین میرزا بمقامه آن پرداخت - و درین اثنا محمد حسین میرزا هندیه را متصرف
 شده قدم خان را کشت - و چون سوارا گذار قلعه سنقواس آوردند مقرب خان بیدست و پا شده
 آمده دید - و حسین خان نیز بدرآمد - ابراهیم حسین میرزا هرچند تکلیف نوکری کرد حسین خان
 قبول نمود - و در هنگامیکه (حضرت شاهنشاهی متوجه استیصال علی قلی خان بودند) آمده
 بشرف ملازمت استسعاد یافت - القصه چون این خبر بمسماح اجلال رسید مشهور عالی صادر شد
 که محمد سلطان میرزا را از اعظم پور بقاعه بیانه برده محافظت نمایند *

آغاز سال دوازدهم الهی از جلوس مسعود شاهنشاهی

یعنی سال اسفندارمن از دور اول

درین هنگام (که عرصه لاهور بوزن موکب معلی گلستان انبال بود - و حضرت شاهنشاهی
 برگرد آوری خواتر اشتغال داشته مید قلوب میفرمودند) فیوض بهار احاطه روی زمین کرد - و نسائم
 اعتدال از کران تا کران وزیدن گرفت - حدائق و بساتین جوان گل نظرگیا بدائع صنع شد - و شقائق
 و ریاحین بچلوهای مستانه گمند بر افطار دیده ران انداختند *

برخی که جلوه کوه طائس بهار * برخاست ز طرف باغ گلبنگ هزار

بر سبزه ترفند هر سو گل سرخ * با بر بر خود نهاد طوطی منقار

بعد از هشت ساعت و پانزده دقیقه از روز سه شنبه بیست و نهم شعبان (۹۷۴) نهصد و هفتاد
 و چهارم تحویل نیر اعظم و منور عالم روی نمود - و سال دوازدهم الهی از میدای جلوس مقدس
 شاهنشاهی (یعنی سال اسفندارمن از دور اول) آغاز شد - و رغبت خاطر اعتدال سوشست
 شاهنشاهی بشکار جرگه و مید قمرغه (که دلکش ترین انواع شکار است) بظهور آمد - حکم معلی
 نفاذ یافت که از اطراف سواد لاهور یکطرف متصل بکوه و جانب دیگر گذار دریای بهت رجوش
 و بطور برانند - و هر ضلع بیک از امرای عظام سپردند - و بخشیدن و تواجیدان و سزاولان آگهی^(۳) افزوده
 بهر جانب سزاولی میکرده باشند - و چندین هزار پیاده از قصبات و قریات لاهور بمخدمت راندن شکار
 معین ساختند - و در پنج گروه لاهور محرائ وسیع (چون ساحه دل شهریاران) بجهت آوردن شکار
 انتخاب کردند - در مدت یک ماه (که آما و دیگر خلایق از خواص و عوام سرگرم راندن شکار

(۲) نسخه [ا ح] از الحرف سواد لاهور از هر ضلع هفتاد کروه ۱ یکطرف متصل بکوه (۳) نسخه [ا ح]

از الحرف وقف بوده بهر جانب *

بودند) آنحضرت در اهور اکثر اوقات گرمی بعمومی ظاهر و باطن اشتغال فرموده معدلت را بلند اساس می ساختند - تا آنکه بر وجه دلخواه جمعیت شکاریان جرگه و انبوهی جانوران قمرغه بهم رسید - و میدگاه دست اجتماع فراهم داد - اول حضرت شاهنشاهی بآئین شایسته بشکارگاه رسیده بر دور جرگه گردیدند - و بنظر شمول آن دایره انبساط را از محیط تا مرکز نظاره فرمودند و هر کس از بزرگان دولت و سایر ملازمان بساط عزت (که درین خدمت نشاط پیوند بقدیم اهتمام شتافته بود) نوازش آفرین یافته کله گوشه مباحث بر اوج اعزاز رسانید - آنگاه پای دولت در رکاب سعادت آورده توس شیر صید آهو خرام را در نخچیرگاه جلوه دادند - و بزخم تیر و دم شمشیر و نوک سنان و ضرب بدوق بنیان شکار کردند - در آغاز عزیمت شکار دور جرگه پنج کوره بود - روز بروز قمرغه پیش می آمد - و دایره تنگ تر میشد - درین میان گاه بچوای رخس گرم رو شکار از زمین می بردند - و گاه بکمند اندازی آهوان ببق پای را بند میکردند - و از انبساط طبیعت نشاط پیروی انواع شکار افکنی بظهور آوردند - از خامان بساط قرب میرزا عزیز کوکلتاش در میدان قمرغه درآمد در رکاب سعادت بود - و امرا در پیش مورچلهای خود سراپردها کشیده (روز بفرورغ دیند و شب بمشعلهای عالمقاب) پس شکار میداشتند - و از صبح تا شام و شام تا صبح محفل شوق و هنگامه طرب گرم بود - بعد ازان (که حضرت شاهنشاهی پنج روز مقوالی خود بدولت و اقبال باقسام شکار کامیاب عشرت گشتند) بامرای نظام و مقربان حرم قدس پرتو اشارت یافت که در میدگاه درآمد شکار عراک کنند - و مرتبه بمرتبه ملازمان عقبه والا بموجب حکم اقدس در میان آمدند تا آنکه کار بحدی رسید که احاد و افراد از پیکه و سوار درآمد کامستان عرغه شکار گشتند *

و از عجائب سوانح (که در ایام شکار بوقوع پیوسته) آن بود که حمید بکری از یساولان بارگاه مقدس بدمستی کرده بیک از ملازمان درگاه والا تیر در کمان نهاده پرکش کرده بود - و آن کس در کمین فرصت بوده در شکارگاه معروض داشت - سطوت جلال پادشاهی اقتضای سیاست فرمود و از کمال غضب شمشیر خاصه را بقلیج خان دادند - که این خود سر بے اعتدال را از بار گردن نجات دهد - مشار الیه دو مرتبه آن الماس باره را برو انداخت - و سر موئے آزوده نهد - و بر زبان تقدیر بیان گذشت *

اگر تیغ عالم بچنبد ز جای • نبره رگ تا نخواهد خدای
و ازین معنی سر قضا دریافته جان بخشی فرمودند - اما بجهت تنبیه و عبرت بے اعتدالان سرش تراشیده خر سوار برگرد صیدگاه گردانیدند *

و از سوانح ایام شکار رسیدن مظفرخان است - و آوردن وزیرخان برادر آصف خان را در بساط مقدس و درخواست نذاهان او و برادرش نمودن - و بذریع قبول بیوستن - و تفصیل این اجمال آنست که (چون آصف خان باغالی بخت در کمند خدیعت و دام صحبت علی قلی خان و بهادرخان افتاد) آصف خان را صحبت او خوش نیامد - و از تکبر بیجا و ترفع بی معنی خاطر او ریمده شد و با اینحال علی قلی در اموال او چشم طمع داشت - آصف خان منتهض وقت بوده فرصت میبست که از وی جدا شود - درین اثنا علی قلی آصف خان را همراه بهادر خان فرستاد - و وزیرخان را پیش خود نگاهداشت - وزیرخان حقیقت را به برادر خود نوشته موعده فرار قرار داد - آصف خان بموجب قرار داد شعبه از بهادرخان جدا شده راه کوه و مانکپور پیش گرفت - و وزیرخان نیز از جونپور بموآمده بهمان راه شتافته بود - بهادر خان از حال آصف خان آگاه شده تعاقب کرد - و نزدیک بقلعه چغاده بآصف خان رسید - و میان ایشان جنگ در پیوست - آصف خان شکست یافته گرفتار شد بهادر خان او را بر فریل عمارتی دار انداخته روان شد - و مردم بهادر خان از بی آنچه و غنیمت متفرق شده بودند که وزیرخان و بهادرخان پسر او میرسند - و خبر گرفتاری آصف خان شنوده خود را راست کردند - و درین هنگام (که مردم بهادرخان پراکنده شده بودند) رسیده داد جلالت دادند بهادر خان تاب مقاومت نیاورده فرار نمود - و اشارت کرد که آصف خان را (که بر فریل می آوردند) از هم بگذرانند - نگهبان یکدو شمشیر حواله او کرد - سرانگشت دست او جدا شد - و سر بیینی او را بر زمین رسید - که ناله مردم وزیرخان زور آورده آصف خان را خلاص کردند - و بتدریج گوه آمده آرام گرفتند - و درین کارزار بهادرخان پسر وزیرخان داد مردانگی داد - و باین لقب گرامی بهمین تقریب افتخار یافت - آصف خان از زمان گذشته فداامت کشیده و این همه حوادث و نکبات را از مآثر حرمان آستان معلی دانسته با گرد خجالت عزیمت در تلخواهی درگاه والا از صمیم دل اختیار کرد - و وزیرخان برادر خود را پیش مظفرخان (و تنبیه بموجب اشارت عالی از دار الخلافه آگرد متوجه پنجاب میشد) فرستاد - وزیرخان بدھلی آمد - و مظفرخان او را بعواطف خسروانی مستمال گردانیده همراه خود آورد - و در محله (که حضرت شاهنشاهی بشغل صید انکبی منشرح و منبسط بودند) مجال عرض یافته در خواست تصریحات آصف خان نمود - آنحضرت ذیل عفو بر زلفت او و برادرش انداخته مشور غنایت بنام آصف خان اصدار فرمودند - که کمر استظهار بسته در حدرد مانکپور باتفاق مجنون خان قاقشال در آداب در تلخواهی ثابت قدم باشد - و (چون

(۲) نسخه [د] آراسته کردند (۳) در [اکثر نسخه] سرو بیینی او را (۴) نسخه [د] اختصاص

و افتخار (۵) یا نکابت •

موکبِ اقبال بمستقرِ اورنگِ سلطنت مراجعت فرماید (دولتِ زمین بوس دریافتمہ معمورِ عوارفِ بے مغتہای شاہنشاهی گردد) *

و بالجملة موکبِ معلیٰ بعد از انصرامِ مہمِ عشرتِ انجامِ شکارِ قمرغہ معاودت فرمودہ بدریایِ راوی (کہ لاہور بر ساحلِ آن واقع است - و بمہابتِ عمانی میگذرد) رسید - حضرتِ شاہنشاہی رخسِ ہامون گردِ جیحون نورد را عنانِ توکل بدست داشته بدریاسرداوند - و آن باک پایِ آتش خوی چون نسیم (کہ بر آب بگذشت - و ملازمانِ موکبِ والا و ملتزمانِ رکابِ مقدس) کہ ناگزیرِ حواشیِ رایتِ اقبال بودند (اسبِ سوارِ خود را بآب زدند - و ہمہ عبورِ نمودہ بساحلِ سلامت رسیدند - مگر خوشخبر خان یساول و نور محمد ولد شیر محمد کہ غریبِ گردِ پ نفا شدند و چون رایتِ کرامتِ آیت در عرصہ لاہور منتصب شد شرائفِ اوقات بانظامِ مہام و ترویجِ قواعدِ معاشرت (کہ وجودِ اقدس بآن مفظور است) مصرفِ بود) *

و از سوانحِ گشتنِ محمد امین دیرانہ است - و تفصیلِ این اجمال آنکہ او از یکہ جوانانِ موکبِ معلیٰ بدیسالت و تہوّرِ عالمِ اعتیادِ می افراخت - و پیمانہ بدستی برداشتمہ بے اعتدالانہ معاشرت میکرد - درین ایام (کہ عرصہ لاہور معسکرِ اقبال بود) در عالمِ بیخودی^(۳) بیکہ از فوجداران (کہ بر قیلِ خاصہ سوار بود) دو چار شد - و تیرے از کمان خانہ بے اعتدالی برکش کردہ بجانبِ او انداخت - چون این جرأتِ معروضِ بساطِ اقدس گشت از بارگاہِ عدالت حکمِ قتل او صادر شد مقرّبانِ حریمِ قدس در موقفِ شفاعت آمدہ زبانِ تضرّع بر گشادند - و حضرتِ شاہنشاہی بموجبِ استدعای اربابِ اخلاص جان بخشی فرمودہ بچربِ ادب تنبیہ آن بیخود فرمودند - و او از ادبارِ بختِ خویش بیدارمہ سعادت همان شب فرارِ نمودہ پیدش علی قلی خان (کہ پیشوئی فتنہ اندوزان بود) رفت *

و از سوانحِ آنست کہ جنیدِ کورانی (کہ سعادتِ ملازمت یافتہ مشمولِ مراحمِ خسروانی بود) از ہذدن^(۴) (کہ بجایگزیرِ او مقرّر بود) بتوہمہ باطل فرارِ نمودہ بگجرات رفت - آنانکہ (در نہاد بیدولت آمدہ اند) ہر ایدہ از بارگاہِ دولت و اقبال دوری گزینند - بزعمِ خود در افزایشِ خویش میکوشند - و بمعنی برکاهشِ خود افزودہ خود را بجایِ بیدولتی می اندازند - درین هنگام (کہ ہمتِ جہانگشای از تنظیمِ مہماتِ پنجاب پرداختہ پرتوِ توجہِ اقدس بر مراجعتِ میثاق) عرائضِ دولتخواہان خصوصاً عرضداشتِ منعم خان خانانان از دارالخلافہ اگرہ ہبارگاہِ معلیٰ رسید

(۲) در [اکثر نسخہ] اردوی معلیٰ (۳) در [چند نسخہ] مسقی (۴) نسخہ [ز] مندول

و از مطاوعی فحاری آن بوضوح پیوست که علی قلی خان و بهادرخان و اسکندر خان باز سر از خطِ بزدگی پیچیده باعلای^(۳) اعلام بغی و طغیان گردن برافراشته اند - و غبار انگیزی میرزا حکیم ماده از دیار مایخیولایی آن فاسد مزاجان گشته از بیخودی و بیدولتی خطبه (که هر نایب طراز آنرا نزدیک بذا میزد) خوانده اند - این بیخودان بخت برگشته از شواهد ضیا افزای اقبال شاهنشاهی چشم پوشیده برای اغراض فاسده خود میزای ساده لوح را در گرداب ضلالت می اندازند *

پادشاهی عطیه ایست الهی که چندین هزار شرط کرامی تا در فردی فراهم نیاید آن موهبت عظمی از درگاه ایزدی عطا نمیشود - محض نسب^(۴) و جمع شدن مال و فراهم آمدن اوپاش درین کارشگرف کفایت نکند - و بر هوشمندان پیدا ست که بنده ازان صفات قدسی فطرتی والا و عتوفاة عالی و حوصله فراخ و برداشته فراوان و دریافته بلند و کرم ذاتی و شجاعته اعلی و عدل وافر و نیت درست و جدی عظیم و عملی شایسته و فکر عمیق و تعاون مستحسن و عذر پذیرفته لایق است و با این متأثر کمال (که از بسیار اندک در باستانی نامهای حکمت پروران بالغ نظر ببسط مذکور است) مدام (که موصوف این نعمت جلال را دانش بر خواهش نابایسته و غضب ناشایسته غالب نباشد) سزای این مذهب ارجحند نتواند شد - و با رسیدن این پایه بلند (مادام که بصایر کل نگراید و طوئف انام و طبقات ملل را مدام و مایندار نبوده بیک نظر تربیت و عاطفت نگاه نکند) در خور این ریاست عظمی نگردد - لکن آنکه ذات مقدس شاهنشاهی منبع صفات کمال و معانی ملکوتی قدسیه است - شرح جلال خدیو عالم را در فقرها کفایت نکند - ذکر تقریبی چگونه ایفای آن تواند کرد - هر چه داری بده - و دیده بخور - و شمائل جهان آرای پادشاه صورت و معنی ما را نظاره کن - تا بدانی که پادشاهی چیست و سلطنت چه معنی دارد *

القصه چون شرح بیدولتی این گروه بعرض اقدس رسید بوضوئ اعتدال گزین گران آمد میرزا میرک رضوی را (که در هنگام رجوع موبد مقدس بجهت مهم سازی جایگیرهای علی قلی و بهادر بدرگاه معلی آمده بود) بجان باقی خان سپردند - و خاطر فیض مظاهر اراده توجه بدایخلافه نمود - که سزای ارباب بغی و فساد فرمایند - بسرعت تمام در نظم و نسق ولایت پنجاب (که در میان بود) اهتمام فرمودند - و پرگنهای آن ممالک را بائین شایسته با امرای عظام (میل میر محمد خان کلان - و قطب الدین خان - و دیگر برادران و فرزندان سعادتمند و منتسبان

(۲) در [بعضی نسخه] از مطاوعی و فحاری آن (۳) در [اکثر نسخه] باعلا و اعلان بغی و طغیان

(۴) در [اکثر نسخه] نسبت (۵) در [بعضی نسخه] با این صفات جلیله (۶) نسخه [ی] ادای آن

(۷) نسخه [ب] اعتدال پسند (۸) در [اکثر نسخه] بخان باقی خان *

آن سلسله حقیقت کیش - و سایر سپاهیان جان سپار (تقسیم نمودند - و مهمات کلبی و جزوی آن امرجد را برای رزین میر محمد خان مقوض داشته روز نیر سیزدهم فروردین ماه الهی موافق روز دوشنبه دوازدهم رمضان رایت مراجعت بجانب دارالخلافه ارتفاع فرمودند - عرصه سرای دولت خان مخیم سادات اقبال شده بود که فیل گنجین و فیل پنجپایه (که فیلان نامی بودند) در یک روز سقط شدند - جمع از ظاهر پرستان را دل گزیده شد - آنحضرت بر زبان مقدس گذرانیدند که ما ازین سانحه فال نیک گرفتیم - که آن دو برادر بخت برگشته درین یورش بگو نیستی خواهند شنافت - سبحان الله چه حوصله و چه دریافت و چه دید است *

و (چون رایت اقبال بعدین سپهرند نزول اجلال فرمود) از مظفر خان بشحوعلگی چه گویم بیخودی بظهور آمد که موجب حیرت همگان گشت - و شرح این سرگذشت آنست که حضرت شاهنشاهی پیوسته از احوال سپاهی و رعیت آناه بوده در اصلاح اطوار و اوضاع مردم بر مسند جهان آرائی تطوفت پدیری و رایت اثباتی بظهور می آزند - و مردم را از امور ناشایسته نگاهداشته در ارتفاع مدارج احوال جهانیان کوشش میفرمایند - درینولا بمسامع علیه رسید که مظفر خان بساده رونق قطب خان نام علاقه خاطر پیدا کرده تنای دانش از دست داده است - آنحضرت بموجب عاطفت فطری او را طلب فرموده به نگاهبانان سپردند - که مبادا مظفر خان ازین دام فریب در بلبله عظیم افتد - آن دریافت خود از کوفه حوصلگی و معامله نافهمی لباس فقر پوشیده را محض پیدش گرفت - و قدر مرحمت و توبیت پادشاهی ندانست - و حضرت شاهنشاهی (که میزان تمیز و قدر دانی بدست قدرت کامله خود دارند) این همه نادانی و بی تمیزی او را منظور نداشته بقتدات خسروانی امتیاز بخشیدند - و آن خدمتگزار را پیش او فرستادند - و بذات گرامی هدایت فرمودند - و تمامی این راه بذشاط شکار پرورخته مسرت پیرای عالمیان بودند *

و چون عرصه قصبه تهاذیسر مخیم مرکب اقبال شد دران منزل منازعه و مجادله طایفه ستاسیان بخورنیز انجامید - و تفصیلش آنکه نزدیک بآن قصبه کولایست که دریاچه توان گفت سابقا آنجا فضائی بود وسیع و کوهگیت نام - که مرتاضان هندوستان از زمان قدیم آنرا بزرگ میدانند و طوائف این طبقه از اقصای هند در اوقات معین می آیند - و تصدقات بظهور می آزند - و مجمعی عظیم انتظام می یابد - و درین سال پیش از ورود رایت اقبال آن جمعیت فراهم آمده بود و در میان ستاسیان دو طایفه اند - یکی را گر نامند - و دیگری را پوری - بر سر جای نشستن در میان این دو طایفه گفت و گو شده بود - تجرد گزینی اکثر این مردم بواسطه آنست که دنیا از ایشان

(۲) در [بعضی نسخه] عرصه دولتخان (۳) در [بعضی نسخه] گجکچن (۴) نسخه [د] و تصدقات و نذر می آرند *

بشت داده است - نه ایشان از دل سرد گشته اند و لهذا پیوسته آزمند بوده مغلوب شهوت و غصه و مقهور حرص و تهر میگردند - و باعث نزاع آنکه طبقه پوری در کنار آن کول مکان متعین داشتند که درین مجمع نشسته دایم گدائی می گسترده - و زایدان انصاف ولایت همدستان (که بقصد غسل در آن کول می آمدند) بآن گروه تصدق گویان چیزه میدادند - درین روز گروه کُر بتسلط در آمده جای پوریان گرفته بودند - و این جماعت را تاب مقاومت گران نبود که جای خود را استخلاص توانند نمود - سر حلقه ایشان کیسو پوری نام در قصبه انباله باستان معلی آمده داخواهی نمود - که طایفه گران بتغلب آمده جای ما را گرفته اند - اگرچه تاب متقابل نداریم اما توکل کرده کمر همت بجنگ ایشان می بندیم - یا خون خود را بر خاک میروزیم - یا این قطعه خاک ازینها میگیریم - و گروه گران بعرض اقدس رساندند که این جای موزون اینها نیست چذکاه ایشان می نشیند - دیگر ما می نشینیم - و تا جان بتن متعلق است تعلق ما باین زمین خواهد بود - چون موکب معلی بتیانیسر نزل احوال فرمود در معرکه آنها رفقه هر چند (جواهر نصاب و مواظ برین نفوس معطله افشاندند) حکم لای انداختن بر خاک داشت جوهر بطالت و ملامت ایشان بیشتر ظاهر شد - و بیشتر در غایت و هلاکت خود کوشیدند و بشدت الحاح و تصرع استدعای قتال و جدال نمودند - چون گروه پایمال نفس و هوا بوده سالك بپراهنه شقارت بودند (رخصت مجادله یغفند - تا باین روش سزای اعمال نکویدند خود یافته متنبه شوند - و اتفاقاً در آن روز از آن گروه کمره جمعه کثیر فراهم بودند - و از جانبین صفها راست کرده اول از هر طرف یک مرد لافزن پیش آمده درید - و جنگ شمشیر کرد - و باز بتیرو کمان دست برده بر یکدیگر تیر باران کردند - بعد از آن گروه پوریان بر گران بستگ زنی پیش آمدند - چون پوریان کم بودند حضرت بچند نفوز مردم (که جنگ سنگ دانند) و پتمچهای توران و چروهای همدستان (که همواره از آن طبقه چون سایر طبقات در حواشی موکب معلی می باشند) اشارت فرمودند که کومک پوریان باشند - ایشان در حمله پوریان بر گران موافقت نموده آتیچنان زور آوردند که گران تاب مصادمه نیاروده روی گردان شدند - و پوریان از دنبال در آمده جمعه کثیر از آن خاکستریان را بر باد عدم دادند - و به پیر و سر حلقه ایشان (که اندک گران داشت) رسیده آن سوخته را بخاک تیره یکان ساختند - و دیگران پراگنده شدند - و خاطر اقدس را (که رنگ آمیز کارگاه تقدیر است) از تفرج آن بسط عظیم روی نمود - فردای آن روز از عرصه تیانییسر نهضت رایات عالی اتفاق افتاد *

و چون در آنجا رسید اقبال شد آنجا میرزا میرک رضوی (که در لاهور اورا بجان باقی خان سپرده بودند - و در کمین غفلت و فرصت میبود) از حبس فرار نمود - و جان باقی از دنبال او بلام حست و جو شتافت - و چون بدست نیاورد از بیم تقصیر بدرگاه معلی رو سفید نقرانست شد - و حضرت شاهنشاهی بآئین مقرر بزیارت مرقد اویای آن مقام فیض انعام توجه فرموده همت خواستند - و اضافه خیرات بمغزویان حواشی آن بقاع شریفه فرمودند - و قاتار خان (که حکومت شهر داشت) معروض بساط اقدس گردانید که محمد امین دیوانه (که از لاهور فرار نموده بود) بتصبه بنوچهور رسیده - و شهاب الدین خان ترکمان جایگزین دار آن قصبه چند روز بمنزل خود پنهان کرده بمساعدت اسپ و خرچ پیش ارباب بغی و عسکران روانه ساخته است از اجتماع این خبر وحشت اثر قهرمان جلال شاهنشاهی (که نوائی سطوعش جز بر آنق عدالت نماند) بلندی گرفت - و شاه فخرالدین مشهدی باحضار آن بیدولت در بارگاه عدالت مأمور امر عائی شد - و روز دیگر از آنجا موکب معلی کوچ فرمود - و چون عرق بلول مخیم اجال شد شاه فخرالدین بزمین بوس سر بلندی یافت - و آن بے سعادت را بر قف جلال آورد - او را بحسن چغانی سپردند - و در همان منزل بپاسا رسید *

(و چون طوطی نوید قدیم موکب معلی در گوش منظران دارالانشاء آگه پیچید - و ششعه مهبطه ریاست والا به افتخار تانت) خاندانان با جمیع دولتموالان استبدال نموده بدولت زمین بوس سر بلند شد - و بآداب شکر و دعا اقدام نموده سوانح احول و وقایع حدود ممالک متبرسه معروض بساط اقدس ساخت - و طومار بصلان عالی قای خان و بهادر خان و دیگر متنفذان (که بتاکی سر بر زده بودند) فرو خواند - کسیکه در مبدای فطرت بد نهاد و بچهر افتاد او را مرحمت و نصیحت سرمد چون گویم که زبان کار آید - و ممدار و موعظت را بر ضعف و دهن فود آورده در شورش افزود - و لهذا بزرگان دانش منش علاج بدکاران بدشون را جز حدس و ضرب چاره ندیده اند - و چون این علاج هم دران خواب باطلان بیدولت کار نکند بعدم خانه فوستان رحم بر حال خاق بلکه مهربانی باحوال آنها میداند - متکلمان اشغال سلطنت و بار یافتگان حرم قریب بسر این معنی نرسیده خدیو زمان را در مرتبه اول نگذاشتند که چاره آن بیدولتان بظهور آید و باطن مقدس را بر سر ممدار آورده بر دشتین پرده کار را در توقف ماندند - و درین هنگام که موکب معلی باظفای نایره فتنه محمد حکیم میرزا نهضت والا نمود چون (این خبر بعلی قلی خان و دیگر ارباب بغی و طغیان رسید) این بیدولتان بخیال فاسد خود این چنین رفتی را فرصت انگاشته

خیالاتِ فاسد برانگیختند - علی قلی خان از جوانپور روانه قصبه سرهر پور (که بجایگیر ابراهیم خان مقرر بود) شد - و اسکندر خان نیز بقصد همراهی این باغی طغایی از شهر اوده برآمد - و جمیع فتنه سرشنان در آن قصبه فراهم آمده قرار دادند که علی قلی خان با جمعیت خود از راه لکهنو تا ساحل گنگ تمامه ولایت را تصرف نمایند - و بهادر خان بکوه و مانده پور در برابر آصف خان و مجنون خان رود - و اسکندرخان و ابراهیم خان سرکار اوده و آخوند را متصرف گردند - و بهمین قرار شوم از هم جدا شدند - علی قلی خان بداعیه شورانگیزی بسورکار قنوج روان شد - چون جایگیر داران آخوند را سردارے (که بار اتفاق نموده مقاومت بآن فتنه انگیز توانند کرد) نبود خود را بقنوج کشیدند - و علی قلی خان گرد حوادث انگیزته چون بقنوج رسید میزرا یوسف خان (که بجایگیر دار قنوج بود) در قلعه شیرگده متحصن شد - و خلایق غبار آلود تفرقه گشتند - و عراض دولتمخواهان متواتر و متوالی بدره گیتی بنه رسید - و اقبال بکار خود درآمد *

نهیست موکب اقبال شاهنشاهی از دارالخلافه آگوه بچونپور

و قتل خان زمان و بهادرخان در معرکه فتح

چون منصب والای جهانبدی در معنی باسدانی و نگهبانی ست حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیت حق اساس برخلاف اکثرے از فرمانروایان گذشته آسودگی رعیت را آسایش خود حیل میفروماید - و شادمانی خویش را در رفاهیت خلایق میداند - آری گوهر یکتای خلافت سزوار افسردارست چنین تاجدارے ست که باوجود این عظمت و ابهت خود را نیازمند درگاه ممدیت داشته در لوازم داد و دهش تکبر نماید - و راحت جهانیان را آسایش خویش داند - و هرکه (از فرمان بردارین اینستین سرور آرای اقبال سر باز کشد) هرگز بدست سعی خود در هلاک خود اهتمام نموده باشد - خصوصاً کسیکه (پرورده نعمت این دردمان والا باشد - و اسباب دنیوی و بزرگی ظاهری بوسیله این خاندان فراهم آورده) چه نامردمی و نامردگی و نامعامله بهمی باشد که آن اسباب بزرگی را در بغی وی نعمت خود صرف نماید - هرگاه (فرمانروای روزگار چنین - و مخالف دولت این طرز) لاجرم عذابت الهی مقارن و معارض گشته در هر نهضت نصرت کرامت فرماید - و نمودار این معنی رافعه علی قلی خان و بهادرخان است و انحصال این در مخدول مغرور - و تفصیل این مجمل آنکه (چون موکب معلی کامروای اقبال از یورش پنجاب مراجعت فرموده بمستقر سلطنت معدلت آرای شد - و شرح بغی و عصیان علی قلی خان و بهادر خان و سایر ارباب فتنه بعرض بساط اقدس بدوست) یورش ممالک شرقی و اطفای نواثر فتن و وجه همت علیا شد

منعم خان خاننجان را بداء الخلافه آگوه و حراست آنخود مقرر فرمودند - و ده هزار فیل جنگی به همراهی موکب معلی انتخاب نمودند - و پیشتر از آنکه موکب مقدس نهضت فرماید قیایان و مظفر مغل و میزرا قلی و فلیچ خان و سید محمد موجی و حاجی یوسف را فرمان شد که بسرعت شتافته معارفت میزرا یوسف (که در قنوج متخصن است) نمایند - و خود بدولت و اقبال روز اشدان بیست و ششم اردیبهشت ماه الهی موافق شذنبه بیست و ششم شوال پای عزیمت در رکاب دولت آوردند - و بدست اقبال عذان نصرت گرفته سمنده همت جهان گشارا جولان دادند شکوه عساکر والا زمین و زمان را فریاد گرفت *

و چون ساحل قصبه سکینه مخیم موکب نصرت شد علی قلی خان (که بر ساحل گنگ بگذر قنوج غبار بغی و عصیان انگیزخته و بشقاق و عدوان آلوده بود) باستماع صیت نهضت اقبال روی گریز بجناب مانکپور (که برادر او بهادرخان در برابر آصف خان و مجنون خان فتنه انگیز بود) آورد - موکب نصرت از سکینه بگذار گنگ پیوست - و روز دیگر از آن دریای زخار عبور کرده کوچ بر کوچ نهضت میفرمود - و (چون عرصه قصبه موهان مضرب خیام ظفر بیکر گردید) محمد قلی خان براس را سردار ساخته و مظفر خان و راجه تودرمل و شاه بداف خان و پسرش عبدالطالب خان و حسن خان و قیایان و حاجی محمد خان سیستانی و عادل خان و خواجه غیاث الدین علی بخش و دیگر بهادران نامور و دلبران کارگذار را همراه او کرده روز دیکدین بیست و سیوم خرداد ماه الهی موافق روز سه شنبه بیست و چهارم ذی القعدة از همین منزل بر سر اسکندر خان (که در اوده دست فتنه گشاده بود) فرستادند - و خود بدولت و اقبال روی توجه بجناب کره و مانکپور آوردند و چون قصبه رای بریلی مخیم اقبال شد عراض آصف خان و مجنون خان بعثه مقدس رسید باین مضمون که علی قلی و برادرش عزیمت حدود گوالیار دارند - و میخواهند که از آب گنگ عبور کنند - بمحکم استماع این خبر رای جهان آرای بر ایلغار قرار گرفت - و بیشتر از حاضران موکب معلی (چه از روی پست فطرتی - و چه از جهت کسالت - و چه بواسطه تن پرستی و چه بجهت آنکه کار آن تبه راوان بنجام نرسد - تا بازار خود فروشی آن سعادتان گرم باشد) باین ایلغار راضی نبودند - و شاهنشاه دانا دل پرده از کار هیچکس برداشته عذان توجه بدست توکل سپرده شب زمیاد بیست و هشتم خرداد ماه الهی موافق شب یکشنبه بیست و نهم شهر ذی القعدة از قصبه مذکور ایلغار فرمودند *

و از غرائب آنکه از رای بریلی راه معارف را بواسطه بعد گذاشته راه میانه (که به نسبت

آن راه نزدیک بود) با وجود آنکه بے آب نشان میدادند اختیار فرمودند - و از چشمه سارِ تائیداتِ غیبی (که فیض بخشِ موکبِ شاهنشاهی ست) آب فراوان در راهها پیش آمد - چه پیشتر از آن بارانِ رحمت باریده کولها پُر ساخته بود - تمام شب و نیم روز راه رفته بمانکنپور نزلِ اقبال فرمودند و محبّ علی خان چایگیر دارِ آنجا بلوازم خدمت پرداخت - و عساکرِ فیروزبمعد بواسطهٔ آنکه (اولِ شب کوچ شد - و کم کس را ازین ابلغار آگاهی بود - و درخت زار در میان آمد) متفرّق شده از راه راست بر کرانه افتادند - و قلیله در رکابِ نصرتِ اعتصام توانستند رسید - آنکس را (که ابنِ زرعِ تعالی تائید بخش باشد) اورا از کمی ملازم چه اندیشه - و در اندای راه نزدیکِ مانکنپور آصف خان بسجدهٔ عبدیت نورانی نامیده گشت - و همان زمان رخصتِ پیش یافت - تا بارودی خود (که در برابرِ حانِ زمان است) شناید - و زمانهٔ نگذشته بود که هُنا میوره (۲) که از قاصدانِ تیز رو و مُسرعانِ اعتباری بود (خبر آورد که علی قلی و بهادر در حدردِ برگنهٔ سنکورو (۳) دریای گنگ را پُل بسقه گذشتند چون این خبر بمسامعِ اجال رسید در ساعتِ سوارِ دولت شده (با آنکه معدودے بملازمت رسیده بودند) تکیه بر جنودِ الطافِ ایزدی نموده پیشتر متوجه شدند - راجه بهگونت داس و خواجه جهان و جمعی را بر سرِ اردوی معلّی گذاشتند - که بعرضهٔ قصبهٔ کوه برونه نگاه دارند - و از ده شینان (که از مضافاتِ مانکنپور است) آمده آخرهای روزِ یکشنبه از دریای گنگ فیل سواره گشتند - و (چون اوایلِ موسمِ باران و فصلِ طغیانِ آب بود) دران هنگام (که بندگانِ حضرتِ فیل در آب راندند) جوش و خروشِ غریب از عالمیان بر خاست - چه گذر از چنین آبِ خونخوار از محالّات بود - و بعضی کرامتِ شاهنشاهی این بحرِ زخارِ آن معدنِ ولایت را گذر داد - و بے دغدغه از پایاب گذشتند و مستبصرانِ این معنی را از دلائلِ نصرت و مقدماتِ اقبال دانستند - دران زمان (که موکبِ معلّی از دریا عبور فرمود) زیاده از یازده کس از مقرّبانِ بساطِ اقدس در رکابِ مقدّس فی بودند - میوزا کوکه سیف خان کوکه - دستم خان - شجاعت خان - خان عالم - خواجه عبداللّه - دیار خان - شهیار خان سید جمال الدین - عادل خان - دلاور خان - و چند حلقهٔ فیل همراه رسید - و درین روز (که موکبِ مقدّس از آبِ گنگ عبور فرمود - و قعرِ دریا با قدامِ فیلان پریموده شد) از فیلانِ نامی خدا بخش و بالِ سندر با طرفانِ مستی در رکابِ دولت جوشان و خروشان بودند - و این در فیل در پردای و تیز روی و جنگ آوری و صف شکنی انگشت‌نمای نجهٔ ورا بودند *

(۲) نسخهٔ [۱] تنهوا میوره (۳) در [بعضی نسخه] سکورو (۴) نسخهٔ [ح ی] و بعضی کرامت

شاهنشاهی بود که این بحر - و نسخهٔ [ط] و از بعضی (۵) نسخهٔ [ب] بالسندر - و گمان برم که

و (چون موکب معلی از آب گذشته بحرام خواران نزدیک رسید) فیلِ خدا بخش از مستی فرود آمده روی بهشیری نهاد - فیلبانان و فوجداران ازین حالت ملول گشتند - و حضرت شاهنشاهی بالهام اقبال فرمودند که هوشیار شدن چنین فیلِ مست میسر فتح و نصرت است - که فتح و نصرت همعنانِ هوشیاران و کار آگاهان وقت است - و دیگر آنکه از هوشیار شدنِ فیلِ مارا اعتماد بر فیل و مستی او نماند - و منحصر شد توکلِ ما بر عونِ الهی^(۲) - و هر کرا توکل بر کرم و الطافِ ایزدی منحصر شود کار او بفتح انحصار یابد - و الحق ازان مظهر کرامات دونگه بلند بوجد آمده که عنوان نامۀ الهام تواند بود - و چون شب در آمد بر گذارِ دریا با بخت بیدار آسایش گرفتند - و مخالفان تیره رای بمسافت یک کوه فتنه گستر بودند - آنحضرت تکیه بر تائید آسمانی فرموده در همان جا توقف صلاح دیدند - و همان زمان میخون خان و آصف خان بزمین بوس سعادت پذیر گشتند میخون خان و جمعی برین بودند که بے توقف در همین شب بر سر اوردی آن بخت برگشتها باید شتات آصف خان معروض داشت که زمین محکم گرفته دایره کرده اند - درین هنگام رفتن ایق نیست و نیز در روز مردم بشرم چشم و آزر روز بیشتر کار میکنند - رای او پسندیده خسرو کامیاب شد و نصائح بلند فرموده آمده را رخصت دادند - و حکم شد که دریاس دو بار خبر بما برسانند - و در لوازم قرارایی اهتمام نمانند - که مبدا مخالفان تیره رای را خبر ایات اقبال شود - و از انجا بدر روند *

علی قلی و بهادر (که مغرور خود کامی و مغلوب ادبار بودند) در عین غفلت بوده از خود خبر نداشتند - و آن شب (که موکب مقدس نزدیک رسیده بود) بباد پیمائی و شهادت پرستی و بازی بشکن بشکن سرگرم بودند - و باین لفظ صریح بر شکست خود فال میزدند - و عجب تر آنکه در آن شب مردی نزدیک چادرهای این مستان رفته فریاد برداشت که ای جمع بد سرانجام واقف شوید که حضرت پادشاه بعزیمت استیصال شما از آب گنگ گذشته بالشکر بے پایان رسیده اند - و چون پیمانه هستی آنها پر شده بود آواز راویات اقبال را از تدبیرات آصف خان و میخون خان دانسته در غرور افزودند - و همانا که این مخبر از مخلصان نادان بود - اندیشه آن داشت که (چون بزدگان حضرت با مردم کم از آب گذشته اند - و غنیمت با سه چهار هزار سوار مشخص است) باین تدبیر سنگ تفرقه دران گروه اندازد - تا کار به پیکار نکشد - و نمیدانست که جنود غیبی همراهِ گیتی خدیو است *

و بالجمله صبح روز مار اسفند بیست و نهم خرداد ماه الهی موافق دوشنبه غره ذی الحجه (که در حقیقت غره نصرت پادشاهی - و سلطه عمر سیاحتان بود) آنحضرت جبیه طلبیده

در درج نائید غیبی در آمدند - و مغفر اقبال آسمانی بر فرق عظمت نهادند - و تمامی بهادران رکاب معلی آماده جنگ شدند - قول بوجود اقدس شاهنشاهی رفعت آسمانی یافت - و در برانغار مجنون خان قاقشال مقرر گشت - و در برانغار آصف خان قرار گرفت - و محبت علی خان و طایفه از بهادران از پیش قدمان هراول شدند - آنحضرت بر فیل بال سذر نام سوار شده نهضت فرمودند - و میرزا کوکه را در عمارتی همین فیل جاداده تارک عزت او از آسمان گذرانیدند مبدائی طلوع نیر اعظم رایات اقبال بعجل اردوی خان زمان رسید - ظاهر شد که مخالفان نیروی بخت برگشته کوچ کرده روان شده اند - یرلیغ مطاع عز نفاذ یافت که مجنون خان با فوج خود پیشتر مبادرت نماید - و ندارد که این شوریده بختان از میان بدر روند - و این فوج باعضای چنین فوجی پشت شده طلبکار نبرد گشت - و بمردم عقب بقدر جنگ شدن گرفت - و بعد از زمانی آصف خان را نیز حکم شد که با جمعیت خود بسرعت متوجه پیش شود - و چون هوا بسیار گرم شد و فیلان در رفتن ماندگی نمودند شهریار جهانگیر از فیل بر باره نصرت سواری فرمود - و آن بیدرلنن باور نداشتند که حضرت شاهنشاهی بنفس مقدس دران لشکر ورود اقبال دارند - و مقدمات جنگ را بر تهور آصف خان و مجنون خان فرود می آوردند - چون محاربه بسیار شد و شکوه لشکر و هجوم فیلان در نظر آمدن گرفت دریافتند که موکب اقبال شاهنشاهی ست - و خود بدولت پای ظفر در رکاب نصرت آورده اند - علی قلی خان و بهادر خان دل بر مرگ نهاده در میدان عصیان ایستادند - و بخندان ابدی قرار بچنگ دادند - و باین خیال فاسد صفها راست کرده جمع از بردلان معرکه ادبار را بر هراول و اوچچی^(۲) لشکر نصرت پیوند فرستادند - و درین اثنا از عساکر اقبال همگی قریب پانصد کس همراه موکب شاهنشاهی شدند - و تا پانصد فیل هم رسید - و مفاصله در میان فوج پیش و موکب مقدس کمتر ماند - باباخان قاقشال (که سردار مردم اوچچی بود) بآن جماعت پیوست - و معرکه تیغ و تیر گرم شد - و بتائید اقبال شاهنشاهی لشکر مخالفان را از جا برداشته بود - و افواج قاهره از پی در آمده این مدبران را تا صف علی قلی خان رسانید و اهل ادبار در گریختن سراسیمه گشته سرازیر و پیش از پس نمی شناختند - و از شواهد اقبال آنکه دران گریختن اسب یک ازان مخدولان چنان بر اسب علی قلی خان خورد که دستار از سر شوریده او بر زمین افتاد - علی قلی خان حیران کار شده بهادر خان را در برابر باباخان قاقشال فرستاد و بهادر خان خود را بهپناه اوچچی رسانیده سرگرم کارزار شد - و زمان زمان علی قلی از بهادر خبر گرفته تازه بتازه کومک روانه میکرد - و باباخان غنیم را پر زور دیده عنان گردانید - و بهادر خان

(۲) اوچچی بمعنی تیر انداز - از لغت ترکی •

از دنبال شتافته خود را تا مجنون خان رسانید - و درین میان اسپش تیرے خورده چراغ پا شد و بهارخان را بر زمین انداخت - دلاوران عساکر اقبال بر سر او ریختند - وزیر جهیل او را گرفت و از بد ذاتی و آزمندی چیزے گرفته رها کرد - درین اثنا نظر بهادر نام دولتمندے از ملازمان مجنون خان خود را بر سر او انداخته دستگیر کرد - و افواج قاهره همراهان بهادرخان را در میان گرفته تیر دوز کردند •

و درین زمان ابتهاج (که گیتی خدیو بر رخس نصرت سوار شده گرم رفتن بودند - و مبارزان دست بگریبان رسانیده جان ستانی میکردند - و علی قلی خان مغرور ادبار بر جای خود ایستاده از حال بهادرخان می پرسید) فیل مست چترانند نام از فیلان پادشاهی بر فیل گچ بهنور از فیلان خاصه (که از مستی فرود آمده بود) درید - گچ بهنور طاقت صدمه او نیاورده رو بگریز نهاد و چترانند از دنبال درآمد - فیلبان گچ بهنور فیل خود را در میان صفوف مخالفان کشید - و مخالفان فیل اودیہ نام را برابر چترانند درانیدند - چترانند گچ بهنور را گذاشته بر اودیہ درید - و بیک صدمه کوه شکن آنرا بر خاک هلاکت انداخت - و شکستے عظیم بران مدبران نمک حرام روی آورد اکثر اعیان و ارکان شرات علف شمشیر خونخوار شده بر زمین ادبار افتادند - و خس و خاشاک هستی ایشان بآتش قهر الہی و برقی سطوت شاهنشاهی سوخته خاکستر آن بید فنا رفت و گروه (که گریخته ازان نبردگاه اقبال بدر رفتند) در راهها بدست رعایای زبون (که بآتش تعدی این نمک حرامان جگر کباب بودند) بخاک و خون افتادند - و باد بہار فتح بر نہال اقبال وزیدن گرفت - و ابر نیسان ظفر بر حقیقہ دولت بگوهر افشانی درآمد - و عرصہ نازد از غبار فتنہ ارباب طغیان تصفیہ یافت - و از تنق عواطف الہی پدکر فتح و نصرت بر ساحت اعتلا جلوه گر گشت و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال سوارہ از سرگذشت علی قلی و بہادر می پرسیدند درین هنگام نظر بہادر بہادر خان را دستگیر کرده ردیف خود سوار ساخته بہ بساط حضور اقدس آمد حضرت شاهنشاهی زبان تنقہ برگشادند - کہ بہادر ما بشما چه بد کرده بودیم - کہ این همه باعث فتنہ و فساد شدید - او را دہشت و خجالت فرور گرفته بود - سر در پیش انداختہ زبان عرض نداشت - و بیان عذر نبود - بعد از پرسش بسیار بر زبان ناحق شناس او گذشت کہ الحمد للہ علی کل حال - همانا آن بیدولت را در نفس اخیر حقیقت حرام نمکی و سیدہ بختی خود معلوم نشده بود - و الا بایستہ حرف ندامت بر زبان او گذشتہ - و هر کہ (از چنین بزرگ کردہ خدا روی گرداند) ہر آئینہ دین و دنیا ازو پشت دہد - و خراب ظاهر و باطن گردد - و حضرت شاهنشاهی

با وجود چندین فتنه و آشوب او نمی خواستند که به نشیب^(۲) نیستی فرستند - بعد از شدت التماس و کثرت الحاج اولیای دولت قاهره شهنازخان و بنی^(۳) داس کنبو مامور شدند تا بدم شمشیر گردنش از بار سر سبک ساختند - و مقارن این حال بهادران نصرت قرین شهریار کل را (که از معتبران علی قلی بود) گرفته آوردند - و بسعی ملازمان راکب معلی سر آشفته او نیز بخاک افتاد - و حضرت شاهنشاهی از ماجرای علی قلی خان می پرسیدند - جمعی می گفتند که از عرصه نبرد بدر رفته است - و طایفه بران بودند که خوسر هستی او سوخته شد - درین اثنا بانو فوجدار آن سیه بخت را آوردند - چون کارش احوال او شده بزبان آمد که من دیدم او را فیل یک دندان پادشاهی کشت - و نشانهای فیل و فیلان را بیان کرد - به موجب حکم معلی نمام فیلان فوج هراول حاضر ساختند - و آن شخص فیل یک دندان نین سکه نام را دیده گفت این فیل است که علی قلی را کشت - آنگاه حکم مقدس شد که هر که سر مغل از حرامنکان بیارد یک مهر طلا بیاورد - و هر که سر هندوستانی آورد یک روپیه بگیرد - عوام از بی سرها بسر دیدند - سرها می آوردند - و زرهای می گرفتند - و چهره شناسان ملاحظه می کردند - تا آنکه یکی سر علی قلی را (که در پای درخته افتاده بود) آورد - و باین طایفه شبهه و شک می کردند - درین میان ارزانی نام هندو (که صاحب اختیار علی قلی بود - و در خیل اسیران جبل قهرمان اقبال سراسیمگی داشت) چشمش که بر سر آن تیره بخت افتاد آله سرد از سر درد بر کشید - و پیش آمده آن سر را برگرفت - و سخت بر سر خود زد - و چنان بوضوح پیوست که بآن مدبر بخت برگشته تیره از غیب رسید - و میدوزا بیگ قاتل مدعی آن بود که تیره من بعلی قلی رسید - القصه از رسیدن تیره آن مدبر بحال تباه در جان گذدن بود که سوغات فیلان فیل نین سکه را بقصد او راند علی قلی فیلان را گفت که من از اعیان سپاهم - مرا زنده بحضور بندگان حضرت ببر - که تو رعایت خواهند کرد - فیلان حرب او را از ژاژ خائی دانسته فیل پرو راند - و او را در زیر دست و پای فیل (بلکه در زیر بار عصیان او - و کفران نعمت پادشاهی) بایمال ساخت - و یکی از پاجیان بگرفتند اشرفی سر او را جدا کرده می آورد - در راه آن سر را غلام غالب ازو کشیده خود بظفر اقدس درآورد و انعام گرفت - آنگاه حضرت شاهنشاهی بدولت و سعادت از خانه زمین نبرد آمده روی نیاز بر زمین شکر نهادند - و آمرای عظام و دیگر دایران و دلازان را (که دران مصائب مرد آزمائی جان سپاری و حق گذاری کرده بودند) باز دیان مناصب و اعتلای مراتب سر بلند و کامیاب ساختند و سر علی قلی و بهادر را مصحوب عبدالله پسر خواجه مراد بیگ قزوینی (که وقت دیوان حضرت

(۲) نسخه [۵] به نشیب آباد نیستی (۳) در [بعضی نسخه] بینی داس (۴) نسخه [ح] می یافتند .

جهانباني جنت آشياني بود) بجانب دارالخلافه آگرو و دهلي و ملتان و ديگر ممالك محروسه با فتح نامها فرستادند - هم سرمايه مزيد شکر اوليای دولت قاهره شد - و هم پيروي عبرت و هدايت واقعه طلبان گمراه گشت - و اين فتح شگرف (که کارنامه اقبال روز افزون تواند بود) در عرصه قويه سكرال^{۳۱} از مضافات الهباس روی نمود - و آنرا مصر جامع ساخته فتح پور نام نهادند - و عبارت فتح اكبر مبارك تاريخ اين فتح دولت آئين است •

و از شرائف سوانح آنكه (چون رايات اقبال بدفع اين حرام نمكان نهضت فرمود - و منعم خان را بحكومت دارالخلافه آگرو گذاشتند) بازار هزه گويان تهي مغز گرم شد - و منمردان مفسد از حدود سر كشيدند - منعم خان (كه به پدر و اسناد و مرشد راقم اين شگوفنامه ابوالفضل عقيدت داشت) آمد؛ استمداد همت نمود - آن معدن شهوت سخنان بلند در بزرگي خديو زمان فرموده در باب استيصال مخالفان اين دولت اشاره بدعي فرمودند - و بموجب استدعای او مقرر شد كه امشب بطريق خاص صوفيّه عليه توجه نموده شود - و آنچه نمودار گردد اشارت بدان كرده آيد - مباد آن بشاشت غريب در جبهه شريف ايشان ظاهر بود • و فرمودند كه سر علي قلبي و بهادر را بزودي آورند كه امشب چنان نموده اند - منعم خان از استماع اين مرده دلگشا خوشوقت شده آداب شكر بجای آورد - و اندك فرصت نگذشته بود كه سر اين دو حرام نمك شور انگيز آوردند آرس از مذهب جهان درگاه ايزدي و مرتاضان اين راه عجيب ظهور اين معني چه دور •

و [چون بميامين تائيدات سماری (كه در سفر و حضر قرين جنود اقبال حضرت شاهنشاهي ست) چنين فتح دولت پيراي روی نمود] همان روز موكب معلی بصوب الهباس (كه بعضی بيدرتان در انحدرد غبار انگيز نغذه بودند) نهضت والا فرمود - شامگاهان ساحت آن سوزمين بورود مقدس گيتي خديو صبح دولت در افت - شب دران عرصه دلگشا مقرر فرمودند - بعضی مطرودان دولت (كه گريخته بعلي قلبي پيوسته بودند) مثل شيخ يوسف چولي دستكير شدند و دو روز به بعضی مهمات آنجا برداخته روز سيوم روی توجه بجانب بنارس آوردند - و آنجا بسيار از لشكريان علي ثلثي و بهادر مثل مرتضى قلبي زمين بوس والا نمودند - و از فوط مكالم ذاتي جرائم اين جماعه طراز عفو يافت - و زنان و پاتران بهادر خان بدست اوليای دولت در آمدند و خواجه عالم خواجه سرا آنجا اسير فتراك عادت شده بمدراج قرب ترقي نمود - و چون مردم بنارس از ناداني و بيدولتي دروازه بسته بودند از سطوات غضب حكم تاراج شد - و بزودي

(۲) در [چند نسخه] سكرال - و نسخه [ح] شكرولي از مضافات الهباب (۳) نسخه [ح] الهباب

(۴) نسخه [د] مير مرتضى قلبي •

بخشش فرمودند - و شهاب خان و جمع را بحراست و حکومتِ جونپور فرستادند - و قلیچ خان و طایفه را بسرهرپور تعیین کردند که بنه و بار بعضی از اوزیکان آنجا بود - و بعد از آنکه سه روز بفارس مخیمِ سرحدات اقبال گشت عذای توجه را بجونپور اعطاف دادند - روز دوم ساعت آن شهر موردِ موکب معلی شد - و مردم علی قلی (که دران بلده فراهم بودند) انوار سلامت بر ساحتِ احوال آنها تافت - و در ظلالِ عاطفتِ شاهنشاهی در آمدند - و سه روز جونپور مهبطِ لمعات اقبال بود و رعایای آنحدود (که لکدکوب آشوب بودند) مستمالِ عطفِ شاهنشاهی شده سر بفارغِ بالی برداشتند - و از آنجا آن شهسوارِ بخش اقبال بطریقِ ایلغار ببلده کُره نهضت فرمودند - اردوی بزرگ آنجا بود - بسه روز این راه طی فرموده بر ساحلِ گنگ بگذر کُره رسیدند - دران هنگام بیش از چهار پنج کس در رکابِ نصرت اعتصام نرسیده بودند - بدرات و اقبال بکشتی عبور فرموده درونِ قلعه کُره را بفرِ نزلِ احوال رفعتِ آسمانی بخشیدند - نزدیکِ مانپور خواجه عالم گریخت - و بار بدست افتاد - و دران شهر منشورِ طلبِ منعم خان خانخانان از پیشگاهِ عاطفت امداد یات و جایگیر داران آنحدود بجایگیرهای خود رخصت یافتند - و برعیتِ پروری نصیحت پذیر گشتند و چنده از بد نهادانِ فتنه سرشت [که از آستانِ مقدس گریخته پدش این مُدبرانِ نخوت منذ رفته همواره در شورش میزدند - و بکمندِ اقبال گرفتار شده بودند - مثلِ خان قلی ازبک - و یار علی و خرشال بیگ (که یک چند در سالکِ قورچیان حضرت جهانبانی جدّت آشیانی انتظام داشت) و عالم شاه بدخشی - و میر شاه بدخشی - و یحیی بخشی - و چلمه خان کوکُت میرزا عسکری] همه این فتنه جویان عرصه عرصه قهر شده پایمالِ فیلانِ مست گشتند - و میرزا میرک مشهدی را (که در مخصوصانِ علی قلی اسلاک داشت - و از اردوی مقدس گریخته در کُره گرفتار شده بود) با مجرمینِ دیگر با کُنده^(۳) و دوشاخه در میدانِ معدلت آورده تماعِ آن فتنه اندوزان را بحضور او سیاست فرمودند - بعد ازان فیل را باو سر دادند - فیل او را بخراطوم پیچیده با کُنده و دوشاخه در زیر دست و پا مالش گونه میداد - و ازین سو بآن سو می انداخت - و چون اشاره صریحِ سیاست او گرفته بود فیل بمساهله و ملاعبه میگزرانید - و تا پنج روز هوروز او را آورده در سیاست گاه تعذیب میداشتند - آخر بقریب انتسابِ سیادت و شفاعتِ مقربانِ بساطِ عزّت رقم جان بخشی بر حال او کشیدند - و در همان ایام جی تراچی شاه ناصر خواجه را (که سر آمد بے درلقان بود) بدرکاب معلی آورد - و بیاسا رسید *

(۲) در [چند نسخه] علم شاه (۳) در [اکثر نسخه] با کُنده دوشاخه اما بالعطف صحیح می نماید زیرا که کُنده چوب بزرگ باشد که برپای مجرمین گذارند - و دوشاخه را بر گردن گنهگاران می نهند •

منعم خان خانانان بموجب حکم اقدس از دارالخلافه آگره به مخیم اقبال (که در حوالی قصبه کُره بود) رسیده بزمین بوس مریبلند شد - و از فوط عنایت تمامی محال جایگیر علی قلی و بهادر (از جونپور و بنارس و غازی پور تا کنار آب چوسا) باو تفویض یافت - و او کامیاب دولت کشته متوجه جونپور و آنحدود شد - و موکب معلی بدولت و اقبال روز مهر شانزدهم تیر ماه الهی موافق شنبه بیستم ذی الحجه بمستقر خلافت توجه فرموده کوچ کوچ نهضت عالی میشد و آنحضرت شکار کنان و داد دهان قطع منازل میفرمودند - و بهر شهر ولایت (که مکر موکب مقدس میشد) باناضت عدل و احسان مورد سرور میگشت - و در قصبه کُره (که در جایگیر فرحت خان بود) بالتماس او جشن عالی ترتیب یافت - و در قصبه آثاره شجاعت خان را باین دولت کامیاب ساختند - و همچنین جا بجا از باب اخلاص باین مقصد ارجمند فایز میگشتند - تا آنکه روز خرداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنجم ظلال اقبال بدارالخلافه آگره انداخته کام بخش عالمیان شدند - جهان طراوت خاص گرفت - و جهانیان نشاط مخصوص از سر گرفتند - و عالم مورد امن و معدلت گشت *

و احوال انواج قاهره (که بر سر اسکندر بسرکردگی محمد قلی خان برلاس رفته بود) برین منزل است که کوچ کوچ رفته روز اردی بهشت سیوم تیر ماه الهی موافق یکشنبه هفتم ذی الحجه بهاحت شهر اوده رسید - (اسکندر از استماع رسیدن عساکر اقبال در قلعه اوده متحصر شد امرا محاصره آن کرده مورچها تقسیم نموده بجنگ پیش آمدند - در پهلوی شهر تا بلند (که سرگذاری نام دارد - و سرکوب شهر و قلعه است) اسکندر جمعی از هواخواهان خود را با انبوهی از بند و قبیان بران بلندی داشته بود - که بضرب تیر و تفنگ هیچکس را پیرامون شهر نگذارند محمد قلی خان برلاس نخستین همت بر گرفتن آن سرکوب بسته چندی از بهادران را تعیین کرد که بحملهای مردانه بران بلندی دست یافتند - و بپایمردی جالت آن گروه خود سر را پست کردند و بر شهر و قلعه استیلا و استعلا تمام حاصل شد - چنانچه احدی سرازوزن نمیتوانست برآورد و از بیکان خون گرفته سراسیمه دست و پای میزدند - درین اثنا خبر فتح موکب عالی و قتل علی قلی و بهادر بیرون و درون فرو گرفت - و این معنی موجب استظهار اولیای دولت شد و کمر اعدا شکست - اگرچه [پیشتر از آنکه] بحدود اوده لشکر فیروزی اثر رسد (نوشته رای پُرداس^(۴) مشتمل بر اخبار فتح و فیروزی و کشته شدن علی قلی و بهادر بر اوجه تودرمل رسیده بود) اما

(۲) در [بعضی نسخه] کور - و در [بعضی] کوره (۳) نسخه [ی] پنج (۴) در [بعضی نسخه]

عموم خلق (از بسکه این بیدولقان را سرخر می پنداشتند) این خبر را ساختگی میدانستند - و چون درین تاریخ این خبر اشتهار یافت سکندر همچنان مخفی داشته و از راه مکر و تزویر درآمده رحمان قلی قوش بیگی را طلب کرد که بعضی سخنان میخواهم که بگویم - اولیای دولت قبول این معنی نکردند - آخر حاجی اوغلان را (که از معتبران او بود) پیش آمرا فرستاد - آمرا رد و بدل نموده دریافتند - و قرار یافت که رحمان قلی همراه حاجی اوغلان رفته و قرار داد او را خاطر نشان کرده بیاید - و همان روز هر دو باتفاق رفته باز گشته آمدند - و نمودند که اسکندر از گذشته ندامت دارد و مقصد است که بوسیله اولیای دولت احراز سعادت آستان بوس نماید - و میخواهد که اول تنها در جائیکه قرار یابد یکدیگر را دیده سر رشته پیمان را بسوزند محکم گردانند - و قرار یافت که صبح روز نهم قریب است - این امضیت به حصول انجامد *

و بالجملة اسکندر متذذب گشته اولیای دولت را بحرف و حکایت باز داشت - و خود شبانگاه از دروازه قلعه (که بجانب دریا بود) بدر رفته بکشتی چند (که برای روز ادبار خود آماده داشت) از دریا عبور کرد - و نیم جان از آن گرداب خطر بیرون برد - چون صبح اولیای دولت از فرار اسکندر خبر دار شدند فی الفور بشهر درآمده کوس نصرت بلند آواز کردند - و چون کشتیها را سکندر این طرف نگذاشته بود بتقریب جمع کردن کشتی از دیگر گذرها دوسه روز کار تعاقب در تعویق افتاد - درین اثنا اسکندر از اهل و عیال خاطر جمع کرده پیغام فرستاد که من بر همان عهد ایستاده ام • و عبور من از آب بتقریب ترس مردم بود - اکنون استدعا آنست که محمد قلی خان و مظفر خان و راجه تودرمل بکشتی نشسته در میان آب آیند - و من هم با دهکس آمده دریابم و آنچه قرار یابد خود بشنوم - و خاطر خود را مطمئن ساخته روی بدرگاه عالم پناه آورم - این سه بزرگ ملتزم او را بقبول مقبول ساختند - و از انجانب اسکندر خان با چهار پنج کس از معتمدان خود بکشتی درآمده صورت ملاقات را نقشه بر آب و گره بر یاد زد - و اولیای دولت سرگندان خوردند و آنچه لازم استمالت باشد در میان آوردند - اما اسکندر بر قول خود نایستاد - و گفت درینو چون مصدر تقصیرات شده ام دلیری در بساط بوس درگاه معنی نمیتوانم کرد - مناسب آنست که بوسیله استغای جرائم جایگزین مرا بحال خود گذارند - و بخدمتی درین صوبه نامزد سازند تا بدست آریز نیکو خدمتی خود را مستعد سعادت حضور گردانم - چون زبان او با دل موافقت نداشت وقت را بحرف و حکایت گذرانده با وجود بازندگی برای ادبار دو منزل دورتر رفت - و عذر طغیان آب

بر ساحل دریا در میان آورده پیغام نادرست داد - چون اولیای دولت دریافته اند (که بغیر از حمله سازی و ریزه بازی ازین بیدولت امری دیگر موقوف نمی آید) از دریا عبور نموده سر در دنبال آن بے سعادت نهادند - و او از خلابها و سیلابها گذشته خود را بقصد گورکپور رسانید - و اینجا سلیمان قلی نامی از اوزبکان (که از علی قلی خان گریخته پیش افغانان رفته بود - و از قبل افغانان حکومت آن گذر داشت) کشیدها را فراهم آورده اسکندر را با مردم او بسرعتی هرچه تمامتر گذرانید - و از موج خیز قهرمان اقبال شاهنشاهی او را نجات داد - امیرای عظام بسرحد ولایت افغانان رسیده (چون حکم در آمدن بآن ولایت از بارگاه مقدس اصدار نیافته بود) توقف نمودند و عرضداشتی مقتضی ظهور سواطع اقبال و التماس در آمدن بآن ولایت بدرگاه معلی ارسال نمودند و روزه (که دارالخلافه آنرا مهبط انوار نزول اجلال شده بود) عرضداشت اولیای دولت رسیده بمسامع اقبال پیوست - و منشور سعادت بر تو ارتفاع یافت که چون آن بقبة السیف را از ممالک میسر سه برآورده اند درین هنگام بر همین اتفاقا کرده در انتظام پراگندگیهای آن ولایت کوشند - و سرکار اوده را بجایگزین محمد قلی خان برلاس تفویض نموده دیگر امرا متوجه آستانه بوس گردند - چون مثال عالی هالیای دولت رسید محمد قلی خان را بداری آن سرکار نصب کرده روی توجه بمستقر خلافت آوردند و در دارالخلافه ادراک زمین بوس نموده کامیاب سعادت گشتند *

فہمت موکب گیتی گشای شاهنشاهی بفتح قلعه چمتور^(۲)

سرکشان گردن فراز را از پای در انداختن وحدت انتظامی را (که گزیده ترین عبادات پدشاه کثرت تواند بود) رونق بخشیدن و نقد آسودگی و آسایش را رواج دادن است - و خدیو زمان را توفیق این معنی یافتن پایه خلافت الہی بظہور آمدن - و سرمایہ سعادت طبقات انام عطا فرمودن و لله الحمد کہ حضرت شاهنشاهی بتوفیق عذایت ازلی و مساعدت جنود غیبی راحت خویش در آسایش عالمیان دانسته همواره در معالجت مالیخولیای سروری گردنکشان فاسد دماغ اہتمام روز افزون دارند - و تائید الہی قرین ذات مقدس بوده باندازه حق پرستی و خدا اندیشی خویش کامیاب صورت و معنی میگردند - درینولا (کہ ساحت دارالخلافه بنور عدالت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت) هنوز عساکر اقبال از گرد آہ و تودہ گاہ و بیگاہ نیاسوده بود کہ خبر طغیان پسران محمد سلطان میرزا و غبار نمد برانگیختن در صوبہ مالوہ بمسامع اجلال رسید - کہ از ان باز (کہ سر

(۲) نغہ [ی] خبر طغیان پسران محمد سلطان میرزا - و غبار فساد انگیزان در مالوہ (۳)

از فرمان برداری پادشاه صورت و معنی خود پیچیده آواره ملک ادبار شده اند (بعد از درازی سرگردانی و کوتاهی سخن مالوه را خالی یافته بآنحدود رفته اند - و اربابش کوتاه اندیش را مناسب حال دیده در جمعیت خود و تفرقه رعیت میکوشند - خدیو زمان را (که دانای اسرار نهانی و معدن رافت و مهربانی ست) بخاطر اقدس گذشت که در دفع این فتنه اندوزان اگر بجهت ملاحظه حال سپاهی اغماص نظر کرده آید خلاف رضای ایزدی باشد - و (اگر توجه باطفاى نایره این فتنه نموده شود - و بذات اقدس عزیمت این یورش اتفاق افتد) خلاف قانون عقل بوقوع آید چه آن طبقه را آن حالت نیست که بدفع ایشان آنحضرت را خود متوجه باید شد - و در آئین سلطنت میهن است هر کاریکه بسخن ساخته شود به تیغ نباید پرداخت - و هر امریکه بدلاوری امرای اوسط و ادنی کرده آید به نویذنان بزرگ نباید حواله فرمود - و همواره در مدارج امور پاس آئین سلطنت نمودن (که عبارت از قدردانی و پایه شناسی ست) از لوازم اقبال است - و (اگر بنا برین قانون خلافت باین کار ملازمان عتبه اقبال نامزد میشوند) سران و سروران ملک (که سعادت در جهانی را در فرمان برداری پادشاه خود میدانند) در ساعت کمر اهتمام بسته متوجه این کار میگردند - اما بجهت گرد آمدن ریزه سپاهی (که وجود این گروه ناگزیر این مقصد است) دیر تر صورت می بندد - و کار اندک بسیار میشود - و آئین سلطنت تاخیر در امثال این امور بر نهد - بنا بران شاهنشاه عالم و دانای روزگار بمقتضای بالغ نظری خود چاره این کار فرمودند و توجه در ضمن بے توجهی و پروائی در پرده بے پروائی صورت داده بظاهر اغماص نظر فرموده بباطن همت در دفع این شورش بستند - و روز رشن هیزدهم شهریور ماه الهی موافق یکشنبه بیست و پنجم صفر بشکار پرگنه باری^(۳) (که اکثر اوقات بآنحدود بشکار چیده و آهو نشاط پیدا میکشند) روی توجه آوردند - تا ارباب اخلاص و خدمت دوستان بجهت بے غوغای طلب بطور خود حاضر شوند - و سایر مردم چه ملازمان اینها و چه مردم دیگر بدید اینشان^(۴) (چون منعه نباشد) هر آینه باسانی جمع خواهند شد - و چون مردم بیزدی فراهم آیند جمع را گزین کرده باین کار فرستاده خراهی شد - باین اندیشه مراب نما از مستقر خلافت برآمدند - و عرصه باری را مخیم اقبال ساخته بجانب دهول پور و گوالیار (که مالوه رویه است) شکار کنان غنائ عزیمت مصروف داشتند و امرا و سایر ملازمان عتبه اقبال روی امید بجانب مخیم نصرت نهاده فوج فوج می رسیدند اگر رؤس مخلصان^(۵) درگاه (که ملزمان عرصه شکار اند) فراهم آیند بتسخیر عالم کفایت میکند

(۲) در [چند نسخه] اواسط و ادانی (۳) در [بعضی نسخه] بازي (۴) نسخه [و] بدیدن ایشان

(۵) نسخه [ز] ملازمان درگاه •

د اکر بهادران پادشاه شناس جمع شوند احصای آنها که تواند کرد - و هرگاه نوکر نوکر هم گرد آیند اندازۀ آنها که تواند گرفت *

چون دهل پور مخیم سرادقات عزت گشت سکت سنگه پسر رانا آدیسنگه در رکاب نصرت قباب ایستاده بود - آنحضرت (چه از روی انبساط - و چه از ان رهگذر که مغروران فتنه اندوز مالوه بخواب غفلت روند) خطاب کرده فرمودند رانا تاحال (که اکثر زمینداران و بزرگان هند باستان بوس سرافراز شده اند) آمده احراز این دولت نموده است - میخواهم که بر سر او ایلغار فرمایم و سزای او را در کنار او نهم - توجه خدمت خواهی کرد - زمانۀ امثال این مقدمات از روی شگفتگی به پسر رانا میفرمودند - و او مذاقانه تقبلات می نمود - و آخر آن کچ نهم بیدولت بسر معامله نرسیده و هزل را جد فهمیده فرار اختیار نمود - و از بے دانشی از بدنامی ظاهری گریخت و در رسوائی حقیقی افتاد - چه آن نادان را این تصور شد که بندگان حضرت در پردۀ این شکار سزای رانا خواهند داد - و من بدنام میشوم که او رفته حضرت را بر سر پدر خود آورد - و ندانست که جز صورت مطایبه نیست - و این دولتمند خدا پرورد کئی بدفع امثال این زمینداران بے سعادت خود متوجه شود - و در نیافت که بر تقدیر تحقیق این معنی گریختن از چنین اقبال خود را در هاویۀ ادبار انداختن و از بدنامی ببد ذاتی شتافتن است - و چون خبر گریختن این مدبر بمسامع اقبال رسید غضب شاهنشاهی در حرکت آمد - و هزل صورت جد گرفت - و الحق چنین بایست - که از آغاز جلوس براوزنگ شاهنشاهی اکثرے از سرافرازان هندوستان (که کلاه نخوت کچ نهاده سر اطاعت بهیچ یک از سلاطین فرود نیاروند) تارک عبودیت بزمین بوس انقیاد آوردند مگر رانا آدیسنگه که درین ممالک رائے ازو تبه رای تر و خود آرای تر نبود - آن تهور سرشت بے اعتدال (که شوریدگی آبای او ضمیمۀ بد مستی او شده بود) بکوهستان محکم و قلاع متین مغرور گشته سر فرمان برداری از درگاه معلی یافت - و بفزونی مال و ملک و بسیاری راجپوتان فدائی و سایر اسباب دنیا دماغ نخوت و استکبار گرم کرده راه سعادت گذاشت - همت جهان گشای بنادیب او مصمم شد - و اوائل مهر ماه الهی موافق اواسط ربیع الاول نهضت عالی اتفاق افتاد و بتائید اقبال روی توجه بتسخیر ولایت هندوآره آوردہ بجولان نصرت بولایت او درآمدند [چون عرصۀ ظاهر قلعه سیوی سوپر (که صیت شهرت او دران ولایت بلند است) مخیم اقبال شده]

(۲) نسخۀ [ی] سجل سنگه (۳) نسخۀ [۵] بزمین انقیاد نهاده (۴) در [بعضی نسخه] مندواره

و نسخۀ [ب] بندرماره (۵) نسخۀ [۱۱] سوئی سوپر - و نسخۀ [ج دی] سوئی سوپر - و نسخۀ [ح]

سوئی سوپر *

بظهور پیوست که قلعه خالی ست - پیش از نزول اجلال کسان سورجن حاکم قلعه رننجهور متوحش شده با رعایا خود را برکناره کشیده اند - حضرت شاهنشاهی خلوه قلعه را تفرؤل بر فتوحات عظیمه گرفته در روز دران ساحت دلگشا نزول اجلال داشتند - و از نواحی و حوالی آذوقه بآن قلعه سامان فرموده نظر بهادر را بحکومت و حراست آن تعیین فرمودند - و از آنجا بشش منزل قصبه کونه را (که از مواضع محکم آنحدر است) مخیم سرادقات فتح ساختند - و حکومت آن قلعه و ولایت بشاه محمد قندهاری محکوم فرموده او را دران سرحد گذاشتند - و از آنجا بفتح و نصرت نهضت نموده بظاهر قلعه گاگون نزول فرمودند *

و از سوانح آنکه نکتہ طراز حکمت اندوز سحر پرداز بدائع نگار برادر سترگ عنصری و معنوی شیخ ابوالفیض فیضی از خلوتکده عزلت ببارگاه خدمت گیهان خدیو بلذی گرای آمد - و بقضون عواطف شاهنشاهی اختصاص یافت - آن نوباره گلستان دانش پیوسته (در ملازمیت فافلسالار قرائل ملکوت - نخلبند نگارستان کثرت در وحدت - پدر بزرگوار) تحصیل مراتب دانائی کرده در اندک فرصتی در دبستان حقیقت آمود (که مجمع بحرین نظر و اشراق - و مرجع حکمت شناسان بارگاه علم و عمل است) بپایه والای آگاهی جلوه ظهور فرمود - و از فائز آن صحبت زبان او بسحر کاری سخن طرازان نظم پرداز گشایش یافت - و هیبت کمال او جهان صورت را چون عالم معنی فرو گرفت - و از آنجا (که سجیه قدسی والد بزرگوار آن بود که پای در دام عزلت کشیده در پاس انفس همت گذاشته - و بجهت پرده نشینی درس علوم عقلی و نقلی گزیده راه اختلاط بطبقات مردم بسته داشته) بمیامن نفس گیرای او در شهرستان باطن فرزندان سعادت پیوند خواهش طبیعت و تماشای رنگینی این عالم دانافریب آبروئے نداشت - و همگی اوقات گرامی به نفس پیرائی و دانش گزینی و آراستگی کردار گذاشته - و آن پیر نورانی (بآنکه بر مکامن مقدس خدیو صورت و معنی پی برده از اعتقاد گزینان اخلاص گرای بود) گوهر یکدلی محبت را ببار نیارده - و با گران بهائی آن متاع گزین و گرم بارائی این جذس فاخر و میبزی مشتوی بجلوه گاه فروخت نیارده - و از آنجا (که دیدن او دیدن کثرت از روی وحدت بود) از کثرت وحشت گزیده - و منتسبان آن یگانه پرستار ایزدی را ازین چشمه سار حقیقت رانده رسید - و ازین رد هرگز با اعیان دولت و ارکان درگاه مقدس راه آمد و شد نبود - و (بآنکه

(۲) نسخه [۵] کونه - و در [چند نسخه] کونه (۳) نسخه [ی] سخن پردازان نظم طراز (۴) نسخه

[ح] [سجیه ندسی (۵) نسخه [ح] گرامی او (۶) نسخه [ی] سعادت مند (۷) نسخه [ح]

آراستگی کردار و وارستگی از دام روزگار گذشتن (۸) در [بعضی نسخه] آن یگانه پرستاران ایزدی را *

بسیار به از هم پیشها بوسیله آن گروه انبوه از ثروتمندان صورت حسد برده افتراها کرده - و شرشها انداخته - و از فنون دریافت شهریار حقیقت‌پژوه در گو ناکامی فرور شده (اصلاً خاطرات باخلاق نیک‌اندیشان بارگاه تعلّق مایل نشده - و در چاره این کار راه اسباب نرفته)

دربغلا (که خدیو جهان بتسخیر چیتور عزیمت داشت) ذکر نور افزای چراغ بینش اشرف برادران بمسامع همایون رسید - اشارت عالی باحضار آن گلدسته هنرمندی شد - طبقه از بد نهادان کوزه‌اندیش بر حقیقت حال آگاهی نیافته این طایب عاطفت را بعنوان مطالبه عتابی واده یربلیغ مضطاج بحاکم دارالخلافه ارسال داشتند - شب آبان دهم مهرماه الهی موافق شب چهارشنبه بیستم ربیع‌الاول (برخه ازان نیلی قبا سپری شده بود - و آن دیده در بزمناشی نوخاستگان بزم چمن تشریف برده) جمع از ترکان آمده حوالی منزلگاه ما را قبل کردند و همانا طایفه از بدگوه‌وران فررمایه (که تفصیده دلان ریگستان حسد اند) ضمیمه خیانت شده آن عوان نادان را بران داهته‌باشند که شیخ فرزند خود را پنهان خواهد ساخت - و در فرستادن معذرت خواهد جست - و همگی اندیشه این فررمایگان آنکه زمانه آزار برسد - چون معلوم شد و از حقیقت کار آگاهی آمد حیرت افزود - و از دیر حاضر شدن آن فیض‌پذیر مایده فیاض علی‌الاطلاق نزدیک بود که حیلۀ اندوزی و شرارت افزائی صورت راستی گیرد - و رو به بے‌آزر می آورد درین اثنا آن برادر گرامی رسید - و شورش تسکین پذیرفت - و آن گروه غرق خجالت شدند چون ابواب مکاسب مسدود بود سرانجام سفر دشوار شد - و بسعی تلامذه و اهل ارادت این دشوار نیز آسان گشت - و در همان دامن شب سنگ تفرقه افتاد - منسوبان این دودمان عموماً و خصوصاً در گرداب غم فرو شدند - و بدلدهی آن رموز دان آفرینش چاره ناشکیبائی دست داد - فرمودند که نخستین چهره خاطر من بمقتضای نشاء بشریت از سخن ساران بدگوهر غبار آلود گشت و گر نه خاطر حقیقت‌آموز شگفتگی دارد - و جز فرخندگی و نشاط چیزه ازین سانحه غم‌نا متفرّع و مترتب نخواهد شد - عنقریب نوید سرپلندی آید - و قفل شادمانی گشوده گردد نخستین جرعه درده (که بکام این نادان محفل دانش رسید) این بود - و پس از سپری شدن روزی چند مزده غریب‌نوازی خسرو آفاق رسید - و سرمایه نشاط جاوید بدست افتاد

(۲) با (نور افزائی چراغ بینش اشرف برادران) (۳) نسخه [۵ ح] نوزدهم (۴) نسخه [ب]

عوانان نادان را - و نسخه [۵] آن عوانان را - بر حال بر تقدیر افراد مراد ازان حاکم دارالخلافه است و بر تقدیر جمع ترکان (۵) در [بعضی نسخه] این نادانان محفل دانش - پس مراد ازان حامدان و سخن سازان باشند - و بر تقدیر افراد مولف مراد است *

و این قصیده را دران نزدیکی در ستایشِ نعمت رسیدگیِ انتظام داد، اند *

* قصیده *

سحر نوید رسان قاصدِ سلیمانی • رسید همچو سعادت گشاده پیشانی
رخه چو خلق عزیزان بخاطر افزوی • لبه چو دستِ کریمان بگهر انشایی
بسر گرفته چو همّت بلند پروازی • بپا گزیده چو دولت فراح میدانی
هجوم کرده برو آشنا و بیگانه • چو میزبان توانگر بروز مهمانی
کمر بستگی و چابک روی بدسته چنان • که دورِ منطقه گرد سپهر درانی
نموده شهرِ والای او ز طرف کلاه • تذرو اوج عنایت ببال جذبانی
بفرق بسته ز دولت خجسته مذشوره • که همچو عقل بتارک نموده عفوانی
خط که یافته در بارگاه جاه و جلال • ز قهرمانِ خلافت خطاب فرمانی
مبشرانِ سعادت ندا کنان که بخوان • نجات نامۀ خود ای حزین زندانی
مرا نظاره اش از دور ببقارای داد • چه ببقارای با صد قرار ازرانی
دل ز جذبش زنگش در اهتزاز آمد • چو از تحرکِ ناتوس روح نصرانی
بهیوسه کدم پایش فکر غافل ازین • که کار گردد دشوار در قدم رانی
بذوق من طلبِ ناگهان او بنمود • چو بهر سالک توفیق جذبِ رحمانی
ازان زمان چه نویسم که بود بآرام • مسفینۀ دلم از موج خیز طوفانی
حدائقِ سخنم را بهار افزونی • شقائقِ نفسم را صباح ریوانی
گه چو رهم سراسیمه کز کدام دلیل • برم ظنون و شکوک علوم اِقانی
چرا بود مخالف رسومِ اسلامی • چرا بود متشابه حروفِ فوقانی
زبان کشیده بدار القضا^(۲) عجب و ریا • شهید کذب ز دعویِ گرانِ ایمانی
اگر حقیقتِ اسلام در جهان ایست • هزار خذدۀ کفر است بر مسلمانی
گه چو عقل فرو رفته کز چه دریابم • رموزِ حکمتِ دانا دالانِ یونانی
چه کرده است تخیلِ مُعلمِ اول • چه گفته است ز معنیِ مترجمِ ثانی
چه حکمت است الهی که مَرْتَسَم سازم • ازو بلوحه باطن نقوشِ عرفانی
دل فروغِ حقیقت چگونه برتابد • دلم نگشته بمشکاتِ قدس نورانی
کدام ره بطبیعی که طبع دریابد • ز گرم و سرد و ترو خشکِ دشتی^(۳) رگانی
چسان شناخته دانا بلمسِ سبابه • مزاجِ جوهرِ دل از عروقِ شریانی

(۲) در [بعضی نسخه] بدار القضا عجب درمained (۳) نسخه [ز] خشک و دشتی *

کدام رو بریاضی که از ریاضت آن * شوم دقیقه شغاس سپهر گردانی
 چراست گنبد پنجم سر بر بهرامی * چراست منظر هفتم رواق کیوانی
 گه گرفته بسنجیدن جواهر نظم * زلف و معنی پر کفین میزانی
 دماغ طبع معطر بعطر فردوسی * صماخ فهم مشرف بصیت خاقانی
 گه تاغل انشای نذر رفته روز * بمغز جان زده گلدسته گلستانی
 گه بفکر معما باین گمان که مگر * کذب بچوهر فولاد طبع سوهانی
 زبان پر از سخن معرفت و لے یکدم * سرم تهی نه ز ماخلوبای پنهانی
 نمود جلد مرا ثقل زده طیفوری * نهاد معز مرا داغ عشق صنعانی
 نظر طلایه فرست جناح مجنونی * خرد مقدمه ساز قیاس برهانی
 بوابی نظر عشق در ورق سوزی * نسائم گل دانش بصفحه گردانی
 ز جان چه گویم یک جان و صد گرفتاری * ز دل چه لاف یک عشق و صد بردشانی
 خلیل در جگرم همچو موی شیر همان * که گرد چشم غزالان کنند مرنانی
 پدر که دیر بماند ظل عاطفتش * نمیگذاشت مرا از سر سبق خوانی
 در آن مقام که از انقسام تربیتش * چو او شوم مگر از عالمان برتری
 بصیتش همه کای ناشنای صبح وجود * بگیر لقمه حکمت ز خوان لقمه ای
 مکن هوای بری پیکران حسن مجن * ز بازی تو بروید جناح شیطانی
 خوی از جبین مفسان دمدم کزین سیلاب * بغای پنبه در آتش کشد بویوانی
 چه حالت است دلت از کجا و عشق کجا * جفا مکش که نیاید ز شیشه سزدانی
 ز عشق هند نزدان دل ترا چه گشاد * کلید کعبه مجبوری از صلیب بهدانی
 میان عقل و جفون بود سیرم القصه * که بود دانشم آمیخته بدانانی
 ز خواب غفلتم آرود رو به بیداری * سماع صیت قدم برید سلطانی
 چه سحر بود ندانم که از نتیجه آن * دلم بربست ز اندیشه های نادانی
 تبارک الله ازان جذب که روح مرا * ز سنگلاخ غم افکنده در تن آسانی
 بسوخت اینهمه خار و خس هوا و هوس * به نیم لامعه بارقات سبحانی
 شدم سوار سبک گام توسن چالاک * که کورده از سر دانش سپهر جوانی

(ر) نسخه [د] ز آتش - و در [بعضی نسخه] پنبه و آتش - و گمان برم که بسان پنبه الخ باشد (۳) در

ز اکثر نسخه [چونی صلیب]

چو نوح گشتم طوفان نور دريائي * چو خضر بودم تنهارو بياباني
 ز فرط شوق چنان مي شتافتم که مگر * شدم چو روح مجرّ ز ثقل جسماني
 روان چو شخص تماشا بشاه راه ادب * ز پای دل گسلايیده بند کسلافي
 درينکه تا بچه صورت قرار گيرد کار * همه تصرّر و تصديق من هيدواني
 بنوک خامه اندیشه ام دران ره يافت * نسيج مدح شه نشه طراز سجاني^(۲)
 سوان موکبش از دور ناکهان بزمود * که گشت دیده من زان سوان نوراني
 خبر ببارکه شهر يار شد کاي شک * رسيد بر در فردوس مرغ بستانبي
 خطاب شد که تطف کزان رساندش * با سمان سعادت ز تيم ظماني^(۳)
 کشيد قايد دولت زمام طالع من * بسوی بارگه حضرت جهانباني
 نخست بوسه زدم خاک آستان يعني * بچشمه سار رساندم شفا عطشاني
 جبين بسجده شکرانه بر زمين ماندم * همين نه با وضوی تن بغسل روحاني
 چه گويم از در دولت سراي اقبالش * نمونه عجب از بارگاه يزداني
 نه بارگاه جهان که بود در شهرش * متاع لطف و عنايت بصد فراواني
 چهارزان حراي آن رفيع مقام * بعاکفان سموات کرده جبراني
 ز اهل دانش و بينش سئاه گرد بگرد * نشسته خسرو والا به تخت يوناني
 فروغ بخش شبستان هند اکبر شاه * چراغ بارگه دولت تمرخاني
 تبارک الله ازان ملک کز لطافت طبع * درخت و خاک درو کرده عودي وباني^(۴)
 اشاره رفت که در پيشگاه مجلس انس * شکفته دل بنشيني و شوق بنشاني
 به پيش پای اورنگ شاه بنشستم * زهان ناطقه لبريز از ثنا خواني
 فشاند گوهر احسنت بر سر سختم * سخنوران چه عراقي چه خراساني
 بکه ز روی تير که کيست اين ساحر^(۵) * که ميکند سخش لولوي و مرجاني
 بکه بره تعجب که اين شگرف گهر * پديد شد ز کدامين سحاب نيساني
 کدام مرغ فواگر بتارگي برخاست * که تازه کرد صفيّر هزار دستاني
 ز بان پست خيالان دراز شد بر من * که داشت کلخ ضميرم بلذذ بنياني
 طراوت نفس از گرمی جواب نرفت^(۶) * که بود بر لب فيضي زال فيضاني

(۲) در [اکثر نسخه] سجاني (۳) نسخه [۱] بيارندش - و نسخه [ب] بياريدش - و نسخه [۵] و

رسانيدش (۴) نسخه [ب] کاني (۵) نسخه [۵] شاعر (۶) در [چند نسخه] برفت .

- بگونه گونه تنقّد شهنشهم بنواخت • که پایه پایه فرود آمدن ز حیرانی
 زبان بپوشش من برگشود کای طوطی • ریاض نطق ترا از که بود رضوانی
 سواد شهر خیال ترا که داد ضیا • اساس نظم بلند ترا که شد بانوی
 پس از ادای زمین بوس بندگی گفتم • که ای سپهر مطیعت بامر اذعانی
 امان عهد تو استاد مهربان منست • که لوح انجید آداب او ست طولانی
 وگر سبب طلبی اوستاد من پدر است • چه حق که نیست بمن زان بزرگ حقائق
 زبان بدوق سخن تا مرا بچنبیده است • بنعمت پدرم بوده تیز دندانی
 ز مبدأ مرض جهل تا نقاهت طبع • بدروهای درونم نموده درمانی
 دگر بگفت کزین ناظمان معنی سنج • به پلّه که نهادند جنس رجعتی
 کدام پی بره راست بوده است ز نظم • که نیست در قدمش خطوهای حرمائی
 کدام راه نود است ملک معنی را • که ببینیش متحیر به تیه هیمائی
 بعض شاه رساندم که ای پناه سخن • حدیث طایفه شعر نیست پایانی
 سخذوران که ازین پیشتر سخن کردند • که سر زان لب شان نکتهای امعانی
 همه حکیم مزاجان پاک دل بودند • وجود داده طهارت ز لوح عصیانی
 کشیده نقش حقائق بدور اندیشی • نموده درک دقائق به تیز اذهانی
 همه بمشهد جان حاضر و بتن غایب • همه بذات خدا باقی و ز خود فانی
 علی الخصوص سخن آفرین خط طوس • که در ریاض سخن بوده پیر دهقانی
 قیاس کار ز شهنشاه اش بگیر که نیست • بزور بازی او رستم سجستانی
 درو جزاین نقول یانت هیچ نقص که بود • بزرگوار غلامان فوج سامانی
 اگر بدور شهنشاه نکته دان بودی • به تیوگی نشده روز او شبستانی
 دگر قدح کش غزنی که میدهد جان را • شراب معرفتش نشنهای ادمائی
 مپرس ازان چمن آرای گلشن معنی • که در حدیقه او نقطه کرده رمانی
 حدیقه ایست ملون که گر بود امکان • بصد بهار گله زان حدیقه بستانی
 سزا بود بسویدای دل رقم کردی • لطیفهای حقائق نگار شورانی
 نقاره سخنش تحفة العراقین است • سزه که دست بدستش چو گل یگردانی

ز سحرکاری گنجور گنج‌خیز مپرس * که داشت کلکش بر گنج غیب نعبانی
 بظلم او برسد نظم غیر اگر برسد * مخیل متنبی نص قرآنی
 ز انوری چه نویسم که تا بچرخ رسید * ز برق فکرت او شعلهای نیرانی
 رسانده گرمی معنی حکمت آمیزش * مزاج مدعیان را بجوش بحرانی
 ظہیر چرب زبان را نگر که بود ازو • سماط عالم معنی بقارہ الوانی
 مگر نبود هوددا دقیقهای کمال * که شهوة شد بجهان سرمه صفاهانی
 سخن شناسان خالق معذیش خوانند • به بین که معنی والاش نیست خلقانی
 تبارک الله ازان رمزدان که در ملکوت * بعلم منطق طیرش رسد سلیمانی
 درای درد دل عاشقان ز عطار است * کزوست روح قدس با شکسته دگانی
 شکر فشانی سعدی به بین که شهپر روح * نموده بر شکر طبع او مفس رانی
 نشاط خیز بود بلبان معنی را * بدوستان و گلستان او خوش الحانی
 ز خسروان معانی جداست خسروهند * که بر ارائک معنی نموده ساطاتی
 ستوده صاحب صاحبقران ملک سخن * که ملک گیرش ایرانی است و تورانی
 نکات حافظ معجز بیان چه برگویم • لسان غیب بداند انسی و جانی
 دماغ سوخته را روح تازه میسازد * طراوت سخن نخلدند کرمانی
 برتبه نیست کم از اسفرنکی و طبسی • سخن سرای اخسیکنتی و اومانی
 غرض شمار اساطین معنی است ارنه • گذشته اند بس چون رفیع لذیذانی
 پسند طبع حریفان حرف سنج سزد * بچوئے که بود در حدیث سلمان
 خوشا نوای معارف طراز عارف جام • که محو بود بچشمش نقوش اکوانی
 ز بس لطافت الفاظ نکته آمیزش * بود معانی صورت نما برخشانی
 بجامعت او بعد ازو کس نگذشت * ز نظم و نثر برو ختم شد سخن رانی
 بار حدیث حریفان برابر آوردن • بود حکایت شددیز و گاو پالانی
 یکن یکن همه بر بستر فنا خفتند * کشیده بر سرخون طیلان کتمانی
 دران صماخ که این نکتهای ژرف نشست * چه جای شعر فلانی و نظم بهمانی
 کمون هم از شعرا بی شماره اند و • گزیده بر ملکی گیر و دار سبانی

(۲) در [چند نسخه] نرسد (۳) این بیت را در نسخه [وح] بعد شکر فشانی سعدی الخ آورده

(۴) نسخه [د] را (۵) در [بعضی نسخه] غلظی - و در [بعضی] طابی

بچشمِ کلبِ فرماده در تک و درِ حرص * بخاکِ ریخته صد آبرو ز بے نانی
 بچشمِ خیره سیه کارِ نقشِ مطرودی * بنفسِ تیوه گل اندرد چاهِ خذلانی
 بچهار سوی ملامت که خاکِ دهر برو * اسیرِ بیع و شرای متاعِ خسروانی
 گهی درشت ادائی ز لب برون کرده * که لفظ برتنِ معنی نموده خفتانی
 که خیالِ خنک برده در عبادتِ گرم * چو آبِ سرد بگرما به زمستانی
 تراشِ دره خرف ریزهای خام برو * نهاده قیمتِ فیروزه بدخشانسی
 چنان درشت که هرگز بدل نه پیوند * حدیثِ شان بسریشم اگر بچسبانی
 چو رنگِ خاکِ نشانِ همچنان بر آید خشک * بهفت دریا گر نظمِ شان بجنبانی
 سخن ز غارتِ استاد کرده صد دفتر * که در شمار نیاید متاعِ قالانی
 سوادِ نسخه گفتارِ شان بچشمِ خیال * سیه گلیدی خر سیرتارِ ملتانی
 بملکِ آهن فی نی بتمامِ الماس * کشیده بر ورقِ حق خطوطِ بطلانی
 دلی که رنگِ حقیقت ز نظمِ شان جوید * ز خیزران طلبد لایهای نعمانی
 برویِ شان در گلزار بسته به کین قوم * بخاکِ ریخته گلهای چاک دامانی
 چو کس نماند بعالم من آنکس امروز * که تازه کرد سخن را بتازه دیوانی
 غریبِ ملکِ معانی درین رباط منم * ز کاروانِ سخن با تمام سامانی
 کفونِ کلیدِ سخن آسمان سپرد بمن * ز دل گشایش و از من کلیدِ جنبانی
 بهشتیانِ لطافتِ سواىِ فکرت را * معانیم همه حوری کنند و غلمانی
 نکند داشته صورتِ نگارِ لوح و قلم * زبانِ ملکِ مرا از صریحِ بهتانی
 حدیثِ من بشه نشاء بنده پرور بود * چو باخدای کلامِ کلیم عمرانی
 بهفت خیز و علم از قلم بکش کامروز * مسلم است ترا کشورِ سخن دانی
 زبانِ بنکته بجنبان که در بدائعِ نظم * فرزدقی بتو ارزانی است و حسانی
 چه جادوئیست بر شمعِ رشاقه قلمت * که رنگِ میدور از کارنامه مانی
 رسید حکم که از نکته سنجی شعرا * بعرضِ ما برسان آنقدر که بتوانی
 زبانِ وره که دگر باتو در سخن بچد * سزد بدستِ ادب گردنش به پلچانی
 چه گویم آنکه بزرین لباسِ دارائی * بزر گرفت سراپای من ز عربیانی
 چه گویم آنکه چو از خاک بر کشید مرا * سرم بلند شد از بادپای چوگانسی

چه گویم آنکه ز گنجینه‌های انعامش * سفید و سرخ چه اندوختم به میانی
 چه گویم آنکه ز لطفش چه طرف بربستم * ز هر چه لازم خانی ست و ترخانی
 دو دولت از در اقبال تا بمن رو کرد * کشید طالع انکیسیم بلخیانی
 یک معلمی شاهزاده‌های عظام * که بر نهال ادب می‌کنند اغصانی
 نخست حضرت سلطان سلیم دریادل * که جلو خردش موجه ایست عمّانی
 دگر طراز پرند امید شاه مراد * که دامن فلکش می‌کند گریبانی
 دگر جهان ادب دانیال کز شفقت * کواکب شرفش می‌کنند اخوانی
 و ز روی حقیقت به نزد شان بودم * چو پیش پیر ادب کونک دبستانی
 ز فلک منشان کز کمال عقل کزند * در انتظام جهان با سپهر افرانی
 بلوچ عقل کس را که چشم دل باز است * خطاست دیده بسوی حروف بستانی
 چرا بجای سویدا نهد سواک مداد * دل که از امعات هداست لمعانی
 درم سجود ارادت که از میامی آن * بانحطاط کشیدم قسوی حیوانی
 با آسمان کرم هر یک ازان دوشرف * بفرق طالع من منته ست منّانی
 جهان پناه شها آفتاب قدر مها * که جان عالمی امروز و عالم جانی
 سخن درست بگویم که هفت قالب را * همین نه جانی و جانی که جان جانی
 بفر بخت و شکوه نهاد و رفعت قدر * ز هر چه عقل بسنجد هزار چذدانی
 بسوز عید ظهور ولادت زبده * که بختیان فلک را کزند قربانی
 در التفات و کرم اختیار نیست ترا * ز آفتاب چه آید بجز درخشانی
 زمام درت آنکس که بار محمل بست * بفرقه منت باز آردش پشیمانی
 گران نیاید اگر بر مسامع اجال * حدیث تازه کذب با وثوق ایمانی
 بآن خدای که در ذات شاه تعبیه کرد * لطافت ملکی با کمال انسانی
 با آسمان که ز روی ارادت حرکت * حکیم نیز نظر گیرش بحیوانی
 باز تمام کواکب ز ثابت و سیار * همه به بحر فلک قطره‌های امکانی
 بانظام عناصر که بر صیغه کون * همی‌کنند بنظم وجود ارکانی
 با اجتماع موانید کز تقلّب حال * همی‌کنند بهم انتزاع ولدانی
 به یکل تن آدم که عالم ست صغیر * کزان حواس و قوی را رسید بلدانی
 بگرمی نفس صادقان که نمودند * بعد روز ازل نا درست پیمانی

بختاکِ ناصیه‌آرای سجده‌های فیاز * که می‌برند ریاضت کشانِ لبخانی^(۳۱)
 بگردِ راه سلامت روانِ منزلِ قدس * بیدرقانِ سلوکِ طریقِ اتقانی^(۳۲)
 بنکته سنجی توحیدِ پورِ اعرابی * بشرقه پوشی تجریدِ پیرِ خرقانی
 که معتکف نشدم از برای مال و منال * بحضرت تو که با بخت و تخت شایانی
 خدای عز و جل بر ورخت تجلی کرد * که قبله من درویش از بیِ آنی
 عبادتِ سمت بروی تو سجده آوردن * که در سچود ادب قبله گاه گیهانی
 خدا شناس کمال تو می شناسد و بس * که قبله گاه امیدِ خدا شناسانی
 سجودِ بندگیست بر جهانیان فرض است * درین سخن نبود اختلافِ ادیانی
 چرا نه قبله اقبالِ من شود حرمت * که روی دل بتو دارند قاصی و دانی
 بشکرِ نعمت تو موبموی من گویاست * حدیثِ کفر مرا به که حرفِ کفرانی
 دقائقِ نعمت شرح کی توان دادن * بقیدِ حرف نیاید امورِ وجدانی
 بدوزِ عدل تو از تار و پودِ معنی و لفظ * بدوشِ ماه نهادم لباسِ کتانی
 بکعبه که من احرامِ طوبی آن دارم * گلِ بهشت کد در بهش مغلانی
 ز شام تا سحر میخاک به سینۀ من * عریسِ حجله خاطر بنارِ پستانی
 بی خایدنِ دهنای حاسدان دارم * خدنگِ کلک مرا حرفِ تیرِ پیکانی
 صغیرِ قدس برآید ز طایران خیال * چو نخاله قلمم بشکفت برآید بی
 بچنبشِ قلم کلک همگان نرسد * لوای شاه کجا و عصای چوپانی
 بکنک نمکین کز قلم برون ریزم * رسد دواتِ مرا دعوی نمکدانی
 بمن رسید ز فیضِ نوالِ مجلسِ شاه * بروح آنچه رسد از شرابِ ریحانی
 ز منتهای امل صد قدم نهم برتر * عنایت و کرمست گر کنند اعوانی
 زبانِ خواش من از ادب نمی چنبد * برآر آزمون آنچنان که خود دانی
 * فیا نهایه سؤلی علیک تکلانی *

کجا بودم - شادابی سخن سیرابی بجا آورد - القصه (چون گه‌ها خدیورا درین یورش نیتِ
 حق اساس مبتنی بر عمومِ عاطفت بود) بے آنکه اهتمام بجمع لشکرها شود امرای والا شکوه
 (که خدمت را راس المالِ عباداتِ خود میدانسته‌اند) در ملازمت جمع آمدند - و اردوی معلی
 از هجومِ عساکرِ فیروزی مند عالمِ دیگر گشت - غیرتِ ذاتی مقتضی آن شد که آنحضرت بنفسِ اقدس

نَهَضَتِ عَلِيّ فرموده متوجّه تنبيه و تاديبِ رانا شوند - و گروه از امرای ظفر اعتصام را روانه ملک مالوه ساخته عزم آنرا از غبارِ بغي و عذابِ فرزندانِ محمد سلطان ميرزا پاک گردانند قرعه اين خدمت بذاً شهاب الدين احمد خان افتاد - شاه بداغ خان و مرادخان و حاجي محمدخان سيستاني و امثال ایشان را در صوبه مالوه جایگیر کرده سامانِ این کار بر ذمّتِ همّتِ این سعادت اسان مرجوع داشتند - و این مردم از حوالی قلعه گاکرون رخصت یافته از معسکروالا روی بمقصد آوردند و بجولان همّت شتافته تا حوالی آجین عذان کش عزیمت نگشتند - و میرزایان پیشتر از آن (که عساکرِ فیروزی مند بآن حدود آید) فرار اختیار نموده راهِ گجرات پیش گرفتند - تفصیلش آنکه در وقتی (که خبرِ نهضتِ موکبِ عالی بایشان رسید که از مستقرّ خلافت منزل بمنزل پیش می آید) الغ میرزا (که برادرِ مهین بود - و سرِ تَجَبُّشِ مستخارید) برخاسته پیشِ ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا (که در آجین بودند) رفت - که یکجا شده در تدبیرِ ادبارِ خود کوشش نمایند - و (چون بآن شورِ بختان خبرِ وصولِ موکبِ مقدّس بحوالی قلعه گاکرون رسید) از راه سراسیمگی درآمده روی بمندو آوردند - و در آنجا الغ میرزا از ارتفاعِ آزاره کوسِ اقبال قالب تپي کرد - و دیگر برادران طاقّتِ مقابله و مقاومت با عساکرِ منصوره از پایه همّتِ خود برتر دیده بقدّمِ ادبارِ بجانبِ گجرات فرار نمودند - و بچنگیز خان [که از غلامانِ سلطان محمود گجراتی بود و بعد از واقعه محمود دستِ استیلا بر بعضی از قلاعِ گجرات (مثلِ جانپایر و بروج و سورت) یافته حکومتِ رانی میکرد] متوسّل شدند - و آنجا هم سلوکِ بی هنجار نموده غبارِ انگیزِ تفرقه بودند تا آنکه بعد از فتحِ گجرات خاکِ هلاکت بر فرقِ خود بیختند - چنانچه شرحِ این کارنامه اقبال بموقعِ خود نکارش خواهدیانت - و باجمله افواجِ قاهره عزمِ مالوه را از غبارِ این سپه روزگاران مصقّی یافته بجایگیرهای خود رحلِ اقامت انداختند - و عرائضِ نصرتِ طرارِ متضمّنِ ادبارِ اهلِ بغي و آزارگی آن طبقه از ممالکِ محرومه بدرگاهِ مقدّس ارسال داشتند •

محاصره نمودن حضرت شاهنشاهی قلعه چیتور را

دران هنگام (که موکبِ مقدّس را بتقریبِ سامانِ لشکرِ مالوه در ظاهرِ گاکرون توقف افتاد) آصف خان و وزیرخان (که درین حدود جایگیر داشتند) بموجبِ حکمِ معلّی پیش رفته قلعه ماندل را (که از قلاعِ مستحکم رانا بود - و بشجاعیتِ روت بلوی سرلنگی استحکام داشت) بسطوتِ اقبالِ شاهنشاهی فتح کردند - و موکبِ مقدّس بعد از سامانِ لشکرِ مالوه (بآنکه بحسبِ ظاهر از عساکرِ

با جمعی از اُمرا بر شهر رام پور تعین فرمودند - و او رفته آنرا بکلیه تیغ بشکود - و موردِ افرین شاهنشاهی گشت - و چون رانا را بجانبِ اُدیپور و کوملین نشان میدادند حسین قلی خان را با لشکرت گران بدستگیر کردنِ او فرستادند - حسین قلی خان بشهرِ اُدیپور (که دارالایالتِ رانا بود) رسیده بقتل و تهب دمار از روزگار کردنِ کُشان برآورد - و هرجا اندوخته از متمرّضان در نواحی اُدیپور و کوهستان کوملین شنید بصاعقه شمشیر آتش بار سوخت - و غنیمتِ فراوان بدست آورد و در جست و جوی رانا تکاپوی عظیم نمود - چون ازان کم گشته تیه اُدبار نام و نشان نیافت بموجب حکمِ معلّی مراجعت نموده بدولتِ بساطِ بوس سر بلند شد *

و درینولا (که مرکبِ رانا بمقامِ قلعه اهتمام داشت) بمسامع عز و جلال رسید که اعتماد خان کجراتی از جنگیز خان و میرزایان شکست یافته بدونگر پور آمده - و مقارنِ آن حال عرضداشت اعتماد خان با پیشکشهای لایق بپایه سر بر اعلیٰ رسید - از انجمله فیلِ دریائی بود که گوشهای درازِ مفروط داشت - و حرکات عجیب از سر میزد - حضرت شاهنشاهی آیندهارا بفرازش تلقی فرموده حسن خان خزائنچی را بامشور استمالت همراه آن جماعت ساخته رخصت دادند - و درینوقت او را سعادت راهبری نکرد که بدولتِ آستاندیس کامیاب گردد - و حسن خان در دارالخلافه آگره از کجرات رسیده بزمینِ بوس سعادت پذیر شد *

چون [عزیمتِ خسروانی در گرفتنِ آن قلعه] که در رفعت و استحکام انگشت نمایی دور بینان است (بیشتر شد) بهادرانِ عساکرِ اقبال پیوسته از راهِ بے جلوی بآن قلعه آسمانی شکوه رسیده می تلاشتند - و دایه دلیری و دلاوری میدادند - چون خان عالم و عادل خان - لیکن همانطور (که زمینیان را دست با آسمانیان نمیبرد) سودمند نمی آمد - و آنحضرت پیوسته بقدغنِ تمام بهادرانِ تیز جلورا منع میفرمودند که تاخیرِ چنین را شجاعت نگویند - بلکه داخلِ تهور است که اربابِ دانش آنرا از اعتدال بر کوان دانسته از اخلاقی ذمیمه می شمارند - لیکن این مردم (که مغلوبِ تهور بودند) گوش بر نصائحِ خرد افزای نکرده پیوسته بوگر و قلعه میدیدند و بسیاری از مردانِ نبرد گگونگه زخم بر رخساره شجاعت میزدند - و بسیاریه درین انجمن مرد آزمائی جامِ خوشگوارِ شهادت میکشیدند - چه تیر و تفنگ (که این صفدان می انداختند) سطحِ باره و کنگره خراشیده میگذاشت - و آنچه ازان سیه بختان می آمد باسپ و مردم می رسید و کاره ساخته نمیشد - بتأییرانِ حکمِ معلّی شرفِ نفاق یافت که جاهای مناسب اندیشیده

(۲) نسخه [ح] کوملیر (۳) نسخه [ا] بمسامع علیه رسید (۴) نسخه [ح] بدونگر پور - و در

[بعضی نسخه] بدونگر پور (۵) نسخه [د] نداشته *

قلعه را از نه برج و دیوار محصور سازند - و پُرداری تفنگ ساخته آتش درزند - و برج و دیوار را بر باد هوا داده مردان کار طلب درآیند - و از یک طرف به ثبات تدبیر اساس سابطا فهند فرمان پذیران بارگاه سلطنت باین در امر بدیع کمر همت بستند - اگرچه مورچل بسیار بود (چنانچه در آن را غازیان عقیدتمند جدا جدا پناه برای خود ساخته احاطه کرده بودند) لیکن سه مورچل عمده بود - اول مورچل خامه حضرت شاهنشاهی که صدای دروازه لاهوتی بود و صاحب اهتمام این مورچل حسن خان چغتای وای پتر داس و قاضی علی بغدادی و اختیار خان فوجدار و کبیر خان بودند - و نقابان خارا تراش ازین طرف بازوی همت بنقب قوی ساخته و مورچل دیگر بکاردانی شجاعت خان و راجه تودمل و قاسم خان میر بر و بحر مقرر بود - و درین مورچل از یک تیرانداز مسافت در عین بازنگی از کمر کوه (که قلعه بر قلعه آن بود) اساس سابطا نهادند - و مورچل سیوم بعد از اتمام خواجه عبدالحمید آصف خان و وزیر خان و جمع دیگر از بهادران سعادت‌میش نامزد بود - و (چون در آوردن دیگهای بزرگ از محال خود کار بطول میکشید) دیگ بزرگ (که نیم من غلغلۀ او بود) بحضور اشرف ریختند - چون [اعلی قلعه بران حال (که هرگز در وهم و خیال ایشان نگذشته بود) مطلع شدند] در حیرت دردمان آشفته ایشان پیچید - و دانستند که اساس استیصال ایشان است - که روز بروز سامان می‌پذیرد - بناچار دست در حیلۀ و تزویر زدند و قلعۀ ساندا سلاحدار و مرتبۀ صاحب‌خان را فرستاده آئین تضرع و زاری پیش گرفتند - که خود را در سلک فرمان‌برداران درگاه معلی دانسته پیشکش هرساله قرار میدهیم - بعضی اولیای دولت را این سخن مستحسن آمده بعضی اقدس رسانیدند - و باین قرارداد عنان ازین شغل تاقین هلاک دیدند لیکن غیرت سلطنت قبول این معنی نفرموده خلاصی را منحصر در آمدن رانا ساخت - هر چند (بزرگان اردوی معلی از تردد دایمی بتنگ آمده در برخاستن ازین مهلکه کوشش نمودند) فایده‌مند نیفتاد - و آن بدندان قدر دولت ملازمت ندانسته با تمامی اسیران سجن قلعه بر بالای برج و باره جعب شده هنگامه نبرد گرم ساختند - توپچیان چابک‌دست در میان ایشان فراوان بودند همواره بر سر گُلکاران و مزدوران تیر باران میکردند - و کار گذاران سپرها از چرم خام تعبیه پناه کرده در ساختن سابطا تیزدستی و پخته‌کاری می‌نمودند - و با این همه احتیاط هر روز قریب دریست نفر بخاک فنا می‌افتاد - روز بروز سابطا پیش می‌بردند - و نقب سرانجام میدادند - و فعله و عمال این اساس نصرت را نقود انعام در دامن امید میریختند - و زروسیم خاک بها شده بود - و از دو طرف بطوریکه توپ کار نکند دیوار گلین عرض مارپیچ برآورده برای هلاک آن انعامی منشان عقارب سرشت

میکوشیدند - و از دیگر طرف نقبچیان فولادچنگ کار پیش برده از دو جا نقب را بهای حصار رسانیدند - و از قلعه دو جا را متصل باهم میچو^۱ ساختند - در یک میچونه صدویست من داری تنگ انداخته بودند - و در میچونه دیگر هشتاد من - و حکم مقدس بغنان پیوست که میاهدان خدمتگزین و بهادران کار طلب مسلح و مکمل مقرر^۲د بایستند - که (چون آتش در دهند - و دیوار از هم باشد) تیز دستی نموده قلعه را بتصرف درآرند - روز اسفندارمذ پنجم دی ماه الهی موافق چهار شنبه پانزدهم جمادی الاخری بارتها را آتش دادند - آن برج از بیخ و بنیاد کذده با تمامی سپاه آن سیه بختان (که بر سر آن بجنگ سرگرم بودند) هوا گرفته متفرق و متلاشی شد - و فتیله میچونه درم آتش نگرفته بود که افواج ظفر پناه دیوار قلعه را پراکنده دیده بے تشخیص و ملاحظه از پیش رو برو گرفته برمنفذ آن دودند که خود را اندرون اندازند - بیکبار در میچونه درم نیز آتش در گرفت - و آن فوج سعادت پیوند (که روی بدرآمدن قلعه داشت) و گرنه از مخالفان تبه رای (که آماده مدافعه بودند) همه یکبارگی دران مدمات در آمدند و از تند بان حادثه تفرقه در جمعیت آیاد ارواح و ابدان شان افتاد - و سر رشته انتظام اعضا از یکدیگر گسیخته روی در پراگندگی آورد - و سنگها بفرسنگها رفت - و آواز این قلع عییف تا به پنجاه کوه و بیشتر رسیده موجب تعجب مستمعان شد - و منشی این خطا آن بود که راه فتیله این دو جای میچو^۱ یک ساخته از یکجا آتش دادن قرار داده بودند - و همچنان کردند - یک دیر تر آتش خورد و بهادران نیز سر رشته ملاحظه از دست داده تاختند - و پیشتر ازان (چون حقیقت مهیا شدن نقب بمسامع علی^۳ حضرت شاهنشاهی رسید) برزوان اقدس گذشت که مناسب آن بود که جای آتش دادن هم دوتا ساخته شود - مبادا فتیله بیک دیر تر رسد - و آسیب ری نماید - و همین قضیه مستقبله را بچشم دور بین دیده بودند - کبیرخان و سایر مقصدیان این مهم اندیشیده خود را تصویر نمودند - و بسرعت از یکجا بدو محل آتش دودند - لیکن در وقت کار چون تقدیر برین رفته بود تدبیر سودمند نیامد - و روی داد آنچه روی داد - قریب دویست کس از لشکر منصور عروج بملک تقدس نمودند - از انجمله صد کس نامی بوده باشند - و ازین صد کس نزدیک بیست کس پادشاه شناس و از ناموران این مردم سید جمال الدین پسر سید احمد از سادات بارهه بود - که از منظوران نظر عاطفت اثر انحضرت امتیاز داشت - دیگر میرک بهادر و محمد صالح پسر میرک خان کولابی که در عنقران جوانی در جرأت شعله آتش بود - دیگر حیات سلطان و شاه علی ایشک آقا و بزدا قلی و میرزا بلوچ و جان بیگ و یار بیگ برادران شیر بیگ یسارل باشی و میرک بهادر - و جمعه

فریب چهل کس (که در دیرهای کوه برای خود بداه اندیشیده فرمت جوی بودند) خاک و خدمت بسیار قلعہ جدا شدہ آن دنگای را - روت - و بعد از فتح قلعہ ظاهر شد کہ این بہادان چیدن از شہم گذشتند - و از جانب مختلف بآتش فریزدی سوخته نزدیک چهل کس تنہاستان عدم برابر شدند - و چون دیگر میدان نزدیک این سائہ معلوم شد خود را رسانده درک و نیرو گسارند - و مختلفان تیرہ رای از یک طرف جان می میدند - و از راه دیگر در بر آوردن دیوار جہد میکنند - تا آنکہ در اندک فرمت دیوارے عرض بہمان اتمام بر آوردند - و در همین روز در مورچل آصف خان تپ فروختند - آتش خوب در گرفت - و از مختلفان ناسی کس بعدم فرو شدند و بہادان لشکر اقبال را اگرچہ آسیب نرسید اما کارے ہم نتوانستند از پیش برد - سرچند جای آن بود (کہ قلعہ نشینان ادبار چشم بہرت کشودہ توسل بجز و زاری نمایند) لیکن [چون در لشکر اقبال امرے (کہ بظاہر سرمایہ شمانت کوتاہ بیگان شوند شد) بوجہ آمدہ بود] این معنی را دستاویز نصوت و استکبار ساختند - و شمت خسروئی این را باعث مزید توجہ دانستہ بیستہ از پیشتر توجہ فرمود - این طبقہ اگرچہ در نفس امر باجل خود فرو شدند و پیدائہ هستی این گروہ بر شدہ بود اما پایہ اخلاص و رتبہ سعادت ایشان افزہ - اگرچہ اہل قلعہ شمانتہا بظہور آوردند اما توجہ حضرت شامشاهی (کہ در وقت آن قلعہ نہ بدیدہ و تدریج بود) اطمینان پذیرفت و بہر تیز جانوں معسکر اقبال را ہدایت شد - کہ تیز دستی در امتثال این امور بر قتاد - صبرے و سرانجامے بود - چند مضبوطی آن کوه والا یکطرف - و محکم قلعہ یک جانب - و آذوق یکسو و مردان جنگی جدا - رای شامشاهی بانظام مہم سابط (کہ بہترین روشہای قلعہ گیری ست) قرار گرفت - و بیشتر از پیشتر در اتمام آن کار شگرف اتمام رفت - و آنحضرت بارہا بسابط و نزدیک بقلعہ شافوٹہ بذوق اندازی فرمودے - و نمایان نمایان زکے - از اجملہ روزے آن شیر بیشہ عظمت گرد حصار میگشت - چون نزد مورچل لکھوتہ عبور اقدس افتاد غازیان نصرت اعتمام پناہہا ساختہ لوازم محاصرتہ بتقدیم مہرسانیدند - آنحضرت در پناہ دیوارے اوستادہ از روزنہای دیوار بذوق اندازی میفرمودند - و ملازمان عقبہ دولت کہ در خدمت بستہ شرف حضور داشتند - و بدر واسطہ جلال خان اہستادہ بود - و سپہ خود را بر دیوار پناہ از زیر سپر نگاہ قدر اندازان قلعہ میکرد و فدائیان درکاہ (کہ دران مورچل اتمام داشتند) از قدر اندازی و کم خطائی یکے از توپچیان قلعہ (کہ در مقابل دایرہ سرگرم کار خود بود) شکوہ میکردند - کہ بسے از غازیان این مورچل را آسیب رساندہ است - نااہ ہمان بذوقی کم خطا سر جلال خان را پیش نظر داشتہ ہندوق انداخت

و از میان گوشت او گذشت - و چندان آسیدن نرسید - بر زبان مقدس حضرت شاهنشاهی گذشت که جلال خان آن قدر انداز خود بظور در نمی آید - اثر خود را بنماید انتقام ترا از بکشیم - و بجانب بندوق او (که از روزه ظاهر بود) بندوق سراسر کرده انداختند - و فرمودند که عجله الوقت انداختم ترا از بندوق او میگیریم - انداختن همان بود و از آن روزه گذشته باو رسیدن همان - اگر چه در آن وقت بیهوش نه پیوست (که آن بندوق بآن بندوقچی رسید) لیکن از طرز فرهشتن بندوق رسیدن بصاحب او قیاس میکردند - و بعد از کوش احوال بظهور پیوست که بندوق پادشاهی کار آن مأمور را ساخته بود - و آن بندوقچی اسماعیل نام سردار بندوقچیان بود - و باقبال روز افزون اهل آن مورچل ازین کارنامه پادشاهی آسودند - و همچنین همواره آنحضرت بسیاری از نامداران حضار را از پای انداخته بشوای آبان هلاکت می فرستادند - و روزی در مورچل جانب چیتوری (که کوهچه ایست نزدیک بقلعه) بنفس مقدس آمده اهتمام اتمام کار داشتند - و در محال (که بندوق و توپ کتان می آمد) آهسته آهسته میکشیدند - چون اعتماد کلی بر محافظت و معارفت ایزدی بود عبدال اندیشه بخاطر اقدس راه نمی یافت - ناکه توپ بزرگ نزدیک آنحضرت افتاد نه بآن توپ بیست کس از مجاهدان صفوف اقبال بشهادت رسیدند - روزی بندوق بخان عالم (که نزدیک آنحضرت ایستاده بود) رسید - و از جیب او گذشته چون بجامه پایان رسید بصیانت اهل از رطوبت عرق سرد شد - و موجب تقویت بواطن ارباب جهاد گشت - و روزی بندوق به نظر خان رسید - و بخیر انجامید - و درین شغل دولت پنداری بسیاری از امثال این حمایت دادر جهان بظهور آمد که باعین هدایت ساده لوحان انجمن ظاهر شد - و سرمایه مزید عقیدت بعتاب اخلاص گشت *

چون همت عالی مفتاح معاهد مقصود و مصباح مکمل تقدیر است علی الخصوص هرگاه چنین صاحب اقبال دل در کاره دشوار بزند هر چند از اندیشه اهل روزگار بیرون باشد بمیان بدائع قضا و قدر آن کار بآسانی بر آید - از انجمله بمقتضای همت والای شاهنشاهی (که فرجمان تأیید ازلی ست) کار سابط باهتمام راجه تودرمل و قاسم خان میر بر و بحر بخوبترین وجه اتمام یافت - و بر بالای سابط منازل و مراقب دلگشا ساخته شد - آنحضرت پیش از اتمام آن در شب و یک روز در همانجا بوده بتوجهات عالی اهتمام میفرمودند - و مجاهدان اقبال مند دل بر قلعه گشائی بسته دیوار قلعه را ویران میکردند - و از انجانب نیز دلبران دلاورها می نمودند و آنحضرت بنفس مقدس دل در پیکار بسته داد بندوق اندازی می دادند - و بششیم سطح سابط

جا کرده تماشای دایرانِ پُر دل و شیرانِ زنجیر گسل میفرمودند - و درین دوشب و یک روز این شجاعت مندان بمتابه مشغولِ پیکار بودند که خواب و خور پیرامونِ شان نمی گشت - و طاعتِ متردّدانِ طرفین طاق شده بود - تا آنکه سحرِ دی-بمهر پانزدهم اسفندارمذ ماهِ الهی موافقِ صبحِ سهندبه بیست و پنجم شعبان آن قلعه فلک اساس مفتوح شد - و شرح این سالحه بهجت بخشِ دولت افزا (که فتح نامه اقبال تواند بود) آنست که در شب گذشته (که صبحِ نصرت در پی داشت) از اطراف و جوانبِ قلعه هجوم آورده جنگ انداختند - و چندین جا رخنه در دیوارِ قلعه افتاد - و علامتِ شکستِ حصار ظاهر شدن گرفت - و نزدیکِ ساباط دایران صف شکن از لشکر منصور پیشدستی کرده بسیاری از دیوارِ استوارِ قلعه را ویران ساختند - و دادجافشانی و جان سَنائی دادند - و نصفی از شب گذشته بود که متحصّنانِ قلعه در شکافِ دیوارِ هجوم آورده یکطرف جان بیدار نذا می دادند - و یکطرف کرباس و پنبه و هیزم و روغن آورده پُر می ساختند که در حینِ رسیدنِ غازیانِ تند خوری آتش داده نگذارند که کسی عبور تواند کرد - درین اثنا بنظرِ اقدس آمد که شخصی جیدّه هزارمخنی در بر (که علامتِ سرداری باری بود) دران شکاف گاه آمده اتمام می نمود اما معلوم نمیشد که کیست - دران هنگام حضرت شاهنشاهی بندوقِ سفکرام نام (که از بندوتهای خاصه است) گرفته بجانبِ او انداختند - و بشجاعت خان و راجه بهگونت داس فرمودند که من از شدی و سبکی دست (که در حینِ زدنِ نختچیر ظهور می باید) در می یابم که غالباً بندوقِ من باین مرد رسیده باشد - خانچهان بعرضِ اشرف رسانید که این درد امشب مکرّ اینجا آمده اتمام میکند - اگر باز امشب نیاید ظاهر میشود که از هم گذشته است - ساعتی ازین واقعه نگذشته بود که جبار قلی دیوانه خبر آورد که دران فرجه از مخالفان کسی نمانده است و مقارنِ این حال از درونِ قلعه از چند جا آتش برخاست - ایستادهای پایه سربِ اعلی دران باب خیالها میکردند - راجه بهگونت داس معروض داشت که این آتش جوهر است - چه رسم ست در هندوستان که (چون کاره چنین پیش می آید) خرمی از صدل و عود و غیر آن در خورِ مکنت سرانجام میدهند - و اقسامِ هیمة خشک و روغن مهیا می سازند - و معتمدانِ سخن شغو و سغدلانِ دل بر جا را بر عوراتِ خود میگذارند - همین (که شکست متیقّن میشود) مردان کشته میشوند و آن سنگین جانان آن بے گداهان را در آتشِ آن آتشکده خاکستر می سازند - و احقّ آن صبح (که نسیم فتح و دولت وزید) مشخص شد که بندوقِ شاهنشاهی بجیمیل سردارِ قلعه رسیده و کار او و قلعه ساخته بود - و آن آتش جوهر بود - و در خانه پنا از قومِ سیسودیّه از خاصانِ رانا

و در خانه رانهوران (که سردار صاحب خان بود) و در منزل چوهرانان بسرکردگی ایسرداس جوهر عظیم شد - و تاسه صد زن در آتش ادبار آن سرکشان سوخت - و (هر چند آن شب در شگانه کس نماند - و از کشته شدن جیمیل هر یک دل از دست داده خود را بکنج ادبار کشید) اما لوازم احتیاط مرعی داشته بهادران صفتشکن و غازیان جان بزموسه را از هر طرف آماده ساخته فرمودند که هنگام ظهور بوارق مبع باعتماد جنود اقبال درون قلعه درآیند - و چون سفیده سحر دولت دمید از اطراف مورچه‌های خرد جوانان کارطلب و دلیران نبرد دوست درون قلعه درآمده در کشتن و بستن کوشش نمودند - و راجپوتان سر رشته تدبیر از دست داده جنگ کرده^(۲) کشته میشدند - و حکم معلی بنفاد پیوست که از مقابل سابط فیلان چابک دست آزموده را درآورند - اول گرد باز دھوکر تا سردیوار آمده ایستاد - و بعد از آن مدھکر درآمد - و پس از آن فیل جنگیای و سبدلیه و کادره درآمده و هر کدام کارے چند کرد که از خیال بیرون باشد *

* شعر *

در لشکر سنانها برافراختند * کمینها گرفتند و صف ساختند

همه آهنین جنگ و فواد خای * همه نامداران آهن قبای

یلانرا ز خون لعل تیغ ستیز * یکم جان سپار و یکم در گریز

بپاشید خرطوط نیلان به تیغ * توگفتی همی مار بار ز میخ

سپهدار بر ژنده پیل دمان * همی تاخت آورد برزّه کمان^(۵)

به تیغ و سنانها یکم کینه توخت * گهم دل درید و گهم سینه سوخت

ز خنجرش لاله نگارنده بود * ز درع یلان حلقه بارنده بود

. و هنگام سفیده سحری (که صبح اقبال اولیای دولت و شام ادبار اعدا بود) حضرت شاهنشاهی

بر فیل آسمان شکوه سوار دولت متوجه قلعه شدند - و چندین هزار کس از جانفشانیان دلاور

در رکاب عزت پیاده بودند - و از غرائب آنکه ایسرداس چوهران (که از دلیران قلعه بود) فیل

مدھکر را دیده پرسید که این چه نام دارد - چون نامش گفتند در ساعت متهورانه تیز رفتی نموده

بیک دست دندان او گرفت - و بدست دیگر جمده رزد - و گفت مجرای من پیش آن قدر دان

جهان آرای خواهد کرد - و از فیل جنگیایا کارنامها بظهور آمد - از انجمله راجپوت دیده شمشیر بخراطوم او

انداخته قلم کرد - و او با وجود خرطوم بریده (که زندگی دشوار است) عربدهای آسمانی برانگیخته

(۲) در [چند نسخه] کرده کرده (۳) در [بعضی نسخه] گرد باز و هکر - و در [بعضی] گرد باز و هوکر

(۴) نسخه [ج و] سپارد یکم - و نسخه [ی] سپار و دگر - و نسخه [ب ط] سپارد دگر (۵) در

[بعضی نسخه] زه بر کمان - و در [بعضی] و برزد کمان *

در گذشت - تاسي کس مردانه نامي را پيشتر از شمشير رويدن انداخته بود - و بانزده کس را بعد از زخم رسيدن - و از فيل مدهگر نيز کارهای شگرف پديد آمد - و مردانگيهای غريب کرد و از غرائب امور آنکه فيل کادره^(۲) چون درون قلعه درآمد اضطراب نموده از شور و غوغا برخاست و از اتفاقات حسنه آنکه روبروی جمعی کثير از خون گرفتهها (که تن بهلاکت داده بجانب شگافه مي آمدند) دريد - کوچۀ تنگ بود - همه را بحال تباه پايمال کرده متفرق ساخت - و بتأيد غيبي چنين موهبتۀ عظيم روی داد - و عظمت خان (که برو سوار بود) زخمي شد - و بعد از چند روز از ان زخم در گذشت - حضرت ميفرموند که درين هنگام بالای ديوار قلعه ايستاده نظارگی تائيدات ايزدي بوديم - فيل سبدليه درون قلعه درآمده در کشتن و انداختن راجپوتان متوجه شد راجپوتۀ بجانب او دريده شمشير انداخت - اندکي بروی رسيد - و او پروا نکرده او را بخروطوم پيچيده انداخت - در همين اثنا ديگر روبروی او شد - و سبدليه بار روی آورد - و شخص اول از چنگال او خلاص شده باز از روی تهور شمشير از عقب او انداخت - و الحق بسيار خوب جنيد و آنحضرت ميفرموند که در عيش زد و گير از بهادران (که می او را نمی شناختم) بنظر درآمد که راجپوتۀ از مفاصلۀ ديوار خرد او را بجنگ خود طلبيد - و او نيز گشاده پيشاني متوجه او شد بکۀ از دلاوران لشکر منصور (که آنرا هم نمی شناختم) بمعاونت و امداد آن بهادر ديگر روان شد - و او باهتمام منع کرد که رسم دلاوري و آئين مروت نيست که او مرا به پیکار خواسته باشد - و تو بمددکاری من بيائي - بصد اتمام او را از آمدن باز داشت - و خود کارزار نموده کار او را تمام کرد - ميفرموند که هر چند از اين مردانه نشان بامروت نشان جستم پديد نيامد - همانا که از مردان غيب بود که بتأيد اين بزرگ صورت و معني پيکر جسماني پوشيده بخدمت قيام داشت - اوائل فتح تا پنجاه فيل و اواخر تا سصد فيل درون حصار درآمده اعدا را پايمال ساخت - ميفرموند که نزديک به بتخانه گويند سيام رسیده بوديم که فيلبانۀ فيل سوار شخص را پايمال فيل ساخته و در خرطوم پيچيده بحضور اقدس آورد - و بعرض اشرف رسانيد که نام اين را نميدانم - اما از سران اين حصار مي نمايد جمعی کثير در گرد او جانفشاني کردند - آخر ظاهر شد که پتا بود - که پايمال مذلت و هلاکت گشت - درين هنگام (که بملازمت آورده بودند) رمق باقي مانده بود - بعد از زمانۀ در گذشت راجپوتان جنگ جوی (که دران قلعه فراهم آمده بودند) قريب بهشت هزار کس بودند - اما از رعايا (که آنها هم در مراسم نگاهباني و خدمت گذاري دقيقۀ فرودداشت نمي کردند) از چهل هزار کس زياده بودند - زمانۀ (که رايات والا بقلعه درآمد) اهل قلعه بعضی در بتکدها بخيال شرافت مقام

و تأیید اصنام قدم افشوده منتظر جانفشانی بودند - و بعضی در مساکن و منازل خود بر سر چهل ایستاده ترصدِ هلاک میبردند - و جمع شمشیرهای برهنه عام کرده و نیزهای کوتاه گرفته رو بغازیان نصرت پیوند می آوردند - و این بهادران غزا پیشه بنارک دلدوز و تیغ معرکه سوز و سنان صف شگاف کار آن سیه بختان را تمام می ساختند - و جمع (که به بتکدها و خانها قدم چهل را ثبات داده بودند) غازیان اقبال مزد را دیده بپای تهور بیرون میدویدند - و به بهادران نارسیده بصدمات قهر بخاک و خون برابر میشدند *

چنین رزمها در جهان کس ندید • نه از کاردانان گیتی شنید
چه گویم ازان جنگ و آن کارزار • که یک شمه^(۲) نتوانم از مد هزار
و از اوّل صبح تا نصف النهار (که وقت زوال این بد اختران بود) بسطوت قهرمان کبریا ارواح و اشباح این مدبران میسوخت - و قریب سی هزار کس بر خاکِ هلاک افتادند - و سبب بسیار کشته شدن آن بود که در زمان پیش بتاریخ سیوم محرم هفتصد و سیوم هلالی (که سلطان علاؤالدین در شش ماه و هفت روز گرفته بود) چون رعایا بجنگ نمی پرداختند از قتل ایمن مانده بودند - و درینولا نهایت ستیزه و برخاش بتقدیم رسانیدند - بعد از ظهور تباشیر استیلا و غلبه معذرت این گروه فایده مند نیامد - حکم قتل عام شد - و جمع کثیر در بند هم افتادند *

و از غرائب آنکه قهر شاهنشاهی به بندر قچیان قدر انداز کم خطای قلعه فراوان بود - هر چند تفحص بسیار شد از آنها نشانی نیافتند - آخر چنان روشن گشت که آن بدکاران بلباس مکر و تزویر از قلعه جان سلامت برده اند - و طریق برآمدن چنان بود که (چون عساکر نصرت اعتصام دست غارت گشاده در بستی و تاراج کردن اهل حصار سرگرم شدند) این بندر قچیان (که تا هزار کس بودند) اهل و عیال خود را چون اسیران مقید ساخته روانه شدند - و بر جویندگان آنها حقیقت حال پوشیده ماند و چنان دانستند که پیداهای عساکر اقبال بند کرده جمع را میبردند - و در چنان هنگام چنین تدبیر شایسته کرده نجات یافتند - اگرچه دران روز هیچ خانه و هیچ کوچه و هیچ گدای نبود (که از کشتهای پشتهای نداشت) اما در سه جا مخالفان بسیار کشته شدند - جمع کثیر از راجپوتان در خانه رانا (که دران قلعه بود) گرد آمده فرو شدند - و این بدنهادان دفعه دفعه دور و سه سه کس برآمده جانفشانی میکردند - و جمع انبوه در بتخانه مهابدو (که معبد و مقصد بزرگ ایشان بود) اجتماع نموده تن بشمشیر سپردند - و در دروازه رام پوره نیز گروهی انبوه شد؛ گرد هستی خود بر باد دادند - و فتح عظیم (که طراز فتحهای دولت افزای تواند شد) از ممکن اقبال بظهور آمد

و گردن کشان هندوستان را یکبارگی سودای نخوت از سر بدررفت - و بر رثه خاص بندگی از سر گرفتند - و از عساکر اقبال درین روز بغیر از ضرب علی نواجی هیچ یک جام شهادت نکشیدند و حضرت شاهنشاهی ادای سجدات شکر نموده همعنان نصرت و همکاران فتح بعد از نیمروز باردوی مقدس متوجه شدند - و تا سه روز دیگر بتقریب انتظام بعضی امور توقف نموده تمامی آن سرکار را به خواجه عبد المجید آصف خان مکرم فرمودند - و چون در مبادی این عزیمت والا نذر فرموده بودند [که بعد از حصول فتح پیاده متوجه روضه منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره (که در اجمیر نورگستر است) توجه فرمایند] زمانه (که از قلعه چیتور مراجعت فرمودند) بر تو ضمیر آن شهسوار دولت بایفای نذر (که از صدق عقیدت مرکوز خاطر اقدس بود) نافذ و تا اردوی ظفر قرین پیاده آمدند - و روز فروردین نوزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق شنبه بیست و نهم شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساخته از اردوی معلی همچنان پیاده قدم صدق در راه نهادند و منزل بمنزل در شدت حرارت هوا و تفسیدگی ریگ بیابان بقدم شوق راه قطع میشد - و با آنکه حکم عالی بود (که عساکر اقبال سواره می آمده باشند) اما مقریان بساط اخلاص را از سعادت موافقت گزین نبود - چندی از خاصان حریم عزت در سایه حضرت پیاده میروفتند - چون قصبه ماندل مضرب خیام اقبال شد شگونه قراول (که پیشتر باجمیر رفته نوید آمدن رایات اقبال را رسانیده بود) بسرعت آمد - و از منزویان تجربه گزین آن روضه مقدسه عرائض بدرگاه جهان پناه آورد که حضرت خواجه در خواب درآمده فرمودند که پادشاه صورت و معنی از حق اندیشی و خداپرستی حسن ظن بمن مسکین کرده پیاده عزیمت زیارت دارد - بهر روشی (که دانند) آن قافله سالار راه حقیقت را ازین اندیشه باز دارند - که اگر او قدر بزرگی خود دانسته کجا نظر بر من خاک نشین کوی طلب انداخته - چون این عرائض بمسامع اقبال رسید آنحضرت ازان منزل سوار دولت شدند و روز آسمان بیست و هفتم اسفندارمذ ماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطه اجمیر از ورود اقدس مطاع اقبال گشت - و از یک منزلی پیاده بدستور معهود متوجه زیارت شدند - و به آنکه بدولت سرای مخیم اقبال نزول فرمایند از گرد راه بطواف روضه قدسیه توجه فرموده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند - و جمیع مجاوران و معتقدان آن حواشی قدس را براسم اشفاق و افصال کامیاب ساختند - و تا ده روز در آن خطه فیض انما متوجه مبدأ فیاض بوده باستفاضه انوار صوبی و معنوی استلذذ داشتند *

و از جمله سوانح اقبال (که در ایام محاصره قلعه چیتور روی نمرد) آن بود که سلیمان

حاکم بنگاله بتاریکی خطبه بنام ناصح حضرت شاهنشاهی خواند - و بمنعم خان خانخانان ملاقات نموده گرگ آشتی کرد - و شرح این سرگذشت آنست که ازان باز [که مبارز خان (که بعدلی بنامزد زبان شهرت است) کافر نعمتی نموده مدعی فرمانروایی شد] تاج خان کررانی با برادران گزیننه به بهار آمد - و (چه دران ایام که محمدخان حاکم بنگاله سر شورش داشت - و چه بعد از در زمان بهادر) پیوسته گریز و نفاق را رواج بخشیده - تا آنکه بعد از کشته شدن عدلی در جنگ بهادر بعد از مدتی بهادر نیز بمرگ طبیعی در گذشت - و برادر خرد او جلال الدین دعوی ریاست بنگاله و بهار کرد - تاج خان و برادر او گاه در مخالفت و گاه در موافقت بسر می بردند - و طرح آشتی و آشنائی بخان زمان انداخته نفاق آرای بودند - و بعد از سرگذشت بسیار جلال الدین نیز در گذشت - و ریاست بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت و بعد از اندک فرصتی (که بغزین رنگ و ریزو تاج خان بر ولایت بنگ و بهار استیلا یافته بود) رخت هستی بریست - و سلیمان برادر خرد او بحکومت بنگاله و بهار و آنحدر استقلال یافت و با خان زمان طرح دوستی انداخته در ثبات کار خود کوشید - و استقلال غریب بهم رساده افغانان بے سر همه گرد او فراهم آمدند - و خزیننه جمع کرد - و فیل فراوان بدست آورد و (چون خان زمان بکارهای خود گرفتار آمده بسزا رسید - و حضرت شاهنشاهی حکومت جونپور و آن نواحی بمنعم خان خانخانان مکتوب نموده معادلت فرمودند - چنانچه پیش ازین نگاشته قلم رفیع نویسنده) زمانیه (که اساس نهاده خان زمان بود) اسد الله خان حراست آن از جانب خان زمان داشت - درینولا (که کرسی حیات او ریخته شد) اسد الله از سخافت رای کس پیش سلیمان فرستاده حاکم طلب داشت - که زمانیه را باو سپرده خود در حرام نمکی فرو شود - خانخانان چون برین معنی اطلاع یافت کسان فرستاده او را مستمال گردانید - و چون از سعادت ذاتی بهره داشت نصیحت پذیر گشته آنجا را بقاسم مشکلی گماشته خانخانان سپرد و خود پیش خانخانان آمد - و لشکر افغانان (که بخیل زمانیه آمده بود) بے بهره باز گشت لودی (که بعقل و تدبیر و سعادت در زمره افغانان مذکور امتیاز داشت - و وکیل مطلق سلیمان در کنار آب سون بود) چون خانخانان را مرد آهسته صلاح جوی مصالحه طلب دانست طرح دوستی افکنده ایمنی ملک خود را از آسیب صدمات افواج شاهنشاهی باین رنگ اندیشید و میان او و منعم خان بتخف و هدایا و رسل و رسائل مبادی رابطه رسمی استحکام گونه یافت و درین وقت (که زیارت جهانگشا به تسخیر چیقر نهضت فرمود) سلیمان در مقام استیصال راجه آدیسه و ابراهیم شد - و چون از منعم خان خانخانان خاطر جمع نداشت در چنین هنگام فرصت

(که رایات جهانگشا بتسخیر قلعه چیتور متوجه بود) بوسیله لودی محرک سلسله یکجتهی شد که خاطر ازو جمع سازد - و طرح مصافات انداخت - و بعد از مراسلات اتحاد و مقارفات یکدلای قرار داد که خانخانان بدیدن او آید - تا در مواجهه اساس رابطه را استحکام دهد - و خطبه و سکه را بالتقاب گرامی شاهنشاهی مژین گرداند - خانخانان را رای بران قرار گرفت که بدش سلیمان رفته سر رشته ظاهر را انتظام بخشد - هر چند خیر خواهان دورین ازین اندیشه ناصواب ممانعت نمودند گوش نکرده با سمد کس گزیده خود و محب علی خان و ابراهیم خان ازبک و لعل خان بدخشی و کوچک علی خان پسر میر سلطان ویس قبیچاق و میروهاشم برادر ابوالمعانی و هاشم خان و مفتعلان این مردم (که مجموع هزار کس باشند) به پلنه روان شد - لودی آمده رسم تعظیم و احترام بجای آورد - و بعد از ان بایزید پسر کلان سلیمان آمد - و پنج شش گروه (که از پلنه ماند) سلیمان باستقبال آمده باحترام دریافت - اول خانخانان جشن داشته سلیمان را بمنزل خود طلبید - و محفل آراسته ترتیب داد - روز دیگر سلیمان لوازم مهمانی بجای آورد و مذبر را بنام مقدس سربلند گردانید - و نقود را بسکه اقدس افتخار بخشیده بدشکهای لایق داد و جمع از اعیان او شور انگیز بوده تحریک گرفتن منعم خان کردند - که رایات عالی بتسخیر چیتور مشغول است - و اکثر امرای بزرگ در خدمت حضور اند - خانخانان را (که کارش بانجام رسانیدیم) تا پای تخت کسه (که مدافعه نماید) نیست - لودی چون ازین غدر آگاهی یافت سخنان هوش افزا در میان آورده گفت که با چنین صاحب اقبالی (که سال بسال لمعات دولت افزایی او بر ممالک می تابد) در مخالفت زدن از عقل دور اندیش دور است - و دیگر آنکه خانخانان یکی از بندهای تربیت کرده او ست - بزرگان تائیدیافته ایزدی امروز بر هر مسکین (که نظر عاطفت اندازند) خانخانان میشود - از قصد این مردم معدود چه گشاید - دیگر مثل ابراهیم مخالف در کین داریم - چگونه این اراده تمشیت خواهد یافت - اگرچه سلیمان پذیرای نصیحت شده بود اما سایر افغانان (که مدعوش باد جهل بودند) این سخن گوش نکرده در قننه میزدند - منعم خان این خبر شنیده بطائف الخیل اردوی خود گذاشته بنگش لودی با معدود جریده برآمده بعد از آنکه بسیاری از راه طی شد افغانان تیره رای اطلاع یافتند - و چون کار از دست رفته بود بغیر از طرز ملائمت کار دیگر پیش نرفتند - بایزید و لودی جریده پیش خانخانان آمده اعزاز و اکرام بجای آورده برگشتند - و منعم خان از آب گنگ گذشته دو سه منزل آمده بود که فتح نامه چیتور رسید - و موجب هزار گونه تقویت اولیای دولت شد - و سلیمان بادل جمع روی بدنگاله آورده در انصرام مهلات خود اشتغال نمود - و ملک آدیسه (که بتخانگه چنگاته در آنجا ست)

بفریب گزنت - و راجه آنجارا ببد عهدی کشت - و ابراهیم مذکور (که نه عقل درست داشت و نه بخت بلند - و سرگردان تیره حیرت گشته بر اجه مذکور پناه برده اندیشه سرزنی بخود می برد) بقسم و تزییر اورا بچنگ آورده بعدم خانه فرستاد - و منعم خان نیز بخاطر مطمئن بانظام معاملات خود پرداخت *

آغاز سال سیزدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال فروردین از دور دوم

* شعر *

ای دیده گشای دور بینان * سرمایه ده تپه نشینان
دسته که فتاد نفس خود رای * در مطرح سیل بے سرو پای
بیاری اقبال روز افزون سخن بدینجا رسید - و لخته بار دل بسبکی روی آورد - امید که بفروغ افزایی
صبح سعادت دل را روشنی تازه و زبان را نیروی نو پدید آید - و نفس نفس فیوار^(۳) دشوار
آسانی و شایستگی پذیرد *

* شعر *

مرا چون هاتف دل دید دمساز * بر آورد از رواق همت آواز

بهار نو بر آر از چشمه نوش * سخن را دست باف تازه در پوش

درین هنگام عسرت ابتسام (که موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح قلعه چیتور در عرصه
اجیر فیض بخش عالمیان بود) موکب نو روز سعادت افروز رسید - و رایت جهان آرای نیر اعظم
در شرف خانه حمل ارتفاع گرفت - و حصون غنچه بتیز دستی نسیم بهار^(۴) گشوده شد - و عساکر
نباتات چمن آرای روضه اعتدال گشتند *

* شعر *

بگسترده فروشی ز دیدای چین * بر پیکر هفت کشور زمین

دران بزمگه شادی آراستند * مهان را بخوانند و می خواستند

نمودند مهر و فرودند کام * گزیدند یار و گرفتند جام

بعد از گذشتن سه ساعت و نه دقیقه از شب پنجشنبه یازدهم رمضان (۹۷۵) نصد و هفتاد و پنج هلالی تحویل سعادت اکیلل روی نمود - و آغاز سال سیزدهم الهی یعنی سال فروردین

(۲) در [نسخه ز] این عنوان را بعد (سخن را دست باف تازه در پوش) آورده - و در [بعضی نسخه]

عبارت عنوان چنین است آغاز دور دوم از جلوس اقبال ابد پیوند شاهنشاهی یعنی سال فروردین سیزدهم
سزین الهی (۳) فیوار بر روز سزاوار بمعنی کار و صنعت و پیشه (۴) در [بعضی نسخه] بهاری (۵) نسخه

[ح] جهان را - یعنی همگی اهل دنیا را (۶) نسخه [ی] بار *

(که سال اول است از دور دوم) شد - آمد که هزاران دور و قرن بعد این خدیو صورت و معنی خاصیت بهار داشته باشد - آنحضرت بدولت و اقبال بعد از اتمام لوازم طوب^۳ و انصرام جشن نوروزی روز اسفندارمذ بهجم فروردین ماه الهی موافق روز دوشنبه پانزدهم رمضان لوای مراجعت از خطه اجمیر بمستقر آورنگ سلطنت ارتفاع دادند - و از راه میوات بانبساط شکار نهضت فرمودند در انذای شکار قراولان رکاب اقبال نشان بیشه شیر دادند - سلسله شوق حضرت شاهنشاهی بشکار آن مقدس بجنبش درآمد - شیر شکارانه توجه فرمودند - چون نزدیک نیستان رسیدند ناله شیریه مهیب بیرون درود - مقربان بساط عزت عنان اختیار از دست داده بتدنگ جانستان بزمین درخند حضرت شاهنشاهی آن تیز دستی را نه پسندیدند - و حکم فرمودند که دیگر هر درنده (که از بیشه برآید) بحکم مقدس کس گرد او نگرند - حضرت درین حرف بودند که شیریه دیگر بهزار سهمگینی شیر نخستین برآمده رو بروی حضرت خرامنده کشت - ملتزمان رکاب دوات را از مشاهده این حال موی بر تن عام شد - اما بموجب حکم مقدس شپکس یارای اقدام بر دفع او نداشت و آنحضرت سواره بهچشم شیر نگرسته تیره برو زدند - و شیر از فرط تهور زخمی شد؛ شمعپان بصلابت خرامان خرامان بر بلندی برآمده خشمگین نشست - آنحضرت از اسب فرود آمد؛ ایستادند - و دائوران شیر لکن بر دور او دایره کشیدند - و حضرت بندوقی سر راست کرده بجانب او انداختند که بکنج دهان خورده از بذاوش او پیستمال رفت - در بندوق شیر خشمگین شده پیش آمد - آنحضرت در مدد آن شدند که تیره دیگر حواله کنند - و قابو می طلبیدند و بهرجانب (که آنحضرت توجه میفرمودند) شیر همان جانب نگاه میکرد - و قابو چنانچه باید دست نمی داد *

از زبان مقدس شاهنشاهی شنیدم (که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی نقل میفرمودند) که عادت ایندی چنان رفته جمع (که بشکار شیر برآمده اند) هرکس (که تقدیر بران رفته است که از دست او شیر شکار شود) پیوسته نگاه شیر بجانب او می بود - میفرمودند چندین مرتبه (که بنفس مقدس متوجه شکار شدیم) این معنی مشاهده شد - و بتجربه پیوست - القصه چون قابو بدست نمی افتاد بدستام خان فرمودند که پشتو رو - قابه نگاه کردن بجانب تو قابو بدست افتد - عادل پسر شاه محمد قندهاری (که معاتب شده بود) دانست که همانا حکم پیش رفتن

(۲) در [چند نسخه] دوره (۳) در [چند نسخه] طواف (۴) در [بعضی نسخه] از شیر نخستین

(۵) در [چند نسخه] بهچشم شیر شکار (۶) نسخه [۱] میگردید (۷) نسخه [ح] حضرت شاهنشاهی

(۸) نسخه [د] معاتب بود *

ملازمانِ رکابِ معلی شده - از عقبِ حضرت او هم تیر و کمان در دست روان شد - شیر متوجّه عادل گشت - چون نزدیک رسید عادل به تیر درآمد - و بمقتضای سرنوشت خطاکرد - شیر آمده در پنجه خود برو انداخت - آن زیر دست توانا نیز حمله کرده بشیر در آویخت - و دست چپ خود را در دهن او انداخته دست دیگر بخنجر برد - چون تقدیر در امری دیگر رفته بود خنجر به بند نیام مستحکم شد - تا کسی بخنجر بند شیر دست عادل فرو نماند - بعد از آن خنجر کشیده در زخم بر دهن شیر انداخت - بار دوم دست راست او را بدهن گرفت - درین اثنا دلاوران بساط حضور از هر جانب شتافتند بشمشیر کار شیر تمام ساختند - و درین میان بعادل هم زخم شمشیر رسید - و آن بهادر شیر دل مدت چهار ماه بر بسقر رنجوری افتاده در جانکندن بود - عاقبت بهمان زخمهای عذیف و سرایت سهیت باعضای رئیس در دار الخلافه آگه در گذشت - و همانا که این مکافات بے ادبی است ^(۲) که باید بر خود کرده بود - و محمله ازین سرگذشت آنکه آن بے حفاظ با زین دیران پدر سرکار داشت - و آن عفت مذش دل بمرک نهاده تن باو نمیداد - و پدر او را ازین کار ناشایسته باز میداشت - روزی آن بے اعتدال از نصیحت پدر بشورش در آمده شمشیر بے باو حواله کرد - فی الواقع اگر در باز پرس الهی و در انصافگاه ایزدی عادل بهمین سزا از وبال آن کوهار برآید سوگند الله باشد - آنچنان جرم عظیمه را کجا امثال این امور پاداش تواند شد *

القصه بعد فراغ از انبساط شکار اردوی معلی را (که در نواحی الور نزول سعادت فرموده بود) روانه ساختند - و خود بدولت و اقبال از راه نازول جولان اقبال فرموده بمعسكر اقبال پیوستند و از اینجا شکار گران روز اسفندار آمد پنجم اردی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه پانزدهم شوال ظلال اجلال بر دار الخلافه آگه انداختند - و جهانیان بنشاط ابد و عشرت پاینده کامیاب صورت و معنی گشتند - و درین سال فرخنده قدسی القاب حاجی بیکم بعد از زیارت حرمین شریفین و ایصال خیرات و مبرات عظیمه بمستحقان آن امکنه گرامی رجوع بممالک محروسه نموده بدیدار مقدس قبله جان و دل و پادشاه صورت و معنی مسرت انزای شدند *

• و از سوانح انتهای عساکر منصوره است بتسخیر قلعه رفتن بهور (که در رصانت و استحکام ثانی انبیین قلعه چیتور تواند بود) و بموجب حکم مقدس از میان راه عنان تاب شدن و بدفع فتنه میوزایان رو بولایت مالوه آوردن - و تفصیل این سرگذشت اقبال طراز آنکه (چون مرکب جهانگشای بعد از فتح قلعه چیتور بمرکز خلافت رجوع فرمود) بر ضمیمه مقدس شاهنشاهی بالهام دولت چنان پرتو انداخت که بعضی از سران و سرداران را (که در یورش چیتور بسعادت خدمت دولت پذیر

نبوده اند - یا دیر تر رسیده) بتسخیر قلعه رنذبهور (که سنگ راه موکب امن بوده) نامزد فرماید بمقتضای این اندیشه صایب صادق خان و بابا خان قاضال و سمانجی خان و صددرخان و بهادرخان و دوستخان سهرای و دیگر امرای عظام را بسرکردگی اشرف خان باین خدمت دولت پیرای بخصت فرمودند - عساکر اقبال قدره راه طی کرده پیش و پس میروفت - مسرعان جهان نورده خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا جمع کثیر از اوباشان پراکنده را فراهم آورده از دیار گجرات بمملکت مالوه رسیده اند - و حصار آجین را (که معظم امصار آن ولایت است) در محاصره دارند - و ازین ممر غبار تفرقه از ساحات جمعیت آن بلاد سر بر کرده *

و سرگذشت این مشتق شوارات انگیز آنکه [چون در هنگام نهضت موکب مقدس بتسخیر قلعه چیتور از نواحی قلعه ناگرون شهاب الدین احمد خان را بابسایر از امرای عظام (مثل مرادخان و شاه بداع خان) بر سر میرزایان فرستادند] میرزایان نهیب کوکبه اقبال شاهنشاهی شنیده و مصاف با فوج قاهره از حوصله طاقت خود بیرون دیده بصوب گجرات شتافتند - و بچنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی (که بعد از شهادت سلطان بر قلعه جالندیر و سوت و بروچ کوس تسلط و استقلال میزد) پیوستند - و او در آن وقت قصد گرفتن احمدآباد کرده بر سرعتامان خان میخواست لشکر کشد - آمدن میرزایان را مغنم دانسته بجمعیت تمام بر سر او رفت - و در حوالی شهر معرکه نبرد گرم کرد - و اعتمان خان را شکست داده احمدآباد را متصرف شد - چون از میرزایان درین پیکار کارهای نمایان سر برزد چنگیز خان فتنه نموده در حوالی بروچ ایشان را بتجایگیرهای مناسب ممتاز ساخت - و چون آب و کل اینها بغبار فتنه سرشته بود آنجا نیز دست تطاول دراز کردند - و از خود سرب بعضی محال و مواضع تصرف نموده آن عرصه را بقدم بے اعتدالی پیمودن گرفتند - چنگیز خان بدفع اینها لشکر کران فرستاد - در مصاف بر لشکر غلبه نمودند و چون تاب مقابله بچنگیز خان نداشتند گرد حواصت انگیزخته بولایت خاندیس رسیدند - و آنجا هم بساط امنیت نوریده بقصد مالوه برآمده در حواشی آجین نطع فتنه گستردند - مرادخان جایگزین آجین و میرزا عزیزالله دیوان سرکار مالوه پیش ازان بدو روز بر مفساد خیال ارباب فتنه اطلاع یافته در تعمیر و تاسیس قلعه آجین اهتمام نموده پای ثبات محکم کردند *

چون خبر این فتنه و فساد بموقف عرض رسید بمقتضای شکر سلطنت و قانون عدالت منشور اقبال از مکمل عظمت امداریات که افواج قاهره (که بتسخیر قلعه رنذبهور پیش شتافته اند) دفع این فتنه را مقدم داشته متوجه مالوه شوند - آمرای کاربند حکم پادشاهی شده بصوب مالوه

عنان تاب گشتند - و در عین اشتداد باران عرصه پیمای همت شدند - و حضرت شاهنشاهی چنده از امرای گرامی مثل قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی را (که بمخشی گری جنود اقبال اختصاص یافته بود) از بساط حضور جدا ساخته ضمیمه عساکر نصرت قرین فرمودند *

چون افواج قاهره بسروچ رسید شهاب الدین احمد خان (که جایگزین آنجا بود) بسامان شایسته بامرا پیوست - و در سارنگپور شاه بداغ خان (که حکومت آنجا داشت) ملحق شد و میرزایان از استماع سطوت افواج قاهره پای تمکین از دست داده و دست از پای نشناخته بروز و روزگار سیاه مندو رویه فرار نمودند - مرادخان و میرو عزیزالله دیوان و سایر امرای عظام عنان همت بتعاقب مصروف داشتند - میرزایان از صیت قدوم لشکر منصور از مندو برآمده سراسیمه خود را بآب نریده زدند - و جمعه کثیر از همراهان آن گروه ادبارمزد رخت زندگانی بموج خیز فنا دادند - و دران نواحی خبر قتل چنگیزخان بغدر جیحارخان حبشی و تفرقه گجرات شغیده آنرا مقره عظیم خیال کرده روی ادبار بآن سمت آوردند - امرای نصرت پیوند تعاقب نموده بر ساحل نریده رسیدند - و چون تسخیر گجرات در گزر وقت دیگر بود بے حکم مقدس زیاده برین اقدام نموده طریق مراجعت پیمودند - جایگزین داران مالو بجایگزین خود ماندند - و دیگر امرا (مثل اشرف خان و قلیچ خان و صادق خان و خواجه غیاث الدین علی) همعنان نصرت و اقبال متوجه آستان بوس مقدس شدند - و در دارالخلافه آگوه بزمین بوس معلی سربلندی یافتند و بواسطه آنکه بمسامع علیّه رسانده بودند (که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان تکامل و تساهل نموده اند) روزی چند معاتب گشتند - و چون پرتو ظهور یافت (که سخن سازان فتنه اندوز خبر غیر واقع اشتهاار داده بودند) مشمول مراجع خسروانی شدند - و میرزایان رانده و مانده همعنان جوق انوش بگجرات رسیدند - و ولایتی از حاکم خالی یافته قلعه جانپانیر و سورت را بے جنگ و جدل گرفتند - و ابراهیم حسین میرزا بقلعه بروچ رسید - رستم خان غلام ترک (که خواهر چنگیزخان در خانه او بود) قلعه را مضبوط ساخته متحصن شد - و اهل فتنه محاصره کرده تا ده سال بر دور آن نشستند - و رستم خان همواره از قلعه برآمده می تاخت - و کارنامه های رستمی بجای آورد - چون بے سر بود و از امداد و اعانت ناامید در صلح زده قلعه داد - و بغدر و مکر ارباب شرارت چانش نیز از حصار بدن برآمد - و هاجرای میرزایان و عاقبت کار این هرزه درایان درین شگرفنامه اقبال بجای خود رقم توشیح و نقش توضیح خواهد پذیرفت *

(۲) نسخه [۱] بروزگار سیاه (۳) نسخه [۱ ح] مقره عظیم - و در [بعضی نسخه] فوز عظیم

(۴) در [بعضی نسخه] تکامل و تساهل •

و از سوانح آنست که آمرای اتکه خیل را از حدود پنجاب تغیر داده دارائی آن دیار به حسین قلی خان (که از نیکو خدمتی بخان جهانی ممتاز شده بود) تفویض فرمودند - بر ضمایر دیده و ران دور بین مستحقّی نماند که نخلبندان معانی پادشاهی را بیادبانی نسبت داده اند چنانچه [باغبان آرایش باغ را به پیرویش درخت و برداشتن آن از جائی و نشان دادن بجائی دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بذشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار بد سرشت و قطع اغصان نا راست و تفویض دوحات عظیمه و پیوند کردن بعضی ببعض و تمتع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای رنگارنگ و استظلال نمودن در هنگام حاجت و اتمثال آن (که در علم فلاحهت مقرر شده) انتظام می بخشند] همچنان پادشاهان دورین دادگر بتهدیب و تادیب و سیاست مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت می افروزند - و لواء هدایت می افروزند - هرگاه (جمع با هم یک دل و یک زبان بوده فراهم آیند - و کثرت هجوم و وفور ازحام ظاهر شود) اولاً بجهت اصلاح احوال خود شان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم سکنه ملک آن اجتماع را متفرق می سازند - هر چند امری نامالایم از آن کثرت معلوم و مظنون نباشد این تفوقه سرمایه جمعیت است - چه از آشوب داده مرد افکن دنیا و بد مستی تنگ شرابان این خمخانه هوش ربا ایمن نتوان نشست - خصوصاً وقتی که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت در نهان بشیوشت مرکوز - بنابراین تمهید دانش نایب رای مملکت آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که آمرای اخلاص منش اتکه خیل را (که مدتی مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آفندور بودند) تغیر محال نموده و بدولت بساط بوس سر بلند ساخته بانظام ولایت دیگر کامیاب سازند - هر چند (در سوابق ایام) چه در آن وقت که خان کلان یکهبل رفته بود - و چه در آن زمان که میرزا حکیم با معدودے محاصره لاهور نموده) سخنان غریب در باره این عقیدتمندان مذکور ساختند [در پیشگاه باطن مقدس (که جام جهان نمای اسرار کونی و الهی ست) همگی آن سخنان بفرغ صدق و روشنائی نه پذیرفت - لیکن بمقتضای همان قانون (که واجب دین سلطنت است) قرار یافت که مجموع آمرای پنجاب و جایگزین داران آن سرکار را طلبیده دارائی آن ولایت را بعد از بعضی دیگر از مخصرمان بساط قرب تفویض فرمایند - در آن هنگام (که مرکب مقدس فتح قلعه چیتور کرده بمستقر اورنگ سلطنت رسید) منشور اقبال بطلب آمرای پنجاب شرف اصدار یافت و این سعادت اساسان بتارک ادب شناتنه در شهر نور ماه الهی موافق ربیع الاول (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافه آگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند - و بعد از اندک فرصت سرکار سنبل

جایگزین میر محمد خان اختصاص گرفت - و سرکار مالوه بقطب الدین محمد خان مکتومت شد و سرکار قنوج به شریف خان مخصوص گشت - و جمیع فرزندان رفعت پیدوند و مفتسبان ابنه قبیله جلیله را بجایگزینهای شایسته ممتاز ساختند - و چون میرزا کوکه پیوسته ملازم بارگاه حضور بود جایگزین او را در پنجاب بحال خود گذاشتند - و آن ولایت را بحکومت حسین قلی خان مقرر ساخته از سرکار ناکور طلب فرمودند - در آن هنگام (که موکب جهان گشای بعزیمت فتح قلعه رنتمبهور داعیه نهضت داشت) از گرد راه رسیده غبار آستان معلی را سرمه دیده اقبال خود ساخت - و درین یورش دولت افزای بدرام خدمت همعنان سعادت بود - و چون موکب مقدس بعد از فتح قلعه و تسخیر آن ولایت بمستقر سریر خلافت ورود اقبال فرمود او را با برادرش اسمعیل قلی خان بانظام بخشی پنجاب رخصت فرمودند *

و درین سال اقبال پیرای شهاب الدین احمد خان بموجب حکم مقدس از سرکار مالوه رسیده دولت زمین بوس دریافت - و رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که (چون مظفر خان را اشغال مهمات ملکی و مالی از اندازة اقتدار بیرون است) بخالصات شریفه چنانچه باید نمی تواند رسید لایق دولت آنست که یک از کاروانان رعیت پور و دیانت مند جد آور را مخصوص این خدمت عالی گردانند - که همگی همّت را مصروف این کار ساخته انتظام شایسته نماید - بذا برین اندیشه دولت افزا شهاب الدین احمد خان را (که از صفای مذکوره بهره عظیم داشت) بخدمت خالصه نامزد فرمودند - و او بسعی شایسته این خدمت را دخواه انتظام داد - و (چون خالصات بسیار و دیانت کیشان بل عنان گرفتاری کم تصرف کم پیدا میشوند) او ضبط هرساله را (که متضمن اخراجات فرایان و مشتمل تصرفات مردم بود) برطرف ساخته نسیه قرار داد - و بجزو را رسیده متعلبان را از پای انداخت *

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بتسخیر قلعه رنتمبهور

مالش گردن کشان عصیان سرشت (که کلاه گوشه استبداد کج نهاده دماغ شوریدگی دوسر دارند) چون تربیت فرمان برداران اطاعت منش (که زیر بار انقیاد خمیده قامت گرم رفتار داد) بر ذمه اقتدار سلاطین والا شکوه (که در انتظام عالم کمر اجتهاد بسته اند) گزیده ترین عبادات نشاء تعلق است - و المنة لله که خاطر ملک آرای مملکت پیرای شاهنشاهی این دیدن ستوده را همواره پیش نهاد همّت جهانگشای دارد - چنانچه بمیامین اقبال روز افزون آنحضرت

زمان زمان عرصه دلگشای هندوستان از خس و خاشاکِ مفسدانِ نمود پیشه صافتر جلوه می نماید (چون قلعه رفعت اساس چیتور بسطوت سلطنت مفتوح شد - و سرکشانِ فتنه سرشت فیل مالِ عساکر اقبال گشتند) توجه اسدی بر تسخیر قلعه رنتنبور که عدیل اوست پرتو انداخت - و [چون مکرر امرای نصرت اعتصام بفتح آن تعیین شده بودند - و هر مرتبه امری (که سبب توقف این کار شگرف باشد) پیش آمد - و همانا که مسببانِ کارگاه تقدیر عطیه فتح آنرا بنهضت مرکب مقدس شاهنشاهی بار بسته بودند] لاجرم بالهام دولت نیز این مطلب ارجمند درین هنگام سعادت پیوند از مطاع توجه آنحضرت سر برزد - و روز آخر نیم دی ماه الهی موافق دوشنبه غره رجب نهضت رایات عالیّه بتسخیر این حصار و الاشکوه اتفاق افتاد - و بجبهت استمدادِ همت از بواطنِ خلوتیانِ حظائرِ قدس مرور از راه دارالملکِ دهلی روی نمود - و دران امکانه متبرکه استفانۀ انوار فرمودند - خصوصاً بموقع معطر سر بر نشین سلطنتِ صوری و معنوی حضرت جهانبانی جنت آشیانی مشرف شده معتقدانِ حواشی آن مکان معلی را تفقداتِ خسروانه فرمودند و همچنین مجاورانِ جمیع مراند و بقای رفیع را بجزائیلِ خیرات و مبرات امتیاز بخشیدند - و دامانِ امید تهنی دستان شهر را بعطایای نبیله گرانبار ساختند - و در حوالی قصبه پالم (که در نواحی شهر واقع است) طرح شکارِ قمرغه فرموده بصیدِ عشرت پرداختند - و دران عرصه نشاطِ مرزب انواع انبساط گشته داد شکارِ صوری و معنوی دادند - و از فیاضِ شکار کنان براهِ ولایت میوات نهضت فرمودند و در شهرِ الور ظالی معدلت گسترده سمند نهضت پیشتر جولان دادند .

و ارضیای عبرت بخش آنکه در حدرد قصبه لال سوت فیلِ منسک (که از فیلانِ نامی حلقه خاصه بود) بر فیلِ شیخ محمد بخاری از روی مستی دوید - و آن فیل را بدو دندانِ خود چنان برداشت که موجب تعجبِ نظارگان شد - و اثرِ زورِ بسیفۀ آن فیلِ نامی رسید - و بعد از دو روز رخت هستی بر بست - ماده فیل او ناسه روز ازین واقعه گرد آب و دانه و علف نگست هرچند سعی بیشتر شد میل او کمتر یافتند - تا آنکه روزِ سیوم از فرطِ اندوه جدائی مصاحبِ خود جان داد - رابطه را هرگاه در حیوانات این چنین تأثیر باشد در آدمی خود چه کارها که بظهور نیاید اما کسی را سلسله قیاس بآدم صورتان بیمعنی نکشد - که این گروه را پایه از جماداتِ فرود تراست و بالجملة اربابِ معنی را از دید این سانحه جراحِ هوش افروخته شد - و ساده لوحانِ مکتب خانه اخلاص را لوحِ تعلیم عقیدت بدست افتاد - و حضرت شاهنشاهی بعد از طی منازل و قطع مراحل

(۲) در [بعضی نسخه] منسک (۳) در [اکثر نسخه] ازین روگرد (۴) در [چند نسخه] در چنین

روز انبیران سیم بهمن ماه الهی موانق سه شنبه بیست و یکم شعبان ساحت ظاهر قلعه رننپور را مخیم سردقات اقبال ساختند - و این قلعه در میان کوهستان واقع شده - و باین تقریب میگویند که همه قلعه برونه اند - و این جوش بوش - و نام اصل این قلعه رننپور است - و رن نام کوچه ایست بلند سرکوب آن - و باین ترکیب نام روز زبان شهرت گشت - و این قلعه ایست در غایت رفعت و رصانت که کمند اندیشه بکنگره ارتفاع او نرسیده - و منجذیق و هم بدیوار تصاعد او کارگر نیفتاده *

یکه کوه دیدند سر بر سماک * نه از رنج دست کس و آب و خاک

برو بر حصاره که از روزگار * نکرده برو مرغ فکرت گذار

ثریا درو پایه اولین * ندیده بگیتی حصاره چنین^(۴)

و دران ایام رای سرچن هدا بران قلعه دست تسلط داشت - و باذواع وجوه و جهات استحکام آن نموده و سامان و سرانجام آن داده و از تجدرائی آماده جنگ شده مدار نخوت خود را بران سنگ پاره نهاده بود - حضرت شاهنشاهی روز دیگر از نزول اجلال از بیرون تنگی (که مضروب خیام اقبال بود) برآمده با معدود از مقربان بساط قدس بقماشای کوهستان توجه فرمودند - و بر بالای آن شتافته فراز و نشیب قلعه را بچشم دوربین نظاره کردند - و صورت فتح آن را در آئینه خیال در آورده نطابق همت بر تسخیر آن بستند *

چنین گفت خاقان روشن روان * که ای نامور یادگار جهان

بتوفیق یزدان جان آفرین * در اندام این حصن را برزمین

و بموجب حکم گیتی گشای بخشیدار کار آگاه دوره آن کوه را (که قلعه بر قلعه آن اساس یافته بود) مورچل بمورچل بر عساکر فتح تقسیم نمودند - و دریای لشکر محیط دار آن دوره را گرد کرده موج خیزی و سیلاب ریزی نمودن گرفت - و راه در آمد و بر آمد بر اهل قلعه بحدس بسته شد که باد را دران تنگنای مجال گذر نبود - متحصنان سرگرم توپ اندازی شدند - هنگام آتشباری گرمی پذیرفت - و مواقیق هر خرم هستی مخالفان سیه بخت اشتعال گرفت *

(۲) نام این قلعه پیش ازین حسب تحقیق جناب بلخمن صاحب رننپور نوشته آمد اما ازینجا معلوم

میشود - که رننپور است - زیرا که میگویند که رن نام کوچه ایست سرکوب آن قلعه - پس قلعه اسفل آن کوه واقع است - لهذا رننپور میگویند - یعنی شهریکه ته کوه رن است - و بعد ازین هر جا که تذکره نام این قلعه خواهد آمد رننپور نگاشته خواهد شد (۳) در [بعضی نسخه] بد (۴) در [اکثر نسخه]

جز این (۵) نسخه [ی] تصرف (۶) در [چند نسخه] بالای رن شتافته *

و از سوانح ایام مسمومه آمدن مهدی قاسم خان است بدینکه معلی از سفر حجاز - او
از شورش دماغی که پیدا کرده بود بے رخصت عالی از ولایت گذشته (که حکومت اینجا داشت)
این سفر اختیار کرد - و خجسته زده از راه عراق بتندیس آمد - و از آنجا در حوالی رنجهون بدولت
بساط بوس استسعاد یافت - و اسپان عراقی و دیگر نفائس امتعه بنظر اقدس در آورد - و از آنجا (که
قیمه گرفته حضرت شاهنشاهی آنست که در برابر گناهکاران خود شرمگین می باشند) آثار مروت
و فتوت بظهور آورده بنفقت گرامی خلعت امتیاز بخشیدند - و سرکار لکنؤ و آنحدرن بجایگزیر او
مقرر ساخته باز مرتبه امارت بار مقوض داشتند *

آغاز سال چهاردهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال اردیبهشت از دور دوم

درین هنگام (که روایات اشراق پذیر شاهنشاهی در مسمومه قلعه رنجهون بود)
کوکبه لشکر بهار بلند شد - و عطر نوروز عالم را فرو گرفت - دهن غلچه بار شد - و آتش کل
شعله نشان گشت *

نوبهاره چو طبع برزایان * تازه تر از دماغ دادلیان

آتش افشان زگل حصار چمن * تازه جولان سپاه سر و سمن

سنبیلستان زهر طرف اندوه * طرب انگیز تر ز سابه کوه

لانه در دشت چون بدست لوا * رعد در ابر چون بکوه صدا

باد لبریز فیض صبحگاهان * عطر پیچیده در دماغ جهان

از میامین شاهنشاهی ملک ظاهر طراوت و نواخت عالم باطن گرفت - و نیز اعظم عطیه بخش عالم
بعد از هفت ساعت و نه دقیقه از شب جمعه بیست و دوم رمضان (۹۷۹) بهصد و هفتاد و ششم
شعشعه شگفتگی بشرف گاه انداخت - و سال چهاردهم (که سال اردیبهشت الهی است
از دور دوم) بخشمی و خجستگی آغاز شد - و نسیم بهار از شکفتن گل اشارت نوید فاتح بعالمیان در داد
مرغان چمن بمروغله نشاط فلحنامه اقبال بر خواندند - چون بعد از تعقی و امعان نظر یقین شد
که صعود بر مدار چرخ فتح و عروج بر معراج نصرت جز بتوسل سبابط (که سرکوب گردن کشان باشد)
امکان پذیر نیست باندیشه اقبال اساس قاسم خان میر بر و بحسب تأسیس مبانی آن عمارت مسمومه شد
و راجع تودرمل (که حل و عقد وزارت بار مقوض بود) نیز بجهت مزید اهتمام این امر خطیر

محمّد حکم معلی گشت - کار برداران کارگاه دولت سلاطین رفیع نزدیک دربارن بنیاد نهادند
بنیادین چابک دست و خارا تراشان سخت بازو و حدادان و نجاران و سایر عمل و فعله عمارت
که به همت درین کار بستند - و در اندک فرصتی بدستباری همت این دو اخلاص پیشه سعادت گزین
کار بسیار پیش رفت - و رفعتش بمصا دست و گریبان شد - و ضرورتهای بزرگ (که هر یک را
بر زمین مسطح بدویست جفت کار بهزار جرّ ثقیل کشیدن مشکل بود - و هر کدام سنگ شصت منی
و غلوه هفت جوش سی منی میخورد) در چنین کوهستان پر نشیب و فراز بآن راههای مار پیچ
(که به پیچ و تاب سخن تعبیر نمیدرد) بهمت عالی حضرت شاهنشاهی (که عقده گشای صوری
و معنوی ست) کهارن آهنگین بازو و حمالان سنگین دوش برده بر بالای کوهچه^(۱) رن (که مورچل
بادشاهی بود) معذرتی قلعه نهاده داشتند - و بموجب حکم معلی آغاز انداختن کردند - و عزیمت
بنیاد بر انداختن نمودند - در هر انداختن صدا در کوه پیچیده صخره مّارا گوش باز میکرد
و در هر مرتبه رخفه در دیوار قلعه می افتاد - و خانها بگو میرفت *

سورجن را از صورت این حال در حیرت از دماغ برخاست - و گرد از دمار او سر برزد
آبوی غریب او ریخته شد - و آتش پذیر او فرو نشست - و در سلج مار رمضان (که غره فتح بود)
بر زبان مقدّس شاهنشاهی گذشت که (اگر اهل قلعه امروز بر زمین بوس نیامدند) فردا که عید است
فوق ما قلعه خواهد بود - سورجن از سطوت عظمت دل بای داد - و توسل بشفاعت مقربان بساط
اقدس جسته پسران خود دوده و بهوج^(۲) را بدرگاه معلی فرستاد - و اینها بوساطت بعضی از اعیان
بارهای سعادت زمین بوس کامیاب گشته جبهه ضراعت بر آستان صدق گذاشتند - و استدعای
عفو جرائم پدر کرده التماس سجده درگاه نمودند - و از اجا (که محیط بخشش شاهنشاهی
همواره در جوش است) گوش آمدن ایشان بجواهر مکارم گران شد - و خلعت عفو پوشیده کامیاب
آمال پیش پدر شنافتند - و از غرائب امور (که در آن روز بظهور آمد) آنست که (چون پسران
سورجن را بخلعت پوشاندن از پرنه سرای بادشاهی بیرون آوردند) یکی از راجپوتان خون رفته
(که همراه آنها بود) خیال تلگ ضمیمه سودای ذاتی او شده باندیشه باطل چنان دریامت
که مگر پسران سورجن را حکم گرفتن نفاق یافته است - از هواخواهی بشروش درآمده در مقام
کشیدن شمشیر شد - بپادشاه^(۳) سکرال نوکر راجه بهکونت داس نزدیک برد - در مقام منع
و نصیحت شد - آن اجل رسیده شمشیر باو حواله کرد - آن سره مرد از جای نرفت - و بموعظت

(۲) نسخه [د] گلوله (۳) نسخه [ج] بهودج - و نسخه [ط] بهوجراج (۴) نسخه [ح] خلعت

پوشانده (۵) در بعضی نسخه [پادکاس (۶) در بعضی نسخه] سکرال *

درآمد که کار من سهل است - آشنای یکدیگریم - ازین شورش بگذر - که غلط دانسته - و کج رفته
آن عریده کار درین مرتبه بار متید نشده بجانب دولخانه پادشاهی دود - و پوزنمل پسر کاتبه
سجابت را شمشیر رساند - و یک دو کس دیگر را نیز زخمی ساخت - و شیخ بهاء الدین مجدوب
بدانوی را (که دران حواشی از نظارگیان جمال اقدس بود) بزخم شمشیر دونیم کرد - درین اثنا
یکی از نوکران مظفرخان رسیده اورا از هم گذراند - حضرت شاهنشاهی را سزوح این قضیه موجب
تعجب شد - پسران سورجن اگرچه تقصیر نداشتند و معاتب نشدند اما لکن در بار گران
خجالت فرو رفتند - و همان زمان مشمول عواطف شاهنشاهی شده مبتهج و مسرور پیش پدر
شناختند - و ببشارت اقبال گوش هوش اورا شاهراه قوافل سرور ساختند - سورجن حوصله
خواهش خود فراموش کرده برای آنکه گرانبار عزت گردد معروض داشت که (اگر یکی از خدایان
بساط قرب دست اطمینان بر فوق عبودیت من نهاده مرا بدولت آستان یوس سربلند سازد
و کلاه گوشه مرا از حوض مذلت بارج عزت رساند) موجب افتخار روزگار من خواهد بود
حضرت شاهنشاهی نظر بر عواطف ذاتی فرموده ملتمس اورا بموقف قبول بلندی بخشیدند
و حسین قلی خان را باین خدمت مامور ساختند - حسین قلی خان چون نزدیک بقلعه رسید
سورجن باستقبال شذاتنه دریافت - و بآئین آداب بخانه خود برده لوازم اکرام بجای آورد - و بالتفات
شاهنشاهی استمالت یافته روزماه درازدهم فروردین ماه الهی موافق سه شنبه سیوم شوال از قلعه
برآمده ناصیه نیر باستان معلی آورد - و پیشکش گران با کلیدهای قلعه (که از زرو سیم ساخته بود)
نثار درگاه معلی ساخت - و مشمول جلال الطاف شاهنشاهی شده در حصار امن و امان درآمد
و بوسیله خاصان بساط عزت التماس نمود که سه روز در قلعه بده بزه و بار خود برآورد - آنگاه
حصار را بملازمان درگاه سپرده بسامان و سرانجام لایق تارک امید براه دار الخلافه گذارد - و درین مرتبه
فرزندان او ملازم رکاب مقدس باشند - آنحضرت بنده نوازی فرموده اراده اورا بسمع رضا مقرون
ساختند - و بانواع تفقدات دامن آرزوی اورا گران ساخته رخصت فرمودند - و حکم معلی
به برخاستن عساکر نصرت اعتصام نافذ شد - و سورجن لبریز دعا و ثنا بقلعه درآمد تا سه روز
اموال و احمال و منتسبان خود را بیرون کشیده قلعه را با انبارها و جمیع آلات و ادوات قلعه داری
بموجب حکم معلی بمهر خان (که از خاصان عقبه عبودیت است) و در سلک آمرای عظام
انتظام دارن سپرد - و تسخیر چندین قلعه سپهر ارتفاع (که فرمانروایان والا شکوه را بامتداد ایام و شهر

(۲) در [بعضی نسخه] سجابت - و در [بعضی] نجات (۳) در [چند نسخه] کلاه گوشه سعادت عرو

(۴) در [چند نسخه] احمال منتسبان •

میسترنشده بود - و سلطان علاؤالدین یکسال مشقت عظیم بتقدیم رسانیده دست تصرف بران یافت (حضرت شاهنشاهی را بتائید اقبال در عرض یک ماه مفتوح شد - روز دیگر آنحضرت سوار دوات بران قلعه تصاعد فرموده بچتر اقبال سایه گستر شدند - و غافل الله اکبر دران کوه فلک شکوه پیچید و نوای مبارک بادی از مقدسان عالم علوی بلند شد * * شعر *

در هر طرف (که چشم گشائی) نشان فتح * در هر طرف (که گوش نبی) مژده ظفر
(چون بدستاری اقبال ارتفاع علم فتح و رایت ظفر بارج عیوق رسید - و انظام مهمات قلعه زنده پور و انتظام آنقدر بر طبق مراد صورت بست) بموجب حکم گیتی مطام خواجه جهان و مظفر خان بااردوی بزرگ از راه راست روانه مستقر خلافت شدند - و حضرت شاهنشاهی خون بدوات و اقبال با خاصان رکاب فوس روی توجه بخطه اجمیر و زیارت روضه منوره فیض بخش معینیه آوردند - و هر روز بنشاط شکار پرداخته نهضت میفرمودند - تا آنکه عرصه دلگشای آن شهر متبرک بمیامین نزول اجلال مورد وفود برکات شد - و آنحضرت بآداب انکسار زیارت مرقد مقدس نموده استفاضه انوار فرمودند - و نقود گرامی در دامن احتیاج مجاوران آن بقعه شریفه ریختند و همچنین تا یک هفته (که موبک معلی دران دارالکرامت بود) هر روز بهزیارت و استمداد همت توجه می نمودند - و در ذهاب و ایاب غایت تعظیم و اکرام بتقدیم میسازیدند - بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم داد و دهش عنان مراجعت بسمت دارالخلافه آگره تافتند *

چون عرصه قصبه آبیدر مهبط انوار جلال شد راجه بیگونت داس (که آن قصبه موطن و مسکن او بود) بقدم اخلاص پیش آمده بقواعد ضیانت پرداخت - و بجلال پیشکش سر بلند سعادت گشت - و موبک معلی ازان منزل کوچ بر کوچ نهضت اقبال فرمود - در اتالی راه خبر پدر در کردن دربار خان جهان گذران را بمسامع اجلال رسید - در هنگام توجه بصوب اجمیر از اشداد بیماری رخصت دارالخلافه گرفته بود - بسرنوشت آسمانی دران مصر اقبال در گذشت و از آنجا (که باطن اقدس آنحضرت معدن مروت و مردمی ست - و نظرت اشرف بقدر دانی مراتب اخلاص مجبول) ازین سانحه بغایت اندوهگین شدند - و بر خاطر مهربان گران آمد (و چنانچه در عالم تجرد و تقوی صبر و سکون در امثال این امور شایسته است) همچنین ناشکیبائی و بی آرامی در عالم تعلق پسندیده - آنگاه از چنین پادشاه بسیار مخلص هوآئیده این معنی زنگ زدای جوهر عقیدت است^(۳) - و آن مخلص و فاکیش نزدیک پهای سنگ پادشاهی (که سابقاً گنبد بر سر آن بنا یافته بود) بموجب وصیتش مدفون شد - و فرزندان او مشمول عواطف

شاهنشاهی گشتند - ایند سبخانه این شهنشاه مخلص نواز اخلاص دوست را بقرون ودهور برمسند دولت و اقبال داشته غبار ملال پورامون ضمیر همیشه بهار او نگذاراد * شعر *

خدایا تا مدار است آسمان را * مکن زمین پاكش خالی جهان را

فلک چون خاتمش زیر نگیں باد * کلید عالمش در آستین باد

و بالجمله بعد از طیب منازل و قطع مراحل روز سی و یکم اردی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و چهارم ذی القعدة بردار الخلاء آگوه ظلال جلال گسترند - و در مرکز ارب شهر در بنای محل (که مسجد است) اساس معماری همت باز در سر بفلک کشیده - و اراکش به مهندسی حکم معلی مروض البنا گشته بود (نزول اقبال فرمودند - و ابواب معدلت و عکرم بر عالمیان گشوده بهجت آرای گشتند *)

تسخیر قلعه کالنجر بدست یاری اولیای دولت قهره

نسائم نصرت (که از مهبط اقبال وزیدن گیرد) گلهای بساطین مرد در تدم آید و اغصان فتح با ثمار افضال گرن بار شود - و اذواق عشرت کامیاب گردد - از چهار رکن دولت مژدای کند - و از شش جهت اقبال نوید شادی رسانند - و مصداق این معنی آنکه در روز سی و دوم مرداد ماه الهی موافق سه شنبه بیست و نهم صفر (۹۷۷) نهضت و هفتاد و هفت منتهای اقبال نوید فتح قلعه کالنجر بمسامع اقبال رسانیدند - و آن قلعه ایست بر کوه اساس یافته در رفعت و مناعت با نیای حصار سپهر همسنگ * شعر *

راه جوید اجابت از پی آن * بر فروزش اگر کنند دعا

تا ببالا ز رفعتش بیزند * همه امروزش از پس فردا

و این قلعه را راجه رام چند والی ولایت پنه متصرف بود - در ایام ادبار افغانان از بجلی خان پسر خوانده بهار خان بنفقد گران موند بدست آورده در تحت تسلک و تسلط خون داشت درینولا (که افواج ظفر لوا بدسخیر قلعه رفته پور نهضت میفرمود) فرمان گیتی مطاع بنام مجنون خان قاتشال و شاهم خان جلالیر و دیگر امرا (که بسمت شرق جایگیر دار بودند) رفعت نفاذ یافت که باستظهار اقبال جهان گشای شاهنشاهی بهمت عالی و خاطره خرسند تسخیر قلعه کالنجر نمایند - امرای دولت ابد پیوند امتثال منشور مقدس نموده باهتمام عظیم قلعه را

(۲) نسخه [ح] نگرداند (۳) در [چند نسخه] مراد است (۴) در [بعضی نسخه] سی و یکم

(۵) نسخه [ط] یکشنبه - و در [چند نسخه] شنبه (۶) در [بعضی نسخه] بهادر خان *

محاصره کردند - و کار بر قلعه نشینان تنگ گرفتند - چنانچه هیچ یک سر از قلعه بیرون نمی توانست کرد چون طلحه فتح قلعه چیتور و رنجه پور در گوش گردن کشان آنای پشچیده بود هر کرا دید که در بین بتوتیای هوش قدری بیخوابی داشت بغیر از آنکه سر استکبار بر زمین اطاعت نهد گزیر نبود راجه رام چند (که پرتو از جوهر شعور داشت) خبر وصول موکب مقدس بمستقر خلافت شخیده امان طلبید - و قلعه را بملازمان عقبه اقبال سپرد - و مقالید قلعه را با جلائی پیشکش مصحوب وکلائی معتمد بآستان معلی ارسال داشته آداب مبارک باد فتوحات عالییه (که بتازگی از مکن غیب روی نموده بود) بتقدیم رسانید - و این در اندیشی و پیش بینی او بموقع استحسان پیوست و وکلائی راجه مشمول الطاف گشتند - و حکومت و حراست آن قلعه بمجنون خان قاقشال مقرر شد و بمیامین اقبال شاهنشاهی اینچنین قلعه (که عقاب اندیشه فرمانروایان پیش هرگز بر فوار کنگره عاواذ نشسته) بے محنت نبرد و پیگار مسخر اولیای دولت شد ۵

و از سوانح آنکه رسول راجه کچلی (که در اقصای هندوستان بنزدیک ولایت ملیبار است) بزمین بوس درگاه والا سر بلند شد - و انواع اخلاص مندئی آن را بموقف عرض مقدس شاهنشاهی رسانید - این راجه بمال و ملک در میان زمینداران آن ناحیت علم تفرق افراشته (بواسطه آنکه وقتی از تیرت نژادان عالم انفراد بیکی از فرفه جوگیان سعادت یافته است) در سال یکبار بلباس آن گروه درآمده در احترام این طبقه اهتمام میکند - این راجه در عالم مثال شکوه صوری و معنوی حضرت شاهنشاهی را مشاهده نموده در سلک مخلصان و معتقدان درآمده پیوسته از مسافران احوال گرامی پرسیده - و همواره در مقام آن بوده که نفاس اسباب آن دیار و خلاصه احوال خویش را بدرگاه معلی فرستاده عرض عقیدت نماید - لیکن بواسطه بُعد مسافت و توسط جزائر و جبال و سنگ راه شدن مدعیان و اعدا او را این امندیست دست نداده - و کسی از مردم او این سفر دور را (که در میان دشمنان برای آزار رود) اختیار نکند - درینولا وزیرزاده او از درست بینی و بے تعلقی به هستی موهوم خویش این خدمت را متکفل شد - که اگرچه بسامان و سرانجام و اسباب و اموال قطع این راه بالفعل صورت نمی یابد اما مجرّدانه همت درین کار می گمارد و بتکاپوی هر چه تمامتر خود را بآن درگاه میرساند - هم حق خدمت صاحب خود گداورده شرح ارادت او میکند - و هم خود را بنظر حقیقت اساس شاهنشاهی رسانده اسباب سعادت جارید سرانجام میدهم - چون وزیرزاده پیش پدر و مادر عزیز بود رخصت عزیمت نمیدادند

(۲) نسخه [۵] پرتو (۳) نسخه [ط] کچلی (۴) در [بعض نسخه] ملبار (۵) نسخه [ی]

به همت (۶) در [بعض نسخه] رخصت غربت - و نسخه [ح] رخصت نمیدادند ۵

آخر کار خواهی نخواهی آن سعادت مند بهزار گونه سعی رخصت گرفته متوجه شد - راجه گفت اگر چه بهترین متاع عالم (که اخلاص حقیقی ست) بران درگاه میرسانی لیکن ادای حقوق^(۲) نشاء تعلق ناگزیر است - و اگر تمام جواهر و اموال مرا بدان درگاه برند چه نماید - و چه قدر داشته باشد - خصوصاً آنچه (تو درین صورت تحفه توانی برداشت - و از مهالک و اخطار طریق محفوظ ماند) چه مقدار خواهد بود - لیکن پیش من کار دے ست ساخته حکمای پیشین این دیار که بطلسمات و نیرنجات کار پردازها کرده آنرا بانجام رسانده اند - اگر چه بحسب ظاهر نموده و مائتد ندارد اما خاصیت او آنست که هرگاه او را بآماسه مماس نمایند دفع شود - این نادره وقت را بقومی سپارم که در جوف عصا مخفی کرده همراه بری - تا وسیله یاد کرد من گردد آن انجمن حق گذار بآن راه آمد - و مدت ها دور دور بساط عزت می بود - و راه عرض نمی یانت تا آنکه بوسیله راجه بیربر حقیقت او بعرض اقدس رسید - و آن مسکین نواز غریب پرور او را طلب داشت کامروا ساخت - و او بعد از زمین بوس عبدودیت و عرض اخلاص خود آن تحفه را بنظر اقدس در آورد - و محفوف عاطفت گشت - و بعد ازان رخصت گرفته متوجه موطن شد - و آن کار امروز در خزینة عامره موجود است - و بارها از زبان اقدس شاهنشاهی شنیده ام که میفرمودند از دویست کس متجاوز اند (که کار شان بمردن افتاده بود) بسبب مماس این کار صحت یافتند و مبدع جهان آرا چنین قدرت کامله خویش را بارقه ظهور بخشید - کس را (که نیست والا و همّت عالی باشد) این جهان بخش جان آفرین آرزوئی (که در باطن فیض مآثر او نرسد) بے منت کس در کنار دولت او نهد - چه جای دولتی که خواهان آن باشد - دانا داند که چگونه آن مران را آراسته باین بزرگ صورت و معنی روزی گرداند - چنانچه وجود سعادت افزای فرزند گرامی ست که شهریار گیتی آرا همواره به بیت نیامندی از درگاه الهی دیروزه می رود - و درین سال آن فرخنده امتیت بظهور آمد - و خدیو جهان و جهانیان کامیاب خرمی و شاد کامی شدند •

ولادت سعادت پرتو دري جهان افروز برج دولت و اقبال

گوهر شب تاب درج عظمت و اجلال

شاهزاده عالیمان سلطان سلیم

خدیو جهان نگارنده صورت برآزنده معنی چون نشاء ظاهر و باطن را کامروا گشت

(۲) در [چند نسخه] حق (۳) نسخه [د] اسباب و اموال (۴) نسخه [ب] ترکیبات (۵) در [بعضی نسخه]

وطن (۶) در [چند نسخه] جان بخش جهان آفرین (۷) در [بعضی نسخه] به بیعت نیامندی •

برای شایستگی خطاب خود (که در ملک تعلق از آن گزیر نباشد) جویای فردی از بنی نوع شد
هر چند بیشتر جست و جوی نمود کمتر یافت - مبشران عالم باطن و مخبران جهان ظاهر هر کدام
مزیای خاص در وقت مخصوص آگاه گردانیدند که این چنین شخصی (که همزبانی آن خلاصه
مکونات را سزد) از خود پدید باید آورد - و بتکاپوی همت از ایزد جان بخش جهان آرا فرزندی
التماس کرد - تا هم رموز دانه بزم مقدس شاهنشاهی گشته خطاب مستطاب را در خور باشد
و هم در باری فیض ایزدی (که از چندین هزار ادوار تربیت یافته انتظار قدسیه الهی بذات اقدس
پادشاهی رسیده است) سر در ملک تکون نهد - و این سلسال افضل چشمه بچشمه و جدول
بجدول همواره روان باشد - و طبقات انام در خور استعداد خود از موانع فوائد صوری و معنوی بهره مند
کنند در عادات و عبادات سرگرم باشند - پادشاه خدا پرست (که از ایزد جز او مسألت نمود)
در مقام خواهش این عطیه والا شد - دادار بزرگ (که ناخواسته ملک صورت و معنی کرامت
فرمود - و آنچه در حوصله روزگار نگنجد باین یکتا بنده خود بخشیده است) دانای دوربین داد
که این چنین یگانه جهان اگر از آن همه دار مهربان خود طلبد چگونه گهری والا کرامت خواهد فرمود
در اندک زمانی دلائل حصول این مقصد بلند بظهور آمد - و از آنجا که شیمه کریمه این شاهنشاه
حقائق پناه آنست [که با وجود گنجوری خزائن بمنتهای معرفت ایزدی از دریشان و تبحر گزینان
و خدا شناسان (که دست از همه باز داشته همه مرفیات الهی را در نکوهش نفس خود
دانسته در ریاضات و مجاهدات اهتمام دارند) استمداد می فرمایند - و لوازم نیازمندی (که
از بزرگان گهره ست گرمی) بجای آورده همواره گرد دلهای غبار آلود صحرای طلب گشته هنگامه
نغمه و استفاضه را گرم دارند] درینولا [چون انوار خدا شناسی و ایزد پرستی و ریاضت کشی^(۵)
و حقیقت ورزی شیخ سلیم در قصبه سیکری (که از فرمقدم شاهنشاهی دارالخلافه گشته مسنی
بفتح پور است) می یافت - و بوسیله شیخ محمد بخاری و حکیم عین الملک و جمعی دیگر از مقربان
سرپرست خلافت (که راه سترخ داشتند) بمسامع اقبال رسیده بود] رای جهان آرای بران قرار گرفت
که مطاع نیر اقبال را ب بعضی از منسوبان سادات عصمت در فتح پور برده در قرب و جوار شیخ
آرامش دهند - و در آن فضای رفیع محل پادشاهی اساس عالی یابد - تا شیخ بزرگوار نیز همت
پسته در حصول این دولت عظمی متوجه مبدای فیاض شود - و برکات قرب و جوار او در ظهور
این مطالب معین گردد - و نیز [چون حضرت راهب الطایا جلالت آلاؤه پیشتر ازین شهریار داد گرا

(۲) نسخه [د] سر در ملک کمون نهد - و نسخه [ه] سر در کمون نهد (۳) نسخه [ی] کون

(۴) نسخه [ی] در عبادات و طاعات (۵) در [بعضی نسخه] کیشی •

از بس که نشانند بر جهان در * شد دامن و جیب آسمان پُر
از جمله مآثر شکر این نعمت ابد پیوند (که در روز نهیّت بظهور آمد) آن بود که جمیع زندانیان
ممالک محروسه (که بجلالِ جراتِ بحسبِ ابدی مسجون قلاع بودند) بوقتِ اطلاق از سلاسل قیود
بافتند - عشرت را روز بازار دیگر پدید آمد - اقبال را چشم و چراغ تازه برافروخت - و دانش
بزرگ آنست که باطبقاتِ انام و طوائفِ عالم در خور فهم و دریافتِ هر کس سلوک واقع شود
تا عالم بنظام آید - و بلاغت (که رعایتِ مقتضای حالِ مخاطب است) ظهور گیرد - و هر که
از باستانی‌ها آگاهی یافته میداند که بیشتر باعثِ شورشِ جهان آن بوده است که فرمانروایان
عالم و بزرگانِ روزگار اندازهٔ دانشِ مخاطب را فراموش کرده فواخِرِ عقلِ دور بینِ خود با جهلِ عالم
سلوک فرموده‌اند - و عاقل از نتایجِ عقلِ بزرگ این بزرگ‌مغشان خبری نداشته‌اند - و الحق آن بدعا را
کس کمتر می‌درباید - و ازین جهت در نکال و وبال ابد گرفتار میگرد - و لاله‌المنه که حضرتِ شاهنشاهی
محض تأییدِ الهی (در هجومِ کوتاه‌اندیشانِ ظاهر پرست بوده) بیدرغ توفیقِ ازلی بر مقتضیاتِ دانش
خدا داد خونِ نرفته با هر طایفه بل با هر فردی در خور دریافتِ او داد سخن داده بساط می‌آرایند
چنانچه بر تیز فہمانِ هر طبقه اشتباه می‌شود چون گویم بلکه یقین آن گروه می‌گردد که خسرو جهان را
جز این دریافتی و معرفتی نیست - و لهذا درینولا (که این متعال چنین عطیّه والا کرامت فرمود)
بایست که سرعتِ هرچه تمامتر رفته بانوار دیدار فیض بخش خویش آن مولودِ مسعود را پذیرای
وزایتِ فطوی (که ردیعتِ نهادهٔ دستِ غیب است) گردانیده - لیکن [چون عمومِ خلایق
این دیار را رسیده است قدیم که (درگاهِ این جان بخش بعد از تمدنی انتظار چنین فرزندی سعادت پیوند
کرامت فرماید) او را دیرتر بنظر گرامی پذیر بزرگوار می‌آیند] آنحضرت اندازهٔ دریافتِ عامه را
منظور داشته در توجهِ بخت‌پور توقف فرمودند - و آن نوبارهٔ چمنِ اقبال را دران مولدِ شریف
داشته بزرگانِ با عقل و حوصله را بسویِ راهی مهمّاتِ آن عاقبتِ محمود گذاشتند - و بمذاکباتِ
معنوی و صوری این گهرِ والای بحرِ سعادت را سلطانِ سلیم نام نهادند - امید که سلامتِ صوری
و معنوی در کذبِ حضورِ اشرفِ شاهنشاهی یافته در رضامندیِ حضرت (که نشانِ خشنودیِ
الهی است) کامیاب باشند - و بپرواکِ انقاسِ قدسِ شاهنشاهی به پیری صوری و معنوی رسید:
در بهارستانِ دولت سوسبز و شاداب شوند - و بموجبِ اشارتِ عالی اختر شناسان حکمت‌گزین

(۲) در [بعضی نسخه] محذوس (۳) در [اکثر نسخه] بر باستانی (۴) نسخه [هـ] و لاله‌الحمید و المده

و در [بعضی نسخه] و لاله‌الحمید - و در [بعضی] و المده و لاله [ب]

و المده نشاط می‌آیند (۶) نسخه [ی] قدرت است - و در [بعضی نسخه] غیبی است *

و دادایان صداقت ننجیم (قوی آبی علوی و مروّ آمهات سفلی بروجه احتیاط ارتباط ده)
 زایچه طالع هسایون بموقف عرض مقدس رسایدد - و (چون درمیان منجیمان یونان و هندوستان
 بدرخاقت در اصول و فروع نچیم واقع است) بهر دو روش زایچه سعادت امتراج را رقم ده کنگ
 سخن آرا می سارد - اثر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد و خاطر همچنان گرم نشاء تعلق باشد بفرمان
 مقدس شاهنشاهی و بقوت دریاست خود از سرنو استخراج زایچه مذکور نمود، بموجب قوانین
 یونانی و هندی احکام این دیداجه سعادت را سال بسال مرقوم سازد - تا دستور العمل زایچه نویسان
 روزگار شود - و اکنون [که بقرض وقت و واجب فطرت (که خدمت حضرت شاهنشاهی ست)
 (با آنکه شباروزی اوقات خود مصروف آن دارن) چنانچه دل مشتواهد نمی تواند پرداخت]
 کجا فرصت آنست که بمشاعل دیگر پردازد - و چون زایچه (که مولانا چاند منجم موافق قوانین
 یونانی استخراج نموده است) اعتماد را شایسته تر بود او را پیشتر ایران نمود *

زایچه طالع مسعود بطور اهل یونان

<p>۱۲ خانۀ دوازدهم شمس عطارد سنبله</p> <p>راس ۱۱ خانۀ یازدهم زردۀ اسن</p>	<p>۱ خانۀ اول زحل میزان</p>	<p>۲ خانۀ دوم عقرب ۳ خانۀ سیم قوس</p>
<p>۱۰ خانۀ دهم مریخ سرطان</p>		<p>۴ خانۀ چهارم مشتری جدی</p>
<p>۹ خانۀ نهم جوزا ۸ خانۀ هشتم قمر ثور</p>	<p>۷ خانۀ هفتم حمل</p>	<p>۵ خانۀ پنجم دلو ۶ خانۀ ششم حوت ذنب</p>

زائجه طالع مسعود بروش اهل هند

<p>خانۀ دوم^۲</p> <p>عقرب</p> <p>خانۀ سیم^۳</p> <p>مشتري</p> <p>قوس</p>	<p>خانۀ اول^۱</p> <p>ميزان</p>	<p>خانۀ دوازدهم^{۱۲}</p> <p>زحل</p> <p>سنبله</p> <p>خانۀ یازدهم^{۱۱}</p> <p>شمس عطارد</p> <p>اسد</p>
<p>خانۀ چهارم^۴</p> <p>جدی</p>		<p>خانۀ دهم^{۱۰}</p> <p>زهره مریخ</p> <p>سرطان</p>
<p>خانۀ پنجم^۵</p> <p>دلو</p> <p>خانۀ ششم^۶</p> <p>حوت</p> <p>دنب</p>	<p>خانۀ هفتم^۷</p> <p>قمر</p> <p>حمل</p>	<p>خانۀ نهم^۹</p> <p>جوزا</p> <p>خانۀ هشتم^۸</p> <p>ثور</p>

و در تهذیب این عیش لیدی شعرا قصائد پرداخته ملات بزرگ یافتند - یکی از دانش منشان * ع *
 * در شهر اکبر * تاریخ این ولادت میمنت ابتهام^(۳) یافت - و شخصی از فضلا^(۴) دري^(۵) برج
 شاهدشاهی را موافق این لایحه بهجت بخش اندیشید - و عزیزه (گوهر درج اکبر شاهی) را

- (۲) در [اکثر نسخه] زائجه دیگر بطور دیگر (۳) نسخه [ج ۵] اتسام - و در [اکثر نسخه] ارتسام
 (۴) در [جملي نسخه] چنین است - اما سنه ۹۷۷ (که مطلوب است) از آن نمی براید - غالباً از کتاب
 محدو و ایالات را یافته است - کاش چنین بود (نوماه^{۹۷۷} برج شهنشاهی) تا تاریخ صحیح برآمده
 (۵) نسخه [اب ج ط ی] زائجه *

طابق این عطیه درنت بخش گردانید - و حواجه حسین مربی قصیده بظرف اقدس در آورد
نه مصراع اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس شاهنشاهی ست - و مصراع آخر
تاریخ ولادت این گوهر درج سعادت - و باوجود التزام چندین دو تاریخ نزدیک سلک نظامش
خانی از جود تے نبود - یعنی چند از آن نوشته آمد *

۹۷۷

۹۷۳

لله الحمد از بی جاه و جلال شهریار • گوهر عجد از صیقل عدل آمد در گذار
طایفه از آشیان جاه و جود آمد فرود • کوکبه از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبن این گونه نغمه‌ند بر در چمن • لاله زین گونه نگشود از میان لاله زار
شاد شد دله که بار از آسمان عدل و دان • بار دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد برون • وان نهال آرزوی جان شاه آمد بهار
شاه انالیم وفا سلطان ایوان صفا • شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار
عدل کامل مستند اکبر صاحب قران • پادشاه نامدار کامجوی و کامزار
کامل دانای قابل عدل شامان بدجو • عادل اعلیٰ عاقل بیعدیل روزگار
سایه لطف اله آن لایق تاج و تکیه • پادشاه دین یغاه آن عادل عالم مدار
مجلس دیرا سمار چارمین دان عود سوز • موکب دیرا سماک راسخ آمد نیرودار
نیر برج وجودی گوهر دریای جود • از هوای اوج دله شاه یار و جان شکار
پادشاه سلک لولوی نفیس آورده ام • هدیه کان گرامی بار جویان گوشدار
کس نیار هدیه زین به اگر دارن کس • هرکه آرک گویند چیزت که دارن گویند یار
مصراع اول ز وی سال جلوس پادشاه • از دویم مولود نور دیده عالم برآر
تا بود باقی حساب روزهای ماه سال • وان حساب از سال و ماه روز و روزان بایدار
شاه مایانده باک و باقی آن شهزاده هم • روزهای بیحساب و سالهای بیشمار

و از سوانح بهجت افزا توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی بشکار چیده است - گیتی خدبو
همواره در مدارج مختلف و مشایخ متنوع اگرچه بظاهر مسرت پیرای خاطر اقدس خود می باشد
لیکن بیاطن پرستش ایزد را اسباب سرفرازی میفرماید - هم عیار جوهر مردم گرفته میشود - و هم
خباپای ملک مشکشف میگردد - و بجهت این نیت (شکار را وسیله چندین شناسائی ساخته)

(۲) در همین رسم خط تاریخ می نوایند - اما املاهی صحیح بوقت اضافت چندین است (اعلای) (۳)

چندین رسم خط مساعدت تاریخ میکند - اگرچه خلاف اختیار جمهور است (۴) ازین مصراع (۹۷۱)

(۲) در عبارات زبانی یا کلامی یک یا دو جایز است نه در وفیات •

عبادت حقیقی اشتغال میفرمایند - از انجمله بشکار چیته بیشتر خاطر اقدس توجه دارد - و بجهت عید کردن او اودیها ترتیب یافت - و ورش چنان بود که (چون خبر افتادن چیته در اودی می رسید) در ساعت برگزیده باد سرعت سوار شده بآن سر منزل شوق می رسیدند - و بآئین مناسب چیته را از آن مناک برآورده بماهران این فن می سپردند - درینوقت بیضا نشاء خبر رسانیدند که اودی (که در حدود گوالیار است) چیته زبردست در آن افتاده - روز اورمزد غره اذر ماه الهی موافق روز یکشنبه چهارم جمادی الاخری برسمند دولت سوار شده تا گوالیار عنان توجه باز نکشیدند - و بر سر چاه اودی رفته خود بنفس نفیس آن چیته را بسته بیرون آوردند و هم درینوقت خبر رسید که در حرم سولی مقدس دختر و والا گوهر خجسته اختر روز دیبازر هشتم اذر ماه الهی موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری از بارگاه کمون بفرشت سرای ظهور آمد نام آن خجسته روید را خاتم نهاده مسرتها و شادیها فرمودند - امید که آثار سعادت او روز افزون باشد و موجب زیادتى عمر و دولت خدیو عالم گردد - و بعد از چند روز (که انبساط شکار فرموده نشاط پیرای خواص و عوام شدند) رابت معاودت بمستقر سلطنت افراشتند - چون موكب مقدس نحوای دارالخلافه آگره رسید بعرض اقدس رسانیدند - که دیو سلطان پسر دربار خان (که چون دیو و دد بخونریزی و فتنه انگیزی انگشت نما بود - و همواره مور شرارت و فساد گشته بصلحت و تادیب صلاح پذیر نمی شد) در حدیق قبر پدر خود (که مزار ارباب عالی بود) مسلح و مکمل در کمین نشسته اندیشه تباه در سردارد - بموجب حکم جهان مطاع در همان نواحی گرفتار ساخته بگملا پنوار سپردند - و در محبس بعدم خانه شتافت - و عالمیان از شر او نجات یافتند و بساعت مسعود دارالخلافه آگره مورد نزول مقدس گشت - و اورنگ آرای جهان صورت و معنی بداد و دهش اشتغال نموده در لوازم جهانبانی و آداب جهانداري اهتمام فرمودند *

توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی پیاده از دارالخلافه باجمیر - و کامیاب شدن

آن شهسوار عرصه اقبال بمطلب صوری و معنوی

چون شعار اقدس پادشاهی استمداد همت از بزرگان است دران هنگام (که جویای فرزند ارجمند بودند) معامله با ایزد خود رفته بود که (چون این امنیت بحصول انجامد) از ابواب شکر عملی (که بنفس مقدس متعلق شود) آن پناه باشد که از دارالخلافه آگره پیاده بزیارت روضه

(۲) در [چند نسخه] گیتی مطاع - و نسخه [ز] بموجب حکم مطاع (۳) نسخه [د ه] از شرارت او

(۴) در [بعضی نسخه] مشغول بوده *

منبرک خواجه معین الدین چشتی (که از مقربان درگاه الهی اند) رفته لایزم طاعت ایزدی
بنقدیم رسانند - و مقرب بود در رجب (که ماه عرس گرامی ایشان است) این وقت از مکان
موت بفعل آید - و (چون آنچنان گوهر شنباد درج خلافت بساحل آمید آمد) ایضاً در
از شرایط حق گذاری و فایده از لایزم سپاسداری شناخته در روز ۳۰ م ۳۰ م ماهی مومن
روز جمعه در آندهم ماه شعبان از در خلافت آید بدان قدم در وادی مرحله بیدمانی و بیدان بودی
ببازند - و بادی شوق را روزی ده درازد کوه کم و زیاد قطع میسر موند •

تفصیل منابر قدسیه شاهدشاهی دین تفسیق و تزیب بود - از در خلافت اگر (که کبچ
رایات اقبال شد) در ساحت مومع مذکورات نزل اجل فرمودند - و از آنجا به بدخبر
منزل افتاد - و از آنجا از خانه گذشته نزدیک بجزیره مضرب خیام اقبال گشت - و از آنجا بمنزل
کوهه نزل رایت درات شد - و از آنجا بقصبه بساغر ورود موبک جلال بری نمود - و از آنجا
بمنزل توده فرود آمدند - و از آنجا موضع کلایلی محل اردی معلق گشت - و از آنجا بدکباردی
اتفاق نزل افتاد - و از آنجا بدیسه آمدند - و از آنجا از هنس محل گذشته نزدیک بمنزل
مهبط رایت اجل شد - و از آنجا سائکایر مورد خیام ظفر ارتسام شده نزدیک نیوته نزل دولت
شد - و از آنجا بموضع جهاگ نزدیک معزابان عساکر فیروز میمان آسایش گزید - و از آنجا
ساکهون مخیم سرادات اقبال شد - و از آنجا بموضع کجیل ورود موبک اقبال گشت - و از آنجا
بیقعه قدسیه خواجه (که در اجمیر واقع است) توجه فرموده هم از گره راه بموقد مذور رسیدند
و هم جبین اخلاص بران سرزمین آسمانی رفعت رسانیده استمداد همت فرمودند - و روزی چند
دران مقام کرامت شرائف اوقات را بعبادت و مبرات معمور داشته بفیض تیقظ و انتباه معتد
بودند - و رمق عاقلان زوایای موقد اطهر را بصلاّت و اذارات بهره مند میگردانیدند - و [چون
همواره در اوقات تقسیم نذران (که مبلغ رافر بود) جمع (که دعوی فرزندی خواجه داشتند
و عهده تولیت بایشان مقوض بود - و ریاست ابن طایفه شیخ حسین داشت) تمام زرهی
نذران متصرف میگشتند] میان او و مجاوران آن رفیع مقام مناقشه و نزاع بهم رسید - و منجر
بآن شد که مشائخ مزار را (که متصدی تولیت روضه و اوقاف بودند) در دعوی فرزندی تذبذب
کردند - و این گفت و شنید مدتی در میان بود - و آنحضرت خاطر اشرف را بر تحقیق حق

(۲) در [چند نسخه] نزدیک به بجزیره (۳) در [بعضی نسخه] کرده - و در [بعضی] گدازه (۴) نسخه

[ج] بساغر - و نسخه [ی] بساغر (۵) نسخه [ب ی] کلایلی (۶) نسخه [ه] از آنجا کبابندی (۷) در

[چند نسخه] بیکایر (۸) در [چند نسخه] کجیل - و در [بعضی] کجیل (۹) نسخه [د] سالکان •

و استکشاف احوال نفس الامر کماشته ثقات و عدول را بران داشتند که از قرار واقع تحقیق نموده
بعضی اشرف رسانند - بعد از پیروی بسیار ظاهر شد که دعوی فرزندی اهل نداشت - بهابیران
نویست آن محل مقدس بشیخ محمد بخاری (که از اکابر سادات هندوستان بدانش و عقیدت
ممتاز بود) تفویض فرمودند - و در تفسیق منظم بقعه متبرکه و ترویج مآثر مراعات آید و روزه
اهتمام تمام فرموده عمارت عالی بنا از مسجد و خانقاه دران حواشی طرح انداخته اساس عبادت
مهند - و بالجملة بعد از فراغ خاطر از مستودعات نذر قدم عزیمت در مسالک مراجعت نهاده
بعزم طواف مرقد ازلای دهلوی رایت نهضت افراختند - و عنان توجه بصوب آن دارالملک
معطوف گردانیدند - و در اسفندارمذ ماه الهی موافق رمضان این سال ظاهر دهلوی مخیم سوادات
ارودی عالی گردید - و چند روز دران خطه دلگشا بزیارت اولیا داد و دهش شغل فرموده
مسرت پیرای خاطر خویش و بیگانه شدند *

آغاز سال پانزدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال خرداد از دوردوم

درین هنگام فیض ارتسام (که موی مقدس شاهنشاهی در عرصه دهلوی استفاضه انوار
عیبی و استغاره فیوض سماری می نمود) بهار جان پرور در رسید - و نوروز فیض گستر بوده از چهره
بر انداخت - اعتدال هوا روح تازه بکلبه خاک در دمید - قوت نامیه نورسیدگان عالم نباتات را
ببالش درآورد - باد مستکاهی چون دم روشن ضمیران هدایت اثر بگره گشائی دلها جنید - ابر بهاری
چون سینه دریا دلان والا گوهر برشخ فیض علوی غبار ساحت جانها فرو نشاند * * شعر *

کدام گل بشکفت و چه مرغ ناله کشید * که جان بچشم درید و نظر بگوش آمد *

اسیر نشاء مرغ که در نظاره گل * دمی زهوش برفت و دمی بهوش آمد

معاشران چمن را چه جای پیغام است * که با هزار زبان وقت در خروش آمد

و پانزدهم سعاد بعد از انقضای دو ساعت و بیست و سه دقیقه از روز شنبه سیوم شوال (۹۷۷)
نهد و هفتاد و هفتم سلطان جهان آرای خاور ظلّ تحویل بر برج حمل انداخت - و سال پانزدهم
الهی از مبدای جلوس شاهنشاهی (که سال خرداد است از دوردوم) آغاز شد - و اقبال را
روز بازار دیگر بتازگی نمودار گشت - و درین عنقران بهار بجهت تقدیم حق گذاری و ادای سپاسداری
بتفرج و نظاره منازل و مبانی (که در سالف ارمه اساس نهاد فرمائروایان خیر اندیش

است (توجّه فرموده عبّرت‌پذیر گشتند - و برخاک‌نشینان آن اطلال زرنشانی کردند - و از اینجا دربار، مرقّد معطر^(۳) حضرت جهانپانی جنت‌آشای (که قبله‌گاه ارواح و اشباح پاکان است) عنان توجّه تافته استغاضه انوار ملک و ملکوت نمودند - و از همان منظر قدسی عزیمت دارالخلافه آگوه نموده از دریای جون عبور دولت فرمودند - و ساحل قربات و قصبات آندری آب جولانگاه موکب معلی شد - و چندین مرتبه دران راه نشاط پیرای در مهتاب شکار آهو فرمودند - و بهزاران شوق و انبساط قطع منازل میشد - تا آنکه روز باد بیست و دوم اردیبهشت ماه الهی موافق روز سادنبه بیست و ششم ذیقعه دارالخلافه آگره مرقّد سریر اقبال گشت - و اهل شهر بظلال دولت بساط عشرت گستردند - و در مفتاح این سال فرخنده آثار شجاعت خان (که از اعظم امرا^(۴) بشرائف قرب اختصاص داشت) رسائل دولت انگیزته داعیه ضیافت شاهنشاهی نمود و باین طریق طلبکار آئین بزرگی شده پایه اعتبار خود افزود - و چون آمذیت او بمسمع اجل رسید (از اینجا که بذه نوازی و کام‌بخشی سحیّه علیّه شاهنشاهی ست) قبول مسئول فرموده در زمان مسعود منزل اورا مطرح انوار اقبال ساختند - و از سجدهات اخلاص بققدیم رسانیده در آداب انجمن آرائی نهایت اهتمام نمود - و از فرط عقیدت و اخلاص جشن دلپذیر ترتیب داد - و آنحضرت یک شب و یک روز دران مجلس بهار آئین بعیش و عشرت صوری و معنوی کام ستان بودند و به بخشش و نوازش پرداختند *

ولادت سعادت‌افزای واسطه عقد دولت و رابطه

سلک اقبال شاهزاده شاه^(۵) مراد

از اینجا (که آبای علوی و امهات سفلی در کامروائی حضرت شاهنشاهی اند) در هر بهار گله نازه از چمن اقبال می‌شکند - و در هر دوره سعادت‌گستر از افق خلافت طلوع میکند چون شاهنشاه مفضل (که ابوالآبای دولت و اقبال است) خواهش فرزندان رفعت‌پسوند داشت ایزد بیچون در این عطیه را گشوده رفت خاص بظهور آوردن گرفت - و تواتر توالی این نعمت روز افزون (که اعظم عطیات آسمانی ست) بهجت پیرای باطن اقدس شد - و نازه بقاره اعتضاده قوی و استظهاره عالی (که معین سلطنت و ظهیر خلافت تواند بود) از منظر قدس ارتفاع فرمود

(۲) نسخه [ی] عشرت (۳) نسخه [۵] مطهر (۴) نسخه [به] امرا بود و بشرائف قرب (۵) نسخه

[ی] سلطان شاه مراد *

و بر چهار رکن عالم و شش جهت کون اشعه این معنی یافت که ایزد بیچون شاهنشاه ممالک
 بختیاری را بجمع سعادت و منور عطیات شرف اختصاص بخشید که هیچ فردی از افراد
 اکمل سلاطین را در خواص اطوار و اوضاع از غور^(۳) در حقائق دنیا و دین و مراتب حق پرستی
 و خداشناسی رتبه مشارکت و حد مشابهت نیست - از انجمله درین سال خجسته بعد از گذشتن
 پنجاه و دو پل از شب آسمان بیست و هفتم خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه سیوم محرم (۹۷۸)
 نهمصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق بیست و نهم خرداد ماه سال (۱۴۹۲) چهار صد و نود و دو
 جلالی ملکی^(۴) مصادق هفدهم آبان ماه سال (۹۳۹) نهمصد و سی و نه تدبیری یزدجری مرابط
 هشتم حزیوان سال (۱۸۸۱) یک هزار و هشتصد و هشتاد و یک رومی بطالع جدی بطرز حکمای
 یونان و قوس بطور انبایان هذد فرزند فرخنده اختر نور گستر (که انوار بخت بلندی از لوحه
 پیدشانی او هویدا بون) در منازل اقبال و روزگار گرامی ولایت انتباه شیخ سلیم در فتحپور
 شرف ولادت یافت - و گله تازه از بهارستان خلافت شکفت - و در ساعت سعادت پرتو نام نامی
 آن شاهزاده بلند اقبال شاه مراد بر محیف دولت مثبت شد - و بشادمانی طلوع این کوکب اقبال
 جشنهای عالی (که در آئینه خیال روزگار صورتش انطباع نیابد) ترتیب یافت - و به نشاط عالم
 صلی عام در دادند - و بنقد مراد دامن ایام گرانبار ساختند *

* شعر *

ازین عشرت که دوران را ز سر شد * طرب را روز باز آید دگر شد

• بهار آمد بعشرت پای کوپان * زیاد صیقلگاهی جای روبان

بیفزود آسمان را سور بر سور * جهان زد سگه نور علی نور

صبا بهر مبارکباد برخاست * که از جیب سمن شمشاد برخاست

بهار شادمانی آبرو یافت * که آب از چشمه سار آرزو یافت

اصل از هفت دریا آب میخورد • که قفل گنج گوهر تاب میخورد

ز عطر افشان که هوش از دست میشد * طرب میجست و عشرت مست میشد

سخن آفرینان نکته سنج در تهذیب و تاریخ این مولود مسعود نظمهای دلکش گفته مورد ملامت
 گشتند - و زانچه سعادت ارقام طلوع این اختر اقبال بر سر یونانی و هندی رقم پذیر میگردد *

(۲) در [اکثر نسخه] کمل (۳) نسخه [چ د] از غور در حقائق - و در [چند نسخه] از غور و در حقائق

(۴) در [بعضی نسخه] نیست •

زایچه طالع شاهزاده شاه مراد بطور یونانیان

<p>خانۀ دوم^۲</p> <p>مشتري</p> <p>دلو</p> <p>خانۀ سیوم^۳</p> <p>حوت</p> <p>ذنب</p>	<p>خانۀ اول^۱</p> <p>جدی</p>	<p>خانۀ دوازدهم^{۱۲}</p> <p>قوس</p> <p>خانۀ یازدهم^{۱۱}</p> <p>عقرب</p>
<p>خانۀ چهارم^۴</p> <p>حمل</p>		<p>خانۀ دهم^{۱۰}</p> <p>زحل</p> <p>میزان</p>
<p>خانۀ پنجم^۵</p> <p>ثور</p> <p>خانۀ ششم^۶</p> <p>شمس</p> <p>جوزا</p>	<p>خانۀ هفتم^۷</p> <p>زهره عطارد</p> <p>سرطان</p>	<p>خانۀ نهم^۹</p> <p>مریخ</p> <p>سنبله</p> <p>خانۀ هشتم^۸</p> <p>قدر</p> <p>اسد</p> <p>رأس</p>

زائچہ دیگر بطرز دیگر

<p>خانہ ۱۲ دوازدهم</p> <p>عقرب</p> <p>خانہ ۱۱ یازدهم</p> <p>میزان</p>	<p>خانہ ۱ اول</p> <p>قوس</p>	<p>خانہ ۲ دوم</p> <p>جدي</p> <p>خانہ ۳ سوم</p> <p>مشتري</p> <p>دلو</p> <p>ذنب</p>
<p>خانہ ۱۰ دهم</p> <p>زحل</p> <p>سنبلہ</p>	<p>خانہ ۴ چهارم</p> <p>حوت</p>	
<p>خانہ ۹ نہم</p> <p>مریخ</p> <p>اسد</p> <p>رأس</p> <p>خانہ ۸ ہشتم</p> <p>قمر</p> <p>سرطان</p>	<p>خانہ ۷ ہفتم</p> <p>زہرہ شمس عطارد</p> <p>جوزا</p>	<p>خانہ ۵ پنجم</p> <p>حمل</p> <p>خانہ ۶ ششم</p> <p>ثور</p>

و بجهت تقدیم آداب تہذیب و انصاف بہماتِ ممالک شرقیہ درین ایام مذہم خان خانان از جنوبور بطریق ایلغار دولتِ آستانِ موس دریافت - و بلاوارِ عبودیت برداشت ۵

نہضتِ موکبِ شامشاهی بصوبِ اجہیر

و دیگر سوانحِ اقبالِ مآثر

[چون در اواخرِ ایامِ بہار (کہ ہفتوزِ روزانچِ زیارتین در کونہانِ روزگار ہنچیدہ بود - و نسائمِ بساتینِ اردامانِ سپہرِ آونختہ) دُلبُذِ نو از سراسنِ سلطنتِ شکفت - و سرونُقِ تارہ از بہارستانِ خلافتِ بردمید] بجهتِ اتمامِ مراسمِ شکرِ گذارنِ این عطیہٴ عظمیٰ زہارتِ روضہٴ مقدسہٴ خواجہ معین الدین (قدس سرہ) مصممِ ضمیرِ مقدسِ شامشاهی شد - و روزِ اقبالِ دہمِ مہرِ مہا اہی موافقِ شنبہ بیست و دومِ ربیعِ الثانی بعزمِ دریافتِ این کرامتِ نہضتِ موکبِ معلی بوی نمود و موضعِ مندرجاتِ متقدیمِ اقبال شد - و مذہم خان خانان برای انتظامِ بہمتِ دیارِ شوقی رخصتِ بانست - و خدیوِ معلی ازان منزلِ قاجمور کامیاب بدائعِ نشاط خصوصاً عشرتِ ہدوامی شکار ہودہ منزل بمنزل ہوادہ و مراحلِ بقدمِ شوق طی عیفہ نمودند - چون روضہٴ اجہیر بطریقِ چترِ اقبال شامشاهی نور پذیر شد روزے چند آدابِ زیارتِ بتقدیمِ رسانیدہ معذکاتِ آن خواہی و متقدسینِ آن دیار را بجلالِ ادرار و انعامِ توانگر ساختند - و صلائی فضل چندان عام شد کہ هیچ فردے ازین سماطِ احسان محروم نہاند ۵

و در ہمین ایامِ سعادتِ انتظامِ حکمِ رفعتِ اسسِ بانست و احداثِ حصارِ شہرِ اجہیر از حکمِ الہامِ شرفِ ارتفاعِ یافت - بنمایانِ کارخانِ و معمارانِ دانشور طراحِ عالی کشیدہ بظہرِ سپہرِ ععود در آوردند - و در ساعتِ مسعود (کہ ثباتِ کار را شایستہ باشد) آن عمارتِ والا را از سنگ و چونہ بنیاد نہادند - و تمامِ منازل و مسکنِ خواص و عوامِ شہر را احاطہ نمودہ در اندک فرصتِ کار بسیار پیش بردہ موردِ آفرینِ شامشاهی گشتند - و بجانبِ شرقی شہر درختخانہای فلکِ اساس ابداع یافت - و بتفرخی و فیروزی در عرضِ سہ سال جمیعِ عماراتِ قلعه و منازلِ شامشاهی صورتِ اتمام یافت - و در سالِ آیندہ (کہ درین شہر فزولِ اجال فرمودند) آن منازلِ رفعتِ پیوند بورژ مقدس شامشاهی مطارجِ انوارِ قدسی شد - و شہنشین بموجبِ حکمِ معلی جمیعِ اعیانِ دولت و ارکانِ خلافت و سایرِ ملتزمانِ رکابِ نصرتِ اعتصام بقدرِ اندازہ دستگاہِ منازل و بساتین ساختند - و از میامینِ قدومِ اشرف در فرصتِ قلیل چندان شہرے عظیم صورتِ نمود پیدا کرد

که در آئینه خیال مهندسان جادوکار تمثال آن صورت فتاود بست - و حضرت شاهنشاهی بعد از طرح اساس این عمارت شگرف بجهت مصلحت ملک و نیّت معدلت و دریافت حقائق احوال و مالش ستمگران و غمخواری مظلومان و برآوردن مستعدان و معموری عالم (که خلاصه عبادات نشاء تعلق است) سیر و شکار را پوده این کار ساخته روزگار بیست و یکم آبان ماه الهی موافق جمعه چهارم جمادی الاخری بدولت و اقبال نهضت والا فرموده متوجه صوب ناگور گشتند - و روز اردی بهشت سیوم اذر ماه الهی موافق چهارشنبه شانهم جمادی الاخری عزمه شهر ناگور را مستحضر اجل ساختند - و خان کلان حاکم آن ناحیت مقدم شاهنشاهی را سرمایه سعادت دانسته دوازم خدمت و مراسم ضیافت پرداخت - و آنحضرت نوازش فرموده منزل او را بوزیر مقدس سرلندی دادند - و گنجینه مباحات دایمی در دامن آرزوی او نهادند *

و در همان روز نظیر دریاگشای حضرت شاهنشاهی بر کولای افتاد - بعضی از اعیان شهر (که بدولت استقبال برآمده بودند) وقت یافته بموقف عرض رسانیدند که معموری این شهر بسد کولاب باز بسته است - یک کیدانی نام دارد - و دیگرے شمس تلاو - و این بکوکر تلاو مشهور است و چون بمروزی ام اکثرے بخاک انباشته شد در هنگام کمی آب بسیاری از اهل شهر مساکن خود گذاشته باطراف میروند - بنا بر عموم شفقت حکم مقدس برحفر کوکر تلاو (که در اصل فسحت تمام داشت) شرف فغان یافت - بخشیان سعادت اساس باتفاق کاروانان دولت پیروند مساحت آن نموده بامروز سایر مالیرمان درگاه قسمت نمودند - و دانشوران جد آور باهتمام این کار تعیین شدند و بدیّه توجیه خاطر دریا مقاطر آن چشمه سراب دریائے شد که اردوی عظیم را سیراب تواند کرد و آن منبع عذب را شکر تلاو نام نهادند - و وجه تسمیه اول آنست که کوکر بزبان هندی سنگ است و این حوض را بار نسبت کنند - و سرگذشت او چنین گویند که هوداگرے از تنگی معیشت آن سگ را (که پیکر هوش بود) پیش یک از دولتمندان گوی گذاشته قدم بغیرت نهاد تا بقکاپوی همت اسباب بهروزی آماده و ابواب روزی گشاده گردد - فرصته دراز بران گذشت - روزی آن سگ از مردمی که داشت بر سر راه رفت - و از اتفاقات حسنه آنکه آن تاجر کامیاب ثروت گشته بدان سرزمین رسیده بود - آن سگ آگاهی یافته لابه کفان در قدم صاحب خود آمد - و از غایت مشرق جان فشانی نمود - و بحقیقت و وفا مشهور آفاق گشت - و آن سوداگر از حقیقت مذبذبه دران زمین حوضی اساس نهاده بآن منسوب گردانید *

(۲) در [اکثر نسخه] طرح و اساس (۳) نسخه [د] مغاولان (۴) نسخه [ج ه] عزمه ناگور را

(۵) نسخه [ا] مساحت آن پیوده (۶) در [چند نسخه] دریاچه شد *

چون مرکب معلی شاهنشاهی نظام بخش و معدلت آرای این نواحی گشت بزرگان و زمینداران این حدود بفرق ادب شتافته بسجده درگاه مقدس سربلندی یانند - از انجمله چندر سین پسر مالدیو (که از اعظم زمینداران هندوستان است) باین دولت والا رسیده مورد الطاف خسروانی گشت - و رای کلیان مل رای بیکانیر با پسر خود رای رایسنگ نیز از سعادت‌مندی که داشت ادراک این عطیه کبری نمود - و در ظلال عاطفت شاهنشاهی آسودگی و بزرگی یافت - و از بختوری بوسیله بار یافته‌های سخن معروض داشت که نظر بر عموم عاطفت شاهنشاهی و عقیدتمندی خویش آرزو آنست که صبیحه برادر من کهان داخل پرستاران عصمت سرای پادشاهی گردد - خدیو سلطنت برای انبساط خاطر او و اطمینان گروه انبوه ملتس او بخیل قبول پیوستند - و آن هودج نشین عفت را بآئین بزرگان بسراوقات عصمت در آوردند •

و از سوانح مسرت افزا آنکه باز بهار بنارک اقبال شتافته زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید - و بتوجهات شاهنشاهی از گرد آلودی ادبار برآمده پرتو سعادت یافت - بلکه او را ولادت تازه روی نمود - ازان باز که از مالوه برآمد (چون روی از اقبال برتافته بود) آبروی او ریخته آمد و عمره در بدر شد - اول پیش بهرجی زمیندار بکلانه رفت - و از انجا پیش چنگیزخان شد بعد ازان بشیر خان فولادی توسل جست - و از پیش او بنظام الملک دکنی روی امید آورد و از همه جا خسروان زده بران پناه برد - و (چون سرگردانی و خاکساری این خمار آلود باد دنیا بمسامع شاهنشاهی رسید) عاطفت ذاتی بران داشت که یک از ملانزمان عتبه حضور را فرستاده او را طلب فرمایند - بنا بران حسن خان خزانچی باین خدمت مامور شد - و بنوید عواطف پادشاهی امیدوار ساخته بدرگاه مقدس آورد - و محفوظ انواع مراسم خسروانی گشت •

و از سوانح آنکه یک از بار یافته‌های محفل مقدس بموقف عرض همایون رسانید که راول هررای بزرگ جیسلمیر غایبانه نطای ارادت بر میان جان بسته خواهش آن دارد که دختر او (که پرتو نشین عفت است) در سلک خدمت گزینان مشکوی اقبال سربلندی یابد - و (چون خود بواسطه موانع سعادت حضور را احراز نمی تواند نمود) خاطر عقیدت پیوند او آن میخوهد که یک از منظوران بارگاه معلی رخصت یابد - تا بآن دیار رسیده او را بنوید توجه و التفات کامروای دولت گرداند - و آن خاوت گزین عصمت را بآئین بزرگی بدولت سرای تقدیس آورد - فرهنگ افزای اورنگ نشین را (از انجا که کامروای حاجتمندان و گره گشای بسته کاران خوی و عادت است) این ملتس بدرج قبول رسید - و راجه بهگونت داس (که از ثابت قدمان بزم عقیدت بمزید

عاطفتِ خسروانی (اختصاص داشت) باین خدمت رخصت یافت - و در هنگام مراجعت این جانب راجه این کار را بانجام رسانده نامیده‌سای عتبه دولت گشت - و آن قدسیه نیک اختر در حرم سرای عزت^(۲) افتخار دایمی پذیرفت - و چون خاطر جهان آرای خدیو معدلت^(۳) ازین حدود فراهم آمد از فرط این شناسی و اخفای جمال جهان آرای خویش عزیمت زیارت روضه فیض بخش شیخ فرید شکر گنج (که در پتن پنجاب است) مصمم شد - صادق خان و بیگ نورین خان و جمیع کتیر از ملازمان درگاه را رخصت بودن این حدود نموده بآن صوب نهضت فرمودند *

ذکر مجملی از احوال حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس سره

شیخ از مرتاضان روزگار و از ممتازان سرشکن نفس اماره بود - گویند از اولاد قورخ شاه کابلی ست که اورا شاه کابل گفتند - در زمان خان بزرگ و قان والا چنگیز خان یکی از اجداد ایشان قاضی شعیب نام بلاهر آمد - و در قصبه قصور اقامت کرد - و سلطان ملین^(۴) مقدم ایشان را گرمی داشته احترام نمود - شیخ بمقتضای شرافت معلوم متعارفه دیار هند اشتغال داشت - خواجه فطیب الدین ارشی خلیفه خواجه معین الدین را (که از کتابت بمکتوب و از نقش بنقاش روی آورده بود) گذر برو افتاد - و نصائح ارجمند در نکوهش علوم رسمی و نیایش معارف حقیقی فرموده رو برآه ساختند - شعله طلب افروخته و زیانگ شوق افراخته گشت - دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست - از میامین اخلاص و دوام خدمت مظهر شرافت کرامات و مورد خوارق عادات شد - و خدیو خداشناسان (بظاهر نشاط شکار در سر - و بباطن شوق خداشناسی در دل) متوجه مقصد شدند *

در اثنای راه در حدود تلوندی رای علاء الدین نژدیک دریای ستلج (که آنرا دران سرزمین هرهارای نامند) ساحت عبودیت بخش روی داد - و سجملی^(۵) از آن قصه آنست که قزاقان خبر گله گورخر آوردند - شهریار شیر شکار با سه چهاره از شکاریان خاص متوجه حیدر اکنی شدند - چون آن صحرا نزدیک رسید پیداده شده توجه فرمودند - و به خطا در اول بار یک گورخر را زدند - از صدمه صیت بندوق آن گله رمیده بدور دست شتافت - آن جهان پهلوان الهی بندوق در دست پیداده با همان سه چهار قزاق در صحرای تفسیده ریگین گریه رفتن شدند - و با اقدام همت در اندک فرصتی آن افروخته ریگستان را طی فرموده خود را بآن گله رسانیدند - و یک یک را به بندوق از هم میگردانیدند

(۲) در [چند نسخه] عشرت (۳) نسخه [ب] دولت (۴) نسخه [ا] نوری (۵) در نسخه

[چ ۴۵ ی] این عنوان نیست (۶) در [بعضی نسخه] ملین (۷) نسخه [ه] تضیه *

و در پی آن می‌شناختند - چنانچه سیزده گورخر را آنروز شکار فرمودند - در هر مرتبه (که یک شکار میشد) دیگران دورتر میشدند - درین هنگام عطش بر مزاج مقدس غالب آمد - از آب نشان پدید نبود - چون پدیده عزیمتِ نخبیر افکنی داشتند نزدیکانِ شکار حضرت را قریب خیال کرده از ملاحظه صیدگاه قدم از جایگاهِ خود برداشته بودند - و خدیو جهان چندین کوزه راه آمده باز یافته‌های حضور هر چند تکاپو می‌نمودند نه از آبدارانِ خاغم شاهنشاهی خبر می‌یافتند - و نه از آب نشان - غریب حالتی پدید آمد - و ضعف تشنگی بجائی رسید که ذات مقدس را یاری کفزار نماند - و در چنین هنگام (که زهره مخلصان آب میشد) راه نمایان بارگاه تقدس آبدارانِ خاغم را در بیابان بی‌سرو و بن بهمنونی کردند - و سپس ایزدی بتندیم رسید - و دل مخلصان بنشاط آمد - و همانا که پیغام الهی بزبان حال خاطر نشان خدیو آگاهی ساخت که شناسایی مراتب ذات مقدس گشته پاسبان خویش بهتر ازین نمایند که آن در معنی نگاهبانی عموم خلایق بلکه سپس نعم ایزدی و محافظت عطیای الهی ست •

نخستین فطرت پسین شمار • توئی خویشتن را بباری مدار

و از سوانح آنکه قبول خان را جلال زمیندار بهبیر از روی بد طبیعتی از هم گذرانید - او بفرغ شمشیر متمردان آن ناحیت را ایل ساخته بود - و این زمیندار از حیلۀ ندوزنی که داشت خود را دولتخواه و نمود - و آن دُرک ساده لوح (بے آنکه نگاه ژرف در معامله او نماید - و تفرس دور از خطوط پیشانی او کند) بچپّ حرّهای زراوند بیگانه‌های آشنا رو از راه رفت - و صلاح دید آن زمیندار سپاهیان او بجایهای دور رفتند - و یادگار حسین پسر او بحدود نوشهره رفت - هر چند دور بینان راست بین گفتند (که همه مردم را از خود جدا نباید کرد) چون امری مقتدر بود سودمند نیامد - پسر او را از راه گریز از نوشهره به تنگنا برد - و مخالفان سر تنگی گرفته بسیاری از مردم را عرضه تلف گردانیدند - و یادگار حسین زخمی در حساب مردها افتاد - زمیندار بهربانی کرده او را در حمایت خود پرورش داد - و همان زمان (که آن مردم درین بلیه گرفتار شدند) جلال مذکور بر سر قبول خان آمد - و او (از شجاعتی که داشت - و تدبیری که نبود) کثرت غنیم و قلب خویش را منظور نداشته روز رام بیست و یکم ماه الهی موافق چهار شنبه پنجم رمضان از جای خود برآمد - و مردانه فرو رود - و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید بخان جهان مشهور والا عز اصدار یافت که همت در استیصال آن بد نهادان گماشته فرجه از بهادران کاروان نبود درست تعین نماید - بموجب حکم معلی پیکار گزینان چابکدست بآن ناحیت شتافته

در خرابی آن تهر نهادهان نخواستند کوشش نمودند - و آن گل زمین را از خس و خاشاک اهل فساد پاک کردند •

آغاز سال شانزدهم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور دوم

درین خجسته وقت اقبال پیرای مویک بهار در رسید - و نوید بالش بطایع و امزجه در داد فیوض علوی بارواج و اشباح تازه بتازه روی آورد - مزاج زمانه شگفتگی گرفت - طبیعت روزگار باعبدال گرائید - سیاق افضال چون دیده مشتاقان بیازیدن درآمد - ینابیع احسان چون دل عارفان جوشیدن گرفت - سبزه بساط ضعیفانی گسترده - چمن با طیلان ریحانی جلوه نمود - غلچهای زمردین رنگ گلهای بسدین نام بیرون دادند •

* شعر *

ابر با برق جهانتاب رسید • سبزه را تا بکمر آب رسید

سرو با رایت کاؤس نمود • لاله با افسر داراب رسید

گل بداغ آتش گوگرد افروخت • آب لغزیده چوسیماب رسید

و بعد سپری شدن هشت ساعت و دوازده دقیقه از روز یکشنبه چهاردهم شوال (۹۷۸) نصد و هفتاد و هشتم عطیه بخش کون و مکان نور افزای زمین و زمان پرتو محاذات ببرج حمل انداخته جهان را چون باطن عشرت گزین شاهنشاهی طراوت بخشید - و جو ملک چون اخلاق طیبه گیتی خدیو عطر آکین گشت - و آغاز سال شانزدهم الهی از جلوس ابد پیوند (یعنی سال تیر از دور دوم) شد - و در اوایل این سال بهجت افزا ظاهر پتن مخیم سادات اقبال گشت - و خدیو خدا پرست باکین بزرگان بروضه قدسیه شیخ فرید ورد سعادت فرموده استمداد همت نمودند - و بمنسوبان آن مبارز نفس اماره و ساکنان آن حواشی فنون افضال و احسان بتقدیم آمد - و چند روز برای افاضت موروی و معنوی و استغاضات ظاهری و باطنی در ساحت این قصبه فیض بخش معدلت آرای بودند - و از امور (که درینولا موجب انبساط خاطر مقدس شد) دیدن شکار ماهی ست که ماهی گیران آنحدود از تیز دستی بآب فرو شده - و بدست و دامن گرفته - و از آهن سیخچها ترتیب داده بودند که آنرا به خطا ماهی زده - و از آب برآورده •

و از سوانح رخصت گرفتن محب علی خان میر خلیفه بتسخر تده است بسعی ناهید بیگم و شرح این برسم اختصار آنست که پیشتر ازین عفت قباب ناهید بیگم (که در حباله عقد

محبّ علی خان بود) رخصت گرفته بدیدن والدۀ خود حاجی بیگم شفاقت - بهشتنار و معلول او میرا عیسی رخت هستی بر بسته بود - و محمد باقی بجای او انظام ده آن دیار بود - از غلاتِ فطری (که قدر نشناسی از نذائیم اوست) قدوم بیگم را معتمد ندانست - بلکه بتحاجی بیگم سلوکِ ناملائم کرد - بیگم آزیده شد - و بد گوزرانِ آن دیار (که عمده آنها خان بابا و مسکین تر خان باشند) بتفاتی بیگم در مقام گرفتنِ محمد باقی شدند - او ازین آگاهی یافته در استیصالِ این طایفه کوشید خان بابا و حاجی بیگم بدست افتادند - خان بابا را بگورِ نیستی فرستاد - و حاجی بیگم محبوس شد تا در گذشت - و ناهید بیگم بدلاوری و تدبیر ازانجا برآمده بنگر شفاقت - و سلطان محمود بکری سخنانِ یکجہتی در میان آورد - و گفت اگر محبّ علی خان و مجاهد خان پسر او با اندک کس باین حدود آیند من همراه میشوم - و تئہ مستخرّ اویای دولت میشود - بیگم سخنانِ مدارائے دفع الوقت را راست انداخته بدرکاء والا آمد - و التماسِ رخصتِ این نام بردها نمود - چون التماسِ بسیار کرد رخصت یافته متوجّه تئہ شدند *

ناہید بیگم دختر قاسم خان کرکه است که از درستی اخلاص فدای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شد - همانا که در محاربه عبید^(۱) الله خان (که در آن زمان ظهورِ مطالب در جلوه گاه باقی بود - و بظاهر برای امرے بزرگ آید) زمان مساعدت ندمد - حضرت فردوس مکانی بدست غنیم می درآیند - این مردانہ حقیقت مند پیش آمده میگوید که پادشاه منم - این نوکر مرا بچہ تقریب گرفته اید - باین نیرنگ وفا پادشاه را ازان خطر گاه جان خلاص می نازد - چون نسیپاسان او را از هم گذاریدند آنحضرت اهل و عیال او را در ظلالِ عاطفت در آوردند - حاجی بیگم (که دخترِ مقیم میرزا پسر میر ذوالنون^(۲) است) بمیرزا حسن پیوست - و بعد ازان بمیرزا عیسی و دختر او را بعواطفِ بزرگانه تربیت فرمود - و بمحبّ علی خان میر خایفه (که مختصانه آدابِ خدمت بجای آورد) عقدِ یگانگی بستند *

القصہ چون نزدیکِ بکر رسیدند سلطان محمود پیغام فرستاد که حرف بود بر زبان رفته درین کار همراهی نمی توانم کرد - معارفت نمایند - و اگر بجدند (که بہ تئہ روز) از راه جیسلیر متوجّه شوند - محبّ علی خان را حال دگرگون شد - نه روی برگشتن بود - و نہ یارای پیش شدن (چون سعادت در نہانِ شان بود - و اعتضادِ چندین بزرگ تسلی بخش) همت در تسخیرِ بکر و دل در محاربه با سلطان محمود بستند - و در حدودِ قلعه ماتیلہ^(۳) هر دو لشکر بهم پیوستند - کدام دولتشکر

(۲) نسخه [د] شد (۳) در [اکثر نسخه] جان بابا (۴) در [بعضی نسخه] بیکر (۵) در [چند نسخه]

عبدالله خان (۶) نسخه [هی] پسر ذوالنون (۷) در [اکثر نسخه] و نہ رای (۸) نسخه [ب] ماتیلہ *

محبّ علی خان و مجاهد خان زیاده از دو بستان کس همراه نداشتند - و سلطان محمود تا دو هزار کس را سرانجام نموده فرستاده بود - بتائید ایزدی (که کابل مهمات منسوبان این دولت ابد بدوند است) این گروه اندک بعد از گرمی هنگامه دیگر نصرت یافتند - و آن شکست یافته بقاء مذکور متحصّن شدند - و این بهادران فیروز مند بمحاصره آن پرداختند - و درونیان از سطوت عظمت این دولت والا امان گرفته برآمدند - و (چون آن قلعه به نیروی شجاعت بهادران اخلاص مند بدست آمد - و اسباب جمعیت منظم گشت) کمر همت بسته متوجّه تسخیر بکر شدند اقبال شاهنشاهی تفرقه در جمعیت مخالفان انداخت - از انجمله مبارک خان خاصه خیل سلطان محمود (که مدار معامله او بود) با هزار و پانصد سپاهی محبّ علی خان را آمده دید - و باعث صوری آن بود که بدو زادان آن دیار بیگ اوغای پسر او را بیکه از خلوتیان حرم سرای سلطان محمود متهّم گردانیدند - و آن ساده لوح بے تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او شد - او را اخلاص درست نبود - از عرض و ناموس اندیشیده مفارقت جست - و محبّ علی خان بطبع مال و منال او را از هم گذرانید - و مردم او را (که سگ مگس آیش بودند) تسلی نموده بمحاصره بکر پرداخت - و بمحض انقباض این دولت روز افزون آن قلعه مفتوح گشت - چنانچه در جای خود مجمل نگاشته آید *

و چون قدری مزاج مقدّس شاهزاده شاه مراد از منهج اعتدال انحراف داشت چند روزی دران شهر فیض اساس توقف فرمودند - و چون بمیلان توجّهات شاهنشاهی صحت روی داد روز خرداد ششم اردی بهشت ماه الهی موافق دوشنبه بیستم ذی قعدة کوس مراجعت بلند آواره کردند - هر روز بطرزه خاص طرح شکار میشد - و بروش مخصوص در نقاب مسرت آئین عبادت بجای می آمد - روزی در اثنای راه قراولان مخبر چیتّه چند آوردند - خاطر عشق پیرای شاهنشاهی متوجّه شکار آنها شد - و هر شش چیتّه را آنروز بطریق شکار کبیده در دام قید در آوردند از انجمله مدن کلبی بود که سرآمد چیتّه های شاهنشاهی گشت - و چون رایات اقبال بحدود دیبالبور نزول اقبال فرمود خان اعظم میرزا کوکه (که این محال بجایگیر او مقرر بود) التماس قدم عالی نمود - شهریار جهان آرای ملتمس آن پرورده جویدار عقیدت را بموقف قبول داشته منزل او را مورد نور و مهبط سرور گردانیدند - و او بمقتضای اخلاص خویش در آرایش جشن و افزایش پیشکش نگاپوی نمود - و از انجا (که درستی نیت طراز عقیدت او بود - و میدانست که ضیانت بندهای معامله دان عبارت از انست که اندک از داده او را پیش او آورند) این بزم عشرت دلخواه

انتظام یافت - و مظفر حسین (که در سلک ملازمان میرزا بود) این مصرعه^{۹۷۸} تاریخ این هنگامه

شادی افزا یافت * مصرع * میهمانان عزیزند شه و شهزاده *

و از اینجا متوجه پیش شدند - و شکار گزان و معدلت آریان روز خرداد ششم خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و دوم ذی الحجه ظاهر دارالسلطنه لاهور مستقر ایات اقبال گشت - حسین قلی خان لوازم بندگی و مراسم اخلاص بتقدیم رسانید - و بموجب التماس او آنحضرت بمنازل او (که بنازگی ساخته بود) قدوم گرامی ارزانی داشتند - و سرمایه افتخار جاردانی او را میسر شد و چون مهمات این ملک در پرده هیر و شکار بآئین شایسته سرانجام یافت خاطر اشراق مآثر شاهنشاهی خواست که از راه حصار عزیمت فرمایند - تا بدریغ ورود عساکر اقبال و عبور خدو معدلت آن دیار مورد انوار امن شود - و هم درین سیر حقیقت منطاط طواف روضه معینه بتقدیم رسد بنابرین داعیه حق اساس اواخر خرداد ماه الهی موافق اوائل محرم سال (۹۷۹) نصد و هفتاد و نه هلالی متوجه آنصوب شدند - و روز ماه دوازدهم نیر ماه الهی موافق یکشنبه غره صفر حوالی حصار فیروزه مضروب خیام مقدس گشت *

و از سوانح آنکه معدلت شاهنشاهی سیاست لشکر خان فرمود - و با وجود منصب میربخشی و میر عرضی و دیگر مغاصب شهریار عدالت پزوه را محض حقایق ازان باز نداشت - و مجمل ازین سافحه هدایت بخش آنست که لشکر خان را مستی دنیا از منهج اعتدال باز برد - و مصدر اعمال ناخوش گشت - و از بیخردی در روز روشن مست بدرگاه عالی (که ملا هوشیاران هفت اقلیم است) آمده عربده ناکی بظهور آورد - چون حقیقت حال بمسامع قدسیه رسید خافان عدالت پزوه برای هدایت او و انتباه دیگران او را بدیم اسپ بسته گردانیدند - و بچندین نگویش بزنداد فرستادند - و بر شهباز خان نظریت تربیت انداخته مغاصب لشکر خان را بار مکرمت فرمودند و از اینجا (که مدارج تربیت شاهنشاهی ست) در اندک فرصت آن مسجون اعمال خویش در دارالخلافت فتحپور بوسیله شفاعت مقبولان درگاه خلاصی یافت - و خدو عالم با آنکه موسم باران بود هر روز بمقتضای عزائم پادشاهانه کوچ میفرمودند - و شکار گزان بصوب اجیم می شناختند روز رش یازدهم امرداد ماه الهی موافق سه شنبه غره ربیع الاول بآن خطه دلگشای نزول اقبال فرمودند - و از فرارانی حق طلبی و حق اندیشی بطواف روضه معینه توجه فرموده استمداد همت نمودند - و ایزد خویش را پرستش خاص کرده نیازمندی را با سر بلندی همقرین گردانیدند مبدعان قضا و قدر چون نیک اختار را خواهند (که دولت صوبی و معنوی او را روز افزون گردانند)

نظرِ دوربینِ او را از مراتبِ بزرگی باز دارند - و تشنگیِ رضامندیِ الهی افزون پدید آید - و از فراخیِ حوصله و غریبِ عطشِ معنویِ دریایِ محیطِ او را سرابِ و نموده چوبایِ سرچشمه مقصود سازند و باین طرزِ حق پسند از فیضِ بی‌منتهایِ مبدایِ فیاضِ هر زمان او را راتبه تازه رسد - چنانچه این حالتِ والا طرازِ حالِ گیتیِ خدیوِ زمانِ ماست - و بعد از تقدیمِ مراسمِ داد و دهش و کامرواییِ منتظرانِ این روضه روح افزا بصوبِ دارالخلافه توجه فرمودند - و به همراهیِ دولت و همعنائیِ اقبالِ روزِ آسمانِ بیست و هفتمِ امرداد ماهِ الهی موافقِ پنجشنبه هفدهمِ ربیع‌الاول ظاهرِ فتحپور مهبطِ انوارِ ظلِّ الهی گشت - و آنحضرت خود در منازلِ شیخ سلیم نزلِ برکات فرمودند - طبقاتِ انام (که ستم رسیده انتظارِ دریافتِ آستانِ بوس بودند) کامیابِ سعادت گشتند *

• و از سوانحِ دولتِ افزا آنست که سیکری را (که از مضافاتِ بیانه بود) مصرِ جامع ساختند خدیوِ جهان که معمارِ عالمِ صورت و معنی ست (چنانچه پیوسته ارتقایِ مدارجِ افرادِ انسانی فرموده اساسِ معدلاتِ را استحکام می بخشد - و مستعدانِ زمان را کامیابِ دولت میگرداند) همچنان در افزونیِ رونقِ زمینِ کوشیده هر جا را باندازه حالِ آن تربیت فرموده زمین و زمان را افزایش میفرماید - از آن باز (که فرزندانِ رفعت پیوند در سیکری سعادتِ ولادت یافتند - و نفسِ عارفِ ربّانیِ شیخ سلیم گیرا شد) خاطرِ اقدس میخواست که این سر زمین را (که میمنتِ معذوبی دارد) عزّتِ صوری بخشند - درینولا (که رایاتِ جهان گشا درین مقام گرامی رسید) همان عزیمتِ سابق پیشِ نهادِ همتِ والا شد - و حکمِ مقدّس بفرمانِ پیروست که کارِ پردازانِ سلطنتِ عماراتِ عالی و منازلِ دلکش برایِ خاصه شاهنشاهی اساس نهند - و جمیعِ طبقاتِ اُمرا و طوائفِ انام برایِ خود نشیمنها و منزلها ترتیب دهند - و حصارِ آسمانیِ ارتفاعِ بر دور آن از سنگ و آهک کشند - در اندک فرصتِ شهره بزرگ شد - و قصرهایِ دلکش و خانهایِ نشاط افزا اساسِ یافت و بقاعِ خیر از خانقاه و مدرسه و حمامِ انتظام گرفت - و بازارِ بزرگِ سنگینِ احوادث شد - و باغهایِ نظرِ قریب در اطرافِ شهرِ صورتِ ابداع پذیرفت - و سواره اعظم دردم آمد که رشکِ معموره عالم گشت - آنحضرت نامِ آنرا فتح آباد خیال فرموده بودند که بر زبانِ عالمیان بفتحپورِ اشتهار یافت و بنصیحِ شاهنشاهی بلند آوازه شد *

و از سوانحِ آنکه مظفرخان را این آرزویِ بلند در سر افتاد که حضرتِ شاهنشاهی در منازلِ او (که دران نزدیکی اتمام یافته حیرت افزایِ مشکل پسندان بود) ورودِ دولت فرموده میمنت

(۲) نسخه [ی] شایستگی (۳) در [چند نسخه] ارتفاع (۴) در [بعضی نسخه] و رونق

(۵) نسخه [ی] سوانحِ این ایام •

بخشند - و او را باین عاطفت والا مباحث مود کرامت فرمایند - چون این داعیه دولت افزا
دموب عریض مقدس رسید (از آنجا که کام بخشی و بده نوازی شیده گردید شاهنشاهی ست)
مقدمس از رفعت قبول گرفت - و روز دیدن بیست و سیوم دی ماه الهی از فتحپور متوجه
در آنجا آمد - و مدتی از سیدان قدوم شاهنشاهی نور فرستاد - و معنی گشت - و مراسم
پیشکش و انتظار بتقدیم آمد - افزایش انبساط شد - و نشاط در پیش آمد - و از آنجا معاودت فرموده
مستحضر معدن روی شدند - و مستعدان هفت تلمیم بدرگاه رسیده بے سفارش احدی
کامیاب صورت و معنی شدن گرفتند - آنکه احمد که در بدین و زلف دهایی و کمال آفرین خدیو معانی
بارز بد گویان طبع اندوز را در کساک دارند - هم این دوره بدنهان بگوشت اعتباری فرموده
و هم طایفه (که بچرب زبانی راه سخن پیدا میکنند) نوبت بسختی اینها نمیرسد - بلکه بیک زبان
سعادت سرشت را (که محض از برای ارتقای دولت سفارش از باب استعداد میکنند) فرط توجه
شاهنشاهی نیز بکار دارد - و از فروردین روز جهان افروز خاطر مقدس گنجی خدیو دکانچه را و بارانچه
نزیور کساک یافته - چرا گویم که آن گروه بچنین مشعل هدایت بر حقیقت بد کرداری خود
آگاهی یافته در سالک سعادت منشان درآمده اند - و طبقات عالم از شریف و وضع بدینه حالت
خوبیش رسیده بدعای دوام دولت روز افزون قیام دارند - و شهریار خرد پره بفرای خرمی
و وسعت دانش خود در هر مرتبه باندازه هر کس سالک فرموده سلطنت صوری را با برایت
معنوی همراز ساخته اند *

همچو روان ناکزیر همچو خرد کام بخش • همچو قضا کاران همچو قدر کامکار

آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال امداد از دور دوم

درین وقت سعادت پرتو (که زمان افزایش معنی داشت) بالش صورت نیز روی نمود
کوبه مویک بهار رنگ زهای آئینه زمین و زمان شد - و نوروز جهان افروز اعتدال بخش شب و روز
گشت - فیض ربیع در برگ و ریشه حیات سرایت کرد - نسیم صبح بارواج نباتی هم آغوشی نمود
سایبان ابر مدار بطن باد سبکی از چهار طرف کشیده آمد - لشکر ریاحین از گرد راه رسیده
بر جویبار انصال آبرو یافت - هوای گلستان کیفیت باده در طبایع انگیزخت - زمزمه مرغیان چمن
سامعه را از زخمه بروشم زنان آزاد ساخت *

* شعر *

بادِ سحر مست وزیدن گرفت * غنچه لبِ صبح مکیدن گرفت
 دایره بستند صبحی کشان * شیشه گشادند شکر آتشان
 نهبت گل فتند گلزار شد * بلبل ازین رایحه بیدار شد
 جفتش سبیل شکن اندر شکن * جلوغ نسریں چمن اندر چمن
 بوی گل مد چمن انگیخته * خمکده در کام قدح ریخته
 میکرده در میکرده مستان عشق * دایره در دایره دستان عشق

نگزادی آسمان و زمین و روشنی افزای نشیب و فراز بعد از انقضای دوساعت و سه دقیقه از شب شنبه بیست و پنجم شوال (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نهم ظلّ نور بیرج حمل انداخت و قنار سالِ هفدهم الهی از جلاوس مقدس شاهنشاهی یعنی سالِ امرداد از دور دردم شد - امید که سیامری عدالت شاهنشاهی این دور بقرن و دهور پیوندد یابد *

از سوانح (که در آغاز این سالِ خجسته بظهور آمد) آوردن منعم خان خانخانان است سکندر خان را بدرگاه والا - و بموجب التماس او تقصیرات او را بخشیدن - در داستانهای پیشین دربار یافت که سکندر خان اوزبک از بے سعادتیی ذاتی (که طالع و ازگون خوانند) ازین دولت خدا دند روی گردانید - و با علی قلی خان بد نهاد همدانستان شده سر بشورش برداشت - (چون علی قلی را آن پیش آمد که نکاشته شد - و آن شورش فرو نشست) اسکندر خان از تبه رایی و بد سرشتی پیش سلیمان افغان رفت - و چند گاه دران حدود بسر می برد - افغانان کوتاه حوصله بودن او را در میان خویش مناسب ندانسته در کمین او شدند - او از اندیشه این گروه آگاهی یافته منعم خان خانخانان التجا آورد - که از من بنادانستگی شد آنچه شد - ازان خجالت زده ام افغانان نا درست پیمان سلیمان اوزبک را از هم گذاریدند - اکنون در خیال من اند - اگر شفاعت این عاصی سیه بخت را بدرگاه والا نمایند هم حیات این جهان و هم زندگانی باقی بدست می افتد منعم خان نوشته او را با عرض داشت خویش بپایه سرور اعلیٰ ارسال داشته استمزاج نمود - خدیو دلمیان از فرط عاطفت منشور^(۲) امتنان فرستاده او را امید وار گردانید - خانخانان (که از بزرگی گناه امید بخشش و بخشایش نداشت) ازین رافت عالی سچود شکر بجای آورد - و اسکندر خان را پیش خود طلب داشت - سکندر خان ازین نوید سعادت یوسف ولد سلیمان اوزبک را همراه گرفته بے خبر افغانان بایلغار از میانه ایشان برآمد - خانخانان لوازم اکرام و احترام بجای آورد - و برای تسلی خاطر این همدها یافتها را همراه گرفته عزیمت درگاه مقدس نمود - و در اوائل تیر ماه الهی

بسجدهٔ عبدودیت نورافزای نامیدهٔ سعادت شد - و بذریعۂ شفاعتِ او جرائمِ اربابِ ندامت بخشیده آمد و بنوازشِ شاهنشاهی اختصاص گرفتند - و در اندک زمانِ خانخانان را بفنونِ عواطف محفوف ساخته رخصتِ ممالکِ شرقیۂ اِرزانی داشتند - و سکندر خان را سرکارِ لکنؤ مکرمت فرموده همراه او گردانیدند *

و از سوانحِ این ایام (که بهارِ اقبال و دولت است) آنکه فرمانِ روایِ توران عبدالله خان اوزبک از صیتِ سطوت و شکوهِ این سلطنتِ عظمی حاجی التمش را برسالتِ بدرگاهِ والا فرستاد و او با نامهٔ ضراعت و محبت و تنسقاتِ آن دیارِ سعادت بار یافت - همگی مضمونِ آن مغایزه آنکه رابطهٔ خویشی باستانی را بیدار داده دوستیِ جدید پیرایهٔ آن گرداند - تا بلند از استظهارِ چنین فریادی با سلاطینِ توران چیرهٔ دستی روی دهد - و ثانیاً از مدماتِ افواجِ گیتی گشا بر بامِ عافیت خوابِ گوارا تواند کرد - و برای مزیدِ احتیاط و اهتمامِ بجهتِ مذمَم خان خانخانان و خانِ اعظم میرزا کوکه تحف و هدایا نیز ارسال داشته بود - تا این منظورِ درگاهِ خسروانی در تاسیسِ مباحثی صورت و ترمیمیِ آن توجهٔ گمارند - شهریارِ هشدارِ خرامِ دورین فرستاد را نوازش فرموده کلمروا رخصتِ اِرزانی داشت - و از نفائسِ هذدوسدان برسمِ ارمغانی همراه گردانید *

و از سوانحِ از نظرِ افتادنِ مظفر خان است - در هر زمانِ بارِ جودِ طلوعِ نیرِ هدایتِ شاهنشاهی بمقتضای شیدهٔ کرمه پردهٔ بگامی بر جمالِ جهانِ آرای خویش فرو می‌هلد - درین ایام بساطِ چوپر بازی را نقابِ حسنِ معنوی گردانیده معرکهٔ نشاط را گرم ساخته بودند - و آئینهای خاصِ درین بازی (که صد حکمت در ضمنِ آن مندرج است) انتظام فرموده جمع از ملازمانِ عنبدِ اقبال را پیوسته برای این کار حاضر میداشتند - و جشنهای عالی و بزمهای دلکش ترتیب می‌یافت - اگرچه بظاهر بازارِ بازی گرم بود اما در معنی عیارِ مردمِ گروته میشد - و خدیو دانش در لباسِ لعب و هزل کارِ جد کرده شناسای جوهرِ طیفاتِ مردم میکشیدند - روزی مظفر خان از بد مستقیمِ دنیا و تنگ حوصلگیِ درین معرکهٔ بازی (که معیارِ حرصها بود) از بسیاری پای دادن دوامِ حضورِ مصدرِ حرکاتِ روستائیانہ شد - آنحضرت او را از پایۀ اعتبارِ انداخته رخصتِ سفرِ حجاز فرمودند - تا در خماریِ اعتباری و غربتِ حالِ فساد یافتهٔ او باصلاح انجامد *

نهیست موکب جهان‌نورد شاهنشاهی بتسخیر دیارِ گجرات

گیتی خدیوِ خداپرست پیوسته نظامِ نشاءِ ظاهر را پیرایهٔ ملکِ معنی ^(۳) دانسته بے غبار آورد

(۲) نسخهٔ [ب] پای دادن در حضور - و نسخهٔ [د] پای دادن دوام حضور (۳) نسخهٔ [ه] بے غبار اغراض *

اغراض بشری آسایش خود را در آسودگی جهانیان میداند - و همواره اهم را از مهم شناخته در فراهم آوردن پراگندگیهای روزگار توجه والا میگذارد - و در تسخیر بلدان و تفتیح ممالک اندیشه نخستین غور رسی و غمخواری ستم سیدهای روزگار میفرماید - و لهذا در هر ناحیه (که فرمانروایان آن خود بهشدار دای و رعیت پروری همت گماشته اند) با وجود حصول اسباب تسخیر آن دل دران نمی بندد - و هر چند بر پیشگاه خاطر اقدس (که جلوه گاه حقیقت است) پیداست (که هر مقدار وسعت در ملک افزایش هر آینه کثرات جهان روی در وحدت قهرمان یک از والا فزادان دادگر در آرد - و عبادت کبرای این نشأه بمنصه اعلان شتابد) لیکن (وجه همت حقیقت اساس چون تیمار حال عمر برابرا و شمول خصوص خلایق است - که دلائع بدائع ایزدی اند) باین عبادت توجه نمیفرماید - اما (چون این بیچون در افزایش دولت و ارتفاع مبدائی سلطنت است) مرتبه بمرتبه ولایات را از فرمانروایان عدالت دوست خالی میگرداند - تا شهریار حقیقت پیروزه بآنصوب توجه پادشاهانه گذارد - و آن حدود را بفروغ معدلت خویش روشنی بخشد - تا هم تفسیدگان باینه حوادث در ظلال عاطفت در آیند - و هم وحدت قهری^(۳۱) (که توأم وحدت ارادیست) دلخواه صورت بندد - و هم در ظاهر بینان (که عالم از آن پرباشد) مشعل اخلاص افروخته گردد - چه در استعدادات طبقه انام تفاوت عظیم دست نهادن قدرت ایزدیست جل جلاله - طایفه از دیدن فروغ خرمندی و طرز نشست و خاست و بخشش و بخشایش و اغماض نظر از زلات مردم و آناه دای فی ببرزگ خدیو جهان برده او را یگانه درگاه الهی می شمارند - و خدمت او را عبادت ایزدی شمرده در عقیدت و اخلاص می افزایشند - و گروهی را (که نظر برین کردارها نمی افتد) از فزونی سطوت صوری و افزایش ملک ظاهری ببرزگی معنوی او گرویده کمند ارادت دگرگون جان انداخته خود را از مرمر مخلصان جان سپار میگردانند* - و لهذا درین هنگام (که ملک دهلی از غبار مگس طیفندان شور انگیز پاک شد - و کوز دلان نغغه اندوز در گرو نیستی و ناکامی فرو شدند) همت جهانگشای شاهنشاهی در تسخیر ملک گجرات و اصلاح فترات آن خود مصمم شد - که ستمزدگی عموم رعایای آن دیار بکمال رسیده بود *

ازان باز [که سلطان محمود از بے پروائی دشمنان چرب زبان هنگامه آرای را بدوستی برگزفت - و از بد درونی ملازمان تیره رای (که سود خود را در زبان صاحب و منعم میدانند) رخت هستی بر بست - چنانچه مجمل ازان در حال مرگ گجرات نگاشته قلم تحقیق شده است]

(۲) در [چند نسخه] نسری (۳) در [اکثر نسخه] از بخشش (۴) در [چند نسخه] طبعیان

و در [بعضی طبعیان] *

امرای آن دیار خصوصاً سید مبارک و اعتماد خان و عمادالملک در خود کامی شدند - و برای آنکه
 معنی حکومت ایشان باشد یکی از فرزندان سلطان احمد ^۱ به سوی برو اطلاق کردند
 و چون او بسن رشد رسید از هم گذاریدند - و نهم پسرک ^۲ به جوهر را (که از اربابان پادشاهی
 آن دیار بود) برداشته بفرزندی سلطان محمود شهرت دادند - و خطاب مظفرشاهی بدام او رسیده
 در نوام خواست طبعیت اعظم نمودند - احمد اباک (که دارالملک شجرات است) و کدایت
 و سادات ار و لایت بطوق اعتماد خان درآمد - و سرکار پسر ^۳ بهوسن خان و شیرخان فولادی
 قرار گرفت - و سوزت و بروج و بروه و جالبایر و چنگیز خان پسر عمادالملک متبر شد - و دندوبه
 و دولقه و غیر آن به سید حامد ندیر ^۴ سید مبارک رسید - و چون ^۵ دهه و لایت سورتیه بامین خان
 غوری معین گشت - و اعتماد خان بگروخت آن سفله خرد سال را پیش خود داشته روزی میگذارد
 و آن ملک از استیلائی متعلبه مورد انواع ظلم گشت - و بایکدیگر این سران ^۶ به سر مذاکره کردند
 درینو (که چنگیز خان در گذشت) باغرای شیرخان فولادی ^۷ نعو از احمد اباک گرفته بپتی آمد
 و شیرخان فولادی با جمعه از اربابان بگرفتند احمد اباک لشکر کشید - اعتماد خان در احمد اباک
 معصن شده بمیزایان التجا آورد - و هنگامه شورش گرم شد - و بازار فتنه و فساد رواج گرفت
 خاطر مقدس شاهنشاهی تسخیر گجرات را اهم مهم دانسته در انتظام اسباب این بورش توجه
 عینی گماشت - میرزا یوسف خان و قزو و راجه بیربر و جمعه کثیر را به پنجاب فرستادند - که کمک
 حسین قلی خان بوده آماده کار باشند - که مبادا حکیم میرزا باغرای کونه اندیشان مرکب مقدس را
 دور دانسته از اندیشه شورش جوهر دماغ خود را فاسد گرداند - و فرمان مطاع باسم حسین قلی خان
 شرف نفاق یافت که نگر کوکرت را مستخلص ساخته براجه بیربر حواله نماید که راجه بدینچند زمیندار
 آنجا از بد خدمتی و بد ذیقتی متعبد است - و (اگر مردم او متانت قلعه و استحکام جارا سرمایه
 نخواست خود گردانند) با اکثر عساکر اقبال (که دران ناحیه تعیین اند) محاصره نموده بزرور گیرند
 و تسخیرین بهر ناحیه مردم هوشمند اخلاص گزین جد آور تعیین فرموده روز بهرام بیستم تیر ماه الهی
 موافق سه شنبه بیستم صفر از دارالخلافه فتحپور بتسخیر گجرات نهضت عالی فرمودند - حوالی
 دابر مخیم ^(۷) سادات نصرت گشت *

و از معدلتها (که درین روز ظهور یافت) تذبیه فرمودن بابا خان قاقشال است - و مجله

(۲) نسخه [ج] بنو (۳) در [بعضی نسخه] دوا (۴) در [بعضی نسخه] چوناگده

(۵) نسخه [ج ی] سورته (۶) نسخه [ج] بدچند - و در [چند نسخه] بدچند (۷) نسخه

[۱۰] دابر - و نسخه [ج] دابر - و نسخه [ی] داتر *

ازین عدالت آنکه شهباز خان (که امیر ترک بود) در ترتیب یسال اهتمام میکرد - آن ترک معامله مدانِ نخوت‌مند باو در افتاده بدرشتی پیش آمد - چون بمسامع آن نخل پیرای گلسنان خلافت رسید بجهت نادیب او و اصلاح سایر براه‌روان سیاست عظیم فرمودند - و بیک توجه شاهنشاهی در چنین لشکر بزرگ (که بچندین صاحب اهتمام کار گذار پیرو ترک شایسته بدشواری بدید آید) باسانی تحقیق گرفت •

و از سوانح عشرت افزای غرابت بخش آنکه درین هنگام (که قصبه سانگانیر مضرب لوی ظفر قویون شد) بدستور معتاد بدنشاط شکار توجه فرمودند - و (دران ایام چون بشکار چینه عشرت افزای بودند) هر گروه را چیتها داده رخصت نمودند - و خود با بعضی از خاصان بساط قرب بعزیمت شکار روان شدند - اتفاقاً در شکارگاه چترنجن نام چینه خاصه را با شوره سر دادند - فاگهانی در پیش جرعه پیدا شد که پهنای آن بیست و پنج گز بود - آهو مقدار یک و نیم نیزه بر هوا شده خود را اران جر پهنادر گذرانید - چینه نیز از روی غیرت بهمان وتیره بچستی و چالاکي ازان خندق گذشته آهورا در ریود - از نظاره این حالت شگرف غریب از ناظران بارگاه حضور برآمد - و باعث تعجب غریب و انبساط بلیغ گشت - و خدیو عشرت درست پایه آن چینه را افزوده سردار چیتها گردانیدند و حکم مقدس شد که برای عزت گزینی او و عشرت مردم در پیش او نقاره می نواخته باشند و روز کوش چهاردهم امرداد ماه الهی موافق شنبه پانزدهم ربیع الاول بآئین مقرر از یک منزلی اجمیر پیاده شده متوجه طواف روضه معینه شدند - در اتنای راه قزولان عرصه شکار خبر آوردند که درین نزدیکی شیرست قوی هیکل که همواره در کمین متردان این راه بوده قصد می نماید اینجا (که استیصال آزار رسانان لازم آئین سلطنت است) شهریار شیر شکار متوجه دفع او شدند و بروشه دل گزین آن درند قوی پیکر را شکار فرموده متوجه آن خطه دلگشا شدند - از برکات قدوم شاهنشاهی رونق تازه یافت - و آداب نیاز مندی و رسوم زیارت بتقدیم رسید - و دریای افصال بجوش آمد - و طبقات مردم از عطایای بزرگ بهره وافر برگرفتند - و روز دیگر بتمشای قلعه اجمیر (که بر قلعه کوه واقع است) متوجه شدند - و دران عالی مقام بزیارت سید حسین خنک سوار (که در زبان عوام از اولاد امام زین العابدین است) پرداخته تبرک جستند - و تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب الدین غوری ست - هنگامیکه فتح هندوستان کرده مراجعت نمود او را بشقداری اجمیر گذاشت • و او آنجا نقد حیات سپرد - و بمور ایام و هجوم عوام بولایت مشهور گشت - و تربتش مطاب عالمیان شد - و حضرت شاهنشاهی (که پیوسته در طلب پیرامون خاطر مقدس میگرد)

ظہر بہ شہرت ظاہر انداختہ استندہ ہمت فرمودند - و روزِ روزِ امرداد ماہِ الہی موافقِ مہ شدہ دوم ربیع الثانی خانِ کلان را با سیارے ار امرا (چون اشرف خان و شاہ قلی خان محرم و شاہ بداف خان و سید محمود خان و قلیچ خان و صادق خان و شاہ فخر الدین و حیدر محمد خان آخندہ یوپی و سید احمد خان و قذافی قدم خان و محمد قلی خان بوبی و سرم خان و بیگ نوین خان و بیگ محمد خان و محمد ملی خان داماد خان دلاں و مہر علی خان سادو و سید بہدائے خان و میر زادہ علی خان و بہادر خان) بر سرِ مغلّی بصبو کجرات رخصت فرمودند - و روزِ فروردین ہونہم شہرِ نور ماہِ الہی موافقِ درشدہ نیست و دوم ربیع الثانی خود بدرات و قبل از حلقہ فیض اساس اجمیر نہضت فرمودند - تا ہم دیسائے شکر باندہم رسد - و ہم عمرای یوس در کار ظہری جوہرِ خوبش را بہتر ظاہر کفند - و ہم کجرات بوزد نرین اوقات در حلقہ تصرفِ ابتدائی دولت در آید - و بہ بہترین وجہ تدارکِ احول ستم رسیدہای آن دیار صورت بزد - و مکتب نصرت نو در دو مغزلی ناگور رسیدہ بود کہ نوید ولادتِ فرزند و لا کور رسید - و نوید فتح و فیروزہ رسد *

ولادتِ سعادت افزای گلستہ بہار اقبال شادزادہ سلطان دائیال

بر ضابطہ دقیقہ سنجان ضوابطِ عذرا و اجرام و باریک بیدان بوابِ اصحاب و ارحام مخفی نیست کہ ناظرانِ سلسلہ علوی و سفلی (چون کیتی خدیوے^۳ را با قیال روز افزون و دراتِ ابد بود اختصاص بخشیدہ کامیابِ مطالبِ صوری و معنوی و سعادت پذیر متاعِ دینی و دنیوی گردانند) ہر صبح تارے گلے ہمیشہ بہار از حدائقِ امید او بشکفانند - و ہر شام خجستہ اخترے عالم فرور از مشارقِ آرزوی او طالع سازند - از آنجا [کہ تأیید یزدانی در بارگ شہنشاہ عالم افزون از اندازہ دریافتِ بشری ست - چہ ایزد تعالیٰ جمیع مکارم و معالی را (کہ در مکمل مشیتِ ازلی ست) فراہم آورده در کنارِ اقبالِ قدسی اعتصام او نہادہ است] ناخواستہ چندین عطیاتِ کبریٰ مخصوصِ ذاتِ مقدس او ساختہ - خواستہا را چہ گنجایش آنکہ پردہ نشین جلابِ توقف کرد و لہذا (چون باطنِ اقدس طالبِ فرزندانِ رضامند حق جوئی حقیقت شناس بود) ایزد توانا این نعمتِ بے انتزاع و دولتِ بے انقطاع را (کہ ایجادِ مثل عبارت از نیست) بموجبِ دُخواہِ مکرمت فرمود و مرتبہ مرتبہ گھرے بے بہا از محیطِ بطون بر ساحلِ ظہور جلوہ گر میکند *

دران هنگام (کہ مکتبِ معلی از اجمیر نہضت میفرمود) یک از پرگیاں سراقِ عصمت را زمانِ دولتِ ولادت و وقتِ انکشافِ صبحِ سعادت نزدیک رسیدہ بود - و نقل و حرکت را مزاج

آن عفت سرشت بر نمی تابید - تيمَن و تَبَرک جسته خانه اشرفِ منتسبانِ روضه منيعه (۳) و اعزّ معتكفانِ بقعه قدسيه دانيال نام (که نور هلاخ و فلاح از ناصيه حال او مي تافت) خالي ساخته در انجا گذاشته بودند - مرکب اقبال پيوند در حوالی پيلوک از مضافات رني از سرکار ناگور نزول اجلال فرموده بود که قاعدان خجسته مقدم از اجمير رسيدند - و نوید نصرت بخش مسرت افزای آوردند که بعد از گذشتن چهل و یک پل از شب آسمان بيست و هفتم شهر ذی قعدة ماه الهی موافق شب چهارشنبه درم جمادی الاولی بحسب رویت و شب سيوم بحسب امر اوسط (بطالع حمل بحسب حکمائی یونان - و بطالع حوت بحسب دانیال هندوستان) در خطه فیض انتمای اجمير (که طواش مد و یازده درجه و پنج دقیقه - و عرضش بیست و شش درجه است) دادار جان آفرین جهان را حضرت شاهنشاهی ز فرزند بلند اختر کرامت فرمود - و بطالع این کوکب نورانی مکت بر انفس و آفاق نهاد - کیهان خدیو از استماع این نوید سرور پيشانی صبح پرتورا زمین سای سجده شکر فرموده بپایاس و ستایش الهی کامیاب دولت گشتند - و ظهور این امر را مبشر فتوحات سے اندازه دانسته و جشنهای عالی ترتیب داده انجمن پیرای عشرت شدند - خلائق بصلای عام نشاط تازه از سر گرفتند - و نقود انضال در دامن آمال عالم ریخته آمد *

* شعر *

کله بشکفت جان پرور درین باغ * که بریش صد گلستان را کند داغ
ازین شمشاد بن کارا برخاست * ز هفت اختر مبارکباد برخاست
خدیو از سر طرب را بال و پر داد * صلی می بهفت اقلیم در داد
نشاط آرنخت از تار توانسه * نوا پیچید در معز زمانه
کرم کز همت والا نظر داشت * تمنا را حجاب از پیش برداشت .

مولد گرامی را (که خانه شیخ دانیال بود) منظور داشته و استمداد تائید از حضرت دانیال اکبر در نظر مقدس آورده نام نامی آن نونهال گلشن اقبال را سلطان دانیال بر لوح دولت نقش بستند شعرای نکته پرداز تهنیت نامهای دلپسند در رشته نظام کشیدند - و تاریخهای نادر بر زبان ارباب فهم گذشت - و کامیاب ملات گشتند - و حکم اقبال پیوند شرف نفاذ یافت که (چون آن کوکب آسمان قدس یک ماهه شود) مهد دولتش بقصبة آبیرو برده بحضانت سعادت مدش رانی کوچ راجه بارهمل در آرد - امید که این سرور بنی خلافت تا امتداد ادوار در ظلال تربیت و عاطفت شاهنشاهی شاداب دولت ابد پیوند باشد - اکنون (که توفیق ازلی بدرقه راه من حیران انجمن هستی گشته در شرح

(۲) در [اکثر نسخه] نمی تافت (۳) نسخه [۱] پیلو - و نسخه [۵] پیلود

(۵) نسخه [ی] آرای (۶) در [بعضی نسخه] دلپذیر *

احوال هدايت انتمای حضرت شاهنشاهی مرا از قلم من بيقرار نر میدارد (صورت زائچه سعادت اولام
 این مولود مسعود را بحساب یونانی و هندی درین دیباجه اقبال نگاشته خامه تحقیق کرده
 استخراج احکام آنرا بر دیده دران دشتی اخضر شناسی میکند)

زائچه طالع اقبال رقم بطور حکمای یونان و فارس

<p>خانۀ دوم^۲ مشتری خانۀ سیوم^۳ حوت دلو زنب</p>	<p>خانۀ اول^۱ جدی</p>	<p>خانۀ دوازدهم^{۱۲} قوس خانۀ نوزدهم^{۱۱} عقرب</p>
<p>خانۀ چهارم^۴ حمل</p>		<p>خانۀ دهم^{۱۰} زحل میزان</p>
<p>خانۀ پنجم^۵ ثور خانۀ ششم^۶ شمس جوزا</p>	<p>خانۀ هفتم^۷ زهره عطارد سرطان</p>	<p>خانۀ نهم^۹ مریخ خانۀ هشتم^۸ قمر سنبله اسد</p>

زايجه طالع سعادت افزا بحساب خرد پڙوهان هندوستان

<p>خانۀ دوم ۲</p> <p>جدي</p> <p>خانۀ سيوم ۳</p> <p>مشتري</p> <p>دلو</p> <p>ذنب</p>	<p>خانۀ اول ۱</p> <p>قوس</p>	<p>خانۀ دوايزدهم ۱۲</p> <p>عقرب</p> <p>ميزان</p> <p>خانۀ يازدهم ۱۱</p>
<p>خانۀ چهارم ۴</p> <p>حوت</p>	<p>.</p>	<p>خانۀ نهم ۹</p> <p>زحل</p> <p>سنبله</p>
<p>خانۀ پنجم ۵</p> <p>حمل</p> <p>خانۀ ششم ۶</p> <p>ثور</p>	<p>خانۀ هفتم ۷</p> <p>زهرة شمس عطارد</p> <p>جوزا</p>	<p>رأس ۸</p> <p>خانۀ هشتم ۸</p> <p>قمر</p> <p>سرطان</p> <p>اسد ۹</p> <p>خانۀ نهم ۹</p> <p>مرئج</p>

و تا چهل بعد فراخ از مراسم سپاس گذاری این عطیة کبری روز اسعد آمد پنجم مهر ماه الهی
موفق چهارشنبه نهم جمادی الاولی نهضت موكب شاهنشاهی شد - و ظاهر قصبه ناگور مضرب
خیام معلى گشت •

الحمد لله هفتم اردی بهشت سال چهل و یکم الهی مطابق جمعه بیست و هفتم شعبان
(۱۰۰۴) در روز چهار شنبه و یکم فروردین اردی بهشت انقضاء و بیخ بدوگ ساری اقبال سی ساله
کسور خدای • شعر •

شعب شمس طاق و شاد و خندان • باد شبنم برآید • انور شاه

کز خش بر محبت روشن باد • در بهارش جامه آسود

به دیوی اندیشه سخن حقیق و انکبوتی خامه اسبابی خرم حسن اهتمام به بخت - و سعادت
و انکبوت بهادری آن بکامی نمودن آن آورد، سعادت و انسان سالی شاد گوی بود - و
شاد خوب دوستی را بدو دان جزوید چهره اسطوره بخت • شعر •

عد شمر که این در خانه • بگسوت دگر جانان

آردا که سرت بگشاده دانی ست • دارد که چه برزش معانی ست

آرد دای بیخ شوری: به خوب شدن افتاد خود را شایان این کار بزرگ ندانست - و فقار دانا بدید
از سر انجام شغل شریف دل برگرفته • شعر •

چو طبع نداری چو آب روان • میر دست زنی نامه خسروان

دهان گر بماند ز خوردن نهی • ازان به که ناساز خوانی نهی

لیکن قوماش شاهنشاهی و غیره و الا اخلاص نظر فطرت را بر مفاظ اقبال کشورند - و پیچیده دسائی
مرا ارمن برگرفتند - آخر آلهی بقاری زبان خوی گرفت - زبان پارسی کمتر سرائیده - گلگشت
بهار معنوی و تماشای سرائستان حکمت نظری و عملی^(۶) از همه پرداخته دل گردانید - خاصه
از شئون دیوانه های کهن برکناره زیست - و نقد حال بدستهای فرسوده داند زبان سترگ
اندیشیده - دران فروغ شناسائی کاخستان نقل خراب در نظر آمد - و فراخانی، تاریخ سزاوار
جوان گاه فارسان حقیقت چه که شایسته نگاه سعادت گزینان عالم صورت نمی نمود - ناگزیر مردم زاد
آدمت که جواهر گرانمایه انفس رایگان از دست ندهد - و سپنج سرای زندگانی بفرمان پذیر
خدا بگن خرد آبک دارد - نه آنکه روزگار بدد مستی گذارد - و بے بها گوهر زندگی بخرف ریزهای

(۲) نسخه [۵] ماه (۲) در [بعضی نسخه] جاودانه (۴) زی بمعنی سوی و جانب (۵) نسخه

[د] و به گلگشت (۶) نسخه [د] عملی پرداخته از همه دل بگردانیده •

ناسزا فروشد - آزمندان تباہ سرشت و ہرزہ لایان شریذہ سر بکاروائی خود نادرست گفتارها در آزدند - و شرم از روشنان ابداع برگزفته بدانستگي حق را باطل آمیز گردانیدند - و پزیشان دا ازمن و چارہ گزینان ے سرانجام در پذیرائی نیکوئی و برہیز از تباہ کاری داستانهای بیم و امید بر ساختند - و تلخ داروی ناراستی و آمیزہ زہرگیای نادرستی مداوای نفس بوتلمون و مالیخولیای اخلاسیجی انکاشہ در فراخدای غم درآمدند - و بسا کتب گرفتاران خیال پرست اندیشہای تباہ را و زبات آسمانی ہذاشتہ یافتداری آمدند - و از ناراج آگہی و شورش دراز نفسی تخیلات ے آرم برستار دوزخ حقیقت بر آستخاند - و فزان راستی پیشکش سعادت آمود و سادہ لوحان خیراندیش سخن سرا سر راضی دژم گذاشتہ از کوتاہ بینی و ناشناسائی باوہ سرائی نمودند - و بتکبوی سلیم دلاں حق شناس حکایتہای ترفند در میان آمد - و از سپری شدن دورہا و کہن گشتن نامہا و بعونہ گزینی خرد و ہذیمہ از نوع طبیعت طوفانہای فتنہ برخواست - و سیلابہای آشوب برجوشید نرہا نرہ مردم و کوناگون آدمی از بر خوندن فرسودہ کتابہای باطل آمیز نکالہای سترگ اندوختند و در میان زدائی جاوید افتادند - و از غفودگی بخت و خوابیدگی خرد بجای گھر یکنای شناسائی (کہ شوش تہ صوت و معنی از آرام پذیرد - و تیرگیهای ظاہر و باطن از فروغ او روشنی فراگیرد) آمیز تباہ بر گزیدند - و بخش پوشی و خاک افشانی آن نیر نور افروز را غبار اندود ساختہ مصر سعادت خراب گردانیدند - و شکفتہ تر آنکہ دران تفسیدہ دشت ے تمیزی (کہ پناہ آراستہ پدیدار نیست) بچوہش سخت موم چان فرسای اورا سرمایہ شاد خواب می سازند - و در ظلمتالہ غفلت فرو شدہ بزیان شادی و غم را بر خوابہای پریشان می بندند *

ہدیہات چگونہ سر کند کس • رہ بردم تیغ و پای از خس

ہم ہاشدہ ریش و ہم کف آماس • چون پای نہم بدشت الماس

درین تیرگی دل و کشاکش خاطر کوکب حقیقت بدرخشید - و بیادری طورت گوشِ ہوش گشودہ آمد طنز آسمانی لطمہ بر نفس کج گوی زد - و بزبان ے زبانی اندرز سرائی فروپیش نہاد - پور مبارک نرا (کہ در آرمستان نیک اندیشی گزین منزل دادہ اند) در سر چہ افتاد - و چشم آہو بین چرا بار شد - تا چند خردہ گیری - و ناسزا گوئی - و گوہر نیکوئی خاکپوش ناشناسائی گرد - ازینکہ در صنعتگری دستہ نیست عامہ وار (ہر چہ ندانند بکین توی بر خیزند - و زبان و دل بکوش

(۲) نسخہ [ب ج د] ماخلولای - و ہر دو صحیح است (۳) نسخہ [ب] سر زلف گذاشتہ (۴) نسخہ

[د] المیم - و در [اکثر نسخہ] سلیم دلاں شناس (۵) نسخہ [ب] دایرہ تباہ - و نسخہ [د] آمیزش

تباہ (۶) نسخہ [د] کہ ای پور مبارک (۷) نسخہ [ج ہ] درین •

بر آید) راه بے دانشی می سپری - و ژرف نگهی بکار نمیرد - اگر فروغ حکایت و پرتو نقل نبود
چندی چرخ دانش کجا افروخته شد - و قدسیان عقلی خرد پرهان باستانی بما کی رسیده
سخن (که نقشه ست بر هوا - و بادے ست گره زده) کوتاه عمر بود - و فیض سابق بلاحق
بیوند نیافتی - کار شناسان دور بین از مشغله نیایش این والا بخشش بران عیوب نگاه نیفتد
تا بغفت و شغوف چه رسد *

کمال صدق و محبت به بین نه نقص گناه • که هر که بے هنر افتد نظر بعیب کند
و چرا بر پیشگاه خاطر (که چشمه سار فیض ایزدی ست) ^(۲) سرآمیختگی معقول با منقول پوشیده ماند
و هشیار دل ملال برگرفته زبان بیغاره بر کشاید - آگاه نه که همت بلند و فطرت عالی پیوسته
کمیاب - بل حکم نایاب دار - اگر در اساطیر پیشینان ^(۳) همگی دور دست حقائق نگاشته آمده
میدانه روان دشت دریافت و واپس ماندن بادیه جوانی (که جهان هستی مالا مال ازین گره است)
چاشنی لذت بر نگرفت - و باستانی نوشته در نهانخانه خمول فرسوده گشته - همانا نادره پرداز
ایجاد چنین شگرف آمیزش بری کار آورد - و نیرنگ ساز قدرت بر تخته ابداع چنان بیرونک
دلفریب نقش بست - تا هم خال عین الکمال حورا نژادان معنوی باشد - و هم راحله روی
پردگیان غیبی تواند شد - مدارج بزم و رزم و مراتب جد و هزل و اقسام لطف و قهر و انواع پیروها
در شناخت آدمی و طرق معموری ملک و راست بینیهای دانایان و اغلوطهای دانشوران
و نشیب و فراز گوناگون عالم و سلیمانیهای بزرگان روزگار و حلقه اقبال ناممکن چندانیدن و بهیج
خرسند بودن بسیاری از دوستان عقل و شهادت و سایر طرغیهای جهان بوالعجب و فزوان آرمون
بگذارشی روح افزا و رشت دلفشین تاریخ نامها باز گوید - اگر دیده روی بکار رود و نگاه بسزا کرده آید
عمر دوم (که دانش پرهان کردار دوست ثم آرزوی آن فرو شده اند) بدست افتد - و سرمایه
جاود زندگانی فراهم آید - و نیز شاهد عرفان اگرچه بے فروغ خرد بر مصلحه پیدائی نه نشیند و برائی
تبستان معنی بے پرتو آن گوهر شب تاب رخ بر نگشاید لیکن آن کار پرداز حقیقت مایه روشنی
اراد حواس بر گیرد - خاصه از دریچه چشم و روزنه گوش پذیرای فزوان نور گردد - و از دید و شنود
آثار پیشینان افزونش یابد - و پدایه حسن روز افزون اندزد - و نیز در عطارخانه روایت گوناگون
درمان مال و داری غم بدست افتد - و چنین معجون دلگشا ناگزیر نشاء تعلق - همانا سرتابی
همت ازان بود که بوالعجب خاطر همواره جوش راستگی بر زند - و دست تهی و دل خالی

(۲) در [بعضی نسخه] بر آمیختگی (۳) در [اکثر نسخه] برگشاد - و بران تقدیر مانند نیز بصیغه

مانعی باشد (۴) در [بعضی نسخه] همگی همت دور دست (۵) در [چند نسخه] حور نژادان *

بهوش نماید - بدین همدگه داستان طرازی (که بهین دست آویز تعلیقان است) کجا نبرد آید
و چگونه حسن عطفی را در مظاهر علائق نظارگی شود - امروز (که از آویزش درونی باز داشته بنوعته
علمی دل می برد - و از نشیب لاج نقیید بر فرازگاه اطلاق میخوانند) اگر نوبت شناسایی بگوش سعادت
درآید چه دور باشد - و دل ازان رمیدگی باز ایستد چه شکفت *

حقیقت کار آنست (هرچه دل بزبان گذارد - و خامه بکند سپارد) همه زادگان ابوالآبایی
نقل اند - و نیرنگی این بیدنگ بدائع نگار - لیکن آن گوهر نورانی تکون را بسروش آسمانی
از همنشین خشم و آزر و هم آغوش غفلت (که نوزد رشید این دو غول راه سعادت است)
و نهایی بدی منشور تو بر تو نشست - و می نشیند - و ازین نگویند آویزش جانگزا گوناگون
و نهایی برآورده حیرت آمای اسوده دلها نشست - و میگویند - آن تیرگی گاه از دیدن حق باز دارد
و نهایی برانفت را برده ناف بقواند شد - لیکن کاروان کردار را از پایی افکند - آنچه زلف نقل
دریده بک است و سترگی دران پایی (که بودگیان شیبستان تقدس دریابد - و از صفای گوهر
و قوت دل بیدای سرشار آید) آن نایب عقل را مکشوف شمردند - و از رنگ زدایی بآن متذبه (که
درین پایی غلوی و آفتاب سنی بنفت و کوی دلپذیر جزین مجمل بر خوانند - و چون و چرا را
در پائینگاه آن بشناسی بر گذارد) بزبان بزبان انرا معقول نامند - و ثمرات رنگین خرد را معقول
و نهایی از پیشگاه اعتبار بیدون افکند - نهایی خاک درگاه امان را کدام نیرد که دست تصرف
رساید - و عقل بدی برده را کجا یازا که از خاوت سرای سلطانی باز کوید - شرفکاری این
نهایی و رنگ آمیزی چهره کشای تقدیر است - هشوار مرد شناسد که شو و خیر برادر - و شو
نایب بسان شو خالص در خلوتکده محال باشد - هستی (که خیر محض و نور نعت است)
جز بر خیر غالب نماند - خاطر سون نوع کج گرای ازان اندیشه بر آمد - و زبان هرزه ای را بشرف
پایی بدی باز داشت *

پس از درازگی داستان و کوتاهی سخن خاطر از گوناگون آویزش قدری آرمیده ننگ حرمه را
چهره گر آمد - و ازان نفرت بر کفاده شده به پوشی مردم روی آورد - و بمشاطگی صورت و معنی
پایی همت افشرد - و ستودن نقش ناسزا ناگزیر وقت اندیشید - عزیمت چنان بود که در آئین
خانش آموزی نمطی چند پرداخته آید - تا شناسایی فروشان و آگاهی طالبان همدگه گفت و شنود را
ندان بر آریند - و ریاضت کیشان زنجیر جوی نفس معرب را نخست گزین اسباب آهنگری

(۲) نسخه [د] و زبان بخامه و خامه بکاد (۳) در [اکثر نسخه] فروغ دیدگان دل بینای سربار

(۴) حاصلش اینکه شرخالص و شرغالب معدوم است - و خیر خالص و خیر غالب موجود *

سرانجام یابد - و سپس آن ماسله چند (که پای بدی با دیمای سیم می تواند شد) فراهم آید و خدا چون محال بجزو را از کاشی برزوزن بر کفایه مانده نپذیری بپایه نفس بدیگ ساز دست دهد - و خدا یاران بدیج خرمند از اندیشه دارو باز آمده بدانشانی گردید - و شده اند کوی بدی نه آستانه نیریزی آید بی با تو از نیست که طایران بلند پرواز اوج امکانی با آهنگ ان بال کشاید و معامله اندوزان چهار سوی دنیا سود و زیان را بران اساس نهاده از سر سیمه می بایست و من برآید و با از کلام حوصله بیرون نهاده هزاره کار و یافه درانشوند - لیکن از بسیار خوانمی و زمانه ساری (که تا کزیر سعادت بپزهان بیدار سخت است) با خود می سرزید - شقت هزار سال سپری شد که شورش بجهتمیزی بلندی گوی است - و آشوب ناشناسانی که و مه را سرگردان دارد - امروز (که سر آغاز درز دیگر است) بزم آزادی ابداع برسم پیش قتاب باغی گووها گزوه میکند - یا پرده بیداری برداشته رهنمای نزهت حقیقت میگرد - از مزاج آسمان و زمین استشمام خواهدش می نمود - و از کفایه روزگار نقش آگهی میبست - ناکه خط نومیدي از ناهیه زمانه بر خواند و در پیشگاه بیفش چنان نمودند که سپهر مشعبد را درز دیگر در کار است - از کج کرائی و درازی امل در همین آنوقت نشست - ناکه نیز سعادت بر توانداخت - و خاطر از هوزد سالی باز آمد - روشن شد که عموم حق پذیر پی خامه نگار تقدیر نقشه - و مرا بر شک خود کونانیده اد ناگهان طبیعت گفت چون خموشی تپی میان و هشیاری جزون آسا حلقه خای در است - هوش (که کاید کاندانی خطاب اوست) قفل در تختانه حق بزهی و سعادت هرگز در کور اندیشه درست و نیت خیرسگال او - خاطر از ان بسیج برگرفته در خیال آن شد که (اگر همت یابری نماید و زمانه فرصت دهد) بر مزاج زمانیان نامه بر طراز - و رموز حقیقت بزبان گومگو برگزاید بو که آویز گوش صاحبان گردد - و توتیای چشم سرانجام یابد •

بوی در اندیشه من دیر باز • کز دل دانده اندیشه ساز

حکمت پوشیده بصورتانم • رخت گرانمایه بسودا دهم

بیخبران را دهم آگاهی • تازه کنم شرط نگو خواهی

دربین هنگام نومالروای اعظم شاهنشاه عالم بنگارش گرمی احوال دولت جاوید طراز اشارت فرمود دل را بال و زبان را نیرو پدید آمد - و بطرز دلخواه مکنون ضمیر از دریای خاطر بر ساحل کاغذ افتاد آداب فرمان پذیری بجای آمد - و لخته سپاس نعمت رسیدگی گذارش^(۳) یافت •

• شعر •

گرچه همی خواست سخن کام خویش • لیک گرو بود بهنگام خویش

هین^(۲) که رسید آن نفس جان نواز * کان نفس از جان شوم جلوه ساز
 بیسترس حرف گذاران باستانی و بسیاری زمانیان خامه^(۳) پرداز را (که زبان یکتائی دارند
 و سخن سرائی بیک آئین نهاده طرز دست نرسود روزگار و نمایند) همگی بسیج بر آرایش الفاظ باشد
 و معنی را پیروز لفظ دانسته بوازن روی تکاپورود - و سجع گوئی و فاصله آرایی را سرمای فصاحت
 اندیشند - و همان یادگار شعر را پیرایه نثر شمارند - و بر تناسب الفاظ و صنعت اشتقاق و آئین رصیع
 و روش تجزیس مدار باشد - و باختیار اقتباس و براعت استعمال و نگارش تلمیح و ایراد تعمیه
 و نداشتن اطراد گرامی انفاس بگذرد - محسنات بدیعی را دستمایه بلند پایئی سخن انگارند
 و بر مزایای بلاغت و جلال معانی نظر نیفتد - برخی قدم فرا ترک نهاده در جلالگاه معنی
 چامش نمایند - و تدقیقات خیالی و تخیلات واهی نخچیر آن عرصه بگذارند - و بیچشم عبارت
 و دوری استعارات (که نشان نکوهدگی شناسندگان صواب اندیش باخود دارد) پیرایه کلام اندیشند
 و دشوار فهم تازه طرح (که اکسیر ادائی از آن بر سازند) از نخستین مشکل شناسی باز ندانند
 نروها گروه عامه غیر از سخنان دست زده زود فهم نذیوشند - و بر هر دو طرز دیر آشنا زبان بیغاره
 برکشایند - بفرمایش دل و یادری همت و تفومذی بخت بیدار درین همایون نامه سخن سرائی را
 کاع دیگر بر افراخت - و گذارش را خرامش تازه بیش گرفت - و بآموز گاری خود و رهنمون
 بر نشان ابداع گزین روشی دست باب فطرت آمد - گوهر خود را بصیر فیدان دیده در رسانید - و تفته دلان
 پدیده جویائی را قطره آبه تراش نمود *

* شعر *

طلسم خویش را در هم شکستم * بهر حرف طلسم باز بستم

بدان تا هر که دارد دیدن دوست * به بیند مغز جانم را درین پوست

اگر من جان محجوبم تن اینست * و گوهر سرف پیراهن اینست

ستایش و نکوهش را انجمنها آراسته شد - و آفرین و نفرین را روز بازار دیگر پدید آمد - آنان (که ره زده
 بنادر و غارت کرد تقلید نبودند - و چشم بینا گشوده در جستجوی سخن دلپذیر و دل سخن پذیر
 خاک بیزی نمودند - و از کشش روزگار و درازی زمانه در تکاپو افسردگی راه ندانند)
 دست مزه خود گرفته هنگامی شادگامی بر افراختند - و آفرینها نموده غرقه خوی شرمندگی
 گردانیدند - و در ماندگان خار زار طبیعت از نارسائی فطری و هم نشینی گروه (که نقد خویش
 بگروگان و دکانچه مالوف داده اند) سر بشورش برداشتند - و کالاشناسان ناتوان بین بشکنجه حسد

(۲) در [بعضی نسخه] بین (۳) در [اکثر نسخه] خامه پرداز زبان یکتائی دارند (۴) در [اکثر نسخه]

اطرا (۵) نسخه [د] از نخستین (۶) در [بعضی نسخه] خرد *

در جان کاهی دل گزائی نشنند - و زبان طعن گشوده غبار آملی ساده دلها گشتند • • شعر •

من خاکِ با کُهر شناسان • کامروز بر غمِ ناله‌ایسان

این گنجِ کُهر چو بر شناسد • بـ ... برین نظر کشاند

دیده و بـ ... را با من نظر خیره‌اندیشی بود - و چشم درستی نگرفت - دادند گویی درآمد - و ازین مهریابی بر گشت - چندی در حمت چه می‌روی - و سخن بدین گونه چرا می‌گویی - از هر زبان بخت بدید آید که این شوق‌مند دست بر خواهد - و نه دیروز ناله بخت آملی بدید - و از بدی حقیقت شناسی از که آید داشته آید - و کی دانی بلند پایگی بدید - از روی نرسد از - همان بهر که این نوا آید بساط در نوبت بیزبان روزگار سراید - و مایه افاضل برای عموم مردم سرانجام دهد ازین کار شناسی نفس بر آید - و ازین مهر گزینی جوش نشاط بریز - و قوخی ذات او را بر پاسخ آورد درج حقیقت بر گشادم - زان به خواران عوام را روزی فوزان است - قدسی نزل برای زان وقت آماده می‌گردد - مرا با هدایه چه کار - کالی آسمانی ارمغانی بختی ملک آگاهی آرایش می‌یابد با کورها گروه آمله چه بدوند • • بیست •

غلیو از را با کبوتر چه کار * به باز ملک در خواست این شکار

گذارند حکمت پزوهان دیده در نیز داور می‌افند - و عزیمت را سنگ ترمزندی می‌بخشد - مردم زاد از چهار گونه نگردد - نخست آن عناد گزین ظلمت آموخ که واگوید را آموختن شنوایی نگرداند و از درین گوش بصفتکه دل بدید - و اگر راه باید پذیرای آن نگردد - و اگر بدید بکار بکند نیاموزد درم آن تیره سرشت بدگوهر که بیدانشی خود را دانایی انگارد - و در رنجوری دشوار در عسرت تدرستی نماید - سیوم آن روشنی جوی سعادت منش که از دیوند ناتوان بینی و سیه چال نادانی وارسته بدید جوینای ترمزندی دارد - لیکن از ورنجی بخت و نیلکاری اختر ادراک معانی بلند نتواند و پردگیان شبستان خرد بدو کمتر روی نمایند - چهارم آن فروزیده موی فرخنده طالع که با ذخیره شناسایی فطرت بالادست و همّت عالی دارد - و بزرگائی در بخت پیدایش می‌برد - دانای روزگار با آن سه کس جز خموشی نگزیند - و درج گویایی جز بدین جوهری حقیقت بزوه نگشاید تا چراغ دانش فروخته گردد - و فروغ آگاهی همگان را در گیرد - بر خرد چه ژاژ می‌خائی - و هرزه چرا می‌در آئی - ازین (که سخن را بدست باقی تازه در آوردی - و نه بر عیار زمانیان سوانیدی) این همه زبان فروشی چیست - و سر استکبار بر افراشتن چرا - (هر چند راستی گذارش می‌یابد

و بسیم خود ستائی نه) همان بهتر بیکر غرور آسا از صفحه هستی بزوده آید - و باطن صافی
 باین ناسزا گفت دامن آلود نگرود *
 * شعر *

مشو غرق آب هنرهای خویش * نگهدار بر جایگاه پای خویش

درین ورطه کشتی فروشد هزار * که پیدا نشد تخته بر کنار

حقیقت سرایان گوه و سنج درست عیاری سخن و والا رتبیکی او دران داند که درین بارگاه شگرف
 بنج چیز گران از فراهم آید - نخست فروغ معانی از آسمان تقدس بر دل صافی پرتو انداخته
 در دل معود می فرماید - دوم گزیده پیوند اخشیجی پردگیان صفت سرای ضمیر را به پزیدان حروف در آورد
 و آن روحانی نژادان را باین عنصری بیکر طرزی بر آمیزد که بسان جان و تن بوالعجب معجزه
 آفشته کرد - سیم تازه نمطی دلبزیر غم زدا گوش را بر افروزد - و جان را بدالاند - چهارم نخلبندی
 و مرتبه آرائی معنی را بگزیده جای باز دارد - و لفظ پهلوی را گدازد - و داستان را به بایسنگه آورد
 و آرایش صوت و معنی شاهد سخن را بپرايه بندد - پنجم لفظ پیرائی عبارت را از دیر فهم و نکوده
 تکرار در دارد - و خنک رو و گران پیکر دران انجمن راه نیابد - و همچنانکه دست فرمود روزگار نباشد
 بگرم خونی و آشکارائی گلگونه آراید - و این هنگامه نیکوئی زمانه انتظام گیرد و سخن را والا پایایی
 وقتی دست دهد که عزم درست و یکنوائی اندیشه و جستجوی سخت و یاروش تفرمندی خرد
 یکجای فراهم آید - و نیازمندی بر دوام و عنایت دادار به همال دوشادوش باشد - و هر کدام
 شرائط بسیار و اوزام فراوان باخود دارد - شماره آن این گرامی نامه برنماید - و گذارش آن در تذکرات
 فرصت نگذرد - لیکن دمساز دستیار ناگزیران وقت که از فروغ آگاهی بنظر دشمنی پزوهش عیب نماید
 و از راه دوستی بپاروسگالی همت گمارد - همانا صحبت چنین فروغیده مرد اکسیر دانائی و یکجا ساز
 آن شش گوهر گرانمایه تواند شد - امروز (که دل پراکنده - و خاطر کرو هزار جا - و گذارنده بطرز فارسی
 کم آشنا - و رهنمای حقیقت نایاب) چگونه آرزوی دل بانجام رسد - و کجا امید شایستگی داشته آید
 خاصه درین هنگام که معانی آفرین سخن طراز میزان دانش قسطاس حقائق مهین برادر شیخ ابوالفیض
 نیضی (که پایه پذیری داشت) ازین آشوبگاه عنصری بآرامگاه قدسی چالش فرمود - و ناظوره
 سخنوری بسوگواری نشست - مرا حال سراسیمه تر شد - و دل سلسله هوشمندی گسیخت - از پیام
 ایزدی بیداری روی نمود - و در پیشمای دراز افتاد *
 * شعر *

وای برین دانش اندیشه پیچ * سینه پر از علم و ز معلوم هد

هیچ و اندیشه من هیچتر * نیست ز من گرچه سخن پیچ تر

دید آهوشناس بدست آمد - و سر جیب شومگینی فرو برد - در سر آغاز جریده اقبال بسیم خاطر
آن بود که (چون داستان داستان داشته‌اید) به پیروش آن پیشوای سخن سراپا غار حسرت انعام
سر آورد - ناگاه مصیبت جان کز روی آورد - و مرا آن پیش آمد که کس را زوی مشهود - چنانچه
از بے مایی و کم‌حوصلگی صفی بیهوشانه د - و برخاسته خود آگهی داد * شعر *

سخن بدایا در خامی سخن مگر * که سوزیده نام از مرکب فدیه انعام

شکسته دل تو از آن سحر باو بغم * نه در مینه حار کسب دور بهار

استیلا هم درگاه بر داشته شد چندان سخن دانی و مرموز بود - لیکن چندان که دل آسمان بود
ایمان تسلای داشت - و این حقایق دستان عوالم دخیل - در مینه چمن دموئی نمود
و بریز جابجایی نساند - مرا ز دانی دشوار و دل از رنگین اسباب افسرد سر است - و چون مهربانی
خدیه آگهی و طالع دانی فواید صوت و معنی از آن رسیدگی باز نموده از سر بانی بد تعالی
گردانید - و نا شورش ضمیر و مرموزگی باطن بدگشتن کوشش نامه همت بر گمانست - لیکن
از دشواری و تلخ کامی زمان زمان تازه پرسانی دل شوریده را بر انداخته ساخت - و بود سر سیم
شهرستان اندیشه را بر برائی آورد - چرا گرد تفرقه برخیزد - و عزیمت را پای نلغز - با گوناگون
آشفته‌گی و اختلاف عزائم و لا داشته (که از همه رو چیده دستی نساید) ناپدید - و همزمانی (که
در مراتب آگهی نسبت نه دخی داشته باشد) نقاب گزن - کشی در خط سال مردمی دستیار
بود که زمان افسردگی خاطر و شولیدگی دل صفت توانست نکاشت که آلوده رسم زار پیشین نباشد
و اگر این مایه داشته نبود شناسنده ناگزیر که در فواید دل پراننده ناخن بند کند - و بر ستردن
نقش و آوردن لفظ و پیدا ساختن معنی توانا باشد - و اگر زمانه باین هم زقتی کند چمن کس ناگزیر
که از فروغ آگهی و نیروی دایری آهوشناس گرداند - (هرگاه در مکان ضمیر آهنگ و آشفته‌گی
روز افزون - و گوناگون مشاغل باهم آشفته‌گی هنگامه آرای صورت - و دمساز مهر آمود برده نشین)
آنچه دل بدست سپارد و او بقلم باز نوسد چه مایه ارج داشته باشد - از انجا (که اندیشه صافی بود
و سپس از بدی در افزایش - و ارادت درست - و همت شاهنشاهی دستگیر) دران تیرگی کشاکش
نیتر اقبال پرو انداخت - و نیروی گرم روی گرامت فرمود *

* شعر *

ایندکه مرا هست بخاطر درون * نقد معانی ز نهایت برون

نی ز خود این ملک ابد یافتم * کز نظر منعم خود یافتم

غره آذر ماه سال چهل آگهی که در تکه خوش را در فراز کرده برون سو در نگاشتن گرامی نامه

از غیر واپرداخته بود - و درون سو بنیایش دادارِ بهمالِ دلِ ظلمتِ آمو را چراغِ درِوزه میکرد
و نازک نیاز بر عتبه کبرای الهی نهاده توفیقِ سرانجامِ خواهشِ میطلبید - ناکاه صبحِ دولت^(۳)
چهره برافروخت - و لمعه نور دران کاخِ بے رزون روشنی افزود - چون قائلِ بکار رفت و حیرت رخت
بروست مشکاف قلم مشرقِ غیا و مطلع نور یافت - نشاطِ سترگ در گرفت - و عیشِ شگرف روی آورد
گره درهم بسته گشایش پذیرفت - نر مهرگان سوخته قبابی بهار در پوشید - و قلاویر مقصود پدید آمد
دل با آهنگ کار افزایی بر خاست - و خامه بے دست و پا بیدنگِ فیرنگی زد - و سر سرای بیان را
نار برادران عزت بدست افشانی سماع بر انگیزختند - در کمتر فرصتی گنجور گنجینه سخنِ سرایی
گودایده، مژغورِ بلند نامی کرامت فرمودند - و خطابِ نادرالکلامی شمسِ پیشطای گویائی گشت
نخست سخنانِ دلبرِ آگهی بدل نشین روشنی نداشتند شد - و شکرِ نعمتِ رسیدگی بیدارانه تحسین یافت
نعمه الهی سخن شدلمان حق بزوه گوهرینِ دفتر - انتظام پذیرفت - و دولتِ سترگ چهره انور
عادت آمد *

بخت درید و در دولت گشاد * بیشتر از خواهش من هدیه داد
بابلِ نطق از گلِ طبعم پرید * پرده غیب از سرِ کلم درید
فوجِ بفوجم ز معانی حشر * خوانده و ناخوانده برآمد ز در
پیش دودند بتانِ مهیور * خامه درون خواند بلحنِ صریح

جای آنست که ترانه نشاط بر سازد - و زمزمه شادمانی در گیرد - لیکن آنرا (که همت در نگارش
احوالِ فراقِ قرون آردخته باشد) بنگاشتنِ حالِ یک چگونگی ناهاشگنی تواند کرد - و بکدام دست‌های
دل بخرسندی نهاده طرب پیرای گردد - خامه امروز بسرنوشتِ آسمانی تازه شورش در سر افتاد
و خاطرِ سراسیمه را بسپنج دیگر پدید آمد - نر مدنی - و جانِ صحرایی - اندیشه سفر واپسین
علاقه گسل - نارسائی برادرانِ روزگار در زبانِ بزدی و دل‌خموشی - و شیفته‌گی باطن^(۴) در گذارش
اقبال‌نامه روز افزون *

در دلا که غم کوه بگاه افتاد است * معشوقِ دلِ مورچه ماه افتاد است
این واقعۀ طرفه براه افتاد است * درویش بعشقِ پادشاه افتاد است
همگی تکابوی اندیشه آنست که (چون فیرنگی قرنه چند نداشتند قلمِ سوانح نگار آید - و حق گذاری
بآئینِ خواهش سرور جاوید بخشند) بدستیارِ کناره سعادَت پرتو (چنانچه از پرستارانِ دنیا

(۲) در [بعضی نسخه کبرای (۳) در [بعضی نسخه [سعادت (۴) نسخه [ک] پیشه (۵) نسخه [ک]

عشرت (۶) نسخه [ک] شکستگی *

قدم فراترک نہادہ) در پرستش ایزدی گرم روی دارد - و از گروہ اضافات و نسبت بیرون شدہ
باید ملامی آگہی آرامش گیرند - و از کشاکش این دیوالج جانگزا برآمدہ بخلافت تقدس جادوانی
عشرت اندوزد *

رخت بردار زمین سرای کہ هست * بام سوراخ و ابر طوفان بار
کلبد کاندرو فخر اھی ماند * سالِ عمرت چہ دہ چہ صد چہ ہزار
پردہ بردار تا فرود آرنہ * ہودج کبریا بصفہ بار
لیکن در ہوا ی این بلند آشیان تیز پروازان عرصہ شناسائی را بالِ ہمت فرساید - تا بہوس گزینان
خویشتن دوست چہ رسد - از خارستان راہ خطر ناک گوید - یا از شرِ رهنانِ بادیدہ پُر آشوب
اندوہ نایافت ماندگانِ مراحلِ مراد - یا درِ شترنہیِ ہمارانِ خود بین - در نگارینِ سرای
اسبابِ خرد بکنجِ خمول - و طبیعت بر فراز گاہِ ظہور - رنگ آمیزیِ جہانِ صورت دل شکر - و انفسِ
بہشکِ پردہ گزین - و جانگرائیِ بد کوهراںِ فرومایہ سرباری - تختِ بچرب زبانی و برخِ بخاصوشی
نکوہیدگی را بہ نیکوکاری فروختہ در لباسِ رهنمونی رهنمی کنند - و بیشترے از فریب خوردگی
مکر اندوزی بکار یکدیگر بوند - و آزدنِ آدمیان (تا بدیگر جانوران چہ رسد) سرمایہ افتخار
دانند - دلدادہایِ عشوق این جاف جافِ دانا ریای تہمتن مال را کجا شمارہ - شعبدہ ناکہ
و فسوس سازِ کارشناسانِ زبان اندوز کہ اندازہ تواند برگرفت - مہینِ ایشان ہست فطرتے ست
کہ بگروگانِ مہر این دوست گُش دشمن نواز پای بند است - در اقبالِ این موجہ سیماییِ سراب
کامروایِ خرسندی و غفلتِ آمودِ شادمانی ست - در ادبارِ این گندم ندای جو فرش پایمال
اندوہ و دست فرسودہ غم نباشد - ازین جہت او را فروہیدگانِ فرہنگ افروز در رموزستانِ شناسائی
پدرِ آن لعبت باز زوال خوانند - دومِ آن بے مایہ دانش کہ بشدامدِ این بدرِ فوتوت گسیختہ رشتہ
تمیز و انصاف حیرت زدہ شادی و اندوہ است - نہ از بسیاریِ لذاتِ این نمودارے بود حوصلہ
نشاط او سیر - و نفسِ آرزوی او در نشیمنِ آرام - و نہ از کمیِ این نیستِ ہست نما معدہ ماتم او پُر
و پای خواہش لنگ - این را در معمایِ حقیقت بہ پسریِ آن بوقلمونِ معربد گذارش دہند
سیومِ آن کم بینِ فرومایہ کہ با تیرگیہایِ پیشین در گردِ آوریِ خواستہایِ اینجہانی (کہ در رگدز
تند باد فنا افتادہ) از شاہ راہِ راستی بر کنارہ نمیشود - و در چارہ سگایِ فاملایم روزگارِ تزویرِ آمود
دست بدامنِ مکر و حیلہ میزند - و بدستانِ سرائیِ خود را بساحلِ رستگاری میوساند - اورا بزرگان
در اشارتِ خویش بندہ آن نیرنگ سازِ ہزار فنہ گویند - چہارمِ آن غنودہ بختِ شوریدہ رای کہ در

فراهم آوردنِ کامها و به سپردنِ حوادثِ ستاره‌گزینِ کج گرایِ ست - بزبانِ حق سربانِ تعمیگو
ازو بکنیز این عریده آرای بے وفا ایما رود *

۹

برصددر نشینانِ محفلِ انصاف پیداست که حالِ جویلی آرامیدگی در شورش‌گاه (که
خوی گزیده‌های او چنین بود) چگونه باشد - اگر در نمایشِ این گفتارِ آگهی از گروه‌گرده باستانی
و گوناگون زمانیان نویسد کار برخند فراهم آید - و قلم ره گرای را در آئینِ منزل پای تکاپو فرسوده گرد
اندون از داستانِ من لخته برگیر - و در چاره گزینِ خود پای همت بیفشار * شعر *

حدیثِ خویش اگر گویم ز آغاز * روم چندان که نتوان آمدن باز

بدرِ بزرگوار بگوشت انزوا خرسندی داشت - و از آشوبگاه دنیا برگزیده میزبست - و با من نظرِ عاطفت
افزون تر از برادران کرده - و به نیروی دانش و کردار از سر آغاز نشو و نما بکج گرایان دامن آلود
راه نداده - و همواره بصفای باطن و نظافتِ ظاهر و زبانِ فصیح و بیانِ دلکش باندزهای حقیقت
یقاق داری نموده *

ز ابتدا سرمامک و بابک نباریدم چو طفل * زانکه هم مامک رقیب بود و هم بابای من

و چنانکه علومِ مکتسبه نقابِ جمالِ معنوی داشت از مهر گزینی شوریده را نیز بدان نط خواسته
و مرا از پنج سالگی روی در حیرت بود - و بدان گفت و شنود هیچ‌گونه خاطر فرود نیامده - همانا
رهبری آن رهبرِ منزل‌طلبانِ کمال شمس پیشطابقِ فطرت بوده باشد - و خطرهای سترگِ بادیه سردرگم
(که مردانِ مرد را از پای درآرد) بصورتِ بطنِ جایگیر - چون سال می‌افزود و شعور میباید
نفرتِ دلگرا افزایش می‌یافت - و زمانِ زمان آویزش بے آشتی گرمتر میشد - و از همه را پوداخته
بدبسازیِ جنون راه نشاط می‌سپرد - و بخیالِ فرو شدنِ دم آسایش بر می‌گرفت - کشتِ درونی
قافله سالارِ حقیقت آشفته بے سر و دل را پای بندِ دانشگاه رسمی گردانید - و در پاره سالگی
(که همگان را گران خواب غفلت دارد) عرصه پهنای حکمت و فراخای قرار دادِ چندین‌گروه
پیموده آمد - مدارجِ شناسائی رعزت افزود - و مستقی آگهی شورش‌افزای گشت - با چنین
رهنمای تنومند و دیدبانِ بردوام سرکشیِ نفس اماره افزونی گرفت - بطرزهای گوناگون چهره آرای
هنگامه خود بینی شد - بمیان سرچشمه نظرِ ^(۱) و ^(۲) بسیاری اسرارِ اشرقیان و نوادرِ خفایای صوفیه
و بدائعِ شناختهای مشائین اندوخت - هنگام آن بود که با چنین دانش بزرگ نخوت افزائی
آن نیرنگ سازِ بوقلمون روی در کمی نهد - بر همان آئینِ خویشتن نمائی و خود پرستی افزوده

(۲) نسخه [ب د] لطافت (۳) در [بعضی نسخه] رهزنی (۴) در [بعضی نسخه] نفس نفس

سرکشیِ نفس اماره (۵) در [چند نسخه] و ناله - والله اعلم *

با جهانیان پیوند آمیزش گسیخته داشته - و از ناروائی دکانچه دنیا ناخواسته بسیج تجرد گزینان دل گرفته - و اندیشه غروت گرایی بشورش تازه رهنمون گشته - سراسیمگی جنون نبود که از فرمان خرد سرتابیده به راهه شتابد - آشفتنی بیدروستی نداشت که راه آزار خدایان مجازی سپرد - در نشیب آباد اندره و شادی بادل پیمان و خاطر دژم بسرمی برد - و فحش آزادی لخته باسایش می درآورد از بست فطرتی (که در من بود) و کم همتی (که در نهاد خود داشتم) با کمال دل گرفتگی از مدینه و فرط بیابان دوستی بلند پایگی نگار خانه سیمینایی آشوب درون آمده - و از نیرونگ کشاکش باطنی در شگفت زار افتاده - نا رضامندی پیر نورآگین بدان پراکنده خواهشها بس نزدیک - و بارماندن شوریده ازان سالكشاهی باهم اخشیج بسیار دور - نفس نفس فرمان پذیری آن یکنای ملک آگهی در افزونی - و زمان زمان کششهای گوناگون را نیروی دیگر *

بختی نه که با درست در آمیزم من • صبر نه که از عشق بهره یزم من

دستم نه که با قضا در آمیزم من • پائی نه که از میانه بگریزم من

تا آنکه آسمان در محفل همایون شاهنشاهی داستان مرا بر خواند - و ستاره بخت بیداری از افق اقبال بدرخشید - چارشان دولت بی هم رسیدند - و فرمان طلب شکوه سطوت انداخت از نیرونگ نفس ابوالدائع نقش اعتبار پژوهی از پیشطاق خمیر سترده شد - و بسیج تجرد چیره دستی نمود - و نزدیک آمد که سر و پا برهنه دشت دیوانگی در نوردد - و دیوار بند آمیزش دوهم شکسته راه آزادی پیش گیرد - آن روحانی طیب (چون پادشاه روزگار را قافله سالار ایزد پرستان میدانست و از سرنوشت چهره گشایان تقدیر قدر آگهی داشت) بپاره گری روی آورد - و بدرس آموزی تعلق درج گوهر برگشود - بسحر طرازی و جادو نفسی رهنمای طریقت بدبستان دولت شتافت و بسجود آستان اورنگ نشین فرهنگ آرای ناصیه بخت مندی جلا افزود - به آنکه دوا و حرص اندوزی دامن آلی همت شود و در فرخندای آستان قدم جست و جوی فرساید و بیشتر از آنکه شرمسار انتظار آید و آبرو بر درها ریخته گردد به میانجی سفارش آن و این و منت پذیری فلان و بهمان الطاف شاهنشاهی مرا فرو گرفت - و از نشیبگاه گمگامی بر فراز بلند پایگی بر آورد کیمای نظر خداوند صورت و معنی همت را فروغ دیگر بخشید - و دل را فراغ تازه بدید آورد ازان بیماری دشوار دوا (که پدر با آن سرگرم پزشکی چاره نتوانست کرد) لخته رهایی یافت از نیروی آگهی با عالمیان نطع بجهتی و یکسان نسبته گسترده در کمین خویش مذاقانه نشست بسا عیوب فسانای چهره افروخت - و توانائی سترده برخه بدست افتاد - و در رستخیز دشمنی

بدستداری برخاست - و اختلاف گروه‌ها گروه مردم دل را از شغل شگرف باز نتوانست داشت و در نزهتگاه باطن گرد فتور نیارست انگیزت - چندی در همایون محفل کشور خدای هنگامه دانایی گرمی پذیرفت - تنقیح مقاصد و تشخیص دلائل را روز بازار دیگر شد - از ناشناسانی مراتب حکمت و تهی دستع علوم حقیقی سخن سرایان روزگار را (که بتزویر پیشگی و چرب زبانی در پایه بلند آگاهی جای داشتند) کار دشوار گشت - گاه بخاموشی زبان و جذبش ابرو و گردش چشم حیل می‌اندوختند - و گاه به تعمیمه گوئی و هرزه درائی پاسخ می‌آراستند - از نیروی تأییدات آسمانی چنان کاریز شده که آن طلسم بدگوهی درهم شکسته - ناگزیر دست ازان باز داشته بیافه گذاری پیش آمدند - معقولات را مخالف دین شمرده برخه ساده لوحان ترک نژاد را راه زدند و از یاری آن ناشناسان بیخرد بچیره دستی سر بر آوردند - بدستباری روشن ستارگی گشاده پیشانی ازان پایه والا فورتر شده در سرائر منقول دقیقه سنج و نکته سرای آمد - و بآئین آن گروه در قرارادهای پریشان و اندوخته‌های ناسره ناخن زدن گرفت - گفت و گوی مذهب و ملت دراز شد باز پرس اشتباهات را مکمل معتقدات پنداشته بکین تویی نشستند - چندی برین تلبیس عبرت بد نفسی میگردند - کهن‌آشنایان و دیرین دوستان دامن اختلاط برچیدند - و در شهرستان خون گرد آموذ غریب گشت - گاه ازین خلوت در کثرت ترانه نشاط برکشیده - و نتیجه خیر بسیمی دانسته در نیایش ایزدی افزود - و گاه از کوتاهی امکان و تنگی حوصله باخود سرائیده که این چه بوالعجبی ست - با جهانیان بساط نیک اندیشی و خیر سکالی گسترده دارد - و باخود حریفانه نقش ششدر می‌اندازد - عالمیان در کمین دشمنی چرا نشسته اند - از تائید آسمانی و روشن ستارگی یامشگرمی روزگار و ناروائی حق پژوهی سرزنشهای آشنا و بیگانه و یافه سرائی دور و نزدیک و آویزش بدگوهان کوتاه بین تفرقه در جمعیت آبای ضمیر نینداخته - از بازار کساد حقیقت تازه شادی چهره نشاط افروخته *

* شعر *

بصدف مانم و خندم چو مرا در شکنند * کار خامان بود از فتح و ظفر خندیدن
چون سپهر گردان چندی برین بدگشت دره‌ای دولت بگشوند - و چهره اعتبار را ازورختگی دیگر
پدید آمد - زوبندگان دنیا ستیزه حسد را ببغض دینی فروخته باندیشه تباه فرو رفتند - و از
تنگ چشمی و ناتوان بینی به پیکار ایزد توانا برخاسته خسران جاوید اندوختند * * شعر *

این دوسه بدنام کن مه‌د خویش * همی شکندم همه چون عهد خویش
من بصف‌ت چون مه‌گردون شوم * نشکنم ار بشکنم افزون شوم

اینجا (که عزیمت درست بود - و عقیدت پایدار) حیلۀ اندوزانِ نافرجامِ زبان زدهٔ چهار سوی صورت
و معنی گشتند - و بر حقیقتِ حال آگاهی پذیرفته در خوی شومندگی فرو شدند - آنروز (که
نا آشنایِ نشیب و فرازِ عالم محبتِ این طایفه میخواست) راهِ نفرت می سپردند - اکنون آن گروه
غفوه خرد بدلتجری حیران آرمیده آرزوی خدمت در سر دارند - و او در بارِ استغناکف - درین
تیرگیِ وحشتِ بذرِ سعادت بدرخشید - و از دم گیرایِ گپهای خدبو بفرقهٔ صلح کل درآمد - نفس
شوریده در صفتِ جای آرامش نشیمن ساخت - و برین توانِ حقیقت دامنِ نشاط بر گرفت - اگر
جهانیان ترا نکرهیده پیغونِ دشمنی می گزینند باندازهٔ دانش راهِ عبادت می سپردند - تو چرا
نهمیده میخروشی - و اگر نیک دانسته آن هنجار پیش می گیرند همانا بیمارِ حسد اند - از رنجور
کارِ تندرست چه میجویی - از نقصانِ بشری و کوتاهیِ امکان از سرپایِ خاطر زمزمهٔ خواستِ سرانیده
و جوشِ این آرزو از درونِ سر بر زده - چه بود که دشمنِ نارسا دریافت که چه مایه آورده ام - و دل
از یاد افراهِ چگونه و پنداخته - تا تن چابکوس و زبانِ آبِ گدازِ بفرستاده - و برونِ هم رنگ
درون ساخته از کشاکشِ دوروییِ بارسته - کاش خیر اندیشی (که در حق بدخواه دارم)
یا هدیه پرستی مرا (که راهِ مدهنده نداند) دوستِ طفلِ مشربِ حقیقتِ مدان من بدانسته - تا بقصد
از دوستی رنج نبردی *

آتش بدو دستِ خویش در خرمین خویش * چون خود زده ام چه نالم از دشمنِ خویش
کس دشمن من نیست منم دشمنِ خویش * ای وای من و دست من دامنِ خویش
در حالِ ستایشِ کزندگان و بدگویانِ خویش از دم منزل گذشته بسایم گذاره میکند - آمدید که دیگر
باز نکرد - و بقلازنیِ تختِ بیدار بر نرفته که چهارمِ شرفِ اختصاص یابد - و دم آسایش بر گیرد
و از انبازِ گیرگی ایزد بر همال یکسو شود - پیشتر به ناخستین گروه دوستی ورزند - و با پسینگیان
بر خلاف آن گرایند - طایفهٔ صورت را در ظهورِ این درویش بشادی و اندوه بدایند - به تگاریِ درون را
فشاطِ آمود گودانند - و بنکوهش آردگی را پرورش دهند - بوخی تائید یافتگانِ سماوی را تیرگیِ ابداع
در نظر آید - آن هر دو را یکسان انگاشته پذیرایِ دگر گونی نشوند - و بسا باشد که نفسِ بوقلمون
اشک در میان آرد - و چنان را نماید که ناسزا گوئی تو (که راهِ حق می سپری) ناخوشنودی ایزدی
با خود دارد - ناچار فریب خورده بکین قباه سرایان بر خیزد - و از شاه راهِ سعادت بر گذاره افتد
و چون آماره نویسیِ روزگارِ خویش گذد بدید آید که بسا باطل اندوزانِ بدکار تر را آروزش ندارد

(۲) نسخه [ز] تیرگی نیوسعاد (۳) در [بعضی نسخه] ناساز (۴) نسخه [ب] ندارد

(۵) نسخه [ز] برخلاف گرایند *

همانا لعبت آرائی آن خودستای خویشتن بین است - و رَبِّهٔ وَالَا آنست محمدت گوی را (که سومایه رعونت انتظام میدهد) بآئین دشمنان پیش آید - و نکوهنده عیب نمایی را بدوستی^۱ بدارد بو که بدین طرز آگهی بر فراز مقصود جای گیرد - و از گزند دشمن دانای خانگی رستگاری یابد بدستیاری فطرت و پای افشاری دل به کمتر زمانه ازان نفرت باز آمده با خود در آویخت و جنگ بے آشتی در میان آورده کار از سر گرفت *

دست و گردبان بخودم چون کنم * سر ز گردبان که بیرون کنم

چاک زدم پرده سامان خویش * بو که زدم دست بدامان خویش

و همواره لطمه نکوهش بر خویشتن میزند - و بسیه زبانی نفرین خود می سراید - [هرگاه یکتا شاهد وجود (که باستاندیان به نیروی شهودی دریافته اند) ترا از سعادت منشی و بیدار بختی بچراغ دلیل روشن] چگونگی و چرا تگدلی - از که گریخته کنج خمول میطلبی - و کرا مانده کجا دست خواهش میگشائی - گرفتم ازان آگهی نصیبه نداری یا نیر شداسائی فروغ کردار نمی بخشد از نیک اختاری و نمودندی دل آن حق بوهی و فراح حوصلگی کرامت فرموده اند که در بارگاه معامله آرائی و فصل خصوصیات دوست و دشمن آشنا و بیگانه یکسان نسبت دارند - ناخوشنودی عالم و ناراضمندی جهان دران عزیمت غبار نقوائد انگیخت - دوستکان بآزم جوئی کام بر نتواند گرفت - تا بدیگران چه رسد - بملک تهنائی شتافتن چیست - و از گم نامی چه می اندوزد^۲ چه گوید - و چه نویسد *

دل دامن و آستین بلا را * چو وامق سر زلف عذرا گرفته

ز آمیزش عالم و اهل عالم * همان نفرت طبع علقا گرفته

حقیقت کار آنست که تکاپوی آدمی سودمند نیاید - تا نگاشته بدسطاق سرفروشت چه بود و گردش انجم و افلاک بر چه رفته باشد - به نیرنگی آمیزه اجرام علوی و اجسام سفلی علاجی نتواند اندیشید - تیراندازی آسمان را سپر نقوان دوخت *

* شعر *

زان سوی جوشن است گشای خدنگ چرخ * خوک را بهرزه از چه بجوشن در آرم

اکنون با نفس هزار فتنه معرکه مصارعت آراسته دارد - و هوا خواهان یکدیگر پای حمایت افشوده اند زمان زمان شعبده بازی تازه بکار میروند - و آفت و خیز شگرف چهرة عبرت می افروزند - نمیداند که انجام کار چه خواهد بود - و آسایش در کدام منزل روی نماید - و ازین سه تن اینزد شناس با که جارید پیوندی دست دهد - و شاد خواب واپسین بکدام افسانه قرار گیرد - خوفی گره بر آید

که گوناگون سرور عالم در محنت کده او راه نیابد - رجائی گشاده پیشانی که بقرای انبساط
غمه ساری جهانیان بردوش همت برگیرد - آن تیز رو هشیار خرام که ارگلین بدم و بستانچه امید
و تابشگاه بستگی و نزهت جای گشادگی فرا ترک شده پای - دغم نبود - هر لحظه مذکور
افامت بمنزل می رسد - و هنوز جای گرم نکرده از در دیگر میشتواند *

* من بوقلمون روزگار خودشم *

* مصرعه *

با چنین آویزش درونی بحکم ارادت ملتزم نگاشتن گرمی نامه است - و مخلصان بزم عقیدت
بکار دیگر نمی گذارند - و چرا نباشد - و چگونه شگفت نماید - از پرستاری ملک آگهی زخارف دنیا
در میزان همت وزنی ندارد - و رنگ آمیزی عالم صورت را در پیشگاه بینش قدرت نه - ناگزیر
بسیاس موهبت کبری کلک سرانی کرده جوش مدحت میزد - دل را لختی بگذارش دستان
حقیقت جلالت ناز می بخشد - نه آنکه هوسمندانه آب پیروزی می بیاورد - و باد بهار می کوبد
همان بهتر که سرپوش خطری بولعجب بر نگرفته راز درون برملا نیندازد - و آنچه گوش زمانیان
بر نفاذ و چشم عادتیان در نگنجد واکوبه نسازد *

* شعر *

گر بگویم آنچه از اندیشه در جان منست * یا چو من حیران بمانی یا نداری بارم

ابوالفضل مبارک ضمیر دانش پره از زمزمه پنهانی و گفتار خاموشی چرا سیر آمد - حال خویش
ببارگاه ظهور می آید - و در خلوتگاه دل راه بیگانه میدهد - چشم بینش از صفوت کده باطن
تراوش میکند - شراب را سرانجام دادن آئین کدام هوشیار است - بر همان نطع بندگی پای همت
افشرد نهایش ازیدی در ستایش پادشاهی بجای آور - و راز گوئی تقدس بدستان سرائی تعلق
برگذازد - پیام حقیقت دل را از هرزه گرایی باز آورد - عزیمت را تذومندی داد - فیروزی کار افزود
و گوهر فطرت را فروغ دیگر بخشید - لله المنة کتابه (که از پیشطای سرنوشت من روزگار بر خواند
و رهی را رهین منت گرداند) آنست که مرا بسته فتراک دولت ابدی اعتصام ساخته سوانح نگار
بدائع طراز دارد - و از حسن طالع این کوکب اتق معارف و اختر آسمان معانی (آنچه بزبان قلم
می آید - و بر صحنه بیان رقم می پذیرد) روز بروز بسم همایون می رسد - و دست آویز آفرین
روز افزون و نوازش گوناگون می گردد - سعادتمند بنده که خدمت او پسند شاهنشاه افتد
و نشان قبول از درگاه یابد *

* شعر *

بحمد الله این داستان نخست * بطرز فریبنده کردم درست

درین دم که دوران سخن خواره بود * سخن از من و همت از شاه بود

گرم همت امید واری دهد * فلک فرصت و بخت یاری دهد
 باین جنبش کلک گردن خرام * بپایان برم این گرامی کلام

* تمام شد *

تاریخ طبع دفتر دوم از اکبرنامه

* قمری شجری *

۱۳۹۶

* تمت بعون القوی العظیم *

* دیگر *

صد شکر بدرقه الهی * پذیرفت همین سخن ناهمی

اندیشه دهن ز بهر سالش * برگشت زعام تا بهایی

۱۳۹۶

نازه ز خرد ندا برآمد * بین لعل سخن ز کان شاهی

* دیگر ظاهراً و باطناً *

۱۳۹۶

* ناع شوال سنه دوازده صد و نود و شش *

* شمسی عیسوی *

۱۸۷۹

* انعام بدریق لموفق الواسع *

۱۸۷۹

* و تمت بفضلہ عز و جل *

* دیگر *

بغضل خداوند رب الانام * دوم دفترنامه چون شد تمام

۱۸۷۹

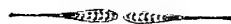
یکتایک ز مخالف برآمد ندا * ببحر بلاغت درے بیا

* دیگر ظاهراً و باطناً *

۱۸۷۹

* سپندهر هزار و هشتصد و غفنان و نه *

تصحیح غلطی چند اہم کہ ہنگام انطباع سرزدہ



صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶	۱۲	ارس	راس
۷	۱۷	ارست	ارست
۸	۱۱۶	است	است (
۱۱	۲۳	متعدد	متعدد
۱۹	۶	ادرچہ	اگرچہ
۲۲	۲۷	بعض نسخہ •	بعض نسخہ
۲۷	۱۸	اعتضد	اعتضاد
۳۹	۱۸	گوئی	توئی
۴۳	۱۸	تختمل	تختمل
۴۷	۱۸	کدہ	کردہ
۷۱	۱	ذ۔ ا	تنہا
ایضاً	ایضاً	و	و
۸۸	۶	ازاجا	ازالجا
۸۸	۱۹	اخیر مجلس	آخر مجلس
۹۴	۲۷	بفلاتی	بفلاتی

تصحیح غلطی چند اہم کہ ہنگام انطباع سرزدہ



صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹۹	۴	بہنیم	بہنیم
۱۰۰	۲۴	لہدا	لہدا
۱۰۲	۱۶	کار	کار
۱۰۶	۵	اکور	اکدر
۱۰۸	۱۲	بیش	بیش
۱۰۹	۲۰	با جملہ	با جملہ
ایضاً	۲۶	متاثر	متاثر
۱۳۱	۱۷	میغموہ	میغموہ (
۱۳۶	۲۳	شدہ	گذشتہ
۱۴۴	۲۴	چون خلافت	چون [خلافت
ایضاً	ایضاً	ہمیکند] کہ	میکند کہ
۱۴۸	۱۵	پتہ	پتہ
ایضاً	۱۸	در آمد	در آمد
۱۵۴	۱۰	سنجری	سنجری
ایضاً	ایضاً	سنگری	سنگری
۱۶۸	۲۵	باستلاہ	باستلام
۱۸۱	۹	سہای	سہای
۱۸۵	۱۰	تولک	تولک

تصحیح اغلاط چند اہم کہ ہنگام انطباع راہ یافتہ



صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۹۷	۲	تستخیر	تستخیر
۲۰۸	۲۷	ترب	ترب
۲۲۶	۷	بنصائیم	بنصائیم
ایضاً	۱۹	نبدن	نبدن
۲۳۸	۲۷	بمبارزان	بمبارزان
۲۳۳	۱۶	آخر	آخر
ایضاً	۲۶	راستی	راستی
۲۳۶	۶	بالجملہ	بالجملہ
۲۴۸	۱۳	بیک	بیک
ایضاً	۱۸	حکم	حکم
۲۵۶	۲۶	سوانہ	سوانہ
۲۶۳	۷	برداشتہ	برداشتہ
۲۷۴	۱۳	میوزا	میوزا
۲۸۵	۱۳	بصلہ	بصلہ

تصحیح اغلاطی چند اہم کہ ہنگام انطباع راہ یافتہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۹۹	۱۱	مب	مب
۳۰۰	۲۵	نسخہ	نسخہ
۳۰۳	۱	حاکم	حاکم
۳۰۴	۷	دہم	دہم
۳۰۵	۱۸	مداخلف	متخالف
۳۱۱	۲۴	بذم	بذم
۳۲۰	۲۴	و الحق	و الحق
۳۲۱	۱۴	خرطوم	خرطوم
۳۲۲	۴	خون	خون
۳۲۵	۱۹	خانان	خانان
۳۳۷	۱۸	ازا جا	اراجا
۳۴۰	۲۱	بذام	بذام
۳۴۲	۱۹	دیت نیار	دیت نیار
۳۶۱	۸	ضمیرانی	ضمیرانی
۳۷۱	۲۳	حقیق	تحقیق
۳۷۷	۱۸	د م	د م
۳۸۳	۲۵	ہد	ہیج

بسم الله الرحمن الرحيم *

فهرست نامهای مردمان و مواضع و قلعتها و آبها و غیره (که در دویمین دفتر اکبرنامه اندراج یافته اند)
 بترتیب حروف هجاء مرتب بردو منظر- اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیره * * شعر *
 * حبیبی آله العالمین فاذّه * مولی حبیب قادر و نصیر *
 * منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام و غیره *

شاه ابوالمعالي ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۷۰ - ۱۰۰
 ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱
 ۲۰۲ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۳۷
 ۲۴۲ - ۳۲۶
 میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان ۲۲ - ۲۳ - ۱۲۳
 ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶
 ابراهیم افغان شور ۲۶ - ۸۲ - ۲۵۴ - ۲۵۵
 ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷
 سلطان ابراهیم والی سابق هندوستان .. ۹۴
 ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان .. ۵۹
 ابراهیم خان اوزبک ۶۸ - ۱۳۸ - ۲۱۹ - ۲۴۹
 .. ۲۵۰ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۸۹ - ۳۲۶
 میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران * ۹۴ - ۹۶
 ابوالفتح پسر فضیل بیگ و برادرزاده منعم خان ۱۱۴
 .. ۱۲۲ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۲۰۵
 ابوالقاسم برادر مولانا عبدالقادر .. ۱۱۴
 شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی .. ۱۵۴
 ابراهیم ادهم .. ۱۵۴
 امام ابواللیث سمرقندی .. ۱۵۳
 خواجه ابراهیم بدخشی .. ۱۶۳
 ابوالمعالي توتچی .. ۱۸۸

* حرف الف *

سلطان آدم گنهر برادر سلطان سارنگ ۲۲ - ۶۳
 .. ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴
 آرام جان (زن لوی) .. ۸۳ - ۸۴
 آدم ملازم باز بهادر .. ۱۳۶
 آدم پسر فتح خان .. ۱۳۹
 میرزا آقایی .. ۱۶۶
 آصف خان عبدالعجید (شف عین) ۱۸۳ - ۲۰۹
 ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۲۸
 ۲۴۴ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶
 ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۸۳ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲
 ۲۹۳ - ۲۹۳ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۲۴
 آق محمد .. ۲۱۱ - ۲۱۳
 آواز خان پسر سلیم شاه ۲۱۹ - ۲۶۶
 آپ روپ (فیل) .. ۲۲۹
 آهوی حرم قوچی .. ۲۵۹
 امام ابوالاحمد غزنوی .. ۷
 ابوالفضل مولف پسر مبارک ۱۰ - ۱۶۳ - ۸۰ - ۱۱۴
 .. ۱۴۵ - ۱۵۲ - ۲۳۳ - ۲۹۶ - ۳۷۷ - ۳۹۲
 بهدایان ابوسعید میرزا پدر سلطان محمود ۱۴
 .. ۲۱ - ۶۴

۲۲۲	ادهم پسر ملا کتابدار	۲۳۸	ابن حسین کابلی
۲۱۰ - ۲۰۹	ارجن داس	۲۸۰ - ۲۷۹	ابراهیم حسین میرزا بن محمد سلطان
۲۱۳	ارجن داس بیس فوجدار	۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۱۳ - ۲۸۱
۲۹۵	ارزانی هندو	شیخ ابوالنض فیضی برادر بزرگ مولف (شف فاء)
.. .. .	اسکندر خان اوزبک - خان عالم - سکندر خان (شف سین)	۳۸۴ - ۳۸۳ - ۳۰۴ - ۳۰۳
۲۶۲ - ۲۵۲ - ۲۴۹ - ۱۰۷ - ۴۵ - ۳۳ - ۲۹ - ۱۴	انگه خان شمس الدین محمد خان اعظم (شف شین)
۳۰۰ - ۲۹۸ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۵	۱۲۰ - ۱۱۵ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۵۹	و خاء)
.. .. .	اسکندر خان سوز افغان - سکندر خان (شف سین)	۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۵۱
۱۰۸ - ۹۸ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۲ - ۲۶ - ۱۷	۳۳۴ - ۲۳۹
۲۹	اسفندیار سابق	۳۳۳ - ۳۳۲	انگه خیل قبیلہ
۴۶	اسمعیل بیگ دولدی	۲۶۰	اچبلہ (فیل)
۶۸	اسمعیل خان پسر ابراهیم خان	۴۰۰ - ۱۹۹ - ۱۱۴ - ۱۱۳	احمد بیگ
۱۰۴ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱	مولانا احمد جائید	
۳۳۳ - ۱۹۹ - ۱۹۶ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۱	۳۱۷	سید احمد سید بارهه
۱۵۵	اسکرن	۳۷۰	سلطان احمد گجراتی
۱۸۵	اسفندیار پسر تولک خان	۳۷۲	سید احمد خان
۴۰۰ - ۱۹۹	اسکندر بیگ	۳۷	اختیار خان سردار هیمو
۲۶۶	اسلام خان - ملایم شاه (شف سین)	۳۰۹	اخسیکتی (شاعر)
۳۰۹	اسفونگی (شاعر)	۳۱۶	اختیار خان فوجدار
۳۱۹	اسمعیل سردار	ادهم خان - عادی عفویت پیکر (شف عین)
۳۲۵	اسدالله خان	۱۰۴ - ۹۴ - ۹۳ - ۸۶ - ۸۵ - ۷۸ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۱
.. .. .	اشرف خان - محمد اصغر - میرمنشی (شف اصغر و میم)	۱۴۰ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۵ - ۱۳۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰
۲۲۷ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۱۷۸ - ۱۱۷ - ۳۰ - ۲۹	۱۷۳ - ۱۶۶ - ۱۵۷ - ۱۵۲ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱
۳۳۱ - ۳۳۰ - ۲۶۷ - ۲۶۴ - ۲۵۰ - ۲۴۹	۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۴
۳۷۲	۱۶۹ - ۸۷	رانا آدرینگه (آدرینگه)
.. .. .	محمد اصغر - میرمنشی - اشرف خان (شف عیم)	۳۴۰ - ۳۱۶ - ۳۱۵ - ۳۱۴ - ۳۱۳ - ۳۰۲
۱۱۴	واشرف خان	۳۵۸ - ۳۲۳
۱۶۶	اعتماد خان ملازم باز بهادر	۲۱۴ - ۲۱۲ - ۲۱۱	ادهار کایت

قوم اوزبک - اوزبکيه - اوزبکان	۱۲۳ - ۱۲۵
.. ..	۲۸۵ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۰۰
شيخ اوجداالدين کرمانی	۱۵۴
اوديه (فيل)	۲۹۴
حاجي اوغالان	۲۹۹
اوعاني (شاعر)	۳۰۹
ايعاق (قوم)	۱۲۴
ايسرداس چوهان	۳۲۱
* حرف باء *	
بابوس	۱۸۶ - ۱۸۳ - ۱۷
بابر شاه - گيتي سزاني فردوس مکانی (شف گان)	۴۳ - ۴۴ - ۴۶ - ۶۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۴
.. ..	۲۷۹ - ۲۵۸
بابا سعيد فينچاق	۲۷
باقي خان بقلاني خسرو ادهم خان	۱۳۲ - ۹۴ - ۸۵
باز بهادر حاکم دکن پسر شجاعت خان	۸۹
۹۰ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۰ - ۱۴۲	
۱۴۳ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۲۱۱ - ۲۳۱	
۳۵۸	
بابای زنبور	۱۳۲ - ۱۱۷
باقي محمد خان پسر ماهم انگه	۱۳۲
بابای قوچين	۱۸۵
بايزيد بيگ	۲۵۹ - ۲۰۰ - ۱۸۸
باقي قاقشال	۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۴۱ - ۲۳۸ - ۲۰۶
بابای قاقشال (بابا خان قاقشال)	۲۹۳ - ۲۵۹ - ۲۱۱
۳۷۰ - ۳۳۰	
باقي خان	۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۵۷
بال سندر - بان سندر (فيل)	۲۹۳ - ۲۹۱ - ۲۶۰
اعتماد خان خواجه سرا - نامش خواجه بهلول ملک	
محمد خان - ملازم سليم خان بود (شف ميم)	
۱۷۸ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۳۱ - ۲۶۱	
۲۶۲	
اعتماد خان گجراتي	۳۷۰ - ۳۳۰ - ۳۱۵
افغانان	۲۷ - ۳۶ - ۴۷ - ۵۲ - ۵۶ - ۷۸
۸۲ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۷ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۸	
۱۳۹ - ۱۴۷ - ۱۵۰ - ۱۸۲ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۳۶	
۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۸ - ۳۰۰ - ۳۲۵ - ۳۲۶	
۳۶۷ - ۳۴۰	
افضل خان - خواجه سلطان علي (شف ميم)	۲۹
الامان ميرزا فرزند همايون پادشاه	۲۴۳
الغ ميرزا بن محمد سلطان	۲۷۵
الغ ميرزا - سکندر ميرزا (شف ميم)	۳۱۳ - ۲۸۰
حاجي التمش	۳۶۸
امير خان	۲۵۰ - ۷۸
خواجه امين الدين محمود خواجه جهان (شف خاء)	
۹۶ - ۸۶	
مهراماني	۱۸۳
اميد علي امير ميرزا سليمان	۲۰۸
امين داس - سکرام شاه (شف سين)	۲۱۰ - ۲۰۹
محمد امين ديوانه (شف ميم)	۲۶۲ - ۲۵۷ - ۲۵۰
۲۸۸ - ۲۸۴	
امين خان غوري	۳۷۰
انسان بخشي	۲۲۵
انند کر	۲۸۷
انوري (شاعر)	۳۰۹
اوزان بهادر	۳۳

۲۱۹ - ۱۴۸ - ۱۳۸ - ۱۱۵ - ۱۰۷ - ۱۰۳ - ۱۰۲

۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۵۷ - ۲۵۲ - ۲۵۰ - ۲۴۹ - ۲۲۰

۲۸۸ - ۲۸۵ - ۲۸۳ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۲

۲۹۵ - ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۹

۲۹۸ - ۲۹۶

۷۷ - ۵۷ بهیل خان

۷۸ بی‌دوریه (قوم) ..

۷۸ بهرام میرزا برادر والی ایران

۱۳۹ - ۸۹ شیخ بهلول

۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۵۸ - ۱۵۶ راجه بهگونت داس

۳۵۹ - ۳۵۸ - ۳۳۹ - ۳۳۷ - ۳۲۰ - ۲۹۱ - ۲۶۵

۲۰۹ سلطان بهادر گجراتی

۲۳۵ - ۲۳۴ بهیرون - رن بیرون (فیل)

۲۳۸ بهاء الدین خان

۳۷۲ - ۳۳۰ - ۲۸۳ بهادر خان پسر وزیر خان

۳۲۵ بهادر حاکم بنگاله

۳۳۷ بهوج پسر سورجن

۳۳۸ شیخ بهاء الدین مجذوب بدائی

۳۴ بهار خان

۳۵۸ بهرجی زمیندار بنگاله

۲۹ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۵ - ۱۴ - ۵ بهرام خان خانقاهان

۵۵ - ۵۲ - ۴۶ - ۴۸ - ۴۴ - ۴۱ - ۳۸ - ۳۳ - ۳۲

۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۵۹ - ۵۷

۸۶ - ۸۵ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹

۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷

۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶

۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۶ - ۱۰۵

۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳

۲۷۹ - ۲۷۸ محمد باقی ولد میرزا عیسیٰ ترخان

۳۶۲ ۹

۲۷۹ بایقرا بن منصور

۲۷۹ بایقرا بن عمر شیخ

۲۹۵ باتو فوجدار

۳۲۶ بابزید پسر سلیمان حاکم بنگاله

۳۳۷ بپاکداس سکروال

۳۴۰ بجایی خان پسر خوانده بهار خان

۶۳ بختمل برادر تختمل

۱۲۸ بخشی بانو بیگم همشیره اکبر

۲۶۶ - ۲۵۷ - ۲۲۰ بخت بلند (فیل)

۲۳۷ - ۲۰۷ - ۱۹۹ - ۲۴ بدخشیان

۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸

۲۷۸ - ۲۷۷

۳۷۰ - ۱۶۵ راجه بدیچند (بدیچند)

۶۹ برج علی نوکر خانزیمان

۲۱۰ برسنکهدیو جد رام چند

۱۳ - ۱۲ - ۱۱ راجه نکرماجیت سابق

۲۱۴ قوم بکبیل

۶۲ قوم بلوچان

۲۳۸ - ۱۶۴ بنده علی

۲۹۵ بنسی داس کنبو

۴۵ - ۲۰ راجه بهاریمل کچهواهی (بهاریمل - بارهمل)

۳۷۳ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵

۳۵ بهادر خان ملایم هیمو

۴۰ بهگوانداس ملایم هیمو

۵۳ - ۵۲ بهادر خان برادر علی قلی خانزیمان

۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۰ - ۸۹ - ۷۸ - ۶۲

پیر محمد خان حاکم بلخ ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۲۷۵
پیشرو خان ۱۲۸

• حرف تاء •

تاج خان کرانی ۲۷ - ۲۴۵

تاجیک (قوم) ۱۴۸ - ۱۹۴

تاتار خان (تاتار خان) ۹۸ - ۱۰۸ - ۱۶۵ - ۲۰۰

۲۸۸ - ۲۸۰

تاج خان خاصه خیل ملازم باز بهادر ۱۳۶

تان سین کلانوت ۱۸۱

تختمل بوادر تختمل ۶۳

تخت روان (فیل) ۱۱۲

تورپی بیگ خان ۱۴ - ۲۰ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹

۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۵ - ۵۵ - ۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۶۸

قوم ترک - ترکان ۱۴۸ - ۱۹۴ - ۲۰۸ - ۳۰۴

قوم ترکمان ۵۳

توسون محمد خان ۹۶ - ۹۷ - ۱۱۸ - ۱۵۷ - ۲۵۱

تورخان دیوانه ۱۹۶

تورپی محمد میدانی ۲۰۶

تورخان حاکم حصار ۱۲۳

تنگری بودی ۲۲۵ - ۲۳۷

• تولک خان قوچین ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۶

تولک نوکر بهادر خان ۱۰۲ - ۱۰۳

راجہ تودرمل ۱۷۰ - ۲۲۸ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۹۰

۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۳۶

میر تولک قدیمی ۲۳۷

تیمور (تورخان) صادققران ۱۴۴ - ۱۷۱

۲۷۹ - ۳۰۷

تیمور خان جلالی ۶۳

۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۸

۱۷۲ - ۱۹۷ - ۲۱۷ - ۲۲۰ - ۲۶۳ - ۲۷۰

بیر بهان پدر رام چند ۲۱۰

بیر نارین (بیر ساه) ۲۱۱ - ۲۱۳ - ۲۱۵

خواجہ بیگ محمود ۲۳۹

بیگ نورین خان (بیگ نورالدین) ۲۵۷ - ۳۵۹ - ۳۷۲

راجہ بیریر ۳۴۲ - ۳۷۰

بیگ اوغلی پسر مبارک خان ۳۶۳

بیگ محمد خان ۳۷۲

• حرف پے •

پایندہ محمد ۱۱۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۲۳۱

رای پتھورا ۱۵۴

رای پتوداس ۲۲۸ - ۲۶۲ - ۲۹۸ - ۳۱۶

پنچپای توران ۲۸۷

پنا سردار ۳۲۰ - ۳۲۲

قوم پوهار ۴۱۰

رای پرماند ایلیچ راجہ آدیسہ ۲۵۵

پشہ بیگم دختر علی شکر بیگ ۶۵

پلنہ (فیل) ۱۴۸

پنچپایہ (فیل) ۲۸۶

پورنمل برادر راجہ بهارنمل ۱۵۵

پوری (قوم از سناسیان) ۲۸۶ - ۲۸۷

پورنمل پسر کانتھه سجات ۳۳۸

پیر محمد خان شروانی - ناصر الملک (شف نون)

۲۰ - ۲۸ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۵ - ۴۶ - ۵۰

۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۵۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۱۰۳ - ۱۰۴

۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۳ - ۱۵۲ - ۱۶۱

۱۶۸ - ۱۶۷

جمال خان غلام پيرام خان ۱۱۷ - ۱۱۶	جمال خان غلام پيرام خان ۱۱۷ - ۱۱۶
وزير جميل (شف واو) ۲۵۳ - ۲۲۸	وزير جميل (شف واو) ۲۵۳ - ۲۲۸
جمال خان بلوچ ۲۵۸	جمال خان بلوچ ۲۵۸
سيد جمال الدين ۳۱۷ - ۲۹۱	سيد جمال الدين ۳۱۷ - ۲۹۱
جنيد كوراني ۲۸۴ - ۲۶۹	جنيد كوراني ۲۸۴ - ۲۶۹
چنگيا (فيل) ۳۲۱	چنگيا (فيل) ۳۲۱
جور بڏيان (فيل) ۳۷	جور بڏيان (فيل) ۳۷
جوهر خان ۱۳۹	جوهر خان ۱۳۹
جوگي داس ۲۱۰	جوگي داس ۲۱۰
جوهر بھوج ڪاينھه ۲۱۵	جوهر بھوج ڪاينھه ۲۱۵
فرنگه جوگيان ۳۴۱	فرنگه جوگيان ۳۴۱
جھلپه (فيل) ۷۵	جھلپه (فيل) ۷۵
جھيل پسر روپسي ۱۵۶ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۹۶	جھيل پسر روپسي ۱۵۶ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۹۶
جي درواڻه ۱۶۶	جي درواڻه ۱۶۶
جي تولجي ۲۹۷	جي تولجي ۲۹۷
جھيل سردار ۳۲۱ - ۳۲۰	جھيل سردار ۳۲۱ - ۳۲۰

* حرف ڇه *

چاپن فياڊان هيٺو ۳۷	چاپن فياڊان هيٺو ۳۷
مولانا چاند سلجم ۳۴۶	مولانا چاند سلجم ۳۴۶
چتراند (فيل) ۲۹۴	چتراند (فيل) ۲۹۴
چترنجن (نام چينہ) ۳۷۱	چترنجن (نام چينہ) ۳۷۱
چروھاي هندوستان ۲۸۷	چروھاي هندوستان ۲۸۷
مسلطه چشتيه ۱۵۴	مسلطه چشتيه ۱۵۴
چغتائي (قوم) ۱۱۷	چغتائي (قوم) ۱۱۷
چغتاي خان ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۲۲۶ - ۲۲۸	چغتاي خان ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۲۲۶ - ۲۲۸
چکرمان ڪھرچلي ۲۱۴	چکرمان ڪھرچلي ۲۱۴
چلمه خان خان عالم ۲۵۷ - ۲۲۳ - ۸۲	چلمه خان خان عالم ۲۵۷ - ۲۲۳ - ۸۲
چلمه حصاري ۱۸۸	چلمه حصاري ۱۸۸

نيمور خان بڻه ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۲۸ - ۲۵۹

• حرف ڇه *

جان محمد بهسودي ۱۲۰ - ۱۶۹ - ۱۹۳ - ۲۳۹	جان محمد بهسودي ۱۲۰ - ۱۶۹ - ۱۹۳ - ۲۳۹
جان ناقي خان ۲۸۸ - ۲۸۵	جان ناقي خان ۲۸۸ - ۲۸۵
جامي (شاعر) ۳۰۹	جامي (شاعر) ۳۰۹
جان بيگ ۳۱۷	جان بيگ ۳۱۷
جبار بردي بيگ ۱۸۸	جبار بردي بيگ ۱۸۸
جبار قلي ديوانه ۳۲۰	جبار قلي ديوانه ۳۲۰
جھمار خان غلام سليم خان ۸۷	جھمار خان غلام سليم خان ۸۷
جھمار خان فوجدار ۱۶۵ - ۱۶۴	جھمار خان فوجدار ۱۶۵ - ۱۶۴
جھمار خان حبشي ۳۳۱	جھمار خان حبشي ۳۳۱
جھمار خان تڪلو ۲۶۵	جھمار خان تڪلو ۲۶۵
جگ موهن (فيل) ۱۴۸	جگ موهن (فيل) ۱۴۸
جگناتھ پسر بهاريل ۱۵۷ - ۱۵۵	جگناتھ پسر بهاريل ۱۵۷ - ۱۵۵
جگمال ۱۹۶ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۵	جگمال ۱۹۶ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۵
راجھ جگمن ۲۳۳	راجھ جگمن ۲۳۳
جگناتھ (صنم معروف اُڏيسه) ۳۲۶	جگناتھ (صنم معروف اُڏيسه) ۳۲۶
جگمال پنوار ۳۵۹	جگمال پنوار ۳۵۹
خواجھ جلال الدين محمود ۷۰ - ۵۵ - ۱۷	خواجھ جلال الدين محمود ۷۰ - ۵۵ - ۱۷
جلال خان سورا افغان ۵۶	جلال خان سورا افغان ۵۶
جلال الدين مسعود ۷۱	جلال الدين مسعود ۷۱
جلالريان (قوم) ۸۲	جلالريان (قوم) ۸۲
جلال خان قورچي ۳۱۹ - ۳۱۸ - ۲۷۱ - ۱۸۱	جلال خان قورچي ۳۱۹ - ۳۱۸ - ۲۷۱ - ۱۸۱
مولانا جلال الدين محمود دواني ۱۹۴	مولانا جلال الدين محمود دواني ۱۹۴
جلال الدين حاڪم بنگاله ۳۲۵	جلال الدين حاڪم بنگاله ۳۲۵
جلال زميندار بهنڊير ۳۶۰	جلال زميندار بهنڊير ۳۶۰
شيخ جمالي دهلوي ۲۰	شيخ جمالي دهلوي ۲۰
جمال خان عمزاده حسن خان زميندار ۱۴۸	جمال خان عمزاده حسن خان زميندار ۱۴۸

۱۱۱ - ۱۳۲ - ۱۹۹ - ۱۹۷ - ۳۱۵ - ۳۳۲

؟ .. ۳۳۳ - ۳۳۸ - ۳۶۴ - ۳۷۰

حسن خان فوجدار هیمو ۳۷

حسن خان میواتی ۴۸

حسن خان بچگونوی ۵۶ - ۱۳۹

حسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان ۶۴

.. .. ۲۸۰ - ۲۸۱

خواجه حسن خواجه زاده چغانیان .. ۶۴ - ۶۵

خواجه حسن عطار ۶۴

سلطان حسین خان جلالیر .. ۶۸ - ۶۹ - ۸۲

.. .. ۱۰۰ - ۱۱۶

میرزا حسن ترمذی ۷۵

سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا ۷۸ - ۷۹

حسین بیگ ایچک اغلی استجلو .. ۷۸

حسین خان ملازم بیروم خان ۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۳

.. .. ۱۱۴ - ۲۵۷

میرزا حسن خان خورش (برادر) شهاب الدین

احمد خان ۱۷ - ۱۱۰ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۰۹

.. .. ۲۷۶ - ۲۹۰ - ۳۶۲

حسن چک برادر کاجی چک ۱۲۹

شیخ حسام بزرگ ۱۳۱

سلطان حسین شرقی ۱۳۶

حسن علی خان ترکمان ۱۵۰

خواجه حسن پدر خواجه معین الدین چشتی

قدس سره ۱۵۴

شاه حسین خان نکدی ۱۸۷

حسن خان پدنی برادر فتح خان ۱۱۹ - ۲۲۰ - ۲۴۳

.. .. ۲۵۳ - ۲۵۷ - ۲۵۸

چلمه تواچی ۲۵۰

چلمه خان کوکله میوزا عسکری ۲۹۷

چندر سین پسر والدین ۳۵۸ - ۱۹۷

قوم چندیل ۲۰۹

چنگیز خان ۲۳۰ - ۲۷۰ - ۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۳۱

.. .. ۳۵۸

چنگیز خان ترکی ۳۵۹

چنگیز خان پسر عماد الملک ۳۷۰

قوم چوهانان ۳۲۱

✽ حرف خاء ✽

حاجی خان سردار غلام شیر خان .. ۲۰ - ۴۵

.. .. ۴۶ - ۶۶

حاجی محمد خان سیمقانی ۴۷ - ۷۷ - ۸۲ - ۸۴

۹۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۲۴۸ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۶۰

.. .. ۲۸۰ - ۲۹۰ - ۳۱۳

حاجی بیگم زوجة همایون .. ۵۶ - ۲۱۴۳ - ۳۲۹

خواجه حاجی کشمیری .. ۱۰۲ - ۱۲۹

حافظ (شاعر) ۳۰۹

حاجی بیگم دختر مقیم میرزا .. ۳۶۲

سید حامد نبیره سید مبارک .. ۳۷۰

حبیب علی خان ۷۷ - ۸۷ - ۱۳۴ - ۱۴۳ - ۱۶۸

میر حبیب الله ۷

تبیله حبیب ۲۳۸

حرم بیگم زوجة میرزا سلیمان و مادر ابراهیم ۲۳

۱۲۶ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۴۱ - ۲۴۸ - ۲۷۴ - ۲۷۶

ای حسین جلوانی ۲۹

حسین قلی بیگ خان (خانچیان) پسر ولی بیگ

(شف خاء) ۳۳ - ۳۸ - ۳۹ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۷

۲۳	حیدر بیگ برادر حرم بیگم
۲۹	حیدر بخشی
۶۰	حیران (نام اسپ)
۱۲۹ - ۱۲۸	میرزا حیدر گورگان
۱۳۴	حیدر قلی خان
۲۰۶ - ۱۸۷	حیدر قاسم خان کوه بر
۳۱۷	حیات سلطان

* حرف خاء *

					خان میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید
۱۴
۱۹۴ - ۲۱	خواجه خاوند محمود
۴۷	خالق بردي بیگ
۴۸	خانان میوات
۳۶۰ - ۳۲۰ - ۷۸	خانجهان - حسین قلی (شف خاء)
۷۸	خان زمان علي قلی (شف عین)
					خان اعظم - شمس الدین محمد - انگه خان (شف
۱۱۹ - ۱۱۶	شین و الف)
۱۴۰	خالدین
۱۹۲ - ۱۶۹	خان کلان - میر محمد خان (شف نیم)
۳۷۲ - ۳۵۷ - ۳۳۲
۱۸۳	خواجه خاص ملک خواجه سرا - اخلاص خان
۲۰۶ - ۱۸۷
۱۹۹	خانزاده محمد (شاه لوندان) برادر ابوالمعالي
۲۰۷	خانزاده بیگم
۲۱۴	خان جهان دکت ملازم دروازه
۲۹۷ - ۲۳۰ - ۲۲۵	خان قلی اوزک
۲۲۸ - ۲۲۶	خان عالم - سکندر نه - این دیگر است
۳۱۹ - ۳۱۵ - ۲۹۱ - ۲۶۲

۲۲۵	محمد حسین قور بیگی
۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۳۱	حسن خان خزانچی
۳۵۸ - ۳۱۵
۲۳۶	میرزا حسن ولد اکبر
۲۳۶	میرزا حسین ولد اکبر
۲۷۳ - ۲۴۳ - ۲۳۸	خواجه حسن نقشبندی
۲۷۵
۲۳۹	حسن صوفي سلطان
۲۶۱	حسن آخته
۲۷۱	سلطان حسین میرزا سابق
۲۸۱	محمد حسین میرزا (شف نیم)
۳۳۰ - ۳۱۳
۳۱۶ - ۲۸۸	حسن چغتایی
۳۱۰	حسان (شاعر)
۳۴۸	خواجه حسین مروی
۳۵۰	شیخ حسین متولی روضه معینیه
۳۷۱	سید حسین خانگ سوار
۱۱۴ - ۵۵ - ۱۱۴	میرزا محمد حکیم برادر اکبر
۲۰۵ - ۲۰۴ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۳
۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶
۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷
۳۷۰ - ۳۳۲ - ۲۸۸ - ۲۸۵ - ۲۸۰ - ۲۷۸
۲۱۸ - ۱۹۰	حکیم الملک
۱۸۴	حمزه عرب
۲۲۳	امیر حمزه (صاحب قصه)
۲۸۲	حمید بکری
۱۸۷ - ۱۲۲ - ۳۳ - ۲۶ - ۱۴	حیدر محمد خان
۳۷۲ - ۲۵۹ - ۱۸۸

خواجه جهان - امين الدين (شف الف) ۹۹ - ۱۰۰

۱۱۷ - ۱۴۰ - ۱۴۷ - ۲۲۹ - ۲۵۲ - ۲۵۹ - ۲۶۰

۳۳۹ - ۲۹۱ - ۲۷۰ - ۲۶۵

خواجه محمد حسين .. ۱۱۴ - ۱۲۲

خوشم اوزبك ۱۷۴

خوشنبر خان ۲۲۸ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۴

خواجه خضريان (قوم) .. ۲۳۸

* حرف دال *

دايم كوكلتاش ۱۶۶

دانا قلي ۲۰۰

داؤد خان قوجدار ۲۶۲

دارا (پادشاه سابق) ۳۱۰

شاهزاده سلطان دانيال پسر اكبر پادشاه ۳۱۱

۳۷۴ - ۳۷۳ - ۳۷۲

شيخ دانيال يک از معتكفان روضه معينيه ۳۷۳

حضرت دانيال پيغمبر عم ۳۷۳

درويش محمد بيگ خان اوزبك ۱۰۵ - ۱۰۹ - ۱۱۹

۱۹۷ - ۱۲۲

درگاوتي - راني (شف راء) ۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳

۲۱۵ - ۲۱۴

دربار خان ۲۲۳ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۹ - ۲۳۹ - ۳۴۹

دستم خان (رستم خان) ۱۶۴ - ۱۷۷ - ۱۹۰ - ۲۱۸

۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۹۱ - ۳۲۸

دلسنگار (فيل) .. ۵۷ - ۷۴ - ۱۴۸ - ۱۶۴

دليل - دليل (فيل) ۱۴۸

دلپت پسر امن داس .. ۲۰۹ - ۲۱۱

دلاور خان ۲۹۱

دمودر (فيل) ۷۵

خاکسار سلطان ۲۲۶ - ۲۲۸

خاكي گله بان ۲۳۸

خان قلي ساريان ۲۵۰

خاقاني (شاعر) ۳۰۸ - ۳۰۹

خانم دختر اكبر پادشاه ۳۴۹

خان بابا ۳۶۲

خان اعظم - سيف خان - ميرزا كوكه (شف سين)

وگاف) ۳۶۳ - ۳۶۸

خدا بردي ۱۷۴ - ۲۳۱

خدا بخش (فيل) ۲۹۱ - ۲۹۲

خرم سلطان (خان) ۴۶ - ۷۸ - ۸۷ - ۱۵۷

۳۷۴ - ۲۲۸ - ۲۲۶

ملا خرد زرگر ۱۱۴

خراسانيان ۳۰۷

بيبر خرتاني ۳۱۲

خسرو بلخي ۱۲۴

امير خسرو ۱۵۵

خسرو شاه ۱۶۶ - ۱۶۷

خسرو (شاعر) ۳۰۹

ميرزا خضرخان هزاره ۱۷ - ۱۸۶ - ۱۸۷

خضر خواجه خان ۳۱ - ۴۶ - ۱۴۷ - ۶۰ - ۲۰۲

خضر عم ۳۰۷

قديله خليل ۱۸۸

بنده خليل الله ۲۵۰

خنجر بيگ ۳۲ - ۶۶

خواجهان خواجه - عبدالله (شف عين) .. ۴۱

خواجه اهرار ناصر الدين - عبيد الله (شف عين) ۴۱

خوشحال بيگ ۶۷ - ۲۹۷

۲۰	سکندر خان سور افغان - سکندر (شف الف)	۱۵۱	رو باگه (فیل)
۱۰۴ - ۶۳ - ۵۹ - ۵۸ - ۱۱ - ۴۷ - ۴۶ - ۳۱		۱۳۷	روپ متي (زن)
۴۴ - ۳۸	سکندر خان اوزبک - اسکندر (شف الف)	۱۵۶	روپسي
۲۷۱ - ۲۶۷ - ۲۶۰ - ۲۵۷ - ۲۵۰ - ۱۳۸ - ۴۷		۲۰۰	رومي خان
۳۶۸ - ۳۶۷ - ۲۹۹ - ۲۸۰	..	* حرف زاء *					
۱۴۵ - ۴۷	سکندر ذو القرنين	۳۷۲ - ۲۲۶	مير زاده علي خان
۱۸۷	سکندر پسر ميرزا سنجر	۷۵	خواجه محمد زکريا پسر خواجه دوست خاوند
۲۱۰	سلطان سکندر لودي	۲۱۸ - ۲۱۷	زهره آغا دختر فاطمه
۲۴۲	سکينه بانو بيگم همشير ميرزا حکيم	۹۴	حکيم زينل (زينل - زينيل)
	سکندر ميرزا (الف ميرزا) بن الف ميرزا (شف الف)	۳۷۱	امام زين العابدين
۲۷۹	..	* حرف سين *					
۳۰۲	سکت سنگه پسر رانا اديسنگه	۱۴	ماليهان سابق
	ميرزا سليمان بن خان ميرزا بن سلطان محمود بن	۱۹۲ - ۲۲	سلطان سازنگ گکهر پدر کمال خان
۲۶ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۱۴	سلطان ابو سعيد	۲۰۹	راجه ماليهان
۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۸۳ - ۵۴ - ۳۴		۲۱۳	سارمان (فیل)
۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۱۲۷		۲۴۰	ساقی ترنابي
۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۴۱ - ۲۴۰		۳۱۶	ساندا سلاحدار
	خواجه سلطانعلي - افضل خان (شف الف)	۳۲۲ - ۳۲۱ - ۱۴۸ - ۵۷	سبدليا - سبدليه (فیل)
۱۱۶ - ۳۲	..	۱۱۱	سبز تلخ
	سليم خان افغان پادشاه - اسلام خان (شف الف)	۳۰۷	سحبان (اديب معروف)
۱۷۸ - ۱۳۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۷ - ۵۷ - ۵۱ - ۳۷	..	۱۴۰	رای مرجن (سورجن) حاکم قلعه رتتهپور
۲۴۳ - ۲۱۹ - ۱۹۲	..	۳۳۸ - ۳۳۷ - ۳۳۵ - ۳۰۳
۵۶	سليمه سلطان بيگم خواهرزاده همایون پادشاه	۲۵۸	سروقد نبي بي (زن)
۶۵ - ۶۴	..	۱۲۷	مولانا سعيد ترکستاني
۱۳۷ - ۱۳۶	سليم خان خاصه خيل ملازم باز بهادر	۱۹۴	سعيد خان حاکم سغفر
۱۳۹	سيد سليمان	۲۵۷ - ۲۳۴	سعيد خان بدخشي
۱۳۹	سليم خان کبروار (افغان ديگر)	۲۳۸	سعيد خان
۲۵۰ - ۱۹۴	سلطانعلي (سلطان قلي) خالدار	۳۰۹	سعدی رح (شاعر)

سلیمان گمرانی حاکم بنگال	۲۵۳ - ۲۴۳ - ۲۱۹
..	۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۲۵۷ - ۲۵۵ - ۲۵۴
سلیم خان ملازم اکبر	۲۵۷
سلیمان متکلی	۲۵۸
سلطان محمد میرآب	۲۵۸
سلطان محمد رفیق	۲۵۹
سلیمان پسر عماد	۲۶۹
سلطانعلی نویسنده (لشکر خان) ملازم میرزا حکیم	۲۷۶
محمد سلطان میرزا پدر ابراهیم حسین میرزا	۳۱۳ - ۳۰۰ - ۲۸۱
..	۳۰۰
سلیمان قلی اوزبک	۳۰۹
سلمانی (شاعر)	۳۴۲ - ۳۱۱
شاهزاده سلطان سلیم - پسر اکبر پادشاه	۳۵۰ - ۳۴۸ - ۳۴۵
..	۳۶۵ - ۳۵۳ - ۳۴۳
شیخ سلیم (ولی)	۳۶۷
سلیمان افغان	۳۶۷
سلیمان اوزبک	۳۶۷
سمانچی خان	۳۳۰ - ۲۲۶ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۳۶
..	۲۲۹
منکرم خان - ملازم همیو	۳۷
منکرم هوسناک	۱۷۵
میرزا منچر پسر خضر خان هزاره	۱۸۷
منگین داس	۲۰۹
منکرم شاه - امن داس (شف الف)	۲۱۱
سناسیان	۲۸۶
حکیم سنائی (صاحب حدیقه)	۳۰۸
منکرم (نام بندوق)	۳۲۰
سوجا (سوجه) پسر پورنهل	۱۵۵ - ۱۵۲
سومناثه فیلیان	۲۹۵
صیر میدعلی مصور	۴۲
سید قلی میرزا	۱۰۷
سید بیگ بن معصوم بیگ صفوی	۱۷۲ - ۱۷۰
سینچ میدی مافی	۱۸۳
سیندوک (سیندوک)	۲۳۸ - ۱۸۶
سیف خان کولکناش - میرزا کوکه - خان اعظم (شف	۲۹۱ - ۲۲۷ - ۲۲۳ - ۱۹۰
کاف و خاه	۳۲۰
قوم میسودی	۳۲۰
* حرف شین *	
شاه محمد قلانی	۱۶۸ - ۷۹ - ۷۸ - ۱۴
میرزا شاه	۱۷
شادی خان	۴۰ - ۳۷ - ۳۶ - ۲۸ - ۲۷
شاه قلی خان محرم	۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۳
۴۶ - ۶۶ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۷ - ۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۷	۳۷۲ - ۲۲۸ - ۲۲۶ - ۲۲۵
شاه قلی خان نارنجی	۲۷۳ - ۱۰۷ - ۴۷
شاه محمد قندهاری	۱۳۶ - ۱۳۴ - ۵۳ - ۵۲
..	۳۲۹ - ۳۲۸ - ۳۰۳ - ۲۵۳ - ۲۲۸
شاهم بیگ - ساربان پسر - محبوب علی قلی خان	۶۷
..	۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۶۹ - ۶۸
شاه بداغ بلاتی	۶۹
شاهم خان جلایر	۳۴۰ - ۲۵۹ - ۲۵۰ - ۱۳۸ - ۸۲
شاه بداغ خان	۲۵۰ - ۴۰۰ - ۱۶۲ - ۱۵۷ - ۱۰۴
۴۵۷ - ۲۶۱ - ۶۲ - ۲۹۰ - ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱	۳۷۲
شاه فناکی	۲۶۲ - ۱۳۶ - ۱۳۵

۱۵۴	شیخ شهاب الدین سهروردی	۲۰۵	شادمان
۲۹۵ - ۲۵۸	شهباز بل	۲۷۹	شاه میرزا بن محمد سلطان
۲۸۸	شهاب الدین خان ترکمان		شاه میرزا (محمد سلطان) بن الف میرزا (شف موم)
۳۷۱ - ۳۶۴ - ۲۹۵ - ۲۹۱	شهباز خان	۲۸۰
۲۹۷	شهاب خان	۳۱۷	شاه علی ایشک آقا
۳۷۱	شهاب الدین غوری	۹۰ - ۸۹	شجاعت خان (سچاول خان)
۸۹ - ۵۷ - ۴۵ - ۳۷ - ۲۰	شیر خان افغان پادشاه	۲۵۶ - ۲۵۲ - ۱۹۹ - ۱۹۰	شجاعت خان ملازم اکبر
۲۴۳ - ۱۹۲ - ۱۷۸ - ۱۳۱	۳۵۲ - ۳۲۰ - ۳۱۶ - ۲۹۸ - ۲۹۱
۲۸۴ - ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۱۰۹	شیر محمد دیوانه	۹۳ - ۸۶ - ۲۲ - ۲۱	میرزا شرف الدین حسین
۱۳۹ - ۱۳۸	شیر خان پسر مبارز خان عدلی	۱۶۰ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۴۸ - ۱۲۷ - ۱۰۴
۱۹۲ - ۱۵۰ - ۱۴۷	۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۶۲ - ۱۶۱
۲۶۱	شیر سلطان	۲۰۲ - ۱۹۹
۳۱۷	شیر بیگ یساول باشی	۴۴	مولانا شرف الدین علی یزدی
۳۷۰ - ۳۵۸	شیر خان فولادی	۳۳۳ - ۲۷۶ - ۱۹۳	شریف خان
* حرف صا *		۳۵۹	قاضی شعیب (از اجداد شیخ فرید)
۱۳۴ - ۱۰۴ - ۷۸	صادق خان (محمد صادق خان)	۱۸۴ - ۱۲۲ - ۱۱۴	شگون محمد پسر قواچه خان
۳۳۰ - ۱۹۹ - ۱۹۶ - ۱۴۰ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶	۲۰۵
۳۷۲ - ۳۵۹ - ۳۳۱	۳۲۴	شگونه قراول
۳۰۹	صاحبتران (شاعر)		شمس الدین محمد - انگه خان - خان اعظم (شف
۳۲۱ - ۳۱۶	صاحب خان	۱۱۰ - ۹۵ - ۶۲ - ۵۵ - ۱۷	الف و خا)
۳۱۷	محمد صالح پسر میرک خان کولابی	۱۷۴ - ۱۴۹ - ۱۱۴
	صدر خان (جلال الدین) پسر محمد خان (شف	۱۰۲	شمسی ملک
۵۸	جیم)	۲۱۸ - ۱۹۰	شمال خان
۲۶۲	صد رحمت اوزبک	۲۱۳	شهن خان میانه
۳۰۹	صفاهانی (شاعر)	۲۳۹	شنواری (قوم)
۳۰۰	صفدر خان	۱۰۰ - ۹۹ - ۹۶ - ۹۵	شهاب الدین احمد خان
۳۰۶	شنعانی	۲۰۶ - ۱۸۷ - ۱۷۸ - ۱۷۶ - ۱۷۴ - ۱۱۰ - ۱۰۳
۱۳۶	صوفی ملازم باز بهادر	۳۳۳ - ۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۱۳ - ۲۷۶ - ۲۷۱ - ۲۱۹

۲۱	خواجه عبد الباري نقشبدي
۲۱	خواجه عبد الكافي پسر خواجه عبد الهادي
۲۱	خواجه عبد الهادي پسر خواجگان خواجه
۴۲	خواجه عبد الصمد شیرین قلم
..	مولانا (ملا) عبد الله سلطانپوري (شيخ الاسلام
۲۶۸ - ۲۱۹ - ۱۱۷ - ۴۷	مخدوم الملک)
۱۳۲ - ۱۰۹ - ۴۸	عبد الرحيم پسر يورام خان
۲۱۷ - ۱۱۰ - ۵۷	ميرزا عبد الله مغل
۵۹	عبد الرحمن پسر سکندر افغان
۷۵۰	خواجه عبد الله پسر خواجه محمد زکريا
..	عبد الرحمن بيگ پسر (برادر) مويدي بيگ دولتي
۸۴ - ۸۳
۸۶	مير عبد الله نجشي
۱۱۱	خواجه عبد المجيد آصف خان (شف الف)
۲۰۸ - ۱۸۲ - ۱۵۰ - ۱۴۸
۱۱۴	خواجه عبد المنعم خواجه پادشاه مريض
۱۱۴	مولانا عبد الباقی صدر
۱۱۴	مولانا عبد القادر
۱۲۳	عباس سلطان
۱۲۷	خواجه عبد الشهيد
۱۲۷	خواجه عبد الله - خواجگان خواجه (شف خاء)
۱۹۴
..	خواجه ناصر الدين عبید الله - خواجه احرار (شف خاء)
۱۹۰ - ۱۲۷
۲۶۲ - ۱۶۲ - ۱۵۳	عبد المطلب پسر شاه بداغ
۲۶۰
۲۹۱ - ۲۲۸ - ۲۲۶	خواجه عبد الله
۳۷۲ - ۲۲۶	سيد عبد الله

* حرف ضاد *

۳۲۴ مرب علي تواهي

* حرف طاء *

۴۹ طاهر محمد خان (محمد ظاهر) مير فراغت

۲۱۸ - ۱۰۷

۲۳۴ محمد طالب

۲۵۰ شاه طاهر بدخشي

۳۰۹ عيسي (شاعر)

۲۳۹ طوفان اوجي

۲۳۷ - ۱۷۰ شاه طهماسب صفوي فرمان رواي ايران

۳۰۶ طيفور (يعني بايزيد بسطامي)

* حرف ظاء *

۳۰۹ ظهير (شاعر)

* حرف عين *

۲۲۸ - ۱۳۴ عادل خان پسر شاه محمد قندهاري

۳۲۹ - ۳۲۸ - ۳۱۵ - ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۵۸ ..

۱۷۵ عادي عفریت پيکر - ادهم خان (شف الف)

۲۴۰ عارف بيگ

۲۸۰ ميرزا عاتق حسين بن محمد سلطان ميرزا

۲۹۷ - ۲۹۶ خواجه عالم خواجه سرا

۲۹۷ عالم شاه بدخشي

۳۳ - ۲۹ - ۱۴ عبد الله خان اوزبك (شجاعت خان)

۱۳۸ - ۱۳۶ - ۱۳۴ - ۱۰۷ - ۸۲ - ۴۵ - ۳۸

۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۱ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۶۵ - ۱۴۷

۲۷۰ - ۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۲۷ - ۲۲۶

۱۰۱ - ۱۹ مير عبد اللطيف قزويني

عبد الرشيد خان والي كاشغر بن سلطان سعيد خان

۱۹۴ - ۲۱

فرخ حسین پسر خواجه قاسم هزاره	۵۳
فرخ خان	۱۱۲
فریدون تغائی میرزا محمد حکیم	۲۷۵ - ۱۱۴
شیخ فرید شکرگنج	۲۷۶
فرحت خان	۳۶۱ - ۳۵۹ - ۱۵۵ - ۱۵۴
فرخ حسین خان	۲۹۸ - ۱۷۵
فردوسی (شاعر) سخن آفرین طوس	۲۶۶
فرزدق (شاعر عربی)	۳۰۸ - ۳۰۶
فرخ شاه کابلی	۳۱۰
فضیل بیگ نوادر منعم خان	۳۵۹
فوج بدار - مدار (فیل)	۱۸۵ - ۱۸۳ - ۱۱۴
فیروز	۲۰۵ - ۱۸۷ - ۱۸۶
فیضی (ابو الفیض) برادر مولف (شف الف)	۷۴ - ۳۷
۲۴۳ - ۲۳۸	۲۴۳ - ۲۳۸
۳۰۷	۳۰۷

* حرف قاف *

قاسمی خان بدخشی	۲۷۸ - ۲۳۸ - ۲۵ - ۲۴
قاسم مخلص	۲۹
محمد قاسم خان نیشابوری	۴۶۰ - ۳۹ - ۳۳
۶۶ - ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۲۲۴	۶۶ - ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۲۲۴
۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸	۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸
خواجه قاسم هزاره	۵۳
محمد قاسم خان موجی	۵۹
محمد قاسم خان میر برو بحر	۲۳۷ - ۱۸۰ - ۱۱۴
۳۳۶ - ۳۱۹ - ۳۱۶	۳۳۶ - ۳۱۹ - ۳۱۶
قاسم ارسلان	۲۳۶ - ۱۳۱
قاسم علی سیستانی	۱۸۰
قاقشالان	۲۰۶ - ۱۸۸

* حرف غین *

غالب جنگ (فیل)	۳۷
غازی خان تنوری ملازم سنددر	۱۰۴ - ۹۸ - ۵۶
۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۴۸	۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۴۸
غازی خان حاکم کشمیر	۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۰۲
شاه غازی سلطان	۱۷۲
غازی خان	۲۳۸
حاجی غالب بیگ	۲۳۹
غلام غالب	۲۹۵
غنی خان پسر منعم خان	۱۸۶ - ۱۸۳ - ۱۸۰ - ۱۲۲
۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵	۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵
میر (خواجه - میرزا) غیاث الدین علی قزوینی	۲۲۳ - ۱۹
(نقیب خان) پسر میر عبداللطیف	۲۴۳ - ۱۹
۳۳۱ - ۲۹۰ - ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۴۴	۳۳۱ - ۲۹۰ - ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۴۴
غیاث الدین ملازم علی قلی	۲۷

* حرف فاء *

بی بی فاطمه	۲۱۷
فاضل محمد خان	۲۴۰ - ۲۳۹
فتح الله شورازی عضد الدوله	۱۰
فتوحا (فیل)	۶۰
فتح خان بلوچ	۸۶
فتح چک	۱۲۹ - ۱۰۲
فتح خان پتئی (افغان)	۲۵۳ - ۲۴۳ - ۲۱۹ - ۱۳۹
۲۵۷ - ۲۵۶	۲۵۷ - ۲۵۶
فتو سردار افغان	۳۷۰ - ۲۶۱ - ۲۵۷ - ۱۵۰ - ۱۳۹
فخر جهان بیگم صبیح سلطان ابو سعید	۲۱
فخر نسا بیگم همشیره میرزا حکیم	۲۰۵
شاه فخر الدین	۳۷۲ - ۲۸۸ - ۲۳۳ - ۲۲۷ - ۲۲۵

۸۲ - ۷۷ - ۵۷ - ۳۵ - ۲۹ - ۱۴	قیباخان کنگ	۱۹۴	..	خواجه قاسم برادر خواجه معین
۱۴۳ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۴ - ۱۰۰ - ۹۵		۲۰۵	..	قاسمی زاده خلیث ماوراء النهر
۲۹۰ - ۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۵۷ - ۲۵۱ - ۱۶۸	..	۲۰۶	..	محمد قاسم برادر حیدر قاسم
۱۳۴ - ۱۱۲	قیباخان صاحب حسن	۲۳۸	..	قاسم بیگ پروانچی
* حرف کاف *		۲۶۵	..	قاسم علی خان
۲۰۵ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۴ - ۲۶ - ۲۴	کابلان	۳۴۵	..	قاسم مشکي
۲۷۷ - ۲۷۴ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۳۷ - ۲۰۸ - ۲۰۷		۳۶۲	..	قاسم خان کوکه
۹۴ - ۶۳ - ۵۷	میرزا کامران	۷۹		نبول خان رفاص محبوب شاه قلی محرم
۱۲۹	کاجی چک پدر غازی خان	۳۶۰	..	نبول خان
۲۵۸	کالا پهاز	۲۰۲		فندق فولاد (این کسی بر اکبر تیر انداخته بود)
۲۷۳	کاگر علی خان	۳۷۲ - ۲۶۲ - ۲۲۸ - ۲۲۶ - ۲۱۸		فندق قدم خان
۳۲۲ - ۳۲۱	کادری (فیل)	۲۸۱ - ۲۸۰	..	قدم خان برادر مقرب خان
۳۳۸	کانتیه سچاپوت	۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۷۵		میرزا قرا بهادر کاشغری
۳۱۷ - ۳۱۶	کیهر خان	۲۳۲
۷۵	راجه کپور چند	۲۰۵ - ۱۸۴ - ۱۲۲ - ۱۰۹		قراچه خان قرا بخت
۱۹۳	راجه کپور دیو	۱۶۳	..	قربانق میروشکار
۱۵۵	الوس کچه واهه	۲۳۸	..	قرا یقتم
۲۶۱	کر مسی	۱۰۷	..	قرا بلاش (رزم)
۲۸۷ - ۲۸۶	گر (قوم از سناسیان)	۳۵۹ - ۱۵۴		خواجه قطب الدین اوشی اندجانی (ولی)
۳۰۹	کرمانی (شاعر)	۲۴۰ - ۲۳۹ - ۱۹۳ - ۱۶۶		قطب الدین محمد خان
۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۰۲	کشیدریان	۳۳۳ - ۲۸۵ - ۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۴۲ - ۲۴۱		..
۱۰۱ - ۱۷	پهلوان کلکز	۲۸۹	..	قطب خان محبوب مظفر خان
۳۷	کلی بیگ (فیل)	۲۹۰ - ۳۶ - ۳۴		میرزا قلی چولی (اوزبک)
۱۸۸ - ۶۹	خواجه کلان بیگ	۲۸۴ - ۲۵۷ - ۲۵۶ - ۲۴۳ - ۲۲۸ - ۲۲۶		قلیع خان
۳۵۸ - ۱۰۵	رای کلیان مل	۳۷۲ - ۳۴۱ - ۲۹۷ - ۲۹۰		..
۱۲۵	کل کافر	۲۶۲	..	قلهاق بهادر
۱۸۳	کل بابا	۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹	..	قنبر
۸۲ - ۷۸ - ۲۲	کمال خان گکهر پسر سلطان سازنگ	۱۹۹	..	قویم خان پسر شجاعت خان

گلهران (قوم) ۵۱ - ۱۰۲ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱

۱۹۳ - ۱۹۲

گلچیره بیگم همشیره جهانبانی همایون ۲۳ - ۵۶

گلبدن بیگم همشیره همایون ۲۳ - ۲۶ - ۵۶

گلبرگ بیگم صبیحہ بابر شاه ۶۵

راجه گنيس (گنیش) ۱۱۶ - ۱۶۹

قوم گوندت ۲۰۸

گوبند داس کچھواہہ ۲۱۱

گوبند سیام ۳۲۲

میرگیسو ۱۹۹

گیتي ستاني بابر شاه (شف باد) .. ۳۶۲

* حرف لام *

لچھمن مین سابق ۱۲

لشکري گلهر پسرسلطان آدم گلهر ۱۹۳ - ۱۹۴

لشکرخان ملازم اکبر ۲۲۸ - ۲۴۴ - ۲۶۱ - ۲۷۰

۳۶۴

لطيف خان ملازم علي قلي ۲۷

مير لطف (لطيف) ۱۱۰ - ۱۴۶

لعل خان (بدخشي) ۲۹ - ۳۳ - ۳۶ - ۳۹ - ۳۲۶

لقمان حکيم ۳۰۶

لکنه - لکهنه (فيل) ۶۰ - ۷۳ - ۲۲۲

لنگ ساربان ۱۰۷

لوهروانکر (وانکري) ۱۰۲ - ۱۲۹

لوکنرن ۱۶۱ - ۱۶۲

لودي افغان ۳۲۵ - ۳۲۶

* حرف ميم *

ماهم انگه مادر ادهم خان (والدہ) ۵۵ - ۶۰ - ۶۴

۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۵ - ۱۱۰

۱۰۲ - ۱۳۸ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۳۹

۲۷۷ - ۲۴۱ - ۲۴۰

کمالرتي خواهر درگوتي ۲۱۵

کنگار پسر جگمال ۱۵۷ - ۱۵۵

کنور کلیان بکيلا ۲۱۴

کوراک جلال ۱۲۶

کوچک بهادر ۱۲۹ - ۱۳۰

ميرزا کوکه - خان اعظم - سيف خان (شف شاه

وسين) ۱۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۳ - ۳۶۴

کولایيان ۲۰۷

کوه پاره (فيل) ۲۲۰

کوچک علي خان ۲۵۹ - ۳۲۶

کهرجي ۲۰۹

قوم کهرچلي ۲۰۹

کهاندي رای (فيل) ۲۳۲ - ۲۳۴

کهيري سنگ (فيل) ۲۳۳

کهان ۳۵۸

کیچک بیگم مادر میرزا شرف الدین .. ۲۱

کیسو پوري ۲۸۷

* حرف گاف *

گم بهونر (فيل) ۳۷ - ۲۹۴

گجراتيان ۲۱۸

گجگچن (فيل) ۲۲۹ - ۲۸۶

گچ پني (فيل) ۲۳۵

شيخ گدائي کنبو (صدر) پسر شيخ جمالي ۲۰

۸۶ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۳ - ۹۷ - ۱۰۵ - ۱۰۶

گدا علي تولکچي ۲۵۰

گرد باز دهورکر (فيل) ۳۲۱

سلطان محمود میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا ۱۴
 ۶۵ - ۶۴
 محمد قلی خان برلاس ۷۰ - ۵۵ - ۵۳ - ۱۷
 ۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۹۰ - ۲۸۰ - ۲۳۹ - ۱۸۷ - ۱۱۵
 سلطان محمد خان والی بنگاله ۹۰ - ۵۸ - ۲۷
 ۳۲۵
 محبت خان ملازم علی قلی ۲۷
 محمد امین دیوانه (شف الف) ۱۳۲ - ۱۰۰ - ۲۷
 محمد خان جالبیر ۸۲ - ۳۳
 سید محمود بارهه ۱۸۰ - ۷۸ - ۶۶ - ۴۶ - ۳۳
 ۳۷۲
 خواجه محمد حسین بخشی ۸۶
 شیخ محمد هندي برادر شیخ بهلول ۸۹ - ۸۸
 ۱۵۰
 محمد خان ماکری کشمیری ۱۰۲
 محمد قلی شغالی ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۴ - ۱۲۵
 محمد قلی خان نوبقی ۳۷۲ - ۱۹۹ - ۱۳۴
 محمد خواجه کشتی گیر ۱۳۶ - ۱۳۵
 محمد حسین شیخ ۱۶۲ - ۱۵۷
 مولانا محتشم ۱۶۶
 محمد میرکاتب ۱۶۶
 شیخ محمد غزنوی ۱۷۶
 محمد خان خواجه سرا - اعتماد خان (شف الف)
 ۱۷۹
 محسن خان برادر شهاب الدین احمد خان ۲۰۶
 محب علی خان ۳۶۱ - ۳۲۶ - ۲۹۳ - ۲۹۱ - ۲۱۱
 ۳۶۳ - ۳۶۲
 سلطان محمود بکری ۳۶۳ - ۳۶۲ - ۲۷۸ - ۲۳۷

۱۵۲ - ۱۴۹ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۳۲ - ۱۲۰
 ۲۰۱ - ۱۵۷ - ۱۵۵ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۲۰۱
 مانسنگه پسر راجه بهگونت داس ۱۵۸ - ۱۵۷
 رای مالدیو ۳۵۸ - ۱۹۷ - ۱۶۲ - ۱۶۰
 ملا چوچک بیگم (مهد علیا) والد میرزا محمد حکیم
 ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۳
 ماروا انهریان ۱۹۹
 مان برهمن ۲۱۱
 مانی نقشبند ۳۱۵
 مادر سلطان سلیم ۳۴۳
 مبارز خان عدلی ۸۲ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۲۸ - ۲۷
 ۳۲۵ - ۱۹۲ - ۱۴۷ - ۱۳۸ - ۹۰
 مبارک خان (نوحانی) ملازم هیمو ۱۳۱ - ۳۵
 مبارک دیوان مهدی قاسم خان ۹۸
 شیخ مبارک ناگوری پدر مولف ۳۰۳ - ۲۹۹ - ۱۵۳
 ۳۹۲ - ۳۸۸ - ۳۸۷ - ۳۷۷ - ۳۰۹ - ۳۰۵
 مبارک خان بلوچ ۲۱۳
 مبارز خان ملازم میرزا سلیمان ۲۳۸
 مبارک خان خاصه خیل سلطان محمود ۳۶۳
 سید مبارک امیر گجرات ۳۷۰
 متر سیدن ۲۶۱ - ۱۰۴
 مترجم ثانی (ابونصر) ۳۰۵
 مننبی (شاعر عربی) ۳۰۹
 منچرن خان (فاقشال) ۱۰۴ - ۴۵ - ۳۳ - ۲۰
 ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۹ - ۲۱۹ - ۱۳۸
 ۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۳ - ۲۶۶ - ۲۵۹
 ۳۴۱ - ۳۴۰ - ۲۹۴
 مجاهد خان پسر محب علی خان ۳۶۳ - ۳۶۲

۲۶۱ - ۲۵۷ - ۲۲۸ - ۱۹۰ .. مطلب خان
 ۴۹ مظفر خان شروانی وکیل حاجی خان ..
 ۱۰۵ خواجه مظفر علی تربتی (مظفر خان) دیوان
 ۲۶۵ - ۲۵۲ - ۲۴۸ - ۲۲۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۰۹
 ۲۹۹ - ۲۹۰ - ۲۸۶ - ۲۸۳ - ۲۷۶ - ۲۷۰ - ۲۶۹
 ۳۶۸ - ۳۶۵ - ۳۳۹ - ۳۳۸ - ۳۳۳ - ۳۱۹ ..
 ۲۹۰ - ۱۹۷ مظفر مغل
 ۳۹۴ مظفر حسین ملازم میرزا کوکه ..
 ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۲۱ شرف الدین حسین
 ۲۶۸ - ۲۵۲ - ۱۹۷ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۴۷ ..
 ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ خواجه معین الدین چشتی قدس سره
 ۳۶۴ - ۳۵۹ - ۳۵۶ - ۳۵۰ - ۳۳۹ - ۳۲۴ - ۱۵۷
 ۳۷۳ - ۳۷۱ سلطان معزالدین سام
 ۱۵۴ معصوم بیگ صفوی
 ۱۷۲ - ۱۷۰ .. معصوم خان کابلی
 ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۳ - ۱۸۶ خواجه معظم برادر مریم مکالی
 ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶
 ۲۶۳ میر معزالملک
 ۲۵۷ - ۲۴۹ - ۲۴۷ - ۲۴۵ - ۲۲۳
 ۲۸۰ - ۲۶۱ - ۲۶۰ معصوم خان فرخوددی
 ۲۶۲ - ۲۵۷ - ۲۲۸ - ۲۲۵ معلم اول (حکیم ارسطالیس)
 ۳۰۵ مغلان
 ۱۰۲ میر معیت الدین نیشاپوری
 ۱۸۴ مقدم بیگ
 ۲۶ ملا مقصود بنگالی
 ۵۵

۳۷۲ - ۲۴۰ - ۲۳۹ محمد قلی خان (دیگر)
 ۲۶۲ محمد یار برادر زاده سکندر
 ۲۷۹ محمد سلطان میرزا (شاه میرزا) بن الخ میرزا
 (شف شین)
 ۲۷۹ محمد سلطان میرزا بن سلطان ویس
 ۲۷۹ محمد حسین میرزا بن محمد سلطان (شف خاء)
 ۲۸۰ - ۲۷۹ سید محمد موجی
 ۲۹۰ سلطان محمود گجراتی
 ۳۷۰ - ۳۶۹ - ۳۳۰ - ۳۱۳ شیخ محمد بخاری مژولوی روضه معینیہ
 ۳۳۴ مددکر (فیل)
 ۳۵۱ - ۳۴۳ مدن کلی (نام چینه)
 ۳۲۴ - ۳۲۱ مریم مکانی (مہد مقدس) مادر اکبر پادشاہ
 ۲۹۰ - ۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۸۴ محمد مراد خان
 ۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۱۳ - ۲۱۱ امیر مرتضیٰ سید (شریفی)
 ۲۶۸ - ۲۲۱ - ۲۲۰ مراد بیگ
 ۲۴۸ مراد خواجه
 ۲۳۸ خواجه مراد بیگ قزوینی
 ۲۹۵ مرتضیٰ قلی
 ۲۹۶ شاہ مراد (شاہزادہ) پسر اکبر
 ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۱۱ سالار مسعود غازی (ولی)
 ۱۴۵ مسکین قوچین
 ۱۸۵ مسعود حسین میرزا بن محمد سلطان
 ۲۷۹ مسکین نور خان
 ۳۶۲ صاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ
 ۶۹

مقصود علي سلطان ۷۷
 متيم خان (شجاعت خان) ۱۱۱۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷
 ۲۲۹
 مقبل خان ۱۶۴ - ۲۱۸ - ۲۱۹
 مقرب خان دکنی .. ۲۳۰ - ۲۸۰ - ۲۸۱
 مقصود جوهری ۲۳۹
 مقیم میرزا پسر میر ذوالنون ۳۶۲
 راجه مکند دیو راجه آدیس (شف راء) ۲۵۵
 ملک شاه سابق ۱۲
 خواجه ملک ۱۳۲
 ملک محمد ۱۹۹
 ملو خان ۲۱۹
 ملا تقادار ۲۲۲
 سلطان ملین ۳۵۹
 منعم خان خانخانان ۱۴ - ۱۷ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶
 ۳۴ - ۵۴ - ۵۵ - ۷۰ - ۷۱ - ۹۵ - ۱۱۴ - ۱۱۵
 ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۶ - ۱۴۰
 ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۶۴ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۸ - ۱۷۹
 ۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۲۰۰ - ۲۲۲
 ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۳۷ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۶
 ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۸
 ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۸
 ۲۹۰ - ۲۹۶ - ۲۹۸ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷
 ۳۵۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸
 منصور بن بایقرا ۴۷۹
 منسکبه (غیل) ۳۳۴
 مرید بیگ دولدی پدر عبد الرحمن بیگ ۸۳ - ۸۴
 موسیبت ۱۰۲

موسی خان فولادی امیر گجرات ۱۳۱ - ۳۷۰
 خواجه مردود چشتی ۱۵۴
 مهدی قاسم خان ۲۷ - ۴۸ - ۶۴ - ۹۵ - ۹۸ - ۱۱۰
 ۱۱۲ - ۱۱۹ - ۱۹۳ - ۲۳۹ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۹
 ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۳۳۶
 مهر علی خان ملدوز ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۳۷۲
 قبیلک مهند ۱۸۸
 مهو (نام سنگ ماده که قصه غریب دارد) ۲۰۲
 مهدی خواجه ۲۰۷
 مهارکبه برهمن ۲۱۴
 مهاپاتر ۲۵۴ - ۲۵۵
 مهر علی ولد استاد یوسف ۲۶۱
 مها دیو ۳۲۳
 مهرخان ۳۳۸
 میر منشی - مهر محمد منشی - اشرف خان (شف
 الف) .. ۳۲ - ۱۱۶ - ۱۸۰ - ۲۵۹
 میکال خان (منکلی خان) سردار هیو ۳۷
 میر آتش ۴۳
 میر محمد خان - خان تالان (شف خاء) ۹۵ - ۱۹۳
 ۲۴۰ - ۲۴۲ - ۲۴۶ - ۲۷۹ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۳۹
 میر محمد نیشاپوری ۱۱۴
 میرزا بیگ برلاس ۱۲۴
 میرک بهادر ۱۳۵ - ۱۹۹ - ۳۱۷
 میرم ارغون ۱۳۵
 میران مبارک شاه والی خاندیس ۱۶۶ - ۱۶۷
 ۲۳۰ - ۲۳۱
 • مومر بهادر خویشت شاه ولی ۱۸۶
 میر علی کولابی ۱۹۸

۳۵۸	نظام الملک دکنی
۱۷۴	نعمت خواجه سرا
۶۴	خواجه نقشبند
۳۷۰	ننور (مظفر شاه) حاکم گجرات
۲۹۴ - ۲۹۳ - ۹	مولانا نور الدین ترخان
۶۵ - ۶۴	میرزا نور الدین محمد پدر سلیمه سلطان
۲۸۴	نور محمد ولد شیر محمد
۳۰۸ - ۳۰۷	حضرت نوح عم
۲۹۵	نیل سکھ (فیل)

• حرف واو •

۲۱۹ - ۲۱۱	وزیر خان برادر آصف خان
۳۱۶ - ۳۱۳ - ۲۸۳ - ۲۷۲ - ۲۵۶
۲۹۴	وزیر جمیل (شف جیم)
۳۳	ولی بیگ (ذو القدر) پدر حسین قلی بیگ
۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۷ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۹۷ - ۹۳
۲۱۷ - ۱۹۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳
۷۹ - ۷۸	ولی خلیفه شاملو
۱۸۶ - ۱۸۳۰	شاه ولی اتکه (عادل شاه خان)
۲۰۵ - ۱۸۷
..	میروسی بیگ (سلطان ویسی قنچاق) پدر حرم
۳۲۶ - ۱۲۶ - ۲۳	بیگم
۲۷۹	سلطان ویسی میرزا بن بایقرا

• حرف هاء •

۳۶۰ - ۱۷	میر هاشم برادر ابرو المعالی
۱۶۳	هاله برهمن
۲۳۹	هارون شنواری
۲۶۰	میرهادی
۲۸۰	خواجه هادی خواجه کلان

۲۳۸ - ۲۰۶	میدانیان
۲۱۱	قوم میانہ
۲۱۵	میان بیکاری رومی
۲۵۹	میرخان غلام سلطان محمد رفیق
۲۹۵ - ۲۵۹	میرزا بیگ قاتشال
۲۸۸ - ۲۸۵ - ۲۹۸	میرزا میرک رضوی مشہدی
۲۹۷
۲۷۸	میرزایان قندھار
۲۹۷	میرشاه بدخشی
۳۱۵ - ۳۱۳	میرزایان (یعنی پسران محمد سلطان)
۳۷۰ - ۳۳۱ - ۳۲۹
۳۱۷	میرک خان کولابی
۳۱۷	میرزا باوج

• حرف نون •

۶۹ - ۶۶	ناصر الملک - پیر محمد خان (شف پ)
۷۰
۲۶۲ - ۲۶۱	ناصر قلی اوزبک
۲۹۷	شاه ناصر خواجه
۳۶۲ - ۳۶۱	ناہید بیگم دختر قاسم خان کوکھ
۱۲۹	نجی رینا (زیبا)
۱۵۴	شیخ نجم الدین کبری
۱۷۷	بی بی نجمیہ بیگم مادر دستم خان
۲۶۶	میرزا نجات خان
۱۲۹	نصرت خان کشمیری
۲۰۱ - ۱۵۴	شیخ نظام الدین اولیا
۳۰۳ - ۲۹۴ - ۲۱۳ - ۲۱۱	نظربہادر (نظر محمد)
۲۶۰	نظام آغا
۳۰۹	نظامی گنجوی (شاعر)

۱۹۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶	..	یار علی بلوچ	۳۲۶	هاشم خان
۱۸۸	۲۹۱	هتو مپوره
۲۴۳ - ۲۳۸	۳۵۸	راول هورای
۲۸۰	..	یار شامی خواهرزاده حاجی خان سیستانی	۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۲۶	قوم هزارجات (هزاره)
۲۹۷	۲۷۹
۳۱۷	۱۰۲	هسوت
۳۶۰	۱۵	همایون پادشاه مرحوم جهانجانی جنت آکشیانی
۲۹۷	۳۰ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۶
۳۱۷	۶۴ - ۶۳ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶
۱۱۳ - ۱۱۱	۷۹ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵
۱۳۹	۱۱۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۲ - ۹۳ - ۸۹ - ۸۳
۱۰۲	۲۰۴ - ۱۸۷ - ۱۸۴ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۶
۱۲۹ - ۱۰۲	۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۷۹ - ۲۷۷ - ۲۴۳ - ۲۱۷ - ۲۱۶
یوسف محمد خان کولکناش پسر شمس الدین محمد	۳۵۲ - ۳۳۳ - ۳۲۸
۱۷۶ - ۱۲۰ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۰	۸۹ - ۸۵ - ۲۳	میرزا هندال
۲۷۲ - ۲۵۲ - ۲۳۴ - ۲۲۳ - ۱۹۰	۳۵	هندوستانیان
۲۵۰	۱۱۶	قوم هندو
۲۶۱	۲۶۲	هندو بیگ نعل
۳۷۰ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۷۱	۱۵۱ - ۱۵۰ - ۴۰	هوائی (فیل)
۲۹۰	۳۶ - ۳۵ - ۳۱ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۶ - ۲۲	هیمو
۲۹۶	۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۷
۳۵۴	۸۳ - ۸۲ - ۶۶ - ۵۴ - ۴۹ - ۴۷
۳۶۷	۱۲۰	هیبت خان
								حرف یاد
			۱۳۲	بادگار حسین

* منظر دوم در اسماء مواضع و قلعات و آبها و غیره *

۱۸۷ - ۱۱۵ - ۱۰۰	پرگنده آثاره (سرکار آثاره)
۲۹۸ - ۲۷۰ - ۱۸۹
۱۶۳	اشبکنیه
۲۴۰	الک بنارس (نزد کابل)
۱۵۷ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۹۶ - ۴۶	اجمیر شریف
۳۳۹ - ۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۲۴ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۶۰	اجین
۳۷۳ - ۳۷۲ - ۳۷۱ - ۳۶۴ - ۳۵۶ - ۳۵۰ - ۳۴۹
۳۱۳ - ۲۸۰ - ۲۳۲ - ۲۲۵ - ۱۶۶ - ۱۳۸	قلعه اجمیر
۳۳۰	حصار اجین
۳۷۱ - ۳۵۶ - ۱۹۶	احمد آباد
۳۳۰	ادیپور
۳۲۶ - ۳۲۵ - ۲۵۴	ولایت آریسه
۲۸۱ - ۲۷۹	اعظم پور
۱۰۲	اکودیو
۸۰۰ - ۹۸ - ۴۶ - ۴۵	سرکار الور (قصبه الور)
۳۳۴ - ۳۲۹ - ۱۰۳
۲۹۶ - ۲۵۸	آله آباد (الہاباس - الہیاد)
۱۸۹	اندري
۲۹۱	اندهیاری باری
۲۱۹	قلعه اندهیاری باری
۲۸۷	قصبه انباله
۳۵۰ - ۲۹۸ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۴۹	سرکار اوده

* حرف الف *

دار الخلافه آگره (مستقر خلافت - مستقر سلطنت - مستقر
اورنگ سلطنت - مرکز اورنگ خلافت)
۱۱۴
۸۹ - ۸۰ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۶۰ - ۵۷ - ۴۵
۱۶۱ - ۱۰۷ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۴
۱۴۳ - ۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۲ - ۱۳۰ - ۱۲۳ - ۱۲۲
۱۵۲ - ۱۵۰ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۴۴
۱۷۰ - ۱۶۶ - ۱۶۳ - ۱۶۰ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۴
۲۰۰ - ۱۹۸ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۹۰ - ۱۸۰ - ۱۷۳
۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۲۱ - ۲۱۷ - ۲۰۳ - ۲۰۲
۲۵۷ - ۲۵۱ - ۲۴۶ - ۲۴۳ - ۲۳۶ - ۲۳۵ - ۲۳۲
۲۷۲ - ۲۷۱ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۵ - ۲۶۰
۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۸۳ - ۲۸۰ - ۲۷۹ - ۲۷۶
۳۰۱ - ۳۰۰ - ۲۹۸ - ۲۹۶ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۸
۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۲۹ - ۳۲۸ - ۳۱۵ - ۳۱۳ - ۳۰۴
۳۴۹ - ۳۴۴ - ۳۴۱ - ۳۴۰ - ۳۳۹ - ۳۳۸ - ۳۳۳
۳۶۶ - ۳۶۵ - ۳۶۲ - ۳۵۰
۲۶ - ۲۵
۲۴۷ - ۲۴۶ - ۱۵۱ - ۱۲۲
۱۶۶
۱۶۷
۲۳۱ - ۱۶۷
۲۲۸
۳۷۳ - ۳۳۹ - ۱۹۵

آب باران (شف بام)

قلعه آگره

آوس (اواس)

آسیر

قلعه آسیر

آلی

قصبه آنبیر (انبیر)

۳۵۰	قصبه بساور	۲۹۹ - ۲۹۸	قلعه اوده
۱۵۴	۷۶	بغداد	۳۰۹ - ۲۳۷ - ۱۷۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۵۳ - ۳۰	ایران
۳۶۳	۳۶۲	۲۱۷	۱۰۳	..	بکر	۱۲۴	ایبک
۱۸۹	۱۸۸	بکرآم	۴۷۵	ایسا
۲۵۸	بکسر	* حرف باء *				
۳۵۸	بکلانه	۷۶	بازل گدهه (در آگره)
۳۶۳	قلعه بکر	۱۰۲	بارهموله
۲۱۵	۱۸۴	۱۲۴	بلخ	۱۸۳	قلعه باندهور
۲۱۹	۵۸	۲۷	۱۲	..	ولایت بنگ (بنگاله)	۱۸۵	بامیان
۳۲۶	۳۲۵	۲۵۵	۲۵۴	۲۵۳	۲۴۳	۲۲۶	موضع باغ
۲۳۸	۷۱	بنگش	۲۳۸	آب باران (شف الف)
۱۳۹	بند شینج بهلول	۲۳۸	کوه باران
۲۹۸	۲۹۷	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۵	۲۹۴	۲۷۶	باغ مهدی قاسم خان
۳۴۰	بنگالی محل (در آگره)	۳۰۱	پرگنه باری
۳۲۵	۲۴۳	۲۱۹	۵۹	..	ولایت بهار	۳۱۷	بارده
۹۴	مرای بهنکیل	۲۴۵	بدانوه
۲۷۶	۹۵	بهیره	۲۴۶	حصار بدانوه
۱۴۵	۹۰۰	قصبه بهرائج	۳۲۶	بتخانه چکناپه
۳۶۰	۱۲۹	۱۰۲	بهنبهر	۲۷۵	بحرا
۱۹۱	دریای بهت	۱۵۴	بخارا
۲۸۸	قصبه بهوجپور	۴۸ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۳ - ۲۲ - ۱۴	ملاک بدخشان
۳۶۵	۱۰۳	۱۰۰	۹۳	۱۴	..	۲۱۷ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴
۲۸۱	۱۰۳	۱۰۱	۸۶	..	قلعه بیانه	۳۱۰ - ۲۷۸ - ۲۷۳ - ۲۴۱ - ۲۳۸ - ۲۳۷
۳۵۸	۱۱۰	۱۰۹	۱۰۵	..	پرگنه بیکانیر	۱۶۷ - ۱۳۷	نوهان پور
۱۶۹	۱۱۷	۱۱۱	دریای بیاه	۲۳۰	ولایت برار
۱۲۶	بیابان محمود	۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۱۳	قلعه بروج
۱۶۷	۱۶۶	قلعه بیجاگدهه	۳۷۰ - ۳۳۰	بروج
۱۶۹	پرگنه بیر	۳۷۰	بروده

۱۹۳	توکستان
۲۰۴	ترمذ
۲۹	تغلق آباد
۷۵	قصبہ تلوندي
۱۱۶	تلوار
۳۶۸ - ۳۰۹ - ۲۸۷	توران
۳۵۰	توده
۲۸۷ - ۲۸۶ - ۳۱	قصبہ تھانیسر
۱۱۰	تھار

* حرف ٹ *

۳۶۲ - ۳۶۱ - ۲۷۸	ٹھہ
۴۳ - ۲۶ - ۲۲ - ۲۱	قصبہ (دیوگنڈہ) جالندھر
۱۸۹ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۴ - ۴۹ - ۴۶	قلعہ جالندھر
۱۲۰	جالور
۲۰۲ - ۱۹۸ - ۱۱۶ - ۱۳۲	جانپانیور
۳۷۰ - ۲۳۰ - ۲۲۸	جام
۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۱۳	قلعہ جانپانیور
۲۴۱	جگدک
۲۵۴	جگناتھ
۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۴ - ۵۵	جلال آباد (نزد کابل)
۲۷۵ - ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۰۶
۹۴	قصبہ جلیسر
۲۴۱ - ۲۴۰ - ۱۸۸	قلعہ جلال آباد
۲۶۶	قلعہ جلو پاره
۷۵	قلعہ چمر
۱۳۵	ملک جنوب - دکن (شف دال)

* حرف پ *

۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۵	قصبہ پانی پت
۱۸۵	پای منار
۳۳۴	قصبہ پالم
۳۵۹ - ۱۵۴ - ۱۰۲	موضع پٹن (نزد کشمیر)
۳۶۱
۳۷۰ - ۱۳۲ - ۱۳۱	پٹن کجرات (نہر والہ)
۱۴۳	پتہ انچور
۳۲۶	پتہ
۱۶۳ - ۱۶۲	پرونگہ
۱۹۸	پرونگہ پرسرور
۲۱۵	پرونگہ
۲۴۱	آب پروان
۱۸۶	پشتہ صیاد سنگ
۲۸۸	پولول
۹۵ - ۶۴ - ۶۰ - ۵۱ - ۴۸ - ۴۷ - ۳۱	پنجاب
۱۱۶ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۱ - ۹۸
۲۰۴ - ۱۹۳ - ۱۸۹ - ۱۶۹ - ۱۴۹ - ۱۲۱ - ۱۱۹
۲۸۴ - ۲۸۳ - ۲۸۰ - ۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۳۹
۳۷۰ - ۳۵۹ - ۳۳۳ - ۳۳۲ - ۲۸۹ - ۲۸۵
۱۰۲	پانچ
۱۴۸	ملک پتہ (ولایت پتہ) (پتہ - پتہ - پلٹہ)
۳۴۰ - ۲۱۱ - ۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۰۸ - ۱۸۲ - ۱۸۱
۳۵۰	بہول محل
۲۷۵ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸	پیشاور
۳۷۳	پیلود

* حرف تاء *

۱۰۹	قلعہ تہرندہ
-----	----	----	----	----	-------------

چورا گڈمہ (قلعہ چورا گڈمہ) ۲۰۸ - ۲۱۴

۲۵۵ - ۲۵۳ - ۲۵۰ - ۲۱۵

آب چوسا ۲۹۸

چهارباغ ۱۸۸

قلعہ چیتور ۳۰۰ - ۳۰۴ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵

۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲

۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹

۳۳۲ - ۳۳۴ - ۳۴۱

چیتوری (کوشچہ) ۳۱۹

سرکار چیتور ۳۲۴ - ۳۲۹

* حرف حاء *

تصبہ حاجی پور ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۲۵۳

قلعہ حاجی پور ۱۹۶

حجاز ۲۳ - ۷۰ - ۸۶ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۶

۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۷ - ۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۸۰ - ۳۲۶

۳۶۸

حرمین شریفین ۱۰۴ - ۲۴۴ - ۳۲۹

حصار - حصار فیروزہ (شف فاء) ۶۶ - ۱۲۳

۱۲۴ - ۱۸۹ - ۲۰۰ - ۳۶۴

* حرف خاء *

ولایت خاندیس ۱۳۷ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۲۳۰ - ۳۳۰

خانۂ ۳۵۰

ختا (خطا) ۱۹۵

خراسان ۱۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۵۴ - ۱۹۴ - ۲۷۹

خرید ۵۹

تصبہ خرچہ ۹۴

خلم ۱۲۴

خواجہ سیاران ۱۸۴

دربای جون ۷۵ - ۷۶ - ۹۲ - ۹۴ - ۱۲۲ - ۱۲۳

۱۴۸ - ۱۵۱ - ۲۱۷ - ۲۴۷ - ۲۵۱ - ۳۵۲ ..

جونپور ۸۲ - ۸۴ - ۱۳۸ - ۲۱۶ - ۲۲۰ - ۲۴۳

۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۶۳

۲۶۴ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۱ - ۲۷۲

۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۹ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۲۵ - ۳۵۶

قلعہ جونپور ۱۳۸ - ۲۶۷

قلعہ جودہ پور ۱۹۷

دربای جونپور ۲۶۵

جونہ (جونہ گڈمہ) ۳۵۰ - ۳۷۰

درہ جہانیں ۸۷

جھہر ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۰۴

پرگنہ جھنجھون ۲۰۰

قلعہ جھنجھون ۲۰۰

ولایت جہاز کھنڈ ۲۰۸

جہاک ۳۵۰

قلعہ جیتارن ۶۶

جیسلمیر ۳۵۸ - ۳۶۲

* حرف چہ *

چاردہ ۱۰۲

چاریکارن ۱۸۴ - ۲۰۷

چشمہ گازران ۱۲۴ - ۱۲۵

تصبہ چمپاری ۴۷

چنادہ ۲۷ - ۲۶۵

چندیبری ۱۳۶

قلعہ چنادہ ۱۳۹ - ۱۵۰ - ۲۶۴ - ۲۸۳

دربای چنبل ۲۲۱ - ۲۴۴

چول زردک (موسوم بہ سان چاریک) ۱۲۴

۳۶۹ - ۳۵۱ - ۳۴۴	۱۸۴	خواجه رواش
۵۰ - ۴۹ - ۱۹	قصبة دهمري	۱۸۸	خواجه رستم
۶۹	قلعه دهلي	۲۴۱	خواجه ربواچ
۱۸۸	دع غلتمان	۲۶۱ - ۲۵۸ - ۱۸۹	برگنه خيراباد
۱۹۹	ده رسو	* حرف دال *				
۲۲۵	دهار	۵۳ - ۵۲	زمين داور
۲۳۳	دهندهبره	۱۸۰ - ۱۰۸	دامن كوه
۲۳۸	دع عنار	۱۳۰	قلعه دائره
۳۰۲ - ۳۰۱ - ۲۴۴	دهولپور	۲۰۹	دانكي
۲۶۱	دع شيخان	۳۷۰	داير
۴۶	قصبة ديوني ماچاري	۷۶	آب دجله
۴۹	قصبة ديسوهه	۱۸۵	دروازه آهنين كابل
۳۶۳ - ۱۰۲	ديبالپور (ديپال پور)	۱۲۵	دشت چول
۱۵۶	قصبة ديوسه	۲۷۲ - ۲۳۰ - ۲۰۸ - ۱۲	دكن - جنوب (شف جيم)
۲۰۹	ديوهار	۱۱۱	برگنه دكدار
۳۵۰	ديسد	۲۳۸	دكه
* حرف راء *				۲۱۲	دموه
۸۶	رادهن پور	۳۷۰	دندوتقه
۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۰۲	راجوري	۳۱۵ - ۲۳۱ - ۹۰	دونگر پور (دونگر پور)
۲۰۹ - ۲۰۸ - ۱۳۶	رايسين	۲۴۰	دولت آباد پيشاور
۲۰۹	رائهه	۳۷۰	دولته
۲۸۴	دریای راوی	۲۰ - ۱۷ - ۱۴ - ۱۲	دارالحک دهلې (ولايت دهلې)
۲۹۰	قصبة رای بريلي	۴۶ - ۴۴ - ۴۲ - ۳۵ - ۳۱ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷	۷۳ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۴ - ۵۸ - ۴۸ - ۴۷
۳۱۵	رام پور	۱۰۴ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۷۶ - ۷۵	۱۰۴ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۷۶ - ۷۵
۳۲۳	دروازه رام پور قلعه چيتور	۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۱۹ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۷ - ۱۰۵	۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۱۹ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۷ - ۱۰۵
۱۲۵	رباط مير روزه دار	۲۱۹ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۸ - ۱۸۳ - ۱۷۷ - ۱۵۵	۲۱۹ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۸ - ۱۸۳ - ۱۷۷ - ۱۵۵
۲۰۸	رتن پور	۲۹۶ - ۲۸۸ - ۲۸۳ - ۲۸۰ - ۲۷۹ - ۲۷۶ - ۲۲۴	۲۹۶ - ۲۸۸ - ۲۸۳ - ۲۸۰ - ۲۷۹ - ۲۷۶ - ۲۲۴
۳۳۰ - ۳۲۹ - ۳۰۳ - ۱۴۰ - ۸۷	قلعه رتنپور					

۲۹۷ - ۲۸۹ - ۲۴۹ - ۸۳ ..	قصبه سهر پور	۳۳۹ - ۳۳۸ - ۳۳۷ - ۳۳۶ - ۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۳	
۲۰۷	سرپل (برآب غور بند)	۳۴۱ - ۳۴۰	
۲۶۰ - ۲۵۷	ولایت سرور	۳۳۶ - ۳۳۳ - ۱۵۷	پنجپور
۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۵ ..	آب سرور	۲۲۴	قصبه رنود
۲۸۶	سرای دولت خان	۳۳۷ - ۳۳۵	رن (کوهچه)
۲۹۸	سرگ دواړي	۳۷۳	رني
۹۴	قصبه سکندر	۴۴ - ۱۳	ملک روم
۲۹۰ - ۱۶۳	قصبه سکینه	۱۹۴	رود خانه سنگ یشب
۲۹۶	قریه سکرول (فتحپور)	۲۸ - ۲۷	آب رهب
۷۵	قلعه سلیم گده	۱۱۹	رهنک
۱۶۶	سلطان پور	۲۵۷ - ۲۵۳ - ۲۴۳ - ۲۱۹ ..	قلعه رهناس
۲۰۹	ملوانی	۲۵۶ - ۲۵۳ - ۲۴۳	رهناس
۱۹۴ - ۱۵۴	سهرقند		
آب سمند معروف به نیلآب - دریای سند - سند ساگر		* حرف زار *	
۲۷۷ - ۲۳۹ - ۱۹۱ - ۱۸۹ - ۱۴ (شف نون)		۱۸۳	زمد
۵۶ - ۴۵ - ۲۷ - ۱۴ (صونه سنبل)	سرکار سنبل	۳۲۵ - ۲۶۷ - ۲۲۰	زمانیه
۳۳۲ - ۲۸۰ - ۲۷۹ - ۱۰۴ - ۹۷ ..		* حرف ژب *	
۶۸	قصبه سنبدله	۱۸۵	ژاله
۲۰۴	سند	* حرف سین *	
۲۷۸ - ۲۷۵ *	سنجد دره	۲۶۳ - ۶۷	ساعانه
۲۸۰	قصبه سنپت	۱۴۳ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ ..	سارنگپور
۲۸۱ - ۲۸۰	قلعه سنقواس	۳۳۱ - ۳۲۲ - ۲۲۴ - ۱۶۹ - ۱۴۴	
۲۸۱	سنقواس	۳۷۱ - ۳۵۰ - ۱۵۶	قصبه سانگنیر
۲۹۱	پرگنه سنکورور	۱۵۷	قصبه ساننهر
۱۸ - ۱۷ (کوهستان سواک)	کوه سواک	۳۵۰	ساکهون
۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۵۹ - ۵۰ - ۴۹ - ۲۰ ..		۵۵	نقل سقاره
۳۷۰ - ۱۸۰	پرگنه سورت	۱۶۹ - ۱۱۷ - ۱۱۱ - ۶۶ ..	دریای ستاج (آب ستاج)
۳۲۵ - ۲۱۹	دریای سون	۳۵۹ - ۲۷۷	
		۳۳۱ - ۷۸	سرونچ

* حرف عین *			
عرب	۱۳
عراق	۱۳ - ۱۹ - ۱۹۴ - ۳۳۶
علي مسجد	۲۳۸
* حرف غین *			
غازي پور	۲۶۵ - ۲۹۸
قلعہ غازي پور	۲۶۵
عرب خانہ	۲۳۸
غزنین (ولایت نونین - غزني)	۱۴ - ۵۵ - ۷۰		
..	۱۵۴ - ۱۸۹ - ۲۳۸ - ۲۴۱ - ۳۰۸
غور بند	۱۷ - ۲۰۶ - ۲۷۳ - ۲۷۵
آب غور بند	۱۸۵ - ۲۰۷
* حرف فاء *			
ملک فارس	۱۸۱ - ۳۷۴
دارالخلافہ فتحپور - سیکري (شاف سین)	۷۸ - ۱۵۴		
..	۱۹۲ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵
..	۳۶۶ - ۳۷۰
فروہ	۵۳
فیروز پور	۱۱۹ - ۱۲۱
حصار فیروزہ - حصار (شاف حاء)	۱۲۱
* حرف قاف *			
قدم گاہ	۷۰
قریہ قراباغ	۲۷۳ - ۲۷۴
قزوين	۱۹
قصبہ قصور	۳۵۹
قلعہ نزد آسیر	۱۶۷
قندهار	۱۴ - ۴۸ - ۵۲ - ۵۳ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۶		
..	۲۷۸ - ۳۳۶

دلغہ سورت	۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱
ولایت سورتنیہ	۳۷۰
سہرند	۳۱ - ۳۲ - ۶۶ - ۷۵ - ۹۹ - ۱۱۳ - ۱۱۴		
..	۱۲۱ - ۲۸۶
میلکوت	۱۰۲ - ۱۴۷
سیستان	۵۳ - ۱۵۴
قصبہ میری (سبیری)	۹۰ - ۲۲۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳		
پشتنہ میاج سنگ	۱۸۳
قلعہ سبیری	۲۳۴
سدہ آب	۲۶۲
قلعہ سیوی سویر	۳۰۲ - ۳۰۳
قصبہ سیکري - فتحپور (شاف فاء)	۳۴۳
* حرف شین *			
شاه پور	۱۸۹
شرق - ممالک شرقیہ - حدود شرقیہ - بلاد شرقیہ			
دیار شرقیہ - ولایت شرقی	۲۷ - ۱۴۶ - ۱۴۷		
..	۵۸ - ۷۰ - ۸۲ - ۱۰۳ - ۱۱۵ - ۱۴۰ - ۱۴۶		
..	۱۴۷ - ۲۵۷ - ۲۸۹ - ۳۴۰ - ۳۵۶ - ۳۶۸		
شکر درہ	۲۷۳
ممالک شمالی	۲۷۸ - ۲۷۹
شمس نالو (کولاب)	۳۵۷
شیراز	۷۹ - ۱۹۴
قلعہ شیر گدھہ	۲۸۹
* حرف ضاد *			
ضحاک	۱۷ - ۱۸۵
* حرف طاء *			
طرفان	۱۹۴
طوس	۳۰۸

۲۴۶ - ۲۴۴ - ۲۴۳	کرهه	۷۹ - ۵۳	قلعه قندهار
۲۱۷	قلعه کره	۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۶۲ - ۲۵۱ - ۲۴۹	سرکار قنوج
۳۵۰	کرهه	۳۳۳
۱۹۳ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۰۲	کشمیر	* حرف کاف *	
۳۰۶	بیت کعبه محترمه	۲۱۵ - ۲۳ - ۲۲ - ۱۷ - ۱۴	ولایت کابل - کابلستان
۱۸۹ - ۳	کلانور	۹۷ - ۹۵ - ۷۱ - ۵۵ - ۵۴ - ۴۸ - ۴۲ - ۳۴ - ۲۶	
۳۵۰ - ۱۵۵	کلای	۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۲۲ - ۱۱۴	
۳۷۰	کذابت	۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۴ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶	
۱۴	کول جلالی	۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۱	
۹۳	کول	۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۱۷	
۲۸۶	کورکویت	۳۳۲ - ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳	
۳۰۳	قصبه کوند	۳۵۹	
۳۰۳	قلعه کوند	۲۰۹ - ۱۴۷ - ۱۳۸ - ۸۲ - ۴۵ - ۱۴	سرکار کالپی
۳۱۵	کوملینز	۲۰۴ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۲۱	کاشغر
۳۵۷	کوکرنلاو - شکر نلاو (کولاب)	۲۰۶ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۲۴ - ۲۲ - ۲۱	قلعه کابل - حصار کابل
۱۷	کهرن	۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۳ - ۲۴۱ - ۲۳۹ - ۲۳۸	
۱۰۲	کیاوره	۳۴۱ - ۳۴۰	قلعه کالنجیر
۲۳۲ - ۲۲۴	قصبه کپورار	۲۰۸	کتنگه
۳۵۰	کهارندی	۲۰۹	کتهولا
۳۵۷	کیدانی (کولاب)	۲۷۵ - ۲۳۸	کندل هندو کوه
* حرف ذال *		۳۴۱	کچلی
۳۳۰ - ۳۱۳ - ۳۰۳ - ۱۴۱ - ۱۴۰	قلعه گاگرون	۳۵۰	کچیل
۳۱۳	گاگرون	۳۳	کرونده
۸۹ - ۸۸ - ۸۶ - ۶۶ - ۶۰ - ۱۲	ملک گجرات	۳۸	قصبه کرنال
۲۷۰ - ۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۱۷ - ۱۹۸ - ۱۳۱ - ۱۰۳		۲۵۰ - ۲۱۶ - ۱۸۲ - ۱۵۰ - ۱۴۸ - ۷۸	سرکار کره
۳۶۹ - ۳۶۸ - ۳۳۱ - ۲۳۰ - ۳۱۵ - ۳۱۳ - ۲۸۴		۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۳ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۵۶	
۳۷۲ - ۳۷۰		۲۹۸ - ۲۹۷	
۳۱۳	قلعه گجرات	۲۰۹	کرولا

۲۰۹	لانجی
۳۱۸ - ۳۱۶	دروازہ لاکھوٹہ قلعہ چیتور
۳۳۵	قصبہ لال سوت
۳۱۲	لبنان
۲۵۲ - ۲۵۰ - ۲۴۹ - ۱۹۲ - ۸۲ - ۵۶	سرکار لکھنؤ
۳۶۸ - ۳۳۶ - ۲۸۹
۱۸۸	لمغانات
۶۶	قصبہ لودھیانہ
۲۲۶ - ۲۲۵	لوانی

* حرف میم *

۹۷ - ۹۰ - ۸۹ - ۷۸ - ۱۲	صوبہ مالوہ - ولایت مالوہ
۱۴۳ - ۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۹۸
۲۲۰ - ۲۰۸ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۵۲
۲۷۱ - ۲۳۱ - ۲۲۹ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۲۱
۳۳۰ - ۳۲۹ - ۳۱۳ - ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۳۰۰ - ۲۸۰
۳۵۸ - ۳۳۳ - ۳۳۱
۱۹۴ - ۱۲۷ - ۱۲۵ - ۸۳ - ۶۸ - ۱۳	ماوراء النہر
۲۰۵
۴۷ - ۲۲	مانکوٹ (قلعہ مانکوٹ - حصار مانکوٹ)
۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰
۸۳ - ۷۵ - ۶۳ - ۶۰
۱۳۱ - ۱۱۶ - ۷۵ - ۷۴	ماچھیوارہ
۱۵۵	ولایت مازوار
۱۸۴	ماما خاتون
۲۸۳ - ۲۶۸ - ۲۵۶ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۹	مانکپور
۲۹۷ - ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۹
۲۵۰	قلعہ مانکپور
۲۶۳	پرگنہ مالیز

۲۱۱ - ۲۰۹ - ۲۰۸	ولایت گدھہ کنگہہ (گدھہ)
۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۳ - ۲۵۰ - ۲۴۴ - ۲۱۶ - ۲۱۲
۳۳۶ - ۲۷۲ - ۲۷۱
۲۵۸	گذر چوسا
۲۶۷ - ۲۵۲	گذر نرہن
۵۳	گرمسیر
۲۳۹	کرپہ
۲۵۳ - ۲۵۲ - ۱۴۸ - ۸۴	دریای گنگ (آب گنگ)
۲۶۸ - ۲۶۷ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۸

۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۷ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۹
۳۲۶
۳۰۹	کنجہ
۲۱۹ - ۱۹۲ - ۷۷ - ۵۷	قلعہ گوالیار
۲۳۵ - ۲۲۲ - ۱۸۱ - ۸۹ - ۸۸ - ۵۷	گوالیار
۳۴۹ - ۳۰۱ - ۲۹۰ - ۲۴۶ - ۲۴۴
۱۱۲ - ۱۱۱	گوناپور
۱۳۸	دریای گومنی
۲۰۸	گوندوانہ
۲۱۲	آب گور
۳۰۰	قصبہ گورکھپور

* حرف لام *

۵۱ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۱۷	لاہور (دار السلطنہ)
۹۵ - ۷۴ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۵ - ۵۴
۱۱۵ - ۱۱۰ - ۱۰۸ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷
۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۳ - ۱۸۶ - ۱۱۹ - ۱۱۶
۳۶۴ - ۳۵۹ - ۳۳۲ - ۲۸۸ - ۲۸۴ - ۲۸۲ - ۲۸۱
۲۷۶ - ۹۸	قلعہ لاہور
۱۲۹	لالی ٹھوکر

۲۰۹	مهوبه	۳۱۳	قلعه ماندل
۴۸ - ۴۹ - ۲۰ - ۱۴	سرکار میوات - ولایت میوات	۳۲۴	قصبه ماندل
۳۳۴ - ۳۴۸ - ۱۵۷ - ۱۵۵ - ۱۰۴	۳۶۳ - ۳۶۲	قلعه ماتیله
۲۸۰ - ۴۹ - ۴۵	میان دوآب	۴۰۰ - ۱۸۹	متیہرا
۱۶۱ - ۱۵۷	ولایت میرٹھہ	۲۶۶ - ۲۶۵	محمد آباد
۱۹۶ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰	قلعه میرٹھہ	۱۲	مدینہ محترمہ
۲۹۰	میاند	۲۰۱	مدرسہ ماہم انگہ
* حرف نون *						۲۷۵	مزرع اشرف
۳۲۹ - ۱۹۹ - ۲۰	نارنول	۱۳۹	مسجد سلطان حسین شرقی
۱۱۸ - ۱۰۴ - ۱۰۱ - ۵۳ - ۴۹	سرکار ناگور	۱۳۲ - ۱۱۴	شہد اقدس (مقدس)
۳۷۲ - ۳۵۷ - ۲۳۳ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۵۵ - ۱۲۸	۷۶	مصر
۳۷۶ - ۳۷۳	۱۸۵	قریہ معمورہ
۲۲۲ - ۱۴۴	قلعه نور	۳۵۰	معز آباد
۳۳۱ - ۲۱۲ - ۱۶۷	آب نریدہ (دریای نریدہ)	۲۰۴ - ۱۹۴ - ۳۱	مغلستان (مغولستان)
۲۱۲	نرہی	۱۹۸ - ۱۸۹ - ۱۲	مکتہ معظمہ
۲۴۹ - ۲۴۶ - ۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۳۵ - ۲۲۱	نرور	۲۰۹	مکدہ
۲۶۷	قصبہ نظام آباد	۲۳۹ - ۱۸۷ - ۱۱۹ - ۱۱۵ - ۶۲ - ۵۳	ملتان
۲۳۲	قصبہ نعلچہ	۳۵۹ - ۳۱۰ - ۲۹۶
۳۷۰ - ۲۰ - ۱۲	نگرکوٹ (قلعه نگرکوٹ)	۳۴۱	ولایت ملیبار
۲۳۶	نگرچین (نام سابقش عالی ککراہی)	۳۵۶ - ۳۵۰ - ۱۵۴ - ۸۰	منڈھاگر
۲۷۵ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۶۹ - ۲۵۵ - ۲۳۹ - ۲۳۷	۲۲۹ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۱۶۹ - ۱۳۸	ولایت مندو
۱۶۹	ندون	۳۳۱ - ۳۱۳ - ۲۷۹ - ۲۳۶ - ۲۳۲ - ۲۳۱
۳۶۰ - ۱۳۰ - ۱۰۲	نوشہرہ (قصبہ نوشہرہ)	۱۳۸	مندسور
۱۰۲	نور پور	۲۰۹	مندلا
۲۷۵ - ۲۶۰ - ۲۳۸ - ۵۵ - ۲۴	نیلاب (آب نیلاب)	۲۳۱ - ۲۲۹ - ۲۲۵	قلعه مندو
۲۷۷ - ۲۷۶	۲۶۶ - ۶۳	قصبہ مڑ
۷۶	دریای نیل مصر	۲۹۰	قصبہ موہان
۱۵۴	نیشاپور	۱۱۹	پرگنہ مہم

۱۹۰ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۶۰ - ۱۵۹
 ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۱۹۷ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۹۳ - ۱۹۱
 ۲۴۲ - ۲۱۷ - ۲۱۵ - ۲۱۱ - ۲۰۹ - ۲۰۸ - ۲۰۳
 ۲۶۴ - ۲۵۴ - ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۴۳
 ۳۰۹ - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۳۰۲ - ۲۸۷ - ۲۸۶ - ۲۷۸
 ۳۵۱ - ۳۴۷ - ۳۴۶ - ۳۴۱ - ۳۳۴ - ۳۲۴ - ۳۲۰
 ۳۷۴ - ۳۷۳ - ۳۷۱ - ۳۶۸ - ۳۵۹ - ۳۵۸ - ۳۵۳
 ۳۷۵
 ۱۴ هندو کوه
 ۱۹۲ - ۷۸ پرگنه هنسوة
 ۲۸۱ - ۲۸۰ - ۲۳۰ - ۱۶۷ - ۱۳۸ سرکار هندیه
 ۲۸۴ هندون
 ۳۰۲ ولایت هندواره
 ۳۵۰ هنس محل
 ۱۹۳ قصبه هیلان

• حرف یاء •

۲۳۸ یساول
 ۳۷۴ - ۳۷۰ - ۳۵۳ - ۳۴۶ - ۳۰۷ .. یونان

۲۸۰ - ۲۵۰ .. قصبه نیمکار (پرگنه نیمکار)
 ۲۵۰ قلعہ نیمکار
 ۳۵۰ نیونہ

• حرف واو •

۱۴۶ وخش
 ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰ - ۱۸۹ ولایت گکهران
 ۲۶۳ ونہوری

• حرف هاء •

۱۵۴ هارون از توابع نیشاپور
 ۷۸ هکانت
 ۲۰۹ هریا
 ۳۵۹ هرهاری (تلوندی رای علاء الدین)
 ۲۰۹ همپرپور
 ۲۰ - ۱۹ - ۱۷ - ۱۳ - ۱۲ هندوستان (هند)

۳۵ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۱
 ۵۲ - ۵۱ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۶
 ۷۰ - ۶۳ - ۶۳ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳
 ۱۰۱ - ۹۷ - ۹۱ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۱
 ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۴۵ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۱۷ - ۱۰۲

• تمام شد •

I N D E X
OF
N A M E S O F P E R S O N S

AND
GEOGRAPHICAL NAMES

OCCURRING IN THE

AKBAR NÁMAH.

VOL. II.

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAKÍ 'ALLÁMÍ.

BY

MAULAVÍ ABDUR RAHÍM,
ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:

PRINTED BY J. W. THOMAS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY 57, PARK STREET.
1881.

